PDF.tarikhema.org

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۲ ۴۴۸

۱۰۸۴۲۴ ۳
۱۷

مجلس شورای اسلامی
کتابخانه
موزه و مرکز اسناد
۱۳۶۰

هو

بسمه تبارک و تعالی

شرح مسافرت مسیو استانلی به افریقا

جلد دویم و سیم که بنام مقدر مقدر اعلیحضرت قوی شوکت

اقدس همایون شاهنشاهی مظفرالدین شاه روحنا فداه

در دارالطباعه مبارکه دولتی زیور طبع

یافته فی سنه ۱۳۱۶ هجری

ایت ئیل ترکی ته

دار الخلافه

جمهوری اسلامی ایران

کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی

کتاب شرح مسافرت مسیو استانلی به افریقا ج ۲ و ۳

مؤلف

موضوع

شمارهٔ اختصاصی (۲۰ / ۱۷) از کتب اهدائی: محتشم نوری

شماره ثبت کتاب ۱۰۸۴۲۴

چاپی | اهدائی
۵۱۵ | محتشم نوری

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

بسم الله الرحمن الرحیم

بعد الحمد و الصلوة چندی قبل بامر مقدر و قدر همایون اعلیحضرت دستگاه شاه عادل نادل شهریار فرخنده آثار دریادل پادشاه آگاه دانش دوست معارف پناه مظفر الدین شاه خلد الله ملکه و سلطانه کمخدا کتاب سیاحت و سفر افسر نقابی میستر استانلی سیاح مشهور امریکائی را که برای پیدا کردن جانگرد معروف میستر لیونگستن انگلیسی آن اقلیم رفته بود ستوده آرزوده معتمد السلطان و مؤتمن الخاقان محمد صفی خان ولد مرحوم محمد حسینخان ادیب الدوله ناظم مدرسه مبارکه دار الفنون ترجمه کرده و خانه زاد آستان سپهر نشان اقدس همایونی محمد تاقی ملقب باعتماد السلطنه برحسب فرمان صاحبقران اعلی طبع و منتشر نمود اما از آنجا که سیاحتنامه در افریقا منحصر بهمان مجلد نبود همت بلند ملوکانه و رای عالم آرای خسروانی چنان اقتضا فرمود که محض تعمیم فایدت و تکمیل معرفت و اطلاع بصیرت اهل مملکت مجلدات دیگر را هم مترجمین محترم ترجمه نمایند و بجلیه انطباع بیارایند و این اثر خیر عهد دولت مهد معلی و فضل و موهبت اقدس اعلی بدرجه کمال رسد طالبان حقایق و دقایق بدرستی بهره مند آیند و سالکان مسالک

استقصا و اکتشاف قدم تحقیق و تدقیق فی طرق مجهوله نمایند پس دو جلد دیگر از کتب سیاحت میستر استانلی را نیز مترجم عالم که یکی برآورده آستان آسمان جاه همایون صاحب مراتب و مقامات عالیه رضاقلیخان رئیس مدرسه مبارکه دار الفنون و گرامی فرزند ارجمند جناب جلالتمآب اجل اکرم نیر الملک جعفرقلیخان وزیر علوم دام اقبالهما تعالی سپرده شد و دیگری زبان دان قابل و هوشمند فاضل معتمد السلطان غلامرضاخان ولد جناب معارف نصاب میرزا ابو الحسن خان دکتر ترجمه کردند و مترجمه جلد دوم و سیم سیاحتنامه مسطور موصوف گردید و مأمور بود امر مطاع واجب الاتباع شاهنشاهی و اراده سنیه اعلیحضرت ظل اللهی عز نصره و دام ملکه چاکر و خانه زاد دولت ابد آیت حضرت اعلای سلطنت محمد ناقر اعتماد السلطنه بانطباع و انتشار آن پرداخت و کاری بقدر توان و بصیرت خود بساخت امید که در پیشگاه مقدس و نظر انور اقدس موقع قبول یابد و مقبول دانشمندان و نکته سنجان خسرو زمانه گردد

ستوده دفتری از اطلاع و آگاهی — بقدر وقفت مهر و بقدر تلاش ماه
ز بعد ترجمه شد طبع و منتشر گردید — بنام خسرو عادل مظفر الدین شاه

tarikhema.org

چاپی ۱۵

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

بسم الله الرحمن الرحیم

شانزدهم اکتبر ۱۸۰۹ و ساعت قبل از ظهر سیاوزی استانلی یکی از خبرنگاران مسافر روزنامه بزرگ امریکی موسوم نیویورک هرالد که در آنوقت از جانب این روزنامه مذکور به نوشتن وقایع سیاحتی مامور بود در منزل خود واقع در کوچه کرواید مشغول نوشتن مراجعه یادداشتهای خود مشغول بود اندیشه‌ترد میسینمود که آیا در مکتوب آتیه بروزنامه مزبور از چه مقوله مذکور دارد و چه در مکتوب پیش شیوع قتل و خونریزی و آتش را که بچشم خویش مشاهده نموده و مفصلا درج کرده و مسیاحت برای آنکه مطالب کاغذ تازه نیز تازگی داشته باشد مضمونی که جنبه حزن داده و اظهارات آن هیجان درجه تا از تحریک شورش و تهیج یا ملاقات و صحبت با شخص معروف وعده نرود زیرا که از نهای دولت باشد یا سرچه رئیس شورشیان یا کشیش پروتستانی که بواسطه کارکنان این حکومت منظم کار است یا شورش طلبان از افشار نسخه‌های توریه مترجم بزبان اسپانیولی ممنوع شده بدست آورد و تحریر و مردد خبرنگار دوره کرد نیویورک هرالد بطرز فوری رقمه دایکشت پیانی حیرت میخارید که ناگاه آهسته از خارج حجره او را دق الباب کردند چون ژاکوپو خادم مخانه داخل شد و نگرامی را که فرانسیس همان آن آورده بود در دست داشت از دیدن آن نگرام استانلی گمان کرد شاید جاوی جاکی خبر تازه حادثه یا واقعه تازه باشد و آنرا داده کاغذ خود نماید خیلی خوشوقت شد و با کمال عجله آنرا گرفته باز کرد و بمضمون آن مطالعه نمود از گران هوتل پاریس همین الان بیایند پاریس با شما کار خیلی واجبی دارم منتظر شما هستم کس دوبنت مسیو بنت پسر مالی روزنامه معروف نیویورک هرالد صاحب امتیاز و مدیر جریده است

در کال آرامی خود دارای کوچکترین خصلت مخصوصه انگلیسیان است استانلی کتابچه وقت نامه راههای آهن اسپانیول را که بمسیو بنت از خود جدا نمیکرد و از بغل پیرون آورد و از آن معلوم نمود که قطار پستی چهارساعت و یکربع یعنی سه ساعت بعد از ظهر از مادرید بجانب باندی حرکت خواهد کرد و این مدت کافی بود برای اینکه استانلی حسابش را با منخانگاه چی بپردازد و مسند قهوای خودش را بسته و بعضی اشیای خود را دیدن کرده بطفال آنها را داد بغل

بگیرد با مادرید خدا حافظی ابدی نماید ما دامیکه استانلی جعبه‌های گوناگون لباسهای طاق خود را خالی میکرد و بعضی اسباب‌هائیکه بدیوار طاق آویخته بود برمیداشت ژاکوپو نزد خشور رود و پسر اهن و زیر شلواری نیم خشک را آورد و پس از آنکه تمام آنها را در کیف و خورجینها بسته و آنرا چسبانید استانلی رفت بکوچه که یاتاقان فوقانی را که چندی از استماع قصص و افسانه‌های دلگذشت پیرمرد خدا حافظی و وداع نموده و در ۲ ساعت و پنجاه دقیقه خود و اسباب را در اکسپرس پاریس جا گرفته و مهیای حرکت بود و پاسی از شب گذشته بود که استانلی بگران هوتل رسید و رفت در حجره مسیو بنت را کوفت و اذن دخول گرفته داخل شد و مسیو بنت را در تخت خواب یافت مسیو بنت از او پرسید کیستید استانلی جواب داد بنده استانلی هستم مسیو بنت گفت بلی راست بخاطرم آمد بنشینید من با شما کار لازمی دارم و پس از آنکه لباس در از شب خود را بدوش انگند مسیو بنت بر تخته روی جامه خواب نشست مجددا از او سئوال کرد

بنظر شما لیونگستن کجا و در چه حالست استانلی من با او و احوالاتش اطلاعی ندارم بنت گمان میکنید که او زنده باشد استانلی گفت زنده باشد احتمال میرود که وفات کرده باشد بنت راست ولی عقیده من آنست که او زنده است و میتوان او را پیدا کرد و خیال کرده‌ام شما را بجستن او روانه کنم استانلی چطور آیا حقیقة گمان میکنید که من بتوانم دکتر لیونگستن را پیدا کنم و جد المقصود شما آنست که بر گزارف بقاسفر نمایم بنت بلی شما باید بیکبار اقدام و سعی نمائید بهر طور و بهر وسیله که تمکنست از هوالات و کذارشات سفر او اطلاع بهم رسانیده و محل اقامت او را پیدا کنید گفتگو آن پسر بر مجالت سخنی و گرفتار بیحثی باشد و برای اگه بتوانید با و در همراهانش کمک کنید باید بقدر کفایت تهیه و تدارک با خود بردارید و در ضمن مسافرت اختیار با خود شما است که موافق نقشه و ترتیبیکه بنظرتان بهتر میاید حرکت کنید ولی من لیونگستن را از شما میخواهم

این بود مقدمه مختصر غریب آمیخته بخالصترین نمونه ذوق و سلیقه امریکی که سبب مسافرت اول استانلی با فریقای مرکزی گردید و استانلی هم اندکی فکر بعد عازم مقصد شد و این سبب تغییر بود در گروه سیاحان اروپ که کمتر خبرنگار اخیر و بسیاری از روزنامه‌های بزرگ نیویورک هرالد از عهده فصل و اقدام مشکل خطیر مشکلی که میبایست متکفل بواسطه انجمن جغرافیائی لندن از قبول آن عاجز شده بود بخوبی برآمده و بریاست کاروانی که خود او تشکیل داده و فرمانده‌ی آن بعهده خود او است در اندرون افریقای مرکزی نفوذ کرده و پس از هشت ماه بلا انقطاع زمین پیمائی و رنجهای بیحد و ستیزهای خونریز در تجسس و تفحص سیاح مشهور معروف که متوفی و معدوم می پنداشتند بالاخره در دهم نوامبر ۱۸۷۱ در سوا جیلی در ناحیه یوجیجی در شهر عرب آنچنانی واقع شده بسیاری از مردم خصوصا اهل انگلیس از چندان اهمیتی ندادند بلکه آنرا مانند یکی از فصلهائی که اغلب روزنامه‌های آنسرزمین تراوش میکنند دانسته یا قصه چنین و انمود کردند و بدون تکلف و تمهید مقدمه استانلی و بنت را بسیاحی و تفحص کاری متهم نمودند و قرینه این تفاوت در مملکت فرنسه برای کاتبه اول سیاحی روایتی که بدین سیاحت تو بمبوکتو و شهر مقدس و مرموز عرب

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

سوانحی معرض گردیده واقع شده

ولی همینکه فهمیده نه ستانلی روزنامه نگار لیونگستن را بارتجعات و نوشجاتیکه باقوام ودوستان خود نوشته بود با خود آورده و دیگر برای کسی جای شک باقی نماند بهتر دیده خواسته حقیقت واقع را تغییر دهند و گفتند که ستانلی لیونگستن را پیدا کرده بلکه برخلاف لیونگستن بجستجوی ستانلی برآمده و او را هم با اشکال شخصی نجات داده با این نوع مزخرفات و سفاهات (جز افراد نهای تو اطاق) کج خلقی و اوقات تلخی خود شانرا بروز و ظهور میدادند

ستانلی که بوده ؛ احوالات آن چیست ؛ وطن و مسقط الرأس او کجاست ؛ در هیچ صحیفه زیاده از حد تا ولایت نموده اند ولی ابدا مقابله و معارضه با هم نموده و ممکن نیست غالب صحایف انگلیس و امریکی در شرح احوالات ستانلی مقالات متعدده چاپ و منتشر نموده اند بعضی تولد او را در میسوری (یکی از ایالات متحده) میدانستند برخی در نیویورک و گروهی در لویزیان و شروحیکه در خصوص طفولیت و شباب و تربیت و تحصیلات او میدادند هیچ یکی مخالف و متضاد با هم نبود حتی در باب تاریخ تولد او هم با هم موافقت داشتند ولکن روی هم رفته از تمام آنها معلوم و نتیجه این میشد که سن عمر او قریب بهشت سال است و در اینمدت پی در پی خبر کشف چندین روزنامه مختلف امریکی و موخرا نیویورک هرالد بود و ما درباره سایر وقایع و سرگذشتهای افسانه مانندی که با نسبت پیچیده و خالت او در جنگ سه ساعت و چهل و هفت میل مسافت را در یکی از شعبات رود خانه میسوری در روی کاغذی که خود او ساخته بود سکوت اختیار میکنیم

در همان وقت که انتشار شرح حالات ستانلی قویل قال و مجادلاتیکه از آنها برخواسته بود عموم مردم انگلستان را مشغول و سرگرم میداشت در لندن در کتاب فروشی کاسل سن کتابی بطبع رسید بنام اسم (تا زمان ستانلی و وقایع زندگانیش) که در کتاب مصنف دعوی نموده بود که اسم حقیقی ستانلی رولاند و اصل او نه از آمازونی بلکه از هلکت کال است

بنا بر قول مصنف این کتاب ستانلی یا رولاند تولدش در سنه ۱۸۴۱ نزدیک دنبک واقع شده و پس از مرگ پدرش که مقارن با ولادت او اتفاق افتاده مادرش دوباره شوهر کرده و از آن بعد بشیر کخانه بازرگرده و بشروت فروشی اشتغال میورزید ستانلی پس از آنکه در یکی از مکاتب نزدیک ترتب خوبی حاصل کرد با اسم خلیفه کی و نیابت در مکتب دیگری کپسر عموش مدیر معلم مقدماتی آنجا بوده داخل شد این پسر عمو رشته بفراست و هوش رولاند جوان که از همانوقت آثار ترقی از ناصیه اش هویدا بوده رشک برده خواست او را خفیف کند و با او شروع کرد

وخدمکاران را شمار سینمود رولاند تا بستی نیاورده خود را بمندرلیورپول رسانید و از آنجا بست امریک فرار نمود چون برای ادای خرج مسافت هیچ وجه و نقدینه نداشت شغل شاگردی و خدمت منازل مسافرین را اختیار کرد پس از زحمات مصنف مفصلا شرح و اضافه او در ضمن اول زمان بر شغل او در ضمن چنگ سه ساعت و چهل و یک میل مسافتهای او را با اسم طاحی و صاحبمنصب بحری و خبر نگاری روزنامه

مختلف در امریک و عثمانی و حبشه و منولستان و ایران و هندوستان و غیره و سایر بسیار

اینکه در طفولیت اسم او ستانلی بوده یا رولاند و اینکه اصل او از میوری بوده یا از کال و اینکه بواسطه استماع از پاک کردن و براق کردن چکمه پای پسر عموش که میخواست مجبورا او را بایکار وادارد و زدن چکمه با بسر او شغل و نوکری خود را از دست داده با تمام اینها مزخرف و بدون اهمیت و چیزیکه محقق بوده و خواهد بود اینست که ستانلی روزنامه نویس نیرک و سیاح دلیر و پر ولی از میان در آمده تو است در ۱۸۷۱ لیونگستن معروف را که تمام عالم مرده و نابود شده پیدا نموده و بیان نکات معاودت دهد بعد از این مسافرت اول در ثانی از سنه ۱۸۷۴ تا ۱۸۷۷ اسماعیلی ستانلی با جرای خیال بزرگ خود پرداخته تمام قسمتهای مرکزی را از شرق بغرب بپیمود و ممالکیرا که کلی مجهول اروپائیان بود بلکه بعضی از آنها را خود هراب نیز نخستین سیاحت کرده و اول مرتبه او است که نقشه تو الا با گنگو را از دریاچه تانگانیکا تا قیانوس اطلس رسم نموده و این خدمت بزرگ را تحمل زحمات و مشقت فوق الطاقه بانجام رسانید که تا شخص شرح آنها را مفصلا نخواند تصور شانرا نمیتواند کرد

روز بروز زحمات و گرسنگی و امراض و تیرهای زهر آلوده و چماقهای بومیان وحشی صعوف همراهان او را تنگ میکردند و چنان آدم خوار قافله او را مانند حیوانات شکاری دنبال کرده بقصای خود را در شرکت بصید آن شکارهای سرکش مبرم و حتم میدانستند نفر جوان انگلیسی هم که برای کمک و مرافقت با خود برده بود و تنها از پا در آمد و شهادت خود را در مقابل آن صدمات و بلیات مقاومت نموده با نفرات و اعضای منفصل مهم خطیر که تمام ستانلی پیش از اقدام آن عاجز مانده بود بخوبی و خوشی برآمد و هر چند که در تمام خط سیر چه جاها و چه اموات و کشته و جرحی بود ابدا در حالت او فرقی عارض نشده بدون تعلل و کال استقامت ثبات را ی از تمام آنها گذشته پس از رنجهای فراوان در حالیکه خود و همراهانش از گرسنگی و بیقوتی مشرف بر هلاکت بودند بنده جانی بسلامت در برده بمحل مقصود یعنی ساحل غربی افریقا رسید و بهیئت شخصیکه چنین کار رستمی و هر کولی از او ناشی شده باشد غیر از اشخاص متعافیت

اینحدمت بزرگ و زحمت سترک را از زمان بعید تا بحال کردیم دفع مشکلات و رفع معضلات که در ضمن اجرای مقاصد او را روی داده باید الدهر اهل خبره را بصیرت داخل حرفه را تجربت افزاید و هر کس بخواند بهره وافی یابد و شرح این داستان چنانچه در این کتاب ضبط شد بعینه با نسبت که از قلم خود ستانلی جاری شده و تقریبا تمام آن مرکبست از کاغذ ها و یکه این سیاح بزرگ در ضمن مسافرت بر خطاها و شماها یاچ نوشته و از طرفی نیز این محقق است که تا اندازه بر مضمون آن نوشجات عتماد نشاید کرد زیرا که تحقیق معلوم میشود که نویسنده گاهی چندان پریشان و مضطرب بوده که در ضمن بعضی مطالب را فراموش نموده و چون مضمون مکاتبات را تصنیفات مشتمل بشرح مسافرت ستانلی مقابله کنیم بخوبی واضح میشود که بسیاری از وقایعات و مطالب جدا از زمان افتاده اگر دو سه اکان هست که بعضی از مکاتبات وی بمرور مفقود شده و بمقصد نرسیده باشد ولی

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

ثابت است این فتوحات بکلی از اطلاعات جغرافیائی و حتی خالی نبوده و فقط مجموعه محال میشود که از حیث قطعه تاریخ معتبر و مدلل است علم جغرافیا
خاصه بعد از مراجعت سیاحان این کاغذها را هم اکمل و منسجم آورده و مجموعه ترتیب دادند که سند صحیح و کرانهائی شده و بنا فائده و ثبات آن آسان
رفت و هیچ از مطالعه کنندگان نمیگشت ولی در مقابل این سادگی مختصر و کم بساط جای آن بود که کتاب یکباره ترتیب و هندار اینچنین که در آن وصل و
اضافه‌ها میان کاغذها را که از فقدان بعضی از آنها حاصل شده بود ندارد روی داده شتابها و روزنامچه شخصی سیاحانی بیرون نویس کرده و پرمایه
این کتاب عبارت از مجموعه است و در آن هیچ جز اطلاعات علمی جغرافیائی که سیاحانی کشف نموده و هنوز بسیاری از آنها قانع فایده ذکری
نمیرود زیرا که اولا اندراج آنها با تطویل و خلاق عبارات و بیانات بیهوده که شده از عنوان کتاب سیاحت نامه که مخصوصا قید بحفظ آن شده بود
ازمیان میرفت

در این کتاب مختصر و موجز سیری از مسافرت بزرگ کاشفوراکه از ۱۸۷۹ تا ۱۸۸۴ طول کشید و مسافرت تازه سیاحانی را که در تجسس و تفحص امین پاشا
باتمام رسانیدند خواننده تا مطالعه کنندگان کلیه تاریخ بخشان کنگو را از زبان خود سیاحانی دانسته باشند مگر چند فصل مختصر که از خارج برای تکمیل
بعضی نقایص که از شتاب و عجله در نوشتن کاغذها حاصل شده بآن ضمیمه و ملحق نموده اند

در اینوقت که تمام ملل اروپ بر یک قسمی از این سه زمین وسیع را که همانی شریان بزرگ یا پنجه اسلاف میگفتند (جاده محرک) آن را کشف
نمودن تصاحب و مسخر کرده اند بیفاده نیست که از اشتباهیم و مختصر حنا با شکالا که در ظرف چندین قرن ملل متمدنه را از تفوذ در این قوای حیرت انگیز
که دست طبیعت آنها را مسرفانه بهترین و گرانبهاترین عطایا و جلل نباتی آراسته مانع شده و خواهد شد پی ببریم

وضع حالیه و فتحات اخیر یک قرینه گذارشاتیست که در اواخر قرن هیجدهم که اوایل قرن هجدهم در آسیا واقع شده یا آنچه در زمان غلبه و اقتدار
کامل اسپانیولیها و پورتوگالیها در امریک گذشته آینده هندیهای افریقیه مانند گذشته هندیهای خوهست تفاوتیکه در میان این دو احتجاج ملل
متمدنه به کونیر آسیون (مستعمرات داری) و جهانگشائی امروز از همه وقت مهمتر و پیشرفت و قوت و ضعف امریک از دول اروپا خیلی
زودتر از آنچه خودشان تصور میکنند بسته بطرز و روشی خواهد بود که کلیه در وضع عموم ممالک و مخصوصا در مسئله استعمالات افریقیه خود بتوانند
اختیار کنند

فصل اول

در بیان تشکیل هیئت مسافرت و تهیه و تدارک آلات و ادوات ضروریه آن از رنگبار حال شرقی افریقیه تا نزدیکی شانزدهم نوامبر ۱۸۷۴

هیئت مسافرتیکه بحضور صاحب جهانیان روزنامچات دیلی تلگراف و نیویورک هرالد تشکیل یافته در شرف حرکت و شروع بمسافرت مرکز غیر معلوم افریقا است
ولی قبل از آنکه بگشتی هوس که نزدیک انچا لنگر انداخته و مستظر ماهیت سوار شویم لازم دانستم که شما را از بعضی اطلاعات متعلقه بوضع و ترتیب مقاصد و
خیالات خود مان مخبر نمایم از کی بعد از آنکه دیلی تلگراف اعلام و منتشر نمود که هیئت تازه مهتر پست افریقا عازم خواهد شد از اطراف و اکناف
اشخاصی که میل داشتند در این سفر همراه ما نامزد باشند کاغذها بمن میرسید کاغذها من نشمرده و اگر بگویم که عده آنکاغذها از هزار و دویست تجاوز نمود غراق نگفته ام
قریب هفتصد تنها از مردم انگلستان و سیصد عدد از مردم امریک و بقیه آن از اهالی فرانسه و آلمان بود از میان این داوطلبان سه نفر مرتب و منتخب
سرهنگ چلمر سلطان و یاور برتی و قریب پنجاه تن تنها صاحب منصبان بحری بودند و باقی اشخاص غیر نظامی و از طبقات مختلفه مردم بودند از هندسان
دانشمند گرفته تا محاسبان بنی رلیور پول پادوان ادارات شهر نیویورک پس از آنکه غلبه قطعات عالم را گردش کرده بودند میل داشتند افریقا را
نیز سیاحت کرده باشند از صاحب منصبان بحری یقیناً اشخاص پخته درست و معقول بودند و شاید بعضی از ایشان مدعیات لیاقت و قابلیت از من
مزیت داشتند ولی از میان اشخاص غیر نظامی چنانچه گواه شما هستید و قابلیت ایشان و نوشتجات ایشانرا اقرار دارم که در طلب شغل کاهن جوشته
بودند باید بگویم که غلبشان دیوانه و سفیه و بعضیشان رفیق بقولون تا لایعلمون بودند که یک کلمه از آنچه بآن دعوی خودستائی میفرمودند نمیدانستند
هرچند این اسکتوئی من نظر بی ادبانه و ناپسند میآید ولی غرض من صداقت و بیان واقعیت چون بیچوچه اسمی نمیبرم کسان نمیکنم نسبت بکسی
هتک ادب و ترک احترام کرده باشم دعاوی جسور انه بعضی از نخبه مت طلبان اسباب از زجار و تضجر خاطر من گردیده از جمله یکی از آنها اصرار تمام
که باخود بالونی بردارم و دیگری بن بخارش کشتی طیاره میکرد و دیگری اظهار کرده بود که من او را بدون اسلحه و حربه خود مانند انگل و بیان گاگا
آرسته منفرد اسکرینم و دیگری میل داشت که یک نژاد مای یک لوکوموتیف کوچکی با خود ببرم که ما دی و مهندس نباشد خود او شاید دیگری مضحکتر
میکرد که کوشش کنیم شاید بتوانیم برای خودمان در افریقا تشکیل سلطنت مرکزیه دهیم و اینکار بنظر او خیلی سهل میشود و او را آزار و خواندن
و مطالعه کتب کالوناذ کراهی مون کالو و داشته بود و اگر نه بنظر من آمد دستور العمل تدبر تازه من بیاموخت که بعوض آنکه با خود اسلحه
مهمات جنگ ببریم و برسبیل قوم خادم خراج از ما بگیرند خوبست تمام آنها را لطایف الحیل مسموم نمائیم فرانسه و آلمانها چشمزخمه میخانیکه
برای ترجمی من در مهمانخانه‌های افریقا حاضر میشدند هرکدام چندین تصدیق داشتند و بعضی شش زبان خوب سخن میگفتند و خود را مساوی و در سلاح فره
اول میدانستند و بنظر من تنها کاریکه از ایشان برمیآمد این بود که میتوانستند بیفتک و تفنگ خوبی بپرند در جواب همه این کاغذها من سکوت اختیار
کردم و کشم سه جوان انگلیسی با من همراه شدند که بشان کامل قوی و طبیعتا نزادارم و با وجود تنها از هر کمک و استمداد و استعانتی مستغنیم و همه را
بنجه اسپرده از صمیم قلب سلامتی ایشانرا تمنا میکنم تا آن نقطه که از انگلیس حرکت کردم چندان راه شناسایان و رفقای خود قطعات کردم که بشمردن حواجم

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

کمپانی دیت ستارلین باین بطریق که شاهزاده کار را شاید دشوار نموده قیمت بلیت رفتن و برگشتن امریک را در روی کشتیهای خودش بمن پیشکش کرد
کمپانیهای پنین و لارانداور و یاتمال کمپانی دیگر نیز توسط عمال کارگذاران خود کمال لطف و محبت خود شان را نسبت بمن اظهار داشته
دویست سیصد رقعه محبت آمیز عنوان من فرستاده بودند و چندان رقعه دعوت نشام و رقص و توقف در ییلاقات برای من آوردند
که اگر میخواستم از همه آنها منفعتی شوم سالهای متمادی محتاج صرف شام در مهمانخانه ها نمیشدم ولی چون تهیه لوازم سفر تمام اوقات مرا مشغول داشته
مجبور شدم که با هزار کوشش از قبول این دعوات که تمام دلیل بر محبت آنان نسبت بمن بوده اند عذر میآورم و از فضای خود خواهش و
استدعا نمودم که اخلاص و ارادت سابقه مرا دائم و ثابت دانسته از این بابت آنان مرا از همسیم قلب دانسته بعرقبول مقرون فرمایند
روز پانزدهم ماه اوت پس از وداع یاران که هریک سر شک باران مرا دعا کرده و نگاههای خود را پاداش کار بمن داده بسوی مقصد روانه شدم و در آن
برهای بغیر خودم که قبل از وقت از راه سوز آمپتن بکشتی تجارتی رو انکرده بودم فتح شدم انجوانان انگلیسی عقاید و خیالات انجوانی خود را کنار
گذاشته خیلی خرم و خوشحال بودند مگر اینکه شک داشتند در صورتیکه هوای اقریقیم گرمی عمدان باشد بتوانند در آنجا زیست فمایند ولی همینکه من آنها را
خاطر جمعی دادم که پس از طی سواحل عربستان سموم هوا شدت گرما شکسته خواهد شد کم کم اضطراب آنان برطرف گردید با کمال خوشوقتی و مسرت
در روی کشتی تجارتی موسوم او فرات متعلق بکمپانی پیشتیش آنیدیا نشستیم که برادران پوگوک خدمتگذاران همسران انگلیس من باضافه صفات
قناعت ادب و هشیاری چیلی دارای همنوای دیگر هم شدند یعنی که بواسطه شرکت در انجمن موسیقی شهر خود در خواندن و نوختن آلات موسیقی
خوب ید انشته در میانه عدن و زنگبار که روز بروز پستیا میرفتیم دارد شدیم هوا خیلی مساعد و لطیفه بود و ما را از کسالت گرمای سوزانی که روی
سیتر و آلت خورده بود بیرون آورد و قتیکه از کشتی پیاده شدیم تقریبا شادی و سلامت و خوشی آن روزی بود یم که از انگلیس خارج شدیم
صبح روز بعد چند نفر از آشنایان قدیم از ورود من اطلاع حاصل کرده بدیدن من آمدند و خیلی از مهربانی کنسبت من مرعی داشتند مشغول شدم بر اک
بخاطر آوردم بعضی مواقع را که در مقابل خود پسری خیال شورش آنان برای حفظ نشاط و ریاست و پیشرفت کار خود مجبور انسبت بآنان اظهار
خشونت کرده بودم ولی آنان بخاطر داشتند که بجا نکه هر وقت از آنان سرکشی میدیدم سختی و درشتی میکردم در عوض و قتیکه کار موافق دلخواه
من جاری می شد بآنان انواع محبت و مهربانی کرده و در موقع بذل انعام و اجازه حقوق کسانی را که خوشش برقرار و در کار بود بیچوجه
فراموش نمی نمودم

خبر ورود من بزودی در تمام جزیره زنگبار منتشر شد و بسیاری از مهرانان قدیمی لیونگستن و آشنایان شخصی خودم در خانه مهمان دار
و صحنخانه ها سیوسیاره تاوک را احاطه نمودند و احترامات وداعیه خالصانه خود را نسبت بمن اظهار کرده و ضمنا بعضی تحف و هدایا و سوقاتی که

منظور بود نه خوشبختانه قبل از حرکت انگلیس مقداری تدارک دیده بودم از من گرفتند از جمله این اشخاص یکی اولیانکو مکار چی قابل و محرک
مسافرت نقص لیونگستن بود و وقتیکه من بکیلقه انگشتر طلا یکی از انگشتان مبخیم او کردم از فرط خوشحالی از ذوق تا ان بزرگ و تا هر دو گوشش رسید
دیگر شوپرک دلیر و با وفا بود و او هم از کیلقه انگشتر نقره و یک بازو بند طلا که بر سم سوقات با و دادم خیلی ممنون گردید رتش را هم که من از یکی
از تجار برده فروش کرد و در سر کرا فیقا کله گله از بین بچارگان اسیل گوسفند با خود حرکت میدهند عزیده بودم و پس از آزادی بر قیت با نجسیده بودم
با خود آورده بود خیلی لذت بردم از اینکه دیدم سعادت داری نایل شده و یک شوپرک کوچکی در بغل داشت که مهیا و ارم بسلاستی نشو و نما شد
نموده و در مسافرات آینده رفیق ماند پرش از روی صداقت و درستی ها دی و دلیل برادران سفید خودش شود پس از انکه پاره تعارفات زن
و بچه اش و ادم شوپرک که شنیده بود مقدار زیادی اوده حیات طبیعی خود آورده ام از من خواهش کرد که در مدت غیبت او بهره ای از خمیر ظلمش را
از شکر آبغوره نمایم و گمان میکنم که بوسیله کوپدن آبرا آن طفل مقصود حاصل شده باشد

دو یا سه روز بعد یک هیئت سفارتی از جانب همراهان فادار سفرهای سابق نزد من آمده و از مقاصد و خیالات من سؤال نمودند و من بآنان
اطلاع دادم که در فکر مسافرت مرکزافریقا هستم و مدتی خیلی طولانی از مسافرات پیش خواهد بود و از بسیاری از ممالک محله خواهیم گذشت
و باینجمله مختصر اخطاسر خودم را چنانچه تصور کرده بودم و خیلی اسباب تحیر و تعجب آنان گردید برای آنها شرح دادم این اشخاص روی زمین بمقابل من
مثل خیاط ناچار زانو نشسته بودند چشمها و گوشهای را باز کرده با کمال دقت هریک از کلمات نطق مرا که شکسته بسته بزبان کیزاوا هلی تلفظ میشود
اخذ کرده و ضبط مینمودند و هر وقت که من اسم محال کیرا که تا بحال نشنیده بودند یا هم دریاچه های بیشمار را که میخواستم بعاونت و معیت آنان تفحص
و تجسس نمایم ذکر میکردم فریادهای تعجب آنان گوش را کر میکرد و خوشحالی یا خوف تنها بودن از نگاهی آنها برسیاه و چون سخن من بانجا رسید
باستراحت نفس تازه کردند و دیگر تا بهیئت اجتماع بزبان خودشان فریاد کردند (آی رفیقان مسافرت اینده فوق قابل اهمیت آزاد اهم کنیم)
و پس از اندکی تامل از روی تردید و اضطراب مراگفتند اما نمیدانی مدت چنانچه شما تصور کرده اید شش نه بلکه ده سال طول خواهد کشید
آنچه شما میگوئید از روی نادانی و بیوقوفیت این راست است که اعراب برای من یا هیچ سه سال طول نمیدهند ولی من بیشتر از شانزده یا برای
رفتن برگشتن از آنچه پیش خود قرار داده ام و محض تاکید بشما میگویم که اگر تمام پول روی زمین را بمن بدهند ممکن نیست من راضی شوم شش
یا ده سال در افریقا بمانم زیرا که من نیامده ام در انجا زندگانی کنم بلکه بیرود خانه ها و دریاچه ها را که برای شما ذکر نموده ام کشف کرده پس
از دیدن آنها بوطن خود مراجعت نمایم

بلی آقایان شما میدانید که آقای بزرگ (لیونگستن) هم طول مدت سیاحت خود را پیش از ده سال فرض نکرده حال چنانکه معلوم است مسافرت او

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

دو سال طول کشید

میدانم ولی چنانچه وضع رفتار گذشته مرا بخاطر داشته باشید رویه آینده من بزرگ بخت مددکنداز بهمان قرار خواهد بود

بلی آقا بخاطر داریم که شما بسیار عجول و بی‌صبر هستید و ما را بزور و صدای مهیب شیپور چنان راه خواهید برد تا پای ما پر از آبله و مجبور بوج شوند و از شدت خستگی و ضعف بزمین افتیم و تنها بهیکس مثل ما از او نتیجه بخواسته نگردد و هیچ عرب و هیچ انسان بهیدی بزودی ما را از انجا برداشت نمود و خیلی خوب در صورتیکه آنوقت این سرعت و شتاب مسافرت میکردیم ایا حال نمیکه ما بطی‌تر و تنبلا حرکت کنیم مگر حالا از آنوقت خیلی پیرتر شده ایم تو و هم بنیه‌ام کمتر است بگمان میکنید طریق سفر کردن فراموشم شده باشد که ۵۰۰ فرانک مسافت از زنگبار تا وجنی در مراجعت خودم توسط این قطب نمای کوچک شما را راهنمائی کردم و بلدیکه ما را معطل میکرد و صد روپیه بمن داد اخیر فهای مزخرف و بیهوده کنار گذارید و برویم سیصد نفر جوان قابل زرنگ مثل خود تان برای من انتخاب و حاضر کنید تا من در عرض کمتر از یکماه تمام عاج کوتو نشان دهم که طریقه سفر کردن را هنوز فراموش نکرده ام

بچشم آقا تمام بر جوشته و فرستند دستور العمل مرا بیجا آورند و طول نکشید که وکالت کری بر ترام و توشو لخانه قدیمی از او طلبان سیاه همه رنگ و از تمام طوایف معلوم الرفقا پرشد و من بهیقدر فرصت کردم که بر بخت زیاد با کمال زحمت و صبوری بعضی اطلاعات از ایشان کسب کنم از کدام حلقه کار شان چه بوده و بکه خدمت کرده اند جوانان پر دل رشید یکه سابق مرا همراهی کرده بودند یا در مسافرت آخر بلوبنگستن خدمت نموده بودند طبیعتا رجحان داشتند زیرا که همه مرا شناخته و چند کلمه برای قطع فصل امور با نها کافی بود همچنین چهل و هفت نفر از همان بلوبنگستن و دویست و خرکه شهرت سیاحی من و قریب هزار لیور ستر لینگ ... ۵۰ فرانک که ساعدة با نها داده بودم در خاطر داشته بغیرت و حمیت آنها بود برای خدمت و محافظت بهیئت مسافرت اجیر کردم و همه قسم خورند که از خدمت متعلقه خود شان هیچگونه تخلف نکنند

شبهه نیست که جماعتی از ایشان با لاخره بتقلب و تقصیر نامه سفید خود را چون بوی کنه کار سیاه خواهند کرد و بعضی بطاق آمده فرار خواهند کرد لکن هیچ چاره نیست و من حتی المقدور برای جلوگیری خیانت و گریز تنها سعی نمودم این ساده لوحیست که شخص امیدوار باشد این عده از مردم نیمه وحشی که هر یک از ایشان را بطایفه همه صادق و لایق اعتماد باشد و بتوان باهمی کثیر از ایشان را بخاصه چندین هزار میل در وسط صحراهای افریقی بدون هیچ نوع ضرر و خسارت سر پرستی کرد و بکار برد

پس از انکه از اجیر کردن علیحدگی و سر بازان و حمالان فراغت حاصل کردم وارسی و خرید مال التجاره که برای معاوضه و تحصیل آذوقه خواهد افتاد تقریبا نگریبود پرداختم برخلاف انچه منتظر بودم (زیرا که من گفته اند که نرخ تنها بعد از مراجعت من از زنگبار خیلی ترقی نموده)

معلوم کردم که این مال التجاره ها مساوی صد یک بلکه صد شش قیمتشان نسبت بسابق تنزل کرده و چنین هستند قوی پارچه سرابی امریکی که در ۱۸۷۱ نود و پنج دولار و هشتاد و پنج سانت بین فروخته بود بمبلغ ۸۷ دولار و پنجاه سانت قیاع نمودم همچنین بهای شیشه آلات ساعی را که سابق سیزده دولار فراشیلاه این قیمت دوشت پس از نه دولار و هفتاد و پنج سانت از من بگرفتند این شرح خیلی اسباب شوقی من گردید کار و تنها یکه تازه از وسط افریقا آمده بودند قیمت و قرب و رواج جنس و شیشه آلات را در میان قبایل مرکزی از پرسیدم و تهیه کافی از این متاع دیده آنها را در صندوقها و کیسه‌هائی که هر یک از آنها را یکنفر میتوانست حمل کند بستند و بدون اشتباق عظیمی فراهم آورند هرچند که قیمت شیشه آلات امروز از نیم از سال قبل است ولی در عوض مردم با کار بهایی حقالان و برابر شده و مثلا او آنیام هنوز بهای دانه‌ها که در ۱۸۷۵ و ۱۸۷۲ بمبلغ دو دولار و ۵۰ سانت (۲ فرانک و نیم) در ماه چهرمن میدهند همان تخاص امروز باهی گستاره دولار (۲۵ و ۳۵ تا چهل فرانک) میگیرند بلکه بخت و نیم چند نفر از آنها را بهمبلغ راضی کنم زیرا که در کال صحرا ۷ الی ۸ دولار بخرج شده بعد از یک هفته گفتگو و چانه زدن از روی خوف همبلغ را قبول کردند با لجاجت کی اندیشناک بودم که مبادا ساعیان بنگلیس هیئت کامرون نظر بر دیکه دارند بنای بخت را جائی بگذارند که بسیار بخت کردند و نیز ان موجب مزخرفات از اندازه معتدال تجاوز کرد مجبور شدم که دو بقابل معمول پیش محاط فایم از فشار یکه شدند چند نفر از بومیان بمبلغ هشت دولار چهر کامرون شده بودند و اگر بمطلب بیت باشد معلوم میشود که انشخص مسافر پول خود را بیهوده تلف نموده اسراف کرده است اگر مسافران بعید پوست مسافرت افرنج بسیاحت بطریق بخواهند هرگز را پیشه نمایند عقریب راه قوام مسافرت بر انخاصیکه دارای سرمایه ضعیفی هستند مسدود خواهد شد و فقط جماعت زنگ در میدان قبول کردند در سیاحت بچگان زرگوئی بتوانند برد بر سیاحان بشیار واضح و آشکار است که این اسرافات و خرجهای بیهوده و فوق العاده افراط در تعارفات انهم انخاص کرده و خرنقره طایه و ثبات بسیار ثمری دارد موقع نخاوت و همت بعد از اتمام سفر است که میان خدمتکاران خوب و دوصد لف کشیر مانده اختیار و تفاوتی گذارده شود تا در موقع منظور داشته خدمت نیکو بظهور رساند

قاعده معمول امروز آنست موجب چهار یا به خدمتکاران و حمالان و سربازان و غیره را باید پیش پرداخت و من بهیوارم که قبل از عزیمت از باکوتو جهت من بچهار صد نفر برسد که هر یک از آنها چهار لیور استرلینگ ... ۴۰ فرانک نقدا یا جنسا از من بگیرند گرفتا طرین آنها توقع دارند که وجه مساعده خود را که یا پرداخته و کسانیکه پول نقد میگیرند تا روز حرکت میطلبند تا توشه‌ای خرج عیش و نوش و هرزگی کرده باز بخرند و لی انخاصیکه متاعل و معینند اجرت خود را صرف تهیه مدارک آذوقه و عیال و اطفال خود مینمایند صبح روز چهارم مشیور حیلا دمیدند اشکال عبرت فراهم آوردن جمع نمودن هرانان چنانکه حمال داده بودم تفاوت افتاد چندین ساعت بجمع آوری ماندگان از کوشه

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

وکنار رودخانه دشمن بیشمار اشغال داشتم و مترصد بودم اقلا ده یا دوازده نفر ازیشان بقتل مقصود الاثر برسانند مسلما در کارهای خطیر اسباب دردسر و معطلی فراهم میآید و مرد این کار دیده و منتظر تمام نخبیز نباشد و قبل از وقت همه این حمالات را میدهد و نیمه روز حاضر قاطر ناکوار مستانه فتحه سه روز لهو و لعب بی اندازه چندین دزد گریبان گیر اجزا من شده و متوالیا آبله و قروحات و اسهال و دنسنطاریا بوت و خیره گر شارشدند همراهان بومی نیز کم کم شروع بهاس خستگی و ضعف کرده بنفشان رفته رفته سرعت و قلبشان طپیدن گرفت با وجود قلت عدد و موشی و حوشی چابیت صفحای آنها را در ها کما خوابانیده بثقال و حمال را برگرده حمارهای بار بر بگذاریم آینده مسافت مابقیه برگذار کردن این قران پر آشوبت کاروان که مشتمل بر چهار صد نفس جمعیت مسلح و مکمل است از کنار دریا حرکت خواهد کرد آذوقه و حمالت از بهر جمعیت موجود و فراهم و همراهان همه منتخب و سالم و قوی هیئه پوستان چون بر عراب مدرخشد افرط تخت و غرور و عجا و برتفنگ سنیدرو و خیره و خنجه از چشمشان برق تهور میجهد دوازده نفر اول و بهیکل آراسته بلباس ریا از رو بو قرمز پاهای بلند بر سر زده در مقدمه قافله که قریب بکمیل طول دارد حرکت میکنند با بانگ طبل و غریو شیپور در ارکان جنگل تزلزل افتاده آواز آنها در جبال و تلال همی پیچید همراهان دست در دامن مقصود زده پای کوبان همی فتند و از منظر شان مبتهج و راجی و دل حاصل میآید غافل از آنکه سه هفته بعد در وضع حالت این قافله چه تغییر پیدا خواهد شد عدت اجزای آن ناقص شده جمعی بفرار ترک رخت گفته و برخی از ضعف مرض پشت طاقتشان خم آمده و سر کوه و قم از افسردگی و ناهمیدی آرزو میکرد کاش این بار دویم خود را و چارپایانرا همه در دریاچه میدیدیم و خویشتن را در بحر بر خطر مسافت افزون عریق نیساخت بحمالات وحشت انگیز و مستغرقات یاس آمیز چنانچه برخوانندگان هم یقین معلوم شده چندان اسباب طپیدن و دلگرمی نمیتواند شد ولی دیگر کار از کار گذشته و چاره مثل سرباز که تفنگ خود را میکیرد و صفهای جنگ میشود افسوس و دریغ از کنار گذارده در انجام مقصود خویش کوشیده و سیاح افریقا باید با خود همیشه زور قی داشته باشد که بتواند در دریاچه های مرکزی افریقا بپیماید و با دست تحصری از شاخ تخته ماده اسکلا رودی اصلی در محل مناسبی اطراق کرده مسافات بعیده و طول و دخانا قاتی را بدینسانی طی طرف فایق آید اما چه نوع کشتی باید اختراع نمود که شخص مسافر بتواند در ضمن عبور چندین هزار میل از وسط خارها و تیرارها و جنگلها و گرما و باران و طوفان آنرا با خود حمل کند بدون اینکه آنقایق بشکند و از خیر استعمال بیفتد ؟ . پس از آنکه مدتی فکر کردم و چندین طرح نقشه کشیدم و امتحان کردم بر من واضح گردید که هیچ چیز بهتر از یک قایق تسبکی از چوب بید شبیه بقایقهای مالی اوگاناگان کانادا که قدری بزرگتر و فراخ تر باشد نیست این قایقهای کانادائی غالبا سی پا طول دارند و پنج پا عرض و بسهولت قابل حمل و تقلید چنانچه بومیان کانادا هروقت میخواهند از رودخانه آبی عبور کنند آنرا از آب بیرون کشیده و پنج پا عرض آنرا بدوش میگذارند و میبرند تا محلی که آب رود خانه دوباره همسوار آنرا

بشود ولی بچنین قایقی هر قدر که برای عبور از فاصله کم رودخانهای کانادا مناسب و مرغوب باشد بکار حمل و نقل از میان جاده های تنگ و باریک پیچ در پیچ جنگلها و تیرارهای افریقا نخورد بلکه چاپیتا آنرا بجوئی میبازند که بچندین پارچه عجیبه و قمت شود و هر یک از آنها را دو نفر مردان زحمت و صدمه زیاد و جانکندن روی شانه های خود حمل نمایند

مسیو راملس مسافر تجربه دیده و تکمیل واقع نزدیک شدن بمحضر صفا و منعت ساحل زیبا و رقهای دودخانه کانگو را دارد و بکمزور بکمیته که در کنار رودخانه تامبرقرب بهاپین گرد بوشش قشنگ بوده بعضی نمونه های مختلف از آنها تهیا کرده و بمیل بکمال مهارت و استادی او بوده بدقت دارسی کرده و بمن نمود که او همان کسیست که من جستجو میکردم و ثم از او دیدنی کرده مقصود خود را اظهار کردم و بعضی نمونه ها طرحهائی که کرده بود بمن داد و مرا بیشتر مقصود و مرا از کلمات قابل حمل و نقل مطلع شده غافل از آنکه طبیعتا همچو تصور میکند جاده تا بیک چاپیتا طی کنیم شیشه براهای بزرگ انگلستان اند یا استلا اجاده های پاده و ما بین مزارع و مراتع دات آنچنان کمر نشیده و ابدا اطلاعی از وضع معابر تنگ هولناک و دشت انگیز فی زارهای افریقی که تماشان کج و معوج و پیچ در پیچ اند ندارد و نمیداند که از دو طرف درختهای انبوه سر بهم آورده پرنده و چرنده و آنها صعوبت گذر کنند و باید چون مور دست بکار از هم کشید و چون مار در هر پیچ و خم بطپید تا عبور میسر گردد و از اطراف جوانح عرق آمیخته بخون چون جویها جاریست تا نیم فرسخ از میان تاریکی و تیرگی درختان بهم خورده و بار ما از کتف کانگوان عبور و بهم حمل و نقل هر چیز یکه اندک بمن و بلند یا طویل باشد از میان این نباتات انبوه که مانند یال شانه کرده در هم و برهند غیر ممکن و محالست

ومن بعی داشتم که حتی المقدور بر فیق خود نفهانم که معابر ممالک افریقی تا چه اندازه محتمل عوایق و اشکالاتست

باری مسیو مسافر بر عهده گرفت برای من کشتی سبک و محکمی از چوب سدر بسازد که چهل پا طول و پنج پا عرض داشته باشد و پنج پارچه مجزی شود که وزن هر یک از آنها از صد و پنجاه تجاوز نکند همینکه کشتی تمام شد قبل از آنکه از قطعه جدا نموده مانند تماشای آن قسم و اسباب هیکل و لطف منظر و لطافت و ظرافت بهیچوجه فروگذار نشده بود بسیار خرسند شدم و قتی که میخواستم حرکت کنم مسیو مسافر محض اصرارش کردم که قبل از مجزی کردن کشتی آنکه تا بعد از تقطیع و وزن پارچه های آن از آنچه قرار شده بود زیاد تر نشود با کله کشتی را در صندوقها شده دنبال من بر وانه زنگبار کردند مدتی بعد از ورود من سید علی دید کرده همیکه صندوقها را کشود نزدیک بهترین نمونه از صنعت معماری بحری بنظر درآوردم که هر مهره و پیچ و گاوه و گیره آن با دقتی تمام در محل خود قرار داشت و مستعد کار بود و تمام شجاعیکه آن قایق سوار کرده با تحمل مشاهده کردند از زیبائی ساخت آن متعجب شدند از فرط شعف و خوشحالی امر کردم که ترانه و ما را سر بکشند و هر یک از قطعات آنرا بگذند ولی افسوس که خوشحالی و ذوق من طولی نکشید و بزودی مبدل بیاس و حرمان گردید زیرا که چهار قطعه از آن قطعات هر کدام ۲۵۰ پوند

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

وقطعه بچین تنها سیصد و دو لیور وزن داشت !

عدم امکان اصلاح این نقص بزرگ در کشتی مرا بکلی از خط و رحمت نجات داده بود لیکن اشکال و صدمه اش بحالت کمتر از آنست مستقیما از یکی از بنادر غیر معلوم بسوی آنجل روانه شویم

خیال حالیه من آنست که پس از آن در استقامت مغرب تا دریاچه ویکتوریا راهی پیدا کنم و معلوم نمایم که وقتها دریاچه مذکور یکیست یا مرکب از چند حوضه جداگانه است و بالجمله تحقیق شود که از فرض سیاحت و گرانت کدام یک معتبر و صحیح است و بعد نقشه تمام اماکن مهمه را برداشته و محل تنها را بتوسط اوضاعات نجومی ثابت نمایم و در اطراف دریاچه ویکتوریا نیانزا سیر کرده و شکل حقیقی آنرا معین کنم و مشخص سازم که تا چه اندازه فرض متهورانه نگارنده در خصوص طول و عرض آن بحیره مصدق واقعیت

امیدوارم در آنجا گردون و همراهانش را ملاقات نمایم و بتوسط ایشان شرح مسافرت و اکتشافات خودم را از آنوقتی که از راه اونیانیمبه معمولی کاروانها جدا شدم برای شما بفرستم از آنطرف بعد آینده بقدری بنظر در هم و مغشوش میاید که قبل از وقت نمیتوانم بگویم چه شکل خواهد آمد و چه خواهم کرد

فصل دویم

عزیمت مسافرت (اکسپدیسیون) از ساحل زنجیه مپوپوا واقع در مملکت اساگرون ۱۳ سپتامبر ۱۸۷۴

هرچند اسم ناحیه و بلوکی که از آنجا این کاغذ را مینویسم بنظر خوانندگان غلغله و غریب میاید ولی ابدا بگوشش نکرده و گران نیست بلکه اگر اراده ما موافق با سکار اسموع گردد خیلی مطبوع و دلپذیر خواهد بود

روز هفدهم نوامبر هیئت مسافرت از باکا مویو حرکت کرده روز ۱۲ دسامبر پس از آنکه راه را در قریب مدت یعنی ۲۵ روز طی نمودیم بانجا وارد شدیم غیر از آنکه صحیح خالی از غرابت مملکت اساجیرت و عبرت خوانندگانی که عقیده معمولا برای قطع اینراه دور و دراز چقدر مدت لازم است نشود ولی چون اشاره کرده ایم که در هفدهم نوامبر لنگر تجسس لنگستن عبور از اینراه ۵۷ روز طول کشید و همراهان کاروان در مدت چهار ماه تمام آزار طاقت فرسا و تعب مشقت افزا میدیدند و کم کم خیلی جادار و از زیان بابت خرسند و شکر گزاریم و منظور داریم که جمعیت قافله من خیلی زیاد است و با خود اشیاء و اجناس سنگین حمل مینمایم که شمال ترین راه بیت که تا امروز سیاحان اختیار نموده اند اگرچه از هیچ نظری بر شرق پیوده موجب کمال لذت من نبوده که چندین مسافت را در اینمدت قلیل پیوده ایم و هنگامیکه برای پیشرفت مسافت آنرا بغال نیک گیرم ولی بهنوز بخاطر میاورم آنروزیکه از زنگبار حرکت کردم اغلب اوقات هیچ و مرجیکه در میانه قشون و همراهان من میشود چندان آثار رضا و خوشی ندارد و خیلی مشکل است مسافرت مستمر و مخیر را بتوان دفاع بود و بسیاری از مطالب در موقع حاضر باشد

آن رسیده بچکس معرفی یا جواز آنجا حاصل نکرده و چنین شویم هرچند که این قصد من خالی از خطر و زحمت نخواهد بود لیکن اشکال و صدمه اش بحالت کمتر از آنست مستقیما از یکی از بنادر غیر معلوم بسوی آنجل روانه شویم

خیال حالیه من آنست که پس از آن در استقامت مغرب تا دریاچه ویکتوریا راهی پیدا کنم و معلوم نمایم که وقتها دریاچه مذکور یکیست یا مرکب از چند حوضه جداگانه است و بالجمله تحقیق شود که از فرض سیاحت و گرانت کدام یک معتبر و صحیح است و بعد نقشه تمام اماکن مهمه را برداشته و محل تنها را بتوسط اوضاعات نجومی ثابت نمایم و در اطراف دریاچه ویکتوریا نیانزا سیر کرده و شکل حقیقی آنرا معین کنم و مشخص سازم که تا چه اندازه فرض متهورانه نگارنده در خصوص طول و عرض آن بحیره مصدق واقعیت

امیدوارم در آنجا گردون و همراهانش را ملاقات نمایم و بتوسط ایشان شرح مسافرت و اکتشافات خودم را از آنوقتی که از راه اونیانیمبه معمولی کاروانها جدا شدم برای شما بفرستم از آنطرف بعد آینده بقدری بنظر در هم و مغشوش میاید که قبل از وقت نمیتوانم بگویم چه شکل خواهد آمد و چه خواهم کرد

فصل دویم

عزیمت مسافرت (اکسپدیسیون) از ساحل زنجیه مپوپوا واقع در مملکت اساگرون ۱۳ سپتامبر ۱۸۷۴

هرچند اسم ناحیه و بلوکی که از آنجا این کاغذ را مینویسم بنظر خوانندگان غلغله و غریب میاید ولی ابدا بگوشش نکرده و گران نیست بلکه اگر اراده ما موافق با سکار اسموع گردد خیلی مطبوع و دلپذیر خواهد بود

روز هفدهم نوامبر هیئت مسافرت از باکا مویو حرکت کرده روز ۱۲ دسامبر پس از آنکه راه را در قریب مدت یعنی ۲۵ روز طی نمودیم بانجا وارد شدیم غیر از آنکه صحیح خالی از غرابت مملکت اساجیرت و عبرت خوانندگانی که عقیده معمولا برای قطع اینراه دور و دراز چقدر مدت لازم است نشود ولی چون اشاره کرده ایم که در هفدهم نوامبر لنگر تجسس لنگستن عبور از اینراه ۵۷ روز طول کشید و همراهان کاروان در مدت چهار ماه تمام آزار طاقت فرسا و تعب مشقت افزا میدیدند و کم کم خیلی جادار و از زیان بابت خرسند و شکر گزاریم و منظور داریم که جمعیت قافله من خیلی زیاد است و با خود اشیاء و اجناس سنگین حمل مینمایم که شمال ترین راه بیت که تا امروز سیاحان اختیار نموده اند اگرچه از هیچ نظری بر شرق پیوده موجب کمال لذت من نبوده که چندین مسافت را در اینمدت قلیل پیوده ایم و هنگامیکه برای پیشرفت مسافت آنرا بغال نیک گیرم ولی بهنوز بخاطر میاورم آنروزیکه از زنگبار حرکت کردم اغلب اوقات هیچ و مرجیکه در میانه قشون و همراهان من میشود چندان آثار رضا و خوشی ندارد و خیلی مشکل است مسافرت مستمر و مخیر را بتوان دفاع بود و بسیاری از مطالب در موقع حاضر باشد

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

حاضر نشده بلکه چند نفر هم کریخته و چیاعده را با خود برده بودند و من از بچایی و کستانی جنبی آرانها که نایب ست بودند متحیر و متغیر شده خودم
تنها و اده آهسته با خود میگویم ای آقا یان عظام و ای کاکاهای و الاحشام امروز میدان شجاعت هر چه خواهید بکنید فردائی هم خواهد بود و نوبت
نظم و سیاه تخواهد رسید در دور و بکاموتو و ضع تنها بهبودی حاصل نکرده بود مردم که همشور پول مساعده خود را خرج کرده بودند
در شیرکخانه ای یک شب منقضی که اهالی کنوا در اطراف بندر سرپا نموده و هجوم آورده و پس از آنکه مقدار معتنابهی از آب تنباکوی که در آنجا
میفروختند نوشیدند در کوچها متفرق شده بنای عربده گذاشتند و فریاد میکردند که ما سربازهای سفید هستیم و هرجا زنی میبینیم آزار میکنیم و بزور
در دکانها داخل شده آنچه کاسه و کوزه میبافتند می شکستند حتی چند نفر هم کار دهای خود را کشیده عابرین بیچاره را آزار و تهدید مینمودند
اتفاقا کهربی انداز بنام باب طال بود بچند روز متوالی طول کشید و در اینمدت من ابدا راحت نخوابیدم و ملتفت شدم که محافظت و مراقبت میشود
و چنین شهر بزرگی تا چه اندازه بنظم و نسق و سلامت و بالاخره روشنائی شبانه روزی شده و با وجود تفرق در آنجا ساعتی تمام قشون
من از بندر خارج شده بود در شاهکوتزا که در مسافت اول آنجا را دوزده بودم آدمهای من خوابیدند مرا متوقف سازند یک شب و یکروز هم
بروند در باکاموتو عیش کنند و لی اینده دیگر حرف بشنوند از کوشش کردم و سربازهای مسلح حکم کردم آنها را که سباب تحریک شده بودند
و فضولی میکردند گرفته تحت الحفظ با خود ببرند و چون بروند خانه کنیکانی برسیدیم قطعات مزدوری را بین آنها بهم وصل و پیچ و مهره نمودند تا آنها
در آب اندازیم معلوم گردید در صورتیکه آب رودخانه ضعیف و آرام باشد میتوانند سی نفر آدم و سی هسند و قایق ال التجاره را که روی هم رفته بوزن سی تن
(هر تن معادل است با هزار کیلوگرام) شبانه از ساحل بساحل دیگر حمل نمایند حرارت شدید جلگه های کنیکانی همراهان من که عادت بسفر اقلیمی نداشتند
و بویسان که در رنگارو باکاموتو مفرط است در شرب و هرزگی کرده بودند مرا مجبور کردند که یکروز در کنیکوتا اطراق کنم و اسباب آنها را
اگر چه از برگشتن بکاموتو ممانعت کنند یکدسته قزاق معتبر زطول و خانه و یکدسته دیگر در روی تپه های من باکاموتو و جلگه کنیکانی
بحرکت و نگهبانی گماشتم

بعد از ظهر وقتیکه مشغول کاغذ نویسی و ثبت روزنامه سفر خود بودم بحریه دیدم یکدسته از سربازهای سلطان داخل رودی شده در آنجا
از جانب حاکم باکاموتو کاغذی مشحون بر شکایت از دست همراهان من بمن داد که بازرده نفر کنیز را فریب داده و ترغیب بفرار از خانه های
خود نموده بودند همانده من آدمهای خودم را احضار کردم و پس از تحقیقات معلوم نمودم که شب پیش زن بسیاری باردوی ما دزدی
بود پشت آنها کاغذ آزادی نامه از جانب مباشر دولتی رنگارو در دست داشته و شبانه از اردوگاه ما کنیزی و فرار خود را قرار کرده اند با وجود
خوشرفتاری و مهربانی که از طرف سلطان رنگارو نسبت بما مشهود و آشکار بود در صورتیکه هیچ نوع اعتبادی و تقویتی هم از جانب دولتی

نداشتیم سزاوار نبود که چنین جمعیت تازه برای اشخاص آزادی مدعیان را صحه گذاریم بنابراین حکم کردم که آن عورات را بکاخ سلطان
تسلیم نمایند ولی بحکم من ابدا موافق میل نرفتند و فرمیدند کانشان نبود کنیزان از حکم من بر آشفته و مردان بقلعهای سیندند خود را بر شته قسم خورده
که نخواهند گذشت تنها را ببرند آما چون نمیدانستند و اظهار خصومت بهیچوجه موافق مقاصد ما نبود و لوازم من نبود بدتر از همه سباب رنجش خاطر اعراب
از من میشد لطایف الحیل آنقدر که را خوانده کنیز را بحیاتش باز پس فرستادم

اولین منزلی و جزایری مسافت ما سکنیجب و باغهای من کاشته بود که مادام با رون کوتس بمن تعارف داده بود و از شدت گرمای من
کیسکانی و کیکوکا بغرض سکته سقط شده فرانی و تیم سکه یکرکا چنین وانمود که هرچند قدری سبع بود ولی بعضی صفات خوب داشت و چند روز
بعد تر بکاستر مخی کرده غیر از آنها هنوز شته سکه یکر برای من باقی مانده نه که سایر نوعی و خصوصی آنها از هیژاند جنس بهتر تو، موسوم بنیزو
و بول وک معروف بول بول تریه مسمی براک که هر سه آنها تا کنون در کلکته شادت تاب حرارت و خشکی فوق العاده را آورده اند ولی
در جنسه از فراوانی محصولاتی که در راه مشاهده نموده اند خیلی متفکر و متحیرند

فصل سیم

در بیان عبور از میان صفحه بزرگ

از قریه کارشی من نواحی اوشاشی او شوکوما واقع در ساحل دریاچه وکیتوریا نیانزا غره ماه مارس ۱۸۷۵ روز پنجشنبه هشتم ماه قمریه نزدیک
بظهر قسمت دویم دستور العمل را که در وقت نامیدن من بریاست هیئت مسافرت انگلو امریکائی برای من معین کرده بودند در کمال
خوبی و موافق مقصود بانجام رسانیدیم در این روز چون اول مرتبه بحیره بزرگ را که سیک کشف کرده بود بینی وکیتوریا نیانزا را از دور
بنظر درآوردیم سبع بهر جهت و آسایش کردیم تا خود را بآن رسانیدیم و اکنون که بانگاه را برای استحضار شما میفرستیم من و تمام همراهانم مشغول
شکر گذاری و حمد و ثنا در متعال هستیم که ما را از مصائب و مخاطرات عدیده من را حفظ نموده و بسبیل مقصود عزیزمان میرسانند

بنظر ما چنین میرسد که از روز خروج ما از مومبوا تا کنون بکمترین گذشته باشد و در نهایت بقدری صدمه و زحمت دیده ایم و زحمت کشیده ایم که باید مدتی
فکر کنیم و بیاد داشت های کتاب و دفتر خود رجوع نمائیم تا اندکی از بسیار و عشری از هشار و قایع هول انگیز این مسافت طویل پر حادثه را بنظر آورده
و کیتوریا نیانزا را بتوانیم بخاطر آوریم در کاغذ آخر شما وعده داده بودم که از راه و نیانیمبه که امروز بخوبی معلوم است خارج شویم و مانند لیونگستن راه
تازه پیموده از ممالک غیر معلومه عبور نمایم اینوعده را امروز وفا نموده ایم و در اینمسافت علی السیما در جهات و شمال همراهانم را بنحاطره
انداخته و نزدیک بود که تمام آنها را فصل از سبل مقصود بسوی جهل و هلاکت بکشانم ولی خواست خدا شامل حال شده از خوشبختی من و شما قبال

PDF.tarikhema.org

در رونق علم جغرافیا نوشتیم خود را از آنها مالک رهائی دیدیم

پس از حرکت از سیمنو اطرف شمال از زمین اراضی غیر مسکونه و بیشه زار کوه نامکالی و او کوکوی شمالی روان شدیم و همان اشکالاتی که میان او کوکوی جنوبی گرفتار میشوند دچار آمدیم روستای قابل عادت در بین خود شان را جا معمول داشته و با بها و اول التجاره های را میدزدیدند و در موقع بست سیاه زدند ما را جبریه هم میکردند در بعضی جاها بعضی طوایف قلت میکردیم که با تسبیح بغیر با خوشه قشار تر و بی آزار تر بودند و همینکه آخر آنها گذشته از خاک قصله دیگری میشد میان خطیری برسم باج از ما مطالبه مینمودند و گاهی در ضمن حرکت مجبور بعبور از میان جنگلهائی پهناور لم یزرعی میشدیم که آذوقه و خوراکی در آنجا ها خیلی نادر و کمیاب بود و هر چه پارچه و اشیاء دیگر برای تحصیل قوت لایموتی میدادیم فی الفور در آنجا نابود شده در ممالک که هستانی که همه نوع ماکولات و ارزاق در آنجا فراوان و ساکنین آن همه مودب و روستای آن جهان بودند و جنس منتشر میکردیند و قدری و ترجوا هی پر آشوبی میرسیدیم که مردم آنها همه موذی و خونخوار و با هم مشغول زده و خورد بسته کمر دار بودند و در اینجا ها غلب طوفانهای سخت بما راهم ای نموده و بعضی روزها چنان اتفاق میافتاد که طبیعت بومیان با اتفاق با ستیز هیمودند و گاهی برخلاف هر دو با هم متفق شده کاملا از ما پذیرائی و همان نوازی مینمودند

از آنجا که کلیه اوضاع ما مختل و هیچیک از لوازم و ما یحتاج همراه ما نم فراهم نبود احکام من بهیچوجه مسموع نیفتاد عجالت از گرسنگی و تشنگی همیمرد و بسیاری از ایشان مریض و عقب ماندند و بعضی از کثیری هم فرار کرده بودند و عده و عید و استمالت و تهدیدات منهم ما بگوش شان فرو نمیرفت و نزدیک بود شیرازه مسافرت بکلی از هم پاشیده شود تا آن تنه نفر فشنگی که همراه بود و با وجود یکه از میان او سط اجال مردمان انتخاب شده بودند همه وقت در کال و لیری بفصیل امورات متعلقه بخود شان اشتغال داشته و با تحمل رنج تعب و بهمال و دشنامهای بومیان و حرکت دادن گرما های جهنمی و با رنجهای رک با رستوائی ساخته با اظهار کسالت و ناتوانی نمیشدند و بدون شکایت به بیچارگی و به کدر هنی خود صبر نموده با کمال شباشت و خرمی آنی از ادای تکالیف خود غافل نمیورزیدند این جلوهت و تحمل صابرانه مدارات بر شان و رتبه اعتبار شان نزد من افزوده و زیاده از حد محبت آنها در دل من جایی گیر شد

بالاخره روز آخر سال ۱۸۷۴ بسر حد غربی او کوکو رسیدیم و در آنجا چهار و هشت ساعت برای آسایش توقف کرده مجددا در امتداد شمال روانه نمادیم و از جلگه مسطح و هموار عبور نمودیم که موئوف آنچه ما گفته ما بجرو نیاز احمد میشود در موقا لا بلا طبقا بیکه در او کوکو چهر کرده بودیم فرار کردند عوض لشان و بلده دیگر گرفتیم ولی آنها هم شبانه گریخته و صبح که از خواب بر خاستم خود را در کنار جنگل بی پایانی دیدیم چنانکه پیش از هم نداشتم که ما را از میان آن هدایت و رهنمائی کند اما چون شب پیش من گفته بودند که پس از سه روز دیگر با دوریی خواهیم رسید جان تازه

تتمه و آذوقه روزه را خریده بودم چندان از فراریها وحشت و خطرا می برای من پیدا نشده براه افتادیم ولی صبح روز بعد انجاد ناریکی که تا آنوقت پیش کرفته بودم یکمرتبه در روهای فیلها و کرگدنها گم شده بکلی رشته از دست رفت و چند نفر یم که از طرف برای پیدا کردن از انگشته فرستاده بودم پس از چند ساعتی با یوسانه برگشته و خبر قطب نما و دبی دلیل برای ما باقی نماند

روز دیگر رسیدیم برسته انبوهی از درختهای اقاقیا و انواع نباتی که از شاخ برگ آنها تشکیل یافته بود و خود را بکمک این درختهای عشقه و لبلاب را بریده و بوته های پرخار را از سر راه خود دور کرده بزحمت از میان آنها عبور کنیم معلوم است که با وجود این تفصیلات نمی توانستیم بسرعت پیش برویم و در ضمن عبور از تشبث بکنفر از همراهان ما وفات کرد و این اول مصیبتی بود که در این بیابانهای پرهول بما وارد آمد

روز چهارم زیاده از چهار و میل مسافت طی نکرده بودیم و این روز مخصوصا حرکت خیلی صعب تر از روزهای سابق بود زیرا که در تمام راه بخطره آب یافت نمیشد و یاران ما که از گرسنگی و تشنگی بجان آمده بودند زیر احمال خود وا میماندند در رفته رفته عقب افتاده یا بکلی از پا در آمده و مشرف بموت بودند و نفر فرنگی که فرمانده عقبگاه روان بودند مجبور شدند بار های بعضی از کسانی را که بار های آنها را تخفیف و تعدیل نمودیم و برفتن تحریص شان کردیم چند نفری بشدت زیاد خود شان را کشان کشان بار دوم رسانیده پس از صرف غذا و بعضی مقویات حالتشان بجا آمد اما آن پنجفر را که بکلی از جاده اصلی خارج کشته در جنگل متفرق شده بودند زنده بدست نیاوردیم و اشخاصیکه بجستجوی آنها فرستاده بودیم یکی از آنها را بنا حاضر بکمیل آنطرف راه مراجعت نمودند و یقین کردیم که آنها را نیز پس از مدتی سرگردانی و دلالی از تشنگی و گرسنگی تلف شده اند

روز پنجم بقریه کوچک جدیدالاحداثی رسیدیم موسوم به اوودوری که سکنه آن عبارت از چهار کاکا و زنها و بچهای بشان بودند این بیچارگان یکمشت غله هم نداشتند که با بفروشند و غلب همراهان من هم از شدت ضعف و بیحالی قادر بر حرکت نبودند از شدت استیصال اگر توقف دادم و از میان قلاده بیست نفر بهادر زنگ فحاق انتخاب نموده آنها را به سوا کی بیت و نیم از آنجا مسافت دارد بطلب آذوقه فرستادم و خودم بجستجوی صید رفته مدتی بیکار گشته ولی هیچ چیز بنا نم گرگی از همراهان که از من خوشبخت بود مغاره شیر را پیدا کرده و دو بچه شیر بچه با آورد که همانروز آنها را کشته پوست کنده بصرف نمودیم

در اثنای مراجعت از آن شکارگی مرتبه دوازدهم شاهد صورتهای درهم کشیده و محزون همراهان بیچشم تعدی نماشا شدم که اگر نمیرسیدم مشرف بیاس و نا امیدی آنها نشود گریه میکردم و حتم نمودم که گرسنگی شدیدا نها را بچیزی مشغول سازم لهذا یکصندوق که از زور و آهن ساخته شده بود خالی کرده از آب پر ساخته روی آتش نهادم و پنج لیور آرد جوی که در دو اطاقه خود داشتم بر دوشته با سه قوطی روغن لاندا آرا پنگا در آن ریخته شوربای رقیق طبخ نمودم و از زیاده از ده دیست نفر تقسیم کردم

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

حالت این اشخاص کرسنه خیلی ما را شاد داشت و من مشغول طباخی بودم اطراف مرا گرفتند و هر کدام بکاری میگردند یکی متوجه دیگ
شد که کی آب میاورد و دیگری آتش پف میکرد و چند نفر هم قمقمه‌های خود را پر آب کرده منتظر بودند که اگر دیگ سرریز و آب ریخته جوشش آن را
فرو نشاند خلاصه وقتی که آش پخته شد و از خوردند کم کم آثار لذت و خوشوقتی از چهرشان بروز کرد و بالخاص مریض و علیل که در اطراف
چادر من متراکم شده بودند بیشتر و کمتر دادم و برای شام و ناشتا فردا شان یک جعبه دیگر آرد و جواز نوشته حاضر کرده بودم اما امیدانستم
که چگونه خیالات خودم را در اظهار تشکر بصیغه مطلب آورده بتوانم فرستاده بودم اظهار کنم و جرات تکلم نداشتم و همواره منتظر بانتر صدای گوش میداده
بودم که چه وقت صدای بهجت آمیز تفنگ بگوش ایشان بلند خواهد شد و ما را از مژده کامکاری خود مخبر و مسرور خواهند نمود

بالاخره پس از چهل و هشت ساعت دغدغه و اضطراب صدای تفنگ ایشان مسموع شد و ما را جان و قوت تازه بخشید همراهان قبلی که
گرسنه من جز بصیانه غلات و حبوبات مرا کرده بودند چنان اشتهای پیدا کردند و از استماع صدای تفنگ های خود بهیجانی و اجزای ارده حاصل شد که تمام
سرازان بالاجماع از من خواهش کردند که دقیقه‌ای تحمل کوچ نمانده نهم که از ارده بخواهم زودتر از آن هزارهای شوم خارج شوم و موقت
ایشان را اجابت کردم قبل از آنکه از ارده برآه افتد و چهار ده دیگر نفس آخر میکشید جا بجا بن آفرین تسلیم نمودند

در ورود بسوادر اوپری مردم آنجا را خیلی خوش مشرب و بکلی عزان با فهم مردان و اطفال آنها را بدا لباس دیده شد و فقط بعضی زنها یک چیز
بزی را سترعورت خود نموده بودند بخلاف حسن منظر و خوشی اندامشان اهالی این ناحیه موذی ترین و خشمگین ترین اشخاصی بودند که تا آنوقت
ملاقات کرده بودیم خیلی صبر کردیم و حوصله نمودیم تا توانستیم آنها را راضی کردیم که قدری توشه و آذوقه با جناس و شیشه آلات ما معاوضه
نمایند و این همان رئیس و سرکرده معنفی از زند ولی چون پیرو اقبیله خود شان را خیلی محترم میدانند و از گفته آنها سر نمی پیچند، آنها از رضا
و خصوصیت در آمده استخوان جو را از خاکستان تمنی کردیم آشپز و دکال پیلی و عف سته هایی را پز یقتند قدری زاد راحله بما فروختند
ولی ما کنیه ضمانتا آنها را با کمال بردباری تحمل نمود و خیلی احتیاط کردیم حرکت با تختی که اسباب رنجش و اظهار عداوت آنها شود از هر طرف
همراهان من بقدری گرسنه و متحمل بودند که شش نفر دیگر آنها در آنجا مردند و اوآزد و پوکوک هم بتلاطب تبعوذیه تختی شدند از پا در افتاد و بالفظ
حالت او چهار روز در سوا توقف کردم ولی چون واضح بود که هر چند بیشتر در انگلت بمانیم از اعتبار و عزم ما نزد بومیان خواهد کاست
مجبور شدیم از آنجا حرکت نمائیم حالت اوآزد پوکوک روز بروز بدتر میشد و تا زیده عرض اسباب وحشت بود و ستلاریا با سهال او ضمیع
صدری و جراحات پا ها را بوجب اندک وقوف طبی و جسته جی بکار و عمل و اداشته بودند ولی شرط احتیاط آن بود که توقف بالطول نجامد
سرباز ها لابد بشغل تحمل پرخاشه و پوکوک را در پا ها کی خوابانیده بدوشش گرفتند و نهم خطبه آغاز کرده ضعفا و مریضان را دلگرمی دادم و آنها را

ترغیب نمودم که تعهد خود داری کنند تا خود ما از انملکت بگذریم که شنیدند آن همان دوستانی بودند که با ما دوست شده بودند و با ما همراه بودند و بالجمله تمام کاروان آنجا
حرکت نمود از زمینان راضی گشوده و پر حاصل اوپری، دره را نهادیم

پس از توقف مختصری در عرض راه نزدیک دو ساعت قبل از ظهر بچی پویو رسیدیم و در آنجا نوجوان انگلیسی رفیق ما دوباره پوکوک (در گذشته)
و بسراغ خود و آنی شتافت و عموم دوستان خود را قرین تمام و اندوه ساخت موافق پدو متر از کنار دریا تا آنجائی که پوکوک دفات کرده بود سیل
را قطع کرده بودیم شب بعد جسد پوکوک را دفن نموده و روی تپه در حتی صلیب بزرگی بیاد گاری محل دفن او نقش نمودیم

پس از دو روز حرکت رسیدیم تا نگارا در نهایل کف آلک که (در سنه ۱۸۲۱ کاغذها و نوشتجات کمپرک را به بوستون رسانیده بود) بعمل آمد
بسبب تنگ نفسی که مبتلا بود من او را اجازه داده بودم که آهسته آهسته همراه دنبالکاروان حرکت کند و بومیان او را بوجهی فریفته و
بجانب خود کشیده پارچه پارچه اش کرده بودند و این اول عمل خصمانه بود که آثار آنرا تا الی آوریمی مرتکب شده بودند و چون بر آشفتیم تقصیر را
بگردن شخص معین یا قبیله مشخصی وارد آوریم ما چار تقاص و تلافی را که آشته و رفتیم در نزدیکی قریه وین یاما با واقع برلب رود ولی اوم بو
که اسم آن در مسیح نقشه ذکر نشده و در دره ویسی که صاحب سه هزار جمعیت است ا رده زدیم بومیان آنجا اول اعتنائی با ما نکردند ولی
چون پس از دو روز ما را آشنا دوره نمودیم من جمعه کردم بگانی آنها را بر طرف نمایم و تا حوالی عصر کوشش من بر خود را بخشید زیرا که چند
تن از اهالی بار و آمدند و برای ما شیر و تخم مرغ و جوجه آوردند منهم در عوض خیلی بایشان مهربانی کرده مقدار زیادی پارچه و بعضی خرده
ورینهای دیگر بایشان تعارف دادم و آوازه همت و جوانمردی من بزودی بگوشش همتر دره یعنی (حکیم جادوگر) که در غیبت پادشاه بومیان
نسبت با ما تعدد اطاعت و فروتنی دارند رسیده روز بعد خود او با گاردی شرفیابی برای من آورده و در مقابل قیمت آنرا پارچه و بلور آلات
از من گرفت باضافه برادر و پسرش هم که همراه ما بودند بعضی تعارفات بخشیدم و پس از گشتن کاروان او را بسر خواهت بعضی خواهشهای
دیگر کرد که همه آنها را قبول نمودم

در اینروز چون آفتاب درخشنده و تابنده بود موقعرا غنیمت دانسته بعضی اجناس خود را با مارا که در آب فتاده و تر شده بود خواستیم خشک کنیم
و بدون اینکه حرکت در قطار بومیان اسباب سوء ظن باشند شروع نمودیم که اطراف ما را گرفته و بالجمال میل از اسباب ما ها میانگیختند
صبح روز نهم (جادوگر) مجددا بار و آمد و بعضی شیشه آلات از من خواهش کرد (تا او را برادری کرده باشیم) منهم پس از اندکی
تردد خواهش او را پذیرفتم و ظاهرا خیلی خوشحال معاودت کرد اما نیمساعت نگذشت که بگریه فریاد و جنگ او او توروها از تمام
دویست قریه ذره لی اوم بو بجنبش در آمدند و بنظر یاد را که شبیه بقبر یاد او آگوگو باشد میتوان بانظر یقین نوشت هی هو و بگلمات

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

آخر آنرا نفهمیدم چون شنیده بودم که یاداگوتا هروقت بومیان قبایل دیگر بقصد دست برد بقبیله‌ایشان میریزند این نوع صداها می‌کشند خیال کردیم که غرض ازاین بیهوده‌گردن وپس نشاندن چپاول چیهای خارجیست وآسوده بکار خود مشغول شدیم بعضی ازما هالی اردو هم بجستجوی آب وجمع آوری هیزم دخترها رفته بودند که ناگاه دستهٔ از بومیان ملبس بلباس جنگ بعدد بیشمار بصدای سوت بیکطرف اردوی ما هجوم آوردند پرتاب عقاب و بمبرد و چوب سرهای خود نصب کرده و از بال زرافه و گوزن خرد و پشانی خود آویخته تمام برهنه در دست کمان بر بازو تبر در کمر داشته و با دلی پرگناه و رویی از خصیان سیاه ما را محکم بستند و بی‌گاه بجستند ظهور آنها بقدری ناگهانی بوحشت انداخت وهرچه فکر کردیم نفهمیدیم که چه تقصیری کنانی از ما سرزده که اینان اینگونه دشمنی با ما داشته و بهر صورت چون از شاه بنجال سلوک ملایم وصلح طلبانه دیده نگشتن در مقابل بومیان وحشی و آدمخوار دست پیش پا دادم تکلم کردم لیکن کس از زبان او خارج نشد و بهیچوجه متعرض بومیان نگردید اما او انوتوده پی در پی برسیدند و تجسس بود که کیفر از ایشان در پناه آن مستصد و در کمین نباشند ولی خوشبختانه ما در محلی واقع شده بودیم که برای دفاع خیلی مناسب بود

همینکه عده‌ایشان بقدری زیاد شد که دیگر از عهدهٔ ما بر نمی‌آمد بخیمه‌گاه خود آن که زبان ایشان را میدانست برسالت نزد ایشان فرستادم و از مقصود ایشان پرسیدم در جواب گفتند که یکی از آدمهای شما از یکی از زنهای شیردار وحشی دزدیده و آمده ایم تا آنی نکنیم مجدداً بتوسط قاصد با ایشان پیغام دادم مردم سفید پوست برای نزاع و دزدی با ضعیفات نیامده اند و اطمینان کردند که هرقیمتی میگویند در وجه شما همسر و قبه بپردازند بار رؤسای جنگیان چندان پیش آمد که ما آوازشان را میشنیدیم که مترجم ما خبر آورد که مشایخ ۳ تیره ساتمطر کرا بامس فیشس مقابل قبیله شما مسروقه را میخواهند و چون موقع لشکر و جانه زدن نبود ما هم بلا تامل یا رچه را دادیم و همه آنها را از خود دور کردیم

ولی قدری نگذشت که ملتفت شدیم هرچند مشایخ از ما خرسند و ممنون شده اند لیکن بومیان چندان رضایتی ندارند زیرا که دسته دسته در دره متفرق شده رقصهای خود را تحریک میکردند و با را از دور تهدید نموده و نیزه‌های خود شان را بهم خائیده و حرکت میدادند و در انضمن که با ما رفتار و اطوار ایشان را تماشا میکردیم دیدیم که قریب دویست نفر از آنها جدا شده در قطعه جنگلی که در طرف مغرب اردو واقع بود نا پدید شدند اندکی بعد یکنفر از آدمهای من سراسیمه و خون آلوده از جنگل دوان دوان آمد و گفت که من با پسرک جوانی که همش سلیمان بود در جنگل مشغول شکنی بودیم که یکمرتبه وحشیان ما را احاطه کردند با وجود یکه بمنی‌ام خورد شد و با زویم را بضرب نیزه سوراخ کردند از جنگشان گریختم ولی سلیمان را گرفتند و بضرب نیزه سوراخ سوراخ کردند

از استماع این قضیه و مشاهدهٔ رقص خون آلود ایشان سربازهای من بقدری متغیر شدند و هیجان آمدند که برجهت ایشان را از تعاقب و ایشان باز داشتم

(زیرا که)

زیرا که هنوز امید وار بودم که با ندکی تدبر کار را بتوان اصلاح نموده محتاج بگیرو دار نشویم ولی احتیاطاً باتباع خود امر نمودم که صندوقهای فشنگ و ذخیره را بازکرده مهیای جنگ باشند و همینکه همراهان با مشغول سنگرسازی و استحکام اردو بودند او انوتوده با پس آمده را تیربارانش نمودند آنوقت بشصت نفر سربازی که نزدیک تر بودند حکم کردم ۵۰ تیر از جلو اردو بپرتاب فشنده و جنگ را شروع نموده و شصت نفر دیگر را که تیر بدست باشند با مخزن و رحمها و ساختمان چادرها و مرتفعی در اطراف اردو گماشتم و بعد از تفرهم سلحوشانی که تعلیم چیان سپاهیست و دی آنها قرار گرفتیم همینکه اسحکامات شد خودمان هم در حصن بکار زمانده یم و با پارچه‌های ورق حلبی آلیس بکنوع قلعه مرکزی مستحکمی ساخته در آن قرار گرفتیم همینکه اسحکامات دور اردو باتمام رسید حکم کردم شیپور بازگشت زدند تا وحشیان مهلتی پیدا کنند و درست فکر کرده بپیشند از مخاصمه با ما چه صرفه خواهند برد تفنگچیانیکه پیش قله بودند مرخص کردند و گفتند که ۵ نفر از طرف دشمن کشته شدند و جمع کثیری را هم زخمدار و مجروح فقاشان از میدان برده و در اینمعرکه پسر بازان ما دو مردی مردانگی را داده بودند حتی بول دوگ کلیس من بول هم با چه کیفیر اجوده و پیش از آن که با و برسند با گلوله سینه‌کار شر ابسازند مزه دندان خودش را با چشانده بود آنروز و صبح روز بعد آسوده بودیم ولی نزدیک ساعت ۹ (سه ساعت بظهر مانده) دشمنان با استعداد تمام پیدا شدند و اینمرتبه تمام سکنه جولوش را بجنگ خود آورده بودند هرچند از رسیدن خون اشخاص که شب پیش مخمور با آنها خیال آشتی و مصالحه داشتیم خیلی متحیر بودم ولی دیگر چاره نداشتم و بدون تردید چهار نفر مرد مجرب عاقل شجاع نموده بر کاهم سرکرده یکدسته قشون کردم و با ایشان گفتم که از جهات مختلفه در دره پیش بروند و هر کجا که گله و رمه یافتند تصاحب نموده و هرقدریکه تعرض کردند آتش بزنند

طولی نکشید که جنگ شروع شد و دشمنان بزودی عاجز آمده و فرار کنان بسوی جنگل نزدیک رودخانه بودند فرار نمودند و دسته‌ایکه فانجا گریختند فرمان بیدادتهور غالب شد بخیال آنکه هرجا وحشیان ایشان را بپیشند فرار خواهند کرد گریختگان را تعاقب نموده ولی همینکه وارد جنگل شدند گروه انبوهی از بومیان مورد شان را گرفتند و همه را بقتل رسانیدند و فقط کیفیر همان قاصد یکه همراه ایشان روانه کرده بودیم نجات یافته ما را از وقوع آن شکست با خبر ساخت فی الفور یکدسته سرباز بجنگل عساکر فانجا گسیل کردم اگرچه بکار انخواهند و لی حتی موقع بعد دسته محکوم فرمان رسیده زیرا که وحشیان پس از آنکه دسته اول را مضمحل کرده بودند بدسته ثانی حمله ور شده خیال داشتند بدین ترتیب عرده استعداد تیر اگه بجلو ایشان میفرستادم از میان بردارند و از این دسته هم دو نفر سرباز کشته بودند و سلطانشان را بضرب نیزه پهلویش دریده بودند که دسته ملکه از عقب رسیده و شلیک سختی نمودند و حشیان را متفرق کرده فقای خود را از مرگ جهانیدند پس از آن هر دو دسته بالتفاق یکدیگر بومیان شلیک کردند و بدون مقاومت مانعی راه خود پیش گرفته هر یک از طرفی بسمت مشرق و شمال در رودخانه

(دوامن)

PDF.tarikhema.org

دراین اثنا ابرهای دودی غلیظی بجانب جنوب وجنوب شرقی در بلند شد معلوم نبود ده دقیقه ساعت سیم وچهارم نیز بدینسان فانوس آمده و قریب
پارچه قسمت ده باتشان الطعه آتش نبود بود چیزی نگذشت که آثار باد تعین وجسیم بق از سوی شمال وشرق نیز بروز کرد و آثار یقین نمودم
که عساکر ما در همه جا بر دشمنان خویش مستولی شده بسیاری از پیش بر داشته اند حوالی عصر دستجات مرجعت نموده و معدل زیادی مواشی و غلات
غنیمت آورده اند دراین مجاربه از طرف ما پست و یکنفر و از طرف بومیان بیست و پنج نفر بهلاکت رسیده بود نه روز نسیم ملایمت نفرم دولا ور چپاک
جنگ شروع نمودم و بشان حکم دادم که تمام طول دره را پیموده و راه خود از لوت و بومیان جنوب شوم پاک سازند در شمال شرقی دره
بقریه بزرگ متعددی برخورده پس از مقاومت مختصری آنرا تصرف کردند و آنچه پیشنهاد از ذخایر غله و جبوبات حمل نمودند و باقیرا آتش زدند و هنوز
مدتی بظهر نمانده بود که بومیان امان آوردند و دست از کشش و کوشش برداشتند از ما پوزش خواستند و عساکر فصرت مآثر ما دخیال آسودگی در فراغ
بالی بدون غدغه و تشویش با دوی خویش مرجعت کردند

صبح روز بعد قبل از طلیعه اردو ما را برچیده و در ستاد شمال عنبی در حالیکه آفتاب نشر فروغ میزد و نسیم ملایمت بومیان با تیر و راهم قریه و کوشک
سختی داده بودیم روبراه نهادیم هرچند برای مسافرتی که در پیش بود چهار یا سه مسافت زیادی از ممالک غیر معلوم ما فریق را به پیمایم خیلی تفاوت
داشتیم ولی هنوز قافله ما هیئت باشکوهی داشت جمعیتمان بالنسبه کم نبود و تهیه و مدرک از اسلحه و تعم عاد و غذا بحد وفور در دست داشتیم در وقت
حرکت از ساحل زیاده از سیصد نفر همراه نبودند ولی همینکه سه روز بعد از وقوع قضایای سابق الذکر قافله ما به گوگو تو بهو واقع در ارض
رسید و در انجا همراهان را سان دیدم کامل عقده و اندیشه معلوم شد که زیاده از صد و نود و چهار نفر انها باقی نمانده و در عرض سه ماه بواسطه
ذوسنطاریا و قحطی امراض قتلی و جنگ زیاده از صد و پست فر تلفاتی دیگر از رو با نی تلف شده بودند و بتعداد تلفات برای جمعیت قلیل ما
خسارت بزرگی بود هر نفسی که دیده و خون خود را در کار بزرگیست که پانصد سال طول بکشد و تازه شروع شده و نمیدانم باز دیده باشد
که هر کس صبح برنخیزد با خود میگوید امروز بقیه عمر منست

فصل چهارم

ملاقات با قسا پادشاه اوگاندا و بیان وضع درخانه و پای تخت او از اولاگا پای تخت قسا در اوگاندا

مورخه دوازدهم اوریل ۱۸۷۳

این مکتوب را در کمال عجله مینویسم و هرچند مختصر است یقین دارم مطالعه آن جالب دقت خوانندگان روزنامه شما خواهد شد زیرا که
مضمون آن قسمی بر حل امتیسل معما است که آیا دریاچه و کتوریا نیانزا چنانچه سیاحت از دریاچه احداست یا موافق فرض

لیو نگستن مرکب از چندین بحیره است متوسط اداین قریب قام موسل جنوب شرقی و شمال شرقی امتداد یافته بزرگ است کرده ام و در تمام
خلیجها و تنگه ها و بندرات آن داخل شده ام و هرچند که هنوز کلیه مقصودم انجام نرسیده ولی از روی اطمینان میتوانم عقیده خود را اظهار نمایم و گویم
که لیو نگستن در فرض خویش که نیانزا را پیش از یکصد پانصد سال پیش بر داشته اند تنها و نمونه و چیجانب پیکست و آنچه بکان بن میرسد آنست که در شرق نیانزا
یا در شمال شرقیش دریاچه های دیگر وجود دارند که من بعد مقصدا بشرح آنها خواهیم پرداخت لی ایذا با نیانزا رابطه و اتصالی ندارند
در خصوص ممالکی که در این اواخر سیاحت کرده ام اردو داشتها و اطلاعات زیاد کسب نموده ام و اگر چون در انجا کاغذ و سطر آرا و آلات نقشه کشی
در دسترس خیال داشتم پس از مراجعت بار دو نقشه انها را رسم نمایم زیرا که از ترس طوفانهای سخت که غالب در این دریاچه روی میدهد و بلاخطه انگه
کشتیها را سنگین کرده ایم و بسرعت سیر کنم فقط اسبابی که برای کسب پاره ملاحظات جغرافیائی ناگزیر بود با خود برداشته ام
چنانچه قبل از این شما را مطلع کرده ام اردو را در کاج تای در مملکت اوسوکوما که بطول ۳۳ درجه و ۱۳ دقیقه شرقی و عرض ۲ درجه و
۳۱ دقیقه جنوبی واقعست قرار داده و از انجا خودم با یازده نفر پاروزن یک بلد در لادی آلیس نشسته در امتداد مشرق بسوی آفاق غیر
معروف روان شدیم و همه جا برای کشف مجهولات سواحل از کنار ان کشتی رانی کردیم در شمال شیراتی شمالی ترین نقاطی است در بری مملکت
اوژاژایا که در زمانی تشنگ و آن با منظر جلگه های خشک شیراتی خیلی تباین دارد بهتر امتداد یافته و در انجا کوههای مرتفع صاف که در قریب
۳۰۰۰ پا از سطح آب دریاچه ارتفاع دارند دیده میشوند ساحل اینجا مملکت پست و بلند و پیچ در پیچ و مسکنه آن بسیار ترسو و دیر انس هستند زیرا که
همسایه های قوی پنجه که دائما از اطراف انها را میآزارند و اعراب بردوفروش پانکائی قدری چشم این بیچارگان را ترسانده اند که هر جا
اشخاصی مسلح تفنگ به بینند دوری نموده و از مرحله پایشان احتراز میکنند

سونگورو یکی از این تاجران گوشت بنی نوع بشر گشتی که گنجایش ۳۰ یا ۴۰ چلیک و شصت نفر داشت فرمایش داده و خیال دارد بتوسط آن
تجارت شنیع خود را رونق دهد تا آنروزی من آنست که از طرف یکی از زدوا مور شدم که هر جا از این اشتهای رذل طبیعت را
میابم مدارا نکنم و مخصوصا این شخص معلوم را یکمرتبه جنایات و قبایح اعمال و فعالیتش نسبت بهم جنس های خود چنانچه سزاوار بود مکافات کنم
بومیان جزیره اوووما نیز با مکر و غدر متوسل شدند و شبانه که بقصد مطرار جزیره تا نکا کشتی میرانیدیم و باشان از در خصومت و اذیت
صحبت میکردیم یکمرتبه بر ما حمله کردند و کشتی ما را سنگسار نمودند از شدت هیجان این احوال بجلبه تمام از نیزها حمل همان آن از کنار جسیم و پیش از انکه
زیاده دور شویم من با طپانچه یکی از ان اشرار ناکار را مضروب ساختم چند میل و در تر در تنگه که جزایر اوووما را از جزایر بوگانیا
جدا میسازد وارد ساحل شدیم و در انجا یکدسته کشتی که مرکب از سیزده قایق بود مشاهده کردیم که قریب یکصد نفر مرد جنگی مسلح نیزه و تیر و قلاب تنگ

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

من بطرف سلطان پیش میرفتم بزرگان اصلی القتال تفنگهای خود شانرا خالی میکردند و شش طبال در کال شدت طبلهای خود را بصدای مهیب کوش خراشی کوبیده چنین مزاجی هم باد در سرناهای خود کرده بهمراهی ایشان بنگامه راساز کرده و علمها و بیرقها از هر طرف در تموج دا آزاد بودند از مشاهده آن کسیکه دو دیده که فوق شان و لیاقت من بود بخود فتاده و ازین پذیرائی متملقانه خیلی شرمنده گردیدم همینکه نزدیک بعبارت رسیدم شاه کلاسکه عربی در بر داشت از جا برخواسته در حالیکه دست خود را بوضع متشخصی حرکت میداد بدون آنکه حرف بزند چند قدمی برا استقبال کرد چنانکه طبلها و شیپورها آوازشان بلند بود با حرکت متقابل یکدیگر بسیار چیز وقیقه بسکوت گذرانیده بمدیگر را نگاه میکردیم همینکه از طبل و شیپور منقطع گردید تحیر و اضطراب من زیاد تر شد و از موقف قبلی و صاحبمنصبان برگشتم که قریب بصد نفر بودند برگرسیهای خود قرار گرفته و مرا نیز دعوت بجلوس نمودند پس از نشستن همینکه حالتم بجا آمد و اندکی آسوده شدم بفراغت بتمام احوال اطوار سلطان متقدر پرداختم قیافه قریب بچهل سال دارد قدش بلند و باریک و شانه هایش پهن و بسیاری مطبوع و از قیافه اش آثار هوش و ملایمت هویدا چشمهایش درشت و ترکیب بینی و دهانش خیلی بهتر از کاکاهای متعارفیت زیاده باعراب دور ک شباهت دارد و دهانش بسیار قشنگ و ظریف و نهایت بعید و قریب بحض اینکه قیافه شروع بتکلم نمود من شنیدنی از شدم زیرا که فصاحت و معقولیت و ادب در او بدرجه محبت و دلربائی و فاقیت که هم در مجلس اول شخص را مجذوب خود میسازد و از مشاهده این صفات و حالات یقین کردم که شخص سلطان علیحضرت برای من دوست و رفیق شفیق خواهد بود که نهایت دست از او برندارم و التفات و مرحمت او را برای پیشرفت کار خود غنیمت دانم قیافه اشخاص هیچ حیثیت از سید بزرگش سلطان نگذاشت تربیت و در نظرم مثل یکی از نجبا زادگان مهذب نسب تیره رنگی آمد که لباسهای دراز در دربار یکی از سلاطین اروپائی توقف نموده و کسب سوم و اطلاعات کرده باشد و هر کس مسبوق باشد که قیافه کی از بومیان افریقا قبل از تماس با تمدن اروپائی چه جور میباشد تصور خواهد نمود که دست تمدن که سر زمینی را که او تکرانی میکند از ۳۱ تا ۳۴ درجه عرض جنوبی متمدن و بسهولت مشغول خواهد شد که تا چه اندازه تسلط او روزی در تربیت و تمدن اهالی افریقا خواهد داشت بدون شبهه قیافه های امروز یکجائی با قیافه های جوان متکبر و مغرور یکه سبک و گرانت قیافه کی دارد امروز در تمام ممالک او با دا خونریزی و قتل زن و مرد واقع نمیشود و مدتها تفاق میافتد که کسیرا بجرم خوابیدن سبک و گرانت او را در زمان جوانی و ناد انی و کخوت و ضلالت دیده اند ولی حالا او شخص کامل عاقلیت و پیروزین سلامت و برخلاف او در هوا و هوس خود که سابق بر این منتج شایع شوم و ناگوار میشد امروز محکوم قوانین متین دیگریست و تمام سرداران و صاحبمنصبان عمده اش با او هم عقیده اند و تمام لباس اعراب ملبوس و بر سوم و عادات آنان مانوس اند قیافه یکه سبکی مخصوص دارد که شکل

قابیل

در آنجا سوار بودند که از جیلو تر بود محوا نسبتی با تات (کنیوع سیب زمینی شیرینی است) بود و در اکثرین آن شکل اینکه میدانستند با نظر شوق از دور آنها را بما نشان میدادند اشاره میکردند من بیاورزنهای خود امر کردم پا ورزنند تا بومیان نزدیک شوند و اینکه ما شغول چانه زدن و ابتیاع با تات بودیم سایر قافیهای بومیان نیز نزدیک شدند و ما را احاطه کرده کاکا از گوشه و کنار قیافهای با بای دست دراز دو ستبر و کنه شد بعینکه ما تحت شدیم و من با تفنگ خود شان را تهدید کردم بنا کردند بقاقا و خندیدن و فی الفور تیره و سر پا بخ دشانرا گرفته مستعد جنگ شدند در این بین یکی از قافیها که حامل خورد و ریزهای مسروقه بود شتاب هرچه تمامتر از ما دور شد و بخیفره رجنگیان که بر آن سوار بود از روی بستهزا آنرا از دور بما نشان میداد و ما را بتعاقب تحریص مینمود از ترس آنکه مبادا اگر بخیفره بتاخ را کشمال دهیم آن کار بخته شود تفنگ خود را آتش داده آن بی ادب را بلاک ساختم و قافیهای او فرستند که تیرها و چاقوهای خود شان را بما پرتاب کنند تفنگ مکرر تیرمن بشان مهلت نداده تنها دیگر از پا در آورده باقی رو بفرار نهادند و در بین فرار کلوله های تفنگ بار قره خنجرهای فیل افکن من یکی از قافیهای شان را سوراخ نموده و ما از دور خشت و اضطراب کردیم بین آنرا که در آب ریخته دوست و پا میزدند با کمال لذت تماشا کردیم و پس از شلیک چند تیر دیگر رو براه نهادیم زیرا که پس از شهدم نمودن و شکست دادن سیزده قافلی و صد مرد دیگر مجبور بپا بگشت و فرار نمودیم

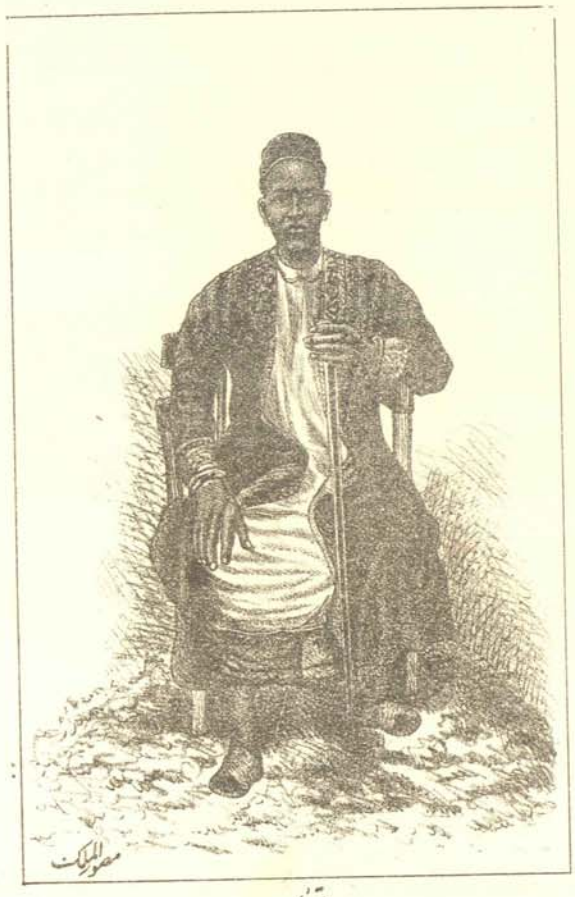
در ورود بخیزیره کریوا چند بلد پیشیم که بدون آنکه با شان اظهار کرده باشیم و اطلاعیه متعدد شدند ما را تا پای تخت قیافهای کنند پس از توقف کمی در خیزیره کی یکی رفتیم با دکاکانو و از آنجا چند نفر قاصد فرستادیم تا ورود ما را در مملکت او کاکا ند با شاه اعلام کنند در بیال یکدسته قافلی که قبلا استقبال ما فرستاده بودند ملحق شدیم و تنها ما را تا جمع مورشی سن همراهی نموده و در آنجا در میان جمعیت انبوهی زیاده از دو هزار نفر که همه قیافهای سیاه و تفنگهای خود را بر سم سلام خالی میکردند از کشتی فرود آمدیم یکی از رؤسا ما را بمنزل منتهی برد تا از بخ راه بیاسائیم اندکی بعد شانزده کاوو و بز و معادل زیادی با تات با نان و تخم مرغ و جوجه و شیر و بخ و روغن از جانب پادشاه برای ما تعارف آورده از این عطیه ملوکانه زیاده از حد بشاشت خجلت من شد و آرزوی قافلات آن سلطان با دل در دل من شد بدرشد بعد از ظهر قیاس پس از آنکه مستعد پذیرائی دیگر دیدی همینکه از خانه بیرون آمدم خودم را در خیابان وسیعی با قیم که بشادا عرض و قریب بکیل طول داشت و از دو طرف آن مستحفظین شخصی پادشاه و صاحبمنصبان و اتباع آنها که عدد شان بچندین نه هزار نفر میرسید صف بسته بودند

در انتها در برابر این کوچه عمارت پذیرائی واقع بود که در سایه آن از دور سلطان را منتظر دیدیم که بر کرسی نشسته و منتظر ما است و همینکه

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org



مسیا

بروم بیست نفر و هر کدام از همراهان بکر و شصت نفر از یاران نگذارد و چند نفر از ایالی او گاندا که دین اسلام اختیار کرده و خدمتکار او گردن نهاده
در عقب بشتابند که عبارت از یکصد نفر دسته از کار محکمی بود سپر دارها نیز در ابتدای سپاه قرار گرفته و در جنبش و سکون رؤسای بزرگ دربار و پیشروی
فرمانروایان ایالات مختلفه و مشایخ قبایل نواحی مملکت آماده بودند قبل از این مسافرت کوچک او بود که همه آنها دال بر فراست و زیرکی او بودند
و در ضمن اظهار داشت که چهار روز قبل از ورود من بسیر صید و شکار رود صید طیور با اتباع خود به او سوار آمده و چهل و اردو بعد از دو ساعت زدند
دیگر بپای تخت خود شد و لکالا یا او را لکالا معاودت نماید تمام مدت توقف من در اوسا او را صرف عیش و نوش و خوشگذرانی و شادمانی
شد روز بعد از ورود من راجا شای سلطان و شش بزرگ بحری فرستیم هشتاد و چهار قایق جنگی که در هر یک سی یا چهل نفر پارو زن نشسته بودند
در آنجا حاضر شدند و قسام کشتی رانی و حرکات بحری را خوب بجا آوردند و هر امیر البحری گل سبدی را می نمود که در اظهار عظمت و شوکت پادشاه
برهکنان تقدم جوید و تفوق یابد و در حیرت نظارگان بیشماری که در اطراف سواحل جمع شده بودند بیفزاید سیصد نفر از زنهای سلطان که
همه خود را بپیرایهای فاخره و زرین آراسته بودند در آنجا حضور داشتند و در جلب نظار و غرابت و تازگی آنمجلس مزید علت کلی داشتند روز دیم
قسا برای اینکه مهارت بجالت خود را در صید طیور آبی بمن بنماید شصت نفر مامور قایق پارو زدن شدند و هر یک (قسم کشتی بزرگ را ۳۶)
که بای کشتی رانی رودی دریاچه فرمایش داده بود بسازند تماشا کردیم محل آتشش را سم درمامون (ایام پرهیز مسلمان) و پای تخت
قدیش بانذا را که سپک و کرانت در آنجا با او ملاقات کرده بودند دیدیم روز سیم تکمیل کرد قشون مشق تیراندازی بنشانه زنی کردند
روز چهارم از اوسا معاودت از آنجا کوچ نمود و بجانب پای تخت بزرگ کیبوکا واقع در اوگاندا او لکالا یا او را کارا رو برانجا دیم
قسا یکی از پادشاهان نیرومند افریقا بجای مرکزی و حکمران کل ممالک که را گوی و اوگاندا اوتی اورو اونسوکو و اوسوقت و هر
اروپائی بزرگ و مردم دوست گرفتی و تمدن فرستیم بقای مرکز یا طالب باشد تعیین اوقات او چون من خرسند خواهد شد همه روزه در انجمن
محاوره مجالت با او نکات تازه مکشوفه میشد هم که پیش از پیش قدر او را از زمان فرودند از جمله معلوم شد که این پادشاه خیرخواه متقلید
پیروی از اروپائیان در ترویج اوضاع و صنایع ایشان خیلی میل دارد و چنانچه کسی او را تشویق کند و دلالت نماید عاید او زیاده از حد باعث
ترقی و بهبودی مملکت او خواهد بود مثلا قبل از وقت بلاط آگر شاید روزی کشتیهای جواز دار اروپائی بحیره او در شکر یا کالسکه پنکش آورد
از هر طرف در ممالک خود راههای عریض خوب ساخته و پرداخته است چند انکه بپای تخت نزدیک میشدیم راه بزرگ او صاف را غبر نمیر
میشد تا بجائیکه بهنای آن بصد و پنجاه پا رسید از اینجا شهر را از دور بنظر درآوردیم که در بالای بلندی واقع شده بود و نظر بروسعت بهنای
از آن ناحیه خوش منظر هیچ منظره دلگشتر بباغات پرسایه و متنوع از انواع گل و ریاحین و نخلستانهای بانانیه و مزارع سبز و خرم است حاظر

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

چمل گز و هرچند که گپرهای میان فراخ دو یع مینمود ولی ساختمان به ترکیب و زشت تمام اسباب نقص آنمنظر بدیع چون بشت بود همچنین
من بتفصیل آنمانی پردازم و تنها بگویم که وکیل بلدیی که در انتهای خیابان سرپا کرده بیرق بزرگی که بر سر آن منقش نموده بودند گمان نمایم
چون بپای تخت رسیدیم معلوم شد که آن ساختمان های زیاد که بر فراز تپه بدیدیم همان عمارت سلطنتی است و شصت پنج محوطه محمد دو سه دیوارهای
چون که بواسطه غلام گردش مدوری که صد و بیست پا عرض دارد و اطراف شش یا هفت خیابان پهناور عالی از آن منشعب میشوند از خود اراک
جدا و منفصل شده اند

روز بعد در کمال جلال و حشمت در عمارت مخصوص سلطنتی بحضور شاه رسیدم هیچیک از مجالس و شیاکه تا بحال روبرو شده بودم در آنجا دیده نشد
کشیکچیان که لباسهای چیت سفید پوشیده بودند با وضع و هیئت مضحک از زمان را نبخشند بلکه رؤسا و سرکردگان که لباسهای فاخر قیمتی بطرز
اعراب در بر داشتند خیلی باشکوه بودند قصر شاه خیلی وسیع و مرتفعست و آنرا با فی حصیر بسیار خوب و از روی صنعت ساخته اند سقف آن
که روی دو تنه درخت که بعوض ستون قرار داده اند تکیه دارد و از طرف داخل وی آنرا با رچه کشیده اند چهار روز بعد از ورود من خبر آوردند
که یکی از سفیدگیر از او نیورو لیست پای تخت میآید در روز بعد بکمال لذت و شعف ملاقات نمایان تلونل فلوفد سرهنگ که مستخدم دولت مصر
بود و از جانب کلونل گردون نزد فقیر برای بستن عهدنامه تجارتی آمده بود دخل شدم نمیملاقات هرچند کم اهمیت تر از ملاقات من با رؤسا
لیکن بسیار معقول تر بود که در سنه ۱۸۷۱ اتفاق افتاده بود لیکن برای طرفین خالی از تفنن و لذت نبود شخص کولونل فلوفد را جوانمردی بسیار معقول
و با اطلاع و مسافری پر تجربه و ثابت قدم یافتم اطلاعات او در خصوص ممالک و نواحی و قبایل من او کاملا در خور مطلوم بسیار کامل و دقیق بود
و از اینجا چنین استنباط نمودم که با وجود اطلاعات کولونل مزبور و اکتشافات جدیده من از قبیل سرچشمه های و دنیل که در دریاچه نیانزا میریزد
و ممالک تازه که من نیانزا و راه او نیانزا بسیاحت نموده ام نباید چیز زیادی از مجهولات جغرافیائی افریقای گزنی باقی مانده باشد
باری ورود کولونل فلوفد برای من خیلی خوشبختی و سعادت بود و حضور او را غنیمت شمرده تفصیل اکتشافات جدیده جغرافیائی خود را بایشان
نمودم بیانات دیگر که در این وقت خاطر جا پا رمانده بود توسط او بشما فرستاده ام قصد من اینست که پس فردا به او سوگرما مراجعت کنم و مجددا در طول
ساحل غربی دریاچه نیانزا مشغول اکتشافات معروف الارضی شویم پس از اتمام این کار رهسپار مسافرت را از دره کاتو نگا عبور داده
یکبار دیگر وارد فقیا کنم و بعد مستقیما بسمت مغرب تا دریاچه البرت نیانزا بروم در انجا امید وارم بعضی از همراهان کولونل گردون
ملاقات نموده توسط ایشان چندین کاغذ دیگر که مشعر بر شرح اکتشافات و وقایعات سفر من باشند برای شما بفرستم

فصل پنجم

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

در سیاحت دیکتو ریا تزا و بیان آنکه اینده را چه کیدریای دخیلست از قریه کاژیمای من نواحی اوشاسی واقع در مملکت اونسوکوما ۱۱۵ تا ۱۸۷۵

از روی نقشه میتوانید بخوبی بر محل اماکنی که در مکتوب پیشینم برده ام وسامی که در مکتوب حاضر ذکر خواهم کرد وقوف شوید و هرچند زیادت که مجدداً آنچه را که در کاغذ قبل ذکر شده بود تکرار کنم ولی در اینوقع که از برای شما نقشه فرستاده ام بفایده ندیدم که مختصراً و اجمالاً بعضی آثار مخصوصهٔ ممالک و قصبهای مین اونسوکوما و اوگاندا را بیان نمایم

مقارن ظهر بود که زیر خط استوا رسیدیم و فاصلهٔ جهازیل بطرف شمال آب را سرنگ یافتم و معلوم نمودیم که جریانی از جانب جنوب غربی در تحت در اینجا خلیج کوچکی از دور بنظر در آوردیم و چون در نهایی آن ابداً آثار زمینی پدیدار نبود حدث زدیم مصب رودخانه شاه و گمان کردیم که شط بزرگی رقیب نیل سفید مکشف ساخته ایم ولی پس از یکساعت کشتی رانی سواحل از اطراف نمایان شده چنجه احاطه نمودند و سعت حدود خلیج ناکی دامو که در آن کشتی رانی میکردیم بر ما معلوم شد در مقابل قصبه بگندا انجیم و سعی کردیم که چند نفر اهالی گیر را که بنظر خیلی وحشی میبودند ملتفت خود نمائیم لکن آن چشمان عریان فقط قدری را از دور و را مدار کردند و تجهیل در کپرهای پوستی خود پنهان شدند و اما از برای زنها و اولادشان از تماشای ما چه تعریف کرده باشند که انجیوان تازه با بهای مفید از کجاست و بچه جماعت غریب که بران سوار بچه مردمی اند که همه بسر کلاهای قرمز دارند مگر کسیکه رنگ پریده که لباسش سفید و صورتش چون نسنج بود و بعضی کلمات غیر مفهوم آنها بخطاب کرد و بشارت میدهد یقین دارم که پس از چندی این حکایت یکی از قصه های غریبه خواهد شد و در اعداد افسانهائی که در اوژیا مشهورند بحساب خواهد آمد بلکه بواسطهٔ شاخ و برگی که نتایج موحش خام بر آن ترتیب میدهند آنرا موافق عقاید مطبوعهٔ خود زینت و آرایش نمایند پس از مدتی که از این باب گذرد داستانی عجیب خواهد شد

چون دیدیم که فجارا دب و معقولیت ما هستانی نگردند و جوابی ندادند تیر انجلیس پیرون رفته در خلیج بزرگتر دیگری داخل شدیم که رودخانه اوگووه در انتهای آن میریخت و اهم از اینکه پس از مدتی پرسش و سؤال صاحبانه از بومیان با دگر فتیم

در انجل گاوهای آبی بحد وفور و متعود بودند که بومیان ترسو و محجوب نبودند عده کثیری از انجیوانات دوجنبنده سمکین زره دار را تماشا نمودند صید این گاوهای دریائی برای علوجات یک کشتی که مخصوص این کار ساخته شده باشد و به نهایت سخت دندانهای انجیوانات را داشته باشد خیلی مغتنم و فایده خواهد بود زیرا که گاوها بدین جیوانات که نفس زنان میآیند و خود را بقایق ایشان میزنند خیلی لذت میبرند ولدی الیس که مثل خانمهای ظریف لطیف دلبنیه است پوست آن از سندروبه های آن از هیکوری نازکست ممکن نیست با دندانهای عاجی این صنعت انجیوانات عجیب تماشا دهم و نگر آنکه تمام آن جنگل خیال وخور و شود و تمام با قبل از آنکه

بتوانیم دست و پائی خواهد از جمع کنیم علفه تماسحهای گرسنه سبع شویم

شغل مسافرت بنظر من بیشتر از تعاقب و در اتفاقات با گاوهای دریائیست و کشتی عزیز چوب سدر ما هنوز تا آنکه خدمت خود را بانجام رساند چندین هزار میل دیگر باید طی نماید زیرا که وسعت غیر معلوم دیکتوریا نیانزا از طرف شمال غربی تا شمال غرب با دلدی الیس را دعوت مینماید که برویم و عجائب طبیعی دیگر را بنظر او بیفزائیم و اما از طرف آن نهایت مشاهده کنیم و در پاچه البرت باران و تگاهای طوفانی هرچند که از ما خیلی دور نداما را مطلبند که برویم و روی امواج آنها کشتی رانی کنیم همچنین بچه های بانگلو و موئرو و دریاچه لیتن کلن در صورتیکه بتوانیم در مقابل صدمات طوفانها و حیات باطلاق زارها و موانع طبیعی و خصومت وحوانی بومیان مقاومت کنیم در آینده دورنماهای خوب و پادشاهای مرغوب بامر ده و وعده میدهند آیا ما تصور این فوایدو نتایج سودمند و بعد حصول اطلاعات تازه بی اندازه را بلذت یک عقبه تعاقب و صید این گاوهای دریائی زشت قبیح منظر خواهیم فروخت معاذ الله بگذاریم طلبان و شیفتگان این شغل هرچه میخواهند بگویند و فکار ما بکم جرأتی بلکه بی پیغیرتی حمل نمایند من میگویم و ادعا میکنم که این حرکت من از روی کمال عقل و احتیاط بوده و برای خوانندگانی که بفراست این نوع قصه ها و شکارهای عجیب میل و رغبت دارند داستان زود خورد بایک گاو دریائی پیشتر تنبل (من بجز نوازه از صفحات روزنامچه شما فحش میدهم و هیچ نمیترسم از آنکه بتقصیر تفصیح و تهمت بر فهه در محکمه شرع دعوت شوم زیرا که عدالتخانه برادرهای نوعی او بسیجکدام روزنامه های نیویورک هرالد و دیلی تلگراف را نمیخوانند) و کیفیت مصادفه با یک کله شیر را که پشته ام و یقین دارم مطالعه آنها اسباب ضربان و خفقان بسیاری از قلبهای جوان خواهد شد لیکن تفصیل آنها را بعد ازین وقتیکه در محل امنی بخاطر جمعی از رود زدیم و کارهایمان صورتی بهتر از وضع حالیه پیدا کرد نقل خواهیم کرد پس حالا برویم بر سر مطلب و بگوئیم که با پیغیرتانه باد در شراعهای کشتی انداخته و بسرعت از جلو آندو گاو دریائی فرار نمودیم وضع سواحل را نمودیم تا اوگاندا را تشریح داده ام و قائم را با قیاس و کولو نل طلبوفند از صفحات اما ما را در گردونه معطل و گرفتار نموده ام و گرنه آنها دیگر جانیست

فردای آن روز یکه کاغذ آخر را برای شما نوشتم با پادشاه اوگاندا عهد نامه بستم که موافق شرایط متعهد شد و قول نمود که سی قایق با نصد نفر مرد بدهد تا من و همراهانم را از اونسوکوما رود خانه کاگو نکا همراهی کنند و پس از حصول این وعده و وصول قایق باسم پهانه روز ۱۷ آوریل از خلیج سوشی بین خارج شدیم و بجانب شمال سیر کردیم تا رود خانه کاگو نکا در انجا رئیس فرمانده اوگاندا با من گفت که میباید برود بسیار بزرگترین جزایر دریاچه که بمسافت دوازده میل از زمین واقعست — بقیه بیست قایق دیگر که قبلا با وعده کرده تدارک کند و در وقت رفتن دو نفر از نتایج خود را برای راهنمائی نزد من گذاشت و وعده داد که تا چند روز دیگر با تمام کشتیهای موعود بملحق شود من خیلی عجله داشتم که

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

سیاحت روی دریاچه را مداومت کنم و زودتر به اوسکوا برسم زیرا که تشویش داشتم از اینکه مبادا در آنجا چیزی تازه اتفاق افتد که همه اسباب رنج
و پشیمانی مقصود را تعویق کار باشد

روز بعد دو مرتبه وقت ظهر را برای تعیین عرض و بعد برای تقدیر طول ارصادات نجومی میکردم و بکمال افسوس میگویم که اگر من در حساب خیلی دقت
میکردم و سهوی نمیشد هم ولی بسیک و تعیین عرضهای سواحل او گمان ندارم قریب چهار دو میل اشتباه نموده ..... مجبورم خیلی مختصر بنویسم
زیرا که علام سنگیکار و که باید این مکتوب شود متحمل و دارد بخواهد خود را بقافله که مدتیست راه افتاده و بیاند در مرسله آینده مجدداً بتعداد
تفاصیلی که معین نموده ام خواهم پرداخت و فعلاً بتفصیل چند جادثه که در عرض راه برای ما اتفاق افتاد و در آن مندرج خواهم نمود که
بعلت آنها و حالت خیلی بد بدنی بهیئت مسافرت لطمه شدیدی وارد آمد ولی از جای شکر باقی بود زیرا که اگر دو روز دیرتر میرسیدیم شک ندارم که در
کارتهای حیات مسافرتی برایم باقی نمانده بود توضیح اینقال آنکه غیبت ما مدتی طول کشیده بود و مجاربا اوداوه ها بواسطه تقریرات
و تاویلات بیان چنان عظمت و اهمیت پیدا کرده بود که فتح و ظفر سرکارت و نسلی در مملکت اروشان بر قوم اشانتی و مقابل آن تسلیح
نمیود چون چنین روایت کرده بودند که تمام کدیسته فاقیهای جنگی اودا اودوها را بکلی منهدم نموده و تسلیحاتی نیز بچنگ چندین
قبیله بهم متفق شده لشکر انبوهی برسر کشیده و بنوبه خود شان ابتدا را مضمحل و هلاک ساخته اند بنابراین حاصل واهی هرچند که دروغ محض بود لیکن
یکقسمت از سربازهای ما از اسبح پذیرفته و مستعد شده بود که با او نیامیه و از آنجا بر جنگ رهجت کنند لیکن در اینجا نیز لطف و کرم خدائی
ما را استعانت نموده بموقع رسیدیم و هرچند که صدمات بسیار کشیده بودیم ولی باز ما را از گرفتاری بعذاب بزرگتر نگاهداری فرمود
پنجاه و هشت روز بود که از اردو جدا شده بودم و در اینمدت در کشتی کوچک دلیرخودمان نزدیک ده هزار میل سواحل دریاچه را سیاحت کرده ام و هنوز
بعضی قسمتهای جنوب غربی باقی مانده بود ولی قبل از آنکه بکلی امیدم را انجام رسانیم از زیادتر اخارج نخواهیم شد در مرجعت فهمیدم که یکی دیگر
از دو رفیق اروپائی که برایم مانده بودند فرد ریک باکر از لاگوس مشغول لندن در ۲۳ اوریل ۱۲ روز قبل از معاودت ما بکارهای دنیا
وفات کرده و خوشی او چنانچه از نطق فرانسیس پوکوک مفهوم شد سرماخوردگی فوری بود که بعد منجر بسکته شده و آنرا پوکوک (حمله سکته)
نام نهاده بود من چندین نفر را دیدم که از این لرزهای سخت که مقدمه نوبهای تب میباشند مبتلا شده بودند حملات مذکور گاهی اوقات بعض
بدبخت را قبل از آنکه تب بروز کند هلاک میکنند لهذا کبود میشوند و رنگ عارض لون سیاهی اشخاص نیخ بسته اگر قدرتی خون منجمد میشود و نبض سیاه قطع
میگردد از مدت پر که برای بیجان دوران خون بجان آوردن مریض هست آنکه بنظر من انفع و بهتر است که او را بحمام بخار آب یا در
آب جوش گرم که قدری خردل آن مخلوط کرده باشند فرو برند و بعضی محرکات تقویتی مانند عرق و چای گرم با و بنوشانند پوکوک هرچند پس از اخذ

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

وقتیکه بار کرم بیخواستیم بجاده قدری عرق یا دوغ بنوشیم بود ولی از بقدر یکه با بیخبر به نداشته و فکر چاره نبودن قدری عقب افتاده بود و قسم

PDF.tarikhema.org

بیکس را ندیده‌ام که در نیافت مثل پسر برای شما تا بحال سختی صدمات و صبر بر مشقات آورده باشد زیرا که از بدو تشنیدم که فراتک و مدتی شکایت کنند
باز روی خود خواهی تن پروری مثل سایر فقای بومی خود شان اظهار بطاقتی نمایند یا از زه نماند که کاش از نیافت تحمیل نیافت و یا در خاک
افسر بقائی که تشنیم بچنین از روی صدق شما اطمینان میدهیم که بجائی که وفات این پسر از جمله قلب پدر زنده شما را بیش و خون نمود و ما هم از مفارقت آن
برادر عزیزمان کسته از شما پریش و محزون نیستیم چه در این دیار چطر تمام ما مثل جزای یک خانواده هستیم و مصیبت یکنفر مسلم است سبب ملال تاسف
سایرین قیاس دگان میگردد در رود بسوی مملکت او بریدی پس از حرکت بسیار طولانی مدتی نزد من آمده از درد و غصه او کر شکایت کرد و لی چون
پس از بست میل شی پا دچه دوست بعضی اوضاع چندان غرابتی نداشت کسالت او بنظر من چنان مهم نبود و با گفتم برود بخوابد بدو قدری پاسا بدو تعین
داشتم که تا صبح دیگر دردهای او بکلی بر طرف خواهند شد صبح دیگر که بعیادت او رفتم دیدم باز از درد زانو و پشت مبتلا این بار گمان کردم مستولا
بر کام و وجع مفاصل شده بعضی معالجات مناسب این مرض از او نمودم ولی روز نسیم همینکه از در دسینه و عسرت تنفس او خواهی خود برای من شرح داد
یقین کردم که مرض او کام و درد مفاصل نیست تا چه حدی است نخواستم از تشخیص دهم
تب کمی داشت یکمشیم خرول مقدری او دو بشتی با و تجویز کردم طرف شب بنای بذیان گفتن گذاشت و چون زبانش را وارسی کردم دیدم تقریبا
سیاه شده و روی آن از رسوب خاکستری رنگی پوشیده شده از اینحالات حدث زده شاید که فقا رتب نویسند بدی چنانچه خود من در اواخر سنه ۱۸۷۲ مبتلا
شدم شدیدا باشد و صبر کردم تا تب او قدری تخفیف یافته کنکه با و تجویز نمایم لیکن روز چهارم که بدیدن گفتن وقتی او رسیدم دیدم آنقدر
تا بدن او را با سفنج شوید و پیراهن او را عوض نماید همینکه پیراهنش را بیرون آورد دیدم روی سینه او از جوشهای کوچک زیادی شده
آبله پوسیده شده از مشاهده این حال خیلی مضطرب شدم زیرا که حتمال آنکه آبله گرفته باشد نمیرفت و نمیدانستم هم نفهمیم چه مرضی دارد پس از جمع
طب معلوم شد که مرض او تب بطنیه است و شرحی که در خصوص علامات آن نوشته بود بقدری واضح بود که بکلی شبهه بر طرف شد آنوقت فراتک من
مشغول مواظبت و معالجه او شدیم و با چند روز عرق خوش را نمیدیم و آنچه از دستمان برمیآمد فروگذار نکردیم و هرچند امیدانستم که مرض خیلی شدید
و خطرناک است لیکن باز امیدوار بودم که قوه و بنیه جوانیش او را از آن بالنجات دهد
در روز پنجم چون مجبور بمداومت سفر بودم مدتی را در تاماکی خوابانیده بدوشش چهار نفر گذاشته روان شدیم روز ۱۷ ژانویه در ساعت
بظهر مانده در چیو یو طه اق کردیم و بمحض آنکه او را از تاماک بیرون آورده در بستر خوابانیدیم طایر روحش از قفس تن بطیران نمود و بعالم اجداد
شتافت شب بعد جسد او را پای درختی بخاک سپردیم که روی تندآن برادرش صلیب بزرگی جسیما نقش نمود و وقتیکه قالب بیروح او را
در نعره میگذاشتیم فراتک دعای معروف کلیسای انگلیس را قرائت نمود و همه برای او طلب مغفرت کردیم

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

هرچند لایق قدری نبود که در خاک فرنگستان بسا گاهی جان سپارد ولی مجالست که کسی با این آسانی و راحتی میسر و نصیبکس نمی آرزو دارم که هر وقت اجل من در رسد مانند او جان سپارم اگرچه بواسطه اتریک قبل از وقت اگر قطاری رخت ممالک پر آشوبکه کمی بعد در جدال با اوتوریا برای اتفاق افتاد خلاص شد لیکن یقین دارم که سیل اجل او در سراپای بزحمات قطاری خود و ده آرزو دشت فجاعت باشد و از خطرات گذشته آبهای صاف خوشگوار چشمه های وسیع رود نیلرا بیاشامد بعکس پشتوارا و از دیدن آنچه اکنون در مقابل چشم ما است حظ نبرد که او بطبیعه خود در دریا و تماشای آب میلی مفرط داشت خدایش بیامرزاد و روح او را غریق رحمت کناد

هرچند تکلیف مشکلی است ولی شما را چنین میگویم که رضا بقضا داده بمصیبت فرزند عزیزان صبر نمایند و خاطر خود تان را تسلی دهید زیرا که الحمد لله فرانک زنده است و از قرار حالیه چنین استنباط میشود که نشانه افتخار و شرف نامه بخانه پدری خود مراجعت خواهد کرد و چشم شما را از دیدار خود روشن و قلب شما را از بند غصه و محن آزاد خواهد ساخت امیدوارم که آقای محترم تسلیات صادقانه مرا قبول خواهند فرمود

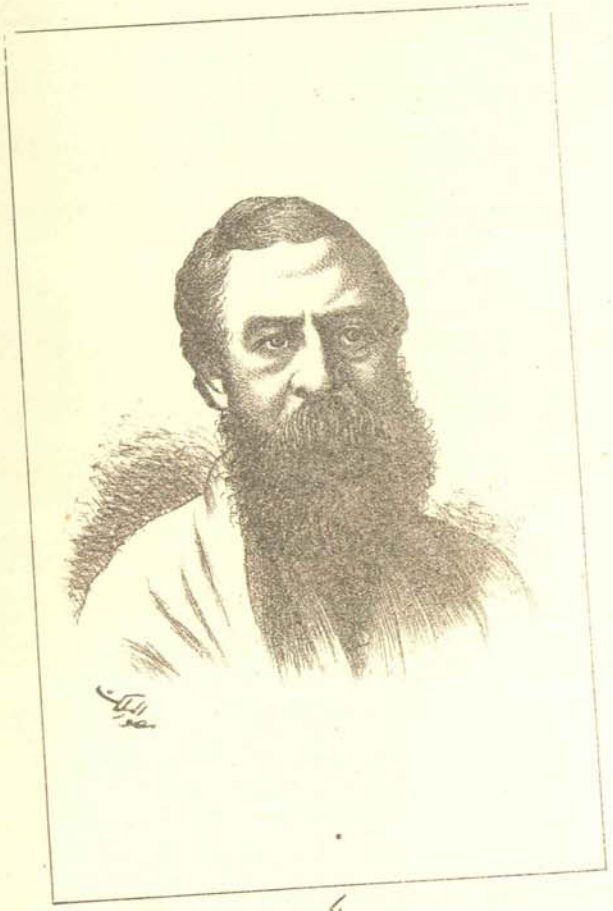
هانری استانلی

فصل هفتم

وفات بارکر — مکتوب استانلی بمادر متوفی قریه کاشهای من نواحی اوشامبی اوسوکوما در افریقای مرکزی ۱۵ مه ۱۸۷۵

مادام بارکر عزیز — بر من خیلی دشوار و شاقست که در خصوص این واقعه پرغم و ملالی که این مکتوب شما را از آن آگاهی میدهد چیزی بنویسم و خیلی دلم میخواست که کس دیگری اینکار را بعهده میگرفت یا قلا فرانسی پوکوک رفیق پسر عزیز شما قبل از غرقش از انچه آنچه را که باو سفارش کردم بانجام میرسانید اگر انجام استم شما را از صدمه تکان ناگهانی باز دارم هر آینه مختصر میکردم تا پوکوک از تحریر تفصیل و سرگذشت دم آخر پسر شما فراغت حاصل میکرد زیرا که بیچاره میدانست شما را مطلع نمایم که فرد در یک یا دو کرانه از ایمنرل عاری خت برگرد و برای جاودانی شتافت

تفصیل آنکه من با چند نفر عزم سیاحت دریاچه دکتوریا حرکت کردم و فرانسی پوکوک و فرد در یک یا دو کرا را سپرستی و موظبت ردکاشتم مدت غیبت من پنجاه و هشت روز طول کشید و پس از مراجعت با رود و در حالتیکه امیدوار بودم که در اینمدت همه کارها بوقوع نخواهد گذشته باشد انخبر حالت اثر بگوش من رسید که پسر شما دوازده روز قبل از ورود من بمرض نوبه وفات کرده و زیاده از حد تاسف و تالم من گردید آنچه احیانا در خصوص خوشی و وفات او برای من نقل کردند خیلت که برای شما میگارم روز ۲۲ آوریل بارکر باتفاق پوکوک بکارگاه دریائی



بارکر

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

رفقه و تمام آنروز را سپر گرم انگار بروز در روز ۳ ۱ تیر صبح گردش مختصری کرده و پس از آنکه چای خود را با قدری نان صرف نموده و خود را
شست و شوئی داده کمی تر به قهار کسالت و بحالی کرده و دوباره خوابیده خود را کشیده و چون در خود احساس بود تا توق العاده میکرده و از حضار خواهش
نموده بود که سکسکها را دوا کرده و کف پای او کذارند لیکن هر چه عرق بادنو شانیدند و بالا پوشهای ضخیم روی او پوشانیدند مدفع برودت
او را نتوانستند بکنند بالاخره مثل اینکه خواب در بدنش مجتمع شده باشد چهار ساعت بظهر مانده یعنی یکساعت بعد از ربع کسالت دم آخر در کشید
باجا بار آینده یعنی پسر شما مفصلا شرح احوالات و را برای شما خواهد فرستاد رخت و سرکوتاه او را در اردو هر چه خواهیم کرد و آنچه از آنجا حاصل شود
باز بقیه نه موجبش را برای شما نمیدهم و بعضی مشتبهات دیکها با تو راه او را من خودم نگاه میدارم آنوقتی هست آورده برای شما روانه خواهم
نمود ام بارکر عزیز آنچه میگویم همه را از روی صدق بدانید و مرا در سوکواری از مرگ شخص فرد یک بارگر شریک میدانید زیرا اگر او شما
فرزند دلبند بود مرا هم کمتر از صدیق تو همراه و رفیق بود اگر عمرش وفا میکرد بوطن خود برمیگردید و منهم زنده میماندم و بآنجا میآمدم امید
دارم که تلافی خدمات و زحمات او را کنم زیرا که خیال او را از دغدغه و تشویش مآل کار راحت میسازم و یقین دارم که در اندک
زمانی مقام بلند او در نظر عیان وطن جلوه کر شده یکی از نمونهای معتبر میگردید فطانت و نجابت و متانت از جمله صفات مخصوصه او بود
و احتمال من با و باندازه بود که خطا و عبرت تمام او قوه و ذخیره او را دو اکیف کفایت او گذارده و در هنگام غیبت خود فرماندهی سرکردگی
نصف عساکر و چند ای را دو را بعهده او محول داشته بودم

از ساحل دریا تا انجیل که مقصد و پست میل مسافت اغلب را پیاده پیمودیم و تنها وقتیکه مبتلا بمرض گردید راضی شد که او را سواری
از مالهای بارکش کنیم آنچه کمتر به او میگفتم چنان در ذهن و حافظه اش ثابت و منقوش میشد که هیچوقت دیگر مکرر آن لازم نبود و
فیما فاده که او را سهو و فراموشی دست دهد بجز از جهت کمتر آدمی مثل آنجوان ناکام دیده میشود و خیلی جای افسوس و دریغ است که از شما
یک چنین پسری پرارزو و امید و از من رفیقی با وفا و صدیقی از وطن مثل او شخص پاکدامن خواهی مفقود شده و نه من تنها بلکه تمام اهل
اردو در این مصیبت عظمی با شما یار و در رفت آنجوان قابل عدیم المثال دیده خونبار داریم و متفقا از خداوند مسئلت میکنیم که در این اندوه بزرگ
شما را صبری و در خور این بلیه بستر کبری مرحمت فرماید

با نزی استانلی

فصل هشتم

در بیان وقوع حادثه خطرناک روی دریاچه ویکتوریا انجبره برده ماهیگاه واقع مسافت سه میل از جزیره باسره در کنار دریاچه ویکتوریا نیانزا ۲۹ ژوئیه ۱۸۷۵

مسافتی که فرماندهی آنرا بعهده من محول کرده اید گویا مقدرشان آنست که زیاده از نصف اندازه دچار رنج و بلا و گرفتار محنت و ابتلا شوم و قتیکه
فصل بود من بخواندن کتب مسافرین و سیاحان رغبت تمام داشتم و مخصوصا از خواندن سرگذشتهای هیجان آور و معتقدین و خیلی لذت میبردم و کمال
شوق و میل تفصیل شوریختی و کبت و سختی انیسافران دلیر را مطالعه نموده از خواندن آنها سیر نمیشدم و لی از وقتی که خودم متصدی اینکار بزرگ
شده ام چندان اضطراب و زحمت و بیخوابی و محنت کشیده و دیده ام که کمتر کسی از این مشاغل همه که شرحشان در دفاتر سیاحان افتخار و مایه استفاده
بیزار شده ام و اگر بگویم که خواندن مطالعه سرگذشت این نوع کارها را بر قرار داده ام و قبول آنها چیز مهمی نمیدانم گمان میکنید و ابدا متعجب نشوید
و قتیکه مسافرت اولم در اوجنجی را با انیسافرت حالیه ی سنجم می نمم که اولی را بازیچه اطفال بوده

و اگر بخواهم تمام حوادث و اتفاقاتیکه تا حال در این مسافرت از برای ما رخ داده مفصلا شرح دهم دفتری هفتاد و سه کاغذ شود و حال
آنکه هنوز ما در اول سفر هستیم و از نیزاره دور و از چشمه مرجله بیش طی نکرده ایم

اکنون شرح مسافرت خودمان از اوگاندا تا اوسوگوا و کنار سوحل غربی دریاچه نیانزا پرداخته از آنجائیکه در مکتوب خود ختم کرده بودم
شروع مینمایم دو عدد از رفقای قبلا را همراه داشتم که همه جا قایق لندی الیس را بردوش میبردند تا وقتیکه امیرال کاساباشی قایق دیگر
باسحق شود روز یکه از رودخانه کاژرا بعبور کردیم شب را روی ریگزار یکه در پای صخره اوسوگوزو واقع بود در محل موسوم به کاژیا بسر بردیم
بومیان بخیال طبیعا مهربان و مستعد پذیرائی غریبان بودند بعد از ظهر روز بعد در ماگوگو فرود آمده در آنجا نیز بومیان ظاهرا خوب از ما
میزبانی نمودند وقتیکه ما از کشتی پیاده شدیم تمام آنها بتوسط نیچه از کاه بعینه مثل امریکائی که یک جام شربتی گوئیر یا کیسا غرغره و لب الات
بنوشند مشغول آشامیدن پوبه یعنی قطاع مصنوعی خودشان بودند من نیز شیانهم که با استقبال و سلام من آمدند کی نا توان حرکت میکردم و همچنان
از شدت مخموری از حالت طبیعی خارج شده در دیدن دوم سفید پوست خندان رغبت داشت که دو نیت یکی را دو میدیا با وجود انجال
خودشان و کسانش در کمال خوبی از ما پذیرائی نمودند و همچو وانمود کردند که از آمدن ما خوشحالند

سه چهار ساعت از شب گذشته بگمانم غرش طبل و هیاهو و قال و قیل بومیان بلند شده سر سیدا از خواب جستم او گاندا نیها با گفتند که این
همگامه را برای احترام و خوش آمد مسافرین سفید پوست می کنند اما من قول ایشان را باور نکرده با تباع خود گفتم که متفق کار خود باشند و حکم
کردم تفنگهای خود را احتیاطا پر کرده و زیر تشکهای کاه خود پنهان کنند خودم هم تفنگهائی که داشتم پر کرده سر دست گذاشتم
سوای عرده و هیاهو که لا ینقطع میشنیدیم و میشد یقین کرد شب مزاحمی دیگر معلوم نگردید و لی مقارن طلوع همینکه از ارد و بیرون آمدیم
خود مان را در مقابل پانصد نفر مرد جنگی مسلح دیدیم که شب آهسته آهسته خود شان را از زمین کشیده تا بر دو نزدیک شده بودند و یکمرتبه بجوانب

PDF.tarikhema.org

دور ما را بشکل نیم دایره گرفتند و راه گریز را از همه طرف هوا بحث آب بر ما بستند و نمودند

از ظهور جماعت مزبور علی الفجاءه خیلی متعجب شدم و با ورم نمیآمد که همین در سر زمین قبایل هستیم با بحال و وضع رفتار این اشخاص خالی از غرابت نبود اما نعره و فریادی نمی کشیدند و بیهوده روش دیوانه وار و سبعانه که کمتر نزد قبایل وحشی افریقائی که نیجا هستند مرتکب افعال شنیع شوند دیده بودم از ایشان مشاهده نمیشد زیرا که با وجود تغیر و تصمیم ظاهری ظاهرا هیچ بشکفشه و آرام ایستاده بودند حالت مایوسی پریشان و سخت بود در مقابل چندین نفر وحشی مسلح که سکوت اختیار کرده بودند چه بود ما از مقاصد خودشان مطلع نبودیم چه میگوئیم و چه تصور کنیم مگر آنکه یقین بنمائیم که ایشان جنگل سیه که ما را احاطه نموده دلیل واضح و بینی است که مقصودشان بیخبر خون ماست از ترس آنکه مبادا جنبش و حرکت ما سبب شود علی ایشان شود بحرکت ایستاده و مهیا نه همه دیگر را نگاه میکردیم

طولی نکشید که بواسطه رسیدن رئیس قبیله که شب گذشته از ما مهمانداری کرده بود سکوت برهم خورد با مرور دیگر جناب رئیس مست نبوده و چوبی که در دست داشت در مقابل چشمان بحرکت آورده بسرعت دور سر خود چرخانده و تنها راه قدمی مجبور بعقب رفتن کرد و پس از آن بسمت ما پیش آمده عصای خود را بکشتی باز نمود و ما را امر بازگشت نموده و خود نیز دست بکار شده قایق ما را در آب انداخت همینکه زورق روی آب سلامت شد رئیس دیگری جلو آمده از ما سئوال کرد که چرا زورق را چندان بزمین پیش آورده ایم در جواب با کمال خوشحالی که مبادا آب میان آب فقه و غرق شود خواستیم بعضی اجناس دیگر عنوان کنیم که رئیس اولی ما را مهلت نداده حکم کرد حرکت کنیم و برویم روی جزیره سوزیرا که چهار میل از آنجا مسافت داشت منزل نمائیم تا بیاید و برای ما آذوقه بیاورد

بدون تعلل بتهیج فرمانش اقدام نموده بزودی بفاصله صد متر از ساحل دور شدیم لیکن چون شعاعی از آفتاب ما هنوز امین نبود ندر آنجا توقف کردیم و تفنگها را حاضر کردیم که اگر لازم شود بضرب گلوله ساحل را از لوث وجود آن بومیان شوم پاک کنیم بومیان مسلح در لب ساحل بقدری یاد بودند که اگر ما قصد دشمنی و نزاع داشتیم با اگر برای مدد او کاری آنها مجبور بشلیک میشدیم یقینا خونریزی نمی از ایشان میکردیم ولی خوشبختانه پس از اندک گفت و شنود و قال و قیل رفقای ما بکشتیها خود سوار شده صحیح و سالم در جزیره سوزیرا با محض شده قدری بعد از رئیس قبیله آمده و نقطه چند خوشه بانان برای ما آورده و مرحبت کرده و ما را با مان خدا گذاشت

بعد از نظر رفقای امیرانی ما کاسارا از دور بنظر در آوردیم که تسلیانه بهمراهی قایق زیادی بسمت جزیره نزدیکی حرکت میکرد و شب را در آنجا منزل گزیدیم چون خیلی سیاه شده بود نخواستیم با و بگویم که قدری در حرکت شتاب کند که از سوزیرا حرکت کرده بجانب جزیره تیس که سی و پنج میل از آنجا بعد داشت روان شویم سرگذشتهای دو قایقی که بدرقه ما بودند تکمیل ما را مشایعت کرده ولی ملاحظه انقلاب هوا سواحل ساکشند

دوفرد کرده تکمیکه با دفروشند و هوا آرام شود با قی شوند پاسی از شب گذشته بود که بجزیره تیس رسیدیم و قایقها را بسوی روشنائی که از دور دیده میشد رانده در بندر کوچک آرام محفوظی داخل شدیم روشنائی که از دور میدیدیم آتشی بود که صیادان با پیره افروخته و مشغول نمک سود کردن ماهیهای خود بودند معجلات من از شدت گرسنگی اظهار کردند که بروند و برای آن غذای آماده را متصرف شوند لیکن من آنها را از اینکار باز داشتم و با هی گیران راه استمالت نموده بقیمت دو برابر بقدر کفایت یکروزه معجلات از ایشان با هی خریداری کردم

همینکه صبح طالع شد خودمان را در پای تلی یافتیم و لطف شدیم که نامش با در زبان یکنفر اروپائی که از شصت سنگهای برآمده صورت یافته بود و جدا از آن از دود آتش صیادان سیاه شده بومیان جزیره بدیدن ما آمدند و هر کدام یکدسته گیاه سبز بعلامت صلح و صفا در دست داشتند اگرچه بقیت سالم و صادق بودند ولی طمعشان بقدری زیاد بود و چندان چیزهای گزاف از ما خواستند که از همه معاملات ما سر گرفت و بقاران ظهر گرسنه از آنجا حرکت کردیم و سه ساعت بعد از ظهر بودیم که در جزیره وسیع و پرسکنه با میره که بفاصله پنج میل در جنوب غربی آنجا واقع بود توقف تحصیل میکردیم و جوع خود را تسکین میدادیم

در میان باران و رعد و برق قوچ شدید آب دریاچه که از اطراف قایق ما چون کوه بلند میشد عاقبت بساحل دریاچه بار کرده نا چسته قریب نصف شب بود که بآنجا رسیدیم و لنگر انداختیم تمام شب را باریده و ما دگان از همت بنگاه داری قایقمان وحی آب مشغول بودیم در طلوع فجر بتعجیل از آن لنگرگاه پر خطر قبل از آنکه نسیم تندی که از جانب شمال شرقی برخواسته بود برسد و ما را مخالفت کند خارج شدیم و ساعت بعد در شط کوچک امن و آرامی که نزدیک قریه کاروری در انتهای جنوب غربی جزیره با میره واقع بود داخل شدیم از آنجا نهال سبز و خرمی که دامنه های آنها تمام بساتین مرتع بوده و در اطراف آنها کله های چشمار از گاو و گوسفند میچریدند مغتنی گردیم تصمین نمودم که در آنجا آذوقه و گاوهای از بانان های رسیده با برچاق با شیر فراوانی بدست خواهیم آورد و از تصور آن ماکولات و دمان تمام اشتها که از گرسنگی نزدیک بهلاکت بودیم آب افتاد لیکن بزودی از دیدن گروه انبوهی از روشنیان که فریاد کنان بسوی جنگله مرتفعی که مشرف بر قریه بود میدویدند و بعجله خود را بکشتیها میرسانیدند منقطع خوشحالیمان مرتفع گردید اما باز فرط جوع ما را مطمئن کرد و بخیال اینکه شاید بتوسط بعضی تحف و هدایای سنگین توانیم روسای خونخوار را مشکل پسند آنها را راضی و خرسند کنیم آذوقه از ایشان بخریم و بطرف ساحل پیش رفتیم همینکه بومیان دیدند در نزدیک شدن بساحل ایشان همراه داریم از بلندی بزیر آمده بسمت ما هجوم آوردند در اینوقت شرط حزم و احتیاط را از دست ندادیم خنجرها را آهسته آهسته بسوی خشکی پارو میزدیم حکم کردم علامات قایق تفنگهای خودشان را پر و آماده نمایند و خاطرجمع بودم که اگر قصد و چشمان نزاع و خصومت باشد قبل از وقت بعضی نمونه و علامات استنباط خواهیم کرد و بتوقع بازگشت خواهیم نمود ولی غافل بودم که ایشان با جمله

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

میکنند و ما را بتله میکشند

بفاصلهٔ پست متر از ساحل توقف کردیم و من مشغف شدم چند آنکه نزدیکتر شویم حالت غضب و خشم بوسیان رفته رفته مبدل بخجلت و مهربانی میشود از طرفین معمولا رسم سلام و تعارف بجا آمد و بخوبی از خوشآمد گفتند و پذیرفته شدند کرتر دید و تشویش ما بکلی طرف گردید و دعوت ما را اجابت کرده بساحل فرود آمدیم اما بمحض آنکه کشتی ما بساحل محاس شد بوسیان هجوم آورده قایق را چسبیده آنرا با تمام اشخاصیکه در آن نشسته بود بزمین بردند بحدیکه بر کوهیم که وزن قایق با بنه و اشخاص محمولهٔ آن زیاده از چهار هزار لیور بود دیگر خود خواهد میتواند تصور کند چه عده اشخاص برای اجرای چنین کار مشکلی لازمست خلاصه دو مرتبه من با رود لورها خودم را بلند کرده که آن اشرار نابکار را بکشم یا کشته شوم ولی اهل کشتی مرا مانع شدند و گفتند که موقع جنگ جدال نیست و مرا دلداری میدادند و میگفتند که این بوسیان با ما دوست و کارشان با ما بصلح خواهد انجامید

عدد وحشیان لحظه بلحظه زیادتر میشد و آواز و داد و فریاد وولوله ایشان بی میافزود اما من بدون آنکه شکایتی کنم یا حرفی بزنم بحضان درشت و رفتار جسورانه و بی ادبانه آنها صبر نموده و تحمل میکردم

این بوسیان نیشه ها را که در دست داشتند دور سر خود بچرخانیدند و تیرهای خود را بکمان گذارده سوی سینه ما تا اول تیر فرستند و چشمهای سرخ پرخشم که نزدیک بود از کاسه بیرون آیند ما را غضبانه نشانه میکردند اشخاصیکه لحظه پیش ظاهرا چون بره و میش مینمودند یکمرتبه مسخ شده با بدنهای گرگی و سترگی گذشته بحدیکه هیچوقت در مدت عمر خودم چه میان مردمان متمدن و چه نزد قبایل وحشی با همچو آثار بسیعیت و بیرحمی و خونخواری بصورت بنی نوع بشر مشاهده نکرده بودم

رفته رفته رفتار وحشیانهٔ بوسیان بنجر بخونین و سفاهت گردید بحدیکه کف بر لب آورده و چوب و چماق و قایق ما را بکمک فرستند و دندانهای خود شان را از غیظ بهم سایند و نیزه های خود شان را دیوانه وار در هوا بجولان میدادند ولی هنوز مرتکب قتل و خونریزی نشده بودند گویا از ایشان آنها را از اینکار باز میداشت و اعتقاد من این نیست را برای موقع بهتری نگاه میداشتند و در نیت ترجمانهای ما نگارنده بودند و نگاه اگر زبانی و طلاقت لسان کاملی آنها مشغول بفرو نشاندن و تسکین دادن خشم بوسیان شده بدون آنکه خونریزی و بیحرمتی نمایند ایشان را از مقصد و منظور صلح طلبانه و دوستانهٔ ما آگاهی میدادند بحدیکه من و قطار ریسها و کی لیزا فصاحت کلام ایشان متحیر شدیم بلکه خود ما هم متعجب ماندند خودداری و آرامی عجلات و ترجمانان ما و آتش غضب بوسیان مانند آب ساکن بود و تندرجانوش و خروش آنرا آهسته فرو نشاند لیکن بارگاهی نگریستم چون ترقه از هجا بجنبند و نیزه های خود را گذاشته بیاد اشاره سوء نیت و خبث طینت خود شان

ابراز نمیتوانند

سه ساعت تمام من روی شنه عجایی جلو قایق نشسته بودم و بیرحمانه مات همگانه را که از قبیله بوسیان بر ما حمله میکردند و بیحرکه که گاه گاه بر ترجمانان القا میکردم بچشم میخورد بحکم می نمودم بسبکی که اگر کسی را در آنحالت بدیده مرا قماشاچی می پنداشت دیگر فارغ از آن آشوب و هرج و مرج بشکاف اما چنین نبود بلکه من بحکم استعمار با این وحشیان در دل بوسیان جایی داشتم با همه اینها هم در پیش خود هم خرج و سرگشته و فارغ و فرا پیچیده از این صورت که ما اسیر و گرفتار آنقوم شهراره بودیم هیچ چاره نداشتیم جز آنکه تا ایشان بنوبه قدم از طبعن و ضرب بنموده و نه ما آرامی و سکون خود را از دست ندهیم و حتی المقدور سعی در آشتی و صلح نمائیم با اظهار قدرت میتوانیم زمان دار و گیر را تا خیر اندازیم

نظر باین قصد ترجمانان با دو ادم که بشکلهای رئیس که بر سر آن بوسیان جلال تسلط کامل داشت و مدار اجرام میکردند و با کمال فسادتی او را اطاعت مینمودند وجه الصلحه قدری پارچه و شیشه آلات و عده نمایند شک کاغذ را قبول نمود و از اجهار توپ پارچه و وعده کردن بعد تحمل بردارید بانی درشت شیشه خواست تا اجازه و بدسلامت راه خود گیریم منهم بدون تامل اشیا مطلوبه را تسلیم او کردم اما همینکه تعارفات را گرفت و ما را در محل امنی پنهان کرد دفعتا همراهان خود را مامور کرد مجددا بر سر ما ریخته و تا نفسیم بقتل شوم چه خبرست پاروهای ما را شکسته شد نه تنها دو تیمی بود که شک کا با مکر و کید مخصوص بوسیان بنای شادی و سرور کذاشتند و فریادهای شعف آمیز کشیده و از نزدیک تری وزیر کی رئیس خود شان تعجب نموده و او را آفرین و ستایش میکردند

پس از آنکه پاروهای ما را گرفتند شک کا و تباعش قبلا نه را قسمه بین خویش پیش گرفتند و قسمت صرف ما نا کرده فیما بین در خصوص طرز رفتار با ما چه مشورت نموده قراری با خود دهند و در غیبت ایشان زنی نزد ما آمده و با گفت که اگر بخواهید جان بسلامت بدر برید هیچ چاره ندارید جز آنکه با شک کا عمل بخرید زیرا که او و اهل قبیله اش مصمم شده اند که تمام شما را هلاک کنند و اموال شما را تصرف نمایند با تمام زبردستی علاجات قاصر از رسالت نزد شک کا فرستاده و از او تقاضای بازدهی و مصالحه کردم در جواب گفتند که نوشیدنی نباشد باشید و اندیشه بخود راه ندهید زیرا که هیچکس در باره شما گمان بدی ندارد و خود شک کا وعده کرده که فردا با رؤسای قبیله خواهد آمد و با (اصل خورده) عقد برادری خواهد بست و با سرعت تمام محکم خواهد نمود همینکه قاصد مراجعت کرد آثار بشاشت و ظفر از چشمانش ظاهر بود و تفصیل حال را برای رفقای خود شرح داد و اشارا از خلوص نیات شک کا اطمینان داد و اما من آن اشخاص ساده همه را از اشتباه با بیرحمی خان پرحیله ملامت کردم و بایشان نصیحت کردم که هرگز بوسیاری و زرنگی و قدرت خود مان هیچ چیز امید وار نباشید و مخصوصا با ایشان تا که گردم که هیچ عذر و بهانه از دو رکشتی دور نشوند زیرا که احتمال میرفت شک کا بنا نظور که پاروهای ما را گرفته بودند همچنین تفنگهای ما را

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

تصاحب کنند عجالت قایق بخیف بشان من خشته شده تصدیق مرا کردند و متعهد شدند که ترک قول من کنند

سه ساعت بعد از ظهر بهمان نکوهر روی تپه بلندی که قریب صد متر از قایق فاصله داشت جمع شده بنای زدن طبل جنگ گذاشتند و پس از ساعت

تقریبا یا نصف مرجنگی دور سنگها که خطه میخواند آمده بشان را دوست بجنگ میکرد کرد آمد همینکه سخن او بانجام رسید بجانب قرار ایشان هجت

دویده و طبل را برده و گلل مهربانی و دوستی با نفصد که تفنگهای خود از اجا نگر نسید و مستعد دفاع شوید زیرا که در زمان جنگیان خواهند رسید

و سر همه شما را خواهند برید

همینکه دیدم بسا رفتن طبل نزدیک کارسیده همراهان خود حکم کردم ناکشتی را آب انداخته آن پچاره ها هم با وجود قلت عدد از روی

ناهیدی هجت خود آنرا بلند کردند و در دریاچه انداختند و از بسکه در راندن آن زور زده بودند و کوشش کرده بودند متوانستند خود را نگاهدارند

نمود و همه قایق و آب بگرفتند از شادیه این حال خشیان فریاد غضبانا کشیده چون با دسوی قایقها دویدند من گلوله های مجدد طی تفنگ

تفنگ فیل کشی ام را در میان ایشان خالی کردم پس از آن یکی از عجلات را گلک کرده بقایق سوار کردم و با او عزم کردم که با دیگران

مشغول زد و خورد شوم او سایر قطعای خود را مدد کرده بکشتی سوار کند در دفعه ثانی از شلیک تفنگ من یک پا چهار پا پرکرده بودم در میان

بوشیان تعین خیلی سخت بود است زیرا بدون آنکه یک تیر خنجر از دست بیندازند یا روبینی بر تاب کنند بهت و حشت زده فرار نمودند و فرصتی بدست

آوردیم تا دیگری از شیده و پیش از آنکه دشمن بتواند قایقهای خود پیش آب انداز دار آنجلیج کوچک خارج شویم کسان من همه اشخاص

قفت مجرب بودند و در بهمورد چنانچه میبایست تکلیف خود را بجا آورده و هیچ تظر مراعات نمودند هرچند زود تر شتیم ولی بشان دست پاچگی

خود اکم کرده بعض آنکه در زورق ها گرفته نشینها و شخته های پله را کنده و همینکه من تفنگ بدست و جلو ایستاده و از میان انبوه دشمن

بها گیرا که جسور تر و زیرک تر بودند انتخاب نموده هدف تیر میکردم بشان بشت مشغول راندن کشتی بودند و مرتبه پی در پی شخاصیرا که میخواستند

قایق خود شان را آب انداز نمایند در آوردم و آن پیشکرده که همراه پنجاه نفر آمده بودند طبل را دزدیده منظر در آورده بسرای خود

رسانیده مرا از فرار یکه بعده شنیدم انگلوله سر کرده را با دو نفر دیگر که عقب سر او ایستاده بودند مقتول ساخته بود و این نتیجه فوق العاده در

وشیان متعصب ساده بیش از تیرهای پیش اثر کرده بود

چون از شیع خارج شدیم و قایق که حقیقت زیادی در آنجا نشسته بودند دیدیم که از معرکه بار یکی بیرون آمده و ما را دنبال کرده و شتم

بفاصله صد متر بما نزدیک شده آنوقت تفنگ فیل کشی ام را که گلوله هایش می ترکیده گرفته چهار شلیک بشان کردم از پنجها شلیک

پنجم نقل رسیده و یکی از قایقهایشان در هم شکسته و غرق گردید این ظهر قطعی اسباب یاس و هراس بشان شده و مارا بحال خود گذاشته دیگر

متعرض ما نشدند لیکن میشنیدیم که یکی از ایشان با آواز بلند با فسر یاد زد (بروید و در دریاچه بنا نزا بمیرید) و قتیکه وحشیان تفات خود را

شمردند روی هم رفته چهار دو نفر از ایشان کشته و زخمدار شده بودند و هرچند که بنظر من هشت پاره و یک طبل برای ایشان جنگی گران تمام

شده بود ولی از آنجا که در کشتن و بختن خون با کمال سعی و جد و جهد را نموده بودند لیاقت و استحقاق این تنبیه و کوشمالی را داشتند

نسیم ملایمی از خشکی میوزید شروع بزدن قایقها کرده تا نزدیک شب قریب هشت میل در جهت جنوب غربی از بامبیره دویدیم تمام شب

بحکم من عجلات پاروزدند ولی چندان راهی قرتسیم و کاری از پیش نبردیم در طلوع آفتاب ۲۰ میل خیر افیائی بیشتر از جنوب غربی بامبیره

دور نشده بودیم و تا ظهر هم زیاده بر پنج میل دیگر نتوانستیم قطع کنیم در این وقت از جانب شمال غربی بادی تندی برخواست قایق را بطور آهسته

بسرعت تمام هر ساعتی پنج نود (هر نود بحری معادلست با ۱۵ استر) حرکت میداد و هیچ وارد بودیم که اگر بهمان تیره و تند بنود قبل از نصف

شب بتوانیم خود را بیک لنگرگاهی برسانیم ولی نزدیک چهار ساعت بمنصف شب مانده طوفان سختی در گرفت و چون پاروزنی

هم نداشتیم که مقاومت کنیم و قایق را متوقف سازیم باد ما را از جزیره دور نمود و هرچند هم تلاش و کوشش کردیم بجائی نرسیدیم چون

دستمان از همه جا کوتاه بود ناچار بحال برده خود را تسلیم لطمه امواج و طوفان کردیم بسیاری از خواهندگان یقینا در مدت عمر در

دریا و چار طوفان نشده اند شاید معدودی هم در قایقهای کوچک گیر کرده باشند ولی با زحالت ما سخت تر و خطرناکتر از آن بود که بتوانند

تصور آنرا بکنند در وسط تخته سنگهای مهیب و جزایر مجهول بشماری حیران و سرگردان مانده بودیم و چند میل بیشتر از خشکی دور نبودیم

مردم اطراف همه وحشی و خونخوار اگر ما را بچنگ میآوردند بدون شبهه ما همه را می کشتند یا قلا بقید بندگی و غلامی در میآوردند و از

قایقمان می شکست تمام طعمه نهنگهای دریاچه میشدیم یا در روی یکی از آن جزایر بی آب و علف از گرسنگی و بیچارگی تلف میشدیم با وجود

اینهمه شدایدچنان خسته و کوفته بودیم که بهنگام فرا رسیدن شب همینکه قریم و فاصله نا معلوم از ما پدید کرده آبهایرا که قرار جمع میشد

خالی میکردیم

سفیده صبح حالت طوفانی و تلاطم امواج آرام گرفته با وجود یکه ذره خوراکی از هیچ نوع در کشتی یافت نمیشد و همه بحد قدری قهوه

نرم هیچ چیز نخورده بودیم و مدت چهل و هشت ساعت تمام از قوای صرف نظر کرده بودیم باز همینکه بنای پاروزنی شد عجلات گلل مسرت همگی

مرا طاعت نموده از روی میل مشغول بقای خدمت شدند و باد ملایمی از جانب مغرب برخواست با سرعت بطرف مشرق سوق میکرد

و دو ساعت بعد از ظهر نزدیک جزیره رسیدیم که من آنرا جزیره رشور (یعنی من) نام نهادم پس از ساعت دگر دشمن در انجزیره

معلوم شد که محیط آن تقریبا دو میلست و بقا سکون بوده و در آن کشت و زرع هم میشده بکمال ذوق در این جزیره بجه و فور بامان سر

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

و یک میوه رسیده دیگری یافتیم که در شکل آن شبیه بالو بالو ولی مزه خرما میداد و از زمره خوشبختی او قطعه ارک وحشی هم شکار کردیم همینکه شب در رسید در اردوی محفوظ و مصون خود مان در کنار ساحل بگزار اهتمت کرده بکمال خلوص و حضور قلب شکر خداوند تعالی را بجا آوردیم

یکروز تمام در جزیره رفتوآمد توقف کردیم و بخیال افتادیم که با وجود نزدیکی او سوکوما ضرری ندارد بتفرج و سیاحت جزیره بپردازیم تا که دامنه های سبز و خرم آن نموداری از باغ ارم بود در بر دیم همینکه خواستیم کشتی پیاده شویم گروهی از بومیان در رسیده و ما را بضرب سنگ و چوب و کمال خشونت و بختی از جزیره خود بیرون کردند و ما هم چون فشنگهای ما بواسطه باران تر و ضایع شده بود نه توانستیم تلافی کنیم و نکاوخورده سراغهای قایقرا کشوده بجستن ساحل مهمان نوازتری روانه شدیم

دو روز بعد نسیم تندی بخواست ما را در خلیج کوچک شبیه جزیره اوتیرو داخل نمود در آنجا گوشت پاپا و شیر و عسل و تخم مرغ و جوجه وغیره خریدیم و بدان امید که لنگر بیفکنیم در قایق طبخی کردیم و الذت و استراحتی که فقط اشخاص گرسنه کشیده و تشنه دیده تصور آنرا میتوانند صرف نمودیم و در نیمه شب نسیم ساعد افیت شمرده شراع آویختیم و بسوی او سوکوما روان شدیم سه ساعت از نصف شب گذشته و سط خلیج رسیده بودیم که ناگاه هوا تغییر کرد بطبیعت میخواهد قدرت خود را بما بدو رگ بارگیری که دانه های آن بر شتی قندی بوده ما را مکلف باران نم دار آسمان مانند قیر سیاه شده بود و ابد استاره دیده نمیشد برقهای درخشنده و رعدهای غرنده از هر طرف متواتر شده یکی حفظ سمع را مشکل درگوش کردن میکی حفظ بصر را دست بر چشم نهادی فواج امواج کوچ بر کوچ در سیر سینه و هر لحظه بیم آن بود که زورق ما را زود بپایان آرد کوشش فایده نداشت و اختیار را از کف بیرون فته بود خود ما را بخدا سپرده و کشتی را بحال خود باز گذاردیم و یقین کردیم که تیر نفرین بومیان باسپره که گفتند (بروید و در دریاچه بنا تزا بمیرید) بهدف اجابت آمده و تمام ما در آنورطه هلاکت خواهیم رسید بالاخره صبح روز بعد که هوا تیره و سر بجیب میل میشد از کارهای یعنی از محل اردوی خود مان فاصله نشدیم و شراعهای کشتی را کشیده و در پاروزنی کوشیدیم در ابتدا با دچندان مساعد نبود ولی در آخر ما را معاونت نمود بخیر و خوشی در کنار ساحل او سوکوما در ست مقابل اردوی خود مان فرود آمدیم از فاصله چند میل که اهل اردوی ما دیدند پیوسته ما را سلام میدادند و چند انکه نزدیکتر شدیم شلیک احترام میکردند و بسیه ما حرکت میدادند و همینکه کشتی نزدیک بساحل رسید پنجاه نفر از ایشان در آب داخل شده مرا با قایق بپرون کشیده بدوش خود سوار کردند و دست زنان و رقص کنان و پاکوبان بخشکی بردند پس از آنکه بدستور قبیله شادی و خوشوقتی خود شان را اظهار نمودند مرا بزمین گذاشته حلقه وار دور مرا گرفتند و کذاشات مرا که جا بجا از ایشان نقل کردم استماع نمودند و در اینجا سیاحت روی دریاچه و کیتو را تا اینجا تمام رسید

فصل نهم

در بیان تشبیه بومیان با میره و نتایج ان مکتوب از بندر دموواقع در جنوب شرقی اوگاندا ۱۵ اوت ۱۸۷۵

مدت مسافرت انگلو - امریکن (انگلیس امریکائی) بالاخره با وگاندا حاصل شد ولی بر ذمه منت گذاشت که بیان نمایم برای شما که چسان بانجا رسیدیم و چه زحمات کشیدیم و عقبات دم آن است که شرح و قعات آن بهیچوجه از آنچه تا امروز برای شما نوشته ام بفایده تر و کم اهمیت تر نخواهد بود مکتوب آخر مرا بذکر پذیرائی که سربازان و حمالان اردو در مراجعت از بانجا آورده ختم نموده بودم و در اینمرسله شرح ختم آن وقایع می پردازم

پس از آنکه مختصر اسرگذشت سیاحت پرخطر خود را برای اهل اردو حکایت کردم فرانسی پوکوکن را تقدیم مصوغات را پورت کذاشات اردو در مدت مدید غیبت با شرح وقایع اتفاقیه آن راجعه من رسید

اول چیزیکه در این راپورت بنظر من رسید این بود که اندک زمانی بعد از حرکت ما در میان اردو منتشر نموده بودند که بومیان با گوبرسر با بخته و کشتی ما را بزور گرفته اند و از اردو بیجا نفر کمک و استخلاص ما روانه کرده بودند

مطلب دوم تفصیل محاربه با اوا نووا بود که شاخ و برگ زیادی بآن قسم داده و منصف چیزها از اغراق گفته بودند و منتشر کرده بودند که بچنگ لشکر انبوهی افتاده تلفات کشته شده ایم

مطلب سیم شعر بقصد شورش و فساد بومیان بود که در خفیه کنکاش کرده بودند و میخواستند بار دو حمله برده آذوقه و اموال ما را بتصاحب روسای مفسدین کی چنگری شاهزاده لوتاری و کوتوره زه شاهزاده کاین سی و نیس اگوزا بود و اند بخوشحالانه کاوه شاهزاده و نیس سرزمینی که کارهای ای جزء آن محسوب میشود سرکرده بهادری ما را از آن اتفاق آگاهی داده بود و فورا بدفع شر و منع فساد کوشیده بسربازها فشنگ و لوازم جنگ تقسیم کرده و طلایه و جاسوس در اطراف اردو برای دیده بانی برا کنده و نموده لوازم احتیاط را بالعمل آورده بود است تا آن احتیاطات و تدارکات همه بمصرف نمانده بودند زیرا که در این بین بس اگوزا فوت نمود و اصلا خیال شان سر نگرفته بود است

مطلب چهارم شرح عصیان سربازان و حمالان اردو بود که بمسمع شده بودند که اگر تا ۱۵ روز دیگر یعنی تا اول ماه (بانا کوکا) یعنی آقای بزرگ که من باشم مراجعت نکنند قاشان اردو را کذاشته بجانب او نیانیمبه بروند و از حسن اتفاق در روز من در ست میقارن

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

روز آخر ماه کنونیست چهار ساعت قبل از آنوقتیکه برای حرکت معین کرده بودند واقع شده

مطلب پنجم قصه پرخطه ذات فرد یک بار کرد و شش نفر دیگر از اشخاص قوی و کار آمد را برده بود که مرض و سفر یا موجب تلف شده بود یا خیر

مرک بار کرد جوان خیلی مرا متاثر و افسرده کرد و انجان برای اعمال و شاغل مسافرت هوس و استعداد غریبی داشت و طبعا مایل انکار بود در وقت

حرکت در عین صحت و سلامتی مزاج و خوشحالی از ارتفاع کردم و در مراجعت جز توده یکی که فیشس پوکوک من نشان داد و گفت قبر

او هست اثر دیگری ندیدم از او ! ....

از اختلاف لون پوست خود و هم و پوست پوکوک خدمتکار را روبا نیم خیلی متعجب شدم از آنجا که بشیر اوقات پوکوک زیر چادر منزل

داشت پوست او بزمی حریر و بمرنگ شیر با قیافه بود و حال آنکه بشره من از تاثر شهاب سوزان هستوائی آفریقا سوخته و تیره گشته و خیلی

بمجلد بندیهای امریکی شباهت پیدا کرده بود و پوست روی بینی ام چهار بار از نو روئیده و چشمهایم چون چشم وحشی ترین کاوهای

جنگلی که در چمنزار کیپ ماتا دور اسپانیولی گشته باشد سرخ و پرخون شده بودند

همچنانکه راحت روز یکشنبه برای مزدوران پس از یکهفته کار و زحمت شیرین است و همانطور که طلان پس از مدتی قطع دریا با دیدن

رنج طوفانها چون بندری میرسند خوشوقت و خرسند میگردند ما هم پس از مراجعت از سیاحت نیاگارا از آن چند روز یکه آسودیم و استراحت

نمودیم زیاد دلتنگ نشدیم و عمدتا در اینجا آموده دیم طوفانهای سخت بارانهای دائمی ابرهای تیره و انبوه امواج متلاطم چون کوه

قلت آبادی و چولی جزیره دلی انسانی و آزار قابل و شمار همه دیگر منظرها خواب و خیال میشوند زیرا که چنان غرق لذت راحت و

فراغت بال بودم که از زحمات و مشقات گذشته ابدا یاد نمی نمودم بلکه چیزیکه بیشتر بسیاب تتبع و حظ ما میشد تصور مقتضایهای مختلفه بود

که روی دریاچه برای ما اتفاق افتاده بودند و در آنمن که بدن ما از کسالت و خستگی استراحت میکرد روان ما نیز از توهم نقشه و اوضاع

آنهمه ممالک جدید لاکشاف و آن وسعتهای بی پایان آب شیرین چه دلی که سیاحت کرده بودم لذت میبرد و محظوظ میشد چمنهای خوش منظر

اطراف سواحل که با نواع ریاحین آراسته و دسته دسته با پیرهن سبز و جزایر سبز و خرم که هر وقت در یاچه طوفانی میشد

در بنادر آنها پناه میبردیم و در رفاه بودیم و تخته سنگهای مهیبی که کشتی طوایف اجنه و دیو تنها از روی هم انباشته و کنگره بندی کرده

بر حاصل بی نظیر و تپه های پر زهت مشید بر تمام صدر جانب خاطر مخطور و قلب ما مسرور میکردند ولی خیال ما بیشتر متوجه مملکت پر نعمت

اوگاندا و پادشاه نیز هوش بر تدبیر و مردم با محبت همان پذیرائی بود زیرا که در همین مملکت چندان خوبی دیده بودیم که آنی از یاد ما نمیرفت

میکردیم همیشه دوست و شهیم اوگاندا را مملکتی فرض کنیم سیاب ترقی و آن محتمد و ارکان تمدن در آن مشید بوسر حد تکمیل قرار

آبادی پیدا و از هر قریه منار و کلیسائی هویدا نوای ناقوسش از گوش زمین آوا و از شناور فرش پرنعمت و آبش گوارا بنادرش از زوار و

کشتیهای تجارتی و غیره معمور و مرهش بحر خزه و مک صاحب آبش و پلوغوفای کاخانه جاتش در کوش کیوان رسیده و سهرای نعیش با آسمان

کشیده و اگرچه شبهه نیست که روابط دوستانه با پادشاه اوگاندا و مردم آنسامان ما را وادار کرده بود که کمپنی انگلیسی برای آینده آن مملکت

و در واقع تخیلات که در دل ما خطور میکند پاس حقوق محبت و مهمان نوازی اهالی آنسرزمین است لیکن یقین است که استعداد و زمین و اوضاع

مردم آن ساحت ما را در پیش بینی احوال آتی ملک بحصول تمدن و تربیت دلالت کرده است بلکه از حوادث و بیانات سکین که بر ما گذشته بود

ملاقات با یکدسته قایق بنظرم آمد که بومیان مست در آنها نشسته بودند و ما را دنبال نموده و آب جو با تعارف میکردند و چنگ با او او دادا

و مسابقه کار زور آزمائی و پست فطرتی و طمع بعضی بومیان و ایام کوسکی و قتلی و لیالی طوفانی و غیره را نیز بخاطر میآورد یم و تذکار این همه

و سختیها که الحمدلله امروز بخیر و خوشی گذشته و جزیاد آنها در ذهن ما اثری از آنها باقی نیست آسایش و راحت ما را لذت تازه بخشیده و فتان

و تشکر من در فضای نیمه وحشی ما را بخدا و ندوادا و قادر توانا که تا نهایت ما را از تمام مخمصه ها رانیده و نجات داده همواره تمرار مینمایم

نه تنها خلاف کسالت و خستگی ما بلکه پوشیدن بجوا قضا میکرد که چند روزی بکار بنشینیم و توقف نمائیم تا امیدوار باشیم که خیلی در حرکات

خود بطئی و متسهل بودیم با فاجعه ایش بسنده با وجود و قایعیکه در بانیره برای من رخ داده بود در واقع خوشنم تصور بنمایم و اگر نم زیرا که چند

قبل از رسیدن من او باده و نفرار فقای من با سوگوما رفته بود و یقین داشتم که ایشان را مجبور بمراجعت خواهند نمود ولی چون

روز گذشت و از ما گاسا خبری نشد یقین کردم که دیگر او نخواهد آمد و جهاز شد یم که از راه خشکی در طول سواحل دریاچه بجانب اوگاندا روانشویم

و تقریبا در شرف حرکت بودیم که ناگاه قاصدی از جانب روما پادشاه اوزیرانی جوبی وارد و وارد شده و کتوبی با تمغون بدست من داد

« روما آدم سفید را درود و سلام میفرستد و میگوید که ابدا احتیاج باسلحه و شیشه آلات و مذاردو آدم سفید هم بهیچوجه از دون بعبور از مملکت

او نیست روما ابداسیل قلات آدم سفید و امثال رنگ پریده موز رد چشم در شت او ندارد و از نشان هم نمیترسد و چنانچه آدم سفید بمملکت

او بیاید زده و مارا زور کار او خواهد درآورد » این نوشته تمام جهت خیلی سختی بود و راه را از اطراف بر ما مسدود کرد زیرا که از یکطرف

بواسطه خیانت ما گاسا که قبلا با دشمنان ما دست و نموده و ما را با پسر دیو مسافرت با وگاندا از روی آب غیر معتدر بود و از یک روما هم ما را

از دخول بمملکت خود مانع شده را جشگیر از تیر بر ما مسدود ساخت از بسکه شنیده بودم و میدانستم که روما دارای صد پنجاه تفنگ و چندین

هزار مرد جنگی مسلح به نیزه کاست و میتواند ضعف جمعیت ما را منهزم و متفرق نماید نازگی میرا بسوسر کرده طایفه از دزدان هم سه روز

راه از راه دریای ما تسرل کرده بود و بنابرین عبور ما از مملکت روما بکلی غیر ممکن بود و در صورتی هم که امکان داشت صلاح حال در آن

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

نبود زیرا که ناگزیر از همراهان باهمی تلف میشدند و بی وجود آنها مسافرت ما پیش نمیرفت و محال میماند

بکار خود متحیر و متفکر شدم زیرا که اگر از دریاچه البرت نیانزا دور میشدیم بجانب باختر ناگهان بگاماحرکت میکردیم و سیاحت البرت را بعهده صاحبقران گردون میگذاشتیم ممالک واقعه میان این دو دریاچه از میان ما میافتادند و مجهول الحال میماندند چنانچه غیر از اوگاندا از جای دیگری تحصیل چند قایق ممکن بود فوراً رفع اشکال میشد ولی افسوس که هیچ مملکتی غیر از اوگاندا و هیچ سلطانی غیر از قبا انجض نشستن و خواستن سی قایق برای من روا نمیکرد باری از قوای بحریه هریک از طوایف و ملل اطراف دریاچه جویا شدم و اطلاعات دقیقه حاصل نمودم معلوم گردید قبول این خدمت باید لوکوزره پادشاه اوکیریوی است بالاخره مجبور از فرانسی پوکوک و شاهزاده کاگه را بگاما برساند پس از یازده روز غیبت فرانک با پنجاه قایق و سیصد نفر اوکیریوی مراجعت کردند ولی این استعداد مطابق دستورالعمل سلطان آمده بود و ندارا با اوکیریوی مملکت خودشان میفرستاد با الاخره از آخر هفته خودش در چاردیدن من آمد و تخفیف بعضی از مأکولات و مشروبات تجدد و فور و اصناف برای ما میفرستاد با الاخره از آخر هفته خودش در چاردیدن من آمد و تخفیف بعضی دستورالعملها و اطلاعات بمن داد و گفت که امر کرده تمام پنجاه قایق همراه شما تا اوسوگوا بیایند ولی چون اهل مملکت شنیده اند که شما بخواهید باوگاندا بروید و ایشان چندان خوشی با شما ندارند ترسیدم که از اینجاعت از مملکت خود خارج شوند و چون میدانستم که شما حدیثی کرده باشم تدبیری اندیشیده و درمیان دم منتشر کردم که با صرار من شما راضی شده اید مراجعت کنید و در حضور من متوطن شوید و در این موقع لازمست شما هم تأیید قول مرا کرده همینطور بایشان اطمینان بدهید ولی همینکه باوسوگوا رسید یکشبها را بمن کشیده پارو زنی قایقها را بدهید پنهان کنند تا اوکیریوی نتواند بمملکت خود مراجعت کنند و آنوقت شما نزا از خیال خود آگاه نمایید پس از آنکه با و وعده کردم موافق صلاحدید و نصایح او عمل نمایم و زیرا قول دو نفر از محارم شخص خود را نزد من فرستاد تا مرا در انجا الزام سفر کمک کنند و بعد از آنکه آنچه قرار گذاشته بودیم تسلیم ایشان کردیم رخصت حرکت گرفته روبراه نهادیم

همینکه در اوسوگوا بار دوی خود وارد شدیم دیدم از پنجاه قایق بیش از پنجاه و سه قایق همراه نمیتوانند و هرچند که این عدد دیگر به برای حمل تمام ارد و کافی نبود مصمم شدم که هرطور ممکن است تنها را بکار بریم و نزد سلطان اردو حکم کردم که فیفیانا آدمهای خود را جمع کرده قایقها و پاروزنهای اوکیریوی ها را متصرف شده بروی ساحل بگذارند ولی همینکه اوکیریوی ها از رفتار ما مطلع شدند همان شب فرار نموده و چون عده ایشان از ما زیادتر و همه مسلح و تیرکمان بودند اگر اندک سستی میکردم و در جلوگیری ایشان لنگ میشدیم احتمال میرفت که غارت و زیان فاحشی بار دوی ما وارد آورند همچنین فوراً حکم کردم شیپور حاضرباش کشیدند و پس از آن که دیدم همه سربازها مسلح و منتظر فرمان دادم صف بکشند

در انجا من مقصود از حرکت و سیاحتم را منقلباً برای ایشان کردم و عدهٔ قایقهائی که داشتم و مسافتی که پیمایست طی کنیم و بدانها تنبیه کردم که در ازای کمک و معاونت باو سیدم برای وی شیخ دادم و او بدقت تمام همه گوش کرد و پس از آنکه سخن من بانجام رسید لوکوزره از دیدن کشتیهای قایقهای خود عذرخواهی کرد و گفت این قایقها همه پوسیده و قابل مسافرت دور و دراز نمیباشند و من میترسم که اگر از آنها بدهم شما در راه بشکنند و آنوقت شما را ملامت کنند و بگویند که لوکوزره آدم مطمئنی بود و کشتیهای بهتر خراب خود را بما داد که اسباب تشخاص را تلف نماید در جواب باو گفتم که اگر احیاناً کسی از ما تلف شود یا بعضی چیزها مفقود شوند ممکن است از بدی قایقها نباشد ولی من از اخلاق و سرشت شخص او ندارم بلکه دانم همه مجنون و تنگچشمی و حسادت بوده و در آخر صحبت با پنجاه قطع شد که هرقدر کشتی و کمک که لازم داشته باشم بدهد و شرط نمود تا وقتیکه تهیهٔ مدارک آنها تمام شود آدم سفید همراهانش چند روزی بیایند و مهمان لوکوزره باشند

لوکوزره پادشاه بمحبت اوکیریوی درباره مهمانهای خود شش خت کرده و در آن چند روزه هم گاو و گوسفند و مرغ و شیر و تخم مرغ و انواع ماکولات و مشروبات تجدد و فور و اصناف برای ما میفرستاد با الاخره در آخر هفته خودش در چاردیدن من آمد و تخفیف بعضی دستورالعملها و اطلاعات بمن داد و گفت که امر کرده تمام پنجاه قایق همراه شما تا اوسوگوا بیایند ولی چون اهل مملکت شنیده اند که شما بخواهید باوگاندا بروید و ایشان چندان خوشی با شما ندارند ترسیدم که از اینجاعت از مملکت خود خارج شوند و چون میدانستم که شما حدیثی کرده باشم تدبیری اندیشیده و درمیان دم منتشر کردم که با صرار من شما راضی شده اید مراجعت کنید و در حضور من متوطن شوید و در این موقع لازمست شما هم تأیید قول مرا کرده همینطور بایشان اطمینان بدهید ولی همینکه باوسوگوا رسید یکشبها را بمن کشیده پارو زنی قایقها را بدهید پنهان کنند تا اوکیریوی نتواند بمملکت خود مراجعت کنند و آنوقت شما نزا از خیال خود آگاه نمایید پس از آنکه با و وعده کردم موافق صلاحدید و نصایح او عمل نمایم و زیرا قول دو نفر از محارم شخص خود را نزد من فرستاد تا مرا در انجا الزام سفر کمک کنند و بعد از آنکه آنچه قرار گذاشته بودیم تسلیم ایشان کردیم رخصت حرکت گرفته روبراه نهادیم

همینکه در اوسوگوا بار دوی خود وارد شدیم دیدم از پنجاه قایق بیش از پنجاه و سه قایق همراه نمیتوانند و هرچند که این عدد دیگر به برای حمل تمام ارد و کافی نبود مصمم شدم که هرطور ممکن است تنها را بکار بریم و نزد سلطان اردو حکم کردم که فیفیانا آدمهای خود را جمع کرده قایقها و پاروزنهای اوکیریوی ها را متصرف شده بروی ساحل بگذارند ولی همینکه اوکیریوی ها از رفتار ما مطلع شدند همان شب فرار نموده و چون عده ایشان از ما زیادتر و همه مسلح و تیرکمان بودند اگر اندک سستی میکردم و در جلوگیری ایشان لنگ میشدیم احتمال میرفت که غارت و زیان فاحشی بار دوی ما وارد آورند همچنین فوراً حکم کردم شیپور حاضرباش کشیدند و پس از آن که دیدم همه سربازها مسلح و منتظر فرمان دادم صف بکشند

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

وآهسته آهسته با نفسهای حاضر کرده و مستعد بجهت او اگر بودی پای پیش نهاد یاران او را از دو طرف بند پیرون کنند چند تیر تفنگ خالی شد
ولی کسی نگرفت و رعایای لوکونزه بغیر چند قنداق روی کرده دشانه و چند تیر سر نیزه روی پهلو و پشت صدمه دیگری نخوردند
سه روز بعد از این باجرا دو ثلث اردو را با نصف آذوقه و مهمات و قایقها حمل نموده پس از نخبر در کشتی را صحیح و سالم بجزیره رسانیدند
که بفاصله دو روز راه (از روی آب) از بامبره و میان منزل او گاندا بود وارد شدیم ساحل دریاچه این جزیره شش میل مسافت
داشت و چون در سفر اول روی لدی الیس بیان ساحل چنانکه ذکر آن گذشت با مابعادی و کج تابی کرده بودند هیچ یاقاوه ورا اردو را
برای محافظه و دفعه خبر زده در آنجا که گذاشته با و سوکوما مراجعت کردیم و بعد از پانزده روز غیبت یکبار دیگر با کاروانی تجدید عهدی
بجا آوردیم

محض باطل کردن مقاصد کادوما شاهزاده کاراگوانی که خیال داشت بعجت برادرش کی پنگیری مرا بچنگ آورده با سیم سیری نگاه
دارند و مبالغ گرافی از ما بگیرند همه روزه دکلال دوستی و مهربانی با او صحبت میکردیم و همواره بخوشش و نوشش خود دقایق میگذرانیدم
تا روز حرکت ما سر رسید و وقت آن شد که این بار با کاروانی او سوکوما خداحافظی ابدی بکوئیم امروز کادوما و کی پنگیری
با جمعیت زیادی بکنار ساحل آمدند ولی من بدون آنکه بروی خود آورم که مقصودشان چیست با کمال بشاشت و خرمی مشغول بار کردن قایقها
و سوار کردن همراهان خود شدم و وقتیکه اینکار بانجام رسید بطرف قایق خود رفته از آب اندختم و قبل از وقت هم کمپان خود مقارن
کرده بودم که تفنگهایشان را حاضر کرده و مستعد باشند کادوما چون دید که من متعلقات کار خود هستم و دیگر دستش بمن نمیرسد از روی کار خود
رفت و کی پنگیری را بخیال خود گذاشت نیمرده خان چی شناس هم چون دید که تفنگهای ما و اقبال اول فته اند با کمال جرئت
اندوه بدون آنکه بتواند مانع شود نگاه میکرد که قایقهای ما از ساحل دور شدند

وقتیکه خاطرم از همه طرف آسوده شد پرتقی که در دست داشتم تکان داده از روی تمسخر از روسای طماع حریص و فریب خورده راخدا حافظی
کرده بقایقهای خود ملحق شدم این قایقهای پوسیده که امواج تنها را بشدت تکان میدادند طوری نکشید که از اطراف آب در آنها
نفوذ کرده چند عدد هم بکلی غرق شدند تقسیمکه در روز دوم بجزیره قوریش از پانزده عدد آنها باقی نمانده بود در مدت غیبت پاهنج
تفاق بدی که ما نیاندوه و ملال باشد در آنجا رخ نداده بود و با کمال شعف رفقای خود را مزاصحیح و سالم ملاقات کردیم باضافه در آنجا
بعضی خبرها شنیدیم که مشتر بسیار خوشوقتی من گردید از جمله پادشاه ایتاوا کونیا وکی ژاشو پدر شش سلطان تمام جزایر و قلمرو میان

اوکره اوده و همان زیره چون دیده بودند که سنگر محکم و دارای ساخلوی کافیست و نمیتوانند از تصرف شوند از صلح و خصومت دست
داده و آذوقه زیادی بقیمت ارزان بسر بازهای ما فروخته بودند

بخواهش من یکنفر بلد ایمانی زیره بما دادند تا ما را با وگاندا دلالت کند و سه قایق هم با فرستند پس از آنکه چند روز در جزیره زیره
آسوده بسر بردیم روبراه نهاده در جزیره ها یکه بمسافت نخیل در جنوب جزیره بامبره واقعست توقف کردیم چون وضع و رفتاری اهالی این جزیره
در وقتیکه نزدیک بود از گرسنگی و تشنگی هلاکت برسیم بخاطر آوردم مصمم شدم که اگر بومیان این بار قلقی بکنند و جبران بیچیزی
و خباثت خود شان را بجا بیاورند ملایشان را بتنبیه سختی بنمائیم با نیمه از جزیره ما یکاا روز دوم و قایقها را فرستادم تا باقی مانده عساکر و
ارزه را با نجا نقل نمایند

همینکه پس از چند روز قایقها بدون آسیب مراجعت کردند کسی نزد بومیان بامبره فرستادم و بشان گفتم که اگر میخواهند درامان باشند
چاپیدا پادشاه و دو نفر از رؤسای عمده خود شان را تسلیم من کنند و چون چند ان طولی نیانجامید از آن پیغام مشتم بگیرند قاصد هم نزد پادشاه
ایزوا روانه کردم و او را احضار کردم و او هم محض آنکه رعایای خود را از جهت دو شب جنگ و شکار بر نامه مدون تامل باشد نفر
از رؤسای ملک خود با رده دوی ما ملحق شد همان دم حکم کردم شیپا زانگاه دشمنند و همراهان شان بگیرند که خلاصی آنها بسته بگرفتاری پادشاه
بامبره و دو نفر دیگر از رؤسای آنجا است

بومیان بامبره چنانچه خودم پیش بینی کرده بودم اعتنائی بپیغام ما نکرده متحمل رسوائی نشدند ولی صبح روز بعد اهالی ایزوا پادشاه
بامبره را آورده بتسلیم ما نمودند منهم حکم کردم او را مقید و مغلول کرده پادشاه ایزوا با دسته رئیس او را با کردند و بشان قبول دادم
که او و جزیره و رعایش در امان و پناه ما خواهند بود پس از آن قاصدی نزد اتاری پادشاه مملکت ایمان بامبره که در خشکی واقع و جزیره
بامبره جزو قلمرو او است فرستادم و او را دعوت نمودم که اگر میل داشته باشد وقتست که جزیره خود را بخرد و آنرا از تهدام و ویرانی
باز دارد اتاری پسر شش با دو نفر از رؤسای قبیله که تقلب قدیر از چهره شان ظاهر بود با چند خوشبانان که بقول خود شان
بعیانه آورده بودند نزد ما فرستاد تا بچوب زبانی فروع ما را بفریبند ولی چون من همیشه امیدنهم که سیلی نقد به از حلوای نسیه است
حکم کردم که پسر شاه و دو رفیقش را بگروی دو نفر از رؤسای ما بامبره نگاهدارند

در این اثنا شاه قایق بزرگ که از جانب قیبا به اوسوکوما میرفتند تاجر عربی را با مال التجاره اش با وگاندا حمل نقل نمایند در
ایزوا با لنگر انداخته و من از سر کرده آنها خواهش کردم که تا ایزوی با جانب او گاندا حرکت کرده و با و سوکوما نزول فتیش کنند

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

آمش سابا دو بوده مراطلع کرد که ناگاه سایه‌ای زورق ما را بجانبی نزد قتیبا آورده و با گفته بود که من و تمام همراهانم ولی قتیبا بواسطه سوءظنی که با و پیدا کرده بود چندی او را حبس کرد و پس از آن از حبس بیرون آورده بجهت آنبوهی از راه خشکی روانه کرده بود که هرطور حکمت ما را پیدا کرده از اخبار ما برای او بیرد باری پس از قدری اصرار از طرف او و انکار از این طرف بالاخره سابا دو خواهش ما را قبول کرده نزد ما ماند

دو روز بعد از ورود سابا دو چند نفر از آدمهای ما برای خرید آذوقه بیابانی فرستاده ولی نه تنها چیزی نیافتند بلکه بآنها حمله ور شده چند نفر را زخمدار کرده و یکنفر پسر کاتا آوا را از همسایه‌های اتاری را مقتول ساختند این شرارت تازه بشیر تاب خشم من شد چنانکه دیگری برای تنبیه این بومیان جسور بدست من افتاد با این قصد صبح دیگر استعداد کاملی هر کب از دویست و شصت نفر که پنجاه نفر آنها تفنگ داشتند و مابقی مسلح بنیزه و تیر و کمان بودند با خود برداشتم و آنها را در ۸ قایق جا داده و بخارن ظهر حرکت کردیم و چون از محل ما بانبوه هشت میل مسافت بود دو ساعت بعد از بنجار رسیدیم مثل آنکه بومیان ملهم شده باشند که امروز برای ایشان روز بدبختی خواهد بود قبل از وقت روی تمام بلندیها دیدبانها و پیشقراولی که اشته بودند و وقتیکه باستعداد ما را دیدند یقین دارم که بسیاری از ایشان از بدرفتاری خود و نسبت بما غرابای فقیر صلح طلب نادم و پشیمان شده باشند بالجمله در دور بین مشاهده کردم که جاسوسان آنها جندی بسمت نیمروز درختی که در دامنه تپه روئیده و پشت آن در تپه‌های جنوبی جزیره بندر کوچکی واقع بود دویدند بر من معلوم گردید که با قوای عمده بومیان در عقب آن درختها پنهان باشند

قتیبا را نزد خود خواندم و برؤسای آنها گفتم که از دور من جدا نشوند و هر طور که من عمل میکنم ایشان نیز همان قسم رفتار نمایند و منتظر باشند سفارش کردم که بفکر پیاده شدن از کشتی نیفتند زیرا که منهم تا هنگامی که همراه من هستند تلف نشوند و قصد هم نیست پیاده بشوم ولی بدون آنکه قوای ما ضعیف گردد خانه اگر کمی از رعایای قتیبا از ما بیافتاد من دیگر روندشتم نزد او بروم و در چشم او نگاه کنم لهذا مستقیما بسوی بندر راندم و سایر قایقها نیز متابعت مرا کردند و بزودی از چشم بومیانی که در انبوه درختان پنهان شده بودند و دیده بانهای ایشان ناپدید شدیم پس از آن بطرف مغرب چرخیده همچنانیکه تکمیل و در از زمین کشتی را طی کرده از دامنه که نشستیم و در بندر وسیعی داخل شدیم باین حرکت در پشت دشمن واقع شده کاملا از استعدادات ایشان مطلع گشتیم چون دیدم که عده ایشان با نبوه خیلی زیاد است و نمیتوانیم در آن انبوه درختان با همه حمله ور شویم از آنجا حرکت کرده بسوی آن بندر رفتیم که تمام یک پرده چمن بومی از پوشیده و در تپه‌های مخالف خلیج واقع بود و روان شدیم بومیان بخیال آنکه ما منجر اهیم در آنجا

از کشتی پیاده شویم از کمین بیرون آمده بدفعه بما حمله ور شدند ما را از قسمه رود آمدن منع کنند بهمین وقت بود که من با دهای خود امر کردم آهسته آهسته پارو زنند تا ایشان نزدیک شوند بعد از نیم ساعت که تمام ایشان جمع شدند ما بفاصله صد متر بساحل نزدیک شدیم و صف جنگ بسته بیرقهای انگلیس و امریکی را در روی قایقها بعوض علم سر پا نمودیم

پس از آنکه جلو قایقها را بسوی ساحل کردانیدیم و تفنگها را از تهیم بسر بازها حکم کردم بطرف کومه‌ها از بومیان که مرکب از پنجاه نفر بودند شلیک کردند و چندین نفر از آنها را بخاک هلاک انداختند جمع کثیری را زخمدار نمودند همینکه بومیان خود را هدف تیرهای دیدند واقف شدند که یکجا جمع شدن بر ایشان صرفه ندارد متفرق شدند و لب ساحل پیش آمده ما را تیرباران کردند با فراخهای خود سنگسار نمودند منتظم گشتم قایقها را بفاصله ۵۰ متر جلوتر بردند و پی در پی چند شلیک سخت بایشان نمودند پس از یکساعت زد و خورد و جنگ چون دیدند که نمیتوانند خود را مدافعه کنند عقب نشسته بدامنه تپه پناه بردند در این وقت امر کردم قایقها بهم نزدیک شده و متقابلا بسمت ساحل پیش روند و بچو دانشوکنند که میخواهند پیاده شوند

از مشاهده این حال غیرت بومیان بجوش آمده گروهی از ایشان از تپه سرازیر شده در حالتیکه نیزه‌ها و زوبینهای خود را حرکت میدادند و فریاد و خروش می‌کشیدند بسوی قایقها بهجوم آوردند همینکه بفاصله کفایت نزدیک شدند بشلیک توپ کشیده شد و شلیک سختی از جنگیان خونخوار را استقبال نمود از نیمه وحشت و اضطراب بقدری بر ایشان مستولی شد که عنان اختیار از دست داده رو بفرار نهادند با هم دیگر متعرض ایشان نشده در تپه‌ها تا همین حد اکتفا نمودیم هرچند فشنگ زیادی خالی نشده بود لیکن چون در آن وهنه وحشیان هیچ نوع حفاظ و پناهی نداشتند و از همه طرف در معرض گلوله‌ها بوده بنابراین تلفات هم زیاد بر روی ایشان بوده و ما از چشم آنها پنهان میداشت جمعیت زیادی از آنها کشته بود چنانچه پس از اختتام محاربه همینکه عده مقتولین را شمردیم ۵۰ نفر در میدان جنگ افتاده بودند و قریب بصد نفر هم زخمدار و جان از کار زار دست کشیده بودند حال آنکه از طرف ما فقط دو نفر از ضرب سنگ فلاخن اندازان جراحت مختصری برداشته بودند

در این وقت نه تنها پادشاه و رئیس ما میره را در قید داشتیم بلکه پسر اتاری و یکنفر از سرکردگانش نیز در بند من بودند و خانواده‌ای همه را هم قبیه سخت کاملی کرده بودم همینکه عساکر من دیدند دشمنانشان منهزم شدند روسای آنها از من خواهش نمودند که از کشتیها پیاده شوند و بومیان را ملاقات نمودند با لمره منصل نایستند لیکن من استدعای ایشان را رد کردم و گفتم که مقصود من از این کار فقط تنبیه و گوشمال بومیان بود که دفعتا دل با ما ندهند و قصد جان ما نمودند و بخونریزی و آزار آن بیچارگان از آن جهت راضی نشدم نزدیک نصف شب

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

دوبار دو مراجعت کردیم و همینکه نزدیک شدیم و صدای شیپور بلند شد یکتن پیام آور دولت را چراغان کرده و شعلها افروخته مارا باکمال آشتی استقبال کردند و با جلال تمام وارد اردو کردند

صبح روز بعد که چند قایق دیگر از اوکاندا کلک رسید پیام آور دولت را بکشتیها فرستاده بسوی جزیره موسی کاروان شدیم قوه تجریه ما حالا عبارت از سی و دو قایق بود و چون از نزدیکی جزیره با شهره عبور کردیم از شاه حالات بویان خیلی مشوف شدم که تنها در شان او نبود و انجمارت و تهور جلی را کلی ایشان سلب کرده بود بمحض شنیدن صدای تفنگ تمام فرار کرده در گوشه و کنار پنهان شدند تا آنکه روز پیش در کمال جرات و جلادت با ما جنگی میکردند و از شلیک ما هم پروائی نداشتند باری در این بین چند نفر از بومیان ساحل آمده بکمال عجز من التماس کردند که دست از ما برداریم و از خویش پیش کریم من موقع را غنیمت شمرده از روی مهربانی با ایشان حالی کردم که تقصیر باخود شان بوده چنانچه دفعه اول با دشمنی میکردند و قصد جان ما را نمودند و بسزای این عقوبت و سیاست یافتند

نزدیک عصر در کرانه پادشاه کاتاوا وارد آمدیم این سلطان مهربان از ما پذیرائی شایانی بعمل آورد و در اثنای طعام کشیدن خوش کرد و از احوال ما با شهره و با حسیلی اظهار استان نمود پس از آنکه یکروز نزد او ماندیم بخجیره مازیرا که امیر ال ماکاسار آنجا بود رفته مارا ترک کرده بود نقل مکان نمودیم بخجیره تقریبا روبروی ماکوکو قصت که بویان آنجا در سفر اول قصد آزار ما کرده بودند ولی از دستان با شهره که در تمام جزایر حوالی محوش پیچیده بود ایشان نیز عبرت برده و این بار بجای گاو و چهار بز و صد خوشه بانان و مقداری شیر و عسل و تخم مرغ برسم تصدق و قربانی بخجیره ما تعارف آوردند کاتوزا پادشاه اوزنگ کو را نیز برای من پیغام کرد که از جانب جایای خود ما موسوم باشم چه ما خویشتن باشیم و لازم داشته باشیم اگرچه صد کاوکو سفید باشد برای ما نفرستد ولی برجواب دادم که ما را فعلا حیوانی بجا کوکو سفید نیست لیکن اگر دوقایق بما تا اوکاندا عاریت دهند رهین منت و ممنون محبت ایشان خواهیم گردید کاتوزا هم تمنای مرا قبول کرد و روز دیگر دو قایق با عجلت و لوازم آن برای ما روانه داشت

مسافت ما و اوکاندا خیلی هموار داشت که چون کاتوزا با اوکاندا میانه ندارد و چند بار با ما نماز و خورد کرده خوشت اعلان کنی و با او محاربه نمائی ولی من عذر آوردم و گفتم که رسم مردمان نیست که بجهة بیچی با بومیانی که لاف دوستی میزنند بنای خصومت گذارند چنانچه اهالی با شهره هم بتقصیر خود اعتراف میکردند و اظهار پشیمانی مینمودند هر گز مرتکب آزار ایشان نشدیم خلاصه بخجیره بعد از آنکه از با شهره جدا شدیم از روی ما در دو تو که فاصله دو روز راه از رود خانه کاتوزا در سر زمین اوکاندا واقعست بخشکی فرود آمدیم این مکتوب را من از آنجا بشما مینویسم و همکاری که آنجا آن انتخاب نمودیم که میان چندین راه و سطرات از آنجا

می توانم از طرف شمال غربی و جنوب غربی طرف ابهرت نیاترا حرکت نمایم لیکن در خصوص انتخاب یکی از آنها باید با قپتان مشورت کنم زیرا که مابین ابهرت و یکتوریا نیاترا قبایل قوی جنگجوئی سکنی دارند که معروف ترین آنها اوارا کاراها و اوارا توانداها و اوزنگ کوها هستند و علی الاتصال با پادشاه اوکاندا مشغول زد و خورد و مشاجره

فعلا ما در مدت مسافرت از اوسوکوما بدو تو در روی دریاچه شش هر دو نیخ تفنگ و یک صندوق ذخیره و مهمات جنگی بودیم از همه بالائی هم که برای سواری خریده بودم و دست پائی آنها را بسته و در قایق انداخته بودم سقط شده و یکی از آنها باقی نماند مسافت ما بهمه جهته پنجاه و دو روز طول کشید و چون در این بین یک فاصله دو یست میل را سه مرتبه کرر اپیموده بودیم معلومست که مسافت بادی روی آب قطع کرده ایم غله که در اوسوکوما خریده بودیم پنجاه و یکروز تمام خوراک اهل اردو را کفاف داد غیر از این هر چند که از اینا و اوگوبا و کی زارا وقه قدری آذوقه دریافت کرده بودیم لیکن آنها را مجانا و بصرافت طبع با داده بودند بجز یک قواره پارچه که باین دو پادشاه تعارف دادم دیگر در تمام این مسافت از جیب خود مان هیچ نا نکنده شته بودیم از این بابت جا دارد که از نتیجه این مسافت طولانی هر چه فقدان مردان و تفنگها و الا ما یقصه و افسوس بود ند خوشوقت و مسرور باشیم زیرا که اگر نمیخواستیم از راه جنگی و خاکسپاری مردان عبور نمائیم حتما تا ما هلاکت میرسیدیم اقلا مجبور بفرار شده آنچه داشتیم از دستمان بیرون میرفت پس از انجا کردن اراده و خیال دارم در دنیا از قپتان ابهرت نیاترا بگیرم از آدمهای او را که با بومیان سوحیل اند یا چه مراوده و وداد و ستد دارند بلکه بگیرم فرانک پوکوک ضد تگذار از روی من بنیه اش سالم چالش خوبست و گمان میرود که با آب و هوای انجا مانوس شده باشند

فصل دهم

در بیان وقوع جنگ در مملکت اوکاندا محاربه با قپتان اهالی و اوا و اوما محاربه بحری روی دریاچه نیاترا انهزام و شکست اوا و اوما و حرکت استانلی بجانب موتا نزیقه

در اینکه و استانلی تحیته و سلام قپتان اهالی او که نشانی رسمی صحت پنهانی که از قول او استانلی داده بودند فرستاده وجود دریافت نمود و زود بعد وقتیکه میخواست از اوکوکو عبور نماید در مقابل جنیجا دو نفر قاصد نفس تان در رسیدند و با و اعلام نمودند که امیر اطور با سپر کوگان بزرگ میآیند عبور از روی او را از روی مذبح تماشا کنند منظر سپاهای رعیون بسیار با صفا و با طراوت و تا بخجا قبل که استانلی آنجا را پس از جنگ و گریز با اوا و اوما دیده بود خیلی فرق کرده است سفاین جنگی بزرگ زیادی همواره روی مذبح در آمده و شدند چندین هزار مرد و زن بچه و بزرگ در سواحل و کمپوریا نیاترا که سابق بر آن جوال و غیر مسکون

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

بود کرده آمده لشکر قسما که بکثرت عدت ممتاز وقلوب از هجایب آمن مخلوقات حاضر است ومشتمل بر مردم ممالک مختلفه از قبیل بومیان
کارا کوه ووداکدی و وداکاندا و وداسوکا وغیره است باتخمیناً عدد مرد وزن بچه وپیر کرک که از اطراف اوگاندا جمع شده بودند بزود
اوا وداماهای یعنی راکه با کال کستاخی از دادن خراج امتناع وسرکشی نموده وسوحل چاکووا می چاپیدند بطاعت آورده مخیانه ..... نفر
برسید در نزدیکی عمارت پادشاه که تقریباً دویست متر مربع قصار اپوشیده بود سرکردگان ورؤسای اوگاندا که استانلی در سفر اول
باآنها خصومت پیدا کرده بود وقتل وکشت واستانلی چنانچه از گفتوسانبوزی وکاآوتا ناظر وفراشخلوتهای سلطان بود باکاکه کیره صدر اعظم
که خیلی وحشم اوکثر از خود سلطان بود ملاقات کرده همه آنها از سلامتی وخوشوقت شدند واو از خلاصی از جنگ اهالی بی نهایت مسرت
گفته روز بعد بساعتی که معمولاً قسا از خواب برمیخواست صدای طبل بان بلند شد ودو نفر شیپورزن عقب استانلی آمده اورا
بحضور شاه بردند

کوشک سلطانی کپری مخروطی وداری یک طبقه ودو حیاط بود که چهار سمت آنرا عبور کرده قسا در طبقه فوقانی گرفته وبر قدار او مستحفظین
مخصوص او را حلقه بسته بودند دیوار عریان ورؤسا وسرکردگان در جلو او بشکل نیمدایره صف کشیده ودر حیاط دوم دسته سرباز
کشیک اسلحه وشمشیر در یک کنج دیگر طبل طرب با سایر اجزای درخانه وحاضرین وغیره درهم وبرهم ایستاده بودند همینکه استانلی بدرب
رسید قسا از جا برخاسته واینبار پیش از دفعه پیش با او ملاطفت ومهربانی نموده واز مفصلا احوالات سفرش را باز پرسید
استانلی بامپره را که استانلی تسلیم او نموده قبول کرد وپس استانلی مواعید سلطان را بیاد او انداخته چند نفر بلد خواست که اورا بهوتا تزیته
برسانند سلطان افریقائی در جواب معتذر شد که در اوگاندا سه قسا وامیکه کاباکا (یعنی سلطان) مشغول بجنگ ومحاربات
مسافران خارجه را بخصوص حرکت دهنده واز اهل استانلی داد کرد پس از ختم کار زار بوعده خود وفا نماید گذشته ازین بی اطلاعی رسیدن استانلی
استانلی چنانچه از ممالک اینوزو که در آنوقت باسفیدان گوندوکورو مشغول بجنگ بود واکنوری که میگذاشت کسی از سرزمین
او بگذرد وعبور نماید وچون اینکار بدون کمک لشکری مختصر امکان نداشت لهذا استانلی مصمم شد که تا انجام محاربه که بعقیده قسا چند ان طولی
نمی بایست بکشد صبر کند وتهیلت را غنیمت شمرده بکسب اطلاعات واستفسار از حالات مملکت وبومیان آنجا پردخت قسا که هزار مخواهات
آدم سفیدرا از خود راضی کند بهر باب تسهیل کار او را فراهم آورد وتمام عهایان وارکان ورؤسای خود سفارش کرد که هیچ چیز از او
مضایقه نکنند ودر خدمت او کوتاهی ننمایند استانلی معلوم نمود که سلوی بیست هزار نفر که از کاراگوه واوروندوگورا واوگاندی جمع آورده
بودند خود واوگاندا نهایی صد بیست ونجهار کس مدرک وسوق نموده است خلاصه روز بیستم اوت قسا کوچ کرده سوی ناکارانکا

دماغه خاکی که صد متر از جزیره اینجزیره فاصله داشت وقلعه عمده وداوندوها اسکر ده شده روی آورد انواج که بقدم دو از حضور بقسا میکشید
چه از حیثیت جایگی وزرنگی وچه از حیثیت شجاعت ودلیری قابل تعجب وتماشا بودند سرکردگان اوگاندائی با وجود تشرف بدین اسلام هنوز
از نقاشیهای جنگی وعلمیات طایفه خود دست برنداشته بودند یعنی بدن خود را با تمامه با کال ارنی وگل چوبی رنگ کرده بودند وبرخی
دسته های زره بدن های خود شانرا بهم زده بدیدند ونعره جنگ کاویا اکاویا میکشیدند وجمعی بیرقها وعلمهای خود را بدست گرفته
وطبل شیپورزنان از جلو قسا میکشتند خود قسا سروپای برهنه لباسی از پارچه آبی رنگ خانه در بر کرده وکمربند سیاهی بکتفدار
روی آن بسته وصورت خود را بارنگ قرمز تندی طون کرده بود همه جا پیش او کاکیره صدر اعظم حرکت میکرد وشصت نفر
مستحفظ مسلح بتفنگ در عقب او دنبالچی مهیبی تشکیل داده بودند پس از سربازها وافواج حرم سلطان که مرکب از پنجهزار زن بود
گذشت از میان این جورات تنها پانصد نفر سمت زینت ومهتابگی کاباکا را داشتند وباقی از زمره کنیزان فرهنگ شمرده میشدند
از قسا در تعریف استانلی سلیقه قسا در خصوص زشت وزیبائی زنها بکلی با سلیقه فرنگیها مغایرات دارد زیرا که غلب این خانمها بنظر
استانلی زشت وبدکل آمدند وآنچند نفر که از طایفه وداتوا بودند از شدت ملاحت ومقبولی آل آدمهای سفیدرا میبودند
قسا چندان بانها اعتنائی نمیکرد ودر نهای بدهیت لب بگفت بنی بمن خود را بانها تزیح میداد

در میته بانی خبر آوردند که قسا بعد از حرکت لشکر وداوداها منزل گاه پسلطانی چنجیا ریخته مستحفظین آنجا را کشته واردوگاهش
زده اند وبا فتح وفیروزی بجزیره خود معاودت نموده اند

چهار روز بعد در خرده ستانلی نمبر عساکر قسا در ناکارانکا فرود آمدند وکرپای مدور خود شانرا در عمارت شاه که چهارصد متر
مربع قصار اپوشیده بود سرپا نموده محل اردو در روی شبه جزیره واقع شده بود که قشمی شید بدماغه که صد وپنجاه و دو متر ارتفاع
داشت ومشرف بود بر جزیره اینجیرا که دو هزار باغی مسلح تیر وکمان وفلاخن در آنجا متواری ومتحصن شده بودند جزیره اینجیرا
با وجود دامنه های سراشیب ممتنع العبورش در مقابل لشکر انبوه قسا چندان منع ودفعی نمیتوانست کرد ولی وداوداها در عصیان باسلطان مقتدر
افریقائی اهالی جزایر اوژیه یا وداتمبا وساکنین کنتنه را که دشمن دیرین کاباکا وتمام دوسکوهای خشکی بودند با خود شریک
وهمدست نموده بودند قصد قسا این بود که جزیره اینجیرا را مسخر نموده وبعد جزیره همجوار آنرا متصرف شود وپس از ازدهم شکستن و
متفرق ساختن یقین متحدین در جزیره اوداو ما نزول نماید فرامانهای خاین اوگاندا را که همه جا عبارت از سیصد وبیست پنج قایق
کوچک وبزرگ میشد وقلیان نهایی از بومیان سه سه وجزایر لولابا وایزوا چی بودند بسه گروه بنوبه معروف سپرده وکابوگا امیر البحر

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

بزرگ را در تحت حکم او قرار داده بودند که در هنگام جنگ وسط میان سه دارکل و عساکر بحریه باشد بزرگترین این سفاین هفتاد و دو پا طول داشت
و جز ناخدا شصت چهار پارو زن در آن جا میگرفتند باقی آنها از سی الی چهل پا طول داشتند و روی هم رفته عدد آنها تخمیناً قریب به ۸۶
نفر میرسید برای محاصره بیغیرا یکصد شصت قشون برای سر بانها فرستاده و من حیث المجموع ۱۶ الی ۲۰ هزار کس برای محاربه با دوداوداها
حاضر کرده بودند شادت وجلادت جبلی دوداودا ها قلت عدد ایشان را تکافی میکرد و روز بعد از ورود قسا در کشتیهای خود سوار شده
بقاصله چند میل نزدیک شده و لشکر او را بجنگ دعوت نمودند اما دوداگانداها که از آنهمه جسارت و جلادت مبهوت و متعجب
شده بودند اعتنا جوابی ندادند و قدم بمیدان ایشان ننهادند هشت صبح روز سوم سه کوبو کشتیانه نکلی از قسا با و رسیده بود امر کرد تا سفاین
دوداوخشیخ تاکانگا را تعاقب نمایند همانا دوداوداها که تفنگ حرکات دشمن بودند بر صدمه دادن قایقهای یارو زن تندسیر خود سوار شده بودند
که راه را بر صدوبست قایق قسا سد کنند و چون قوه طرفین قسا وی نبود همینکه سفاین قسا نزدیک شدند دوداوداها صفوف خود را شکسته
و بشعر امتعرض نشدند تا همه قایقهای ایشان گذشت و وگاندا ها بقصد نصرت خود دفعتین کرده و عرده و پسر از فیر توپ و تفنگ کاری
دوداوداها از دو طرف بر آنها حمله ور شده هیئت نمود و در هم ایشان را پراکنده کرد و صفوف جنگی آنها را متفرق و مغشوش نمودند
از مشاهده این حال غضب بر قسا مستولی شد فریاد جنگ گاو یا گاو یا بر کشید و تمام لشکر بجوش آمد و اوهم خروشش شد سفاین او گاندا ها
نیز از میان آب ایشان را جواب داده و بر سر غنیمت آمدند و بدشمنان خود حمله بردند ولی دوداوداها که مید انستند مرد و ایشان غنیمت باشی که
عدد اچندین مقابل آنهاست دست بکمر بان شده از میدان بیرون رفته چهار قایقیرا که بجنگ آورده بودند با خود بدر بردند
این دو خود جزئی کافی بود که شجاعت دوداوداها را که ستانی با چند تیر تفنگ مغلوب کرده و بوظاهر سازد و قسا را از صف عساکر خویش آب
در مقابل دوداوداها و اوسوگانیها که مقاومت و بزرگانی روی آب و حرکات بحری هستند متفکر نماید خلاصه تعقیب ستانلی رای قسا را بر این
قرار گرفت که با سفاین تاکارانگا و جزیره بیغیرا که نوع پل چوبی و بحری ترتیب داده لشکر خود را از آنرو عبور دهد ولی بجای آنکه موافق دستور العمل
ستانلی پل بسازند که عرض آن ۶ پا باشد و بعرض چهی کافی بود کاکیره تمام فرصت و قوت عساکر خود را بیهوده بصرف ساختن پلی کرد
که صد پا عرض داشته باشد و بعد از بحر و زبا وجود یکه در حتمای یک جنگیرا با تمام ناخته و به ماغه حمل نموده بودند آن بصر زیاده از صد
بیست تیر پیش نخ نبود

ما دامیکه نشانه عملیات پراهی کشیدند کاکا موفق دست و اهل کی از محارم رنجبار پیش تخال فاده که فرستاده نزد دوداوداها
بفرستد و از کم و کیف مقاصد ایشان اطلاع بهمرساند ولی ستانلی که در باب طرف مشورت بود رای او را کذب نموده و گفت که احتمال

این اقدامات در سوئات در ممالک اروپ مستحسن پسندیده است لیکن در ممالک مرکزیه افریقا اینکار از خرم و احتیاط دور است و من میتوانم کم
رسولان شما را بگیرند و تلف کنند تا از آنجا یکه قسا بعزم خود راسخ بود قول ستانلی را نپذیرفت و دوداوداها یکی از پیشخدمتهای مخصوص خود را
کرد با پانزده نفر دیگر گسی نشسته بنجام آن مامور یت پرداز و تمام لشکر در روی ساحل ایستاده و شاهده میکردند کشتی ایشان نزدیک بجزیره بیغیرا
رسید و پس از آنکه چند کلمه از ظرفین رد و بدل گردید دوداوداها ایشانرا بزین دعوت کرده و در همان حین چند تن فرستادند تا را بگشتیها
ببندد و کشند چند دقیقه بعد از له جان نثار فرستادگان و پنج شش نفر بومیان بلند و برقسا معلوم گردید که حدث ستانلی بمانند خود
و چنانکه او پیش بینی کرده بود تمام آن بیچارگان را کشته سر هاشانرا در دریاچه افکندند از وقوع نجاته سوگوار حالت قسا بر آشفت و بسر
تفکر فرو رفته بعد از زمانی سر برآورد و بکاکیره حکم کرد که مجدداً مشغول ساختن پرد اهتن پل شوند ولی چون عملیات دست و پایشان
چندان پی این کار نمیرفت کچند روزی بعنف و زور از روی پیلی مشغول شدند بعد بکلی آنکار را ترک کردند

در این اثنا قسا که بتوسط تاجر عربی دست از آئین بت پرستی برداشته و دین مبین اسلام را که اول درجه تمدن و تربیت طوایف افریقیه است
اختیار نموده بود بصرفت طبع بدین و خواندن قرآن میل کرد و ستانلی هم موقع غنیمت شمرده در اینهدی و دلالت او دین عیسوی گواهی
نوزیده و پس از آنکه تمام اصول دین و قوانین مذهب خود را کاکا و اهل دربارش آموخت وقتیکه ایشان بدرجه رسید که بتواند
میان قرآن و توریه فرق بهند قسا و اتباعش از دین اسلام مکمول کردند مذهب عیسوی قبول نمودند

غرور و گستاخی دوداوداها روز بروز زیاد و بیباک و بالاخره در روز ۴ ستانلی را امیرالطور مصمم جدال شده بحکم او چهل قایق جنگی
در مقابل پل ناتمام و متروک رودخانه کاکا را نگا و پشت بجزیره بیغیرا صف کشیده خود قسا بالای بلندی که مشرف بر تنگه آبی بود در اندرون
کپری که برای او ساخته بودند قرار گرفت تا از آنجا میدان جنگ را بنظر درآورد و گروه انبوهی از طبل چیان و سرنا چیان و شاخصی قطعه های
پرازریک در دست داشتند و علی الاتصال آهنارا کنان میدادند و چارچیان و علم خوانان دور او حلقه زده بمنکامه غریبی برپا نمودند پس
از آن کاهنان و موزیکوسها (یعنی جادوگران) آمدند و طلسمات خود را پیرون آورده قسا را دعوت نمودند تا بانگشت آنها را لمس نمود
از شر شیاطین و اجنه موزیکوسها این طلسمات عبارت از عجیبه و مختلف الجنس بودند از قبیل سوسمار مرده و پنجه حیوانات و مقادیر طور
و ادویجات سری و رمزی که آنها را در پارچه ها پیچیده و در ظروف و جعبه های مکفل پروارید پنهان کرده بودند کشیش بزرگ که لباس
غریبی در بر داشت برخواست و مادامیکه قسا بانان از صدای زنگوله ها آنان گوشها را کر میکرد نذر بر سم خودشان پرداخته و بعقیده
خودشان کبت و چشم بد را از لشکر قسا دفع نموده و آنها را بر دشمان فتح و نصرت بخشیده جنگ را افتتاح نمودند

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

قایقهای جنگی ردیف آهسته بجانب جزیره پیش رفتند و همینکه بتیررس رسیدند شروع بشلیک نمودند اما دوآدوماها که بسنوز در جزیره
خود بخمن و متواری بودند و از رای علفها و نیهای بلند انبوهی که در اطراف جزیره روئیده و سوحل آنرا پوشیده بود غیر جلوی برگشته و بجز یک
قایقشان چیز دیگری دیده نمیشد ناگهان از میان علفهای بلند صد و نود و چهار سفینه قیندی بیرون جسته بود و گاناها حمله بردند و آنها را
زفته رفته بسمت پل چوبی قسا در آنجا صد نفر تفنگچی و چهار چهاره در تحت فرماندهی کاپیتان دوتوری قرار داده بود عقب نشاندند و چنان را
برسفائن اسپرطوری تنگ نمودند که دوآگاناها ناچار شدند بشتاب تمام خود را بپل چوبی رسانده پناه بستحکامات و توپخانه آنجا آوردند
بعموع برای گلوله باران کردن مهندم نمودن سفائن دشمن خیلی مساعد و مناسب بود ولی دوآگاناها بقدری بی تجربه و بیمهارت بودند که
دوآدوماها را از شلیک بشان چندان ضرر و آسیبی نرسید و فقط از ترس صدای توپها دست از تعاقب دوآگاناها برداشته پس نشستند
و این بار نیز نصرت بشان دشکست دوآگاناها بانجام رسید

بعد از ظهر قسا رؤسا و سرکردگان لشکر را بحضور طلبیده بشان گفت که چند روز بعد محدداً محاربه خواهند نمود و بالاخره روز ۲۸ سپتامبر
از طلوع صبح صدای طبل و شیپور جنگ بلند شده و ابتدا یک بوزاده (یعنی مشورت جنگی) منعقد گردید هستانی برای آنکه نمایند که چندان
میل بجنگ نیست در انجمل حضور بهم نرسانید ولی بعد ساباده مقصود مذاکرات انجمن را برای او نقل کرده و از قرار بیان ساباده قسا که از شدت
غضب بلرزه افتاده بود چشمش چون کاسه خون درحدقه دوران میشود و ناسزاهای خود را مخاطب و عتاب ساخته بعبارت فحش آمیز بشانرا
از خیانت بخیر قشان ملامت و سرزنش کرده بود بنحوی که اگر گاناگیرا وسیله که بوده واین گوناندا را من از زدهقانی فیاده دوم و رفت
میکردم هرآینه نیز اتراب بلند و مناصب ارجمند را از کجا میافتند و بروح پدرش سوگند یاد کرده بود که هرکس را بهر سبب نیز بفرار کند و پشت بدشمن
نماید او را کرشمه دوده آتش کباب خواهد کرد گاناگیرا و از جلو و تمام رؤسا و سرکردگان و بنبال او ترسان و لرزان پوزش کنان پیش افتادند
و در مقابل قسا روی عجز بر خاک مذلت سائیده سوگند یاد کردند که تا جان دارند از فرمان قسا نخواهند تافت و در ته ساعت قبل از ظهر
مجلس بانجام یافته و جنگ را آغاز نهادند و دست دوستی سلطانی بزودی شروع او نخته پنجاه فرونده در میمنه و صد فرونده در قلب و هشتاد و
فرونده در میسره قرار گرفتند و توری دلیر نیز با صد تفنگچی و چهار عراده چهاره آتش بارگاهی استانبول در روی پل که آنوقت طولش بصد
هشتاد متر رسیده بود فرود آمد من حیث المجموع استعداد قسا در آنوقت تخمیناً قریب ۱۰۰۰۰ نفر شد

سفائن قلب با عزم جزم بسمت جزیره پیش رفتند و تقریباً از فاصله چهل متر بطرف دوآدوماها بنای شلیک گذاشتند از طرف دیگر
سره و گاناها بقبله بشان حمله ور شده کار را بر آنها تنگ کردند لیکن دوآدوماها دست و پای خود را گم کرده ابداً نیز نه نمودند

پیش میگرفتند عرده کنان و فریاد کشان با ۱۹ قایقشان مجاهرین حمله آوردند قایقهای امپراطوری را نصادف و تصادم آنها جراز نموده چیکر
و بجانب پل عقب نشستند و در نزدیکی پل بدرجت شده هریک را طرفی فرستند و جلو توپخانه ساحل را باز نمودند انبوه توپچیان بخطا نرفته دو بست
فرونده از قایقهای شمنان را شکسته و غرق ساخت و روی آب را گشته و زخمی رسید ما دامیکه دوآدوماها در کمال پریشانی و اضطراب بسمت جزیره
خود فرار میکردند دوگاناها بساحل رفته رفقا همکنان شان را زدوی شعف و شادی بشانرا تحسین و تحسین نموده و از طرف سلطان مورد مرحمت
و آفرین شدند

پس از آن مجدداً صفوف خود را آهسته جنگ را سر گرفتند و در دفعه دوم و سیم یکدیگر حمله آورده از طرفین داد مردی و مردانگی را دادند
دریا چه از لطمه پارو های بشان بیوانه و از کف بردهان میآورد و دهنه های جگر شکاف صفوف زلزله در طبقات هوا میافکند با وجود این صلابت
و شجاعت دوآدوماها هر دفعه بواسطه آتش توپخانه قسا متفصل و متفرق میشدند و در مقابل دوگاناها استعداد شان کافی نبود چنانچه دوگاناها
بقدر دشمنان خود غیرت و تهور نمیرسید شکست در محاربه که چند روز بعد یعنی ۲۸ قایق قسا ۱۲۲ قایق غنایم واقع شد یقیناً کار را یکطرفه
نموده ولی خیلی نتیجه جنگ غیر معین ماند و در مقابله آخرین که میان ۲۱۴ قایق امپراطوری و ۲۰۳ قایق متحدین قتال اتفاق افتاد غلبه
قطعی از طرف دوآدوماها بود و با وجود تلفات سابق ایشان بالمره سفائن قسا را منهدم نموده چنانچه توپخانه بندریجان بشان میرسید حمال
کل داشت همه آنها را هم اسیر کنند بالجمله کاناگا بکلی مغلوب شد و چون ذخیره بارود بشان هم تمام شده بود دیگر متصور نبود بفکر انتقام
بیفتد و هستانی هم صریحاً از دادن بارود امتناع میکرد

هستانی باطناً میلی باشت سیمای فراهم آورد و کم جنگ بصرفه و صلاح طرفین ختم گردد چه بسیکی و دوستی با قسا نفع و نصرت مقرون
سلطانی تا بحال بود و از مشاهده جلالت و غیرت دوآدوماها محبت بشان را در دل گرفته ذلتشان را اهانت دیده بنابراین بر خود حکم کرد
که تعصب و دینداری سلطان جدید المذهب را دست آویز نموده شاید بتواند بانها توسیله او را از کشتن کلی از ریشه بزرگ دوآدوماها که از دین
جنگ اسیر شده بود باز داشته و بشانرا از خود خشنود کند و انجام تخیل برای هستانی خیلی اشکال داشت زیرا که قسا قسم خورده بود
که بهر نحو که باشد دوآبادو قساکانش آنرا نه بسوزاند و هرچند هستانی احکام دین علیه را که مبنی بر گذشتن از بدی و عفو جرایم
هم جنسان خود بود برای او میخواند بگوش قسا فرو نمیرفت و از روی غضب فریاد میکرد و هستانی جواب میداد من با دشمن او را
بر بزم و مقام مردان بخزیره را بکشم و دختهای بانانیه بخزیره را بیده و زنان و بچگان دوآدوماها را بسوزانم و آتش غضب او
هرخونخواهی بخزیره هیچ چیز فروگذاری نشاند

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

استانلی بچنان از در موعظه درآمده گوشش دسلطان بیکره که این نوع رفتار خلاف فرمایشات حضرت مسیحیت است اگر کسیکه تعلیم آئین او است پیشوا نیست که با وحشیان مشرک خدانا شناس خونخوار و بیرحم باشد ولی بسبب بختی بخت بیگناهی فشان ها لیکن کاکا از این مواعظ متاثر نشد امر کرد آنرئیس بیچاره را بار بستند چون استانلی دید که نزدیکست کار از کار بگذرد از جا برخواست و از روی تغیر گفت اندفعه آخر است با تو حرف میزنم و تا نظر که کتین سابق بر این از سر زمین او کاندا کوچ نزیری و همان آزاری سر شده بود تاج شدن نیز الان از آنجا برون میروم و از زنگبار تا مصر تمام قبایل عشایر اعراب و مردمان سفید پوست را از عمل شنیع و فظیع قبیح آگاهی خواهم داد و نقل خواهم کرد که قسا بوسیله رویای پیره زنی که خواب دیده با دو مردم دو توتویا با او خیال نزاع و جنگ دارند مضطرب شده میخواست فرار کند و جای آن دارد که از این تنگ ارواح کاتانا معروف و توتوی شیر دل محزون و شرمگین گردند خدا حافظ من قریم تا قتل این پیرمرد بیچاره را نپسندم از شنیدن اسم سوتا و کاتانا یک مرتبه خشم و غضب قسا بر طرف گردید و چشمایش پر از اشک شده مثل اطفال بنا کرد بهایهای گریستن

ماه دیسمبر تحفظین و اهل در خانه مهوت و کاکا تنها و بوزند و استانلی دور مشد تو ری و کاکا آقا محارم مخصوص قسا عاما های خود را با کرده اشک چشم او را پاک میکردند و او را تسلی میدادند لیکن قسا ابدا هیچ چیز آرام نمیگرفت و همواره گریه میکرد و گر نشنیدید که استانلی گفت روح سوتا بر من متغیر است من چگونه میتوانم تا او مرا نبخشید آرام گیرم و از روی تضرع و عجز همی میگفت ای پدر بزرگوار بر من خشم مگیر و پوزش من بپذیر و کسی بدنبال استانلی فرستاد او را آورند و بوی گفت ای استانلی دیگر گو قسا پاشاه ظالم و سنگدلیست من از قتل رئیس دوتوتوها در گذشتم و محض رضای خاطر تو و خوشنودی روح سوتا او را آزاد نمودم استانلی محض بزرگواری و شکر دست قسا را گرفت و فشرد و با گفت که پیاده شو برای بهرجهت متضمن میشود بتوسط آلات جهبی که برای رسانیدن دواوه ها فکر کرده جنگیرا موافق سیل او بانجام رسانند دواوه ها مجبور بصلح و آشتی نمایند همانا قسا سه گروه بوزنجه متا و کاشت و استانلی سه قاتی محکم که هریک پنجاه و پا طول شش پا و نیم عرض داشتند انتخاب نمود آنها را متوازیا بفاصله چهار پا از یکدیگر قرار داد و حکم کرد روی آنها صفحه مسطحی از تخته و چوب ترتیب دادند پس از آن با تیر و تخته در اطراف آن سقف چادر پناهگاهی که تیر نیفتد و متوانند از آن بگذرند درست نمودند یک نوع قلعه تحکمی صورت بست که در آن صد و پنجاه مرد جنگی و شصت نفر پاروزن میتوانستند جا گیرند پس از اتمام عملیات آن سنگر چون با وجود وحشت روسای بزرگ لشکر که بقین داشتند بدون خطر و آسیبی با بانه خواهند و از آنجا بسیه تهای گوناگون توتو نفت کرده بجانب جزیره با تیره حرکت نموده و دواوه های ساده که از نامانی بالجوف آن میگل غریب خبر نداشتند وحشت فوق العاده کرده خوف

ریشان بعده کردند چنان بحال کنیز خارجی از تهای پل فسر یاد کرد که جادوگران باهران او گفته اند و اندرون این بکل چون بنا نند چنانچه دواوه ها صلح نمایند و طاعت قسا را کنند جزیره با تیره بشا نزا مندم و نابود خواهند ساخت با غوغای طبل و شیپور آن قلعه متحرک همواره پیش قدم تا صبح بجنب ساحل جزیره با نده توقف نمود دواوه های بیچاره که تا آنروز هیچ چیز عجیبی روی دریاچه نیا نزا نده بودند مضطرب و پریشان بیکدیگر نگاه میکردند و خود را نزا با تجه و شیاطین نسبت میدادند خلاصه پس از اندکی هشتاد و سه کانو یکی از روسای آنها با دزنگ بجانب آمد فریاد کرد که ما با قسا جنگ نداریم و در مصالحه با او حاضریم ایلچی بروید و برای او مژده بیرید همانا منظما چون در کمال وقار و تمکین برگشت و دواوه ها یکدیگر ا تماشا چیان طرفین از وقوع مصالحه اظهار بشاشت و خرمی میکردند بطرف روی قسا مراجعت نمود چند ساعت بعد یک فروند قایق دواوه ها مقدار زیادی عاج با دو دختر شنگ جوان که دختر های رؤسای نومیان بودند آورده پیشکش قسا نمودند و در عوض پیش معذرت خواسته باکمال خرمی و بشاشت بجزیره خود معاودت نمودند

دو روز بعد وقتیکه آواز طبل جبل بلند شده همه مهیای حرکت شدند گمان آنش در اردوی قسا در افتاد و غالب اردو طعمه حریق گردیدند تامل و تروی پیشی از آنجا فرار کرد و شعله آتش کوه بزرگی را که از عمارت قسا بدامنه بزرگ مشرف بود در بر گرفت طریقی که عزم رفتن بود هیچ نوع علامتی از زبانه های آتش جانسوز که نسیم شدتی تیز در پی داشت متغیر نبود استانلی با دواوه ها و بارو بنه خود رو بکوه آورد و بعقیده وشصت هزار نفر از هول جان جهد کردند که از آن دامنه های سر بفلک کشیده بالا روند لیکن شعله آتش که بهتر از شیطان حرکت میکرد و بزودی با دوازده هزار کپر او افراکرفته خسر هر جان جهی از مرد و زن و بچه اطعمه شعر ساخت استانلی را کاملا خود قسا باعث انگاشته است اینکه معلوم شد چنین نفرا از زنان روی با مقدار زیادی از زینه و اسباب بکلیه در این بلیه تلف شده اند روز ۱۸ اکتبر استانلی در اوگوگو واقع روی ساحل غربی اسپا رهای پین بمقابل محل شده و روز بعد سلطان مطلق العنان و صاحب اختیار ۲۷۷۵۰۰۰ مخلوق اوگاندا با لشکر خود در اولکاما پای تخت قدیم مملکت خویش وارد گردید لیکن مردم آنجا چندان از روی شعف شادی و اپذیرائی نکردند و فقط چند نفرا از زنهایش که با نه منظوری داد امپراطور بستقبال آمده بودند یک نوع هزار آمیخته تجوی و خوشی آمد مختصری کنند پس از آن شلیک تفنگ بلند شده قدری گوشت گاو و بز مردم تقسیم کردند و جشن را بحبت پانچ ختم کردند

همینکه چند روز گذشت و از یخ راه آسودند استانلی کاکا را تنگ ساخت که وعده کرده بود او را بتوتره روانه نماید و متمام هزیمت استانلی راضی شده او را اذن فرمود که از میان عیان هر که را میخواهد انتخاب کند استانلی فی الفور سانبوزی جوان سپاهی را که در جنگهای خیر اظهار شجاعت و دلیری کرده بود با سیم برد و قسا هم انتخاب او را قبول کرد و با وجود یکه از رفتن استانلی قلبا بود سعی کرد

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

کرکار را و احتی القدور آسان نماید و بعضی تحف و هدایا با کاغذ سفارشنامه نزد پادشاه اوکزه هوه و پادشاه جزیره کوبه فرستاده و از ایشان خواهش کرد که بستانی را از عبور از اون بودو مانع نشوند پس از تبدیل پیشکشی ها و تعارفات از طرفین بستانی مرخصی حاصل کرده سامبوزیرا با هزار نفر ناپیش از راه خشکی بسوی میعادگاه که در رودخانه اوکانو تعیین شده بود روانه نمود و خود با جماعتی که چپایست از روی آب اورا همراهی کنند در نزدیکی هوری باب نشسته و پس از چند مدت کشتی رانی آسوده و بخیر بمقصد رسیده در آنجا پس از سه ماه و پنجروز رخصت فرانک پوکوک و بقیه اجزای سفارت را در کمال تندرستی و سلامت ملاقات نمودند

فصل پانزدهم

در حرکت بستانی بسمت البرت نیانزا و پیمان نژاد ابیض کامبارا گاوا و انکتوب از نگاوا و انگاتا و قریه سرحد مامین او نیورو و گوگاندا واقع در افریقای مرکزی بتاریخ هیجدهم ژانویه ۱۸۷۶

امروز پیش روزاست که بهیئت مسافرت انگلو امریکن که من سرکرده و پیشانم همراهی دو هزار اوگاندائی مسلح که در تحت فرمان ژنرال سامبوزی هستند در شهر اونیام پاگا واقع در مملکت اونیورو فرود آمده اردو بر سر پا نموده اند قبلا پادشاه اوگاندا گال راستی و درست قولی بوعده خود وفا کرده و استعداد کافی همراه ما و سایر اهالی مملکت دشمن مخالف خود کاباگا کدرانده و بدریاچه البرت رسانده اند هرچند که ما سه روز در آنجا اردو زدیم و از آب صاف خوشگوار دریاچه نوشیدیم بعضی اصابات نجومی نموده و اطلاعات زیاد از ممالک مجاوره حاصل نمودیم اما بزودی متفت شدم که سیاحت ما بروی دریاچه بکلی غیر ممکنست و چه آن بسیار مسافت ما در آنجا بعضی طول میکشد زیرا که ما بقصد غلبه در مملکت کاباگا نفوذ کرده بودیم و از عقل دور بود که دو هزار و دویست نفر بتوانند مدت زمانی اونیام پاگا را متصرف باشند و در مقابل لشکر انبوه یکه کاباگا پادشاه اونیورو و متانبوکو پادشاه انکوری بجاریشان میخواهند بفرستند مقاومت یا بند از روی عقل سامول بکر با جانشین کاملا زمانی نهایی خصومت گذاشت در مراوده مملکت اونیورو بکلی بروی مردمان (رنگ پریده) خواه عرب و خواه ترک یا اروپائی بسته شده از طرفی بزرگان جنوبی گردون در شمال دریاچه علی الاتصال با انکورو با منازعه مجاوره کرده همسایه کینه و بغض کاباگا را نسبت باروپائیان تشدید مینمایند در جنوب اونیورو مملکت انکوری واقعست در اینجا فصلی مختصر مسکن دارند که از همه حیث قوتشان با ما برابر است و از این نسبت بغرباتعدی و تطاول میکنند تمام کاروانها و قوافل حتی القدور از خاک ایشان دوری کرده و سعی میکنند بچنگشان نیفتند

همان وقتیکه حسن وقبح راههای مخالفه را که بسمت دریاچه البرت میرفتند سنجیدم برای من یقین حاصل شد که بدون معاونت لشکر

انبوری از اهالی اوگاندا باندازه پانصد نفر بهم ملکه اوگاندائیها هم در صورتی که قبایخواهد کمتر از پنجاه یا شصت هزار نفر بمن بدهد نمیخواهد بخشید و میدانستم که محالست با توانیم مخیر اکه متصرف بشویم چندان نگاهداری کنیم تا من و ماهیه وی دریاچه سیاحتی بکنیم و دیدار اردوی خود را صحیح و سالم ملاقات نمایم اما بحیکه اندیشه خودم را با میرا طور بقیا معروض داشتم او و رؤسایش را خاطر جمع کردند که از نظر برای انجام این مقصد کافی بلکه زیاد و بیچوجی کفشه که چون کاباگا دست نشانده قبایست و تاج و تخت را از او میدانند نسبت باوگاندائیها بچرمتی و کینه جوئی گرفته و میتوانیخواهند بود اگرچه من بکلی از این دلایلی که برای من ذکر کردند مطمئن نشدم ولی باداده بر این اصرار کرده باکمال امتنان و تشکر ژنرال سامبوزی را باهان و هزار نفری که قرار شد بمن بدهد قبول نمودم

حرکت از میان مملکت اوگاندا از طرف مغرب و شمال غربی بواسطه هیچ نوع حادثه که اسباب دلخوری و تصدیع شد تعطیل نشد و باکمال خوشوقتی از اینکه یکمرتبه دیگر در ممالک غیر معلومه داخل شده اطلاعات تازه تحصیل خواهیم کرد از اوگاندای غربی که سرزمین بسیار مزارع و مراتع خرم و صفائی بود عبور کردیم هیچ جا احتیاج باستعمال تیزه و تفنگ نشدیم گرانکه چون همه جا شکار زیاد بود و عشق شکار چی ها بسیار زیاد از حد مرا و سوسه مینمود پست و بلند گورن متدرجا صید نموده بمصرف میرساندیم

چون بسرحد اونیورو رسیدیم خودمان را آماده جنگ نموده و روز پنجم ژانویه از خاک کاباگا داخل شدیم لیکن برعکس آنچه خیال میکردیم همه جا از اهالی پیشکش گذشته و از جمله بقدر ارمال و اموال خود را برای جامگی نشسته بالاخره روز نهم در پای کوهستان عظیم کاباگا که از سطح دریاچه ۱۵ هزار پا ارتفاع دارد و پانصد پا ارتفاع دارد و اطراف کردیم و در همین عبور کاباگا را ملکه انسلیا جبال را که قریب ۱۵ هزار پا ارتفاع دارد منظر در آوردیم این کوهستان هرچند برف دائمی ندارد لیکن در قله آن بعضی جاها برف دیده میشود و طبقاتی جادوگر کاباگا که جنگل و نوار پائین شیبه اند تیز در آنجا سکنی دارند من پنج شش نفر از این اشخاص را دیدم و یادم آمد که سابق براین موگانیا پادشاه اوزیزه برای من و لیونستن در خصوص دمان سفید پوستی که در شمال مملکت او توطن دارند شرحی ذکر کرده بود

مردمان این نژاد خیلی خوش قواره و موزون القامه اند و بعضی از زنهای ایشان کاملی فوق العاده زیبا و دلرباهستند پوستشان در هم و بخور رنگ اجزای صورتشان معقول و منظم و لبشان بسیار نازک و برنگ تقریبا است که رحمتی شان که با وجود نازکی کشیده کمانی سر پهن و درشت است بسیاری از افراد و اخلاف این نژاد در ممالک اون نیورو و انکورو ورواندا متفرق و پراکنده اند و مخصوصا سلاطین سرزمین اخیرالذکر بسفیدی لون ممتازند و خواتین جزایر موزوا که در دریاچه دیکتوریا و قعند نیز از نسل همین نژاد و من بنوبه خود شاهد این مدعا هم که ابتدای این نژاد چه بوده و از کجا آمده لیکن همگی اوگاندائیها نقل میکنند که اولین پادشاه اونیورو را اراضی واقعه در موقع جبال

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

کامبارکا را بالطاف آنها بخشیده و از آنوقت تاکنون با وجود انقلابات عدیده و تغییر رئیس با عقاب آنها را بهمانجا سکون نداده و هرگز لشکر پادشاهی
بآنها زور آورده و پناه بقلعه کوه بسیار مناسبی که دارند برده و دست از تعاقب ایشان برداشته و سال پیش قاصد اعظم خود را
با صد هزار نفر تفنگچی کامبارکا و انوشکوه و مامور کرد سترتیب بزرگ او گذاشتها و اینچنان را احاطه کرده مدتی بتعاقب ایشان از کوه بالا رفت
اما عاقبت از شدت سرما برگشته آمده مجدداً معاودت نمود و جز دو غلام سیاه تفنگچی بخدمتش نماند و بوجه مردمان سفید پوست در قلاع خود
که دست ببارز از دهن مسیح آنها کوتاه است پناه برده از شر دشمنان در امان ماندند

این کوه آتش فشان خاموشی است و برسر آن دریاچه صافی در منتهای عذوبت و قعست که عرض آن تقریبا یک فرسخ میشود و اوسط
آن تخته سنگی شبیه بستون کلفت مرتفعی بیرون آمده که تخته سنگی مانند دیوار اطراف آن قله را احاطه نموده و در اندرون آن محوطه چندین قریه
بنا کرده اند که حکم جاده کربزرگ بآنجا دارد و نفراز مردان انگلیسیه را در ضمن مسافرت بدریاچه البرت و مراجعت بگاندوکا
بگاجو کوکی از زنهای سیاه بنوری همراه داشت لیکن چون آن اشخاص خیلی تودار بودند من بهیچوجه نتوانستم بعضی اطلاعات متعلقه بتاریخ علت تنازل
از آنها تحقیق کنم از میان زنهای سام نوری تنها این دختر را اعتبار صاحب دو گاو شیرده بودند که شیر آنها را مصرف میرساند
و از قسرار یکه بگاجو کوکه با آنها کمال الفت و محرمیت را داشت و پیشنهم محکومیت او را قبول نموده بودند تعریف میکرد این اشخاص با گاندا
شوریده بودند و از ترس آنکه بعقوبت گرفتار آیند بسه کاجو پناه آورده بودند

من ابتدا در دربار قساد شخص نام نوچو برادر سلطان اکنونی گامبارگانی ایکانونه انیرودم سفید پوست را مشاهده نمودم و در نظر اول
هیچ پندا شتم که او جوان عزیت که بسبب غیر معلومی از مصر آمده و در اوگاندا رحل اقامت افکنده لیکن همینکه گفتگو را چند نفر دیگر
از این اشخاص نک پرده و اقامات نمودم یقین کردم که یکطایفه بزرگ از زنژاد ابیض اللون در وسط افریقا و در از مغرب معمول
کاروانان و سیلمان و تجار وجود دارد شکی نیست که افریقا معدن مرکز فتنه ها و قصص غریبه و اعتقادات فاسده عجیبه است لیکن
هیچ هم نیست که راستی و حقیقت در حکایات مخلوق ساده لوح آن یافت نشود چنانچه وقتی در سواحل تکانیکا یانیازا در اونیوکوما
برای ما نقل کرده بودند که دور از آنجا طایفه وحشی سکنی دارند و اشکهای بزرگ سبعی است که در هنگام جنگ آنها را بمیدان
دشمن خود میفرستند و من بعد معلوم کردم که این روایت حقیقت دارد و این اشخاص دم قبیله اوگاندی هستند که در شمال اوروگا
منزل دارند و اغلب در جنگهای متکاره شان با اوگاندا نیها اسلحه آهنی در برداشته همچنین چهار سال قبل ازین که با لیونگستن در دریاچه
تانگانیکا سیاحت میکردم و همینکه شنیدم در شمال اوژیژه طایفه سفید پوستی مسکن دارند از روایت را مضحک کردیم و تعجب نمودیم

کوچکونیشوده در مرکز افریقا بروم سفید بافت شوده و این حالا که شنیده از اینکه مملکت این جماعت را بتصحه کردش نموده ام نمونه ای متعدد و این
نژاد را در ازمنه مختلفه و اقطاع متفاوته دیده ام که اگر نمونه های سرشان مانند موی سیاهان مجعد و مرغول نبود مسلماً شخص گول میخورد و ایشان را
بارو پائیان تصور و اهالی آسیا بقین میکرد و از قسان اشتباه مینمود بمناسبت صحبت انخلوق غریب الخلقه شنیدم که در اول پادشاه
کینس کا مملکت واقعه در جنوب غربی کاراگوئی از اعراب بوده شمشیر و اسلحه حکمرانان جالیه پادکارگا هشته اند و آنرا مقدس
دانسته محترم میدارند

راهبر اکه ما برای رسیدن بدریاچه البرت می پیمودیم در ساحل جنوبی رودخانه روزا نکو واقع بود که آب آن پس از عبور از دره ای عمیقه
در اغلب جاها گودی میریخت و آبشارها و تندابهای مهیب بهمکین احداث مینمود پس از دو ساعت حرکت بانقطع از جنگل بایر و غیر مسکون
انگوری که نشته مجدداً با نیتورو رسیدیم و در ناحیه چهیت و همورکی ناگوندا داخل شدیم و رودخانه ای در جنگل با طبل و شیپور و علم
اسباب وحشت بومیان شد بتعجیل هرچه تمامتر مزارع و منازل خود را گذاشته فرار نمودند و دیگهای آبکوشتی که برای ناهار خود پخته بودند
و هنوز روی اجاق میجوشید که با ظروف بزرگ که پر از شیر برای شام حاضر کرده بودند تمام بجنگ با افتادند

قبل از وقت من و زنرال سام نوری تنها این دو نفر را اعتبار صاحب دو گاو شیرده بودند که شیر آنها را مصرف میرساند
و از قسرار یکه بگاجو کوکه با آنها کمال الفت و محرمیت را داشت و پیشنهم محکومیت او را قبول نموده بودند تعریف میکرد این اشخاص با گاندا
شوریده بودند و از ترس آنکه بعقوبت گرفتار آیند بسه کاجو پناه آورده بودند

من ابتدا در دربار قساد شخص نام نوچو برادر سلطان اکنونی گامبارگانی ایکانونه انیرودم سفید پوست را مشاهده نمودم و در نظر اول
هیچ پندا شتم که او جوان عزیت که بسبب غیر معلومی از مصر آمده و در اوگاندا رحل اقامت افکنده لیکن همینکه گفتگو را چند نفر دیگر
از این اشخاص نک پرده و اقامات نمودم یقین کردم که یکطایفه بزرگ از زنژاد ابیض اللون در وسط افریقا و در از مغرب معمول
کاروانان و سیلمان و تجار وجود دارد شکی نیست که افریقا معدن مرکز فتنه ها و قصص غریبه و اعتقادات فاسده عجیبه است لیکن
هیچ هم نیست که راستی و حقیقت در حکایات مخلوق ساده لوح آن یافت نشود چنانچه وقتی در سواحل تکانیکا یانیازا در اونیوکوما
برای ما نقل کرده بودند که دور از آنجا طایفه وحشی سکنی دارند و اشکهای بزرگ سبعی است که در هنگام جنگ آنها را بمیدان
دشمن خود میفرستند و من بعد معلوم کردم که این روایت حقیقت دارد و این اشخاص دم قبیله اوگاندی هستند که در شمال اوروگا
منزل دارند و اغلب در جنگهای متکاره شان با اوگاندا نیها اسلحه آهنی در برداشته همچنین چهار سال قبل ازین که با لیونگستن در دریاچه
تانگانیکا سیاحت میکردم و همینکه شنیدم در شمال اوژیژه طایفه سفید پوستی مسکن دارند از روایت را مضحک کردیم و تعجب نمودیم

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

یا ازبیس و نیام پاکا مارنسبیه پانصد نفر از او کاناییها با نصد نفر از جنبای اردوی انگلو امریکن مأمور شدیم برویم محل مناسبی برای جاشن قراولخانه نظامی پیدا کنیم و در ضمن تمام قایقهایی را هم که در طول سواحل و اطراف مخلیگ ما اردو زده بودیم چاپیدند برای غارت بگیریم پس از سه ساعت عساکر ما که بیش از سه قایق گیر نیاورده بودند بازآمدند خبر آوردند که آوازه ورود ما در تمام اطراف و اکناف سواحل منتشر شده و همه جا پیچیده که لشکر انبوهی از خارج بقصد جنگ و جدال در نزدیکی دریاچه فرود آمده اند

روز دوازدهم هرچند اصرار کردم سامبوری راضی شود بلب دریاچه برویم و در آنجا دور اردو دیوار محکمی ساخته قطعات کشتی انگلیس را بهم وصل کنیم سخنان من در وی اثر نکرد و مساعی من بهدر رفته در این ضمن بومیان که از وحشت پرون آمده رفته رفته طمأنینه حاصل کرده بودند همسایگان خود را از انجمات طلبیده تا ارکیدند که ما را گوشمال سختی دهند و دیگر و نزدیک در این حدود نیایم ما از اردو بیرون رفتیم و خواستیم با ایشان درآویزیم خود را عقب کشیدند و از روی تمسخر و استهزا با کفش و جمت کشیده و قوای خود را برای جنگ فردا نگاه دارید طلاچون شوتسم سامبوری را مجبور نکنم که با محل اردو را تغییر دهیم و در همان مکانی که منزل داشتیم توقف نمایم چاره جز مراجعت باوگاندا نداشتم و قرار بر این شد که شب ۱۳ را آنجا حرکت کرده تقریباً مملکت دیگری برآییم که مادام سیاحت من روی دریاچه باشد لهذا لیس نیقه ۱ اردو بتوانند در آنجا با سوداگران رفت و آمد نمایند صبح روز ۱۳ موفق قوانین جنگ اردو ما را تنظیم داده پانصد نفر نیزه دار در مقدمه و پانصد نفر در میانه و هزار نفر در قلب قرار دادیم و این ترتیب آهنگ غربت نمودیم و اهمیت اردو بود و بی سبب دیگر داشت بدون آنکه کسی تصدیق کند باکمال قار و آسودگی از ناحیه کیاگوندا خارج شدیم اما بومیان همچنان دنبال ما میآمدند و مترصد بودند که فرصتی پیدا کرده از بازماندگان عقبه اردو کسیر انجنگ آورند لیکن بقدر ایجاد این مقصود ایشان نیز حاصل نشد

روز ۱۴ وقتیکه بیاوگاندا از ثغور مملکت اونیورو داخل شدیم و چشمان یکمرتبه از جنگل پرون جسته باحمله آوردند ولی بضرب چند تیر تفنگ برودی متفرق و منهزم شده از پی کار خود رفتند و ما روز ۱۸ مجدداً وارد اوگاندا شدیم

اشخاصی که روزنامه های ما را میخوانند از مطالعه شرح حرکت ما بروی دریاچه البرت چه تصور خواهند کرد نمیدانم ولی فطن خود من آنست که تا بحال میبیچوقت پا بیش ننهاده از روی ساده لوحی اقدام بکاری نکرده بودم که نتیجه اش باین طور مجهل و بی ثمر مانده باشد کاهی پیش خود فکر میکنم که بهتر این بود برخلاف هر قاعده و قانونی کشتی خود را آب انداخته مشغول سیاحت دریاچه میشدم و بقیه اردو را بحال خود میگذاشتم یا در مدت غیبت همه تلف و هلاک میشدند و یا تا مراجعت من صحیح و سالم در محل خود میماندند ولی در آنوقت این رفتار را تقصیر و گناه فاحش و عظیمی می پنداشتم و با خود میگفتم که خدا کرد بمملکت بیفتد دری زحمت نگشاید در دیگری و امید من این بود که چنانچه از

بسته بمانند و اداست شاید چنین راه دیگر باز باشد و ما نتوانیم یکی از آنها را جستجو کنیم بالجمله پس از تأمل و تفکر بسیار مصمم شدم که مراجعت کنم و در کنار دریاچه محل سکون دیگری پیدا کنم که مردم آن منضم و افتاده تر از بومیان همسایه او نیورو باشند و بدیا و تعارفات دوستانه ما را مهیج باشند با وجود یکه از اطراف اطلاعات عدیده حاصل نموده بودیم هیچ چه خبری از گردون و کشتیهای بخار پیش نشنیدیم هم بومیان اونیام پاکا ابداً در عمرشان اسم کشتی بخار را نشنیده و از آن ندیده اند و این غیر ممکنست که شیئی عجیبی بغرابت و تازگی سفاین دودی تازه یک اوتوکورا بردد خبر آن در تمام نواحی منتشر نشود

دماغه بزرگ اوسوکورا هرچند در تحت حکومت نی انیکا پادشاه گانبا راکا هست لیکن چون قلمرو گانبا راکا محسوب میشود و آمدشد تجار و سیعیست که تمام ممالک مجاور و منجمله راکا که مصرف میرساند از آنجا میگذرد از قرار روایات و حکایات بمملکت سمرزمین غرائب عجائبات مسافری که بخواهد آنجا را سیاحت کند باید لااقل هزار نفنگ سنیدر همراه داشته باشد تا بتواند خود را از شر بومیان آنجا حفظ نماید از چه چیزهایی عجیبکه از آن مملکت نقل میکنند یکی کوهی است که همواره آتش و دسنگ از آن خارج میشود و دیگر دریاچه شوریست که وسعت آن اخیراً زیاد میکند و دیگر چند تپه هست که از سنگ نمک صورت بسته و نیز دشت و جلگه پهناوریست که قشری سطح آنرا از نمک قلیایی پوشانیده و بالاخره غریب تر از همه یکجنس سبک قوی مثل درنده و یکطایفه داشت که قسمهای بدنشان بقدری دراز است که اشخاص متعارفی از مشاهده آنها متعجب و متوحش میشوند

اهالی اوگاندا که وقتی بقصد غارت دست برد بمملکت ایشان هجوم آورده بودند از زشادت و جرات آنها خیلی تعریف میکنند و میگویند که با وجود کمال حمارتی که در استعمال نیزه و سپر داشتیم نتوانستیم حریف ایشان شویم و از عادات مخصوصه این مردم یکی آنست که در میان خود قبیله قبیله و عشیره عشیره اند و رسمشان نیست که اهالی قبیله با قبیله دیگر مزاوجت و مواصلت نمایند خوراکشان منحصر بشکار و کاشان فقط نگاهداری گاو و کوسفند است و دولتمندان آنها صاحب گله و رمه های کثیر بند بطبع تصرف همین گله و رمه ها بود که امپراطور اوگاندا صدر اعظم خود را با صد هزار نفر با اوسوکورا مأمور نمود و او نیز بهمان مأموریت خود را انجام داده قریب سی هزار رأس مرغ اشی و غنام را که گرد مراجعت کردند ولی بقدری از لشکر تلف کرده و اسیر شده که از این بعد اصرار نمیورزند و دیگر احتمال نمیرود که بصرف اقدام و تعدیات اهالی اوسوکورا بیفتد بالجمله قصد من آنست که یک دو روز در اینجا استراحت نمایم و پس از آن بطرف کاراگوئی حرکت کرده تفحص راه تازه ای را بجانب البرت پیردازم

فصل دوازدهم

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

پادشاه زومانیکا — اکتشافات عمده جغرافیائی مکتوب از کاپیتان فوررو تجار نکاه اعراب نزدیک پای تخت
رومانیکا در کاراگوئی واقع در افریقای مرکزی ۲۶ مارس ۱۸۷۶

قبل از آنکه از زنزال ساموزی جدا شوم عرکات نائیت تازه از او سرزد که تمام دلیل به خواهی کینه او نسبت بمن بود و بکلی
من از استماع وی در باطن بسنگری لب دریاچه البرت افتاده و سرکار سرتیپ بعد از آن سوار قایقی که باو کرده بود چون یقین داشت که من
با و تعارفی نخواهم داد بفکر افتاد که خودش دست و پائی کند و بنابراین از پس دادن دو بار شیشه آلات که باو داده بودم حمل نماید تحایل
نموده آنها را برای خود نگاه داشت بواسطه اینحرکت غیر مشروع ساموزی بقبل شنیع در دیده ارنکاب نموده بود و بدتر از این نسبت بمهمان امر مطور
چرتی و جسارت ورزیده موافق قوانین اوگاندا مستحق بدترین و سخت ترین عقوبات گردید چه سخنین بحر دانکه کاغذ مکاتبات از من
بقیسا رسید یکدسته سرباز بگرفتاری او مامور شده و رئیس آنها سارقوتی تمام مایملک و متعلقات ساموزی را از زن و بچه و گاو و گوسفند
و غیره ضبط نموده خود او را مغلولا نزد امپراطور برد

قیسا پی در پی چند بن قاصد نزد من فرستاده و از من خواهش کرد که دوباره بمملکت او برگردم و وعده نمود که سه کی بوبو را با پنجاه هزار نفر
و میکاندا را با چهل هزار نفر دیگر بدرقه من تا دریاچه البرت روانه کند و بعهده گرفت و قول داد که سرکردهای او اردوی مرا با کمال حفظ
من از سیاحت دریاچه محافظت خواهند نمود ولی من هرچند که از غصه گریه ام گرفته بود و روی آن جهان ملوکانه بمن بسی گران میشود
صلاح خود را در آن دیدم که دعوت قیسا را با کمال فشردنی و از ما خجلت عذر بخواهم و من بعد دیگر با مالی اوگاندا اعتماد ننمایم
گرشته از این وقتیکه پیغام قیسا من رسید از مملکت او خیلی دور بودم و در کنار رود خانه کاژرا اردو زده بودم و اگر میخواستم از
کاژرا بکاتونگا رفته و از آنجا بسوی دریاچه البرت معاودت نمایم ناچار شش ماه طول میکشید و پس از اینهمت ممکن بود
که سه کی بوبو و میکاندا هنوز چون ساموزی با من عصیان کنند و پس از مرجعت از سیاحت دریاچه با و نیام پاکاشری از آثار اهل
اردو و اوگاندائیها بجا نمانده باشد و غیر از اینها بر وجوب استماع از قبول این دعوت و حرکت بسمت کاراگوئی دلایل محکمه دیگر هم
داشتم با دلی پر افسوس و آه صرف نظر از مسافرت دریاچه البرت از جانب مشرق کرده و آن نواحی را وداع گفته رو براه نهادیم
تا ورود بکاراگوئی همه روزه بواسطه حکایات و نیات بومیان صادق ساده لوح که میگفتند در عقب فیتوری روز مملکت بزرگی
واقع است و در آنجا ما را با کمال دوستی پذیرائی خواهند کرد جرات و دلگرمی من زیادتر شد لیکن وقتیکه حقیقت از رومانیکا
پادشاه نیک و مهربان آشنا شدم مرا آگاه کرد که آنمملکت دوست مسلک موسوم باوتوبی بکلی ممتنع الوصول است زیرا که

(برای)

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

برای رسیدن آنجا پیشتر ابتدا از پیورو رود و مملکت وکلدرند و مردم آنجا پادشاه خود رودانیکا را هم رخصت نمیدهند در سرحدشان مسافرت
نماید وچون پرسیدم آیا مسافرین میکشند برود آنها برودند در جواب من گفتند که تجار اعراب پنج مرتبه بقصد افتاده اند که بابومیان آنجا
مراوده و مربطه پیدا نمایند ولی هر دفعه اهالی خائن وغدار آنها را فرستادگان شان را پس نکرده بلکه چند نفر از آنها را هم کشته اند و بالاخره
همینکه از روی امیدی از او سئوال کردم میان رودانا و اورندی راهی هست که بتوانیم خود را باورندی برسانیم رودانیکا تبسمی
کرده گفت که اهالی اورندی بهیچ جهت خبیث تر و شقی تر از مردم رودانا نیستند ولی چون این جواب سر بسته مطلب درست مفهوم من نشد
از احمد ابراهیم عرب که از دوازده سال قبل بانطرف درگارا گوئی مشغول تجارت است در باب امکان نفوذ بطرف مغرب از یکی
از نقاط مجاور گارا گوئی پاره سئوالات کردم وجوابهای او که واضح تر و بین تر از پاسخهای شاه بود من کلی امیدوار از رسیدن بدریاچه البرت
از طرف مشرق قطع نمودند برای اینکه دوستی رودانیکا را آزمایش و امتحانی کرده باشم از او خواهش نمودم که مرا بسیاحت حدود
گارا گوئی از شمال تا پیورو رود و از جنوب تا اوکوفو اذن دهد و چند بلد و یکدسته عسکر قوی و محافظ هم بخدمت من بگمارد آن پادشاه
پیر جوانمرد گذشته از آنکه همه خواهشهای مرا قبول کرد بمن چند قبضه تفنگ و چند بسته باروت داد و وعده نمود که در تمام مدت سیاحت من در خاک
میهمان و وظیفه خوار خوان احسان او خواهم بود یکمرتبه دویی بود که بسود و شغف علم جغرافیا ملک و مملکت یکی از سلاطین افریقا شامل حال
من شد و من نیز موقع را غنیمت شمرده بزودی مهیای حرکت شدم و قطعات زورق لندنی پس را بکنار بحیره وندر سیک حمل نموده در آنجا
آنها را بهم شده وصل نمودیم و روز نامه دیگر در شش قابض که رودانیکا داده بود و با روز نامه آنها بومیان گارا گوئی بوده سوار شده
بقصد سیاحت دکشت و گذار روان گشتیم

پس از سیاحت اطراف دریاچه وندر میر در رودخانه کاژرا داخل شدیم و دفعه مثل آنکه علم شده باشم بخاطرم گذشت که کشتی بزرگی
کرده و خویشاوند حقیقی نیل و کنگو یا را باشد اگر در نقشه سیک نظر افکنید می بینید که او این رودخانه را کیتا کمول نامیده که رودخانه
دیگر از کوه نوده یکی نوچور و دیگری ایشنزی که در آن میریزند ولی سیک که در اعمال خود بینهایت دقیق و نکاوت و هوش او در علوم
جغرافیائی اسباب حیرت و عبرت دانشمندان این فن است در تحقیق احوال این رود هشتباه فاحشی نموده و غلطا آنرا کیتا کمول نامیده
زیرا که هیچیک از اهالی اوگاندا و بومیان او آنیانسا آنرا باین اسم نمی شناسند بلکه هر وقت میخواهند نشانی آنرا بدهند میگویند رودخانه
کاژرا که در نزدیکی کاتوکمول جاری است و ابتدای مصبش تا اورندی همه جا بومیان موسل آنرا باین اسم میخوانند و کلمه نوچور در زبان
بومیان یعنی (بالا آب) و اسم جریان آب مخصوصی نیست و ما بعدها در آینده بذکر آن خواهیم پرداخت



سیک

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

در ضمن سیاحت دریاچهٔ البرت چند میلی که در طول جریان کارژا بالا رفتم ارجم بی اندازه آب و عمق آن بسیلی متعجب شدم و پیش خود حدس زدم که آنرا دو یا سه عظیم‌ترین دره‌های منصبات در دریاچه باشد و در همین عبور از محاذی کی ناگول بر ساحلات جنوب که عرض و عمق آنرا اندازه کرده‌ام معلوم شد هشتاد و چهار پا عمق و صد و ده پا عرض دارد و از شاهد و تحقیق و استماع عقیدهٔ بومیان که میگویند کارژا یک بازو و قسمتی از دریاچهٔ البرت نیاتراست بفکر افتادم که از سیاحت خود تمام شخاصیکه اندک وقوفی از علم جغرافیا دارند مدیه استم که کارژا امتیاز یکی از منصبات دریاچهٔ البرت بدهند لیکن اقوال مکرر ساحل نشینان آن بیشتر مرا شک انداخت که چنین وسعت آبی ممکن نیست تنها نتیجهٔ جریان زیادی آبهای رودانه و کاراگوی باشد و میبایا چشمه آن خیلی دورتر باشد یا از یک دریاچهٔ غیر معلومی که میان البرت و تانگانیکا واقعست حاصل و امتداد کشته باشد

وقتیکه دریاچهٔ ویندر میر را سیاحت میکردم بتوسط شاقول معلوم نمودم که عمق متوسط آن چهل پا است و آب رود کارژا از آن عبور میکند و پس از رود رود کارژا چنانچه دگر آن گذشت بقشه نظم خطور کرده که آن پادخیل و کتوریای تازه بود و چون شاقول انداختم کمال تعجب معلوم نمودم که آن رودخانه که ۴۰ پا عرض دارد ۵۲ پا قعر آب است و بعد از آنکه سه روز از جریان آن بالا رفتم بدریاچهٔ دیگری رسیدیم که نه میل طول و یکمیل عرض داشت و در ساحل امین رودخانه واقع بود و در نهایهای جنوبی این دریاچه پس از آنکه از میان پاپیروس‌هائی که دو میل مسافت را پوشیده بودند راهی باز کرده که نشستیم جزیره اون یامونی را که یک میل و نیم طول داشت پیدا کردیم و همینکه بلندترین نقاط آنجا زیره بالا رفتم و تفحص اطراف پرداختم سرخفی انتقری و کارژا بر من مکشوف گردید و مسلوم شد که پاپیروس زیادی در سطح آب منبسط شده سطح تشکیل داده که از دور بنظر زمین میاید و قسمت بیشتر سطح دریاچه را پوشیده دارد

ولی این سطحه در واقع متحرکست و زیر آن بقطر ۹ الی ۱۴ پا آب موجود است و رودخانه کارژا که بسبب ظاهر خیلی سریع و هیجو میاید که میان سواحل پوشیده از نباتات بحری بلند جاریست فقط مجرای مختصر و محقریست که از زیر پاپیروسها گذشته در دریاچه طوفانی میریزد که طول آن تقریبا هشتاد میل جغرافیائی و عرض آن بتفاوت از پنج الی چهارده میلست و بارگشت کارژا را بقاصله پنجمیل از اون یامونی در دریاچه وسیع دیگری در ساحل ایسر یافتم و بعد از سیاحت مشخص نمودم که سیزده میل جغرافیائی طول و شش میل عرض آنست و فاصلهٔ ساحل غربی آن از زمین کاراگوی چهارده میلست که هشت میل آن آب صاف مرئی و شش میل دیگر پوشیده از جزایر متحرکیست که از پیوستگیهای پاپیروس صورت بسته اند و هر روز جابجا میشوند

در تمام طولش که تقریبا ۸۰ میل میشود حجم آب و عرض کارژا همه جا یکیست و بتوسط مدتهای زیر زمینی که ذکرشان گذشت با دریاچهٔ

آبهای خود را در گودالهائی که از روی خاک شخص مسافر تنها را بهنده در پاپیروس عمیق میشود و میریزد و لی در واقع همه این دریاچه‌ها یکی هستند زیرا که از زیر دشتهای پاپیروس بوسطهٔ مدتهای چالها مانند پرچ چشمی که میان این چمن زارهای نباتات بحری و قهقه همه یکدیگر مربوط و متصل و در حکم واحده مطح مزینه آبرا بومیان وشی رودونس یعنی دریاچه گویند و مردابهائی که آنها را با آبهای عمیق پوشیده از نباتات مربوط میکنند آبشخورهای خوبند و آنچه را که سبک در دریاچه ویندرمیر نام نهاده یکی از این رودونسهاست در محاذات کاراگوی و کارا گوئی اینده دریاچه رفته تمام شده مبدل برودخانه تند آب خروشانی میشود که آبهای آن در کمال شدت و سرعت روی هم غلطزده بسنگهای تخته سنگها میخورند و سنگ شده از بالای یکنوع دیوار کوتاهی که ده دوازده پا ارتفاع آنست با صدای مهیب هول انگیزی لبریز میشوند و همین جهت است که بومیان اینجا را مورد گو یعنی آبشار پرخروش نام نهاده اند

در مراجعت این سیاحت که تمام مدت آنرا میهمان رودانیگا پادشاه غرب نوازدست و دل بازبودیم بیله ای خود امر نمودم مرا بچشمه‌های آب گرم ملاکاتا که خواص شفا دهنده آنها در تمام ممالک حول حوش معروف و مشهورند هدایت نمایند پس از دو روز حرکت بگرابن عمیقی که این چشمه‌ها در آنجا قرار گرفته‌اند رسیدیم و در اینجا با کمال تحیر و تعجب اقسام بیشماری از نباتات غریبه از قبیل مشاهده نمودم که بطبیعت با کمال قدرت در آنجا پرورش و ترقیت کرده بود و نباتات در آنجا در بعضی سریع و قویست که از قلت مکان و فضا بعضی بر بعضی دیگر غالب آمده آنها را خفه و مستهلک کرده جای آنها را مالک میشوند از اجتماع این نباتات با نبوه در هم کنده ای کوچک سبزی تشکیل یافته اند که قسمت فوقانی آنها قسمت تحتانی را از نوره هوا محروم میدارند و از میان آنها تک تک درختان قوی قد علم نموده و چتری از شاخ و برگ سبز خرم بر سر کشیده اند

در اینوقت مریض یا دی از اطراف برای مداوا با این چشمه‌ها آمده بودند هر یکی را میکردم زن و مرد مخلوط و در هم در گودالهائیکه از آب چشمه‌ها مملو میکشتند نشسته یا دراز کشیده بودند کوچکترین چشمه‌ها از زیر پشته سنگی بیرون میاید و چهار تای دیگر که بالنسبه بزرگتر اند از لای رسوب فضیحی از گل و لجن تراوش میکنند و بومیان مخصوصا پشته در آب این چشمه‌ها خوراشت و شوسیدند و شهرت اینجا را در ابتدا بوسطهٔ خاصیت و اثر صحت بخش همین چشمه‌ها بوده و سه روز در سر این چشمه‌ها اطراق کردیم و همه روزه در آب آنها استحمام مینمودم ولی خاصیت و فایده برای من از آنها مترتب نشد و محض تجربه قریب ۵ لیتر هم از آن آبهای معدنی خوردم لیکن ابدا اثر مسهل و تلین از آنها بروز نکرد و برای امتحان یک بطری از آن آب با خود آورده ام تا بهم شیمیدانان روپائی تجزیه کرده طبیعت آنرا معلوم نمایند

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

دریاچه شاه آبهای گرم و یخ زار بارد و بار دشدم و با وجود آنکه تمام عجایب و دیدنیهای کارا گوئیرا گردش سیاحت نموده ام هنوز راهی بغرب مغرب پیدا نکرده ام و خیال دارم پس فردا در طول ساحل شرقی دریاچه رو براه نهاده و در صورتی که ممکن باشد بسوی جنوب و جنوب غربی پیش رفته نقائص اکتشافات عمده ام را تکمیل نمایم

فصل پنجاه و یکم

نژاد لنگ دراز ساسلیجبال افریقای مرکزی مکتوب از اوبا گوئی اونیامورزی من نواحی افریقای مرکزی

بتاریخ ۲۴ اوریل ۱۸۷۶

نوشتن هستم پس از اکتشاف کارا گوئی دریاچه عظیمی که طول آن هشتاد میل و عرض آن چهل و پنج الی چهار و میلست دور کی شاکا دنیا آن باز رودهای بزرگ و عمیق و پر آمیت از ارتفاعات شمالی بدان میریزند و چون تصریحات و حکایات اعراب و بومیان خیالات مرا مشغول کرده بودند و مخصوص سرچشمه و منبع اصلی این رود بزرگ تصورات عجیب و غریب می نمودم بتخیل افتادم که اگر ساحل امین رود را تا جائی یعنی بالا برویم سرچشمه های آن خواهیم رسید بنابراین قدری آذوقه زیادی بپیش بینی عبور از صحرای وسیع سر راه تدارک دیده و بمرکب از هفده اداره و امر کردم که آذوقه ده روزه خود را بدوش خویش حمل کنند و روز ۲۰ مارس بسوی آن مالک غیر مسکونه حرکت کردم روز بعد بساحل دریاچه طویل باریک و پر پیچ و خمی نزول نمودیم

در اینجا من خبر دادند که طایفه لنگ دراز که در همالک واقعه در مغرب او گندا و کارا گوئی و اوگی سکنی دارند فوق العاده و نسبت بقیه اهالی را تجارتی کنند تصمیم گرفتند از دیدن سک خارجی غضبناک شده از حالت طبیعی بیرون میروند و مانند مجانین عربده کشیده و میروند و گاهی خود را لا ینقطع حرکت میدهند و از خصوصیت ایشان با اهالی بامبیره که از دیدن کشتی ما روی دریاچه و کیتوریا فریاد جنگ می کشیدند دانسته خود شانرا حرکت میدادند کال مشابهت را دارا نمایند قوم بقدری از شدان دواب خود میترسند که اگر گاهی از گاوهای آنها بر فرض سقط شود تمام اطراف و اکناف مملکت را میکردند تا آن احمقی که حیوان ایشانرا هلاک کرده و هلاک ساخته پیدا کنند و چنانچه احیانا خارجی چاره بپنگی بیابند بلاشک او را قربانی عقاید فاسده و شعور کوتاه من خود میسازند

مردهای این طایفه غالبا بواسطه تعشق جنون آمیزشان ببطلا آلات و سک و کربه و طیور و غیره همدیگر را متعجب میسازند و بیکدیگر بقدر میورزند ولی محبت و عشقی که او اوزوگوزا و او نیاگوزیها و او اوراندا ها و او اوگوفو و او اوان آنیبا ها و او اوتوریا نسبت بگاوهای خود میورزند حقیقتا چه حسرت و شگفت زیرا که در همالک این وحشیان شخص اجنبی اگر از تشنگی بمیرد یکقطره شیر بخلق او نمی چکانند

ومن خودم در شخص زوما نیکا با وجود حیث و حاطبی که داشت همیشه را تجربه کرده ام چه در مدت اقامت من نزد او هیچوقت تغییراتی برای نفرستاده ولیکن زوما نیکا بعلت آنکه اگر یک بادیه شیر برای من میداد رعایایش او را گرفته بدانزبنش جدا میکردند متغیر بنفس این بومیان نسبت بغربا نتیجه همین محبت بی شعورانه ایشان بدو است چه از ترس آنکه مبادا حیوانات ایشانرا نظر زده بیمار یا مبتلا بسحر و جادو نمایند آنها را از دخول بمملکت خود منع کرده و از خود دور میکنند

پس از مقایسه و تدقیق در اطلاعاتی که از بومیان او تنبا و او گوفو و کی شاکا حاصل کردم ممکنست بتوانم در آینده بعضی حاجات تازه در خصوص سرچشمه و مجرای رود خانه کا ثابت شما بنویسم و بهد وارم که تا چند ماه دیگر بسیاحت خاکی که گمان میکنم منبع اصلی این رود خانا در آنجا واقعست نایل شوم

تمام سلسله جبال و تلال عمده افریقا از روآندا تا وکیتوریا نیانزا ظاهرا از جنوب بمغرب ممتد اند و در واقع میتوان گفت که از اسکندریه تا دریاچه نیاسا قسمت مرکزی افریقا از جبال شاخه و گودالهای عمیقه و منابع و دره های عظیمه صورت بسته است که تمام طولا در امتداد جنوب و مغرب یا شمال شرقی و جنوب غربی و قهقه و چنانچه در مجرای رود نیل از دریاچه البرت تا بحبش دقت کنید وضع دریاچه های البرت تا نگانیکا و نیاسا و دریاچه وکیتوریا را از روی نقشه ملاحظه نمایید وجه سلسله جبال مقاماتی را از میان ممالک جنوبی وحبشه و کالاماره و اونوکوره اعقب شوید و در امتداد فلات اوفیانوزی و اوروری و اوتنزا غور نمایید برشما معلوم خواهد شد که عموما نشیب تمام راهها و دریاچه ها و جبال و منابع رود خانها و فلات از شمال شرقی بجنوب غربیست و تمام سلسله جبال و دره های فرعیه که ما بین دریاچه های وکیتوریا و البرت و قهقه نیز بهمین قیاس که ذکر همین حالت را دارند بهمچو بنظر میاید که در ابتدای خلقت کره انقلابات و تشنجات خاک افریقی در وضع حمل جبال مرتفعه و دره های عمیقه که امروز نقطه نقطه پوشیده از جنگل وسیعه دریاچه های عدیده اند در حدود این دریاچه ها شدیدتر و عظیمتر بوده زیرا که در این نواحی عموما جبال مرتفعه اخشن تر و دره ها عمیقتر و تنگ تر اند .....

با وجود عزم جزمی که در سیاحت دنبالهٔ مجرای کارا گوئی داشتم بواسطه قحطی اوسوفی و خصومت اهالی اوارو ندی از قصد خود دست بازداشتم و مجبور شدم از دیدن ممالکی که اینطرف تانگانیکا واقعند دست بردارم و پس از آنکه تمام وسایلی را که مدانواسطه ممکن میشد بدون اتلاف جان مال خود را آزمایش بریم سنجیدم بالاخره فهمیدم که از امیدی بزمین خواسیدن و بومیان مجوسی الفت پذیر لعنت کردن پنهاده بلکه اولی و انسب آنست که زودتر خود را بممالک دیگر رسانده جدا کنیم از راه دیگری بدریاچه البرت و اصل شویم

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

وچنانچه از مکتوب من ملفت خواهید شد بالفعل من بهمراه نام در اوتونوشی غربی که تقریبا نزدیک روز راه از اوجی جی فاصله دارد

وسکنی داریم

نیت حالیه ام آنست که بزودی باوجی جی بروم واز آنجا در زورق خود سوار شده بسیاحت تانگانیکا شروع کنم وپس از اتمام این کار از راه

اوزیژه بجانب دریاچه البرت بشتابم چنانچه این راه از اوناباشد از تانگانیکا عبور کرده واستدا شمال یک یا درصورت لزوم چندین دوره

زده خود را بدریاچه البرت برسانم وبسیاحت آن موفق آیم گفتنی سیاحت این دریاچه حالا دیگر تازگی واهمیت ندارد شما واتخذت راگردون

باکی از همصبانش بانجام رسانیده باشند ولی چون من بهیچوسیله نمیتوانم از صحت وسقم این مسئله اطلاع حاصل کنم تکلیفم آنست که حتی الیقدور

سعی نموده دوره تازه بپیمایم درصورتیکه انجام اینکار غیرممکن باشد بجانب آفاق دیگر رفته ودر آنجا باچندان سیاحت وکشف وکذا نکنم

تا مدارک واوقات تمام شده مجبور برمراجعت شوم

فصل چهاردهم

دربیان سرتانگانیکا مکتوب از اوجی جی بتاریخ هشتم اوت سنه ۱۸۷۶

باوجود طول بی اندازه اش دریاچه تانگانیکا ازین بعد نمیتواند دیگر مورد مغرضات واهی خیالی شود زیرا که من تمام دوره آنرا گردش

کرده واندازه گرفتم ونقشه محیطه توسط آنرا بدقتی که بتوسط ساعتهای نجومی وارصادات آفتابی ممکن است برداشتم درحقیقت امر

که گوشه وکناری از اینده یاچه نیست که غیرمعلوم ونامعین مانده باشد میتوان گفت که اکتشافات کاپتین بورتن تکمیل یافته اند ومتن

این مکتوب را مخصوصا برای بیان وشرح مسئله مهم آمیز تانگانیکا مینویسم که لیونگستن وجمعی دیگر از سیاحان را تا قدر مردود وتحیر نموده

واشیانرا واداشته که بعوض حقایق محکم وبستوار حدسیات مبهم افسانه وار نگاشته اند وتنها از روایاتی که میان بومیان معروفست وعموما در زبان

وبکمان فشاو مولد تواریخ بوده اند شروع میکنم

اوجی جی آنکه امروز در یکی از ممالک مجاور ساحل شرقی تانگانیکا سکنی دارند ومدت زمانیست که از اونزیدی مهاجرت کرده اند

وروایت نقل میکنند که شنیدن آنها خالی از تازگی نیست روایت اول ذکر میکنند که اقامت ابتدائی که امروز زیر دریاچه واقعست بانی

براین (یعنی چندین هزار سال قبل که تاریخ آن درست معلوم نیست) جلگه خشک وسیعی بوده وروی آن شهر بزرگی وجود

داشته که محل آن نیز معین نیست واین شهر مروی ورنش ارخانه محصوری مسکون داشته اند که درمیان آنخانه چاه آب عمیقی واقع بوده واز آن

همه روزه مقداری آبهای تازه بانداز ه کفایت خوشان میرسیده ولی وجود آنچشمه را از همه کس پنهان داشته حتی همکان نزدیک را

درسرآن باخود شریک نمی کرده اند پدرها به پسرهای خود وصیت کرده بودند که اگر راز آنچشمه را باهیچیک ازدیگران نماند مصیبت وبلیه بزرگی بانشان

روخواهد آورد وبنابر متابعت این حکم پشت درپشت مالکین آنجا بصحت آنکه مخبر الکسی اظهار نکرده عمری براحت بسر میآوردند وازآن

ماهیهای تازه که عمده غذاهای ایشان بود متنعم میشدند

زن آخرین این سلسله که چندان عفیفه ومستوره نبوده ومردجنبی را در متمع از مواصل شوهر خود شریک کرده بود از جمله تعارفات گاهی

از آن ماهیهای لذیذ برای او میبرد وآمد که بیوقت غذای مطبوعی بچشش نیفتاده بود طمعش بجنبش آمده وهمواره اصرار میکرد که نشانی آبادی

که محبوبه اش آنماهیها را از آن صید میکند بگیرد ولی آن شوی فریب همه وقت از بروز دادن آن محل مرموز صریحا اباو امتناع میکرد

تا آنکه روزی شوهرش بحیله لزوم عازم سفر اوتیا شده وقبل از عزیمت موکدا بزن خود سفارش کرد که در محافظت خانه غفلت نکند و

هیچیک از آشنایان وهمسایگان را نزد خود راه ندهد وبخصوص صاحبا باو یادآوری کرد که هیچکس را بروی آنچشمه مطلع نسازد آن جنریه اوتیائی

که در باطن از غیبت شوهر خود خوشوقت بود ظاهرا باو اطمینان داد که سر از کفته او نپیچد وکمتر تکلف سفارشات او را مراعات خواهد کرد ولی

چند ساعت بعد از آنکه شوهرش حرکت کرد بطلب رفیق خود رفقه بدو گفت مدتی بود میپرسیدی که آن ماهیهای تازه را که اینقدر دوست داری

از کجا میآورم اکنون همراه من بیا تا محل آنها را بتو نشان دهم بخلاف سفارشات شوهرش رفیق خود را بخانه برده وبرای آنکه خوب او را تشنه

دیدن آنچشمه وماهیهای نقره فلس رنگارنگ کرده باشد تا در موقع وصال زیاد از حد محظوظ شود خوراکیهای گوناگون از آنها ترتیب داده

پیش آورد وپی در پی شربتهای خوش طعم مخصوص که خود ساخته بود بدو میخوراند پس از صرف طعام او تازیه (اسم رفیق او زن بود)

طاقتش طاق شده واز اشتیاق دیدن آنچشمه بنای بی تابی را گذاشت معشوقه اش او را بسر چشمه برده وروپوش از نی انداخته ودو تجلگه آنرا

از چشم پنهان میداشت دور کرده آنچشمه غیبی را بنظر نامحرم آن مرد جنبی جلوه گر نمود لوتاریو پس از آنکه چندی آن ماهیان خوشرنگ را

تماشا کرد خواست یکی از آنها را بدست خود صید کند بمحض آنکه دست او در آب داخل شد صدای مهیبی از آنچشمه برآمده زمین بازشد

ودر اندک زمانی تمام آن جلگه مبدل بدریاچه پهناوری گردید پس از چند روز که شوهر آن زن از اوتنیا مراجعت کرد وچون ببندر دکیلی اوجی

رسید از ملاحظه آمد دریاچه که بجای جلگه وشهر پیدا شده بود حیرت نموده وقتی شد که زنش سر چشمه غیبی را فاش کرده وبواسطه

نافرمانی ومعصیت وی غضب آسمانی بر او ومهمانانش نازل شده است

روایت دیگری که پیرمردان اوجی برای من حکایت کرده اند اینست که در ازمنه سالفه لوآوه رئیس رودخانه اوروما که

درسمت مغرب در جاری شده در آنجا بالوگا رود دیگری که بسمت مشرق میرفته ملاقی نموده اند واز این تصادف آبهای آنها پس زده

tarikhema.org

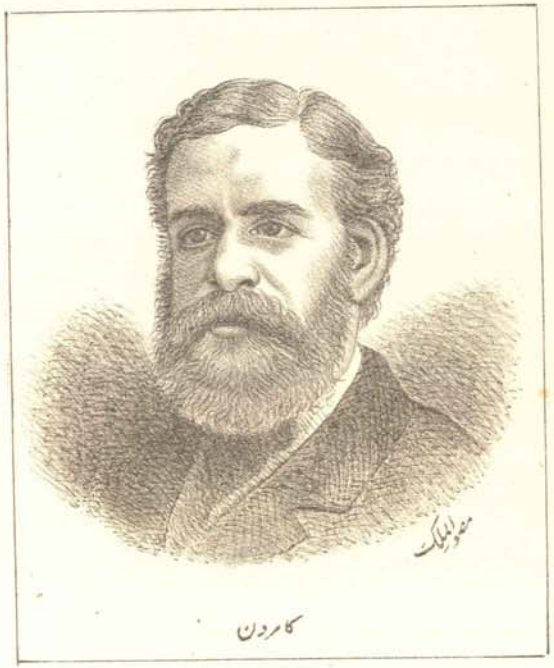
PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

دره منبسط شده اند و دریاچه تانگانیکا را احداث نموده اند اوا گوا با نیز فضای مخصوصی بخود شان دارند و میگویند که در قدیم الایام دریاچه
اوره گوته کوچکی بوده که در آن تقریباً دریای مجوف و مملو از آب بوده و یکدرآن تپه از هم منفصل شده آب آن در دره منتشر شده
آنرا مبدل بدریاچه نموده

پس قبیله که در مصب لوکوگا مسکن دارد میگوید مجاری این رودخانه ابتدا مجرای رود کوچکی بوده که در تانگانیکا میریخته و در طول مجرای
آن قبل از رسیدن باین دریاچه چندین نهر کوچک دیگر در آن وارد میشده اند تا آنکه کوتقی تانگانیکا از زیادتی آبها متلاشی شده از حد خود خارج
شده و رود لوکوگا را مستغرق و مبدع نموده آنرا مبدل بدریاچه کوچکی ساخته که تا این اواسط آخر فصل باران زیادتی آبهایش را منبع خود
برمیگردانیده ولی از سال ۱۸۷۴ باینطرف سطح دریاچه تانگانیکا بقدری مرتفع شده که زمین خشکی که میانه مصب قدیم لوکوگا و لوکوگا فعلی
که بست رود اجاریست واقع بوده فرا گرفته که دو لوکوگا بهم متصل شده یک رودخانه تشکیل داده اند

در ضمن سیاحت لوکوگا علیه من که سابق کامرون را هم خدمت کرده بود تغییر اخیرا که بعد از تاریخ مسافرت این سیاح در آن دریاچه رخ داده
بود من نشان میداد از جمله سوراخ شن زاری که در بسیاری از مواقع قایقهای خود را روی آنها کشیده و پناه برده بودند امروز همه مشرف
و نیز الی شش پا آب آنها را گرفته بود و نیز چندین جزیره تازه احداث شده و در عوض بسیاری از جزایر قدیم زیر آب فرو رفته اند و بالجمله
بقول بلدین دریاچه تانگانیکا در آمدت قلیل مقدار زیادی زمین را آب خود فرو برده است پس کاوه — نوا یا ژه همان شخص
که کامرون را در کشتی خود نشانده و از رودخانه بالا برده بود چنین با مهربانی کرد و هنوز در کمال خوبی نشانهای آدم سفید را بخاطر
داشت بعضی از چیزهای عجیبه را که او دیده بود برای من نقل کرد و پس از ختم حکایات من گفت که خیال ندارم شما را بکذارم از لوکوگا
بالا بروید زیرا که پس از مرحبت کامرون تانگانیکا طغیان کرد و وسعت زیادی از مملکت را اغراق کرفت و یکقریه باقی گیرا را
بکلی منهدم ساخت و بعقیده من سبب آن قضیه نابله کامرون بوده و باید او دوا یا جادوئی در آب ریخته باشد یقیناً آن بیچاره ساده
پیش خود خیال میکرد که در صورتیکه نگذارد آدم سفید قادر بر این تغییرات و انقلابات باشد و نفرمود سفید که من و رفیق او را پاسیم
بطریق اولی اسباب ویرانی و خسارت کلی خواهیم شد لکن من پس از قدری موعظه و پند دادن او را نسبی از این اندیشه خالی کردم و خوشوقت
از بی اصلی وحشت و خوف خود بخدا افتاد و بزور رهبر و تعارف او را راضی کردم که شخصه مرا در سیاحت آن حوالیش همراهی و راهنمائی کند
تمام اطلاعات و روایات مختلفه که در اوجیجی و در ممالک نزدیک مصبش در خصوص لوکوگا برای من نقل میکردند جز تشویش ذهن فایده
نداشت و بیشتر باعث اشکال تصور وضع حقیقی و اصلی آن میشدند لیونتان کامرون اظهار میکند که در رود تانگانیکا پیدا کرده و معلوم



کامردن

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

نموده که آب آن بسرعت ۱۲ ساعتی ۱۲ فوت از انحناج میشود ولی اعرابی که مکرر از لوگوگا عبور کرده اند میگویند که این رود بر خلاف دانگیگا میریزد و از انحناج نمیشود

مالی اوا لوگو بهای موفیس اصرار دارند که سابق براین رود لوگوگا وجود داشته که یکی بسمت مشرق جاری میشده و دیگری از طرف مغرب میآمده و میان آنها دشتی حاصلخیز بوده

رود لوگو یکی از بلدهای من اظهار میکرد که خودش بچشم خود آن عبور کرده و آزرود مختصریست که بانگانیگا میریزد و با من شرط کرد که چنانچه معلوم کنم برخلاف گفته او این رود در حدود دیگری جاری باشد انچه موجب طلب دارد نمیدهم با و پارا بلکا مرون مدعی بود که آدم سفید ممکن نیست هیچ آبی دیده باشد که بطرف رود برود در صورتیکه اصلا هیچ آبی بدان صوب جاری نیست

یکی از بومیان توانم بود نقل میکرد که تا سالی گذشته رود لوگوگا بوده که یکی بسمت بانگانیگا میرفته و دیگری بطرف رود ولی بارانهای سال آخر آن دو را مبدل بیکرود نموده که بسمت مغرب جاریست و کاود نیاژه میگفت که من در رود خانه نشان خواهم داد که یکی بانگانیگا میریزد و دیگری بجانب رود جاری میشود یکی از رؤسائیکه تابع او بود حکایت میکرد که قبل از این دو لوگوگا وجود داشته که یکی بانگانیگا منتهی میشده و دیگری بطرف رود میرفته لیکن بارانهای دوسال اخیر سطح بانگانیگا را بقدری مرتفع نموده اند که اینک لوگوگا نیز که در آن میریختند مستغرق نموده و بلوگوگائی که بطرف رود میرفت در پیوسته ولی این اتصال دائم و همیشگی نیست بلکه مدت آن فقط همان چند ساعتی است که باد جنوب شرقی برمیخیزد و بعد از ظهر همینکه این باد فرو نشست آب رود خانه بالطبیعه بدریاچه خود برمیگردد خلاصه برای آنکه چیزی از قلم نیفتاده باشد من باید ظاهر کنم که مسیو J.F. دو بورق که نقشه این قسمت افریقا را برای من کشیده در نزدیکی محل لوگوگا دریاچه کوچکی رسم نموده که رود خانه از انحناج شده بسمت بانگانیگا میرود و عمدا من از هر اخذ و اقتباس شخص کسب اطلاع کرده باشد این نقشه یقینا نمانیده وضع حقیقی دو سال قبل این نواحیست با وجود معلومات و قوانین عالیه هنوز یقینا واقعیت و عدم حقانیت هیچکس معلوم نیست و تفحصات و اکتشافات دقیقه جغرافیائی فقط روزی رفع اشتباهات خواهد نمود اگر در خصوص اینمسئله مجدد جغرافیائی در میانه خوانندگان نمود و فعلا من بدون نقشه صحیحی نمیتوانم عقاید خود را در این خصوص بیان کنم بهتر آنست که بطور وضوح و بدون اشکال حالی کنم و بعهده تم .....

سه سال قبل ازین در نزدیکی اوجنجی سطح بانگانیگا را جرمی بخور رنگ پوشیده بود است پس از آنکه امواج آنها را اب حل آورده بهم انباشته بومیان در آنجا وقف کرده از تشخص جنس آن ماده آن عاجز مانده بودند اوجنجی آنجا را (دشارژ دولافورد) یعنی تل

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

صاعقه نامیدند اعراب گفتند که آن کنیع قریب شیره و صمغیست و مقدار زیادی از آنها جمع کرده نگاه داشته بودند قبل از سیاحت روی دریاچه چون لازم بود که کشتی خود را مرمت مختصری نموده و در زمانی آنرا مسدود کنم بومیان از آن نزول صاعقه قدری برای من آوردند و پس از امتحان معلوم نمودم که آماده مجهول الحال آسفالت (نوعی از قیر) خالص خوبست که بکار من بیاید از شکافهای زیر زمینی کف دریاچه بیرون آمده بود زیرا که در اطراف و سواحل هر چه تفحص و تفتیش کردم معدن آنرا نیافتم

فصل پانزدهم

اکتشاف بحیره تازه الکساندر انیانزا مکتوب از اوجنی ۲۵ اوت ۱۸۷۶ عبارت تمسخر آمیز دل را

باسمعیل خدیو مصر نسبت میدهند که گفته بوده است هر سیاحی که از رود نیل بالاتر رود بلا استثناء در مرجعت سرچشمه تازه دیگری برای رود نیل پیدا کرده است بلاشبهه آنکسی که اول این کنایه را چاپ و منتشر نموده همچو گمان میکرده که مقصود حضرت خدیوی از این عبارت تمسخر و استهزا (منکشفین) و مرادش تخفیف و توهین ایشان است

هم از آنکه در اینجا مناسبت دارد باید بگویم که تکلیف من آنست که سرکار خدیو را اطلاع کنم که باید بفرمان فرمائی شط عظیمی که چشمه‌های عدیده آن هنوز افکار سیاحان بزرگ و دانشمند را مشغول میدارد فتحا رو شده باشد و بداند که این شط بزرگ را منابع بیشمار است که یکی از عمده‌ترین آنها را ژنس و بس مکتشف ساخت آنرا بنیل بلو (نیل آبی) موسوم داشت و منبع دویم را سپک و گرانت فهمیدند و آنرا ویکتوریا نام نهاده و سیمین آنها را سرساموئل بکر کشف نموده و آنرا البرت نیانزا نام نهاده ولی غیر از اینها هنوز منابع دیگر هستند که این سیاحان برآنها راه نیافته‌اند

یقین است که نواب خدیو از شنیدن خبر اکتشاف سرچشمه جدیدی برای نیل متعجب میشود و شرح دوا هفت که چگونه است که تاکنون هنوز نیل نشده و این گفتگو از میان برداشته نشده ولی اگر نیلوفر فرنوت تکلم میتوانست کردن من آنست که باو جواب بدهد که کدام یک از شعب و منابع من بتوسط محمد علی و پسرانش ابراهیم و اسمعیل مکتشف شده‌اند و تو خدیو مصر که کمال قدرت را داشتی و تکلیف تو بود که بدانی من از کجا میایم و چه آنها را برای مشروب کردن باغات و زراعات شما میآورم و خود و رعایای از من منتفع میشوند و از تصدق سر من زندگانی میکنید چه اقدامات در معرفت و تفتیش احوالات من بکار آورده‌اید و مردم محقق مملکت شناس مصر که هستند و نیستشان بسته بوجود منست برای خاطر من چه خرجی کرده‌اند و چه زحمتی بخود راه داده‌اند اگر بحسب دلخواه گاهی بعضی از بهار خودم را ببرد و بان پگاه که از جاهای دور بجستجوی من میآیند افشا میکنم و ایشان را بدیدن چشمه‌های شیرین و دلکش خود مفتخر میسازم چه ربطی بعمل شما دارد و توهم اگر میخواهی که مانند ایشان نام خود را



گران

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

بنده کمی قدم پیش نهاده و کمر عزیمت بر بندد و با کرامای پر خطا استوار بجستجوی شب مختلفه و چشمه های متعدده من اقدام کن

چنانچه حضرت خدیوی میل فرمایند نظری روی نقشه که من کشیده ام بیندازند و بعضی اضافات و اشاراتی را که در خصوص رود خانه معروف

باسامی مختلفه کارژا Ukerewe کیاگول Kagoul نامیده و نگاشته ام و در آینده و گذشته آنها خواهد رفت مطالعه بفرمایند درستی قول اینجانب

مرا تصدیق خواهند فرمود

دوم پرسش از من برادر کوچکم که چرا دریاچه رود خانه را که مکتشف ساخته ام الکساندرا نامیده ام پیش از این برادر قبل از وقت جواب

میگویم که سپک و گرانت صاحبمنصبان انگلیسی در ضمن مسافرتشان باوگاندا در تفحص مخرج آبهای دریاچه وکتوریا از این رود خانه عبور کرده اند

و ایشان اول اروپائیانی هستند که از اینجا عبور نموده اند و چنانچه مثل من میتوانستند بسیاحت آن مایل شوند بنابخاطر ایشان بیان آورده و دریاچه

که منبع آنست دختر های دریاچه وکتوریا اسم میگذاشتند بنابراین من نیز مثل سپک که نیانزای بزرگ را باسم ملکه خود (وکتوریا)

نامیده مناسب دیدم که اکتشافات خود را باسم نواب جلیله الکساندرا شاهزاده خانم مملکت گال بنجانم و مدین ملاحظه آنچه را که از نیل الکساندرا شاهد

و نقشه کشیده و اندازه گرفته ام بر سم تحفه و تقدمه مسافرت پیشکش قدوم شاهزاده خانم مینمایم تا از این بعد در صفحه روزگار اسم نیل

الکساندرا در مقابل نیل وکتوریا یادگار بماند

فصل شانزدهم

در بیان بروز مرض مسری و مهلک آبله در اوجیجی مکتوب از اوجیجی ۱۳ اوت ۱۸۷۶

باید مکاتبه دوم را کنار بگذارم و مستعجل از اینجا فرار کنم زیرا که مرض آبله مسری بشدیدی در اینجا شیاع یافته و هر روزه شصت

الی هفتاد نفر بدان مبتلا شده غریق بحر فنا میگردند از قبیل ذات الریه و سنطاریا و اوجاع صدری و ملتهبه و تیفوس و غیره نیز شدیدا و یا فته مزمن

شده اند و تعداد جمیر الطف نمیاند از تاریخ مکتوبات من معلوم میشود که چقدر نوشتن و تمام کردن مندرجات آنها طول کشیده است چه از

روز ورود من از سیاحت تانگانیکا که مطابق با غره اوت بود تا امروز که سیزدهم است بیش از دو کاغذ بشما ننوشته ام و این تعطل

از تنبلی و تکاسل نبوده زیرا که پشت قلمات را در تخت خواب بیماری خیلی اسهال و یلی در پی گرفتار حملات تب نوبه بودم و قتیکه

از کشتی فرود آمدم خبرهای موحش زیاد شنیدم از جمله در غیبت ۵۲ روز من نخست وزیر از اهل اردو با تیر زهر آلود کشته بودند و شش نفر

دیگر هم هنوز مبتلا بودند این بلای آسمانی مثل آتشیکه در خرمن پنبه افتاده باشد تمام خانه های اوجیجی از اعراب کرشه تا بنیان برافتاده

کرده بود فرانک پوکوک هم دو سه مرتبه تب شدید یخی کرده ولی الحمد لله بسلامت جسته بود یکنفر از تجار مشهور عرب همانروز بمرد و

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

ابن عرب حاکم اوجچی یکی از دوستان و آشنایان قدیم لیکستن نیز بلغ دوسه تن از فرزندان و لینه‌ش قتلا شده و همه روزه چندین نفر
از غلامانش میمیرند یا گانزی یعنی جنالان از ترس آن بلا از نزد قایان خود فرار میکردند و پنجفر قاصدهای منهم که هنوز از اونیا تیمه برگشته اند
و در اشاعت اثری از نشان نیست دیگر امید علامتی نمیرود تصور کنید حالت اهالی اوجچی را که تا چه اندازه مضطرب و پریشان بوده اند چون
دو ماه دیگر هنوز احتمال امتداد مرض میرود آنانیکه مرده نشده و مقدورشان بود از اوجچی خارج شده بنواحی دورتر پناه بردند
از شنیدن این اخبار غم انگیز ملتفت شدم که صرف از رودی نیست یکساعت دیگر در آنجا توقف کند ولی محض ادای تکلیف این مکتوب
آخر را اگرچه بنظر شما یقینا چندان اهمیت نخواهند داشت نوشتم باید معذورم دارید که در اینموقع بیش از این مقدور م نبود وضع همراهان
واقعا خیلی ملال خیز و تاسف انگیز است نه شاهزاده ایشان فوق العاده تنقاض شده بلکه باقی ماندگان خدمتکاران با وفا مغتنم الوجود
تا تمام مجال مختصر و آنچیزیکه اروپائی را فی الجمله حفظ کرده و از نهادم کلی باز داشته همانا جلوگیری عمل آبله کوبیت و حالا بعضی از
آدمهای من ملتفت میشوند که چقدر بخودشان ظلم کرده اند و بسبب تن پروری و تنبلی خودشان را از انتفاع از آن محافظ قوی محروم داشته اند
آنوقتی که باشان التماس میکردیم بیایند ابله شان را بکوبیم از پنجه دی تن باین زحمت در نمیدادند و بدبختانه امروز که همه راضی و با کمال
رغبت حاضر تمام مایه آبله های من ضایع و فاسد شده از خیر انتفاع افتاده اند

فرانک پوکوک در اینمدت آنچه مقدورش بوده در پرستاری خدمت رفقا و همسایگان عرب خود غفلت و کوتاهی نموده و من از شنیدن این
حسن رفتار و کردار او خیلی ممنون و خرسند شده و از آفرین و تحسین کشم گمان نمیکنم هیچ مسافری تا امروز هیچوقت لازم صدیق بخوبی بحکیش
آمده باشد پوکوک امروز جزء افیادان عالم متحریست و چون هیچ رفیق دیگری ندارم غالبا از دل و جان او را برای او میکویم و با او مشورت
و مصلحت میکنم در اینمدت چندان جبر به و ذوکاوتی از او مشاهده نمیشد و منهم چشم داشت زیادی از او نداشتم ولی رفته رفته معلوم شد
که انجوان انگلیسی وجودش از هر نوع عیب و نقصی منزه و مبرا و سراپایش مزبور نجابت و شجاعت آراسته و پیراسته است

در خصوص سیاحت اطراف دریاچه تانگانیکا اطلاعات تازه که برای شما بنویسم خیلی دارم و اکتشافات مفیده بی اندازه و قابل
آثارهای قشنگ زیبا و مناظر مدهش و بناهای بی مانند و قشنگ و غارهای وسیع زیر زمین معادن مس کاتانا و طریق اشخرج آنها بسیار
نموده ام و تعریف خانه‌های زیر زمینی رووا را زیاد شنیده ام و در کاهی نهب تازه قابل حوالی تانگانیکا آگاهیها قایم چنانچه اگر وقت
میداشتم و تفصیل آنها را برای شما مینگاشتم هر یک مکتوبی مفصل بلکه رساله مطول صورت می بستم ولی ضرورت حرکت معجل از اینجا
واجب تر و مقدم است زیرا که اگر اندک کثت و توقفی روا دارم جان چندین نفر وجود عزیز پر قیمت فاخره شده قلیل وصتی که دارم

همینقدر است که صرف جمع آوری اسباب و بار کردن اثاثیه و قماشه و جزئیات دیگر کنم با وجود اینها امیدوارم که روز حرکت بتوانم چند سطری
بشما بنویسم و از اوضاع و قاصدان شما را باخبر نمایم

فصل هفدهم

اونیامویزی و تانگانیکا مکتوب از اوجچی میرآمبو محیط دریاچه تانگانیکا بعوض مکتوبی استانلی

در شرح مسافت خودش بورتانگانیکا وعده کرده بود و بواسطه لزوم حرکتش از اوجچی فرصت نیافته و ما در اینجا مختصر اتفاقات عمده را
از اونیامویزی تا اوجچی و سیاحت او را گرد تانگانیکا محض بصیرت و اطلاع خوانندگان ذکر میکنیم

برای آنکه از سبب رود اونیامویزی تا خارج شدن استانلی چیاست از جبال پرجنگل و دره‌های عمیقه که در زردکی خاک مانگوروگو فته جوا قعند
عبور نمایند و محض اینکه از دعوت مغرضانه آن شریر پرآزار حمراز نمونده شد در حرکت شتاب میکرد تا خود را بدون غائله و بایله فیمابین
واتع در مملکت اوساگیره که خاکش چون زمین اونیامویزی حاصل خیز و باشش مشکبیز است رساند در عبور از این سرزمین آخرین یک
استانلی ـ نوبل را که خدمتکار قدیم و در همه اسفار مونس قدیم او بود اجل در رسید و مانند بسیاری از هم اهان دیگر از استانلی جدا
و طعمه خاک افریقا گردید

همه جا استانلی و همراهانش از میان کوه و صحرا و دشت بدون مانع و خطری گذشته تا اوژانگوا رسیدند و در آنجا شنیدند که امیر آمبو
با جمعی از روگاروگاس ـ روگاروگا نهایت منصوب عازمست و بزودی وارد خواهد شد میرآمبو که بقتل و خونریزی معروف و مقترله بلاگو
و جنگیر افریقاست نامش را چون مترس هر جا دز گذشته زنها و بچها ساکت شده از ترس بخود میلرزند از شنیدن این خبرهای
اوژانگورا مضطرب و پریشان شده هیچ و مرج غریبی برپا نمودند مردها داخل قلعه را سنگر بسته و در کمین نشستند و زنها سراسیمه خود را بالطبیعات
آرمیده و جادوگران و ساحران با صنام و خدایان خود کمک و معاونت میخواستند مردوزن میرآمبو را دشنام میدادند و نفرین میکردند
و جنگجویان که از قشونش هم طوفان خونریز بجان آمده بودند تفنگهای کهنه زنگ زده خود را که برای خودشان بیشتر خطرداشت بارود
پر نموده و با امین خود قیه و شاقوت میکشیدند تمام دلگرمی پادشاه آن مملکت به ۲۱۵ نفر همراهان استانلی و صندوقهای ذخیره ایشان بود
ولی استانلی خیال او را آسوده کرد و گفت که تکلیف او نیست همجا در جنگ سلاطین بومی افریقا خود را شریک و دخیل کند و فردای آنروز
از اوژانگورا پیرون رفت و در سر راه بموکه یکی از بزرگترین و عمده ترین دولت اونیامویزی است و ... ۵ نفر جمعیت دارد و حال قابل تحقیق
مقارن این حال خبر زردگی (مترس افریقائی) بندگان پادشاه جوان شنیده بودند که با میرآمبو موصلت کرده بود و خوش داشتند

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

وداع هم جوش و خروش مردم را که آشفته و مخوف بود فرو نشانده بایشان اعلان کرد که قصد میرآخور از این سفر ظلم و دغایت و فقط خیانت
ملاقات او و صلح و صفای با اعراب استانی از این مقاربه خیلی خوشحال بود و میدانست که با آن لاوفر و فهم یقای استانی که از زنبه رایت یکی
از رؤسای اومیو خواهر بدرجه سلطنت رسانیده و تمام قبایل اوسوی و اورووری و اوروزیرا تا اوگوگو را تسخیر کرده و
زیاده از ۲۳۰۰۰ کیلومتر مربع زمین در تحت حکمرانی داشت آشنا شده عقد مودت و یگانگی بندد طرف عصر خروش نی پی شلیک
تفنگهای میرآخور بلند شد و همانده مد کاهلم کرد طبالچی و جرسن زنها در کوچه و برزن طواف کرده مردم را ساکت نمودند و جارچیان با آواز
بلند با مضمون رسیدن سلطان افریقا یرا اعلام کردند

ایردم سر و صبو گوش کنید و هوش دارید فرستاده اصبح میرآخور بوارد مرکا انجا وارد خواهد شد پاتا تهای خود را از زمین پیدون آرید و هیچ
در خانه های خود نگذارید زیرا که میرآخور صاحب کرش گرسنده و تا آدو قه میخواهند بویان سر و صبو که میدانستند از پذیرائی سلطان قادر
ناگزیرند مجبور و واجب الحکم زنها و بچهای خود را کندن پاتات و تهیه سیوبات فرستادند خلاصه و زبعد شلیکهای پی در پی متواتر مردم را از
ورود میرآخور مخبر نمودند و چند لحظه بعد میرآخور با روگاس — روگاس ئی بنا له اش که قبل یقا های قشر و پیر نهای سفید بود داخل
شهر گردیدند و مردم صدا شباشش بلند کرده او را خوش آمد گفتند از غرش طبلهای بزرگ چنگی غلغله و هو هوئی نما معلوم میشد که از زدن
اهلم سلاطین افریقا نورزی بویان همانقدر که ظاهرا مسرور و خوشحالند در باطن متوحش و پریشان خیالند بمجرد ورود میرآخور شه نفرار بزرگان
خود را که قباهای فاخره آبی و قرمز در بر و کلچه های سفید تا کمر و عمامه ئی بزرگ گرانبها بر سر داشتند نزد استانی فرستاده تا او را از جانب وی
سلام گویند و از او وقت ملاقات بخواهند

استانی جواب داد که بملاقات آن پادشاه کامل اشتیاق را دارد و همینکه با قیاده روما نیکا سلاطینی که در ضمن سیاحت ملاقات کرده
با ایشان عقد مودت بسته بود از دوستی سلطان مقتدر خیلی نهایت افتخار و مباهات را حاصل خواهد کرد و روز بعد میرآخور با دسته نفرار بزرگان
معروف خود بدین استانی رفت و از تحرارات و پذیرائی گرم دوستانه که از استانی نسبت بوی شهود افتاد خیلی امتنان حاصل نمود و نیز
باید گفت که استانی هم از ملاقات میرآخور نکمت محظوظ و خوشحال بود زیرا که از شدت ارادت میرآخور بخود نظرا و با ندازه یکخفر ثار ایشان بر تربیت
شده مؤدب و موقر جلوه کرده بود و پس از رفتن او عصر همان روز استانی در روزنامه خودش این مضمون بتفصیل آن ملاقات را
درج نمود

« ۲۲ آوریل ۱۸۷۶ میرآخور مردیست بلند قامت (۱ متر و ۷۸ سانتیمتر) و قوی و قرب سی و پنجسال دارد و سیمایش

مطبوع و مقبول و صدایش ملایم و شیرین و تکلمش شمرده و دلنشین با قلبی سلیم و خنده کننده و دستی باز و بخشنده از حرکات و سکنات و هیچ چیز
نمی توان گفت که او مرد مشهور و بی باک و دلیر بی پروا و خونخوار نیست که مدت پنج سال در افریقا مأموریتی در جنگلهای اعراب انتصار یافته
کرد و شجاعت بخرج داده خلاصه پس از آنکه قدری با استانی صحبت کرد سلطان افسر یقائی برخواست و با او وعده داد که چنانچه روزی
گذارش بملکت او افتاد در پذیرائی مقدم او از هیچ چیز فروگذار نخواهد کرد عصر بتاریخ روز استانی با ده تن از دواکنونا هایش باز دید میرآخور
عازم شد سلطان در چادر بزرگی که برنگ کلیسا ها شباهت داشت نشسته و تمام صاحبمنصبان و رؤسایش در او حلقه بسته بودند همینکه استانی
وارد شد و لوازم احترامات و تعارفات بعمل آمد میرآخور برای استحکام مودت جدید تن کسی بطلب با نوا سرا فرا مانده کل دواکنونا ها
فرستاد تا آمده مراسم تعویض خون را مجری دارد پس از آنکه دو رفیق جدید العهد روز بروی یکدیگر روی حصیری نشستند عامل مذکور بساق
راست هر یک با چاقو فرش داد و چند قطره از خون یکدیگر ابروی زخم ها یگری مالیدند و در ضمن این عبارت را تلفظ کرد

« هر یک از شما که خلاف عهد و قسم کند طعمه شیر شوید و بزهر مار گرفتار آئید غدار کاستان طعمه شود و غره ایام اقبال و راحت
شما بسخط محنت و مکنت مبدل گردد و تفنگ در کفتان بر گردد بدنتان را مجروح کند و غضب خدایان همه وقت تا دم مرگ شامل حال شما شود »

پس از ادای مراسم اخوت طرفین یکدیگر را تعارفاتی چند رد و بدل کردند ولی میرآخور که همواره سعی میکرد در استانی تقوی و همت و شجاعت
او را مایل کند چندین گاو دو گوسفند با بخشیدن چند نفر بدرقه همراه او روانه کرد تا او را از خاک دواتوتا ها بسلامت گذرانند در همین راه
استانی بمیونگا پادشاه کاسوم توا که سابقا گرانت را لخت کرده بود و او گومی زوا که مخصوصا بغرور و طمع مشهور بود برخورد و لی
در مقابل تحیلات و خورده گیریهای ایشان خودداری و تحمل نمود و با خنده قوت آنها را با خود مهربان نماید و چنان وانمود تمام از کن خاک دواتوتا ها
و کاکا های دزد را بزن اطراف در یاچه گذشته خود را بملکت مولا گوا پادشاه سیسه نه که از او پذیرائی کامل بعمل آورد رسانید

تمام قسمتی و مات این آفاق متحصن مستحکم و ساکنین آنها جبه دار ای تفنگ و مهمات جنگ و متصدد که حملات دواتوتا ها را که همواره
اسباب زحمت و وحشت آن نواحی میشوند دفع نمایند در نزدیکی که نزدیک بدریاچه سیوده واقعست استانی با همکیان رؤسون دن که محض
اظهار بی باکی تقلید روگوس — روگوسها را می کنند و حتی تمام اشیا را بزخود می نمایند رو بروشد این قوم کامل جاهل اسباب افتخار خود
میدانند که مانند دزدان و قطاع الطریق خود را از دو دشاه و انچ ست کنند و همراهی سازواحد الوتر یکه دارند مانند حیوانات درنده
و زور گشید و مسافرین و عابرین سبیل بیچاره را بیچاره بند و مال اشیا را ببرند ولی استانی در مقابل این مردان بیدین و آئین مقاومت
کرده و سعی نمود که در اقل مدت از مملکت رقی که توقفش چندان مغتنم نبود دور شود

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

ذرائت پوکوک را با دسته برگ از پست نفر جلو فرستاد و قطعات لازمی آلیس را بهم وصل کنند و عمداً مذاکره گفتگوی مصالحه را بتعویق انداخت تا کشتی حاضر شود تا دیگر رؤسون پاشا وزرقی هنوز امیدوار بود که استانلی را مجبور بخلاف کند و سرش را بکشتی آورد سیاح مذکور تحمیل عینی درست عرض الاگازیزی را بمملکت او فاصله پیدا کرد و بود ولی بنجا به کشتی رانی در این رودخانه که بقاصله شش ها دشوار احداث میکرد غیر ممکن بود استانلی و همراهانش مجبور شدند از خلکه ایکه دو اتاقی تا تمام آنها را ویران نموده بودند عبور نمایند این طایفه که نسبت بنجا چیانی که میخواهند از مملکت ایشان گذرند خیلی سخت و لجاج ناپذیرند در خارج حدود خودشان طاقیر و با شجاعت نرانده بلکه از فراهم آوردن آذوقه و مهمات و حمل و کار و انها نیز مضایقه ندارند

هفت روز بعد از حرکت از زرقی اهل اردو سطح لاجوردی رنگ تانگانیکا را که در افق مدید خشید دیده فریاد شعف شادی بر کشیدند و مانند دفعه اول از مشاهده آن دریاچه باشکوه که کوههای آبی رنگ گوناگون و جنگلهای انبوه اطراف آنرا احاطه کرده بودند استانلی مبهوت ایستاده از فرط تعجب و حیرت خیره بر آن می نگریست ولی آن مجسمه که در اینجا استانلی در سنه ۱۸۷۱ لیوینگستن را یافته بود این بار از قبه (خانه بومیان) های وسیع بزرگ پوشیده بود و آن خانه که آن دو مسافر در آنجا منزل کرده بودند مدت زمانی سیکدشت کوخته و منهدم شده بود آن پیر بلند همت و دلیر پرحرارت که عمر خود را وقف تربیت اهالی افریقای استوائی کرده بود دیری بود که از زندگانی رو برتافته و بجهان دیگر شتافته بود

سه ساعت بعد در روز ۲۷ ماه مه ۱۸۷۶ اردو در اوجیجی که غلب اهالی آن دوستار و یار وفادار استانلی بودند فرود آمد شهر اوجیجی ۲،۳۳۰ کیلومتر مربع وسعت دارد و در کنار دریاچه تانگانیکا بطول ۴۵۰۰ متر لیوچه که حد جنوبی آنست واقع از اوکارانگا جدا میباید مشالا که انتهای شمالی آنست محدود میشود عده سکنه آن تخمیناً ۳۶۰۰ نفر و هر ناحیه بلوک آن حاکم علیحده دارد که بزبان خود او را مونوآوه گویند و تمام آنها محکوم حکم مهتمی یا سلطان اند در زمان مسافرت استانلی حکمران اوجیجی ماکاسا بود و در دره عمیقی میان دو کوه منزل داشت که از همه طرف منظر دریاچه را از نظر او مخفی میداشتند زیرا که برای او همچو پیش بینی کرده بودند که اگر چشمش بدریاچه نیفتد فی الفور خواهد مرد مردم اوجیجی عموماً رشید و مطلق العنان و باخراج و مسافرینی که حق العبور و خراج خود را به مونوآوه پرداخته باشند هیچگونه کاری ندارند حاکم مهاجرین اعراب از غرب در آنوقت با مونومه برسر صلح و صفا بود و میتوان این اتفاق را در از خوشبختی و اقبال استانلی دانست زیرا که بسبب قرابت و همچشمی که میان بومیان و اعراب است غلب این دو طایفه در دو ساحل مشغول زد و خورد اند موانی نی هزی حاکم کی از این نواحی استانلی را خیلی مشفقانه و مودبانه پذیرائی و مهمانداری کرد و نان و برنج و گندم

و بشیات هرگونه خواکی که لذیذ و برای ایشان فرستاده و همراهان را از برنج راه و گرسنگی و تشویق که در آمدند کشیده بودند بیرون آورد حاکم مشارالیه مردی فربه و قطور و با دولت بزرگی بهشمار است و عبارت از صد و بیست غلام و کنیز و هشتاد تفنگ و ۲۰۰ لیور عاج و دو خانه و یک مزرعه گندم و یکرو دخانه و نزدیک و چهل رأس گاو و پست رأس بز و سی هندوق پارچه و پست خوچین مروارید دل و سیصد و پنجاه لیور مفتول برنجی و دویست لیور مفتول آهنی است که روی هم رفته قریب ۱۸۰۰۰ دولار ارزش دارند و تقریباً از بالای یکی از قبه های اعراب شخص نظری بجانب شهر و بندر اوجیجی افکند ابتدا کپرهای مربع و مخروطی شکل و اوگوناگو ناها و دوانیا موزی ناها بنظر درمیاورد که درمیان سته انبوهی از بانانیه (درخت موز) و اشجار الاله که از میوه های زرد و طلائی رنگ آنها روغن نخل معروف را می کشند پنهان و مختفی شده اند پس از این بجنوب میدان بزرگ محصل داد و ستد و معامله عمومی که هر روز صبح جمعیت کثیری از همه رنگ و از هر قبیله در آنجا جمع میشوند و منازل اعراب را مشاهده فیاید که تمام از چینه و گل ساخته شده اند و بامهای سطح و هموار آنها از اشجار پاپایه و انار و خیزران و برای گذراندن ساعات عصر و بعد از ظهر بهترین محل نشیمنند قدری دور تر جنگلهای سبز تیره رنگی که اطراف ساحل را پوشیده اند دیده میشوند و چنانچه هوا صاف و بغبار باشد مملکت تا توان سطح دریاچه و سبزه و یاسمن ساحل شرقی آن و جبال اولاما هولا را که در امتداد جنوب واقعند نیز تمیز داد

دو اوجیجی با درجات از اعراب زنگبار و باعی تر و از مقام ساکنین بوجسل تانگانیکا در عمل فاصی و قایق رانی مهارت شایسته را بضافه در اعمال تجارتی و مکاسبه نیز مدلولی دارند و نیز معاملات ایشان جریان میکنند و بازار اوجیجی جسم بهترین و بارونق ترین از تجارتهای نواحی اطراف دریاچه است پول رایج این مملکت سوتی کمیوع مروارید یست که از چینی سیاه و سفید هی سازند و خیلی شبیه است بیک نکه لوبیا چشم بار یک دانه واحد این پول استوانه شکل مجوف را ماسا رو گویند و گرشته آن که مرکب از پست ماسا رو است یک خطه صورت بندد و آن برای استماع آذوقه دو روزه یک نفر غلام زرخرید کافیست در اوجیجی استانلی و پوکوک هیچیک نشتجات و مکتوبا تیرا که پس از چند ماه مسافرت منتظر بودند یافتند و در همین موقع که میخواستند بسیاحت اطراف تانگانیکا بروند و سفرشان اقلا دو سه ماه دیگر طول می کشید خیلی موقع بود که از اخبار از روپ و خویشان و دوستان اطلاعی حاصل کرده اند کی از دلگرانی و تشویش بیرون میامدند

قبل از آنکه باین قصه بگذرند استانلی خاطر خود را از جانب پاراکه در مارس و اوریل ۱۸۷۴ کامزدن را همراهی و همراهت کرده بود و روانگو که در دسامبر ۱۸۷۱ خود استانلی و لیوینگستن را بانتهای شمالی دریاچه همراهی نموده آسوده کرد و مطمئن شد که ایشان بهمراهی احاضر اند و در معاونت و کمک او حرفی ندارند مقصود استانلی از این حرکت این بود که معلوم نماید چنانچه کامزدن گفته

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

بوده آبهای آنگا نیگا در رود لوکوگا میریزد یا ـ ولی از قرار اقوال بلدکار مردن که نشته از آنگا نیگا آنرود خانه از شعبات این بحیرهٔ مخالف آب آن در دریاچه میریزد و از قرائن هم باین قول اصح اقوال باشد زیرا که از آبش دائمی تا نگا نیگا خود دلیل بر اینست که این دریاچه عظیم هیچ نوع مخرج و زه کشی ندارد

وجه تسمیهٔ تانگا نیگا درست معلوم نیست لیکن در آنچه بگمانم تانگا یعنی جلگه است و عنوان چنین فرض کرده مقصود از تانگا نیگا رسانده معنی (دریاچه دشت یا جلگه مانند) شنبه روز ۱۱ ژوئن ۱۹۰۷ زورق لیدی آلیس با تمام زورق تسگین بزرگ موسوم بمیاوتو که نوای فی جزری برغبت و رضای خاطر هاستانی امانت داده بود در وقتیکه باد مساعد در سطح تانگا نیگا میوزید شراع گشوده بجانب جنوب روان شدند همه چه که ظاهرا زورق لدی آلیس خیلی ظریف و لطیف مینمود ولی هاستانی و همراهانش که بکرات هنگام آزمایش در موقع شدند بسیار ثابات و استقامت آنرا امتحان کرده بودند اعتمانی تمام بر آن داشتند و بکمال اطمینان قلب بعزم سیاحت بنادر و خلیجهای اطراف تانگا نیگا و جستجوی مخرج آبهای آن حرکت کرده و کشتی میاوتو که چست نفر دگیرا نبه و لوازم سفر در آن جا گرفته بودند از دنبال لدی آلیس روان شدند

ابتدا هاستانی و همراهانش در طول دامنه های پشته زار اولامبولا و جلگه های اوکارا نگا کشتی را کرده تا مصب رود خانه مالاکارازی رسیدند و این رود خانه که آبش قدری زرد رنگست چند کیلو متر بالا میرود در قشقه غرض میکاهد چنانچه بفاصله ۵ میل از مصبش در تر پهنای آن فقط ۱۳۰ متر میرسد از مصب این رود بعد همه جا سواحل سنگلاخ و سر بسیب و دارای بنادر کوچک و بزرگ زیاد دیده میشود جنگلهای انبوه اطراف آنها را احاطه نموده اند چند روز بعد که از دهانه کاگو گذشتند همه جا هاستانی اماکنی را که در سنه ۱۸۷۲ بالیونگستون دیده بود بخاطر آورده و همواره از مسافرت قبل خود یاد میکرد و اوزیبا که بفاصله کمیل در جنوب غربی موهوا جری واقعست مملکت بسیار مصفی و پر نگارت و در آنجا هاستانی چند کاه میش و دو گوسفند خرید نموده گوشت تازه قطعه قطعه قدید کردند و بجهة آذوقهٔ مسافرین ذخیره نمودند

در همینکه هاستانی و همراهانش مشغول تعیش و خوش گذرانی بودند و معدهٔ های خود را بپیش مینی فحا و غلای تازه غذا در میاوردند بر گشته از بومبان روگاس ـ روگاس که در آنجا لنگر انداخته بود بخوردند از این قافلهٔ مسافرین خیلی متوحش و مضطرب شدند زیرا که این راهزنان سنگدل در مملکت کاهوزی که توسط ایشان ویران و خراب شده بود دهر چیز و خونخواری شهرت تامی داشتند ولی خوشحانه در اینموقع باشتراک در صرف طعام و گرفتن قدری توتون کلها کردند و قدری دور تر در جزیرهٔ بوگو بدادن قسمتی جزئی و نمک متعلق هاستانی خود را از چنگ ایشان خلاص کرد از اینجهان قسمتی جبال کوگو که ۹۰۰ متر از سطح دریاچه مرتفع تر اند در بوس ممتنع الوصول

تنها من باقی ماندگان بومبان کاهوزی است نمایان اند و از این چین زار تا کرفته تا اولامبولا همه جا سوحل محدود و بحمال مرتفعه پر درخت و گروه های تنگ صفا و خیلی قشنگ اند و آنجا رود خانه سوالوکو و بوکو کوه از بلندی زیر بیشه بشار های متعدد تشکیل سیدهند و قدری دور تر رود خانه کاسوما که همه جا معبر آن در زیر پرده از سبزه و ریاحین پنهان است بشار بسیار مطبوعی احداث میکند که شخص از دیدن آن سیر نمیشود تمام سواحل جنوبی اولامبولا که سابق بر این خیلی پر جمعیت و آباد بوده امروز بواسطهٔ تعدی و اجحاف راهزنان مذبوره چول و ویران گشته اند روز ۱۹ مسافرین بمقابل قریهٔ کیهوا میرسند این آبادی که از دور خیلی منظم و معمور مینمود اهالی آن تا سیدیکنه سایر قری اطراف در چه از رسیدن کشتیهای بنیان چندان هیجان و جنبش بظهور نرسانیدند حالت حزن و سکوت آن محل با کنی میماند که کسنه و جمعیتی نداشته باشد

از ترس آنکه مبادا بومبان حیله کرده باشند و بخواهند بشاتا بلکه بکشند هاستانی نفرات همراهان خود را حکم کرد سلاح خویش را گرفتند و با کمال احتیاط بسوی قریه پیش رفتند پس از چند قدم چند پیر مردی را بنظر در آوردند که مدتی بود کشته شده و بدنش فاسد شده و از هم متلاشی گشته بود قدری دور تر نعش سه برده مرد دیگری دیدند و در گوداله ۳ نفر دیگر مشاهده نمودند که تازه بقتل رسیده و در آنجا اقامه بود حصار اطراف قریه ویران و کپسهای بومبان هنوز سوزان بود از هر طرف که مینگریستند جز آثار مرگ و خرابی چیزی ندیدند از مشاهدهٔ این احوال فرستادگان هاستانی یقین کردند که بتازگی دسته از وحشیان شرور روگاس ـ روگاس از آنجا گذشته و هاستانی احوال آن قریه را از هم گسسته اند از اسباب و اثاث البیتی که همه پراکنده و در روی زمین متفرق بود اند معلوم میشد که ساکنین بیچاره غفلة چار دشمنی که بعد از ایشان بر بر و بر افسر و تر بوده اند آمده جمیع آوری و حفظ مال خود نموده اند خواسته بخط جان خود کوشیده و چشم از املاک خویش پوشیده اند فقط مخلوق زنده که مسافرین در آنجا دیدند سگهای بود که در کپسهای پنهان شده بود و از مشاهدهٔ ایشان فرار می نمود راه پایان پیش گرفته این قریه که سابق خیلی معمور بوده هنوز خندقی وسیع و حصاری زمین با جان پناه های رفیع برای کمین تیر انداز ها و نیزه بکفها دارد و کلبه های پوسیده که در و دیوار کپر با قصر پوندا سلطان آنجا از مزین کرده بودند دلالت مینمود بر اینکه آنشهر یار قهار در پیشه بست زیردستان خیلی سخت بی اختیار بوده و از آنجا که مضمون (هر کسی چند روز نوبت اوست) مخصوصا در خاک افریقا خیلی صادق و ثابت کلیت که از این نوع وقایع بسیار دیده میشود که این پادشاهان غدار و روبای خونخوار نوبت خود را سیر قیه حکام پر زور تر شده و سرای خود میرسند

پس از مشاهدهٔ این احوال مسافران راه خویش پیش گرفته و بسوی مصب تو کوفو در کنار ساحل پست کم عمقی که آب دریاچه علی الدوام

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

برآن دست اندازی می‌کنند روان شده از ملاحظه افزایش وسعت دریاچه ناگاه نیکاپارا که پاپرده‌ها پیش همراهی کاروان آزاد بده بوده متعجبانه فریاد زده (که خیلی غریب است این دریاچه همواره زغیر میخورد و پیوسته تمت تازه از آب جبران خود میکند) قدری دور تر از منصب رو گو نو منصب قرقه که بندر خوبیست واقع است و کشتیهای تجارتی میتوانند در آن داخل شوند اما حیف که از ترس محاورت توپهای رو گو س رو گاس جرات مراوده و مراوده نمی‌کنند

از این محل تا مدخل ایگاگو که در دامنه کوه خلیج پرسایه و آرامی احداث نموده مسافرین یکروز تمام گرفتار لطمات باد تحت جنوب شرقی بودند قریه کارا که حکومت آنسامان متعلق به باسکا حاکم دست نشانده فی پاست بطرز خوشی در کنار بندر امن و پناهی واقع شده که در اطراف آن تلگرافهای پرصید بسیار و تجارتی بازرگانی با آنجا بنا می‌آمد و شد و داد و ستد را گذاشته اند امین کارا و دماغه نه پیموده همه سواحل را امواج دریاچه پرورده و هر شسته از پایه جبال فلزاتی (یعنی دماغه‌های عمودی سنگین مفترس بعضی سواحل) متخلخل احداث نموده است که زیاده تر از صد پا از سطح حالیه بحیره ارتفاع دارند و میتوان گفت که کوتاهی آب دریاچه آن را ارتفاع بوده و بعد بسبب انقلابات مکانی زمین سطح آن نازل شده است

پس از طی دامنه غربی این پایه کوه سکلاخ مسافرین سواد قریه بزرگ کیرانده را که مسکنه آن خیلی غریب نواز و مهمان دوست اند بنظر درآورده و پس از آنکه از طرف جنوب از ساحل بگذاری عبور کرده در جزیره سیاسا که جمعیت آن خیلی زیاد و همه مشغول اعمال و زراعت بودند فرود آمده رو دوی خود را سرپا کردند در منزل بعد که در نزدیکی دوآن میبود یکی از بلندیهای استانی میوه پیدا کرده موسوم به اوهوندی که بوی آن بمجدی میشد و نزدیک بود بر بحیره اسطوخدوس که تمام قایقهای قدیمی از آن معطر بودند از میوه پیموده کاسل غربی دریاچه بخوبی نمایان شده ابتدا جبال اوزوگو و قلعه کالا را و قریه کاگوگو که کل ست سفید مرغوبی در آنجا بافت میشود پدیدار شده بعد فلزهای دماغه کیرگو که خاک قرمز رنگ قشنگی دارند بنظر آمدند و بالاخره در نهایی جنوبی ناگاه بندر خلیج کوچکی رسیدند که رودوآنی که در فلات اوزوگو جاریست در آن میریزد همه جا آثار و علامات پیش آمد گی آب دریاچه روی زمین مشهود و معلوم میشد و بیان هم هیچ چه تصور امکان مخرج و زه آبی برای دریاچه در هشتاد و سه جبل غربی نمیکردند در این سواحل تمام اماکنی را که میان میوه پیته و رو گو دو و قبضه بومیان معدتپس میدهند و آنها را مسکن ارواح شجره سنگها فرض میکنند که از جمله آنها سه کوه استوانه مانندی هستند که مثل سه برج عظیم در کنار آب ایستاده و هر یک ۱۲۰۰ پا از سطح دریاچه ارتفاع دارند این سه کل عجیبه که طبیعت محض انها را در قدرت ایجاد خلقت کرده بسایق الایام جزو قلعات اوزوگو بوده اند و مثالهای بسیاری از قصص و افسانه‌ها و حکایات منسوب با باب انواع و اقسام

شده اند و متعلقات و کاتیه و کاتیوا نام داشته اند رو گو دو رودخانه شکی است که بفاصله میل از ساحل از چهل و پنج داب گذشته مملکت حاصلخیز را که لانده مرکز اهلی و عمده آنست مشروب میسازد در خروج از رو گو دو مسافرین چاربادی شده که از طرف جنوب غربی میوزید قایق میوه گو با وجود ضخامت پهلو تاب مقاومت نیاورده طنابهایش از هم گسسته تکانش دهم شکست و اگر آن از ترس آنکه باد غرق و تباه شود لاعلاج بخشکی پناه برند قادر از زمین کشیدند آنا لدنی آلیس که مانند مرغ سبک سیر در روی کرده امواج طیران مینمود در مدت دو شبانه روز از دماغه کاسوا گذشته در عقب تپه پاخزه در خلیج کوچکی که تماشاهای دریائی بوزند مقام گرفتند پاپین قریه کی نمی و دماغه کالامبوه قریه معتبری است موسوم اکالوگا که بنیان آنرا به شاه موریو کی از رؤسای قدیم نیاموری نسبت میدهند این قریه مخصوصا معاوده فروشان است تجار عرب یقین دارند که همیشه در آنجا در عوض قدری پارچه و چند تفنگ مقدار کثیری امتعه آبنوسی رنگ (که مقصود کاکاتیه) بچنگ خواهند آورد

در شمال پانوا که اولیا را از راه رو گو جدا می سازد منظره دو رفای آن حدود کیفیت و تازگی مخصوص پیدا میکند که مثال آنها در سواحل اوزوگو دیده نمیشود گردنه‌های عمیقه و تپه‌های مرتفعه که گاهی از آنها مورد وحشی زیاده از ۲۰۰۰ پا از سطح بحیره ارتفاع دارد هیئت مخصوص بان ناحیه میدهند و جنگلهای انبوهی که تمام این گردنه‌ها را پوشیده اند مکسن سوکو یعنی نمونه‌ای درشت موسوم آدم جنگلی اندر جنس گوریل و شمپانزه که آوازهیبت آنها از دور بر سواحل اوزوگو اشنیده میشوند در شمال دماغه کاتیوه استانی بنام پستی این مملکت تفرج دریاچه ناگاه یکباره نزدیک پنجاه تن بترتیب دانه‌های رو گو دو رودوتیه با روی توکن و کاکاتیه گردش کرده و بالاخره رود لوگو گا که گاهی بطرف مشرق جاری میشود و گاهی بطرف مغرب سیاحت نموده

خلاصه همینکه از منصب استانی قلعت شد که این رود بوسطه خاک سوهانش لون قهوه مرنجر رنگی پیدا می کند و بزعم بومیانی که می گفتند آنرو مشتق از دریاچه هست ممکن نبود شخص باور کند که آب صاف ناگاه یکباره و میل از مبدا خود انیکونه تبدیل و تغیر کرده و پس از انجا عده که استانی بجا آورد معلوم شد که آنروز جریان هم بکلی راکد و غیر محسوس است این ممکنست که در از منه سابقه که سطح دریاچه از نقاش حالا بیش بوده آب آن در لوگو گا میریخته ولی در اینوقت که استانی آنرا سیاحت میکرد منبع ناگاه یکباره بوسطه یکی از انقلابات طبیعی که اغلب در نقاط سطح زمین روی میدهند از طرف شمال توسعه یافته و سطح آب آن پائین رفته بود و رود لوگو کاملا توانست عمل سابق خود را از سر گیرد مگر وقتیکه مجدد از سطح دریاچه بارتفاع اولی خود برسد آنا غارهای زیر زمینی که بعقیده بومیان زادگاه آنها میباشند نظر بارتفاع سطح جای که براطراف دریاچه احاطه دارند استانی بکلی منکر آنهاست کسانی که تعجب میکنند و میگویند چگونه میشود که در سطح

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

این دریاچه بزرگ که بهیچگونه مخرجی ندارد با وجود عمل تبخیر ناقص نمی‌شود باید تصور شود که بواسطهٔ تفاضل مقدار آبی که بهساله در آن داخل میشود بر مقداریکه متبدل بخار میگردد سطح آن همواره منظماً رو بترقی است

در خروج از مصب لوکوگا که چندین سال بعد ازین همیشگی سطح ناگهانی یکمرتبه دیگر ارتفاع پیدا کرد آبهایش در آن خلیج بخت مسافرین بخار مملکت اوگوها رسیدند اهالی این بلد زیاده از حد متعارف متواضع و در شانه کردن گیسوهای خود خیلی دقت دارند نزد اوگوها صنعت مشاطه گی بنهایت درجه کمال و رونق دارد چنان برای آنکه در وقت خواب ترتیب غرفانی که از موبر سر خود می سازند بهم نخورد بالشتک چوبی بکمر آویخته دارند و هر وقت میخوابند در بالشتک فرو می‌کنند کردن خود را روی آن نمیدهند اما از حیث تعارف و تکلف میتوان گفت که چینیان کوچک بافت معروف فقط بگردن اینها میرسند و بنابراین اوگوها مطبوع میشوند

پس از آنکه مسافرین از منتهای شمالی جزیره کاشیگا که بازرگانی از ساحل گوآما جدا شده رد شدند آخرین سلسله جبال گوآما را بنظر آوردند که چندین هزار جویبار از خنه سنگهای آنها بیرون آمده بشکل نهاده جاری میشوند قدری دورتر خط الراس جبال بخور رنگ خشک برهنه شده و بالاخره کوه میوسکی که زیاده از سه هزار پا از سطح دریاچه ارتفاع دارد پدیدار شد و در داخل دریاچه وسعتی مخصوص پیدا می‌کند روز ۲۷ ژوئیه در همین عبور از پهلوی قریه کوکه بر ساحل غربی کاماناگا را واقع بود و استانلی رسوم سلوک و مدارائی دوآتیه ها را با رانی لیتر شان آگاهی پیدا کرد با وجود حلقه سنگهائی که مثل گرگ دور قایقهای ایشان میریخت باز قدری بسمت ساحل پیش رفتند اما عاقبت مجبور شدند بزمین فرود آیند روز بعد دوآتیه های کینیو که با دم خواری معروفند قصد کردند که اشیاء را دزدیده کنند لیکن استانلی و همراهانش در میان پا پیروسها و نهای جزیره مستأمن را پنهان شده خودشان را از چشم ایشان مخفی داشتند

خلاصه روز ۳۱ ژوئیه استانلی پس از ۵۲ روز غیبت باوجچی مراجعت کرد و در نیمت بدون هیچ آسیبی ۴۷۶ کیلومتر مسافت کشتی رانی کرده و بقیه سیاحت دوره ناگهانی را که لیوینگستن در سنه ۱۸۷۱ و بعد خودش در سنه ۱۸۷۴ اقدام و شروع بآن نموده بود باتمام رسانید و چند روز بعد چنانچه خودش در مکتوب پیش گفته نموده مرض آبله در اوجچی بروز کرده و استانلی مجبور استعجل از آنجا بیرون رفت

فصل هیجدهم

در ذکر رواج و شیوع تجارت غلام و کنیز در افریق و بیان آنکه این بیچارگان را از کجا میاورند و چه نوع سختیها و تعدیات درباره آنها مجری میدارند مکتوب از نیاگوئی ۲۸ اکتبر ۱۸۷۶

سعی را که مطلب این مکتوب قرار داده ام از مسائلی است که اسباب دقت و تامل جمیع کثیری از مردم اروپ و امریک و انگلستان و مایه فکرت گرامی اهل

الان خواهد شد زیرا که درین راه از وضع تجارت معاملهٔ غلام و کنیز در مرکز افریک و ذکر اشخاصی بهرت و بی‌تمیزی که باین کسب مشغولند و ازین ممر مکنت زیادی فراهم آورده اند نخواهم پرداخت قبل از وقت بشما اطمینان میدهم که در شرح گذارشات حتی المقدور عقاید شخصی خودم را کنار گذاشته بکمال بیطرفی نکته بنکته حقیقت واقع را بیان میکنم چه یقین دارم که بواسطه مضمون مکتوب من مؤثر خواهد افتاد تا آنکه تمام آنرا از حکایت ظلمت و طعن و لعنت برده فروشان و اظهار عداوت و غرض شخصی خودم نسبت بایشان پرنیابم

ممکن است شخص متدین در هر نقطه یعنی مرکزی سفر کند و آنرا از مشرق بمغرب بپیماید بدون آنکه باندازه کوچکترین از تجار برده فروش متقدر و متمرجه شود زیرا که در اغلب جاها انیعاملهٔ بنی نوع بشر محدود و منحصر بمعاملهٔ بیع و معاوضه در میان خود اعراب است که نیچ شان ها دوازده غلام و کنیز را بجب آنکه اهمیت معامله چه اقتضا نماید بمتاع دیگری معاوضه میکنند یا بازای دین کهنه میدهند و یا آنکه برای تکمیل عدد مکاریان و خدمه خانگی خود میخرند در هر صورت خرید و فروش آنها بطوری از روی نظم و آرامی و اعتدال صورت میگیرد که شخص از دیدن آنچه متاثر و منقلب نمیشود و بعینه مثل آنست که نوکری از نوکر آقای خارج شده بخدمت دیگری درآید

در اینجا نمیخواهم گاهگاهی توان بیکی از آن مجالس کریهٔ اسباب کراهت طبع و استیلای غضب میشوند بر خود ولی برای آنکه شخص متجدد در آنها حاضر شود و بچشم خود ببیند باید نظر و بین و بصیری داشته باشد و زحمات فوق العاده کثیری بخود هموار نماید که در انیمالک تجارت برای اشخاص غیر بومی غالباً موجب خطر و هلاکت است در اوگاندا هرچند که این تجارت تا یکدرجه بیشتر عیش منتشر است ولی باز چندان توی ذهن نمیزند زیرا که یادگار وقایع غصه انگیز علامت خیر ابتدائی از نظر اسرای مظلوم بیچاره همینکه بتصرف اعراب درآمدند محو میشوند و آنهای سلاطین و رؤسای پرطمع که مروج این فعل شنیع اند و همواره این کسب را آشکارا میکنند چندی بمنظر برای خشکاندن اشک چشم این بیچارگان تدریجاً آسیبهای اعصاب ایشان را دواع نمیکنند و بواسطه تقلبات و انواع بیرحمیهای فوق العاده کاری می‌کنند که این بیچارگان بکلی علاقه شان را وطن مألوف قطع شده چشم از همه چیز خویش می‌پوشند چنانچه بندرت اتفاق میافتد که کسی از میان قافله آنها که اعیاب مانده کوشش کرده بسوی بازارها و دار التجارها بگریزد و بقراری که شنیده باشد در اوجچی در زنگبار بازار مرکزی مخصوص برای فروش غلام و کنیز نیست بلکه چند نفر از اعراب دور گرد بدرگ چندتن از اهالی اوجچی طویله ها و آغل ها دارند که عده کثیری از زنان بخت برگشته را مثل غنام در آنها مقام داده اند و هر کس برای خدمت شخصی خود یا برای تجارت و فروش طالب باشد بآنجا آمده بسلیقه خود از میان آنها انتخاب کرده بمجرد حالت این دلال التجاره های پسند و قتی که از کشتی در ساحل اوجچی پیاده میشوند خیلی بسهولت تاثر و تاسف دست میدهد از شدت گرسنگی و بعضی جزئیات آبوسی رنگ چیزی از آن بیچارگان باقی نمانده ضعف و ناتوانی شان بدرجه ایست که قادر نیستند بپای

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

درشت هیکلی خود را راست نگاه دارند و صدای ایشان جنبشی از حالت طبیعی دنیائی برگشته بنا لهٔ جانسوز مرضای محتضر شباهت پیدا کرده
قلیلی ازین بدبختان دیده میشوند که متوجه بر سر پای خود ایستاده همه راست چون کمان و از جراحات اندامشان خون روانست اما رهره
از غایت لاغری چون قصاریس و هم تماشای آدم خوار برجسته پدیدار و بهر هضو شان که شخص نظر افگند آثار گرسنگی و زحمت و خستگی
کهاین اندازه ایشان را علیل و ناتوان کرده اند آشکار زند

در اینجا موقعست که نسبت بر تکمین ناکار این جنایات لغتهای سخت و دشنامهای آبدار بفکر ستم اما هرچه که این قوم شوم هزار مرتبه بیش
ازین سزاوار مذمت و دشنام اند من هرگز که در اروپ و از ای انسانیت طالب حقانیت است شایسته نمیدانم که لعن نمائیم ولی چون
شما قول داده ام که بطرف باشم لهذا خاموشی اختیار کرده دم در میکشم اما میگویم که انجماعت را خیل شیطان یاری مدد کار است
زیرا که بدون حیله و تهدید این قوم هیچ ممکن نبود که مردم جسور بزرگ چون زنگبار را بگونهٔ معاصی کبیره مداومت داشته باشند بدون
آنکه هیچیک از دول اروپ مانع گردند و معترض ایشان شوند

این اهالی متحرک را که ذکر شان گذشت غالبا پیاده از مازوگو تا اوگوبها برده و از آنجا تا اوجیجی تنها از چیچی تنها را در قافلهها حمل میکنند
و هنگامیکه قافله از اوگوبها عبور میکرد هشتصد تن ازین اسیران را دیدیم که غلشان نبوده و حمال همه از قرار ی بود که شرح آن
پیش گذشت ولی صریحا میگویم که تمام آن هشتصد نفر بسبب گرسنگی ضعیف و ناتوان و پیکرشان مبدل بشتی اسخوان شده بودند زیرا که تقریبا
چهل پنجاه تن ازیشان آنجا بودند که هنوز اندک گوشتی در بدن داشته و از قرار یکه خود تجار میگفتند تنها کسانی بودند که حفظ بدن از نبشته
نباتات و میوه های وحشی که در عرض راه بافت میشد تغذیه کرده و قوتی از خود میدهند قافلهائی که همراهان را به اوگوبها رسانده بودند در
ازین حال التجار چوب انبوس کاملا بار گیری کرده و هیچ معاودت نمودند فقط زنی و کوچک خدمتگذار را و پای من اغلب در روز نامچات تحقیقی
تفصیل حالت و وضع این کلههای انسانی را خوانده بودم ولی قبل از ورود به اوگوبها تصور حقیقت و وقعت آنها را نمیکردم تا آنکه اتفاقا بسا
فراهم آمد که چگونگی را خود بچشمه معاینه کردم تفصیل آنکه در ورود با اوگوبها فرانگ بچاره را من برای یاری آوردن چندتن از فواریان مجددا
باوجیجی فرستادم و اتفاقا چون در آنوقت هیچ نوع بقیه مرکوب مخصوص حاضر نبود مجبور شد که در روی یکی از قافلههای متواتر گیر چاپکرد
که در آن چهل پنجاه نفر بچاپای سیاهان را که مانند بچه خوکهای گرسنه همواره فریاد و ناله میکردند روی هم ریخته بودند در آن دو شبانه روز یکه مسافت
اینان طی کرد فرانگ هنوا بعذاب بگانه و الیمی گرفتار بود و بقول خودش چنانچه آن حال دو شبانه روز دیگر طول می کشید هم آن شریف
کوفرط غضب و تشنج دیوانه و از عقل بیگانه میشود

این سیر اغما چه جنگهای سخت مقرری هستند که راهزنان مستقیما بتصاحب بیگانگ و سرپای اعراب باکفایت قابل رجعیت ممالک ما زنجبار میباشند
زیرا که اعراب اسرای جنگ را ازایشان میخرند و در عرض یارو طه و تفنگ سیدهند تا تشغل و وزد خوده نولیت نمایند غیر مستقیما بدلیل آنکه جز اسواق عرب
جای گیری نیست که این قوم ان بتواند خود را اگر چند بن هزار اسیر خلاص نمایند و در صورتیکه تجار عرب تجرد مجبور نه تنها را را نکنند این اشرار تعدد
انو نیا مورزی ها بی هستند که تمام تفنگهائی که وارد انو نیا نمیه و با کاموچه سه میدهند متصل اند و کاهوچه بر تجات و وقایق تجارت اعراب مطلقند و ال التجار
که انفع و بصرفه تر دیگر اید تیز خوب نیستند این تجاص در مواقع معین جمع میشوند و بتعدیل پیدن و سیر کردن بکه و ماتی که میدهند ضعیف اند و بات
مقاومت آنها را ندارند حرکت نمایند هیچ حکمتی برای این بیداقین ان و بچه بجوئی و بی و سپری مملکت ما روگوئیت چه در این سرزمین قاعم قابل و مرتعی
کوچک از یکدیگر مجزا و متمازند و هریک مستقلا برای خود حکومتی دارند و عموشان با هم مغایر و متضاد نه بهمین سبب انو نیا مورزی سهولت آنها را
مضمحل میکنند و مردان ایشان را بسخت تر و جهی کشته و جسد آنها را قطعه قطعه کرده و در طول راه بشاخهای درختان میآویزند تا سایر قسمی عبرت کرده
بدون کشش و کوشش تسلیم شوند و زنها و بچهها را چون اعراب خوب میخرند و برای ایشان منفعت دارند از دوم شیر معاف داشته همیری کنند
کسیکه صاحب دویست پنجاه تن از این سرای پچاره گرسنه تشریح نابود و ما او را در دوعرب در اوگوبها دیدیم همانا سعید بن سلیم چاکه انو نیا نمیه جو
و این اهالی عبرت که سابق ۱۸۵۹ در شصه ابوتن و سنگ را در مسافرت با جی جی هدایت و همراهی نمود و افسار ی که مذکور شد در ایسال ۱۸۷۶
این مرتبه سوی بوده که این عده سیر را در دان و عرصهای نخیل سعید بن سلیم صاحبمنصب و امور سید بزرگش سلطان بگمارگرده و ما از غربت و از کی
اینسا خیلی تحیر و متعجب شده بفکر فتادم چه پرستش عرش چنانچه خود شما میدانید دولت تکلیس معاهده کرده که خرید و فروش غلام و کنیز اعدم
کند و از او نوشته پامهری گرفته که حتی المقدور در رفع و منع رسم برده فروشی کوشد با وجود این همه تحقیقات خیلی غرابت داشت که سعید بن سلیم
نوکر و امور سید بزرگش مخصوصا در تجارت عنوحه شرکت و فعالیت داشته با من این پیش بینی کرد که این شخص بعاذیر و بهانه های مجعل متوسل شود
و خواهد گفت که برای حفظ شئونات حکومتی و انجام کار های خارجی و داخلی بدانجا مکه معظمه خدمتگار مجبور است ولی شما را بخدا انصاف دهید که حاکم
انو نیا نمیه قریب شصت تن بچه و زن برای چه می خواهد و بچه قصد نگاه میدارد در کیست که در گردان کشوده آنچه برزبان در میآید بسعید بن سلیم
بگویم ولی افسوس که قول داده ام و از گفته خود نمیتوانم تخلف نمایم همینقدر بشما میگویم که بنا بر آنچه شنیده و بر من ثابت شده فیمخص از اصحاب
و مامورین سید بزرگش یکی از اعاظم تجار برده فروش مرکز فرنگستان است و آنچه مشیر از همه چیز دل را میسوزاند این است که این مرد خائن
بهدین بد کردار زیاده از حد طرف اعتماد و وثوق کارگذاران حکومت زنگبار است
چنانچه یقین قطعت شده ایدتاریخ این مکتوب از نیانگوئی شهر مملکت مانیه ما هست و بسیاری اشخاص هستند زنجاطر دارند که لیوکستن در سفر خود

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

نقل کرده که در این مملکت چنین بشجعه در این مجالس سخن انگیز حضور داشته و شرح یکی از آن را هم که از همه سخت‌تر و رقت انگیزتر بوده مختصراً برنگاشته
و شنیدن من در این شهر رسید محض تحقیق صدق و کذب و قایعی که گفتگو روایت نموده بود از بعضی اعراب در مقام تفتیش و تفریش برآمدم یکی از نوجوانان
زنگی بصریحا این جواب را داد که بلی آنچه شنیده‌اید عین واقع است و این عبارت را بمن گفت (اما آقا متاکا متو پیچ ال دارد و قلبش بقدر
سر انگشتی شپشر نیست) یعنی که متاکا متو پیچ جسم و شکل است و قلب جُرم بزرگ دارد اما هیچ چیز فسرده و متأثر نمیکند و چه بر خلاف دیگر اعراب
عادت بر این جاریست که اشخاص حوائج خود را بفرق الطلب و بر حسب رغبت الحاحی و بزرگی دل میسپارند

در مقدمه این مکتوب گفته‌ام که من با گاموتو و او با من بسبب معاوضه مایحتاج بندگان خرکم بهش میشود و در اوکاندا که ایتجارت اهمیتی پیدا کرده
با چندان دهشت انگیزیست و نیز ذکر کرده‌ام که در آنجا چه خیل انبوهی از این امیران را دیده‌ام که در اداء کوتاه بکاروانی مرکب از هشتصد نفر آدم آنها را خود و
کوتاهشان از شدت گرسنگی و ضعف توان حرکت نداشته و در روی پای خود نتوانسته بایستند ولی در ورود بخاک مانیما یکی از مراکز عمده و مهم بر وجه خیر
رسیدم که در آنجا میتوان گفت این بیچارگان را چون محصولات نباتی کاشته و درویده خوش میکنند و افسحر گویم این سرزمین بهشت وسیعی است
که این مخلوقات ذلیل را چون بیائم مخصوصاً برای بیگار در آنجا رها کرده باشند و گاه بناگاه موقع چه قحطها ما دیده بر سرشان تاخته گروه گروه آنها را
بضرب گلوله از پا درمیآورند یا جماعی از آنها را اسیر کرده بزنجیر درمی‌کشند چندانکه احتیاجی نیست راهزنان بیچارگان را بگذارند در اسرای
غیر محفوظ خود مشغول بکشت و زرع و موظبت غات تعیسه خارات خویش باشند و گاهگاهی هم میان خود شان بجنگند و موافق میل خود رفتار
کنند ولی همینکه موسم تجارت در رسید مونی دو کانبی بنا گونی لی و محمد بن ماسوکارسای با محمد بن سعید تونا مبانی که هر کدام در یک گوشه
این مملکت مثلث شکل بگنی دارند مانند شاهنشاهان قهرمانان پر پول انگلیسی که رقبای خود را وحده میگیرند بروند در اماکن وجنگل آنچنان
صید خرگوش و قرقاول کنند این حضرات هم شتابان در نزد یگان خویش را دعوت بشکار چند روزه مینمایند و معلوم است در این شکار ها چه
طلیعه مردان از که از پی قافله مسلح بیست و نیز اند چون بسباع ضاره برخورد نموده بضرب گلوله از پا درمیآورند و جوانان بدرون
در سر تسلیم آنان میشوند همه را اسیر کرده متعلق بخود میدانند و آن بیچارگان طبیعتان بی نام و ننگ این قسم ذلت و ظلم و حیارت را چنان میدانند
بعینه مثل سلاطین و امپراطورهای با تمکین پر زور اروپا اند که سبب و جهتی بهانه کرده اعلان محاربه می‌کنند و غالبا هم از این تکالیف و تحمل
خسارات را بگردن بیچارگان ضعیف میگذارند و خیالشان گاهی بخیال خودشان جنبشی می‌کنند و بفکر تلافی می‌افتند لیکن غالب آنست که کاری از
پیش نمیبرند و پشر سهاب عمر و رحمت خویش میشوند

بقیه آنچه میگویم سه یا دو هشت دلیست که از گناه بچه سفر خود و سرزمین نحوس که دارم و از شما خواهش میکنم که آنها را در روزنامجات خود ثبت کنید

دشنه و نیام که از مرعب آزاد بنده از اهل بیتاکونی محبت و تهم تنها را بپرسند بر راستی صدق تنها شهادت و گواهی دهند

« ۱۲ اکتبر - امروز اعراب قبیله ثلاثه کاسه سا موتا تا نبا و بیتاکونی با هم متفق شده بقصد تاخت و تاز قافله بسر قبیله که در نزدیکی مانا منبوده
میان کاسه سا و بیتاکونی مسکن دارند و محمد بن سعود را با ده نفر دیگر کشته و خورده بودند ریختند و پس از شش روز کشتار بشتابی چاق و نیزه و بوسات و
اثاث بسیار خورده و نیز مانی متعدده هزاره با نصد بزو سیصد کنیز آلجا آوردند »

« ۲۴ اکتبر - دو شبه روز پیش از این میان کاسه سا تنگا از بیرای چند نفر اوتیا موتو نزدی که جسد مرحوم محمد بن سعید شهرده می‌شد و با کمال عظمت
دوست بروز مهمان شان شده بودند بجان آمده با خود گفتند که ما دیگر پیش از این تحمل حیارت این بادیشان را نمی‌کنیم و زیاده از این جور و ستم
تنها را بخود هموار نمی‌نائیم چاره کار این بادیه در کشتن آنها مصالحه کنیم و در نتیجه بشتابی طلا و دادیم عقریب زنها و دختران ما از جلو چشم ما از دزد
با خود و پسرها نیها را بکشیم و قبل از آنکه اعراب مخبر شوند از پا فشار کنیم بتجارت بخفر اوتیا موتو نزدی پیش کشته شده و سایر بیرقدار کرده فرستند
اعراب را که چنین فرصت و بهانه را غنیمت بیدانند و از فضا بخواستند بر انگیخته و امروز تنگا موتو که (قلبش بزرگتر از سر انگشتی نیست) از
آنجا بسوی کاتانگا حرکت و پس از کشتن سی نفر و آتش زدن هشت قریه سی کنیز هم در مراجعت اسیر آورده اما اعراب هنوز ناراضی از دو این بیتاکونی
نا قابل و اجزو کارسازی نمی‌شمارند »

« ۲۶ اکتبر - روز بعد از ورود من در اینجا شهرت داشت که متاکا موتو با عساکرش قریب بنیمه شب بر سر اوتا آن یا یعنی بیگانی
که در ساحل امبرو ده لوآلا با مسکن دارند تاخته اند و نزدیک ظهر بوده که از دور ان مزکور با پنجاه و شصت زن و چند بچه بر اجعت نمودند
روزی از رفقایم عابد بن سلیم سؤال کردم آیا این جنگهای شما با بومیان مکرر واقع میشود یا ندرت اتفاق میافتد در جواب من گفت که خیر تکرر
اتفاق میافتد بلکه غالب میشود که در هر ماه شش دوازده مرتبه بر سر تنها لشکر می‌کشم زیرا که این شر کین نشینها نه خود شان را تنگاه میدارند و هر روز
مایه شرارت و فتنه تازه میشوند و اگر موقع پسندیده و نفر از آدمهای ما را می‌کشند بقسمی که هیچوقت هفت هشت نفر اشخاص مسلح متفنگ
جرات نمی‌کنند از شهر بعزم تفرج و شکار خارج شوند همچنین ما همیشه مترصد و در کمین هستیم و بمحض آنکه بشنویم عمل زشتی از ایشان سر زده یا ارتکاب
خطای تازه شده میرویم و تنها را بسزای خود می‌رسانیم

قانونی که اعراب در تنبیه ما برای سیاست این بیچارگان اختیار کرده اینست که نقطه‌های خود را اگر قریه بسیار کاکای مستحکمی میشد
هدف گلوله می‌کنند و دست بشمشیر کرده بهر چه جلوشان آمد حمله میکنند خواه جان دار و خواه بیجان و سوای آنچه که بیغما میبرند ما بقی را از زن
و بچه و انسان گرفته تا حیوانات از قبیل جوجه بز و خوک و غیره همه را تقریقه و ریز ریز میسازند با اینحال بدیهی است که چشمان بیچاره این مواقع

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

از شنیدن غرش تفنگ و خروشش صفیر طبل و شیپور جنگ مضطرب و متوحش شده فرار برقرار اختیار کرده جان خود را بدست سپرده و اعراب متروکات

اشیا را که غالبا مبالغ خطیره ارزش دارند متصرف میشوند

از اینجهات میتوان بخوبی استنباط نمود که چگونه بعضی از اعراب دور که در کنار دریا زندگی میکنند و قوای بحری بسیار مهمی دارند چگونه در اندک زمانی

هر کدام صاحب بضاعت میشوند و بر ششصد هفتصد نفر غلامان زرخرید مسلح حکومت می کنند و خدایان امتعه و شیشه آلات ندارند که چهره بوسیله آنها را بتوانند

خرد مجبور را بتوسط این دستبردها تهیه آذوقه آنها را ذخیره میکنند او وده دی سافتی کی از سرهنگان اردوی من با دهیک از مواشی ما به نیاگوئی

میرفتیم من میگفت « ای آقا هشت سال قبل که من اول دفعه با حضیجات آمدم تمام این جلگه واقع ما بین موانا مبا و نیاگوئی تقدیری پر سکنه و آباد بود

که تمام را از میان باغات رنگارنگ کستان ارم و زراعات انبوه سبز و خرم می گذشتیم و هر ربع ساعت بر بع ساعت بقریه یا باد تازه میرسیدیم

گله های متعدد و زیاد دیدیم که صحرا و دامنه جبال را پوشیده و مشغول چریدن بودند و فوق تصور آبادانه بود که یک خوشه بانان را

بقیت کیذا خرف میخردیم اکنون نظر کنید حال آنرا ببینید ..... » چندانکه بر نقطه افکندم خرصحرای بی پایان چیزدیگری

نمایان نبود چند آبادی هم که بفاصله هر شش ساعت راه یکی از آنها میرسیدیم اما آنانیکه مضطرب و پریشان و پیوسته مترصد حفظ و

دفاع خویش بودند

در صورتیکه مقصود اعراب عبور کردن از توطن در این مملکت بود یقینا این سبک رفتار را بطیبت حمل بر بساطت نمود ولی اعراب ابدا باین خیال

نیستند و اقامت شان در این مملکت فقط بانجا نظر است که در اینجا وسایط فراهم آورند دولت و ثروت سهل آسان بدست آورند و مواضع متعدده را برای تحصیل

منافع میتوان بدست آورد و اینکه مخصوصا این ناحیه را برای نجاح مقاصد و مرامهای مفاسد خود انتخاب نموده اند بمملکت و بسببی نیست و علتش آنست

که میدانند بومیان بانیه ما از تمام قبایل افریقی محجوب تر و فقیر تر بوده و بهیچوجه محل مقاومت آنها را ندارند لیونگستن که اول مرتبه در بانیه ما

قدم نهاده و مقدمات حیات کاملش نفوس آنجا را که از هشت سال پیش شروع کرده بود و هنوز هم روز بروز در ازدیاد است ملتفت شده و ضبط

نموده چنانچه ممکن میشد امروز بسرگذشت بیرون بیاورد و نظری باحوال این نواحی و ثغور بیندازد تقدیر ندارم که دلش میشد از همه وقت از جهالت

و ضلالت این تجار بگوشت بنی نوع بشر رقت خواهد کرد

الان هشت سال است که اعراب در بانیه ما مسکن گزیده اند و در اینمدت هر چند که عساکر و غلامان ایشان از طرف مغرب خیلی پیش رفته

و بدور نزدیکی راسترخوده اند هنوز نتوانسته اند قریه مناسبی برای تجارت پیدا کنند یا در محل محکمی تجارتخانه برپا نمایند و چنانچه بومیان

اقصی بلاد غربی خود شان بسیار قصی و نخوار اند و تمام قوافل معتبر که با تجارت رفته اند و اجبور یکی از آنها دارای دولت و ثروت کلی بوده

در اجحاف عده قلیلی معاودت نموده اند و از شرارت و شقاوت بومیان شکایت فراوان کرده اند از این تفاصیل معلوم میشود که این تجار عرب شیرازه

چیز بفکر جان خود هستند و هیچوقت بخیال چاپیدن و اسیر کردن قبایل دیگر قوی نفیتاده و بسیار ضعیف بیچاره و اگر بوسیله متانت نظم و اتحاد در مقابل

صد نفر اعراب اگر بشان عاصر میشوند ترجیح میدهند

اسباب خرابی بانیه ما و امثالهم تنها عربها نیستند بلکه اسباب بیشتر همین معایب و مفاسد مکافی و موضعی اند زیرا که هر دهکده مطیع رئیس علیحده و منفرد است

و مجاورت و نزدیکی آنها بیکدیگر موجب رقابت و بغض قبیله و طایفه شده اند بقسمی که همگی تجار عرب بخاک کشان رسیده اند روی قبایل مخالف

تعلق و تعارف بشان را نداشته بنابراین مهام رقبای خود می انگیختند و این مسئله سبب شده که در اندک زمانی اعراب بر بانیه ها مستولی شده و بخارا طعمه

خود نموده و او نیامورزی ها نیز بهمین اعراب بازگو تاخته و کار آنجا را نیز ساخته اند

اعراب بندگان خود را در وسط افریقا هیچ چیز برای حمل عاج و اثاثیه منزل کمتر از آفاق مرکزی بدست میآید چنان یاد دارند

و چون همیشه اجیر کردن پانصد ششصد بلکه هزار نفر مزدور مقدور نیشود مجبورند که برای حمل آن مال التجاره گرانبها تا لب دریا همیشه

غلام و کنیز تحصیل نمایند همچنین هر چند مدتی که تجارت عاج رواجی دارد ما باید عجالتا اعراب را ملامت کنیم و آنها را متهم بجهالت ننمائیم زیرا که

بالفعل غیر از این ترتیب وسیله دیگری برای حمل بار از وسط افریقا بدریاکنار موجود نیست و نیز باید منصفانه داد که اعراب با بندگان خود چندان

سخت و متعدیانه رفتار نمی کنند و بستگانی بعضی مواقع نادره میتوان گفت که عموما حال آنها بدتر از آنوقت که آزاد بودند نیست همچنین

اگر اعراب فقط بخریدن برده اکتفا میکردند و قبایل وحشی آزاد را مجبور بندگی نمینمودند شاید چندان جای شکایت از آنها نداشتیم مشروط

براینکه این عمل داد و ستد محدود و منحصر مرکز افریقا نبود و من تقصیری که گردن عاجیهای برگشته دارد میآورم اینست که در مادوکوها بانیه ما

و زوا این اشخاص تمام استعداد و هم خود شان را مصروف تحصیل بردگان میکنند و بجز و زوچندین هزار زن و بچه و برنا و پیر را بقصبه

آنکه با عراب دیگر بفروشند و مدخل پیرمنموده از وطن و مسکن خود دور مینمایند و بنابراین در معامله و تحمیل میشوند که برای انسانیت مخل

دارد و همسنای آن بر قتل و سرقت و تقلب و دغل است بجز (راهزنی دریائی) هم دیگری بدان نمیتوان گذاشت و موافق عدل و قانون

سیاست (راهزنان دریائی) دیار و پیشان با محبری داشت خیلی جای تعجب است ما دامیکه تمام ملل وحشی زمین از شر اکل دین

تجارت پرهیز نمینمایند و عموما در صدد نفع آمدند هنوز کسان سید برغش در زنگبار و باکاموتو و سایر بندرات دستجات تشکیل نمیدهند

و آنها را مامور می کنند که بروند در وسط افریقا علی رؤس الاشهاد بر قبایل و طوایف بی آزار حمله ور شده هر قدر میتوانند از آنها اسیر

کنند و بیشان را آورده بتجار عرب بفروشند

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

مقصود من در اینجا ملامت و سرزنش شخص سید بزغش نیست بلکه غرض من آنست که مدلل کنم این بیچارگی فقط در نتیجه سست عنصری و بی‌قابلیت است که غیر از مدتها در رعایای خود را از نقص شرایط مروت و انسانیت بازداشته فرض میکنیم که او فی الواقع هم حتی المقدور در دفع اشرار و مدافعت این کار یکوشیده ولی بر من و تمام اشخاص عاقل بفرق آمده واضح و آشکار است که تمام مساعی و اقداماتی که تاکنون نموده نه در جستجوی پیدا کردن و جلوگیری این تجارت بوده گو اینکه قصه خیر همانقدر پخش و پلا بیست که این مکتوب من خالی از تأثیر خواهد بود اما چون تکلیف من آنست که پرسشهای تازه و غریبی که در ضمن مسافرت خود می بینم شما را مطلع دهم این پرسشها را مینویسم و ضمناً امیدوارم که شاید اگر خدا بخواهد قرائت آن در اذهان اثری کند و در دفع و جلوگیری این غائله باید فی الجمله ثمری ببخشد و عمده مقصود من آنست که بعادت و همراهی شما مردم را قانع این مسئله کنم که در روی کره زمین مملکت کوچکی وجود دارد که وسعت آن بهمه جهه یکی از بزرگان انگلیس برابر است و اهالی آنجا همه از دست قتل و غارت و دزدی و تجارت همنوعان خود دولت و ثروت زیاد بچنگ آورده خود را مستغنی سازند و بعبارت آخری ایشان را آگاه کنم که تجارت از طرف همه دول ممنوعست بدون آنکه کسی مطلع شود امروز بچیزی برگردیم چون بزگمار و مردم قلیل و پست طبیعتی مانند رعایای سید بزغش بخاطر دارد

فصل نوزدهم

در عزیمت از زنگوئی و بیان مقاصد استمالتی مکتوب از زنگوئی واقع در مانیه تا بتاریخ ۳ اکتبر ۱۸۷۶

یکی دو روز قبل از آنکه از اوچچی حرکت کنم شبانه نشستم و کشم که دیگر فرصت برای نویسندگی ندارم و میتوانم تمام اوقات خود را صرف پرستاری مرضی نمایم و تدارک سفر مانیه را بینم هشت نفر از بهترین و عزیزالوجودترین همراهانم از مرض اپیله تلف شده و بدتر از این همه نوکری که میخواستم از اوچچی ببرم دون روم چهل و سه نفرهم فرار کردند یکوقت ملتفت شدم که میان اجزای رود همهمه و ولوله است و مقدمات شورش و طغیان چیده و مقصودشان آن است که از اوچچی پیشتر نروم و سیاحت را همانجا ختم کنم

بسبب سوانحی که این اواخر پی در پی برای اتفاق افتاده بود اجزای من ترسیده بودند و همینکه خبر فرار رفقا شان را بآنها دادم دیدم از روی وحشت دائم افسوس میکنند گاه گاه دارند قیافه شان معلوم بود که ایشان هم بفرار میل نمیشد و از مخالفت رفقا هم قطار ان گریزپای خود پشیمان اند برای اینکه این کار دنباله پیدا کند حکم کردم سی و نفر از آنها را که ظن تردد در ایشان میرفت دستگیر کرده بزنجیر کشیدند و پس از آنکه تمام همراهان را در قافیه جا دادم امر نمودم که بلادرنگ بسوی او گانگارا عازم شوند و گفتم این است

که اگر این همه فوری را نمی‌شنیدیم و در روانه کردن آنها نمی کوشیدیم قلیل جمعیتی که مانده بودند متفرق می‌شدند و من بخیر نمیماندم از طول مدت غیبت من در سیاحت اطراف ماگانگا حوصله این بیچارها بسر آمده بود و همه روزه هم قصه‌های وحشت انگیز بومیان آدمخوار مانیه را شنیده از خوف آنکه مبادا بالجمله آنها گرفتار آمده و شکارشان شوند همواره برخود میلرزیدند از وقتیکه از دریاچه ماگانگا جدا شدم تا قبل از آنکه باو گوتا برسم از وضع و حالت همراهان هیچ نمی‌دانم که من رئیس و امیر یک کاروان اسیر باشم زیرا که از تمام اردوی من از بدو صدائی بلند نمیشد همه افسرده و غمناک مرثی و خنجر کیرا فراموش کرده بودند هیچ چیز لب کسی بشوخی باز نمیشد و آواز خنده بسمع نمیشد بسیاری از مردان که بعزائم دوستان قدیم و هوای همکاسه ندیم خو بسته بودند با دیگران نمی‌ساختند و دائما سیلاب خون از دیده بیرون میریختند خلاصه چند گاه از ماگانگا دور می‌شدیم رفته رفته خوف و وحشت کسان بالمرة برطرف شده و راههای طویل قطع میشد اندوه و کسالت آنها را بالمرة مرتفع نمود قبل از آنکه بمانیه ما گانگا برسیم همراهان خوشروئی بندگانی سابق خود را از سر گرفته و از سیاهی خود شان که از شنیدن حکایات آدمخواران مانیه بیهوش افتاده بودند مجدداً بدیگر را مسخره مینمودند

در خروج از ماگانگا همه جا در طول مجری رود خانه لوآلابا سیر نمودیم تا محل تلاقی آن با لوآلابا پس از آن امتداد این رود را پیمودیم تا پس از طی چهل و هشت منزل از ماگانگا در مدت قلیل چهل و نه روز به نیانگوئی رسیدیم هر چند که من روزنامجات و گذارشات سفر لیونگستن را نخوانده ام لیکن شما خوانده اید و چون در خصوص ایمملکت همانند آنچه او ذکر نموده نمینویسم بنابراین تمام اوقات خود را صرف سیاحت آفاق مجهول الحال مغرب نیانگوئی مینمایم که خاکشان هنوز بکر و از احوالات آنها تا کنون ذکری در میان نیست حتی اهالی نیانگوئی هم هنوز با نجا نرفته و چیزی نگفته اند لیونگستن خیلی دلش میخواسته سفری به تنگانیکا بکند لیکن مقدور بش نشده و کامرون هم پا بفلکر افتاده بود ولی اقدام آن نموده و منحصر آنکه احوال این ناحیه امروز بکلی مجهول و از اضلاع آن بجز بعضی فرضیه‌های بی‌پا و مجهول هیچ معلوم نیست افسانه‌هائی چیزی در دست نیست بنابر روایاتی که در قریه و قصبات نیانگوئی مشهور است در این مملکت مردم قصیر القامه خونخوار و وحشی مسکن دارند که پوستشان چون پوست گورخر مخطط است و تیرهای خود را بزهر مخصوص آلوده میکنند که هیچ دارو و تریاقی در التیام جراحتها سودی نبخشد این جماعت عجیب بخلقه چادر نشین تیره تیره اند و خوراکشان منحصر بگوشت فیلست و نیز میگویند که در شمال این سرزمین جنگل وسیعی محدود است که حدود آن هنوز بر کسی معلوم نشده و میتوان چندین روز و هفته و ماه در میان آن سفر کرد بدون آنکه شخص رنگ آفتاب را ببیند یا از حدود آن خارج شود و همچنین معروف است که رود لوآلابا بلا انتهی بسوی شمال میرود اما عقیده اعراب نشان اینست که این رود با لاخره بدریا میریزد

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

پس ازشنیدن بیانات شخص عربی که مسافت زیادی درطرف شمال بیاحت نموده بود من دیگر ازعقیده ثابت دیلکستن تعجب نمیکنم که میگوید (لوآلا با
بان رود نیست) این مرد عرب که پانزده روز از وسط او رگا مسافرت کرده دعا میکند که تمام بیحرکت
نموده و پس از انقضای امتداد رود خانه منحرف شدیدی پیدا کرده بسوی شمال شرقی جاری می شود و چون چندین نفر دیگر از همراهان او
نیز بصحت حقیقت قول می شهادت دادند من مجبورم که سخن آن عرب را باور کنم ولی آنچه بخیال من میرسد آنستکه لوآلا با هیچ نوع رابطه و اتصالی
با البرت نیانزا با بحر بالخشال نه بایل دارد بلکه در سمت شمال تا کی از نقاط محیط رخط سیر جاری شده در آنجا در شط پهناور دیگری
سرچشمه آن در جبل القمر اعراب یا در (کوه ه) بطلمیوسی است ریخته و از آنجا بعد رقه رقه بطرف جنوب غربی مایل شده با لاخره در شط
عظیم کونگو میریزد

عقیده ثانیه من در خصوص لوآلا با از قراریست که گذشت و نظر بهمین اعتقاد و در نقشه و ترتیب مسافت بعد از این خودم شعیرات کلی داده ام بر اینکه
اگر این تصور من محقق شود مجبورم که در طول لوآلا بسیر نموده از دور با مکنی ببرم که در آنجا با هیچ نوع کمک و معاونت فیلو فرنت و هیچ نوع
تحصیل آذوقه متعذر نشوده و مجبور از این راضی بی پایان که تعیین مسافت آنها قبل از وقت امکان ندارد یقیناً تمام اشیاء و اسلحه که میخواهم
با بوسیان در اوای آذوقه زمان بعد ضمائم ضایع و مصروف خواهند شد

چنانچه مقصود از این مسافت فقط چون فطر افریقی بود بکمال جرئت بشما قول میدادم که از زمان خروج از زنباکوئی تا شما و کیزوا
به سان سالاوا دور برسانم ولی در اینصورت مهم مثل کامرون و لیکستن میشد مسئله لوآلا با بالجمله و معوق گذارده و کذرم در حل
این مشکل برده و قول آرائی که در باب آکنون اظهار نموده اند اکتشاف کنم

رای شخص من در این مسئله این است که لوآلا با هرچند بسوی شمال میرود ولی لکن نیست رود نیل باشد بلکه شط علیحده است و بخلاف آنچه
بعضی می پندارند شان ابتدا از این است که شعبه از رود نیل باشد من از این شط عبور کرده ام و بها دادن اندازه گرفته شدت و قوت
جریانش را سنجیده ام و پس از تحقیق و تفتیش بسیار بر من مبرهن گشته که آب این شط عظیم بقدری زیاد هست که میتواند دو سه رود مانند رود نیل
تشکیل دهد چیزیکه احتمال میرود آنست که کمیت از آبهای آن در بحر الغزال بریزد و این هم بقرینه غیر ممکن است و وقوع آن جز بطریق
خارق عادت و معجزه طور دیگر امکان ندارد اما از آنجائیکه در خاک افریقی از این نوع غرایب آثار که موثق علم جغرافیا و عقیده جغرافیون
بهیچوجه درست در نیاید زیاد آشکار میشود و از جمله آنها دریاچه تانگانیکا است و وقتیکه این شخص وجود خارجی داشته باشد ولی چون
بغرض و حدس و عقیده شخص در مسائل و قضیه جغرافیائی نمیتوان اعتماد نمود من بر خود حتم نموده ام و عزم جزم کرده ام که در هیچ چیز عقیده نشیده

حقیقت احوال لوآلا با را معلوم نمایم و با استعمال نتیجه و زحمت از قصد خویش دست نکشم تهیه کار و پیش آمده و قریب صد و چهل نفر بسکی و چهار نفر
عسکر مسلح فیزه و تیر باز کی همراه نموده ام

بواسطه فرار و فقاعی که در اواجی از مرض آبله برای ملاقات افتاد اردوی ما چندان ضعیف بود که در مقابل هیچیک از عشایر خونخوار چندان
قلیل باشند قدرت مقاومت و پیکار نداشت ولی حالا با وجود این نگاشت تازه که بان ملحق نمودم قبیله و لشکر انبوهی باید تا بتوانند با ما بستیزه
آورده و عزم ما را بازگشت نمایند لیکن آنکار را که چشمان شما در نمی توانند بکنند در صورتیکه جریان لوآلا با مسافت زیادی از خط استوا دور شود
ممکنست که سکنه قطعی بر سر راه ما باشند اگرچه تهیه و تدارک آذوقه و لوازمات مشابه را کاملا بر داشته ام ولی اگر پس از انقضای این مدت
با بحل ملاقی لوآلا با وسط دیگری که بان ملحق میشود نرسیده باشیم آذوقه ما تمام شده و بهیچ نوع ظرف و خرمهره و شیشه و پارچه هم برای خریدن
خوراکی نداشته باشیم خدا میداند که چه بسختی ها خواهیم کشید و چه مصائب خواهیم دید و چه فجیعها خواهیم چشید و در سلسله بسم شما نزد عالمین سلیم
سپرده ام و این وعده کرده که در اول موقعی که بدست آید تنها را بطرف ساحل شرقی افریقا برانده و از نامه و هر چیز رسیدم که این گزه موقع
خیلی بندرت واقع میشود آماده دارم که اطلاعات و از دهها و دیگر کتوبات من بشما برسند و شما را از احوالات من آگاهی بخشند

فصل بیستم

در بیان احوال لیونگستن و ذکر جنگلهای افریقا مکتوب از زنباکوئی واقع در مانیه مامن نواحی افریقای مرکزی تاریخ غره نوامبر ۱۸۷۶

هنگام اقامت من در اواجی در سنه ۱۸۷۱ هر وقت که لیونگستن و ان بعیت باز و رشته سخن را بسکر (خندان) از محامد و اوصاف مملکت
مانیه ما می شمرد که دل مرا مهر و بقدری در شرح خصایص طبیعی آنجا مهر را تاکید مینمود که همواره بر اشتیاق من بمدین آنسرزمین پر نعمت
می فزود علی الاتصال از جنگلهای وسیعه و نباتات بدیعه آنجا سخن بمیان آورد از مناظر قشنگ و تپه های خرم پوشیده از گلهای رنگارنگ
ذکر میکرد و میدانم از طوایف مهربان نیکخو و زنان با ریک میان خوب رو بیان میآورد و بالجمله چیزهای دیگر بسیار میگفت که همه دلالت میکرد
بر اینکه اوضاع و آثار این سرزمین در خاطر آن مسافر پیر فوق العاده تاثیر نموده اند

از قرار یکه تحقیق نمودم معلوم میشود که مدت توقف لیونگستن در این ناحیه با وجود یکه چندین بار با واجی رفته و برگشته در مسافات
جزایر اطراف نموده بهمه جهته بیش از سه سال طول نکشیده مسافت از اواجی تا زنباکوئی تقریبا سیصد و پنجاه میل انگلیسی است
و ما این مسافت را در مدت چهل و نه روز پیموده ایم از قرار یکه من گفته بواسطه جراحت سختی که پایش وارد آمده بود لیونگستن مجبور شده بود

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

کوشش بادخیال در کار نمبارد بانده و بدیهی است که در این مدت این سیاح جهاندیده پرتوانش بفرجال توانسته چنانکه شاید و باید بیان مانیه‌های شرقی را بدقت تجزیه و از نمایش فایده‌ای نیست که مقصود لیوگستن از زنهای فسکی که برای من حکایت میکرد همین زنهای کنار رودند زیرا که واقعه زنهای اینجا خیلی خوش اندام و مهربان اند و مخصوصاً در مقابل نسوان دیوپیکر قبح منظر که لیوگستن دره درجه عرض خوبی بوده جای شبهه اند که باین اندازه جلوه نمایند اما اگر لیوگستن زنهای وحشیه خوشرو دولبران غنای شگموی جبال او اتورنی دادان با کوه یاعورات صفید رنگ کنار گامارا گامید آنها را فراموش کرده و هوش از سرش بپرید

اسم داوید لیوگستن در تمام این آفاق مرکزی از نیاگوی گرفته تا نگانگیا همه جا پیچیده و مذکور و نزد قبایل و طوایف آشنه و معروف و مشهور است و در اذهان بومیان چنان تاثیری پیدا کرده که اقلا تا یک نسل از ایشان منقرض نشود نام او از زبان نخواهد رفت

موانا ریش سفید کونی لوا ۱ روزی از من پرسید آیا شما لیوگستن را می‌شناسید و از حالات او خبری دارید یا نه همینکه با جواب ادم که او را میشناسم و از حالاتش کم و بیش مستحضرم فریادی از روی شعف برکشید و رو بپسران و برادران خود کرده و گفت شنیدید که مرد سفید گفت اکنون از احوالات رفیق قدیم خود از و میپرسم و از چگونگی وقایع او مطلع میشویم پس از آن رو بمن کرده گفت شما لیوگستن را چگونه آدمی می‌پندارید و از اخلاق او چه میگوئید من با جواب دادم که لیوگستن بسیار آدم خوشخو و خوش رفتار و پسندیدگی کردار او نزد تمام مردمان سفید و اعراب بوضوح پیوسته و ممدوح ایشانست — بلی آنچه شما میگوئید عین حقیقت است و چندین بار مرا از چنگ اعراب که میخواستند مرا لخت کنند نجات داده و چند مرتبه که ما را با او قلقات اتفاق افتاد بقدری با مهربانی کرد و بانداز از ممالک بعیده و اخلاق غریبه دان سفید برای ما تعریف نمود که تمام ما را بحیرت انداخت هم‌هم در واقع چند آدم خوبی بود

چنانچه موانای پیر میتوانست تا صباح درس خوانده و ترتیب شده و مکنونات خاطر خود را تقریر کند بلاشک فضایل و فضایل داوید لیوگستن را یکی یکی برای من شرح میداد ولی از آنجا که بیانش را فصاحتی و زبانش را طلاقتی نبود جمله کمالات خود را بهمینهم قطع نموده و بتکان سر خم فهمود مثل آنکه میخواست بفهماند که اوازذکر صفات آن مسافر بزرگ عاجز و لسانش در شمارهٔ محاسن بیرون از حد و حصر آن قاصر است و فهم ما هم بهمین محال میتوانست من نیز تاسی باو کرده بسته را که آنها را بتخیله شما نمیگذارم

انچه مرا خیلی متاثر کرده و دل مرا بحال لیوگستن بدرد آورد این بود که خود آن بیچاره بلفت نبود که بعیش و بالایدن جان خود را فدا می‌کند و بخود روا نمیدارد که در آن سرپرستی و بیکسی که همه روزه بر عیالش ضعیف و بدنش نحیف‌تر میشد یکنجی بتجرد و راحتی کند چه بوسیله کبرسن و ناتوانی اندک حرکتی او را خسته میکرد و مجبور میشد که چند روزی لنگ کند و باندک علتی مبتلا بمرض شده و بعلتی از غیبتش شکایت آنها

گذشته برای پیشرفت کار خود سزاوار آدمی هم ندانست و در این آخر عمر لیوگستن در واقع پیر مردی علیل و رنجور و مسافرتی کرده رو که نمیدانست بکجا میرود و چه میخواهد بکند بدون آنکه من با لیوگستن غرضی داشته باشم با هیچ جا از مذاکرات اعراب و بومیان در خلاص و ارادت من نسبت بالطلی دارد آماده باشد یقین دارم دقایق خود شمشی کرده و دستی عمر خود را بواسطه تکالیف شاقه که گردن خود نهاده بودم تکی و سختی بباد داد

هیچ تعجب نکنید اینکه چرا از ذکر لیوگستن بطول انجامید زیرا که در نظر من سیاحی نیاگوی مانیه و لولا با چندان با حالات و گذشتهای لیوگستن مربوط اند که نمی توانستم ذکر آنها را بکنم و نامی از و نبرم گذشته از این رفتن من عابدین سلیم همه روزه و قحات و ابرای من نقل میکند و خانه ویرانی که قدیم لیوگستن در آن سکن و شته فقط دو قدم از منزل من مسافت دارد و دائما مرا از ایام گذشته یاد آوری و حکایت می کند

در صحبتهائی که لیوگستن در اوجی جی با من میداشت مخصوصاً از کلیه اقاتی که در مغرب جبال کوما و اتفد زیاده از حد تعریف میکرد و در حقیقت این نواحی لایق تحمد و تحسین هم هستند این حدود از تمام محالکی که من تا امروز در افریقا دیده ام بهتر و مستعدتر تند جنگلهای انبوه و پشته‌های باشکوه و نیزارها و مرتعهای وسیعه در آن کمن فیضه کرا از میان نباتات درهم و انجار صنع دار و انواع گلها تمام تمام سر بیرون کشیده بحقیقه موجب حیرت و از شت علت یا به وشته اند

مناظر طبیعی این حدود عموما تا یعجب و شگفت انزود هر چه بنظر میرسد زیبا و قشنگ است چنانچه شخص در محل مرتفعی مانند قله جبال باخط از راس تل برابر که نظرش بافق وسیعی احاطه کند بطرفه العینی واله و مبهوت میشود در مقابل چشم چندین گونه مناظر مختلف ممتد میشوند از طرفی سلسله جبال از جانبی پستی و بلندی و ناهمواریهای زمین که مانند امواج سطح خاکرا صین چین نموده اند شهود دیگر و بقسمیکه از بهر کوشه چشم تو و از هر طرفی روح طرفی می بیند و صحراودشت نباتات و گلهای رنگارنگ آراسته و کوه و سنگ پشته‌های عشقه و لبلاب پیراسته اند در جنها از پاتا سر از کفره سبزقبای انحضر در بر کرده اند و از سطح خاک نفحات عطر عنبر تا زبر افلاک متصاعد است و چشمه‌های شیرین گوارا در میان ازها رود یا صحیح چون مفتول سیم بر اطلس و خارا جلوه کرده گاهی آهسته و خاموش روانی تند و چنبه و خوش سازی جاری اند در طی مسافت کم و بیش در زیر سبزه‌های انبوه و لابلای سنگهای کوه متواری میشوند از نشانها این بدایع حیرت انگیز کرنوانه از قدرت طبیعت منظمه حاره استوائی اند فی الواقع عقل بیا دو همه چیز را یاد میدهد و لی اگر شخص قدری پشت رود و از نزدیک تر نگاه کند می بیند که چقدر خطا رفته چه این چمنهای خرم و سبز که از دور انقدر زیبا و نظر فریبند و بجنبش و سخت و بلندی درخشنده‌ها قامتهای آنها که مانند نیزه راست و خدنگ

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

بالا رفته مانند کاروانی بر شخص عابر امید میدهند و برگها و خوشه‌های آنها چون هزاران لب تیز مجروح دریش میکنند نباتات طفیلیه که در همه
(از جنس گندم و جو وغیره) تمام مانند نی بامبو کلفت و ضخیم اند و آن بوته‌ها که از دور آنقدر قشنگ میشوند همه پر از خار اند و خارهای آنها
از غایت درشتی و تندی نصلهای فولادی میمانند که در کارخانه‌های آهنگری معروف حداد داده شده باشند قطر تپه‌های کم ارتفاعی که از سافت
پیدا بود بوسیلهٔ این نوکها و نیزه‌های نباتی ممتنع الوصول اند و آن دسته کلهای رعنائی رنگ که در میان علفها چترارها بنظر میرسند
ممکن است شخصی بفریبند و او را بهلاکت بیندازند چه آن چترهای سبز که از دور شاهد میشوند در روس اشجار قوی جنگلهای انبوهی هستند که
هر یک سی متر ارتفاع دارند و تمام پستی و بلندی اراضی و دره‌ها را پوشیده و از طرف بالا نه کوهها و تپه‌ها محدود شده اند

در اینجا مناسب دیدم که شمه از وضع یک قطعه جنگل بامبو بنگارم تا هر گاه رفیق من لیوکستن آنقدر دوست بدارد که بخواهد برای شکار کردن راه بیفتد
که هر قدر پر جرئت و دلاور باشد هیچوقت راضی نخواهد شد که شبها در آن بیچ و خمهای مهول اگیر کرفتار شود و روز بجستجوی خود بستی در یکی
از این جنگلهای بستوانی داخل شدم و در آنجا گردشی مفصل کردم ابتدا از میان رسته درختی خیلی شبیه بتبلستان های فندق و بر جهت عبور کرده و بعد مجبور
گردیدم که با پنجه‌ها و با ساعد راست بسیاری از شاخه‌های بطلان تراری که بحلقه‌های کلفت بلند از میان و من پیچ آن رسته بودند و از شدت تراکم
صفوف درختان قوی و جوان بنظر آمدند که انسان را متحیر کرده بعضی میکنند که بترتیب پنجره سعد یکا پیاده شده و عقب صف مذکور شجاعانه حمله کنند
با کمال وقار چون اهل لشکر در عقبه قرار کرفتند صفوف اول چندان مانع حرکت من نبودند لیکن هر چند پیش میرفتم حس میکردم که از طرف
تعجب چشمهایم همواره منبسط می شدند و از مشاهدهٔ عظمت و بلندی و نظم آن پهلوانان پیشه دست حیرت پایم را از رفتار باز میداشت ولی
بخاطر آوردم که بجستجوی چوب دستی آمده ام پس از آنکه کریع ساعت تفحص کردم بالاخره بشاخه که اندازه و قطر آن موافق و خواهی من بود پیدا
کرده و کاکائی نکشیدم را ببریدن آن مأمور نمودم

چوب را کرفتم و مشغول پرداختن شاخ و برگ آن شدم غافل از آنکه شدت حواس من همچنان صرف تماشای منظر غریب است بدیکه دست از کار
و چشم از دیدار باز مانده و چوب و کاکائی از چنگم در افتاد

کوهی هیاکل عظیمه که در اطراف من سر بفلک برافراشته بودند روح رقت مرا بخود جذب نمود و این بساط عرصه برزخ است همه را بهزار کونه سخن بزبان
دل خاموش با خود کفتم این کهن دژهای سال خورده چه شنیدنی از وقوعات ماضیه حکایت کردندی چه روزکارها که بانها بر قبه
و چه غریب آثار را که از نظر کذشته است حزن و اندوه مرا فرو کرفت چنانکه آدمی را از تماشای سوم و زوال حال آید کلال افزاید
هر چه اطراف خود نکاه میکردم جز قامت موزون اشجار باسکوه چیزی ندیدم در آن سکوت مطلق کفتی تاریخ قرون سابق در طبقات مجلقه

بجوشش میرسد کذشته را نمایی کذشته را می شنیدم کویا از خود بیخبر و از عالم بدر شده بودم همچو بنظرم آمد که آمدن شبهای کهن برای اثبات
شان شوکت جلال و عظمت خود شان بزبان حال با من میکویند (چندین قرنست که دست قدرت ما را در اینجا پرورده و با آسودکی و راحت همواره
نوکر درکاه بوقلمون فلک فرسوده ایم از جنک و نزاع و هوا و هوس دنیای شما بیخبریم و هر چند که از زمین بعمل آمده ایم و از آن خاسته ایم لیکن بیک
وجه غیر و شرکار نداریم تو در هیچ کار که خودت را انسان بکوئی و هر لحظه را و هوس می پیوئی و همواره بعیب نخود حمیت میدهی و راحت فهمی کجا
بودی با اینجا چرا آمدی کرمانند این برکهای زرد و پژمرده که بر ریشه ما بیخته اند در کذر و فانی نیستی پس چیستی برو بهم جنباز خود که کوشه
خلوت کزینا نزادیدم و معنی وارستکی را فهمیدم

جنکلهای نیه هیئت جنکلی باسکوه و عظمت اند و اشخاص میکه با یک اندازه در اندرون آنها نفوذ کرده اند تصدیق میکنند که میمونهای دشت کوه
در آنها زیاد یافت میشوند اکرچه لیوکستن ذکر میکند این میمونها از جنس کوریل اند و من هر چند که بشصه از آنها ندیده ام و فقط کاهی صدای کوش
خراشان را شنیده ام لیکن از قرار تفصیلی که اعراب شرح میدهند این میمونها باید از نوع شمپانزه (آدم جنکلی) باشند مخلوقات عجیبه یکه در این
جنکلهای بسیار اند از آنجمله اند بومیان کوتاه قدی که در خصوص قامت آنها مسافرین و سیاحان اختلاف کرده اند و از اندازه ۱۳۰ پوسنتی چهار پا کفته اند
این طایفه پست قد عموماً چادر نشین و در حرکت اند بکوشت فیل میل دارند و لحم تمام حیوانات را از فیل کرفته تا موش میخورند و لی مخصوصاً کوشت
فیل را بسبب زیادتی و فراوانیش بیشتر کوشتها ترجیح میدهند و هر شکار فیل غالباً بصید حیوانات دیکر منتهی میکردد از اسلحه ایشان منحصر بکمان
و تیرهای زهر آلود است که جراحت آنها بلا استثنی مهلک کشته است و اهالی اوانکوا اندازه ای از این تیرها میریزند که هیچوقت بنظر نمیرسد
ایشان نمی افتند و مسافرت از این ناحیه من حتی القصد و سعی خواهم کرد که شصه میمونهای سوکو و این بومیان کوتاه قد را بنویسم و با ایشان
آشنائی بهم زنم

قصد من آنست که تا سه روز دیکر از اوکاهورو بسمت شمال روان شویم و مهما امکن در طول مجاری لوآلابا سیر کنم و در استقامت
آن طرف شمال چند کله قوه و تدارک دارم پیش روم

فصل بیست و یکم

مکتوب شکایت از فقر و فاقه استانلی و استمداد از پیله وران تو انکرا انکلیسی مقیم امبوا از قریه نیسانده

۶ اوت ۱۸۷۷

آقایان عزیزمن با صد و پانزده زن و بچه و بزرکان از نجا بستازکی باین محل رسیده ایم و در یکیست قادم از کرسنکی و بیقوتی تلف

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

شویم بوسیان اینجا پارچه و اسلحه و شیشه آلات و مصنوعاتی فرنگی را بشیری میگیرند و دو روز تا دو هفته و خوراکی با قیمت گزاف میفروشند در این محلها خرید و فروش و معاملات در همه شهر منحصر بروز معینی است و اهل اردوی ما از شدت ناتوانی مشکلست بتوانند تا آنروز صبر نمایند از آنجا که ابواب چاره منسد و دو بوجود آنها نفس آزا و مهمای خود را که از اهل زنگبار اند با یک جوان موسوم به روبرت کاپل که از جانب ما مأموریت انگلیس زنگبار است بخدمت شما فرستاده و از شما توقع کمک و مساعدت دارم

هرچند که شخصا بعرفت شما مفتخر نیستم ولی چون من گفته اند که چند نفر انگلیسی در امبوا مقیم اند و از آنجا که با ما هم مذهبند از شما استدعا میکنم که خواهش مرا بپذیرید و در این موقع تنگی و شدت ما را کمک و اعانت نمایید روبرت جوان زبانی شرح احوال مرا تفصیلی که ذکر آن موجب ملال میشود برای شما بیان خواهد کرد و چنوالی و پریشانی مبتلا درجه ایست که چنانچه مدد شما بموقع نرسد ممکنست تا چهار روز دیگر خود را به امبوا برسانیم و بلافاصله شما توفیق مییابید صد قواره پارچه که هر کدام بطول ۳ متر و ۶۰ سانتیمتر باشد از قبیل امتعه که خود تان پسند فرموده اید و نزد شما موجود است و اگر ممکن باشد که بعوض آنها ده دوازده بار برنج و غله بفرستید که فوراً شکم هراهان گرسنه را پر کنیم بهتر است زیرا که برای معاوضه و مصالحه پارچه بازحمتی لازم است و همراهان گرسنه من که در شرف هلاکت اند دیگر طاقت صبر ندارند

این تدارکات اگر تا دو روز دیگر بما نرسند یقین جمع کثیری از اهل اردو خواهند مرد من شخصا متقبل و متضمن میشوم که تمام مخارج چیزهائی که برای تهیه و تدارک آذوقه میکنند رعده برآیم و شما بپردازم ولی تنها توقعی که از شما دارم آنستکه لطف کرده چنانچه الامکان در رسیدن این تدارکات تعجیل کنید و چنانچه در دسکاه شما بعضی متعلقات مختصر از قبیل چادر قهوه قند و نان گلوچه و غیره پیدا میشود قدری علیحده برای شخص من روانه نمایید نهایت سپاسگذاری من خواهد بود و بمراتب بر دوجات شکر و سپاسداری من خواهد افزود و از آن آقایان عزیز خواهش میکنم که تحفیات قلبی و صادقانه مرا قبول فرمایند و مرا از ادعا مندان و مخلصان خود شمارند

هانری استانلی رئیس اردوی انگلو امریکن

توضیح ملاحظه آنکه اسم مرا نشنوید لازم دیدم که از خود معرفی کنم و بگویم که من همانکسی هستم که در ۱۸۷۱ منفصل لیونگستن شدم و او را در مرکز افریقا یافتم

هانری استانلی

فصل بیست و دوم

فرج بعد از شدت نجات

رقعه تشکر آمیز استانلی بسیو △ موتا دیه گا و سیون ▽ هاری سون از بانزا امبوکو

واقع در دوشنبه امبوا ۸ اوت ۱۸۷۷

آقایان عزیز من

رقعه محبت آمیز شما با آذوقه و تدارکاتی که از روی کمال رحمت برای ما فرستاده بودند رسید در این موقع زبان من از بیان مراتب شکر و خوشنودی خود و همراهان قاصر و عاجز است بقدری از مشاهده مرقومات و ماکولاتیکه برای ما فرستاده اید محظوظ شدیم و بازماندگان ما از دیدن برنج و ماهی رومی و نان کیک و مخصوصا از چند قوطی ساردین و مربا و آلات و ملوا و اگور و آب جو پیل که برای من روانه داشته اید خوشوقت و خرسند شدیم که نمونه تشکر خود را نگاه داشته بجای باروی آن همه خوردنیهای لذیذ شما دو معده قحطی زده ما را از عزا آوردیم از شما سپاسگذاریم که چنانچه از طرف ما در اظهار دلستان و شکر قصوری شده بآن حاصل برخورداری شکم پرستی نمانید و اگر ظاهرا چنانکه سزاوار است ادای مراسم سپاسداری نیامده ایم مقصر و خشنا نباشید که اگر نخواهیم حیات قلبی خود را نزد خود مان شرح دهیم قلم و زبان از عهده بیان آنها قاصر است

چهار ساعت تمام عواس ما مصروف خوردن و آشامیدن بود بقسیکه بیچکار دیگر نمی پرداختیم و همراهان من علی الاتصال با دهان پر از روی شادی شعف فریاد و کنان و کف زنان همی میکشند حلا راستی آخر آقای ما دریای بزرگ و برادرهای خود را پیدا کرده و ما قبل از آنکه این برنج و (پومپه) یعنی رم را بفهمیم و عده دو عید آقای بعید خود مان را باور نمیکردیم ولی الحمد لله که بروزی شعاهای رنگ پریده خود مان مخ میشویم و از رحمت جنگ و تیره و تاج و گریز آسوده میگردیم

ای آقایان عزیز من هرچند که هنوز یکدیگر را نمی شناسیم و لیکن دوستی یکجهتی ما از این بعد دائم و ثابت خواهد بود و من با دالهم حق نعمت و مرحمت شما را فراموش نخواهم نمود و همیشه بنیکحالت شادی و وجد همراهان بدبخت گرسنه ام را بخاطر خواهم آورد و کارمشاهده ماکولاتی که برای ما فرستاده بودید یکدیگر تبا زجا برخواستند و فریاد کشیدند که (ای آقا الحمد لله که از مرگ جستیم و از بدبختی رستیم) و از کوچک و بزرگ و مرد و زن تمام آن بیابان کل پروان کنجانی پیش مذ اشته سر ما خم در از است کرده برادران عقیده خود را که در کنار دریاچه شور بزرگ یعنی (اتانگانیک) مسکن دارند دعوت بشما را اجابت کرده بودند دعا کفتند و شما خواندند تقسیمی که من هرچه خواستم خود را کنم موقع نیافتم بجا خود رفته هنگامی که بی خبر از چشمها یم جاری می شدند از نظرشان پنهان داشتم همچنین هنگامی که در اینوقت از دست من برمیآمد آن است که من نیز با آوهای خود یاری شوم و از خدا و نفیسلت خانم که همه جا همدگار شما باشد و مرحمت و لطف خود شان را درباره شما سروران مکرم من پایدار بداره

هانری استانلی رئیس اردوی انگلو - امریکن

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

فصل بیست و سوم

خبر تلگرافی استانلی بروزنامجات دیلی تلگراف و نیویورک هرالد از امبوما واقع در روی شط کونگو در ساحل غربی فهرست ۱۰ اوت ۱۸۷۷

هشتم شهر حال بصد پاره تفنگ مرد و حالتیکه وضع خیلی مغشوشی بود در این محل فرود آمدیم پنجم نوامبر ۱۸۷۵ از شهر نیانگوی واقع در مملکت مانیما خارج شده از وسط خاک ارگرو روبراه نهادیم ولی چون بسبب انبوهی جنگل طرق مسدود و حرکت غیر مقدور بود ناچار از لوالابا که گذشته همچا در طول ساحل ایسر آن از میان خاک اوشوکوی شمال غربی حرکت میکردیم بومیان علی الاتصال مانع مسافت شده شب و روز ما را مزاحمت میدادند حتی چند نفر از همراهان ما را هم بضرب تیرهای زهر آلود شان مجروح نمودند مجاوله ما در این اثناق با این بومیان آدمخوار خیلی دشوار بود و هر چند سعی میکردیم که بملایمت و تملق غضب آنها را تسکین دهیم با زود تعارف در شروع آن نهار بدست آوریم زیرا بزیر شده و اقدامات صلح طلبانه ما باینجمن وحشت حمل مینمودند بدتر از همه در اینجا توقع کثرت نفوس و تعدد رؤس برای ما خیلی اهمیت داشت بدبختانه یکدسته از آن چهل نفری که در نیانگوی اچیر کرده بودیم بنای خیرگی گذاشته و گفتند که ما از اینجا بالاتر نمیآئیم و یکقدم هم از اینجا نمیگذاریم

در این اثنا بومیان هم حمله سختی بما آوردند و جسارت کردند که این بار بکلی ما را از میان بردارند ما هم با قلیل جمعیتی که داشتیم خود را حفظ میکردیم ولی واضح بود که از دست اینان جان بدر نخواهیم برد راضی هم نمی شدیم که باز گردیم و کار شروع شده را تمام نگذاریم چاره منحصر آن دیدیم که بکمشتیهای خود سوار شده در روی شط راه بسپار شویم هر چند روی آب هم جلبت بومیان خالی نبود لیکن هم سهل الانکسار بومیان اطراف رودخانه جمع شده ما بیکار نمیگذاشتند تا آنکه بالاخره پس از زد و خورد جنگ کنان بر شته آبشارهای بزرگ رسیدیم که در جهه شمال و جنوب خط استوا بفاصله کمی از یکدیگر واقع بودند برای اینکه از آنها رد شویم مجبور بودیم که مسافت ۳ میل از میان جنگل انبوه بضرب تبر و شمشیر راهی باز کنیم و خود را بهیجده قایقمان از آن عبور کنیم هر دم تبر را گذاشته تفنگ بگیریم و با بومیانی که قصد ما میکردند جنگ کنیم

پس از آنکه از این آبشارها که گذشتیم چند روزی برای رفع خستگی و کشیدن قایقها بخشکی توقف کردیم در عرض ۲ درجه شمالی شط عظیم لوالابا از منتهای شمالی منحرف شده ابتدا بسمت شمال غربی و بعد بجانب مغرب و بالاخره بطرف جنوب غربی جاری میگردد این شط پهنا در اینجا میل تا ۲ میل عرض دارد و جزایر کوچک و بزرگ بسیاری در طول مجرای آن پراکنده اند ما برای آنکه از مجاورت با بومیان

سبع آدمخوار که دائما ما را آزار میکردند و قوای ما را تضعیف مینمودند هجرا کرده با شتم همواره در پناه انجزایر سیر مینمودیم تا آنکه پس از سه روز تمام کریسمس را کنار بوده مجبور بکنار ساحل سیر شط فرود آمدیم خوشبختانه در آنجا بقصیله برخورد یم که اندک وقتی از رفع تجارت و پیله وری داشتند و بکلی از رسوم نهایت درجه عاری و بری نبودند این بومیان دارای قبضه تفنگ بودند که از ساحل غربی فرقا بچنگ آورده بودند و آن شط بزرگ را که ما روی آن سیر میکردیم اگویا یا اگوگو میخواندند ما با ایشان بقانون تبدیل خون عقد برادری بستیم و مقدار زیادی آذوقه خریداری نموده در طول ساحل سیر روبراه آوردیم

سه روز بعد بسرزمین قبیله توانا و متقدری رسیدیم که تمام افراد دارای تفنگ بودند و بمحض آنکه ما را دیدند بنجاه و چهار فره قایقهای خود را آب انداخته باحمله آوردند هر چند که در حمله اول شصت نفر از همراهان ما کشته شدند ولی من همواره با آواز بلند بایشان اظهار خصوصیت میکردم و پارچه های قشنگ بآنها نشان میدادم لیکن چون پس از سی بیست بار دیدم که سخن من ابدا اثری ندارد و در دل سنگ امثال انسان شکل هیچ جاذبه اثری نمی بخشد چشم از دوستی ایشان پوشیده دشمنی کردیم و جنگ سختی در پیوستیم که نظیر آن در تمام مدت سیاحت اتفاق نیفتاده بود و از سی دو جنگی که همه جهته در روی شط لوالابا برای ما رو داد این جنگ سی و یکمی بود این شط عظیم در آفاق مختلفه بنامهای متعدده معروف است چنانکه در نزدیکی اقیانوس اطلس آنرا کوانگو یا زائیر میگویند طول آن تا من ۱۷ و ۲۶ درجه طول و قریب ۲۰۰۰ میل مسافت همه جا مجری آن بهمین جهت و همواره منعطفات معتبره و شمار کثیری آنها از طرف جنوب میآیند در آن میریزند از آنجمله بعد از پای سپلیه جبال القمر من منبع بزرگ دیگر اوشوکوی اطلس گذشته و پس از آنکه قریب پاسی بشمار دو شتاب مهیب احداث میکند با من آبشارهای بلا و بحر الاقانیک در شط عظیم کونگو میریزد

تلفات ما در این مسافت اخیره بسیار بود و من از مرگ آفرین خدمتگار رشید خود فرانسیس پوکوک انگلیسی دلیر و جوان مخصوصا بسیار متاسف و نالانم این جوان بدبخت روز سوم ماه ژوئن گذشته در آبشارهای ساسانا در گذشت و همانروز من با عفت نفر دیگر در گردابهای آبشارهای مواکیر گردیم شش هفته بعد تمام علاجات لدنی الیس از بالای آبشارهای منکوبرت شدیم و هیچ چیز خوشحالت فضا آنروز اسباب نجات ما نشد کالو لو نوکر باوفا و جوان من نیز امروز از جمله مسافرین وادی خاموشان شد

از بوما بتوسط کشتی بخار همراهانم را یکایک بانداخته روانه خواهیم کرد و مسیو پرنس عامل دارالتجاره های تانون و کوکسون لیورپول نوشتجات مرا از زباه اگر نه لابجه شما خواهد آورد

هانری استانلی

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

فصل بیست و چهارم

در بیان آنکه شط لوالابا کونگو روزی معبر عمده اصلی تجارت افریقای مرکزی خواهد شد مکتوب از کاپیتن ا. کاباندا واقع در سواحل غربی افریقا نزدیک مصب شط کونگو ۱۳ اوت ۱۸۷۷

سیوتوماس . H. پرنس عامل و التجاره ها تون و کوکسون که احوالش سبب اقامت طولانی در خاک افریقا شده و مخلص صلاح مزاج قصد معاودت بانگلیس داشت و نظر بمحبت و مرحمت خاصی که بمن دارد اظهار کرد که اگر نوشته و مکتوبی داشته باشم او برای شما خواهد آورد و من نیز با کمال امتنان و افتخار موقعرا غنیمت دانسته مختصر شرح احوالات خودم را برای شما مینگارم

در اینموقف بقدری خسته و کسل و قوایم ضعیف و مضمحل اند و باندازه از ظلمات و دشمنان بعید که بهیچکال موفق مراجعت میگردند و بانواع مهلکها فیزاند متاثر و منقلب هستم که حالت هیچکار ندارم و با وجود یکه نهایت میلرا با دائی تکالیف خود دارم مجبور از شما استدعا مکنم که از چاکر صادق شما رخصتان توقع پیش از این نداشته و حمل کنید و هفته ها تراحت با و مرحمت کنید شرح مفصل و بیان مطول اکتشافات جدیده ام از آنجائیکه لیویکستن دست از سیاحت برداشت مختصراً بتحریر انداخته ام و که نوشته ام تا پس از رفع کسالت و باز آمدن قوت برای شما خواهم فرستاد محمد دا فقلانسخه ای از مکتوبا تیرا که از زنگکونی نوشتم و بتوسط چاپارهای محمد بن سعید در نوامبر ۱۸۷۶ یعنی ده ماه قبل بساحل افریک فرستادم محمد دا برای شما روانه کرده ام اگر نسخ اصلی آنها مفقود شده باشند آنها را در صحائف خود مندرج خواهید

شما را از صمیم قلب بهر پیشه کامیابی مسافرت انگلستان امریکن تهنیت میکنم و شما را تبریک میکویم که کلیه دستورالعملهای شما را صعب الاجرای شما را که عبارت از اتمام اکتشافات کاپتن کرانت و وکر لیویکستن و انجام سیاحت دو دریاچه تانگانیکا بودند شکسته بحال آورده اید و خداوند تبارک و تعالی را از جان و دل شکر میکویم و شما نیز خواهم که بقدرت کامله خود من و همراهانم را از زحمت و محنت اسیری و ظلامی و خطر و دست گرفتاری بدست بومیان آدمخوار محافظت فرموده و پس از تحمل انواع زجر و مشقت ما را بعبور از ۵۷ شبانه روز تندآب و چندین ممالک و غرقاب موفق فرمود و پس از سی و دو محاربه با وحشیان ما را از میان صحاری بی آب و علف غیر معلوم افریقا رسانیده بساحل اقیانوس اطلس رسانید غیر از آن چه بیانات انگلستان امریکن سفارش شده بود و ما آنها را عیناً بجا آوردیم با اضافه بعضی سیاحات و اکتشافات دیگر هم کرده ایم که نتیجه و بهره آنها را نیز نسبه بطبع کریم و رای سلیم شما هست

با وجود قدمهای شما را و تندآبهائیکه ذکرشان گذشت بر ما ثابت و محقق شده که رود کونگو معبر بزرگ و عمده تجارتی آینده مرکز افریقا است و بنظر من دولت عثمانی تخت اندولتی است که میتواند در دخول مجاری سفلی شط کونگو قطعه فنی بهم بندد و در آنجا چند دار التجاره بنا کرده بومیان

محمدس بندگان آزاد شده را بکار و ادار و این اشخاص کم شده از آنکه منافع زیاد به دولت متبوعه خود میرسانند کم کم سیاه بختی و سرشت بهیمانی خود شده و بشیر از ذلت جهالت و انکاب بضل شنیع برده فروشی میرانند و بمایه ترقی و فاعیت فیع عظیم و صید خیر افریقا میگردند

بنابر آنچه بوضوح پیوسته عقیده من است که در افریقای مرکزی شرقی و غربی دو عامل مختلفه را میبایست بکار داشت هر چند که مردم افریقا عموماً بسبب جهالت و ضلالت شان شیفته تجارت میکردند و با مورین مذهبی چندان اعتنا و رغبتی ندارند لیکن از آنچه تجربه پیوسته نفوذ مامورین مذهبی در افریقای مرکزی شرقی مسلم و با فایده تر در افریقای مرکز غربی شغل تجارت مهمتر و نافعتر است دلایل این مسئله بر واضحتر از آنست که در افریقای مرکزی شرقی طوایف بومی اغلب با هم متحد و محکوم حکم سلاطین و فرمانروایان عظیم الشان و قادر اند از جمله سلطنت مقتدره اوگاندا است که جمعیت آن تخمیناً ده کرور است و سلطنت روآندا که بمیقدر با جمعیت دارد و سلطنت اوروندی که تقریباً شش کرور است و بالاخره ممالک اونیورو کاراگوی و اوگوکورا و اوکیروی است که هر کدام سه چهار کرور سکنه دارند و هر یک را سلطان مستقل نافذ الحکمی است و همه مردم بالطبع الرغبه مطیع و منقاد اوامر و نواهی پادشاهند

در اینمالک پیشوایان مذهبی بجد و جهد میکوشند بومیان مستغرق بحر ضلالت را هدایت نموده از ایشان تنهیب ضلالت و تجاوز و ظلم و عدالت و نیکو رفتاری طبیعی تنها را بخود متمایل کرده بلکه طرف وثوق و اعتماد بزرگان و صاحب اختیاران مملکت شوند در افریقای مرکزی غربی برخلاف از دریاچه تانگانیکا گرفته مصب شط کونگو مردم همه جا فرقه فرقه شده بلوکات و قری و امصار متعدده تشکیل داده اند و هر یک علیحده رئیس و حاکم برای خود اختیار کرده اند و چند که بطرف ساحل غربی افریقا نزدیک تر میشویم رقبه رقبه نواحی ممتازه بعدی متعدد میشوند و عدد نفوس بقدری زیاد میکردد و عدده قریه ای متصل چندان متکاثر میشود که ذهن شخص مسافر مغشوش و متحیر از تشخیص و تمیز طوایف قابل ذکر عاجز میکردد و در اینجا سلاطین مستقله که بهمه جهه وسعت حوزه سلطنتشان یا دارصه عرض بیست یا صد فرسخ زیاد نیست بقدر زیاد دند که در مملکت یوروبا مامورین کارکذاران دولتی متعدد بمطالب مردم کار شان تجارت دارند و این کار را مهارت تامه دارند و عموماً بخود و بت پرستی معروف و قاطبه بغض و خصومت نسبت بیکدیکر موصوف اند و ذوق تجارت و داد و ستد میان این قبایل عمومیت دارد من در سال آینده مفصلاً شرح آن را برای شما خواهم نوشت

صرف نظر از خدمات نمایانی که در این مسافرت بعلم جغرافیا نموده ایم با فتتاح میدان وسیع تجارت قائم و دنیای متمدنه و انسانیت را برای تجارت قائم و دنیای متمدنه و انسانیت را

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

عمومی بازشده و زیاده از ششصد هزار میل مربعست که بطول و عرض (میز متحرک) گوگو علما و متصبات جدید و خطیر شان از میان آن محسوب نمایند
اما نقشه من هنوز مدت زمانی طول دارد ولی شما وعده میکنم که بطرح موقتی و مختصری از این نصفه جدید الاکتشاف فرنگ برای شما نظیر ستم این
مرسله چندان در وصف محاسن و ذکر خصایص این سیدان تازه تجارت حواری نکنم ولی در آینده وهمینکه قدری کار ما بیم راضطی حاصل آمد و موقت
وقایع مهم را چنانکه باید مرتب نمودم برای شما خواهم نوشت که چقدر معاون طلا بوس در این سرزمین وسیعند و چه منافع گزاف و محصولات گرانبها
تجار ما میتوانند از معاوضه امتعه خود با بومیان حاصل کنند

برای خاطر آنهائیکه بعلوم جغرافیا میل و رغبت مخصوصی دارند این قدر را میگویم که ابتدا گمان میکردم قبل از سنوات ۱۸۷۸ یا ۱۸۷۹
خبری از من بشما نرسد زیرا که شط عظیم گوگو ابتدا مستقیماً تا دو درجه عرض شمالی هموار و روبطرف شمال میرفت و گاهگاهی بسمت مشرق اعوجاجات
عظیمه پیدا میکرد و نقشه مجری آن بکمال قسمت نزدیک شده چنانچه با ینحال امتداد و میل من مجبور بودم که پس از رسیدن به ۵ درجه عرض شمالی
یا از میان سرزمین بازی های خوشنما ربطرف کوندوکورو راهی شویم و یا از خشکی بسمت شمال چندان بالا روم تا خودم را بدریاچه بزرگی که
نخستم کمک میکرد و بشط نشیر ربیانم چونکه نه در مجاری خط استوا لوآلابا مثل اینکه حقیقتاً یک رابطه و بستگی غیر معلومی با دریاچه البرت
داشته باشد یکمرتبه بسوی شمال غربی منحرف شده و از آن من و همراهانم (هورر ا) ی بلندی بیا گار روح لیونگستن از یکدیگر رسیدیم خلاصه متداد
این جریان بسمت شمال غربی چندان طولی نکشید و در ضمن آبهای لوآلابا از اطراف مستعدات زیادی فراهم آورده شدت هرچه تمامتر
بسمت دانسه کوهی بوجود برده منظره غریب و کیفیت هول انگیزی احداث میکنند که شمال آن هیچ جا دیده نشده

در خصوص مسائل جغرافیائی که در ۱۸۷۴ مطرح گفتگو بوده و حل آنها را من عرضه کرده و اند قسمتیکه از خاک انگلیس بسوی فریک حرکت کردم شرح دهم
خیلی خوشبخت بودم که همه آنها را حل خواهم کرد ولی حالا در صورتیکه گردون و باعش قطع نسله را هنوز نکرده و شدت مشکل تازه در مقابل شخاصیکه عادت
بحل مسائل جغرافیائی دارند میکذارم و شمال خط استوا و دیکه آهسته آهسته نزدیک ساحل این از مجرای شط پائین میرفتیم ناگهان بمصب
عظیم ثانوی لوآلابا رسیدیم که عرض مصب آن قریب ۲۰۰۰ متر و امتداد مجرایش اندکی بسمت شمال شرقی بود در چگونگی حال این مصب مدتی
خیلی متفکر شدم و هنوز شک دارم که آیا این رودخانه دریاچه البرت منتهی شده یا آن طبقی که من در عرض ۲۵ درجه شمالی مکتشف ساخته بودم و دریاچه
عمیقه بود این مصب لوآلابا را احداث نموده یا اگر با لاخره این هر عظیم همان رود (ژول) نوین فوردهت شخاصیکه از خانه های خود شان
بیرون نیامده اند بصیرشان در اینمسئله از من مشکلتر است و جواب آنرا بهتر از من میدهند زیرا که من از اکتشافاتی که از نوامبر ۱۸۷۴ تا بحال
کرده ام در اینجا باب اطلاعی ندارم و بعد چند نمره روزنامه ایلستراتد لندن خبر که در ابتدای ۱۸۷۵ گوئل بلفورد از اسمعیلیه برای من فرستاده

بود و خیلی بحالت بود پاره پاره و مندرس بمن رسیدند و از جهت تاریخ هیچ مکتوب و روزنامه دیگری بمن نرسیده و چنانچه معلوم است این روزنامه هم بهیچوجه
از مسائل جغرافیائی گرد و همگی نمی کند اگر گردون پاشا و صاحبمنصبانش موفق خبری که گوئل بلفورد بمن داد و سیاحت البرت نیانزا را از قوه بفعل
آورده باشند یقیناً حل مسئله البرت شده است و چنانچه در ثانی اقدام بمسافرت نکرده باشند میتوان در این خصوص مغرضات زیاد جعل کرد
و از جمله میتوان در این خصوص مغرضات زیاد جعل کرد و از جمله میتوان فرض نمود که دریاچه البرت منبع و منشأ رود نیل و کنگو هر دو باشد و در صورت
که دریاچه دیگری با هم حالت آزاد داشته باشد مسئله دیگری مختصراً بمیان خواهم آورد و بدان کمیم (زیرا که چنانچه پیش گفته ام خیلی تحمل دارم و فرصت تطویل
نیکنم) آنچه صحت و نادرستی نقشه افریقای غربی است ممکن است مهندس که این نقشه را رسم نموده بی تقصیر معذور باشد باینکه اگر اسناد
و وقایعی که اطلاعات خود را از آنها حاصل کرده بهتر از خود را بهتر بداند و معلوم نماید که معلومات وی بی پایه و بنیاد بوده در هر
صورت من جرأت میکنم بگویم که کاپیتن توکی مسئول این خطاها و اشتباهات نیست به تقصیر اگر دون تجارت نوتاغالی میگذارم که چنانچه باید و
معانی رسامی و کلمات جغرافیائی دقت نکنند و همه لغزش و خطاها را از آنجا بمیخیزد و اضحتر بگویم تمام رسامی که روی نقشه افریقای غربی تمام بهمت
چست میل در طرف مشرق آبشارهای تلا دیده میشود همه مغلوط و نامربوط اند این نقشه فقط فهرست یکعده رسامی عجیبه است که بهیچوجه
در این سرزمین معروف نمیشد و شط گوگو در روی آن عبارت از یک خط سیاه درشت پرپیچ و خمی است که بهیچوجه مناسبتی با مجرای واقعی و طبیعی آن
ندارد و همانه در فوق آبشارهای تلا یکرود خانه خیالی که چهار پنج میل عرض دارد و چند برابر شمار در میان آن واقع اند رسم نموده اند و من تحقیق
بشما میگویم که تمام این مغرضات در تسیلات چاپ و بی خانه و هیچکس هم قول را با و رنمی کند با صد لیور (۲۵۰۰ فرانک) خواننده محترم
با نصفحات کند و بشصفحه بر صحت و مستمر این سئله آگاه شود و در ضمن با ضافه لذت باطنی که از این تحقیق برای او حاصل میشود در اینمالک غریبه کم پرداز
مناظر بدیعه اند گردشی چند روزه کاملی خواهد کرد

یقین دارم اگر وصف دهم که این غلط و اشتباهات نقشه تا چه اندازه باعث سرگردانی شده بر احوال ناظرین میخندند و متاسف میشوند ولی همین
غلط بزرگ بودند که در دو موقع اسباب هلاکت رشیدترین و بهترین اجزای اردوی من فرانسی لوگوگ و پانزده تن دیگر از بومیان شدند و در
این دو امور دخیل و مهم هلاکت نجاتی بسلامت در بردم و نیز بسبب همین اشتباهات بود که دو از ده قایق با اقتصار از زیادی عاج که زیاده از پنجهزار
دولار قیمت داشت غرق ابراج شده و اگر اردو که از کسالت بجان آمده بودند بنای عصیان گذاشته چنان اردو را متحمل کرده و مرا در بین بی
بضاعتی گرفتار شدت فکر و جنان و حزن و ملال از زندگانی سیر و بیزار نموده بودند

اکنون پرورد گار اعدا را سکر و خسته شادی چه میفرستم که ما را از چنگ اجل نابینده دار کام مرگ بیرون کشیده و بحال و ساحل غربی افریقا رسانیده بود

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

مهربان و شفیق و هموطنان را بمحبت و رفتن مشتاق دیدم و با استراحت و دوا و پرستاری خود را بسرعت بحالت اعتدال و استقامت آوردم یکی از پزشکان جوان در ورود بساحل جزایر مبتلا بدرد و تب و نکبت و دیگری گرفتار افراط در ذوق شکار شد و جانش را از دست داد و خود من هم چندان ضعیف و شکسته و نحیف و خسته شده ام که ناچار مجبورم از شما سه ماه تمام استراحت مرخصی مرا مرخص کنید

فصل بیست و پنجم

ذکر مرگ فرانسی پوکوک — مکتوب از لواندا غره سپتامبر ۱۸۷۷

برای خاطر اشخاصیکه میل دارند از احوال (فرانسی پوکوک) که محل شجاعت و غیرت و وفاداری تمام او کرارا در فصول پیش مطرح افکار و صحبت شده اند مناسب تر دیدم که موافق آنچه خود در این مدت قلمی شده ام شمه از اخلاق و عادات او را از ابتدای خدمت تا زمان جلوس در اینجا ذکر کنم

فرانسی پوکوک اول کسی است که تازه بمجلس من داخل شده بود بنظر جوانی میرسید که قوای طبیعی او هنوز نشو و نمای نیافته باشد و در آن زمان هم موقعی که زرنگی و کاردانی فطری او را امتحان کردیم نفاق و ظاهر اخلاقی محجوب و توأم با رفتار خصایل جبلی و غریزی که در طینت او مخفی و پنهان بود از قیافه و سیمای او نمایان و پدیدار میگردید کارش بنحو احسن اشتغال داشت و مرد حکام من بود در فصول اشتغال هم چندان استعداد و قابلیت فوق العاده از او بروز نمیکرد و از آنجا که در ابتدا زبان اشخاص را نمیفهمد که غلبه امور بحراست محافظت آنها بود ندانست خدمت کار او چندان نبود ولی همینکه رفته رفته بآسانی مخلقه بیان مأنوس شد خود بخود بوشیاری و درست قضاوتی او برما واضح گردید و معلوم شد که تا چه پایه وجود او برای ما لازم است و بچه اندازه برای او در فصول اشتغال تکالیف مرجوعه خود جانبازی میکند اشتغال سیاحت و مسافرت طبیعتا مایل رغبت بود و ما اهل اروپ و مسافرین را زجان و دل خدمت مینمود در آغاز کار غالبا مبتلا و گرفتار تبهای شدید و سخت بقیه شد ولی بالاخره قوی و سالم بتمام امراض غالب آمد و من خیلی خوشوقت بودم که در راحت قیام و مجالس علمی و تجارتی یکنفر جوان کاردان انگلیسی معین کنم که وجود او برای مسافرات و اکتشافات آینده فریق معظم و دارای اهمیت خواهد بود

هنگام ملاقات من با پاشا و اوکاندا فرانسی پوکوک در چندین مخاطره خطرناک مشکل گیر کرد و بسی کامل و حسن سیر خود را از آن مهالک بکمال کفایت و مهارت مستخلص نمود در راحت از این غیبت سه ماهه خورده خورده محبت او در دل من جایی گیر شده و روز بروز بر شان و اعتبار او نزد من میافزود تا آنکه در هنگام سیاحت نیل الکساندر اموقع تازه پیش آمد و پوکوک افتخار پیش از سایر اوقات احتیاط و فعالیت خود را بعرصه شهود رسانید ما و همگی من مشغول سیاحت تا نگانیکا بودیم اهل اردو بمرض لبه که از بلاهای بلا فریقا است مبتلا شدند و در این حادثه

فرانک آقای از مواظبت پشان غفلت نکرده و بطوری برادر وار از آنها پرستاری نمود که محبوب القلوب او تا نگانا ها و اعراب آچمی شده بود و وقتیکه با بسوی فرنسه یقای غربی روان شدیم بوسیله صفات جدیده و مستحسنه رفتار پسندیده اش در انجام امور از رتبه نوکری و خدمتگذشته و درجه ندامت و رفاقت من برتری یافته بود

از این تاریخ ببعد بدون اصلاح و صواب دید و مشورت او بهیچکاری اقدام نمیکردم و غالب اوقات را برای صحبت و رفع دلتنگی در چادر میخواندم و رفاقت نفاق او را از زندان خارج شود و همسفر از هم و غم چیزی در دل من باقی نباشد از جمله در تانگانیکا قبل از آنکه عزم جزم مسافرت و سیاحت مجاری لوآلابا شود من و فرانک مدتی با هم مشغول مشورت و مصلحت بودیم و مطلب بر سر این بود که آیا بسیاستی طول مجاری لوآلابا را تا کنار دریا بپیاسیم یا آنکه خط تا لوا رفته و از آنجا از روی خشکی بسوی موتوتو روان شویم و در واقع حل این مسئله هم خالی از اشکال نبود زیرا که با جست و قضیه تفنگ سیدر و سی و کیفیه تفنگ معمول ممکن نبود که با توانیم از شر بومبای دم خوار خود مان را خلاص کنیم و با وجود هزار اعراب در مقابلت از این کار عاجز خواهد ما را از چنین مهلکه و خطری بیندازیم خلاصه پس از قدری تامل فرانک اظهار کرد که بنا بر تقاضای گذاریم و قطعه پولی بصورت خط بکشیم چنانچه صورت آمد بطرف شمال برویم و اگر خط آمد بجانب جنوب و تا نگانیکا حرکت نمائیم هم تکلیف را بپسندیم و سه مرتبه متوالی که قطعه پول را انداختیم همه مرتبه خط آمد اما چون من و فرانک بیکدیگر آنقدر اعتماد و اعتقاد داشتیم که بدستور حرکتمان را بنا بر سکه یک دو دلاری قرار دهیم گذشته از این چون آفتاب جنوبی هم بآسانی معلوم بود و سیاحت تا نگانیکا بعافیت قرار بر این دادیم که بجهت اعراب بسمت شمال حرکت کرده از نیانگوی دور شویم و پس از آن خود مان تنها رو براه نهاده همسواره پیش رویم و از هیچ مانعی و عایقی خواه جاندار و خواه بیجان پروا نکرده بجای بران جاده بروند از میان برداریم در جنوب از جنگلهای تیره و انبوه اوزیبا را دیدیم آخرین جهت کفشهای فرانک بکلی پاره پاره و مصرف شده و کفشهای بنهم خیلی مندرس و فرسوده گشته اعراب از ریخ را بسته آمده قصد راحت کردند ولی التماس و خواهش بموجب اراده ما نتوانستند آنها بآنها بسیم قدری گرما را همراهی کردند از رود لوآلابا گذشته مسافت کمی هم در کنار ساحل ایسر پیموده پس از آن از جاده شده و تنها با همراهان خود مان راه خویش پیش گرفته بسوی مقصد روان شدیم چون با شاراهای متعدد رسیدیم برای گذشتن از آنها مجبور شدیم که مجددا بخشکی رفته از خارها و نیزارها گذریم و از نخته سنگها و تلها بالا و پائین رویم در این حالت صعود و نزول پوتینهای کهنه من و پوکوک برای محافظت پاهای خود مان اختراع کردیم و لهای گردند و سودمند افتاد حتی چرم صندوقهای جامه دان خود مان را هم که قطعه قطعه بریدیم و بهم دوختیم و چندین بار وصله کردیم و پوشیدیم فایده بخشیدند و پس از ته چار روزها پای فرانک که بکلی برهنه و عریان مانده بود بواسطه حرارت رگهای نافته بیابان خارهای تیز شرحه شرحه شده و وقتیکه با شار سیدیم فرانک پیاده از شدت جراحت و درد قادر بحرکت کردن نبود

PDF.tarikhema.org

بلاحظه ناتوانی فرانگ از آنوقت ببعد رخصت هدایت و گذراندن مسافران را تندآبها و انتخاب بهترین راهها و رفع عقبات را بکشاندن قایقها خود بکردن گرفتم و مواظبت حاملین مهمات و ذخیره و امنیت تقسیم آذوقه و چیره را بعهده گرفتم چندین بار در ضمن اجرای این مشاغل شاقه نزدیک بود بهلاکت برسم و چون یقین داشتم که اگر کسی از ما دو نفر در این سفر باید بمیریم من خواهم بود وصیت نامه خود را نگاشته و دستور العملی از برای فرانگ گذاشته بودم که پس از مرگ من او را آزاد و فرستاده و خود را بکنار دریا برساند خلاصه در پای آبشار تموا چون فرانگ مبتلا بتب جراحت پایش غفونت و اهمالکاری شود و مواظبت و توجه صورت قایقها هم که در آنوقت خیلی مشکل و صعب بود احتیاط لازم دارد شب بتهور و بی پروائی او مناسبت ندارد لهذا او را جیره و چیز و پنج اوقیه تنکا ئی مریض و علیل منسلک داشته هنگامیکه اشیم و فرانسه در آنجا محل بایستند تا ماکان کشان پاینده و آنها را برسند

اکنون شرح روز نامه سیم ماه ژوئن ۱۸۷۷ میپردازیم

امروز صبح عجلات مهمات و بنه ها را از کشتی ها خالی کردند و تا وقتیکه من با قایق آلیس و ملاحانش سعی میکردیم که از دوشندب با سنیس و ساسا گجدریم عجلات در تخت ریاست کاشش آنها را از روی خشکی تا رنیگا که فاصله سه میل از آنجا واقع بود حمل نمودند پس از آنکه سه ربع کشتی فی کردیم ناگاه با پای یک تخته سنگ عظیم مرتفعی رسیدیم که مانع حرکت ما شده و ما رکنار آن شوانستیم عبور کنیم زیرا که بواسطه ریزش آبشار امواج بزرگ از راست و چپ بلند شده کشتی را بشدت می جنبانند و در اطراف آن گردابهای مهیب احداث مینمودند هرچند کوشش کردیم که از کنار رود برشویم بواسطه قوت صلابت امواج ممکن نشد و در اینوقت بفکر افتادیم که خود را از بحر این وسطی که چون میتوان پیاده و کف بدان آورده بود برسانیم ولی از جستجوی انهم مقصود برنشد زیرا که قایق ما درست مرتب نشده بود و در زمان پیدا کردن علی الاتصال آب سیلاده و رفته رفته بواسطه نقل آبهائی که در آن جمع شده بودند فرو میرفت و چیزی نمانده بود که بکلی غرق شود

پس از آنکه سواحل را بدقت امتحان کردم و منظر خوف انگیز و سکین بسط را ملاحظه نمودم ملتفت شدم که بعوض آنکه از جنبان آبها بالا رفته باشیم برخلاف قایق ما دون آنکه بفهمیم بسوی رطه مهیبی که از تصادم آبهای بسط و آبشار امواج متحرکی که از همین دو پیدا و بلند میشد احداث شده و کشیده میشد بسیار کمی قدرت حرکت و ضعیف آبهای را که در اطراف گردابهای بزرگ حادث میشد حساس مینمودم و بواسطه این حرکت ابتدا رفته رفته در سطح برآمدگی پنهانی مخروطی شکل ظاهر میشود که ذرات آب از اطراف آن مانند جرقه های آتش که از محیط چرخ و فلک آبی آتشبازی افشان میشود پرتو افکنده میگردند و این مخروط کم کم فروکش کرده از سطح آب پائین میرود و همینکه آبها بجوش افتاده و وسط آن سوراخ عمیقی حادث میشود و این سوراخ مقدار جاذبه حرکت امواج سریعتر میگردد تا بجائی که تمام سطح بسط متبدل بگرداب عظیمی میگردد

چون کرات تجربه کرده بودم که پس از فشان این اضطراب محال و کار تمام است و برای فرار آنوقت چاره نیست جز آنکه از مقاومت با جزر آب صرف نظر کرده بشتاب تمام از آن محلکه دور شویم بتندی تمام قایق را مستقیم کردم و پارو زنان را امر نمودم که بهنود وقت خود را بخاطی کردن آب قایق تلف کرده با هم متفقاً حرکت کنند تا شاید خود را از آن غرقاب نجات دهند و بلافاصله آنکه اگر در گرداب افتیم دست و پا زدن آزاد باشد جامه ام نیم تنه و شلوارم را کندم و کمربند خودم را کشوده و چشمی جواب هر چه بکمن بود بسیار بجهت خشکی شود از خود دور نمودم عجلات که اغلب در این نوع مهالک خطیر با من گیر کرده بودند دست و پاچ و راگم کرده با کمال مهارت جلاوت مشغول پارو زنی شده چند لحظه بعد از گرداب که همواره دو سه مسافت بچند مطری نزدیک بود مانند آردهای دهان باز کرده نزدیک بود ما را کام خم و شکنه کند در این بین موجی چون کوه بلند از مقابل برخواست و بفریاد و استمداد ان سیه کشتی ما را از کنار آن گرداب هایل دور کرده و ما را از ورطه مهلکات بنهایت سهل نجات رسانید

در اینوقت چون قایق تقریباً تا نیمه پر آب شده بود دیدم که با چنین قایق مستخلل و پوسیده غیر ممکن کشتی انی کرد بساحل آمد لهذا قصد کردیم که پس از یک استراحت مجدداً با قایق خودمان مسافرت را سر گیریم ولی از همگی من با فرانک مشغول صحبت بودیم عجلات قایق متفرق شده و باقی اهل رودهم هنوز از رنیگا برگشته بودند چون لزوم داشت که کمتر از ما بسرانغ حاملین بنه و آذوقه از رود برده و فرانک هم بواسطه جراحت پا یش قادر بر حرکت نبود مجبور شدم که خود بانگا رفته اقدام کرده دیگر قایق را بوظیفت و انجام این شغل پر زحمت و خطرناک مجبور از آبشار ها نگارم بنابراین ما نزا گریر از سه گردان عمده از رود بود نزد خود خوانده بدو سفارش کردم که در قایق همگی که فعلا های کوتاه ساخت قطور بر اطراف آن بسته شده باشد و آنها را آهسته آهسته پارو زنان نزدیک بالای آبشار برسانند در آنجا از بهر ایشان پرسیده و جویا شود که اگر قایق بتواند و در خود استعدادی می پندیش رفته در آبشار بگذرند والا از پس حامل و رنشوند و بعیث خود را در همگه فیدارند و تا علم امواج مهیب را بپیچه نشمرند پس از آن با فرانک خداحافظی کرده و دو دادم که نا او را با بخت کشان بفرستم دست و پا فسرده از نیگا دو ساعت بالا رفتن بود و شروع بسا لا رفتن نمودم همینکه بارود رسیدم حسب الوعده با مراسله اگمزا فرستاده و منتظر با پاشه رنیگا نیز عقب بر اوری بستم سه ساعت بعد از ظهر دو نفر برداشته روی شانه شتابان بر سط برآمدم و چون این دفعه اولی بود که بدایت قایقها را در روی آبهای پیچان و خزنده آن سط سکین ما همین دیگری محول کرده بودم خیلی مشوش بودم و کمال اضطراب مجرای سط را تماشا میکردم که ناگاه بشیئی طویل تیره رنگی دیدم که از میان امواج بیرون آمد آبشار ما ساسا در آنحالی که آبهای آن در منبع بولو - بولو میریزند بیرون آمد پس از وقت معلوم نمودم که آن کشتی اگر گونی است انهم کشتیکه چندین نفر از اطراف آن آویخته اند دفعه دو نفر پس دو دو تن از یومیان را مامور کردم بروند در محل تخلی مجرای سط قرار گیرند

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

تا اگر جسدی قابل شناسایی نبود آنها را بآن طرف خشکی بیاندازند تا طعمهٔ کرگسان گردد و از آب بیرون آورند در اینضمن که همواره با دوربین وضع مسافرین را ملاحظه میکردم دیدم که پس از آنکه مدتی کوشش کردند کشتی را برگردانند و بالاخره با تعب زیاد در آن سوار شده بدستجاتی خود ملحق شدند و کشتی بار و آب را عقب همی کرد و مدتی حرکت واقعیه برای قایق حاصل آمد پس از اندکی دور شدن از ساحل نزدیک که بفاصلهٔ نصف میل در جلو آنها میرفت بآب خلاصه چند نفر بزمین و یک شده کشتی در آب نشست و شناکنان خود را بساحل رساندند و زورقی که ما را کرده بودند نیز از مقابل ما گذشته در آب را سراز زیر شده و در میان کرده های عمیق پدید گردید از آنجا که خبار وحشی جلو خواهش نبود دستی تشویش و فاش میگردید چیزی نگذشت که بیان نفس قایق عالیکه از شدت وحشت رنگ از رخسارشان پریده بود در رسیدند و من گفتند که باز دو نفر دیگر قایق سوار بوده اند و هشت تن از انسان نجات یافته اند تن دیگر بسرای جاودان شتافته اند که از جمله آنها یکی رفیق نجیب و باوفای من دستانسی پوکوک بود . . . از استماع این خبر سستی اعضایم عارض شده بگمان درستی بسر کرده عملیات پرخاش کردم که چرا فرانک در کشتی نشسته بود و با پای مجروح حالت خسته او را چنین دچار ساخته بود در جواب آهی کشیدند و گفتند آی آقا ما نتوانستیم او را منع کنیم و از این قصد باز داریم چنانکه گفت که من حالت شطار ندارم و گفتن که شما بار دوم بمن تیر باران میکنید من تیر باران شما میکنم و در اینجا فرانک نام من نمیخواهم که حمالان مرا بدوش گیرند و تحویل خویش قرار دهند و بدون آنکه مقاصد و مواعظ ما گوش دهد در کشتی نشست و با حکم کرد که پارو بزنیم و در برابر نیم ساعت بهلوت از خور آب گذشته در اقیانوس جریان سیر کردیم تا بجوانی آبشار رسیدیم در آنجا من قایق را چرخانده مجال امنی بردم از آنجا بفرصت وقت کنیم و از وضع آبشار دست مطلع شویم همینکه بپای آبشار رسیدیم دور زدم و باطراف نظر افکندم دیدم که آنجا برای عبور قایق صلاحیت ندارد و ممکن نیست بدون صدمه و آسیبی از آنجا گذر کنیم لنگر کشتم و (آقای کوچک) چگونگی حال را گفتم لیکن او قول مرا صحیح ندانست تحقیق را تصحیح نمود و چند نفر دیگر فرستاد و پس از اندکی معلوم کردند و گفتند که ولی آن نیز برگشتند و همه چون من گفتند توقف آقای کوچک بر آنجا خطا و از روی تغییر و طمعه بما گفت که شما مردانگی و غیرت ندارید و از اندکی آب بیمناک شدید این نسبت ناصواب من با جواب دادم که بسیار خوب حالا که ما را مجبور می کنید در اطاعت شما حاضرم و از هیچ چیز هم باک ندارم ولی یقین دارم که اگر خدای نکرده در راه آسیبی بما برسد آقای بزرگ از چشم ما خواهد دید و بدل خواهد رنجید در جواب گفت خیر از هیچ نترسید و دغدغه بخود راه ندهید من همراهم و شما را هدایت میکنم ..... ده دقیقه طول نکشید که کار برما سخت کرد بدان موج وحشتناکی بر ما زد و قایق را سرگون نمود و هریک از ما را بطرفی پرت کرد و ناگهان (آقای کوچک) فریاد کرد که قایق شکست و محکم بطنابی قایق بچسبید خود شما بکاری مشغول کنید من چسبیدم خود گردیدم ولی چند لحظه نگذشت که قایق بسرعت هیچ چیز نه رفته رفته بر گرداب نزدیک شده بکلی با تمام ما که باطراف آبشیخه بودیم هوا آنوقطه وسیع غوطه ور شد یکوقت ملتفت شدم که نفس در سینه ام بچیده و نزدیک است خفه شوم سینه ام

از شدت فشار بر هم متلاشی شود که در اینوقت موج ساعدی مرا ربوده بسطح آب آورد همینکه نفس تازه کرده دیده گشودم (آقای کوچک) و نفر دیگر را از همسفران مفقود یافتم و اندکی بعد او را دیدم که بچسب و حرکت بشت روی آب شناور است و از مشاهدهٔ اینحال حواسم دیگرگون شده و ابرک نهادم و رشتم که او را اگر هنوز جانی داشته باشد از چنگ اجل نجات دهم ولی هنوز باور نرسیده قوت دوران آبها هر دو را از یکدیگر جدا کرد و مجدداً در اندرون گرداب فرو غلطیدم پس از مدتی دراز که بسطح شط باز آمدم (آقای کوچک) بکلی از نظر ناپدید و بجهان دیگر رسیده بود

از سایر عجایب کشتی هم که جداجدا سئوال کردم بمطابق آنچه ولادی گفته بود جواب دادند اگرچه در اینجا موقع نیست که مفصلا شرح حالات ولادی را بنویسم ولی سزاوار است که مجملا برخی از محاسن صفات انسان دوست یقانا را در نظر خوانندگان جلوه گر کنم ولادی جوانی است بیست و هفت سال بسیار زیرک و دلیر بصورت پلنگ و قوت شیر بزرگی و هوشیاری در تمام جزیره زنگبار بی همتاست و دارودی اگر کسی است که جان از او نبرده باشد و شخصی نیست که ولادی با و جنگ و ضربتی نکرده باشد در هنگام جنگ از همه غیورتر و آماده تر و در موقع مصلح از جمله صبور و فداکارتر است علاوه بر همگی بر همه سربازان و طاعان برتری دارد و صنعتگری قابل صرف تجاری و آهنگری را کامل میداند نسبت بمن و جنابعالی اردو بسیار صدیق و با وفا و مغتنم است که بدون جبن و وحشت با تمام چنین کاری جرأت کند از روی این اشاره ها میتوانید بگذرانید ولی افسوس که در اینموقع رشادت و فایده نبخشیده و فرانک بیچاره با لحنه و شیخوبه باطنی و بی مبالاتی خود رسید از آنجا که فرانک زیاده از حد صاحب وجاهت و جوانی در روی رو دخانه میدوی بفعل صیادی و کشتی رانی آشنا شده بود با این نوع مخاطرات اعتنائی نداشت و همه انواع و اقسام را بازیچه می شمرد تا آنکه عاقبت این تهور و جسارت بنابه هلاکت او شد مدتها من با یدفرانسی پوکوک در آنوقتیکه میخواستند از آب بیرون آید سرش بقایق خورد و در حین بیهوشی جان سپرده باشد والا با وجود مهارتی که در فن شناوری داشت باین آسانی نمی مرد و حسرت مراجعت وطن را بگور نمی برد امروز عصری وقتیکه نظرم بجای خالی و خدمتکاران محزون او افتاد از صفات پسندیده و اخلاق حمیدهٔ او یاد آورد و دردی بدو صف دلم عارض آمده با یمای گریه کردم مدتکار رحمات و زحمات گذشته او مثل سحاب غصه من میشوند و هر وقت که از مدت هجرانی طویل و خدمات پسندیده او بخاطر قصیل و خوشحالی و خوشروئی او یاد میکنم دلم کباب و حالتم خراب میشود خصوصا از این بابت که با وجود آنهمه محبتی که کشید آخر با جور و مزد زحمات خود نرسید

فصل بیست و ششم

مکتوب ستانلی بپدر فرانسی پوکوک از زنگبار ۲ سپتامبر ۱۸۷۷

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

مسیو پولاک عزیزمن یقین دارم که تلگرافات من بروزنامه دیلی تلگراف شما قبل از وقت از مضمون این نقطه نامیمون مخبر نبوده اند خدا گواه است که راضی نبودم از اینکه فساد یک خبر مرگ مرا شما بدهید تا آنکه تفصیل وفات و را برای شما بنویسم بخاطر دارم وقتی را که از زندگانی بیزار و خواستار مرگ بودم چه در آن زمان بکلی وضع متحمل همه دشواری خود جبران معطل بودیم گرسنگی و بیماری همه را فرسوده کرده جرات و جودی که ما را بکال شوق بسوی مملکت بخارا میکشید از دلها پسرون برده بود و در جنگهای پی در پی با یوموت ناپاک بسیاری از آدمهای ما هلاک شده و بسیب ناخوشیهای بیرحم جمعی دیگر از همراهان در شکم خاک جاگرفته از مزید بحثی انجام سفر ما بود و دیگر متحمل الوقوع نمیشود و هیچ شبهه نیست که ما را قبل از وقت مطلوع نمیکرد عدد ما روز بروز متزاید میشد و کاروان ما بجائی میرسید که شصت و سه نفر مرد سالم مشتر برای ما باقی نماند پانزده نفر از جرجت و در دیا بیرنج بودند و دو نفر دیگر دوستعلی با بیمار امراض دیگر شده ولی ما دو نفر فرانک و فضیل عجالت کشتی سالم و بجا بودند همه اینها را سهل میانگاشتم از جنگ با یوموت و اشرار و دشمن از بیشه های وحشی و شوار بگذشتم هر جا قبایل وحشی بر سر راه ما بیرون میگذاشتیم و اگر جنگی مانع عبور ما میشد از روی ناچاری و هر وقت لازم میشد گذشته را از سر کوه ها گذاشته از اندوه و بخود راه نمیدادیم و در اندک زمانی مقصود خود را مانا معمول میشد اشتیم همیشه اوقات فرانک با گال خوشخلقی و خوشروئی را از اجتماع صحبتهای شیرین و مضحک خود سرور و مشغول میکرد و هر وقت کار مشکلی پیش میآمد که من از فهماندن آن خجالت می کشیدم او خود بطلبانه میآمد و بکمک چرا اندیشه میکنی و قصه بخود را بمن بده آیا اینکار باید بشود و ما باید چنین از شما حکم کردن و از ناشنیدن

در این اثنا بدو سلسله آبشار ها و تندآبهای سخت رسیدیم سلسله اول فقط مرکب از شش آبشار بود و ولی سلسله ثانی عبارت از نهها و چهار آبشار و چندین تندآب بزرگ و کوچک شد که از رنج بیحد و چهار نامی آنها خیلی عظیم و سهمگین بودند از سی و پنجتای آنها بخوبی و خوشی عبور کردیم و تنها سه آبشار دیگر که واقعا خیلی خطرناک بودند باقی مانده بود که فرانک در من عبور از سی و هفتمین آنها که موسوم بماساسا بود زندگانی نزدیک بود دکفت

در حقیقت باعث تلف فرانک در این گرداب همان بی پروائی و بی اعتنائی او و آب بود زیرا که از دو از ده روز پیش بواسطه جرجت با ما شش از ما در سلک مرضی قسار داده بود و من با وسفارش نموده بودم که چند روزی راحت کند و گرد هیچکاری نگردد و بدیهی است که یک حالتش چنین است صحیح نیست بر شخص سالم قوی که امور با بیخاطر صحت پرخطری هستند عالم شود و در صورتیکه هیچ نوع کمک و معاونتی از دستش برنیاید سهل است جرجت و همسر ما شش فرانک هنوا بقدر ما در ساحل و دیا پای خود بنوده و هیچ چه نتوانسته تخته سنگها بالا رود و نظری بسطح آبگذنده و دست برگونی خطر این حرکت مطلع شود همچنین کشتی خود را بقایق که جوانهای تنومند از دو دران سوار بودند و بسیر ترین و بهادر ترین آدمهای من و لیدی جوان ما سرکردگی داشت بیاذیه رو می نشیمنی قرار گرفت و بدون آنکه بضایع رئیس کشتی قضا کند شنا زا امر بحرکت کرد

چنانکه فرانک آخرین موقع قبل از دخل شدن در آبشار را خفیف شمرده اندکی در وضع حالات متشوش و متحل خود و تفکر و تامل میکرد و شنا بجانی سلامت میبرد زیرا که رئیس قایق تکته بکته بنظر یکه من در عبور از چل و یک آبشار رو تندآب رفتار کرده بودم و با و دستور العمل داده بودم عمل نموده و بسته زیاد بآبشار نرسیده قایق خود را در پناهی برده و وضع آبشار را بدقت ملاحظه کرده بود ولی هر چند هیچ نخسته فرانک را مطمئن کند که عبور از آبشار خیلی خطرناک است قول و را نپذیرفته و بچند نفر دیگر گفته بود بروند و چگونگی را برای او خبر بیاورند پس از چند لحظه شان تیز برگشته و گفتند که موقع آبشار خیلی پرخطر است عبور آن میباید عذر نمود یقین دارم اگر فرانک میتوانست خود بشخصه برود و طول آبشار را به چند خیال شان شریک نشده آنها را برفتن تحریک میکرد ولی از آنجا که بواسطه دیابیک شدید بحرکت در قایق نشسته و آن وقت آبشار که از اندرون قایق خود او بود بنظرش صاف و هموار آمده و در ثبات عقیده خویش برضعه عجالت شکل چهار راکه دیده و گویا هنوز فرانک نصیحت مرا بخاطر داشته که چند روز قبل با گفته بودم هر وقت شخص متحمل با همه اشغال بزرگی قیام باید اول تمام مخاطرات متحمل الوقوع را برای همراهان خود شرح دهد و پس از اقبل از وقت مسبوق نماید و ما میگفتم همه هم رای متفق القول نشدند اما مجبور بحرکت و اشتراک در تحمل نماید زیرا که پس از شنیدن خبر ما بین عجالت کشتی گفته بود گو که شما با من مخالفید و سه عجالت را از اندیشه برای آن ترک آقای بزرگ مقصد شوم شما چیزی نمیگویم ولی از شما میپرسم که تکلیف من در اینوقت چیست امروز هستم هیچ غذای نخورده ام و شما هم نخواهید برد و مرا شما اینجا گذارید تا از گرسنگی تلف بشوم با تیر بوسیان بی رحم اهوف آیم نزد کشتی باز جواب داده بودند خبر میبریم و تا دو ساعت دیگر همه نوع خوردنی برای شما روانه میکنیم و چند نفر هم میفرستیم تا شما را روی تاک خوابانیده و اندک زمانی با دو برسانند فرانک از انجواب و در هم کشیده از روی تغیر با شان گفته بود بسیار خوب بروید و هر طور که میخواهید بکنید شما همه بر سود و کم جرات و کندذهن و غیرت ندارید از حرکت موج کوچکی میترسید و از دیدن آب وحشت میکنید رئیس عجالت پیش از زمان شنیدن نیاورده بود و جواب داده بود که ما از اینجا با شما خوضی از آب نرسیدیم و بحکم آنها عجالت گفته جرات و جرات خود ما را بعرض تجربت و امتحان میاندیم اگر شما عی دارید سبب آنست که آقای بزرگ بما سپارش کرده و حتی المقدور در حیات ما را از دست ندهیم و خود ما را عدا بهلاکت نیندازیم کو که شما تکلیف از گردن بر میدارید و مسئولیت را بعهده خود تان میگیرید ما برای اطاعت حاضریم با آنکه همه بهلاکت میرسیم با سلامت از اینورطه بجهیم

پنج دقیقه نگذشته بود که قایق ایشان بوسط آبشار رسید همان گرداب هولناکی در خلیدند از یازده نفری که در آن نشسته بودند فقط هشت نفر از آن بیرون آمدند چند لحظه بعد دلاوری رئیس قایچی جدید فرانک را که هشت روی آب سواج بود بنظر در آورده بقصد نجات او رفت آما هنوز باو نرسیده هر دو در گرداب گیری فتاده و پس از چند دقیقه رئیس تنها با بدنی خسته و اعضائی درهم شکسته روی آب افتاده ولی فرانک بکلی مفقود الاثر مانده و دیگر از او خبری نداریم

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

کیفیت اینواقعه حسن انگیز مطابق آنچه برای من حکایت کرده‌اند از قرار یست که گفتند ولی چون بررسی کشتی سکونر و کاپرداز انگلیس وارد بمبئ سفارشش کرده‌ام که تحقیقات لازمه خود شان را در تشخیص و تعیین علل و اسباب مرگ پوکوک بعمل آورند محتمل است که بعدا شرح مفصلی در این باب برای شما بنویسند

مسیو پوکوک عزیز اگرچنانچه گویم از مرگ فرانک همانقدر که از مرگ برادرم متاثر و محزون می شدم افسرده و دلخسته قول مرا باور کنید و دعای مرا مقرون بصحت بدانید تحمید یا ندازه مقصد از قوه بیان خارج و تاثیر آن در اشخاص مختلف متفاوت است هرچند در این ساعت دیگر نمیتوانم و از شدت اندوه و جنگی که ابتدا از شنیدن فوت فرانک برای من دست داد امکان کم شده ولی بازهم وقت که از ایام گذشته بخاطر میآورم و از مرگ فرانک یاد میکنم قلبم محزون و دیده ام چشمه خون میگردد و هر زمان که از حالت پیری و شکستگی شما تذکر میشوم فغان و فالم شدت میشود مجبور بخودم مژده و وعده میدادم و دلخوشیها بخود میدادم که در راحت شما و اطفال پسر ارجمند خودتان فرانک و نجال خوبستان کنم ولی افسوس و صد افسوس که دیگر نمیتوانم این وعده را بجا آورم و صبح سفیدار زندگی مرا مبدل بشام تار کرده و خوشبختی مرا بدبختی ابدی تبدیل نموده است

منهم گاهی مخلوقات او دارم پوکوک را من خود بدقت مواظبت میکنم و نگاه میدارم تا موقع مناسبی بدست آدم مطمئنی پیدا کرده آنها را برای شما بفرستم

(آخری ستامبل)

فصل بیست و هفتم

در بیان عزیمت آرتنگاتوی بسوی اقیانوس اطلس در طول مجرای لوآلاگونگو مکتوب از لوآندا ساحل غربی افریک ۵ ستامبر ۱۸۷۷

هانوتو نیکه اردوی انگلیز - امریکن در نوامبر ۱۸۷۶ از زنگبار خارج شد کاپرداز انگلیس از جانب لیوتنان کامرون خبر رسید که «از بعد نوشتجات خود تانرا در حوالی آبشارهای ایل لالا برای من بفرستید» چه جانب مزبور خیال داشت که طول مجرای لوآلا با را پیموده و خودشان بدریا برسانند همانروزیکه من اینمسئله را شنیدم مصلحت خود را در این دیدم که از دستورالعمل خود تخلف نموده بی کم و زیاد موافق آن رفتار نمایم و حتی المقدور سعی کنم که از خود و سیاحت کردن دور شوم لهذا بمجرد قصد پس از آنکه در یاچه و کتوریا را سیاحت کردم با ۲۲۸۰ نفر بسوی مملکت بومبان پرعصیان او نیورو روان شدم این استعداد زیاد برای نفوذ و عبور از مملکت کاباریگا که سلطان آنجا با او جنگیده بود و گذرانیدن پاشاهم با او زد و خورد میسنو دخیلی اهمیت دارد و من دشت قصد مراین بود که چون بدریاچه البرت برسیم کشتی التیس و قایقها را از اباب انداخته بآنها سوار شویم و دو هزار نفر عسکر بدرقه چی از بسوی او گاندا مملکت خود شان بعاودت داده خود

از دریاچه البرت بگذرم و در ممالک ساحل دیگر دریاچه نفوذ کرده خود را بنیانگونی برسانم و در آنجا بفرصت را تازه برای مسافرت آتیه تهیا کنم در ژانویه ۱۸۷۶ بدریاچه البرت رسیده و در ساحل آن فرود آمدیم و پس از آنکه درجات طول و عرض و ارتفاع آنرا مشخص نمودیم خواستیم تفاصیل مذاکرات خود را با صلاح نموده از نزدی آن عبور نمائیم اما در این بین فهمیدیم که بومبان لشکر فراوانی جمع کرده اند و خیال دارند راه را محاصره کرده ما را بتلافی جسارت و دخول در مملکت شان تنبیه سختی بنمایند از آنجا که طاقت ستیز نداشتیم ناچار ترک مقصود گفته رو بگریز نهادیم در مراجعت باز کاندا عساکر بدرقه چی ما را هماناگاه گذشته بطرف جنوب باز تاخته که با راه سبک متوازی اندکی بطرف مغرب آن واقع بود روان شده بگارا گوئی منتهیم گاهی تمام راشمول سیاحتی نیل الکشاف بودیم پس از انجام این کار رو بسوی ممالک جنوب غربی آوردم تا از آنجا از مجرای رود نزور تا سرچشمه های آن بالا روم و بواسطه ظهور تنگی و قحطی از عزم سیاحت آفاق جنوبی دریاچه البرت و شمال بحیره تانگانیکا منصرف شدم و مجبور را بجنوب پیش گرفته خویش را بانجی رسانیدم و انجمل تسبیح من رسید که کامرون از امداد رود لوآلا منحرف شده بطرف دیگر رفته است ولی روایاتی که ذکر میکردند تقدیری مشوشش مبهم بود که چیزی از آنها فهمیده نمیشد خلاصه پس از قطع محیط تانگانیکا رو بسوی بنیانگونی آوردم و تصمیم این بود که اگر جنبا مزبور هنوز نگذشته باشد در آفاق شمالی نفوذ کرده با او توشیش دوم و پس از آن در طول سرچشمه جبالی که دفع شط سنیه را از دفع کانگو جدا می سازد عرض افریقا را بپیمایم

در ورود بنیانگونی چند نفر از اعراب که کامرون را تا اوتوتورا از مملکت شاه کاگا سوگو همراهی کرده بودند ملاقات کردم و از ایشان اطمینان دادند که کامرون بیست جهی از تجار پرتگالی بطرف جنوب شده و از قریه ایکه میکفتند خواهی که او را برترک این خدمت بزرگ وادار کرده بودند یکی با بانی قایق و دیگری بدرقه ای و بیست و نخواری قبایل اطراف بوده اند تهدا از شنیدن این خبر مسرور و بخود مغرور شدم که رقیب ناکام و بخیال این مدت نصیب من شده ولی پس از شنیدن حکایات اعراب و اندکی تامل شدت فرح و خوشحالی من قدری تسکین یافت و یقین نمودم که هرچند قبل از این استمداد مایه افتخار و مسرت فراوانیست لیکن بانجام آن سفر خیلی پرخطر و دشوار و متحمل رنج و محنت بسیار خواهد بود

فرانک در اینوقت سیاحی زبرک و قابل و مسافر ذکاوتکار و کامل شده بود بخاک افریقا انسی مخصوص پیدا کرده بود و بقسمی با بومی این سرزمین مانوس شده بود که از هیچ چیز مذاقم نمی شد و با کمال طاقت بر هر گونه مشقتی تحمل مینمود همچنین هر سفر تازه که قصد میکردم و هر خدمت جدیدی که پیش خود تصور می نمودم قبل از وقت یقین داشتم که فرانک قول مرا تصدیق خواهد کرد و خیال مرا تحسین خواهد نمود بنابکشتی که من و او تنها با هم صحبت میکردیم سخنرانیها چشم نمودم که هرچند قبل از ما قوب پست نفرات سیاحان و مسافران بکار نفوذ در نصف غیر معلوم افریقا اشاره و از نقاط مختلف در اینمیان بیانهای قدم نهاده اند لیکن هیچکدام چون ما ثابت قدم نبوده اند و بذکر سبب و اینکه ترک همت نموده اند

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

استماع نمود رخصار وحشیان او و خوارای بی‌بیان و شرارت خباثت طوایف پست قدموذی مخاطر همراهان را نهایت مشوش مضطرب نموده بود و همچنین
برای دلگرمی و مخالفت آنها از فرار یکی از روسای سپاه اعراب قرار داده دم که با شصت منزل در طول ساحل شط بسر برای کند و امیدوار
بودم که در این مدت بطایفه دوست مسکن رسیده چند تن از آنها کمک بگیرم انتظام این استعداد آدمهای مرا قوت قلب تازه داده روز پنجم نوزدهم
سال گذشته از بنا گوئی پرون قسم درحالیکه از اطلاعی از اوضاع این قطعه مرکزی نداشتیم و آنچه هم گاهی شنیده بودیم از قبیل بی‌بیان سهگین
و وحشیان آدمخوار و تیرهای زهرآلود و شیر و حشت ما بسیار فرو نشسته همراهان ما را مضطرب و دل سرد نمودند تمام معلومات ما منحصر باین بود که مقصود
و منظور خود مان را تا حدی تحسین و آفرین وقت مان را مصلح و صفا و قریحت با هیچکس خصومتی نداریم و از هیچکس خدمت و معاونت خود مان را دریغ نمیکنیم
بلکه حاضریم که با آنان که با ما سازش دارند دوستی نموده با آنها از خود خوشنود کنیم ولی افسوس که در ضمن عبور از جنگل طولانی که مدت
تمام طول کشید بخوبی برما واضح گردید که از زیبا و از رگاهای شمالی چنانکه شنیده بودیم خبری نیست جنگل پوشیده از اشجار و علوفه از بوبیان طبیعت مردم
آزار نه همه روز مجبور بودیم که با سانکین از پیش و به وسیله چاپلوسی پیش گیریم و با کمال حلم تمام خود مان را برای حفظ سلامتی جوشجاعت
بوبیان مسلم دارا نیمت نه آنکه تنها بوسیله پولیتیک و دوراندیشی گذشته باشد بلکه از شاهد مجبت و استعدادی که همراه داشتیم دست از پا
خطا نکرده و ظاهرا با دوستی نیکو خود از این جنگل طولانی بنوبه صدمات بومیه رقه رقه حوصله همراهان عرب ما بپایان آورده کم کم بیابان خارج
گذشته و ظاهرا خشکی گرده قصد برگشت نمودند این اشکال تازه و اسیحت انداخت و نگذاشت فرو رفتم اما از آنجا نیکه کیفیت این سرزمین مجهول اکثر
کلیه خیال را مشغول کرده بود و دل را بستایش و مسافرت آنجا تحریص نموده بود ما نیز اندیشه تازه بخاطر م گذشت برئیس اعراب اظهار کردم که راه ما را
کج کرده بسوی شط نزدیک شویم و از آن عبور نموده در ساحل اسیر آن سیر کنیم پس از مدتی قال و قیل واقامه حجت و دلیل عاقبت رای بر این مقرر
آمده روبراه آوردیم و در عرض ۱۷ ۳۵ ۳ یعنی درست چهل و یکمیل جغرافیائی در شمال ثنا گوئی در ساحل شط نزول نمودیم
تا ندم با لحاق و اتصال قطعات زورق آنیس پرداخته بعد از دو ساعت دیگر آنرا در رود لوآلا با انداختیم چادر مرا نزدیک همان محل در
روی تخته مرغزار خرم و مصفائی برپا نمودند که از آن نقطه مجرای پهن در پیچ آنشط عظیم و آرام و وسعت زیادی از اطراف بخوبی نمایان
بودند و چشم کار میکرد شخص جز جزایر پر خضارت قطار درختان قوی هیکل که مانند دیوار سبزی الی غیر النهایه ممتد بود چیزی دیگری ندید
در اینجل برخود حتم نمودم که تماشا و نهای لوآلا را معلوم نکنم از امتداد آن خارج نشوم و با همراهان تمام همراه این بومی عبور جویم نموده
با دوست بازو در عظیم که منظر آسایش دل مرا ربوده و میل مراجعت آورده بود نه شایسته کرده باشان چنین گفتم این شط پهناور که می‌بینید
از ابتدای خلقت تاکنون من نخط از میان این اراضی روان است و هنوز هیچ انسانی نه سفید و نه سیاه بر احوال آن اطلاع پیدا نکرده و نهایت آن را

نمانده امروز من شما میگویم که خواست خدا چنین قرار گرفته که امسال تمام طول آنرا بپیمائیم و چگونگی آنرا بر شما معلوم و روشن
سازیم من قبل از وقت نمیتوانم بگویم چه پیش خواهد آمد و کار ما بکجا منجر خواهد شد زیرا که همه نوع احتمال مقابلت بومیان جنگی و شریر و وحشیان
کوتاه قد دلیر و قحط و غلا و انواع بلاها میرود لیکن از آنجا که حتما رحمتها با کف قدرت پروردگار است یقین دارم که او بر حمت و حمایت خود
از ما دریغ نمیکند و ما را صحیح و سالم بسر منزل نجات میرساند و آنچنان چون مقصود ما هیچ و بهیچ وجه بومیان مخالفت جوال نیست مخالفت بهر جا تا پای حد شعله
سوزت و خوشت بینیم و با امتعه که هنوز بقدر کفایت داریم دل و روسای آنها را ربوده آنها را با خود متفق و همدست خواهیم نمود شما ای رفقای من تصور
کنید که تا من در استداد این شط خود را بدریا نرسانم دست از این خیال برنمی دارم و شما هم بنا بر آنچه دو سال قبل در رنگبار با من قرار داد عقد
نموده که دو سال اجیر من باشید و هر جا من بروم مرا همراهی کنید هنوز انقضای آن موعد کمال دیگر مانده است ولی من شما مطمئن میدهم که مسافت
من کمال طول نخواهد کشید و قبل از نیمدت بدریا خواهم رسید پس تکلیف شما هست که خود تان را بخدا سپرده بسم الله بگوئید و بدون کوچکترین شبهه
هر جائی بروم دنبال من بیائید جوانان رو که عده شان تقریبا پنجاه بیرسید متفقا بفریاد بلند بسم الله گفتند و من گفتند ای آقا از جان و دل
ترا فدا میدانیم و هر جا همراه تو آمده باشد بدریا میرسیم اما پیرمردان که طبیعتا ترسو و متزلزل از روی شک و بدگمانی هیچ نگفتند و همواره
مرا های خود شان را می جستجو نمودند دیری نگذشت که مقصد بومیان آن ناحیه بر ما واضح گشت و گروهی از ایشان با رود نزدیک شده بسلامت عبور
جنانیده و با خانه و پس از چند ساعت کمشوار اضی شدند که با کی از روسای سفید رسم تعویض خون بجا آورند و شرط نمودند که رئیس سفید پدر برای اعراب
ایکار فقط با چند تن از همراهان خود شان بجزیره که در میان شط واقع بود بیاید فرانک پوگوک محض خاطر من و مصلحت اهل اردو بنگاه رکوه شوار
تن در داده و را با دو نفر مرد مسلح بر دو لو بجزیره مذکور رسانیم و خود م مراجعت کرده با سی نفر از اعراب در روی ساحل راست رفته از قضیه
و مترصد بودیم که اگر بومیان حمله کرده کشته شدند و بخواهند ثیارا بقبیله آورند بگ بگ شان برویم و خلاصشان کنیم هنوز یکساعت گذشته بود
که ناگاه در وضع بومیان حول و خوش جنبش و هیجانی پدید آمد و از اطراف صدای قال و قیل و فریاد جنگ بلند گردید از شاهد این احوال
فورا بقایقها سوار شده بشتاب تمام خود مان را بجزیره رسانیدیم و در آنجا قریب سی قایق دیدیم که همه پر از بومیان بودند چند نفر از ایشان هم
مثل آنکه بخواهند رو بما و قایقهای خود را پرتاب کنند در میان قایق راست ایستاده بودند از رسیدن ما خوف بر ایشان مستولی شده مبهوت گشتند
و همینکه از فرانک چگونگی را جویا شدم معلوم شد که مقصود ایشان بکلی با خیال ما منافی و منظورشان این حیله بدست آوردن وسیله برای
قتل ما بوده خوشبختانه از این واقعه حادثه که مایه ملالت ما شده روند دیگر آگاهی و هوی بومیان ساکنین ساحل رود را که قبل از ان شاید ما
خوب پذیرائی میکردند مضطرب نموده و از ما بری کردند چون جهت ما زیاد بود وعده جسارت مسلح مان روی هم رفته قریب پانصد نفر میرسید

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

وحشیان جرات اینکه آشکارا اظهار خصومت کنند و با بیگانه نداشتند و داد و فریاد قبایل اطراف و سواحل هم که ما را شنیده میشنیدند چون
قابل اعتنا نبودند لذا ما ابدا اعتنائی بحرکات و سکنات آنان نکرده روبراه آوردیم

چنانچه با خود قرار داده بودم از تو الا با گذشته بساحل ایسران فرستیم و پس از اندکی توقف جمعیتمان زاد و قسمت کرده با گذشتیم که یکی از ره
خشکی و دیگری از روی آب در کنار شط سیر نماید از همانروز یکباره هم جدا شدیم دسته که از روی خشکی حرکت مینمود به اشکالات عدیده
برخورد با لاخره راه خود را گم کرده و ما چون بر علت غیبت آنها مطلع نبودیم از تو الا با رود توکی پائین رفته در محل تلاقی مجاری آنها
اردو زده منتظر نشستیم چون دو روز از این باین گذشت و از آنها بهیچ خبری نشد من مضطرب شده بیست و پنج تن از جوانان همراه
بجاست اردوی محترمان گذاشته خودم با سایر همراهان از رود تو کی تقریبا تا مسافت بیست میل بالا رفتیم ولی هر چند طرف
آنرا گشتیم و تفحص نمودیم شاید اثری از آنها بیابیم چیزی دستگیر نشد و بالاخره ما یوسانه از همانجا بیکباره آمده بودیم مراجعت کردیم
هنوز مسافتی نا اردو مانده بود که ناگهان صدای چند تیر تفنگ بلند شد بخیال آنکه شاید دسته مفقود الاثر است که از معاودت
خود ما را مطلع سازند توقف کردیم تا برسند و اشیاز اتهیت بگویم ولی در این بین نظرمان بر قایق بسیاری افتاده که جمعی کثیری
از بومیان بر آنها سوار بودند و با تفنگ ریکی را مسدود کرده بودند و در همان اثنا شلیک سختی از زمین مسموع افتاد و بگمان آنکه
شاید اردوی محترمان در معرض خطرات تاممان مشوش و مضطرب شدیم و برای آنکه حواس بومیان را از طرف اردو منصرف سازیم
بگمر نه بالاتفاق فریاد بلندی کشیدیم و اتفاقا این تیر بیموقع افتاد زیرا که از شاهده ما وحشیان در کمال عجله در مجرای تو الا با
پراکنده شده بطرفة العینی از نظر غایب شدند و معبر ما باز گردید

همینکه بار دوم رسیدیم از سلامت حال رفقامان خیلی خوشوقت شدیم شکر خدا بجا آوردیم چنانچه بعد برای ما تعریف کردند حالت
مستحفظین اردو چند لحظه صعب و سخت بوده چه بلاحظه آنکه تیرها شان خطا نشود و بهدر نرود آندلاوران رشید صبر کرده بودند تا
بومیان بفاصله پنجقدم بآنها نزدیک شده آنوقت شلیک کرده بودند و در این فاصله وحشیان بقدری چوب و چماق و نیزه
و زوبین در اردو ریخته بودند که پس از آنکه حکم کردم آنها را جمع کنند چندین بغل اسلحه گرد آوردند این قضیه اول محاربه بود که روی
رود تو الا با میان ما و بومیان اتفاق افتاد و چون احمال سبک شد که وحشیان مجددا با اسلحه و کامل برگردند و خانچه اینکار را
میکردند بکلی اوضاع ما مختل میگشت لازم شد که بهر وسیله ممکن است دسته رینی را که دو روز بود خبری از آن نداشتیم پیدا کنیم
و با هم مصمم شویم بیخبر از عجلت کشتی کرمیت بر میان بجستجوی ایشان عزیمت نمودند و پس از چند ساعت حرکت در میان خارها

انبوه بالاخره جاده باریکی بنظر درآورده وارد آن پیش رفتند و بعد از چند لحظه بجائی که دسته در آنجا منزل کرده بودند رسیدند و با
برداشته حوالی غروب آفتاب بار دوم مراجعت کردند و خاطر ما را شاد و از بابت عزیمت آزاد نمودند

پس از دو روز حرکت در شمال رینی با بشارهای او کاسا رسیدیم در اینجل اعراب آدمهای من خیلی خوشحال و مسرور شدند و بهیچ خیال
میکردند که چون بتوانستن قبل از آن در گذشتن از آبشارها صدمه و رنج بسیار کشیده و بالاخره از عبور آنها قطع امیدش شده بود من نیز مجبور
ترک آن عزیمت خواهم گفت و دست از این مسافرت مخوفناک بر خواهم داشت شاید اینگلام تو نستن را بخاطر دارید که گفته بود
خیر من بهیچوجه میل باقدام اینجل مشهور نداشتم و خود مرا طعمه وحشیان گرسنه نمیکنم این عبارت را تو نستن در موقعی گفته بود که یکی نفر
از همراهانش با سه قایق و مقدار زیادی اشیا قیمتی در یکی از آبشارها واقعه در دست جریان تیا کوئی افتاده و هلاک شده بودند و اعراب
تیا کوئی در مرگ ایشان عزا گرفته و گریه و زاری مینمودند باری بزعم آنچه ایشان تصور میکردند من ده نفر از علجات کشتیرا برداشته برای
کشف پاره اطلاعات راه زمین پیش گرفتم هنوز مسافت زیادی طی نکرده بودیم که نزدیک بود در تله و کمینی بیفتیم اما از آنجا که ما خود
کار آزموده و از اهل خجل و شیه بودیم کول وحشیان را خورده سواحل نظر ما بدقت سیاحت کردیم و کاملا بر وضع تندآبها و آبشارها مطلع
شدیم و فیکه بار دوم مراجعت کردیم ناظر ارک خود ما نزدیده بهمان حرکت شدیم شنیدم که دو نفر از سرکردگان اردو دو نفر از
قصد کرده بودند که با قایق از تندآبها بگذرند و در این اقدام کشتی آنها واژگون و همه در گرداب سرنگون و مفقود گشته بودند از اینخبر خیلی
برآشفته و مشوش شدم زیرا که برفرض هم که از گرداب نجات بیافتند ممکن نبود که از چنگ جماعت کثیری از بومیان که در پای
آبشارها جمع بودند و میخواستند ما را از عبور آنشط منع کنند توانند جان بدر برند خلاصه بسرعت تمام با بنجاه من از زبان نهاد و خارا بگذشتها
رفتیم والحمدلله کوشش بهدر نرفته و بموقع رسیدیم جریان شط تسخیر قرین و کشتی شانرا با خود بسیر و دو یکی از سرکردگان بار و اراخود با بومیان
دفاع میکرد هر چند کار از روی غیرت و تهور آنها را ترک کرده بودند ولی من با ایشان تغیر کرده گفتم که اگر بار دیگر از اطاعت من تمرد کنید
مرتکب اینگونه بی احتیاطیها شوید چشم از ایشان پوشیده و دیگر نجاتشان نخواهم کوشید لیکن این تهدید من بموقع بود چه در این سانح
این اشخاص چندان بمرگ نزدیک و با اجل دست و گریبان شده بودند که دیگر گمان نمیکنم در آینده میل اینگونه تعدیات کنند و بطیب خاطر
گرد اینگونه اقدامات گردند

برخلاف پیش بینیها و امید بدرقه جریان عریان از آبشارهای او کاسا بدون زحمت و آسیبی گذشتیم و قایقها را با آب سپرده و دیگر
آبشار آنها را مجددا از آب گرفتیم و اینجل را چندان بسرعت و جلدی بجا آوردیم که بومیان فرصت پیدا نکردند ما را از عبور شط ممانعت

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

کنند چه قبل از آنکه وحشیان بکنار خط برسند عاکر بحری با دو قایقها و زورقهای خود فوراً گرفته و صفوف خود را آراسته متقدم پیکار شدند و از جانب چپ دشته بهمین بعاونت ما رسیده و وحشیان را دیگر مجال مقاومت نماند و بدون آنکه حمله و رشوند یا از طرف یک نیز تفنگ خالی شود بآسانی از میان ایشان گذشتیم لیکن هر چه تلاش کردیم و سعی نمودیم با ایشان مصالحه کنیم و اسباب آشتی فراهم آوریم هیچ جوابی مذاکرات ما را گوش نکردند و تعارفات ما را قبول نمودند

روز ششم وارد بر بحر ملک وسیع اواسونکورو نمو که مسکن قبیله پرورمتبریت رسیدیم در اینجا آثار نفوس و فساد بوبیان رفته رفته کشیده یافت چه بحض آنکه ما را در روی شط دیدند نعره جنگ کشیده چهارده فروند قایقهای بزرگ سوار شده و ما را گرفتند ما عده انها بسیار کمتر از آنها بودیم با کشتی الیس بهت قایق میشکستیم بنابراین یکی از اعراب گفتم که از راه دوستی با وحشیان سخن گفته ایشان را از مقصود و مقصد آگاه گردانند با آنها بگوید که ما بهمچو اراده و قشه باخود داریم و صلح میجوئیم اگر نجوابند حق العبور با ایشان بپردازیم پس از آنکه یکربع ساعت مطلق زبان بازی در وسط شط جوابی که بوبیان با دادند با رانی از تیرهای زهر آلود بود که بما صادر گردید و در اطراف قایقهای ما فرو ریختند هر چند که قریب بهیجده تن از آدمهای ما مستلزم آبله بودند و در جوف قایقها دراز کشیده بودند ناچار ما نیز از در پیکار درآمده پی در پی چند سیلک بطرف وحشیان کرده صفوف ایشان را از هم گسیختیم و از میان آنها گذشتیم و سته ریمی نیز که بی احتیاطانه بسکن قبیله چیکو خوریز ماکوسو کر شغلشان منحصر بقتل و غارت و دزدیست نزدیک شده بودند در میان تپه ها و خارها با جمعی از وحشیان دچار گشته چند نفر از ایشان مجروح و زخمدار شده بودند در این اوقات مرض آبله بشدت تمام در میان اعراب بروز داشت و در عرض دو سه هفته من از آنان باین علت رحلت نمودند و ستطاریا و قروح با نیز جمعی را از کار باز داشته و قایقهای ما را بتدل برخنجانه های متحرک کرده بودند با نحالت ما در وین با نجار که بمسافت صد و بیست و پنج میل جزایری در شمال تناکوئی واقعست فرود آمدیم و چون در آنروز سرعت جریان شط خیلی ما را از همسران زمینی مان جلو انداخته بود برای آنکه ایشان برسند مجبور شدیم دو روز در اینجا توقف کنیم

لدی الورود جمعی از بوبیان بما ملحق شدند و در حالتیکه شصت تن از همسران ما بقیه آبله بودند یکی از آدمهای ما را کشتند و چند نفر دیگر را مجروح نمودند از مشاهده این احوال غضب بر ما مستولی شد بی باکانه سوی نیزار یکه وحشیان در آنجا پنهان بودند هجوم آورده در اندک زمان اطراف ما را از وجود ایشان مطهر گردانیدیم و باز گشت فوراً متحصن و مستحکم ما را در مشغول شدیم و ما دامیکه تفنگچیان کشتی میکشند بمسافت دو یست متر دور از ما را از بوته خار که ممکن بود ما من اشرار واقع شوند پرداخته و هموار نمودیم تمام شب صدای

تیرهای زهر آلوده که باطراف ما میرختند و در ساقهای درختان و بام کپرهای ما فرو میرفتند شنیده میشد و گاه گاهی هم غرش تفنگ پیاپی دور ما را در بر گرفته بود و بگمان مخالفین تزلزلی می افکند اما صحیح هیچیک از تیرها کاری نیفتاد و ما بدون قتل و کشتاری واقع نشدیم روز بعد علی الطلوع شهر وین با نجار استخوانهای مجروحین و مرضی با زادگپرهای آن منزل را دیم و باقی روز را بداقه بوبیان و استحکام مسکن خود بسر آوردیم چهل و شش ساعت تمام از روی خشکی آب کرزا و شیان با جلوه رشدند تمام هایی آن ناحیه بخالفت ما سربرداشتند و قایقهای خشکی سبا از اواسونکو را نمو بدو خود خواستند و جمعی از جنگیان ماکوسو را وعده گرفتند تا بکمک ایشان آمده در خوردن با ما شرکت کنند این گاندارهای بیمانند بر سر دختان بلند جا گرفته بودند و هر کس را که در کوچهای عریض آنشهر کوچک بنظر در میآورد بضرب تیر میانداختند و کار رقیبی بر ما نخواهد نمود که برای دفع اموات و سرکشی مرضی تهیه و دارو غذای آنها بهیچوجه جرأت از خانه بیرون رفتن نمیکردیم با اینحال روز سیم قیمت فشون بر تبی با فتح شد و وضع مان سروصورت رونقی پیدا کرد اما در اینوقت مردم اواسونکو را نمو بسیار زیادی با چهل پنجاه فانق خشکی در روی خور بر ما گذرند با واقع بودجمع آورده و مجتمع شدند زورق الیس و قایقهای ما را مقصود شوند چون نسبت بایشان اجنبی بودند تصمیم شجاعتی بر داشته شبانه مبروقت قایقهای ایشان فرستم و پس از آنکه چند فروند از بهترین آنها را انتخاب کرده تصاحب نمیم بهمان قایقی که آنها بر ما آب سرزده بودند روزانه دیگر صبحی که بقصد گوشمال اواسونکو را نمو با بحر بیرون میرفتیم معلوم شد که حضرات بموقع بر گشته چگونگی حال خود را قطع کشته بودند و در سه چهار فانحی که از شب پیش بر ایشان باقی مانده بود نشسته بساحل فرار کرده بودند پس از فراغت از کار ایشان بگذشتیم با کوسو با و دوستان شان خاتمه دادیم و آنها را نیز با مقدار زیادی از خلخای حمل و حوش بیرون کرده مدت ده روز آسوده گی در آنجا استراحت نمودیم در این اثنا خود بوبیان مذاکرات مصالحه را میان آورده و با هم با کمال میل تکلیف اشیاء را قبول کردیم و جنگ خلاف گفته شده را تبدیل و بستی و تیلاف ساختیم در اینحال بدرقه چیان عرب پس از آنکه ما را از تناکوئی تا مسافت صد و بیست میل بسرا هی کرده بودند از ما مفارقت نمودند و در وقت حرکت ایشان من خیلی مضطرب و پریشان خاطر بودم و میترسیدم صدای توپ ایشان موجب شورش عجلات شود و بسیان ارد و متزلزل گردد ولی آن جواهر مردان با وفا که در اینمدت طولانی زیر دست من تربیت شده بودند تماماً زحمت اشیاء را کشیده بودند چشم از محبتهای من پوشیده و مرا در آن سرزمین پرخطر بی معین و یاور نگذاشتند محض هزیه طهیان سرکردگان اشیاء را نزد خود خوانده و دلگرمشان کردم و تمام اجزای اردو بدایا و تعارفات بخش نمودم بقسمیکه همه از من خرم و خرسند شده بصوت بلند فریاد کردند که مرا نفید دستش بخشنده و کریم الذات باچنین رهبران و همیت و همیشه حق مواقع و مخاطرات برای محافظت و رساندن ما بسر منزل نجات از تحمل هیچگونه رنج و محنت و در سر زحمتی تأمل ننموده چنانچه خداوند بخواهد با کمال جانفشانی کمر بخدمت ما دمی ندیم و ما را تا کنار دریا همراهی کرده نزد برادران

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

سفید شش میرسانیم اکنون قریب هفت سال است که ما در ای شناسیم و در اینمدت همیشه از عطایا و احسان و محبتهای فراوان او داشته ایم
بچنانکه نسبت بپدر مهربان (مقصود دیگ متکن است) که در هوای او لاجا نوابرده رود کرد طریقه وفا را از دست نداده ایم همانطور در سینه
اکنس که ما را از میان ممالک تورد و او نیز در هر ات کرد و از چندین معرکه و مهالک رهانید (مقصود دستمالی است) کوچک بود
از جان و دل خدمت او را پذیرفتیم روز بیست و هشتم دستمال مزبور را ما از اسان دیدیم و در اینوقت او را روی ما مرکب از صد و چهل و
شش نفر مرد و زن کوچک و بزرگ بود بصدای سرود خداحافظی و دنیا موزی با همه قایقهای خود نشستیم و آنها انتظام بقطار در میان شط
باز داشته زورق من مقدم بر همه قرار گرفت این آهنگ که نغمات حزن انگیز و دردناک و الحان غیر موزونی آن را از دور نسیم ملایم
بسمع ما میرساند بقدری در قلوب همراهان من تاثیر کرد که همه را رقت دست داده بنای گریه گذاشتند از مشاهده آنحال ایشان را
دلداری داده گفتم ای اطفال زنگبار سرهای خود را بلند کنید خدا را یاد کرده پاروهای خود را از دست ندهید امواج فروکوبد و مشغول کار
خود شوید گذاریم ما دنیا موزی با ما برنیاید کوئی مزاحمت ننماید و صف شما مردمان غیور رشید را که همراه آدم سفید پوستی در دریا میروید برای
رفقای خود تعریف کنید هرچند که باین مهارتخان نمیخواستم دل ایشان را خرسند کنم لیکن همه با طرز خوردم از آنها فسرده تر بودم
و آن روز یکی از بدترین ایامی بود که در خاک افریقا بسر بردم

روز چهارم ژانویه ۱۸۷۱ به تهای گسیله آبشار بکیر پائین تر از مصب لوالابا بانجا آنوقت میباید تو اقع بود رسیدیم در آنجا
صدمات و زحمات ما تجدید یافت و شدید و مصائب ما از همه وقت بیشتر گردید بومیان همجا را چون حیوانات شکاری دنبال میکردند و شب
و روز علی الاتصال پیاپی استعداد خود را یکجا جمع نموده با ما شبیخون افکندند روز چهارم ژانویه چهار مرتبه متوالیا بر ورقایقهای ما
راهزار ما سیکردند متفرق نموده از میان آنها عبور کردیم تا آنکه بالاخره بآبشارهای بازوا که عرض ۳۶ و ۲۲ و ۵ واقع اند رسیدیم
در آنجا متوقف شدیم بومیان چون میگردند که دیگر ما بهیچ چاره نداریم و لا علاج تسلیم ایشان شده ما را پاره پاره کرده خواهند خورد بیش
از پیش بر ما حمله میبردند و نمیخواستند ما را از حوالی آبشارها دور کنند اهالی جزایر نزدیک بآبشارها نیز طمع شان تحریک
آمده بقصد ما صیدهای لذیذ دنیاهای خود را نیز کردند و بمعاونت آدمخوران موانا تا بارفته با ایشان یار شدند برای آنکه غفلتا بجنگ ما اقدام
خونخوار نعیم ما نیز تدبیری اندیشیدند دور اردو را از طرف جنگل با چوب و خار دیواری ترتیب دادیم در اه بومیان را از آنجا مسدود نمودیم و همچی
از تفنگچیان زبردست را به حراست گماشتیم از آنتاریخ سه بدیبت و چهار روز متوالیا مشغول انجام کارهای شاقه و فوق الطاقه بودیم شبها را در
طول سفر که روز مشخص نموده بودیم با خلوص تمام استراحت کرده سر میدیم و بهر آبشار یکه میرسیدیم در کنار آن از پائین تا بالا زحمت و مشقت تمام

راهی میبردیم و ما دایکه شبح سرداران بومی علامات قایق ما را میدیدند بما شبیخون میکنند و ایشان را از سر ما دور میکردند سایرها ای رود قایقها
بصعوبت تمام بدنبال خود میکشیدیم و از روی تپه ها عبور میکردند

بدینمنوال تا روز بیست و هفتم ژانویه در کمال اشکال چهل و دو میل جغرافیائی پیمودیم و در ضمن شش آبشار بزرگ را که در عرض راه بود طی نمودیم در اینمدت
زیاده بر سیزده میل مسافت قایقها ما را از راه پرشیب و فراز کنار جنگل و بیشه از میان جنگل و بیشه باز کرده بودیم می کشیدیم و با خود میبردیم
و بسا اتفاق میافتاد که یکروز یا یکشب آذوقه و قوتی بدست نیاورده چیزی نمیخوردیم خلاصه پس از آنکه از آخرین آبشار ها که بعرض ۵ و ۱۲ و ۵۲
واقع بود گذشتیم چون همراهان ما خسته از دست رفته بودند و روز هم آنجا را ترک نموده از نزدیک رآمسودیم و در ضمن عبور از این آبشارها هم خطرناک
بهمجهت پنج تن بیش از آدمهای من هلاک نشده بودند همینکه از این سلسله آبشارها رهائی یافتیم بحمد الله گذشتیم در مملکت تازه داخل شدیم که هیأت
و منظرش با سایر ممالک اختلاف داشت و خاکش بسیار حاصلخیز و پر برکت بود در اینجا عرض شط متدرجا بوسعت یافته از ۱۵۰۰ و ۲۰۰۰ متر
بالاخره به ۳ و ۴ کیلومتر رسید از طرف شب صعود بآن طی شده و سعت و دریاچه مانندی تشکیل داده بود که باختلاف از چهار تا ده میل عرض آن میشد
و در این فضاء عده جزایر بقدری زیاد بود که بندرت اتفاق میافتاد که در روز تمام در بین سیر از دوی شط ساحل را نگریسته نمودار باشد این دریاچه مانند
و مصب پر کیت که میان ممالک اطراف دریاچه با دنواحی مجاور را قیانوس اطلس واقعست

روز اول که در این قطار رجدیده وارد شدیم تواز اسه کرت بدشمنان مختلفه دچار آمدیم و روز بعد و ازده ساعت بنحو تمام مت و زرا با بومیان
مشغول جنگ و ستیز و حمله و گریز بودیم تا آنکه بالاخره کار بقاعده بحری بنجر شده و محل اتصال رود آروا ادایی (که گویا رود ول هم آن است)
و لوالابا تلاقی فریقین دست داد در آن هین که ما از بحرای لوالابا خارج شده بودیم در آبهای آروا ادایی داخل شدیم تماشای مناظر صفا و اطراف
خوشنمای آن سرگرم بودیم لفظا با کمال حیرت و دهشت نظرمان تبارکات جنگجویان بومی افتاد پنجاه و چهار قایق با تمام رو بما آورده و ما را شاقه
وضع وحشیان دیدم که بهیچوجه جای تامل و درنگ نیست و برای نجات کسانی دچاره جز جنگ و جدال نداریم چهار فروند از قایقهای ما از
شدت خوف و برتافته فرار نمودند دلی نزدیک آنها را بار سیدیم و قایقها را متصل بیکدیگر قرار داده لنگرهای سنگی ما را انداختیم و صف
پیوسته و مضبوطی بسته با کمال آرامی بجنگ آماده گشتیم منظر بومیان قایقهای شان که با کمال خشونت و تندی بسوی ما آمدند خیلی با شکوه و سنگین
زور قهای ایشان بهمه فراخ و بزرگ بوده از میان آنها یکی که از همه عظیمتر بود هشتاد نفر پارو زن داشت که در هر طرف آن چهل نفر قرار گرفته
و پاروهای ایشان هریک هشت پا طول داشته و بر سر آن پکانی تعبیه کرده بودند که در وقت ملاقی با عدائن دشمن دوست کشتی با آن
بجای حربه تیزی کار میکرد رؤسای بومیان با فرط وجد و سرور بر بجسته و در طول هر شه که از ابتدا تا انتهای سفینه ممتد بود رقص جنگ

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

نمودم در سطح جلو قایق ده نفر از جوانان قوی هیکل ما ایستاده و زورخانهای طویل خود را علی الاتصال حرکت میدادند و منتظر بودند که فرصتی بدست آورده آنها را بآب پرتاب کنند و مقابل آنها در عقب قایق هشت نفر دیگر بان نشسته و پیوسته مواظب حرکات آن سفینهٔ بزرگ بودند هر چند میان سفائن چشمان قریب دویست عدد قایقهای بزرگ خوب بود ولی هیچکدام بخوبی و نمودار نداشتند و کلیه جمعیتی که در آن پنجاه و چهار قایق سوار بودند روی هم رفته بیش از ۱۵۰ تا ۲۰۰ نفر بیشتر نمی آمدند عقیدهٔ من آنست که تمام آنها از یکقبیله و طایفه نبودند بلکه همچو گمان میکنم که تمام عشایر حول و حوش قبل از وقت هم عهد شده بودند که هروقت با یکدیگر برخورد پیدا کردند با یکدیگر متفق شده کار ما را بسازند

مختصر آنکه در این سیاحت آنی مجال آنکه در دل با قایق خود و عرض حال کنیم و با یاران و داعی بجا آوریم نکردیم زیرا که دشمنان ما که بظاهر خود اطمینان داشتند بسرعت تمام بما نزدیک شدند و قتیکه قایق بزرگ ما ندید باد صرصر از مقابل ما کنار کرد باران آمیخته و سیه برسر ما فرود ریخت بیش از این دیگر صبر جایز نبود چه مقصود ایشان پیدا و علامات بعضی و کمینه از صورتهای درهم کشیده و اطوار ناپسندیدهٔ آنها هویدا بود همچنین از صفوف با طمطراق آن بومیان بی نام و ننگ همهمهٔ تفنگها هم آواز شده بعضی نفرین ایشان را ها ن بار کرد

در ظرف یکدقیقه بومیان در اطراف ما چون دایره حلقه بستند مدت ده دقیقه ما با یکدیگر جدال شدت بر چه تمر استعمال داشت پس از آن دشمن قوای بومیان تضعیف یافته رو برتافتند و ما را قایق آمده و تفنگ قایقها را برداشته شتابزا تعاقب نمودیم همه جا ما کنار ساحل بدنبال آنها شتافته در آنجا از کشتیها پیاده شدیم و در ده دوازده پارچه قرای آنها داخل شده غنیمت آذوقه زیادی بچنگ آوردیم و بعد از آنکه حاصل نیاز اردو زورقها جابجا کردیم حکم کردم شیپور راحت کشیده عساکر را مسادرت دادم

از آنجا که غنایم جنگ متعلق بفاتحین است عقیدهٔ آدمهای من هم همین بود از شاه بقدر کشیری عاج که از آن قرا بتاراج آورده بودند خیلی منتخب شده ما از هر قبیل شمارا بود منجمله مقدار کثیری از ذرات آنها داخل شده غنیمت آذوقه زیادی بچنگ آوردیم و بعد از آنکه حاصل نیاز اردو زورقها جابجا کردیم حکم کردم شیپور راحت کشیده عساکر را مسادرت دادم

از آنجا که غنایم جنگ متعلق بفاتحین است عقیدهٔ آدمهای من هم همین بود از شاه بقدر کشیری عاج که از آن قرا بتاراج آورده بودند خیلی منتخب شده ما از هر قبیل شمارا بود منجمله مقدار کثیری از ذرات آنها داخل شده غنیمت آذوقه زیادی بچنگ آوردیم و بعد از آنکه حاصل نیاز اردو زورقها جابجا کردیم حکم کردم شیپور راحت کشیده عساکر را مسادرت دادم

آدمخوار عدد عساکر ما بسوار تخفیف می یافت تا کنون شانزده تن از همراهان من تلف شده و بزودی هیچ چیز هم راجعت ما تا کنونی ممکن نبود چه در کمال تعمیم آتش آشبار که داشتیم بود یم و زیاده از سیصد پنجاه میل از طول مجرای شط پیموده و بخط مستقیم دویست و نود و شش میل از آنجا دور شده بودیم

ممکن است بعضی از خوانندگان بگویند چرا از رود دل با زنگشتیم و آزار همراهان خود نکردیم و من در جواب میگویم که در آن وقت چنین اراده نداشتیم که روی خط گونگو سیر میکنیم تا بحیکه عرض نخل را که ۵۰ ۳۰ بود معلوم نمودیم و بروی نقشه نظر افکندیم فضای وسیع و بی نهایتی مشاهده نمودیم که از هر گونه علامت و اشاره خالی بود و هر قسم استشاره و تجسسی را آنرا و غیر ممکن مینمود از معاینهٔ این مسلک بحیرت قیام دم و فکرت فرو رفتیم و پیش خود فکر کردیم که چنانچه باز همه روز علی الرسم لازم شود که با قبایل وحشی طرف بجنگیم بزودی ذخایر ما تمام شده و در اندک زمانی همه طعمهٔ وحشیان شویم در آنجا از پیشانی و نا امیدی از شاه بدعرض شط که از آخرین مصب بزرگ خود رو بما بین میسوده و اسباع بزرگ جانوران وحشی در حالی بخاطر خطور نموده راه نجاتی بنظرم رسید و قصد م آن شد که از مجاورت خشکی دوری نموده از آن بعد از میان جزایر میان شط سیر کنیم و خود را از آشوب بومیان نهان داریم هر چند بطریق از لاحظهٔ مصیبات عدیده محروم می ماندیم ولی در ازای توقع چاره غیر از این نداشتیم و همین مقصود عمده هم بشیر معرفت و اطلاع با حوال آن شط بزرگ که تمام شعبات در آن میریزند بود

قایق اندی آنیس که من در آن نشسته بودم جلو افتاده بسایر قایقها سر در عقب آن نهاده بسوی جزایر روان شدیم در اینجا مقصوما مصورت نگرفت زیرا که پس از آنکه از ده دوازده تنگه گذشتیم عاقبت شتابا را همراه کرده از جزایر خارج شدیم و مجددا با وحشیان مقابل شدیم مجادله را از سر گرفتیم آنها پس از دو سه مرتبه امتحان تجربه حاصل کرده دیگر ساحل با جزایر مشتبه نساخته بخبر و از تمام از میان آنها بسیار بودیم و از مجاورت بومیان از بابت آذوقه و خوراکی که روز بروز ذخیره هیچ چیز دیگر نشویش با کی نداشتیم عاقبت از شدت گرسنگی تن بمرگ داده جنگ با بومیان را آماده گشتیم و با ساحل نزدیک شده در مقابل قریه که بعرض ۳۰ ۳ شمالی و بطول ۲۳ شرقی واقع بود رسیدیم اما بر عکس آنچه پیش بینی کرده بودیم در آنجا وضع و رفتار بومیان را نسبت بخودمان با آنچه تا آنروز دیده بودیم مخالف یافته خیلی متعجب شدیم

سه فرونده قایق از ساحل جدا شده ما را پیشباز کرده و در کمین آنها پس از آنکه بعضی کلمات غیر مفهوم با خطاب نمودند بقریه خود برگشتند من همراهان را مرکردم تفنگها را انداخته و کشتی خود را جلو انداخته بفاصلهٔ بیست متر قریه نزدیک شدم و چنانچه معمولا با قبایلی که میل بذرایی ما داشتند رفتار میکردم بعضی کردن بندها و مهره ها و بازوبندهای مقوی و پارچه های گوناگون و مفتولهای فلزی به بومیان نمود

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

و باشمار و بآنها فهماندیم که مسلم داریم آنها را با کولات معاوضه کنیم مذاکرات ما در قبول آن معامله مدتی بطول انجامید و لی از آنجا که حال صلح طلبانه بومیان که با وضع وحشیان آن مخوار سر اهل بالادست خیلی تباین داشت امیدوار بودم فغان صبر از کف اختیار نداده تا آنکه بالاخره پس از پنج ساعت گفت و شنید منصود ما حاصل گردید و بعد از وقوع بیعت و شش بحار بر بخت در روی آن شط عظیم آن روز را زمان خوشی و اقبال انگاشته و آن ساعت خود را از خوش بخت ترین مردم روی زمین می پنداشتیم

رئیس پیر مرد جسیلد برای بستن معامله به بخار ساحل آمده ما هم لنگر برداشته بطرف او رفتیم و من و سرکرده علجات کشتی لدی الیس از قایق فرود آمده بزمین جستیم سایر قایقهای ما بفاصله ۴۰۰ تیر و در زیر شط لنگر انداخته منتظر خبر ما بودند چهره کشاده و مهربان رئیس پیر بقدری با سیمای پر کینه بومیان شریری که در آن اوان فرو گذاشته بودیم مناسبات داشت که از ملاقات او بی اختیار پیش قدم از غایت محبت دست او را گرفته چندان فشردم که از حد و تمام شد سرکرده قایق لدی که از میان خدمتگاران بی نظیر بود و شرح خدمات و زحمات او در این سفر پر زحمت از حیز بیان و تحریر است نیز بگان یگان بومیان را در آغوش کشیده با هریک در کمال زبان چربی و نرمی تعارف برخورد کرده بآواز دلپسندی بتلافی او را در دخل گرفته اظهار خصوصیت و ارادت و ولا با نضاعف نگاهی فنون علجات جوان قایق را نیز در آن مسرت شادی عمومی مشعوف شوق وجدی پدید آمده بمرئیس خود را تقلید کرده در این ضمن رئیس پیر مرا کناری برده از آنجا با دست اشاره بسوی شط کرده فراگرا که عارض و رنگ پریده و سفید شان در میان چهره های سیاه بسیار گی میدرخشید من نشان داده اسم و رسم او را از من پرسید چنانکه در جواب گفتم که او مرا بجای برادر کوچک و در این سفر یار و رفیق من است فی الفور اظهار کرد که باید فردا نزد او بیایم و با هم عقد اخوت محکم تری ببندیم

بنابر این فراگرا آواز کرده با حال خوشی چند لحظه بعد اتفاق فاقده قایق بومیان (و سم اخوزا مجری داشتیم) خون آدمهای سفید و سیاه با هم جاری شد عقد مودت و اتحاد مؤبده استواری میان من و رئیس و خیان برقرار گردید پس از آن بزبان شکسته و مغلوط کی گوزده که اندکی میدانستم بطریق سؤال از او پرسیدم که اسم این رود چیست در جواب گفت آزاروده بزرگ میگویند چون عبارت او در تخصیص خداشت و اسم حسینی نبود گفتم که آزاریدا نم و در بزرگی آن حرفی ندارم ولی بسیخانکه من و شما و دیگر بنی نام مشخصی داریم میخواهم بدانم این رود عظیم نیز اسم مخصوصی دارد یا نه چنانکه مقصود را فهمیده تأملی کرده گفت بلی اسم مخصوص دارد و آن اکیو تو یا کو کو یعنی شط کوکو ست هر چند که در آن وقت بنوزده درجه بشمال خط استوا فاصله داشتیم و زیاده از هفصد و پنجاه میل از دهانه آن کوکو یا دهانه بنیده فته بودیم دیگر بیچگونه شک و تردیدی باقی نماند سه روز برای خرید آذوقه و فراهم آوردن تفاصیل مسافت در آنجا توقف و استراحت کردیم در آنجا چهار قبضه تفنگ خریدیم از سایر آنها تفاؤل زدیم که دیگر با تمام محنت و خطر سر آمده و نوبت رنج و زحمت بآخر رسیده ولی بدبختانه بعد مفقت شدیم

که در آن پیش بینی اشتباه کرده و گول خورده بودیم

پس از دو روز حرکت بادر آثاری که حکمت پر جمعیت و آبادی است و قری و قصبات معمور زیاد در رسیدیم و رفقای جدید ما با بانی آنجا معرفی کردند پس از اتمام رسم تحیت و سلام قریب بمعصد فرو قایقهای بزرگ کوچک از گوشه و کنار جمع شده و با ما بنای معاوضه و مبایعه گذاشتند طولی نکشید که مقفت شدیم بعضی اشیاء مایحتاج بسیجی خورده خورده مفقود و مشود مثلا کی از آدمهای ما هرچه خوت خویش را مخصوص نموده اثری از آنها نیافت آشپز ما نیز اظهار نمود که یکی از دوربینهای ما چند پارچه ظروف دیگر نا پدید گشته و در بین بومیان یکی از بومیان که قیافه تفنگ ما را دزدیده بود کیسه آمده و بآن اکتفا نکرده تصمیم خود را تحاشی تجاهل کنند در استرداد آن مسامحه و تکاهل نمایند از کسان ما پرسش و از شاهد و انجال مسئله امر مفقت شد با رئیس آنجماعت قرار دادیم که طرفین در قایقهای خود سوار شده معاملات را روی آب بجا آوریم و تمام حقیقت را مسئله به برای او اختیار نمودند

روز دیگر سفر از سر گرفتیم و همی از بومیان که در دو قایق سوار بودند برای هدایت و شناسانیدن با قبایل طرفین و احتمال برودت شط جلو ما سیر نمودند در تهای راه مفقت شدیم که آن صد قایقی که شب پیش برای معاوضه خباس و ملاقات ما آمده بودند امروز بکلی از زن و بچه خالی و در کمین آنها مردان مسلح به تفنگ و زوبین آمده در ابتدا حرکت شیار بیغرضانه دانسته یعنی بدان نشستیم لیکن بفاصله چند دقیقه بعد با شاره بومیان و قایقی که ما را هدایت میکرد بیجد تمام دور شده و بما هم در شدند و شمنان با حمله در گشتند بحدی رشد که من فریاد کردم و بهراهان که مصروف خود را بیارانیده و آهسته آهسته در امتداد جریان شط کشتی رانی کنند

برای آنکه بر تمام حرکات همراهان احاطه داشته باشم بپاروزنهای ورق گفتم صبر کرده تا سایر قایقها جلو فتاده و خود مان از عقب آنها روان شدیم از سه قایقی و نفر و از قایق لدی الیس با من سه تن تفنگهای خود را گرفته و باحت تمام قایقهای بومیان را که بسرعت از جلو ما گذشته گلوله باران نمودیم در این اثنا جسیلد تازه سر رسیده در تعاقب و ستیز با آنها انباز گردید این فرد و ان اورا نشانه قدری بعد از تعاقب منصرف شده عنان عزیمت بسوی قبیله خود منعطف ساختند ولی بومیان چاکیوا نا قایم مقام آنها شده بجای یا میخکنده تا بسر زمین طایفه دیگری رسیدیم با بانی نخوانی نیز نوبت خود سر دپی با نداده میخواستند یکی از قایقهای ما را متصرف شوند مختصر آنکه در حین عبور مکرر مجبور شدیم که پاروها گذاشته تفنگها را برداریم مانند اشخاص از جان گذشته با بومیان جنگ در پیوندیم تا آنکه بالاخره ساعت بعد از ظهر آخرین زورق دشمنان دست از تعاقب ما برداشته و ما مجدداً بسوی جزایر روان شده خود را پنهان نمودیم

روز چهاردهم نوزده در میان سکنه های عدیده که جزایر را از یکدیگر منفصل میساختند راهبر گم کرده و قبل از آنکه مفقت شده بدریای کنیم در وسط

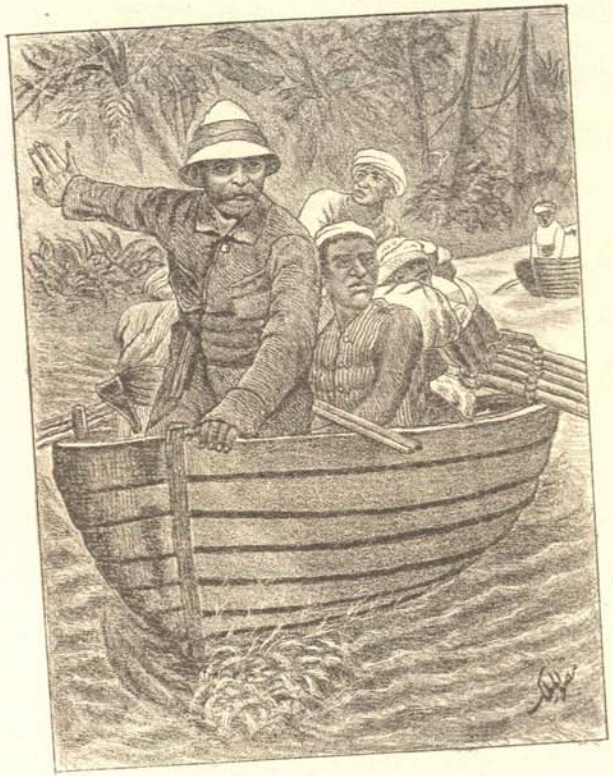
tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

مجرا یکه با جلل راست میرفت گیر کردیم در نجل قبیله معروف قوی هیکلی داشتند و قبل از وقت شنیده بودیم که آنها مردمانی
بسیار شرور و مغرور نده و در فن تجارت داد و ستد مهارت کلی دارند باید دانست که اجتماعات بیاوضه و معاملات عادت دارند خود را نباز
دادیم که تو سط بعضی تعارفات بدون آنکه پائی در بیان آید مارا رخصت عبور خواهند داد اما افسوس که نه تنها چون و فعات گذشته حدسمان
غلط و به بیرمان بخطا رفته بود بزعم او از طبل و شیپور جنگ که بیان قبیله را از رسیدن ما اخبار و شنیدن ما مجار به ما احضار چنین و نحو اهیم چیان
موقع مساعد و مقتضی را از دست داده موضع جغرافیائی انجل عمده را متین نکنم (چه تصور کنید که روز قریب ظهر بود و آفتاب هم در کمال جلاد
درخشندگی میدرخشید و وسعت نقطه آن محل کافی و برای اجرای عمل رصاد سطح آن نهایتی آرامی و صافی بود) با مجموعه تو سطات نجومی
معلوم نمودم که آن مکان در ۵۰ ۱۰ عرض شمالی ۲۰ طول شرقی واقعست و پس از انکه آلات هندسی خود را جمع آوری کرده بجای خویش
گذاشتیم پدر برائی بومیان را تهیا کشم و با خویش قرار دادم که اگر قصد جنگ و ستیز پیش آیند شیپور بزنند و بضرب تفنگ و شمشیر تیز جواب دهیم
و چنانچه از در صلح و صفا در آیند آنها را تحفه بدهیم بعد از انجشیم جنگل از جزیره اوبس که تا آنوقت از کنار آن سیر میکردم دور شده در امتداد جزیره
را بسوی مکان ما تکا را پیمود و داخل شدیم شصت سه فروند قایقهای سبک تند رو و قشنگ بومیان جلو آمده راه را مسدود عرصه را
تنگ نمودند بعضی از ایشان بواسطه زره زیور یکه از برنج ساخته و نجوا آویخته بودند خیلی قابل ملاحظه و تماشا بودند ولی عموشان لباسی
از پوست سفید برسر و پوستین کوتاهی از همان جنس در بر داشتند و رؤساشان لباسهای سرخ رنگین از پارچه های کلفت پشمین بر تن
داده زیب پیکر خود نموده

همگنی بومیان به سیصد ذرع نرسیده توقف کردیم و من بیکدست بگفتگو پرداختم چه قرار داد است و بگر بجمله معقول فکری داشتند بایشان اشاره
کردم که قبول صلح نموده بیایند آنها را از ما وصول کنند در جواب وحشیان سه عدد از تفنگهای خود را که با چهار پاره پر کرده بودند بسمت ما
خالی کرده چهار نفر از خدمه کشتی من و یکنفر از پاروزنهای یکی از قایقها را مجروح کردند از ملاحظه انجال قریب یکصد نفر از وحشیان که در کمال
تشجع شده بودند بنای شادی و قیل و قال گذاشتند از نصرت و ظفر نغمه خوانی و اظهار خوشنودی و مسرت کردند ما نیز بسبک معمول و معین
خود صفوفا را آراستیم و قایقها را در امتداد جزیره بحال خود گذاشته هر چه آلات جنگ از رولور و تفنگ داشتیم گرفتیم و با بومیان
مشغول جدال شدیم اینواقعه در حقیقت جنگ گلوله در مقابل چهار پاره بود اغلب تیرهای بومیان بنشانه میرسیدند ولی خوشبختانه
تیرهای ایشان در جدار محکم کشتی و قایقهای ما چندان تأثیری نمیکردند و رخنه و شکستی بر آنها وارد نیاوردند خلاصه پس از دو ساعت گیر و دار
که کار خیلی بر ما سخت شده بود و گمان نمیکردیم بتوانیم رخت از آن ورطه بیرون بریم عاقبت فیروزی ما را روزی شد و تفنگهای ته پر پیل انگن ما



استاتاغ در حالت دفاع

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

برتفنگهای کهن سنگی وشنجالهای دکنی بومیان غالب آمد. این جنگ از بعد از ظهر تا نزدیک غروب آفتاب طول کشیده بود و در این مدت از کشتی رانی نیاسوده و زیاده از شش میل مسافت طی کرده بودیم و فضا دوفوج از قایقهای بومیان را بهم برده بودیم فقط یکساعت محض حمایت یگدسته از قشون که بنحو استند بزمین فرو آیند توقف کردیم و ایشان یکی از قرای بومیان حمله برده از اطعمهٔ آنش نوش همگنان شب سر رسیده و ظلمت جهانرا فرو گرفت عساکر ما از جنگ غنوده آهنگ ظفر سرودند و بعد قایقهای خود سوار شده در آن دل شب از کشتی رانی نیاسودیم تا بجزیره رسیده در آنجا منزل نمودیم و این محاربه سی یکمین و قبل از آخرین بود که در روی شط عظیم ما را با بومیان تصادم روی داد

چهار روز علی الاتصال بدون آنکه بومیان ما را بیاسایند و از حال ما واقف شوند در تنگه ها و سواحل بومیان جزایر سگرد یم و در این محل شط خیلی پهناور بود و از پنج تا ده میل عرض آن بکار میرفت در ناحیه موسوم بایکا که هفتصد نفر تجارت پیشه در آنجا سکنی داشتند بعضی دوستان پیدا کردیم و با چند تن از پادشاهان عدیده آن سامان عقد مودت بسته اطلاعات جدیده حاصل کردیم اهل این قبیله از تمام طوایفی که تا بحال در افریقی ملاقات کرده بودیم با هوش تر و مهمان دوست تر بودند و از آنکه بعد دیگر بهیچ لشکر و قشونی تدارک غربت نکرده و ما را از عبور شط ممانعت نکرده هر چند که گاهگاهی از گوشه و کنار بعضی بومیان بر عادت فطری و تعرض جبلی شان نسبت بخارجیان چند تیری بطرف ما خالی میکردند لیکن از آنجا بزیه کسی از ما مجروح نشد ما نیز اغماض کرده چشم از سوء رفتار ایشان پوشیدیم بقصد آزار شان نکوشیدیم بقول یکی از همراهان که طبیعتا هزال و بذله گو و لطیفه دان و نکته جو بود (در این سفر عوض غله و حبوبات غذای غالب ما گلوله و چهارپاره بود)

شش میل پائین تر از محل ملاقی رود گوانگو رود خانه کرانیناکوئی با نظرف ما در امتداد آن سیر سگردیم و من آنرا لونگستن نام نهاده و ام جنگ سی و دوبین و آخرین با بومیان و اشگرد یم و در جنگل برای تهیه چاشت اتراق کرده بودیم و همراهان بجمع آوری هیزم و افروختن آتش مشغول شده بودند گاه و بیگاه تفنگ از میان تپه ها و علفهای خار شده دو نفر از کسان ما مجروح و زخمی گردید چون تمام انحدود را جنگل انبوهی پوشیده بود ما هیچوجه گمان آنکه قبیله در آنجا سکنی داشته باشند نکرده و منتظر هیچ سانحه نبودیم خلاصه تعجیل تمام اسلحه بر گرفتیم و جنگ حقیقی در میان جنگل و بیشه در پیوستیم آخر الامر کار بمقاتله سینه بسینه نجر شد پس از آنکه کی زد و خورد بدون آنکه هیچ یک از طرفین فاتح و منظفر شوند از جنگ دست بر داشتند در این واقعه فقط صدمه کمی بما بردیم آن بود که دیگر کسی بسر وقت ما نیامد و ما چند روزی بفراغت در اردو آسودیم

چنانچه خود ذکر نمودم این جنگ سی و دوبین و آخرین ما بود مقصود من در اینجا از کلیه جنگ مخصوصا دفاعی است که میان ما و بومیان کار بردو دل نیرو گلوله و سنگ کشیده بود الا موارد ی که بواسطه صبر و حوصله و هیبت ما از گیر و دار بیان جسته بودیم هر اب افزون و از حد حصر بیرون است اندک زمانی بعد از آنکه از زیناکوئی بسیرون آمدیم چون خصلت اغلب همراهان را بدانستم که نظر به قوت و تسلطی که ما را بود دقت و احتیاط را اهمیت ندانسته

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

طع دنبال بومیان خواهند نمود آنگاه را جهة اطلاع شما عرض کنم که اگر کسی از آنها احدی را بومیان را بیازارد یا به دون رضایت او دادن پول اخذ
مال بچاره را دارد دون ملاحظه و تسلیم کارگذاران آن محل خواهم کرد تا موافق قوانین خود که غالبا قتل یا غلامی ابدی است او را
عقوبت کنند ولی این تاکیدات من همیشه موثر نمی افتاد و در اینمدت جان بیاری از کسانی که مرا تقصیر دزدی گرفتار آمده بود لاعلاج
خطر خریداری کرده بودم تعجب که رفته رفته بعین علت کشت و احوال را واقف فاش دیدار و محض صرفه خرید و مجبور شدم که چیزها را از کف
در این نگذستی شدید با وجود یکه خود همراهان سید انستند که دیگر به پس خریدن نمی توان قادر نیستم باز دست از خدام طمع و هر زگی خود برنداشته
در ضمن عبور از محالی که می پیودیم از ازکلاب بازار بومیان و غضب آل ایشان اجتناب نکرده ولی من دیگر پیش از این اغماض و تحمل را جایز
ندانسته آنها را بر سزای بومیان می رسیدم و پس از آنکه با پنج شش نفر انیطور رفتار کردم سایرین موقف کار خود شده دیگر در مزاحمت بومیان
اصرار نکردند

در اینجا لازمست که مطالعه کنندگان را از تقصیر بزرگی که بسیاری از بومیان سواحل گوانکو و گوانکو برای من قائل گردیده بود مطلع نمایم
این بومیان ساده لوح که هیچوقت در عمرشان خبر نویس و کتاب و کاغذ ندیده بودند چون میدیدند که همه روزه من دو ساعت بشغل تحریر
و ضبط وقایع مسافرت و تحریر روزنامه خود بودم رفتار را بساحری حمل نموده و چند قبیله با هم متفق شدند که همان سفید چادر را
کسانش را قطع و قمع نموده شتر او را از سر ملکت و هموطنی خود بشان وفع نمایند در همین باب سوی زدن فرستاده که اگر آدم سفید چادر ما
برود باید فورا سحرنامه خود را تسلیم کند تا ما آنرا بسوزانیم والا با او جنگ کرده بزور آنرا ستانیم از آنجا که دفعتن حیلی گرانبها و قیمتی بود چند
نفر جوان خود را بر سر آن قربانی کرده بودند راضی نمیشد که بعبث آن گنجینه پر بها را به بومیان بوالهوس دهم تا آنرا بسوزانند در این ضمن که متحیر
و سرگردان بودیم و نمی دانستم اشیا را چه جواب بگویم بیادم آمد که در جزو اسبابها یکجلد دیوانکیپیر چاپ شاندونس دارم که تقریبا ده دوازده
مرتبه آنرا مطالعه کرده ام و بهمراه بردم این مسافرت طولانی در اوقات بی کسی و تنهائی مرا بهدم و انیس بود و کلمات و مواضع پریشانی زنگ قصه
از آینه خاطرم زدوده لاعلاج آزاد شدم که دم به بومیان چنگجو نشان داده از ایشان سوال کردم که آیا این همان چیزیست که شما میخواهید بدهید
بی چون دیدم که تیر مرسوخ افتاد و آن بیان فریفته تر دیرمن با کمال ادب دیوانکیپیر را وداع کرده به بومیان دادم و ایشان همانجا آتش افروخته
از در مقابل چشم من بسوختند پس از صورت اوضاع خویش آن بیان بر آمدیش که همچنین و غضبناک بوده دیگر نه بگفتند نه بنشادی
و سرور گفته اشتند چه خاشان آسوده شده بود که دیگر از کلبت و بلا رسته اند و زن و بچه و اموالشان از خطر خوشی و راحت جسته اند و به همه حاد ثاتی
من رطب اللسان شده و بار از بند گی گفتند (که انسان سفید نیکی و مروت با آب و گوش سرشته و از فرط خوبی در رحمت مانند فرشتگان)

از این تاریخ ببعد روزگار پر صدمه و سختی بما روآورد که مقابل آن شدائد عبور از ده میل را قضیه بیان آن و تحمل اذیت و آزار شاز
نسبت نمودی نبود چه ایام خنک و بی برف و روزهای سهلی و نرمی که در اینمدت کشیده بودیم ممکن است که پس از چند سال راحت و خوشگذرانی از یاد ما
محو شود لیکن شهور پر تعب و رنجی که در عبور از آبشارهای شط گوانکو سپری آوردیم محالست هیچوقت فراموشمان گردد زیرا که در اینمدت پر عسرت
هر روز گرفتار مخاطرات و مصائب تازه میشدیم هر ساعت و چار اشکالات بی اندازه می گشتیم که نتیجه آنها جز مرگ و نابودی امیدی و اصف
چیزی نبود

تا نیوقت که تقریبا هزار و چهار صد میل مسافت طی کرده بودیم مجرای شط تقریبا یکنواخت بوده تقسیمی افتاده از میان دره های عمیقه و پر تفرجه
و از مواقع که بهای مرتفعه پر جنگل گذشته پیچ و خم زیادی حاصل میکرد و چندانکه عرض رودخانه ناقص میشد سرعت جریان آب مندفع و شدت
میافت و بعضی جاها که زمین پستی و ناهمواری داشت منابع دریاچه مانندی تشکیل میداد که تا چشم کار میکرد تودهای آب بود که روی هم متراکم
شده امواج عظیمه احداث میکرد و سطح آنها گاهی چون سطح دریاهای طوفانی متلاطم و ناصاف زمانی چون شیشه بی آب آرام و شفاف بنظر
می آمد بعضی جاها نیز از روی سنگهای بلند بلریزشده با صدائی چون رعد آبشارهای متعدد احداث میکرد که چون میان کف بر آورده و خروشان
بود در پیچ دیگر آبهای آن دره گرد و خزار پشیاری از تخته سنگهای عظیمه که سر از آب بیرون آورده بود میچشید و بچندین شعب متفرقه
مجاری مختلفه احداث میکرد که از تصادم و تلاقی آنها بیکدیگر گردابهای مهیب صورت می پذیرفتند بهمانطور که پی در پی بیئت مناظر مختلفه
و غیر منظم این شط باشکوه و منظم تغییر میافت همان قسم نیز تندرو جاگیر و نامرتب و خروشش امواج چون کوهش چون زیر و بم اهل نغم تبدیل و تحریر
پیدا میکرد گاهی از آنها آوازی چون صدای امواج دریا که بکلبه کشتی تندسیری متصادم شوند شنیده میشد و گاهی مثل آنکه در ضمن جزر
و مد آب دریا به سه طراف بندرو تپه های چوبین محل فرود آمدن مسافرین تخریب و خروشش گوش میرسید و بالاخره بعضی جاها خروش امواج
بدرجه شدید و بلند میشد که گوش شخص مسافر گردنام کوه و دشت از غلغله و انعکاس آن متزلزل گشته یکنوع ترس و تعجب
از قلب مرتعش که شط از وسط آن عبور میکند سبکند شت بیننده که نزدیکی تخته سنگ بزرگی رسیده که از بالای آن امواج پائین میریزند گوشهای
خود را استوار گرفت تا آن غوله و شور و همهمه نفخ صور را نشنود و بسرعت هرچه تمامتر از آنجا فرار کرد تا از آن متنی که بصعوبت و حسرت
بسیاری که ذکر آن گذشت مشغول سیاحت این شط عظیم بودیم و تقلا و تلاشش مجبور بودیم که راهی پیدا کرده کاری از پیش ببریم از عده
آبشارهای متعدد یکه زیاده از ۱۸۰ میل امتداد میکند یکی مثل آن بود که ما در میان تونل یا معابر زیر زمینی زندگانی میکنیم که قطارهای سریع
راه آهن پی در پی از آنجا گذشته و تمام فضای آنجا را از صدای خود پر کرده باشند هر وقت که این معبر پر خطر را با سطح صاف و آرام شط

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

می‌شنیدیم که از میان جنگلهای اورگان و کورو رو عبور میکرد و ما بدون اشکال زحمتی در روی آن سیر میکردیم و از مشاهدهٔ درختان قوی و مناظر طبیعی اطراف آن حظ میبردیم غصهٔ غیره و جهان پیش چشم تیره میگردد

از این ببعد دیگر احتمال نمیدهیم سیاحی تازه تقلید کند و از سر نو بفکر عبور از این آبشارها افتد زیرا که از شناختن خاصی که بگذارنده واقف و مطلع از این نوع اقدامات مستبعد است اگر هم کسی قصدی شود بی‌عقلی و دیوانگی خود را ظاهر نموده چه هر شخص سیاحی که پس از این نواحی بگذرد و میان بخش عبرت دهنده‌های مرتفعه که با قوت بازو و کد یمین و عرق جبین قایقهای زیر خود را از آنها ساخته‌ایم باد خواهند نمود و نیز تحمل محلی که ما قهراً بتحمل از آنها گذشتیم باد نشان خواهند داد و کنده و درختهایکه ما انداخته و از آنها قایقها ساخته‌ایم باد خواهند نمود و نیز تحمل محلی که ما قهراً بتحمل از آنها گذشتیم و بجای سیدهای پر خاکی که سربازان برای خفه قایقها بکار میبردند داغ عاق و تجویفات و فواصل درته‌ها و تخته شکافها باقی مانده از روی آنها گذشتیم باد نشان خواهند داد و ابواضع غم انگیزی که هنوز خاک آنها از خون همراهان دلیر من نم است بر ده و تفصیل محنت و مصائب من و یارانم برای نقل خواهند نمود و بالاخره شاید اولیای آبشار سنگ پایت کنند که رئیس بفکر بی‌باک و علاجاتش در آنجا گیر کرده و زندگی و از گون شده باد ایکه دوستانش با دیده‌های حزین و وجیهی در اطراف خط استاده و میدیدند آن جوان برگشته بخت از بالای آبشار در غلطیده و بدامنه سر اچشم جنایت و رقتانش نهان گردید

ذهن مکرر میگویم که هیچ سیاحی دیگر تقلید ما را نخواهد کرد و تحمل این صدمات و مشقات را نخواهد آورد زیرا که خود ما هم چنانچه قبل از وقت از اشکالات و موانع سخت نمیترسیدیم اگر بی‌پیه بکردیم هرگز انجام این عمل پر زحمت و اگر دن نمیکردیم هیچ باعث و علت گرایی از عدم صحت نقشه نوکی بود و اطلاعات بومیان نادان هم که مدتها از سکنهٔ جوی بیرون نمیروند بر سر گردانی ما افزودند کاپیتن نوکی روی نقشهٔ خود در مشرق ملاپول ۱۰ شرقی پیش از یک آبشار از آبشارهای ملاخیلی فاصله دارد و با وجود یکه سالهای غالب ذات و قوای مجاور حوالی و حوش در آن مندرج امکان ابداً اشاره به آبشارهای مذکور نموده و از اینجا معلوم میشود که سیاح مذکور قبل از رسیدن باین تنه آبها از ساحل شط دور شده و بقیهٔ راه را تا رود کوا که از روی خشکی پیموده خیلی جای افسوس است که نقشهٔ نامبرده که دارای اغلاط بین محسوس است بطبع برسد و بسیکپل ثقت بتوسل آن نشود خلاصه من بحقیقه رسیدم که باین تر از این آبشار منحصر الوجود زیاده بر سی آبشار و تند آب دیگر موجود است و چنانچه احوال یکی از نواحی مجاور آنها بر سیاح مذکور منکشف و معلوم شده بود قهراً محل و موضع تمام آنها را در نقشهٔ خود مرسوم مینمود

از تلفات مالی و جانی که در این مسافت برما وارد آمد باید سیاحان آیندهٔ اخذ طریق بصیرت حاصل کرده بر خود متحتم سازند که بعد از این در تقسیمات و روزنامهٔ دفاتر مسافرات خود شان بغیر از آنچه بچشم دیده‌اند ذکری نکنند و اصلی نبرند تا انگاه اگر مجبوراً باندراج بعضی اطلاعات مسوده محتاج

میشوند اقلاً تا بین الکنه که شخصاً دیده و کرده‌اند باجا بایکه فقط روایتاً شنیده‌اند امتیازی بگذارند

در واقعهٔ سابق الذکر از روی ملاحظات و تفحصات بچه فهمیده بودم که در نزدیکی آبشار مفرد تو کی هستیم و چون خم داشتیم که بزودی میان برسیم و زحمات ما بهمانجا ختم خواهد شد در حرکت تعجیل کردیم لیکن بعنکه از آن که نشستیم بومیان بگفتند که قدری دور تر دو آبشار دیگر واقع اند و پس از آنکه از آنها عبور کردیم باز آبشارهای دیگر برای ما هستند بهمچنین بعد روزه آبشارهای تازه بما مژده میدادند تا آنکه بالاخره پس از پنج ماه عسرت و مشقت بکنار دریای پانزده نفر بومی آبشار را نیز پشت سر رسیدیم و چون شنیدم که هنوز پنج آبشار دیگر باقی مانده دیگر طاقم طاق و حوصلهام بآخر رسیده و از شدت نا امیدی فریاد کردم که دیگر کشتی رانی مرا بس است از این پس از روی خشکی حرکت خواهم کرد و همراهان را مرخص کردم کشتی و قایقها را از آب بیرون آورده و تخته شکافها یکه اطراف از آنها را حافظه نموده بودند باکاشتیم

تجار و سیاحان قبل از ما از بس بکجرانان این سامان تعارف و پیشکش داده نبایت آنها را طماع و عیادت کرده‌اند همچنین وقتیکه ما بآنجا رسیدیم این سلاطین پر آزمار ا پیش باز نموده و بدون مقدمه با زبان خود شان توقع داشتن (یعنی سوغات) کرده و گفتند که میباید قدری پارچه و تنباکو باشان بدهیم و از من در جواب گفتم که ما مردمان بی بضاعتیم و استطاعت پیشکش و مرغات دادن نداریم و گفت با همین قدر است که توانیم خود را بدریا برسانیم و اگر نجز اهیم اسلحه و اقمشه و شیشه آلات از ما نزد با دیگر خات و تحف صرف کنیم بر در راه از گرسنگی تلف میشویم از اینجواب ما هیوت رفقای ما برآشفتند و روی ترش کرده با گفتند که حکما شما باید این چیزهائی که خواسته‌ایم بما بدهید والا ..... در اینجا کلام ایشان را قطع کرده با کمال خشونت تغیر با نها گفتم که در کشتی شما بخرج من نمیروده و یاده گوئی و سرزنش سرائی هم مصرفی ندارد و بس آلان از ارزوی من بیرون دیده و برای آذوقه ما کولات آورده در عوض آنها هر چه میخواهید از ما بگیرید حضرات چون دیدند که حریف پر زور است مجبوراً انشتی تذارکاتی برای ما تهیه دیده و معاوضهٔ آن پارچه و شیشه آلات از ما گرفتند

یکی از سلاطین مفلوک که از رفتار ما بنجیده و سلوک ما را بر خود سپنیده بود و قشون خود را گذاشته و از ما مخلص انتظام ما را از عهده بر نیامده خیال خام در انجام داده آهسته آهسته کرا صفوف خود را آراسته و خاصه پیکارندخشم و غضبش متبدل بصلح و صفا شده با ما آشتی کردیم و پس از رد و بدل انتخابی تعارفات از یکدیگر جدا شدیم

در اینوقت بود که چند قاصد اپیش روانه کرده از نزدیکی که در آنجا ما قبول اوبیان جنوب آبشارها دو یا سه اقامت داشتند اندکی تلگت و اعانت نمودیم از جمله شخصی رقعه جات با بسیو توماوکا و بسیو باتزین دکلای بسیو آن و بسیو گوکس تجار معروف لیورپول رسانده بود و این اشخاص بلند همت کمال همراهی بحق ما نموده و در موقعی که تمام از گرسنگی نزدیک بجان دادن آرزومند قصه‌مان بودیم تقدیماً کولات و مشروبات

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

گرگون برای فرستادن آنها عقل از سرما پریده و تنگدستی و عسر اهل اردو در زمان قلیل بشادی و بسیر گردید همراهان من که تا آن وقت
زیاده از چهل بار بقصد شورش و پیکار افتاده بودند همه از شده مجنون دلکش جد خالق را آفاز کرده پس از آن بستایش مردمان سفید پوست که
آسایش اشیاز فراهم آورده بودند هان بازنمودند

پس از آن که یکروز توقف نموده و از آن مکان قنوع لذیذ متمتع شدیم اردو را برچیده بسوی تمبارو روان گشتیم و بفاصلهٔ چند میل دور تر بکال
خوشحالی بجمعی از اروپائیان مهاجر برخوردیم که همه با سبدهای پر از اطعمه و اشربه باستقبال آمده بودند چند روز ضیافه و مظهر این اشخاص خوشخت که خوراک
و پوشاکشان منظم و اسباب تمتعشان از همه چیز مهیا است با پیکر شکسته و حالت خسته من ضافات داشت و صورتیکه تمام نیروم قوی سینه و عظم
انچه بود و پوستشان از فرط سلامتی چون برگ گل مینمود چنان دعا کرار دوی انگلو امریکن را که تمام انهمت زحمت کشیده و کرنگی خورده
جز پوست و استخوان چیزی نمانده تمام زنده ها و اضلاعشان از زیر جلدیان بود

این مجمل مختصری از شرح وقایع مسافرات و سوانح و اتفاقاتیکه در ضمن سیاحت نیمه غیر معلوم افریقا بپیمودن بسه هزار میل مسافت از زبان یکوان
ناتاقانوس اطلس برای مرخ نموده و نقدا تا انکه اطلاعات مفصل و مشروح من بشما برسد میتوانید از اینرو بر کم و کیف جنگ و پیکار با بومیان
او مخوار و جد و جهاد در نهیه بنیان تهتن و تربیت و حوصله و طاقت فرسا و غیر معمول از نواحی آسیا. واقف شوید از حالات پرملات دراز قتیکه
از حدود شافات بریه بسواره خاطر مضطرب پریشان از وفات یاران عزیزمان همه افسرده و دلریش بودیم آگاهی حاصل نمائید و از
حتی الامکان از ناخوشی و بیماری و ناسازگاری بعضی که بکلی امر مخل و معلول نموده اند کمتر منقول داشتم و از زحمات و صدماتیکه در این
طول زمان قوی توانائی ما را پایان آورد و قبل از وقت ما را پیر و از جان سیر نموده را بشما یک از نهاز نگاشتم چه بیشتر خاطر این بود که بطور
اجمال عرض حالی کنم و ضمنا شما را بر تحه از مصائب و خاطراتیکه در جستجوی این آفاق صعبه و ممالک بعیده ما را روی داد آگاهی دهم مختصری از جنگ
و ستیز و دفاع و گریز با بومیان بیرحم و حیله و خشیان خونخوار پرخاش و کینه محض بصیرت خاطر شما حکایت کردم تا عبرت بریه که چگونه انسان قوم
دون آدمخوار ما را چون حیوانات بیچاره و زبون فرض نموده بهر جا ما را دنبال میکرده و خیال داشتند این طعمهای لذیذ را بچنگ آورده لقمه خود
کنند اخیر دمان با نیزه و قلاب سنگ و تیر کمان و گاهی بسم با تفنگ بجنگ ما می آمده و بعضی اوقات در طراف اردوی ما خانه داده شبها
می گشتند و بیتهای چوبین زهر آلوده بزمین فرو میبردند تا اگر سربازهای ما قصد تعاقب آنها نمایند از اردو خارج شوند در آن تله و دام افتاده و
اعضاشان مجروح و چاک چاک و از تاثیر زهر هلاک شوند

از هر طرف که روی آوردیم اجل در کمین بود وحشیان با چشمهای خشمگین سینه های راهدف نموده و با دلی پرکین بسوار شدن قصد بود

که اگر ما غفلت و خطی کنیم بادر محافظت و محارست خود کوتاهی و تغافل نمائیم موقع را خسیسته و انسته برباد دست یابند و کام خود را حاصل نمایند لیکن چون
ما نیه انشیم که از چنگ اشان جان بر نخواهیم برد با کمال جرات و جلادت آنی از حراست اردو غفلت نکردیم و آنها را فرصت و مجال اجرای
خیال خود ندادیم

در ضمن این گرفتاریها و عوارض ناگوار این روزگار پرمحنت و مشئوم چنان بود که بکلی از لذایذ روحانی بی بهره و محروم باشیم بلکه در این میانها
گاهگاهی از خطور ایام امن و امان کام جان ما حظه و انبساط کلی حاصل میکرد از جمله روزهای یکروز که با عشیره جنگجو و خونریزی که همسایگان
خود را می آزردند مال آنها را بغارت میبرد و خانه ها را شکسته داده بودیم همینکه جمعیله مغلوب صیدای طبل و شیپور پیش قراولان
ما را شنیدند تمام خانه های خود را که اکثر نیمه بنا طراف ساحل آنده و جنگیان دلیر بقایای خود سوار شده ما را پیش باز نموده و با آواز بلند کلمه
سن ندسن ندسن ندینی صلح صلح را مکرر میشنوند از استماع این کلمه مقدسه تمام تفنگها را انداخته ایستاده با کمال جد و شادی بپذیرائی این میزبانان
عزیز پرداختیم از شاهده برخورد ما با ایشان سوء ظنی و وحشیانی که در طراف اردو جمع آمده بودند مرتفع شده یکدیگر تبانها نیز با رفقای خود تفوق گردیدند
طبیعیکه بعد از آنکه بعد از صدا اتفاق و سکوت اختیار نموده تا مدتی صوت سن ندسن ندسن ندکه در جنگلهای طراف پیچیده بود شنیده شد

خلاصه در نزدیکی جمع حضری که در موسم جمع شده بود ده دکر شیبا نزد ما آمدیم و جنگیان دلیر را که در قافیا سوار بودند نزد خود خوانده یم این جماعت اسطاعیین
وحشی که در اینوقت با آنها مساوی شده بودند زیاده بر پنجاه مستحفظ نزدیک نشده اما در زمان قلیل مستحفظان بکمال جدیت و چالاکی در زورق کوچکی
جنبه بجانب ما آمده و قایق خود را پهلوی قایقهای ما مهار کرده بکنار آمده و با بی پرخنده ما را سلام خوشامد گفته قدری شراب نخل و دو قطعه گوسفند
بما تعارف کرده از شاهده این حال جنگیان دل که از جبن و کمروئی خود خجل و منفعل شده بودند نیز بهیجان آمده زورقهای خود شانرا که هریک دو یا سه
نفر با طول داشتند تزدیک بزورق آمده زنان و اطفال و غرق کننده اردو پهلوی قایقهای ما قرار دادند و باقی شده چیزیکه بشیر در آنروز
مایه بهجت و خرمی و نگرانی من شده همانا مشاهده سیمای مهربان و خیرخواه آنزمان و منظر زوری مختصر شان بود که پس از آنهمه مصیبت و محنت با کمال
دوستی و راستی بسوی ما آمده ما را مژده صلح و آشتی دادند

چون در قایقهای جنگی جسته نظر افکندم با کمال خوشوقتی دیدم که در آنها اره تیر و تفنگ و سایر آلات جنگ یافت نمیشود و همینکه از تعریف
بومیانی که ما را در میان گرفته بودند شده معلوم نمودم که اشان نیز تمام بی حربه و فارغ از خیال نزاع و ستیز بنده از این اظهار یگانگی و دیگرگونی
نسبت بما دو گمان خیلی اطمینان حاصل کردم و در این اثنا یکی از قایقهای بزرگ را دیدم که بعجله تمام بساحل بر نموده و از آن سبدهای پاتات و قطعه گاو
شراب مملو نموده و علوفات آن شادی کنان و پای کوبان با بردوی مراجعت نمودند و آن اگر دو گوله را بنزد همراهان تقسیم کردند و از این اظهار

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

مهربانی و محبت فوق العاده بویسان خیلی حیرت نمودم و چون ازایشان سئوال کردم که چگونه با وجود سبعیت و خونخواری قابیل بجوار کردن و پیش سه برنبوا ایشانرا پکار کرده بود تو مردم این قبیله باین اندازه از پارسائی و احترام می کنند در جواب باگفتند که روزگار گذشته چندان از آنها دور نزدیکی جزایر و سط شط مشغول صید ماهی بودند و از استماع آواز طبل و شیپور قابیل و اهل کرمها یکدیگر دیک دور خود را بجنگ طلبیده بگوشه پنهان شده و ما را دیده بودند که ابتدا از دور حوالات و آمد و آنها پارچه و شیشه آلات تعارف کردیم ولی وحشیان اظهارات دوستانه ما را پذیرفته ما را مجبور بتیر و خونریزی کردند بعد تفصیل ذیل بعنوان جمله نطقی است که یکی از بومیان آن ایما بیان کرد

(این شخص همیشه با ما در جنگ و جدال بود و اغلب بیانه آمده اموال ما را تاراج میبرده و بدنجانه چون بهدت از ما برتر بود با ایشان برابری نمودیم کرد امروز صبح زود دفعتاً که شما از جزیره که شب پیش در انجا بسر برده بودید خارج شدید ما اتحاد نا فاقی کوچکی که حامل یک کنیز و یک طفل باقدری پاتات و شراب تحمل بود بسراغ شما فرستادیم اگر چنانچه شما اشخاص شرور و وارد م آزاری بودید بزور آن قایق و محمولاتش را متصرف شده اما چون دیدیم که بدن متعرض شدن از پهلوی آن گذشتید و کلمه سخن زننده از لفظ کریه فهمیدیم که شما مردمان بی آزار و مهربانی هستید علی الاکثر دشمنان که همرا ه داشتند با شما بحکیم دوستی شما را اختیار نمودیم)

باستثنای وقایعیکه عجلت غافل و ناگاه بویسان را وصت اظهار دوستی مودت نمیداده و لا علاج محض دفاع جان و مال مجبور بتراع و جدال میشدیم غالباً در هیچگونه مواقع طریق صلح و صلاح را از دست نمیدادم و بسیاری از موارد در نظر دارم که بهمین مسلک دوستانه و حالت صبار مارا از مخاطرات بزرگ رهانیده و سوء ظن و تهیج وحشیان را بطرف نموده و کمینه خصومت آنها را بتبدل بدوستی و محبت نموده چنانچه بسیاری از قابل و قشیکه بخواستیم از نزد آنها برویم التماس و استدعا میکردند که مجدداً بایشان بازگردم و دل بمفارقت من راضی نمیشدند و ملاقات بعید مرا شایعت میخوردند و بعضی دیگر گرد آورده مقدار زیادی از طعام خود را نزد من آورده مرا بآنها قسم میدادند که چون نخواسته بودم طعام خود را بسم آنها کاهی و بسم که چند برادران قریبانشان مشتاق مراوده و ملاقات ایشان و تا چه اندازه مایلند که با آنها معامله و تجارت نموده عقد اخوت و الفی در پیوندند یکی از سلاطین قبیله بمحبت که بر سیاحان سیاحت افریقا واجبست قبل از دخول در حصب رود لیونگستن از دوستی او این نوع بقدری بامن ملاطفت و مهربانی کرد و بطوریکه از زبان بی پرائی و بی ریائی خود که مادام العمر غرق محبت و در این

ثبت او خواهم بود

فصل بیست و هشتم

در مراجعت بزنگبار

در ورود بساحل غربی افریقی ستانلی با نامانده کان قافله اش بی اندازه مورد تهنیت و تبریک شده و از روبائیان آن سرزمین هریک بفراخور حال خویش سعی کرده که بخوبترین وجهی از ایشان پذیرائی و ضیافت نموده جشنگی و محفل فوق العاده ترتیب داده بودند که در اینوقت با کمال صبر و طاقت تحمل نموده بودند از خاطر ایشان بیرون کنند و از هر جهت اسباب آسایش و راحت آنها را فراهم آورند

بسیاری از این بیچارگان که از شدت ضعف ناتوانی بجان آمده بودند لدی الورود بن بیسچ در دو صد رقاب تبی کرده پس از توقف مختصری در امبوما و کاهیندا و پس از آن در سنت پول دولوانداستانلی که تهیه نموده بود رفقای سیاه خود را بوطنشان بسلامت با بارانخویش در واپور روسوم بر انیده و شرحی مقام گزیده بسوی ماخه بن بسر آنس و انه کرده خبر ورود آن سیاح بزرگ معتبر بزودی در تمام اطراف و اکناف شهر کاپ تون منتشر شده از هر طرف بزیارت وی آمده و همه را در منزل خود دعوت مینمود و با مجلو نجا بش و روزنامه نویسان و بمقصدان خود که از او سئوالات عدیده میکردند و اطلاعات جدیده میپرسیدند روزی در عمارت صرافخانه شهر کاپ تون مجلس عامی منعقد نمود خلاصه تمام سیاحت خود را در حضور جمع کثیری که در انجا حاضر شده بودند قرائت و تقریر نمود بعد جهت سه روز در شهر نزول اقامت فرمود

در بازگشت کشتی ستانلی احوال یارانخود را مضطرب و پریشان خاطر بحال نموده و شنا نیافت چه در مدت غیبت او ساعت بساعت اضطراب و وحشت بیشتر افزوده و همچو گان گروه کرستانی نزد برادران سفید خود اقامت کرده دیگر بسیان آنها مراجعت نخواهد کرد و ان بیرون شیر دل همسر و سرهنگان پیل افکن شیر گیر که چون تیر قضا از قلب افریقی گذر کرده بودند از فرقت آقا و رئیس خود بنای زاری و بیتابی گذارده بشکلهای چون مرواریدی بر رخسار همچون شنبلید شان جاری گردید از شاهده حالت آن بیچارگان ستانلی را رقت حاصل شده و علت گریه و افسردگی آنان را جویا شده و از ایشان پرسید که انحراف را از چه و با دانست سید هند در جواب باو گفتند که از مفارقت شما که رئیس و سرور و پیشوای ما هستید که در قلب ما جا یدا کرده و ما از آنروز گان که دیگر روی شما را نخواهیم دید خلاصه ستانلی خاطر ایشانرا تسلی داده باشان گفت که معلوم میشود در امنیت بهبود مرا شناخته اید و طبیعت مرا بدست نیاورده اید چه من بارها بشما گفته ام که شما را بوطن خودتان میرسانم و شما باید بدانید که من همیشه چه تخلف وعده روا نداشته بعهد خود وفا خواهم کرد و یکبار دیگر میگویم که چنانچه کشتی یافت نشود که ما را از کنار بیرود من با هر ایا ده میایم و تا شما را بوطنشان بسلامت مراجعت ندهم از شما مفارقت نخواهم کرد از استماع این مژده تمام بویسان بنای خوشحالی گذاشته و ستانلی را از جان و دل دعا گفتند

بفرمایش میسیو سوتر ان فرمانفرمای بندر کاپ کیفیطار راه آهن مخصوص کاروان ستانلی را از کاپ تون بیستیلا بوش شهر کرچکی که از انجا فاصله چندانی نداشت حمل نموده بسیاهان گفت تا آنوقت راه آهن ندیده بودند از مشاهده آن در شگفت شده و از روی استعجاب و استغراب

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

در وصف و تعریف عرادهٔ آتشین نشبهات بکار و داغراقات بافته یکدیگر می گفتند

(حمال حبابی است که برای حمل اثقال محتاج باطعمه و شربت نیست چون خوش و بیمار نمیشود و هرچند راه برود اعضایش خسته و پایش از رفتار باز نمی ماند تب آبله در آن تاثیر نمی کند و سینه و پاو تیرهای هوا آلود بر بدن او بی اثر است همچنین آن کار گر نمیشود خارهای نیلان پایهای آزمایده پاره نمی کند و ریگهای گرم بیابان قحط هاشیر مجروح و پر آبله نمی نماید شش و زره بر او در یکساعت می پاید و نجد و تهم که از راههای بعید نرسیده و هیچ از حرکت نمی آساید)

پس از آن رو بستانی کرده باو گفتند ای قاراتی این است که اگر این بار قصد مسافرت با رفیق را عازم شدی بهتر آنست که برای قطع طریق از این حمالهای آتشین یکی را خود برداری و بعد خود تا منزل مقصد با حمال ضعیف نتوانی نمائید به نظر تو جهان او آگاهی هریک به سلیقهٔ خود شرحی میدادند و در مدح آرایه آتشین فصلی میخواندند و از فراز گفتهٔ ستانی در تعریف اروپائیان تجدی غلو کردند که بقیهٔ ایشان فقط کار یکه بردان سفید چهارست در آخر سخن آن جمعت بفرمایند آنستکه مردگان را جان و هندیها چنانکه ایشان زبان خود میگفتند (در قال اموات قلب تازه یکبار خر)

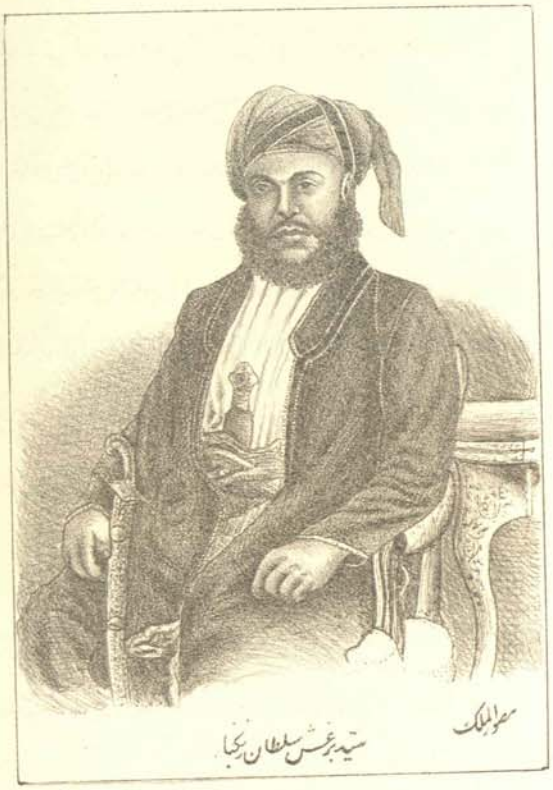
باجمله سیصد تومان که در چهارت محبت و ارادتش و زیاده نسبت بستانی زیاد و شد محض اظهار خدمت قرار داد که وا پس ایند و خود کی چهارت اصلا بشهر کاپ تون برود تغییر سیرداده ستانی و همراهانش را بزنگبار برساند و از انجا ستانی هر وقت که مجبور شود پیاده رفتای خود را همراهی کند توانست بعهد خود وفا نموده آنها را صحیح و سالم بوطن خود و شان رسانده در ورود بزنگبار تمام شهر از استماع این خبر بیجان آمده در فرود آمدن از کشتی همراهان ستانی را اقوام و یارانشان در آغوش کشیده بسرور و شان رسانده و از هر طرف نعره و خروش شادی بلند شده همه از طاقات یکدیگر مسرور و خورسند گردیدند

آنروز صبحی مصلحین خبر آمدن ستانی را از زفتن بزنگبار شنیده و بدو گفتند که در این سفر برای تو احتمال خطر میرود چه سلطان زنگبار مکتوبی که در جیب دهم اکتبر ۱۸۷۱ از ینا نگوئی در خصوص تجارت برده با و نوشته بود بسیار رنجیده و ممکن است از این جهت از وی تعرضی برسد اما ستانی ابدا اعتنائی باین مقالات نموده و همان روز ورود وقت ملاقات طلبیده بخدمت سلطان رسید سلطان هم ستانی را با کمال مهربانی پذیرفته و صحبتهای متنوعه طول کشید ستانی فی المجلس شروع خاسور فتار و تعدی گماشتگان عمال و را که در عرض راه کمتر مشاهده کرده بود برای سلطان نقل کرد و خصوصا فصلی از اعمال مستوجبانهٔ زیدی ناگاموبو و اتباعش را که در نواحی ما بحیرهٔ وزوه مرتکب ظلمهای تازه و قتل و خونریزی بی اندازه می شوند دل سلطان چنین بیچاره آنحدود را نسبت بخارجیان و غرباء فوق العاده متنفر و کین توزه اندیدی می کرد بود و سلطان پس از آنکه بدقت تمام این بیانات را گوش کرد در آخر به ستانی اینچنین جواب داد

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

آن مدت زمانی است که با یکدیگر برای شناسایم و امروز بهنوز مراتب دوستی موقت با یکدیگر را بر قرار دارید و امیدوارم که همیشه این خصوصیت و محبت محکم و استوار بماند و نسبت بجایای من که از زنگبار با خود بردی خیلی محبت و مهربانی کرده و آنها را پدروار حمایت نموده با طفل خود شان برابر داده چنانچه من از خود آنها شنیده ام تمام از شمار راضی خورسند و الحق این رفتار پسندیده تو لایق تحسین و در خور هزار گونه تمجید و آفرین است و همین نیت و صفای خاطر تو منم و از شما خواهش میکنم که از رفتن سید بن سلیم محزون نباشید و از این بابت قصه نخورده و اندیشه نکنید زیرا که مرا بر احوالات او اطلاع کامل حاصل است و اینک او را اخصار کرده ام تا بگیرد جایاتش او را مکافات کنم اما در خصوص سایرین من با شما چشم اکید خواهم فرستاد که از این ببعد برده فروشی اترک کنند و حتی القدور سعی خواهم کرد که این عادت زشت را از میان بردارم و خاطر شما را از این بابت آسوده خواهم پس از آن استانلی گفت اگر شما مجرا بکپانی متحولی سرخ دارید که بساختن آه آهنی زانجا تا اوکیرو بی میل باشد باشیان بگویید که من بدین اقدام با آنها مرافقت دارم و در شارکت با ایشان دو داون صد هزار لیور استرلینگ حاضرم اشخاصیکه میل بساختن این راه آهن دارند بدانند که شاگامویو قبل از وقت تمام کاسکه ها یکه برای گل و اب و چارپایان مقرر اند برای حمل و نقل ال التجاره های خود شان اجاره خواهد کرد و از این بعد اهل خوبی بکپانی عاید خواهد شد و نیز در زنگبار سبع استانلی رسید که انجمن بهی کشتیان که برای اشاعه دین عیسوی مرکز آن در انگلستان است با کال وجد و ذوق مضمون مکتوب مرقوم را دریافته در اپریل ۱۸۷۵ اورا پذیرفته و برای اجرای این مقصود زیاده بر ۲۰۰،۰۰۰ فرانک جمع آورده با مورین مخصوص برای این امر اطراد گاندا و اتباع این مملکت وانه داشته اند و کلیسائی را که استانلی در ایام اقامش در اوگاندا بنا نهاده بود ایشان با نجام رسانیده اند استانلی عقیده دارد بسا اشخاص معروف که بهریک از جنبه صداقت مخصوصی است در انجمن فرح و مسرت و خوشحالی خود را مخفی نگاشته بر ملا خوشنودی از این عمل مامور مقصود دستوده چنین میگوید که پس از آنکه در ملاقات اول نسبت بدین اسلام را که در ذهن قاصر سوخ یافته بود بالفاظ فصیح و از روی براهین و دلایل متزلزل ساختم در ملاقات ثانی مدت چهار ساعت تمام ترجمه انجیل متی را ترتوستر روایات منقوله از حواریون چنین فصل از رسالات سنت پول و حکمت از آپوکالیپس و قوانین عشره زبان مملکت پر واخته عقاید دینیه قاصر یدیه از مذهب و بنا جانش را کامل ساختم در موقع ورود استانلی بمملکت اوگاندا و هنگامیکه قصد برای پرائی مقدم و تهرانی چندین نفر از سرافران او استانلی نحو مملکت آمده باو فهمانید که چنانچه این عادت قبیح را ترک کند و این رسم شنیع را فسخ نماید بخص تقصیح جرایمش بوحشی گری و بیت ممنوعه او از فعال زشت نا پسندیده او را در اکناف عالم منتشر خواهد کرد نزد اشخاص بغرض که صاحب رای مستقیم و طبع سلیم اند بدیهی است که آخرین صحبتهای قصا چند اکه در نظر استانلی و دکستر شوتیز سیاحی که بقصد گی باوگاندا رفته بودو با قصا ملاقات کرده جلوه کرده اند نموده نخواهد داشت بلکه واضحست که فصاحت و بیانات کلامی که سیاحان نامبرده را وادار میسازد فقط بواسطه صداقت و حسن نیت و دقت نیچگانه ایست که در ضمن مکالمه محاوره از قیافه شان دیده نموده اند این سلطان تب پرست که در ظرف چند سال



سید برغش سلطان زنگبار

PDF.tarikhema.org

ابتدا دین اسلام آنچنان نموده و بعد آزار انکار کرده با آئین عیسوی پرستانی متعلق گردیده از قرار روایت سیاحان هنوز دست از عقاید باطله خود برنداشته جمیع اطلسات و اوقیه جات مروزه خود شان را بیخوف از خود دور نیکنند و آن کعبه محترم را در پهلو یا کارنه گذاشته بهمچیکس را ترغیب خود باوند نمیدهد

خلاصه روز سیزدهم شهر ستمبر ۱۸۳۳ ستانلی در روی کشتی پاشو سوار شده عزم مراجعت بارو پ از کنار رخارج شد در حالیکه نقشه مختصری از تمام طول مجرای شط کونگو برداشته و شرح سیاحت طولانی خود را مفصلا نگاشته بود این روزنامه مسافرت که مختصری از آن را در نظر آب بنظر خوانندگان جلوه گر نمودیم هر چند که خالی از بعضی غرشها و اشتباهات نیست ولی از جوان گفت که یکی از بهترین و با اهمیت ترین نوشتجات جغرافیائی

ایراد این خرده ایرادات که دانشمندان منجر بصیر چشم از خرده و خطاهای آن پوشیده در اصلاح آن کوشند

فصل بیست و نهم

خاتمه در بیان نتایج محصوله

روز دوازدهم شهر ستمبر ۱۸۷۷ ستانلی از کنار رضارت نموده عزم مراجعت بکشی نشست نتایج غرور کریانه خود را مجسم نموده بود که همه جا در بین راه از مجالس و محافل جشنها یکه برای مقدم او فراهم میاوردند خود را چشم مردم جهان دانسته ولی آنجا که اکتشافات عزیزاوه در تمام سطح کره منتشر شده و همه جا مردمان با غیر تر صد ملاقات وی بودند و شناسائی و مباهات مجبور چند اکراه خود را مخفی میداشت مردم بیشتر ملاقات او همراه سیکردند و ستانلی ناچار رعایت هر جائی میکرده و اشخاص گمنام و اشخاص بر مطلب تازه از خود خوشنود کند از طرفی نیز تکاهم و سلاطین بیشتر هر دیار که هر یک پاره اطلاعات دیگری از او طالب بودند عجله داشته که امتیازات و نشانهای بیشتره خود را بدو نیاز نمایند همچنین بعضی از رودر مصر حکومت خدیوی شان موتم مجیدی را برای او فرستاده و در بعضی از قسمتهای کنار ستانلی راه آهن و تلغراف حرکت تن و دشان در جه سوم سفت سوار شده از او دریافت نمودند قدری بعد تر انجمن جغرافیائی فرانسه ال اطلاعی خود را که بالاترین علما و پاداش علمیت برای او ارسال نمود

انجمن جغرافیائی مارسیل نیز شتاب تمام مدال اطلاعی که نتایج مذکور را در زمره بزرگترین سیاحان عالم منسلک میداند برای وی فرستاده ولی ستانلی بواسطه کسالت و خستگی راه و بسبکه بزرگ و عجب جلیلی باین ایاد استیازات جغرافیائی و اتفاقی نیکردد و از افتخارات و نشانها و تهنیتهای متفقانه علما و دانشمندان چندان سکر و اعتنائی ندارد

در عبور از پاریس بمناسبت ورود ستانلی میسو کامنیل کلارک مجلس ضیافت بزرگی فراهم آورده جمعی از رجال و معتبرین مملکت را در آن مخصر دعوت نموده چهره و سیمای ستانلی از قرار توصیف شاهدی که در آن بزم حضور داشته اند حالت و قیافه مخصوصی پیدا کرده و بش ضعیف و لاغور نگش از اثر تبهای شدیده زرد گون یا اسمر ملک چشمهایش علی الاتصال متحرک و بهوا و نظرش مانند اشخاص مضطرب بر بین و یسار و بیان

حضار مجلس که مرکب از بزرگان را جنده زمان ماهروی شکر خند بوده وضع ستانلی بآدم وحشی میخورد که دشمن خود را در قبضه پنجه ارکم کرده و با کمال اضطراب و بیصبری مستعد ملاقات و پکار او باشد در ورود به لندن ستانلی در بروی خود بسته بترتیب رسائل مسافرت و ترسیم نقشه مسافرت خویش مشغول گشت ولی فوز نامزد بیان و خبر کار جرائد مختلفه را از لهجه نداده همه روزه را از جهت بعد از ظهر و در ضمن ملاقات سئوالات عدیده نموده عموم مردم را از حلاوت بیانات و غرائب اتفاقیکه از وی شنیده بود محظوظ و متلذذ میساختند و در این مهنا هم بکلیرگی شهر لندن ستانلی دعوت نموده بدست خود یرنج سکوت لندن را بده مرحمت نموده برای رفع کسالت و خستگی شانزده سنه ای در مملکت سویس بیلاقات کنار دریاچه قات کرده و پس از انقضاء این مدت مجدداً قوی و تازه باز آمده و ستانلی بر حالت آمد

چون پس از استماع اینهمه اکتشافات عجیبه و اتفاقات غریبه مردم هنوز واقعه ستانلی را باور نمی کرده با وقعات و عقاید خود داشته ستانلی دانست که فقط نوشتن و تحریر اخطاب و اطلاعات فایده ندارد باین از لندن حرکت نموده در تمام بلاد و امصار منبره و تجاری انگلیس مسافرت نموده همه جا در انجمنها و مجالس عقاید خود را در حضور جمع کثیری از علما و فضلا و محرره و افسیای آن محل تقریر کرده و اغلب جا با قبول عامه حاصل نموده ولی در برخی از بلاد و مخصوصاً در شهر منچستر مردم او را مسخره و استهزا نموده بعضی او را بشیادی و خباثت و گروهی را بتقلب و دنائت تهمت زده و در تصحیح اقوال و تفضیح اعمال او کمال سعی و جد را بجا آورده تا اخر الامر در ژوئیه ۱۸۷۸ کامنستاکی از بزرگان معروف فرانسه که مرگ ناگهانی او در عین شهرت و جوانی باعث حسرت و تاسف عموم آن مملکت گردید کتابی باین مضمون برای ستانلی فرستاد (شمارا از اکتشاف این قطعه مرموز فرقا تهنیت میکویم و شما را تبریک میکنم که گذشته از آنکه قسمت تازه از ممالک غیر معلومه این برعظیم را برای تجارت عموم مردم باز نموده اید در واقع خدمت بزرگی بعالم انسانیت کرده اید این زحمت شما نه تنها منظور نظر دقت عامه مردم شد بلکه تمام دول و ملل متفقه و با شما مخصوصند و با وجود جلوه اقدامیکه بعضی از آنها در جهای عقاید شما وارد نموده شکی نیست که در آینده خیالات و دستورات شما بیش از پیش در ذهن عامه رسوخ خواهد نموده قدر و قیمت شما بر اهالی در نظر ارباب فضل و هنر خواهد افزود و چنانچه ستانلی آدمی بود که از این سوء نیات مردم بر نجید و مقاصد بلند شریفه خود را از دست نداده همین کلمات کامنستاکی بود برای او مجدداً بر سر غیرت آورده فقط اندوه او را بدل بخوشی و سرور نموده باجمال از تاریخ تا حال شرح سیاحتهای کامنستاکی خوانندگان در حقیقت آنها را الهامات غیبی و یا واردات ربانی دانست فقط بر نقطه از پرده خفا بر عرصه شهود رسیده و دیری نگذشت که ستانلی را با لئوپلد پادشاه مملکت بلژیک ملاقات اتفاق افتاده و با سم او رسالت جدیدی را ندمقصود از این مسافت این بود که ممالک جدید الاکتشاف را به قوت و اسلحه نموده با آن صفحات جنابی مراوده بگذارند با مردم انجا شروع تجارت و معاملات نمایند بمقصد بسی و بهره سرمایه تجاری از ۵۰۰۰۰۰۰ فرانک گذشته و ستانلی مجدداً به کنگو مراجعت نمود

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

و در انجا چندین اداره و مراکز تجارتی بنا نهاده و اینجانب با اضافه این کمپانی که اسم انجمن بین الملل افریقائی را بخود بسته بود ممالک مختلفه دیگر
اروپ نیز که بحواره و در پی ازدیاد تملکات افریقیه خود بودند هریک از وسعت بی پایان مستعمه کونگو تصوری برده این اکثریت که جایست از مجرای
رود کونگو بالا رود و مقدار زیادی آلات و ادوات تجارتی و معماری و غیره با خود برداشته تا در کنار مصب رود و راهها و جاده های آهن بازنموده
از گذشتن آبشارهای صعب السلک جلوگیری نمایند و این اقدام بزرگ که جزو اعظم تکلیفات اکثریت بود مدت پنجسال تمام یعنی از سنه ۱۸۸۲ تا سنه ۱۸۸۷
طول کشید از سال ۱۸۸۵ یک جوان نیایانی موسوم به ساوزنیان فوبراز که نیازی تعیت فرانسه را قبول نموده در جزو اعضای مجری
ایندولت مشغول خدمت نیز گردید تعیت بیان بست و موافق اکتشافات آلفرد بارشس و مارکی دوکرمیین در سنبع رود او گوه حرکت
نموده از مجرای آن بالارفت و از فلات وسیعی گذشته در جانب دیگر آن خط آلیما را اکتشاف ساخت و بجاده طول مجرای آن طی منازل
و قطع مراحل نموده در پائین آبشارهای معروف بمبر شط کونگو واصل شد این سیاح زبردست نظر بهوشیاری و زیرکی که بجولتان
ماشاءالله داشت و در راهست دون آنکه یک تیر تفنگ خالی کند همان بتایجی را که مستانلی بچنگ و زور بدست آورده بود با کمال نرمی و صبوری
حاصل کرده و پس از آن در مرتبه دیگر در سال ۱۸۸۸ برای اختتام اقدام خود بسوی بالا فوق نمود در این اثنا بعضی دیگر از سافران قابل
مخصوصاً دکتر بالانی و سیمونس و ثنا وان با و همراهی و شرکت نموده در چندین نقطه دخله و بسیج کرکو دار تجاره و بعضا زاره بنا نهاده و امروز دولت
فرانسه در ساحل غربی فوق ذکر اراضی وسیعی معروف بکونگو فرانسه است که فعلا خیلی اهمیت دارد و در آینده یکی از بهترین و حاصلخیزترین مستعمرات خارجه تعیت خواهد بود

هرچند در اینجا موقع شرح مسافرات و اکتشافات بر آزانیست ولی نمیتوانم سکوت نمایم که مستانلی و او هر دو در یکزمان و در
یک محل شبط کونگو رسیده و صرف نظر از رقابت و کشمکشی که سر منشاء میان این دو سافر بزرگ است میتوان با کمال جرات رفتار جنگجویانه یکدیگر را با اقدام
مصلحانه دیگری در مقام مقایسه پهلوی یکدیگر گذاشت چه اگر مستانلی پس از اکتشاف دریاچه مالکا از خط سیر کاوندیش حرکت کرده و از انجا از ممالک
محوله و کوه و دشت پهنور های پرگل انگیز عبور نموده قطر افوق را پیمود و تمام طول لوالابا کونگو را اکتشاف ساخت برازا سافر دلیر و سیاح زیرک
پنجه بپنجه از راه دیگر این منازل بعیده و مخاطرات عدیده را بسر آورده بالاخره در همان محلی که جایست بود در نبرد رسیده برازا آرزوی خود موفق گردید
پس نظر بر ترتیب و همیستی که بر زحمات این دو نفر مترتب است سزاوار است که از لاطائلهای طفلی که نسبت بغابت و بخصوص آنها حاصل شده چشم
پوشم و خدمات شایان را بعالم انسانیت از روی انصاف و حقانیت بنویسم

در اواخر سال ۱۸۸۴ که مستانلی باسم انجمن بین الملل افریقائی در مواقع عدیده دار تجاره ها کشیده بنا نهاد و پس از آن صاحبمنصبان بلژیکی
آمده بمنیان دولت مستقله آزاد کونگو را عهده نموده معاون با موفق تمام دول معتبره و مستقله اروپ نیز هریک در آن صاحب سهم و حصه و قسمت

خود را معین نموده و مصب رود کونگو در ساحل اسپر پورتوغالیها ما من گزینند و آلمانیها در شمال کابون متوقف شده و اسپانیولیها در قطعه خاک
تحتری که در شمال لیبرویل واقعست متوقف شده و برازا باسم دولت فرانسه مملکت وسیع کونگو را که از ساحل کابون در کنار ساحل امین خط
کونگو مصب لکوا تا نیانگانا امتداد میشود متصرف گردید

باینطور انجمن بین الملل بحواره قدرت و استیلای خود را در خاک کونگو انتشار میداد و بزودی عده و سواحل غربی تانگانیکا را ادعا کرده بدست خاک
زیاده از ۲۸۵۶ کیلومتر سواحل پرجمعیت آباد ممالک شده و بازیاده از ۴۵۰ تن از رؤساء افریقائی معاهده و مصالحه نمود و در انموقع خاطر
عده و بلاد معروف آن خط از برما آن طرف عبارت از بوی از ثرلا لوبلدویل و ستانلی فوئس و غیره بود

مکنست عده اول بلده خوانندگان تعجب کنند و نخواهند که چگونه دولت انگلیس که در تخریب بلاد و ازدیاد متصرفات خود جدی اتی و بصیرتی کافی دارد
در اینمسئله با سایر دول شرکت نموده و در تصرف قسمتی از خاک کونگو برآنها سبقت نمود لیکن اگر بدانند و ملتفت باشند که تمام سرمایه و وجوهاتیکه باسم دولت
بلژیک و در تحت حمایت لوپلد در هنیان دولت کونگو مصرف رسیده اند تمام متعلق بکمپانی های انگلیس و پرتوان این وقت پر نفیس بوده اند
خود بحجاب میشوند و دیگر اضطراب و استعجاب نمی نمایند

خلاصه عبارائی که کاپیتانا در سنه ۱۸۷۸ نوشته بود بهانظور از پرده عیب رخ نموده و بزودی تمام دول اروپ متفت شدند که اگر در فعال کنفرانس
کنند و در استحکام معاهدات ماضیه تمنی نمایند در آتیه مسائل افریقیه مایه دوسر و اسباب نزاع و زدوخورد مستمر خواهد گردید بنابراین مجلسی در برلن
منعقد نمودند و نماینده های عموم دول فرنگ و امریک در آنجا حاضر شدند و سلطان بلژیک باسم بانی انجمن بین الملل کونگو دعاوی خود را کموبیش بانجمن
فرستاده و سیمونیزمارک رئیس آنمجلس بود آن نوشته را امضا نموده و تمام اعضای ایرنه نیز متفق شدند براینکه مملکت کونگو که بانی آن انجمن
بین الملل افریقیه است از آن بعد دولت مستقل و آزاد و بهیچوجه در تحت حکومت و نفوذ یکدیگر نخواهد بود

پس از قرارداد بر این اتفاقات عدیده دیگر پی در پی داده و هریک از دول اروپ مجدداً بر ممالک دیگر دست اندازی کردند و از هر سو مأمورین
مذهبی و تجارتی باطراف و انحاء نفوذ پیدا کردند چنانچه از وزد سواحل غربی افریقیه دیگر محلی نیست که یکی از دول اروپ در آنجا تشبث و اقدام بارخانه و اجتماعاتی
نداشته باشد همچنین سایر جاهای دست از کار خود برنداشته مخصوصاً در تحت ساحل شرقی منطقه ساخته دولت فرانسه بندر اوبک را
تصرف نموده دولت ایتالی نیز در حبشه گی آنجا برا تیوپی تسلط کرده و بر عکس آلمانیان که منجر استعمار نگجارا متصرف شدند دولت انگلیس
انجارا در تحت تعیت خود قرار داد و دولت آلمان سینه دست از سرحای خود برنداشته در مجاورت نگجارا مملکت وسیعی برای خود حبشه نمود
و نیز در همین اثناء دولت انگلیس در خاک مصر نفوذ یافته و در طول مجرای نیل بست و پاچه های مرکزی پیش رفت و خط

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

هو الله تعالی شانه العزیز

جلد سیم

کتاب سیاحت مستر استانلی در افریقا که با

قدر قدرا علیحضرت قویشوکت اقدس همایون شاهنشاه جمجاه

مظفرالدین شاه خلد الله ملکه و دام اطلاعه مبارکه لغتی نور

انطباع یافته

فی ایت ئیل سنه ۱۳۱۶ هجری

اقدار خود را تا حوالی بلاد یکه کردون پاشا سیاحت کرده بود و سعت داد دستان جنگ و تیر و محاربه و خونریزی متهمدی بجهکس معلوم و مستغنی از بیانست ولی در اینجا چیز یکه غرابت و تازگی داشت همان حکایت دخالت یکنفر حکیم آلمانی موسوم به دکتر شینتز که معروف به این پاشا بود که اهالی اروپ تا مدتی او را در دادلای اسیر متهمدی می پنداشتند ابتدا او و نفر سیاح آلمانی و دکتر فیشر و میسو اوکلا نفر بعزم استخلاص او همت گماشتند ولی باجرای این مقصود و انجام این خدمت موفق نشدند تا آنکه در کرت ثالث ستانلی پس از زحمات بسیار او را پیدا کرده و بزنگبار معاودت داد و در انجا گذشته مذکور بمراجعت اروپ تن در نداده مجددا بسوی دادلای برگردیده و در میان مردمان با وفای خود مسکن گزید

بالاخره در بیست و ششم فوریه سنه ۱۸۹۳ در صفحه که میخواسته بخاک مملکت آزاد کونگو داخل شود غافل بخاک گرویده از بوسیان خونخوار افتاده بقتل رسید

امروز میتوان گفت که خاک افریقا نیز لایسیان وسیعی است که در صفحه آن تمام دول اروپ برقابت و مجاهدت یکدیگر سلاح برگرفته و بنرم دفاع مصالح خویش هریک حاضر و مستعد تراعند پس شناختن این خاک وسیع که سرنوشت تمام اهل سنه تا آنست از این ببعد دیگر محض فتن نیست بلکه معرف احوال آن از نکایات حقه زرگان هرقست

قد اکتاب بعون الملک الوهاب فی شهر رمضان المبارک من شهور سنه ۱۳۱۶ هجری

ترجمه خانه زاد دولت جاوید مدت رضاقلی بن جعفرقلی

بن رضاقلی

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

مکتوب و دیباچه

که بیرد ویلیام کهنسین رئیس مجلس اعانه نوشته شده

عزیز من سر ویلیام این کتابیرا که در کمال شوق و شادی بخدمت شما ارسال میدارم در باب حکایات مسافرتی است که این ماموریت اعانه که میتوان آنرا ماموریت نجات نامید دیده است و فی الحقیقه راپوت رسمی و صحیح این سفارت که از جانب شما و مجلس بمن محول شده

ولی افسوس که پس از عزیمت از انگلستان که در ماه (ژانویه) هزار و هشتصد و هشتاد و نهت مسیحی بود بواسطه بعضی اتفاقات تمام مقاصد خود را تو انستم مجری داشت چه حکومت (اکاتوریا) در این سفر تقدیری از سانحه دکان و بیماران و اشخاص ضعیف و نحف و کودک و زن با من و از نمود که اراده ی ما مستدل بیکنوع مرفیخانه جنگی گشته مانع هر نوع کاری شده بعضی از آن اشخاص قادر بر حرکت نبودند چنانکه بدون اغراق میتوان گفت که از صد تن نود نفر بدین نهج بودند بنوا سطه از همان خطی که بسمت (اقیانوس) میرفت حرکت نمودیم بدون آنکه بهیچ وجه به چپ یا راست مایل شویم

چون بر عقیده و باطنی و اعتماد شما بر کرم آلهی مطلعم پس تلفت خواهید شد که خوشحالی من بچه پایه رسید در آنوقتیکه با نهایت صحت از آنهمه مخاطرات و بلیات که بزبان است نباید رسته و اردخاک تربیت شده گشتم و این کار جز از لطف ازلی نمود تصور نمائید حالت مرا در یک نیمه شبی در مکانیکه سکوت مطلق بود و از هیچ طرفی

صدائی مسموع نمیشد بواسطه رنجوری خسته و از شدت زحمت درمانده از کثرت قلق و اضطراب رمقی در تن نمانده یاران سیاه و سفید خود را گم کرده متحیر بودم که بکدام طرف روی آورم در اینوقت بیچاره ماندم خدا را از صمیم قلب بخواندم پس از ساعت بیرق سرخ خود را از دور با یاران خویش دیدم آن شعف و سرور را هرگز فراموش نخواهم کرد وقتی دیگر از بعضی جنگلها بیرون آمده و ببیابانی دوچار شده بودم که هیچ مسافرتی را با آن نمیتوان مقایسه نمود و بطرف موضعی رفتیم که این پاشا را در آنجا محاصره نموده بودند در عرض راه جاسوسان ما چند تن از بومیان را دستگیر نمودند خبر ساختند ولی هر قدر استفسار نمودیم از عقده و قوه آنها چیزی بدست نیامد تنها از تلاقی سخن خبر میدادند چون قدری پیش رفتیم اهالی (اندوسوما) عبور ما را مانع شده و چند تن هزار نفر از آنها بر تپه بالای قله بقصبی که زمین دره از کثرت سیاه از نظرها مخفی شد و ما آنطایفه را نمی شناختیم و از طول و عرض جا سان اطلاعی نداشتیم و کاهی بدین خیال شدیم که شاید از طرف غربی این پاشا را نیز محاصره نموده باشند و اگر او با چهار هزار تن سرباز مدد مطلبید ما با صد و هفتاد و سه تفنگ چه میکردیم خلاصه در شب قبل در کتاب تورات خواندم که حضرت موسی بنی را ترغیب بر جنگ نموده میفرماید خوف مدار که خدای همیشه با تو بوده و تو را رها نکند گویا همین ندا بگوش من میرسید القصه بامداد آنروز (مازانبونی) بسپاه خویش فرمان داد تا ما را از میان برگیرند و یکبارگی شعله شمشیر سازند ولی جمعیت قلیل ما اینده فقره فشار نموده و حال آنکه در روز قبل چهار تن از مردمان خود را دیدیم که از یک تن سپاه شکست خورده فرار نمودند من بی اختیار فریاد برآوردم که آیا با این شصت مردم خود ما میتوان با همین پاشا رسید در ماه دسامبر ۱۸۸۸ در میانه مصب پورو روی صد و پنجاه تن از مردمان قوی البنیه خویش برگزیده برای بدست آوردن توشه آذوقه روانه نمودم و یکهفته در انتظارشان بسر بردم اثری دیده نشد در آنمدت غذای روزانه صد و پنجاه تن حمالان ما بازنان و کودکان منحصر بیک فنجان آبگوشت آب گرم و یک لقمه کره و کمی شربت قهوه آرد بود همینقدر رمقی میسر نمود و مرکب را نبویی میساند خستند و آن یاران ما که برای چیدن صلف رفته بودند اتفاقا گرفتار اشخاص کوتاه شدند در اینوقت من با شصت و شش تن از یاران خویش که فی الجمله قوی تر از سایرین بودند عازم راه شدیم و یاران من قدری بخشم قافله و فارچ بدست آورده برما کولات خویش افزودند و در اردوی خویش پنجاه و یک حمال و ما بقی قافله را بار گذاردم ولی آنها بقدری بی توشه و آذوقه بودند که اگر امدادی بآنها

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

نمی‌رسید یقیناً نامی بهلاکت میرسیدند خلاصه یک تن از سفیدان و سیزده نفر سرباز بجراحت شان گذارده توشه
ده روزه بر ایشان مرتب نمودم ولی با خود هیچ غذائی برنداشته روانه شدیم و بآن خیال بودیم که از میوه های جنگلی یافته
تدارکی کنیم و بعد از روز بوضعی رسیدیم که گشنه بسیاری در آنجا افتاده و بعضی در حال نزع بودند از دین آنها توانی
من بیاض گشته تاب و توان را از خود دور دیدم خلاصه غروب آنروز گرسنگی و خستگی یاران مرا از حرکت انداخته از
نومیدی ز هر کاری فرو ماندند ولی این امر برای من قدری اسباب راحت بود چه دیگر ملامت آنها را نشنیده و نشانه
عصیان ظاهری نیافتند هیچ صدائی و آوازی مرا از خیالات گذارنده خویش باز نمیداشت خوف جنگل و سکوت طبیعت نیز
علاوه شده و خواب غیر ممکن خیالات من در تکاپو سعی اضطراب و وحشی گری بیخیالی و فراموشکاری یاران خویش را
و آنچنان بیشتر از زوبین و پیکان وحشیان من کارگر بود گاهی نگرگشته های راه و اشخاص نیم مرده را در و یاران گرسنه
خویش میافتادم و گاهی با خود میگفتم که تعیین آن صد و پنجاه تن اشخاص با گرفتاریها و گوناگون شده یا در میان جنگلها از
جان شیرین دست شسته اند با زدن نجات یکباره توکل بر الطاف الهی نموده خیالات را از خود دور ساختم که ناگاه پس از
نیم ساعت که راه پیمودم دسته سرباز خود را دیدم که صحیح و سالم با کمال ذوق و شوق چهار پیمانه از میوه موز اعلی میآورند و در
با نگ شادی یاران با طراف پیچیده و خود را بروی پیسپا انداخته با کمال تعجیل آتش افروخته و آنها را بریان نمودند چون
گرسنگی خود را فرو نشاندیم با کمال سرعت باز دوشانه باز ماندگان را از مرگ خلاصی دادیم

چون حرکت دوباره بنا گزیر در پیش بود بار آمده ملاحظه نمایم و عبور از آنهمه جنگلهای مخوف و مواضع سختی را که ما بین ما
و بعضی محاطرات عظیمه سر موئی فاصله بود تصور کنیم آنوقت لطف خدا و قدرت الهی معلوم میشود و خلاصی ما ممکن است
بسی داستانها که هنوز بدان پی نبرده ایم و گرنه در میانه روی دیو رود کجا سپاه و اسلحه فرانسه بما میرسید و اگر
صدمتن را تخفیف نمیفرستادند اثری از ما نمیماند و با خرده یک طبقه خاک نعش همگی ما را از انظار مستور داشته نشانی
باقی نمیگذاشت پس با کمال تشکر و فروتنی حکایت این سفر را از آغاز تا انجام بیان مینمایم یعنی تا وقتیکه اقیانوس هند
و ستمان که صاف و مانند رنگ آسمان آبی بود بنظر ما رسید در آن حین از روی تعجب فریاد برآوردم که ای
امین پاشا آیا باید بموضع رسیده ایم بعضی مطالب که همگی در خور دانستن آنند برای عموم مردمان نوشته و برخی را
فقط برای شما و دوستان شما گاشته ام که محب انسانیت و تربیت باشید تا نوکیکه برای خویش قرار داده ام از

که از روی دستی راستی رفتار نموده در جستجوی تمام جده جهد خود را برای تکمیل آن مبذول دارم و هر کس که تابع
این قانون باشد نفی الخصوصه او در خت پس با کمال شادی از خدمات بزرگ برادر خود (آشر) و (فلس)
و (زفس) و (پارک) تشکر نمایم واقعاً از اطاعت آشر و جرئت زفس و بهادری فلس و مراقبت
(دکتر) به پاران خیلی راضیم که بدون هیچگونه اکراهی خدمات مرجوعهٔ خویش را بانجام رسانیدند و من از ادای
این تشکر فی الجمله فارغم

از آن اشخاص که وفات یافته یا بواسطهٔ مرضی یا بعضی اتفاقات از ما دور ماندند نمیتوانم گفتگوئی نمود همینقدر میدانم که اگر
با من بودند با کمال خوشی نایل شدند بسبب اینکه (بارلو) بواعید خود وفا نمود و (سیمو) (وارد) و (تروپ)
(نیس) بتأنی حرکت نکردند و فرمان مرا مجری نداشتند و در صورتیکه بر زندگانی من یقین داشتند چگونه آلات
لازمه و اغذیه و اشربه را ما خود ببرند

خلاصه این نوع مسائل برای من لاینحل مانده و اگر کسی این اخبار را بمن میرساند باور نمی نمودم ولی تکرار میتوانم ادا
که از مجلس (لندر) دستور العمل خواسته بودم و جوابیکه از مجلس باو داده بودند این بود که شما را با و امر استانه سفارش
بکنیم با جمله انبطاب برای من مجهول ماند

در (بانایل) چون با سیمو تمنی ملاقات کردم او را مانند یار انشش خوش اراده و با اخلاص دیدم که از جمله لاورانس
هر مأموریتی را که بعهده وی متوقف داشتم بطوری بانجام رسانیده که نهایت من در آن بود ولی هر قدر که در بانایل
تا اقیانوس اطاعتش کامل بود در یاموبا قسم دیگر شد خلاصه گر دو هزار تن مانند تمنی در زیر فرمان رئیس
شایسته باشند گرفتن تمامت سودان سهل و آسانست

چون از اشخاصیکه از ما دور ماندند سخن بمیان آمد باید گفت که اگر بارلو و زفس بجای زفس و آشر بودند
و متابعت نقای خوشرو نمیبودند مانند آنها مفتخر و متمایز بودند خلاصه جوانانی مانند بارلو و زفس و آشر و
فلس و زفس و پارک از کجا بدست میتوان آورد که بدین درجه دوستدار کار بوده شب و روز نشناسند
اگر منجو استم افریقای جدیدی بپاکنم با وجود انقسام اشخاص اشکالی نداشت صدمه که بر دسته دوم سربازان
وارد آمد بنوا سطه بود که در هفدهم ماه (اوت) بدنبال شدند که در آنجا مانده انتظار مرا بکشند اتفاقاً در همانروز

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

یا فردای آنروز عراب بهم انها بر خورد

اگرچند کلهٔ در حق این پاشا در این کتاب نوشته شده نباید قدرش را در انظار کمتر نماید چه اگر بحقیقت مطلب برخواهم
این پاشا تقصیری ندارد اگر تمایلاتش بفرمانش نبود نمیتوانستیم مقصرش نمود ولی با وجود سربازان یاغی سردار را تقصیری
نیست چنانکه تجار با آلات و ادوات نیک تواند کار خوب کرد و با اسباب ناقص یقین است که کاری از پیش نمیبرد
تنها چیزیکه درباره این پاشا میتوانیم گفت اینست که وضع نظامی ندارد زیرا که بچنان دربلد خویش بماند و سربازانی که
تا آنزمان مطیع و صدیق بودند یاغی و سرکش شدند در این کتاب در دو موقع از این پاشا سخن بمیان میاید و من با کمال بیغرضی
و بیطرفی گفتگو مینمایم و از آن طایفه که بروی وارد آمد قدرش در نظرم هیچ کاسته نمیشود ولی تا اندازه رحم دلی را سربازان
یاغی نمی پسندم این پاشا نسبت بهمیهانیکه در تحت حمایت وی بودند مردی نیک اندیش و صدیق و مهربان بود بزرگترین دلیل
این مطلب اینست که بواسطهٔ عدالت و ملائمت زندگانی او مصون ماند خلاصه تا آخرین لحظه در فکر شریف نسبت
و ترقی تربیت از دیاد معارف ما بود

سیمون فن در هنگامیکه با این پاشا محبوس بود حوادثیکه بر آنها دار دآمده مشروحا نوشته است و بقدری اظهار دوستی
نسبت بیارخویش این پاشا نموده که من او را این پست نمینام در این ایام محبوسی اگرچه او را بصورت غلامان بخرطوم
بردند ولی اینکار هیچ جهت کراهت و نفرتی نکرد و فن روزی گفته بود که دشمن واقعی این پاشا رحمدلی است
و فی الحقیقه خود باعث حبس خویش گشته است

اگرچه این پاشا بمردمان خویش گفته بود که بمیهما را محترم شمرده و برادر خویش دانسته و بصلح و صلاح را باو رفتار
حقیقی را در آن سرزمین نفوذ دهند ولی حکومت اکاتریا این نکته را از دست داده بعضی حوادث بروز نمود معلوم است که
بمیهای اسیر بقا منافع تربیت را در این صورت منفعت نخواهند شد و نباید آنها را مانند غلام شمرد ملاحظه نمود و چون هیچ چه کار از آنها
خریداری نمایند قیمتش را درست تسلیم نمایند از تربیت معلومشان نشد مذاهب عیسوی منتشر خواهد شد ولی ظلم و زدی بقسمی اخلاق
اهالی سودان رسوخ یافته که تربیتشان چنانی مشکل بنظر میاید همینقدر میتوانیم گفت که حالت حالیهٔ اهالی اکاتریا در صلح
و امان است و تربیت حقیقی اندکی زمان لازم دارد تا انتظار باید چه اصلاح کار ها بمرور است

اگر در این سفر دوستی و اخلاص خودم را بشاو و سایر اعضای مجلس تقدیر کنم باید اظهار نمودم فقط بواسطهٔ ضیق وقت و عدم

فرصت بود اگر شما مأموریت مرا پسندیده و بر وفق اوامر خویش یابید خرسندم و بالاترین تمجید خود را رضامندی
شما میدانم

اصفی (نازری استانلی)

فصل اول

در باب سیاحت افریقا

حوادث و بیانیکه بحکومت مصر در باب سودان وغیره رسیده باعث جلب انظار سیاسیون و مایهٔ وقت دول دیگر مخصوصا
دولت انگلیس شد فی الحقیقه دولت انگلیس مخاطرات سخت و چارگشت بهتر آنست که ما از ابتدا این حکایت را مسطور
داشته و سبب حوادث مذکور را بیان نمائیم

خدیو اسمعیل بدین خیال شد که مملکت خویش را که دارای ده کرور نفوس بود دست داده دولت منظمی سازد و سه کرور کیلومتر مربع را
در تحت تصرف خویش آورد حدودش از نزدیکی اسکندریه بانتهای جنوبی دریاچه البرت و از ماساوا تجدد غربی
دارفور منتهی گردد تیاحان و تجار مختلفه نیز از بلاد دور و نزدیک بنزد او شتافته اینجا را در نظرش جلوه داده آسان
بمنوده مخصوصا استیمک و گرآن و ساموئل بیکر در باب دریاچه های بالکوه جنوبی و آن اراضی حاصلخیز باخدیو گفتگو با نموده
را بها زدند سپاهیان بکار نیز از هر طرف بصر رویه آورده تا در این فتوحات کار های بزرگ نمایند خلاصه چون بدقت
در سال نامه های این زمان نگریم وسعت نظر و قوت و تمکن خدیو و کار های سپاهیان و فتوحات پی در پی او را که بجنوب شرق
و غرب ممتد شده ملاحظه نمائیم فتوحاتش در افریقا فی الحقیقه نظیر فتوحات اسکندر رومی است در آسیا مگر اینکه اسکندر
خود پیش رو قشون بوده و خدیو سپاه را بپاشایان و بیکها واگذار نموده خود بکامرانی و عشرت اشتغال داشت
مطبوعات فرنگستان از خدیو سخن بمیان آورده بروی تحسین نموده و مربی تمکنش دانسته در السنه افواه ذکر خیرش منتشر
چه دو دریاچه بیکدیگر متصل شده و کشتیهای تجارتی از آنها عبور نموده راه آهن بطرف جنوب کشیده شده و به برزخیه خواهد رسید
ولی در آنزمان برمایات رعایا افزوده و نرخ اجناس را تنزل داده کردند پاشایان زیاده حریص گشته بعضی تجارتها مخصوص
بخویش کرده عموم مردم را شاکی و آزرده نمودند دیگر اینکه برده فروشی را که شیوع تمامی داشت غدغن اکید نموده تجار را از خود
دلتنگ کردند در کنار اینچ سیال ساموئل بافسر بلده اکاتریا را لشکر ساخته تنزتور سنار را مفتوح نموده
دارفور و بحر الغزال را بحیطهٔ تصرف در آورده تقریبا در هزار و سیصد کیلومتر مسافت سه استانسیون جنگی برپا نمود

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

در وقتیکه آب نیل بروی بنقصان می نهاد در آنوا ضع فقط باشتر باستی حرکت نمود

خلاصه خدیو ناچار از باکهای فرنگستان استقراض مینمود تقسیمی که قرض دولت مصر به سه هزار و دویست میلیان فرانک رسید و از ضمانت نیز امتناع داشت چون خدیو اسمعیل در سنه ۱۸۷۹ خلع شود پسرش توفیق نایب السلطنه را که در حمایت حکومت اروپ بود بر تخت نشانیدند پس از اندک مدتی شورش سپاهی در کاسا س و قتل بکباشی و مقتصر و کافرد و آربروز نمود صد و سی هزار تن قشون انگلیس بریاست لرد ولسلی این فتنه را فرو نشانید

عرابی پاشا تمام قشون را از سودان طلبیده بسبب وزیر مخاطرات عظیمه شد در اینوقت مهدی (المهید) را محاصره نمود در بیست و سیم اوت بدوم حمله برده چهار هزار و پانصد تن را قتیل آورده در چهاردهم دو هزار سرباز را بخاک هلاک انداخت و اینجنگ بزرگ از بیازدهم ماه اوت شروع شد و مهدی با بالی سودان ضعف حکومت مصر را ظاهر ساخت و آنان نیز که از ادای مالیات گزاف و خریداری اجناس گران بها بستوه آمده و از طرفی از برده فروشی نیز بی نصیب بودند در زیر رایت مهدی مجتمع شده بر ضوتش افزودند

بیکر پاشا

از بیازدهم ماه اوت ۱۸۸۳ تا چهارم ماه مارس ۱۸۸۴ که بیکر پاشا صاحبمنصب قدیمی قشون هندوستان با هم رئیس نظامی دولت سودان بخرطوم اردشد بمالیات مالی مصر پی در پی بود چنانکه سربازان یاغی را مرخص نموده سیزده قشون دیگری مرکب از شش هزار نفر تشکیل داد چون از قوت و قدرت قشون مهدی و ضعف و سستی قشون خویش خبر بود با کمال اصرار از حکومت مصر پنجهزار تن یا چهار فوج از سربازان تزال و اعدادی طلبیده و بخیال فتح کردفان بود و برای ملاقات مهدی و سپاه مغرور او حرکت نمود جمعیتش مرکب از دوازده هزار نفر و ده عراده توپ دشتی و پنجهزار و پانصد شتر و پانصد اسب بود رؤسای نظامی با بیکر پاشا از سخت خویش خبر میدادند چندین اسباب ضعف در سپاه ایشان موجود یکی آنکه اغلبی از سربازان اشخاص ارعی بودند که مجبوراً آنها را گرفته باخود برده بودند و برخی مهدی پرست بودند مخصوصاً یزغانبا که دیگر نزاع داشته همدیگر را زشتی یاد مینمودند خلاصه بیکر پاشا سپاه را حرکت داده بعد از زمانی با قشون مهدی ملاقات کرده پس از مصاف طولانی جهانرا بدرود نمود

در این اوقات دولت انگلیس با هم خدیو دست نشاندهٔ خویش امور را فیصل میداد چون سربازانش در مصر بود پس تا مدتی با پیشی حمایت کند فرمانفرمای قشون مصری یک سر تب انگلیس بود و عمل اضطرابی نظامی نیز با برتنک انگلیس

و مباشر دیپلوماتیکی وی نیز مدیر امور خارجه شد و بهارهٔ جنس تمام اعمال بزرگ دولتی در عهدهٔ انگلیسیان بود

مملکت سودان فی الجمله یک مجلس تماشاخانه در نزاع جدال قشون بی ترتیب و منظم حکومت مصر با سپاه منظم تمدنی بود اغلبی از اشخاص نکته دان انگلیس متفت شدند که اگر جلو سپاه تمدنی را بگیرند و با مال و سر بازمدنه راضی حاضر باشای نیل از تصرف حکومت مصر بیرون میشود بنوا سطه در مجلس پارلمنت با اولین وزیر مذاکره نمودند که سودان جنس و مصرات و حکومت برتانی کبیر باید در صدد چاره برآید سیو گلادستن پاسخ داد که مملکت سودان چون در تبعیت دولت انگلیس نیست پس حکومت خود را مسئول نمیکند جواب سیو گلادستن تا یکدرجه حضار مجلس را ساکت نمود و در آن اوقات که از واقعهٔ بیکر پاشا بیخبر بودند دیپلیتیک دولت انگلیس در مصر سیراون باران حکومت را خبر داده و رفع حادثهٔ آینده را طلبیده گفته بود که از شکست بیکر پاشا خرطوم در معرض خطرات و از خطر خرطوم مصر متزلزل میگردد

در نوامبر و دسامبر ۱۸۸۳ لرد گرانویل در مواقع مختلفه جواب داده بود که حکومت برتانی تبرک سودان مایل است و حکومت مصر باید خود را در نگاهداری خارج مصر مسئول قرار دهد و حکومت برتانی خیال نمیکند قشون روپائی یا هندی را بسودان روانه نماید ندارد و کوشش خدیو هم در باب حفظ سودان همان اسباب از دیاد مخاطرات است سیراون باران در جواب تقریر نمود که وزارت مصر از نصیحت دلیل ترک سودان را نخواهد داد ولی شریف پاشا اولین وزیر با لرد گرانویل گفت که ناچار بعقیدهٔ باقر پاشا قوت مصر برای افغانستان بسودان بکلی غیر کافیست لرد گرانویل توسط سیراون باران پاسخ داد که ما دامیکه سربازان انگلیس در مصر اقدار ای و زرای برتانی مقبول است خلاصه مجلس حکومتی مصر تغییر کرده و در دوم ژانویهٔ ۱۸۸۴ نوبر پاشا را اولین وزیر قرار دادند و هفدهم دسامبر باقر پاشا سواکم رفته تا ارتباط میانهٔ این شهر و بربر را محفوظ داشته و آن طوایف را مصالحه دهد دولت انگلیس از نتیجهٔ اینکار بیخبر بود و در مصر نیز بخشش در میان بود بنوا سطه خدیو به باقر پاشا نوشت که در احتیاط و قابلیت شما اعتماد دارم باید بر دشمن در مواقع نیک حمله نمائید اگرچه شجاعت و مهارت باقر پاشا بی گفتگو بود ولی در احتیاط و حراس از بیکر پاشا افزون نبود دشمن قوی از قشون کی تماساحل بحر احمر عازم شده بمبت نگار حرکت نمود پس از ده کیلومتر مسافت با طلایه قشون تمدنی برخورده مصاف دادند بار ان تمدنی سربازان مصر را بچشم حقارت نظر کرده با دستی گردنشان را گرفته بگفت سرشان را جدا نمودند مصریان از شدت بیم از خود رفته اسلحه را فرو ریخته امان طلبیدند

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

از سه هزار و هفتصد و چهل و شش تن سپاه با قرپاشا دو هزار و سیصد و هفتاد و چهار نفر تقلیل آمده با قرپاشا به سیورویل
محق شد از سنه ۱۸۷۳ تا سنه ۱۸۷۶ ژنرال گردن. در سودان علیا مشغول کار بود و از سنه متابعت عمال با قرپاشا را نمود و بهمان
مصالحه داد و تجارت غلام را از میان برگرفته و همینکه برای انگلیس ربود نهدم مسافت بواسطه برپا نمودن بعضی قلاع حکومت خدیو را
تا البرت نیان زا متصرف شد و پس از چهار ماه او را حاکم مطلق سودان و دارفور و بلاد استوائی نامید یکی از نایبان او
ادوارد شنیتزلر المانیست که در بیست و هشتم ماه تموز سنه ۱۸۳۸ در پروس متولد شده از قوم اسرائیل اند در کردستان ارمنستان
و سیری و عربستان بخدمت اسمعیل پاشا حکمران قدیمی اسکوتاری از مملکت عثمانی بود خلاصه او دار پس از مرگ اسمعیل پاشا
چندین ماه در تفلیس رفته چهار دختر خواهر و پسر عموهایش در انجا بود بعد عازم مصر شده پس در سنه ۱۸۷۵ بخرطوم رفت در انجا
ژنرال گردن او را با سم دکتری نزد خویش نگاه داشته باین فندی حکیم امین منقش نموده بلادو فرستاد
تا مخبر زا نگاه داشته بواسطه مرضی نیامده و بعد بسنه پادشاه متمازا برای انجام یک ماموریت پلیتیکی رفته پس بخرطوم آمده و بعد
بخدمت گاتیار کا پادشاه اونیورو رفت در سنه ۱۸۷۸ بمنصب بیکی مایل شد حکومت اکاتریا یعنی خط استوا بعهده وی
محول شد لوتین بیاشر قدیمی کشتی را حکومت بلده بحر الغزال مجاور اکاتریا داده مایبانه او را بمبلغ دو هزار و چهار صد و پنجاه فرانک قرار
دادند در زمان خدیو اسمعیل که در سنه ۱۸۷۹ ژنرال گردن کارهای خود را بتوفیق تفویض نموده اعلام نمود که آنها را قبول
نخواهد نمود

در سنه ۱۸۸۰ منشی گری خدیو ری پن نایب السلطنه هند شرقی را گرفته ولی شیرازیکاه نداشت در سنه ۱۸۸۱ در موریس ریاست مهندسین را
داشته و ماه بعد با جانت حکومت کاپ که با بوئر گفتگو داشتند آمده پس از چندی با حکومت نساخته بانگلیس رفت من در
آن اوقات در ساحل ود گفتگو مشغول کار بودم و در این اراضی وسیع غربی افریقا سکوت و بادی بر من وارد میامد چه زبانکه
در قسمت سفلای گنگو بودم کارهای قسمت علیا افتاشش هم میرسانید و قتیکه به انجا شدم قسمت سفلی منقوش میگشت بدینواسطه
در دو سال ۱۸۸۲ و در بهار ۱۸۸۳ از تنهائی دلتنگ شده وضع حال خود را با پادشاه جزء عرضه داشتم که برای من مصاحبی نیک
اندیش شخصی ثالثه و نجیب و کاراست باشد کردن مثلاً که در نیمی از مملکت (قسمت علیا و سفلای گنگو) رسیدگی نموده
و ما بقی را خود تحقیق شوم چه بسیاری از وقت من تلف میشود برای انکه در هر جا رسیدگی کنم و در غیاب من صاحبمنصبان عثمانی
بنمایند اعلیحضرت نیز وعده داد که به ژنرال در این باب گفتگو نماید ولی تا مدتی جواب مساعدی نیامد تا انکه در بهار سنه ۱۸۸۴

مکتوبی از گردن بمن رسید که در رود خور را با چاپار آهسته بمن عهده داد

ولی بعض اگر این مکتوب بمن رسید از پادشاه نیو پلد مرخصی حاصل نمود که بموطنش تضرع را از قعد بر برده و در انجا طوم نویسند
تا اعانت حکومت مصر را نموده و سربازان ساخلو را خلاصی بدهد ولی من شخصا نمیدانم که زمانیکه لرد کرنوشی گردن را نزد
لرد گرانویل برد چه وی او همینقدر بمن گفتند که گردن متهد شده است که این ماموریت را بانجام رساند آنچه که بنظر درست
میاید انست که حکومت مصر فقط مایل تخلیه شهر محصور است و لرد گرانویل از گردن بمین سند رای طلبید چون اعانت این سربازان
قدری مشکل مینمود آنها را بحال خود باز گذارده بود خلاصه لرد گرانویل ژنرال را مامور نمود که بمصر رود و راپورتی در باب وضع سودان
و همینان سربازان و سلامتی مردمان اروپائی خرطوم بدهد علاوه باین باید بگانیمی که خدیو بعهده وی محول او و بانجام رسانیده
و کلونل سردار را با خود ببرد میرا دون بارن پس از صحبت طولانی با گردن انمطالب ذیل را که از مجلس حکومتی انگلیس در آمده بود بگانت
اول مردمان اروپائی که ده تا پانزده هزار تن اند با ساخلو خرطوم تخلیه نماید

دوم وضع و ترتیب نگاریا بختیار خود شان

سیم باید بدانند که غرض از ماموریت شما عهده تخلیه سودان است

چهارم سعی نمائید که طوایف عربی را مصالحه دهید

پنجم برائی مبلغ ۲۵۰۰۰۰۰ فرانک بشما داده میشود

گردن تا یکدرجه وزرای مصر را که رسید و تخلیه خرطوم را مسلم نمود اطمینان داد. بعد از گفتگوی با گیدگر گردن را
حاکم عمومی نصب نمود و در فرمانش نگاشتند که او مختار است که از اراضی مختلفه سودان اهل نظام و غیر نظام و اشخاص را
که مایل رفتن مصر اند با خود ببرد و بعد از تخلیه کامل اگر ممکن شود حکومتی تشکیل دهد لرد گرانویل این اداره را تجدید نمود
بمن گفتند که یقینا اگر فرستادن تمام سربازان ساخلو سودان غیر ممکن باشد ژنرال میتواند باندک مدتی
خرطوم را تخلیه نماید

در بیست و ششم ژانویه سنه ۱۸۸۴ گردن عازم خرطوم گشته در هفدهم فوریه بانجا وارد شده از مکاتبات عدیده که در
این سفر نموده اقدامات کامل معلوم میشود قدری بعد در روزنامه تامس این مکالمه از قول میسیو پوتر نایب قنسل انگلیس
در خرطوم نگاشته شد که از مردمان محب گردن بوده و او در خیال است که سربازان ساخلو را نجات داده و بجنوب راه

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

گر سودا از اتبرک گوید و بود نهان بازگذارد در روزنامجات انگلیس که سابقا در باب قرباشا خوش نمی‌گفتند اکنون
در مسئلهٔ مأموریت گردون اظهار رضوق وشوق نموده مینویسند ژنرال در چین کارهای نمایان کرده و از سودان
برده فروشی را برگرفته و اعالی سودا را محب خویش نموده و در گازت‌های خود مینویسند که ژنرال با تابین خویش آنقدر
از دست رفته و با خلوستار و بحر الغزال و خط استوا را که مجموعاً بیست هزار نفر انه خلاصی داده و بعد از این کار غیر ممکن
حکومتی برقرار خواهد نمود ولی بعد تنگرا مهایگه گردون نموده بود نمانند در بیت نهم تو ریه وضع کار خوش نیست در دویم
مارس ما را محاصره خواهند کرد در سیام یا سیم یکم مارس ما آذوقه پنج ماه را داریم ولی مدت محاصره بیشتر خواهد شد و بعد
به سیر اولین بارن نگاشته بود که شما سبب تمام مرا در خرطوم مستفسر شده سبب اینست که اعراب را محاصره کرده نگذارند
بیرون آییم دایونوقت در انگلیس عقیده جمهور بر این شد که ژنرال را خلاص نمایند ولی با بین لرد گرانویل و گردون معهود بود
که غرض از این مأموریت نفرستادن قشون بسودان بوده است و هم لرد گرانویل گفته بود که قشون انگلیس با بندی را
بدانصوب نفرستند از این باب زارت مجبور بقبول تحویل قت نبود ولی رفته رفته گفتگو شیرین شده تا آنکه قت دولت
بر این شد که گردون را از مرگ خلاصی بخشد در نجیم اوت ماه در مجلس وکلای قت میسو گلادستن از جای برخاسته
در باب چاره خلاصی گردون و اخراج نگارا رای طلبید از دو راه ممکن بود بخرطوم رسید و بند یکی از میان صحراء از سواکم
به بربر و دیگری راه نیل خود گردون راه اخیر را پسندید

در بیست و هم سپتامبر کشتی عباس که حامل کلونل استوارت رفیق قدیمی گردون و پوتر خبر نگار تایمس و هربرتن
قنسول فرانسه و چند تن یونانی و مصری و کلیه چهل و چار تن بود در نزدیک ساحل بوحمید غرق شده اعراب اشخاص
مذکور را بالا آمدن برزمین امر نمودند استوارت و پوتر و هربرتن و حسن افندی بدانجا رفته اعراب آنها را در خانه
برده یک یک را بقتل آوردند

در بیست و هفتم نوامبر گردون به لرد ولسلی اعلام نمود که چهل روز است که تابین مهدی در جنوب جنوب غربی و شرقی
و آبی شمال خرطوم نیامده اند در روز سیلاد ۱۸۸۴ بیشتری از قشون اعانه در کرتی مجتمع شده با کمال تهور و دلیری با
لرد ولسلی بطرف خرطوم رفتند

در سیام و سایر مقداری از قشون بریاست استوارت با دو هزار نفر و نه شتر از کرتی به کالدول رفتند و نهایت را

در چهل و شش ساعت پنجاه و قیقه طی نموده یازده ساعت بعد سیر بهر بو و تمام شتر ها عازم کرتی شده پنجم آنویه بدانجا رسیده
و در دوازدهم ژانویه به کالدول آمده و در سیزدهم و ساعت بعد از ظهر بطرف بوگلا رفته در بیست و هم در آنجا جنگ سختی
با قشون تمهدی نموده از هزار و هشتصد تن قشون انگلیس نه صاحبمنصب و شصت و پنج سرباز قتل رسیده و هشتاد و پنج نفر مجروح
شدند ولی از سپاه مهدی هزار و یکصد تن عرصهٔ مارد اشتند اگر سپاه انگلیس بیشتر بود دیگر قیو انستند بخرطوم رفت در نوزدهم
در نزدیکی شاکره دوباره مصاف داده اند فعه از انگلیسیان بیست نفر مقتول و شصت تن مجروح شده و در قلعه مرتفعی در کنار
نیل منزل نموده از سپاه تمهدی دویست پنجاه نفر بهلاکت رسید در بیست و یکم مارس بچار فرسخی کرتی برخورده که در کنار خیزه
لنگر انداخته و چند هفته بود که گردون آنها را برای سپاه انگلیس آماده نموده در بیست و دویم و بیست و سیم سیر شال و سن
اسباب کشتی را تغییر داده آتشخانه را تنها نموده در بیست و چارم و فرسخ از کشتیها از رود گذشته و بیست تن سرباز نگیرا
با خود ببرد در بیست و ششم دو تن بساحل رفته خبر آورد که در خرطوم نزاعی افتاده در بیست و هفتم از ساحل بدانجا گفتند
که خرطوم را گرفته و گردون را قتل آورده فرستاده اند آنروز کسی دیگر بخبر را رسانید ولی و یقین همی پیش میرفت تا بجایگه کشتیش
هدف توپ اندوران خرطوم بود و از هفتاد تا صد و هشتاد نفر مسافت کلوله بدو میرسید ولی و یقین مراجعت نمود گفتگو
بر مرگ گردون یقین نمود و بعد برگشته در تائید لنگر انداخته دو نفر را برای تفتیش روانه نمود یکی از آنها برگشته با وی گفت که در
بیست و ششم ژانویه با بین مهدی بواسطه خیانت فراشی پاشا در شهر داخل شده گردون را بقتل آوردند فرستاده آنروز خود
مهدی را دیده در مسجد شکرانه این کار را بتقدیم رسانیده و بعد فرستاده او که تاسه روز دست از قتل و غارت نگشیده
بنا بر اوامر کیت شتر قتل و غارت در شهر بیشتر از شش ساعت طول نکشیده و چهار هزار نفر از اینواقعه مقتول شدند اعالی شهر تنها نگه
توانستند از شهر گریخته و بعد از غارت آنها را بامدرمان برده در آنجا نثار برؤسای سپاه تمهدی تقسیم نمودند و مردم نشان
پس از غارت اطراف سرکردان شدند یکی از تجار یونانی که از آنمرگ جان بسلامت برد حکایت کرد که سبب قتل گردون فراشباشی
نبوده بلکه سبب تخت بر شهر بود که با دشمن معامله داشتند خلاصهٔ آرفرو گردفان و ستار و بحر الغزال و خرطوم و کاسالا
بسخر سپاه تمهدی شده و بهمان بلده خط استوا باقی مانده که در تحت حکومت امین پاشا بود

انگلسان مایل شده که بهوطن عزیز مشهور خویش اعانتی داده خود و سپاهش را از آن غرقاب نجات دهند و برای انگلیا
خرج گرانی لازم نبود

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

در شانزدهم نوامبر ۱۸۸۳ امین پاشا به مأموران او گماشتگان مملکت بود ان تماشاخانه عجیبی گشته نوزده ماه است که از خرطوم
بیخبرم گمان دارم تصرف مهدی آمده بایل را محاصره نموده اند در هر صورت بخبرگاران خود بنویسید که حکومت مصر را اطلاع دهند
که در اینجا کار ما بدینست و ما خود را نگاهداری میکنیم تا زمانیکه مدد بما رسید ما جان بر سر نیکار نهیم

در مکتوب دیگر همان تاریخ همان مأمور مذکور نوشته است

بلده بحر الغزال از دست رفته و چنین بنظر میاید که کردفان آمده و حکومت را نیستوان اطلاع داد و نوزده ماه است که از خرطوم
بیخبرم گمان میکنم که رود خانه مسدود است اگر ممکن است مستعد حکومت مصر خبر دهید که اموران منظم است ولی محتاج بدو هستیم فانان
ورود امداد با بیقاومت نفوذ یا جان او

در سی ام سپتامبر ۱۸۸۵ از وادی النهیا بمیشوار ل منشی انجمن جغرافیه پرده فروشی نوشته از ماه ته ۱۸۸۳ از ما بقی عالم بیخبریم
و منفصل شده ایم گویا حکومت ما را فراموش کرده و اگذار نموده است دشمن بعد از استیلای بر بحر الغزال بر ما سخت حمله کرد و الحق
سربازان سیاه ما در نهایت درجه مردی و مردانگی نمودند چه در مدت یکجنگ طولانی که برای این سربازان سیاه هیچ نفعی
نداشت مه تنها بود که از لوازمات زندگانی بکلی بی نصیب بودند با کمال دلیری جنگ نمودند پس از نوزده روز جنگ و زرع
که از گرسنگی بجان آمده و توانایی سیاه گشته و چرم کفش خویشتن را خورده خود را بقلب سپاه دشمن زده عبور نمودند و از انبکار ما
هیچ قصدی غرضی نداشتند خزانه که دلیری خویشرا بخصم ظاهر سازند

از ذکر مطلب روزنامه تاسس من دوستانم خیلی خوشوقت شدیم و چند روز بعد در فکر چاره و راه رسانیدن امداد
بنویسنده مکتوب بودیم

همان تاریخ فوق این مکتوب را به دکتر نکتن نوشته شد

یقیناً در روزنامه ها خوانده اید که تمامی این زمان بلده بحر الغزال را نگاهداری نموده و بعد بواسطه خیانت مرتاض مجبور
شد که خود را تسلیم گماشتگان مهدی نموده و بکردفان آید

ولی من جمله کرده خود و بلده خود را از چنین واقعه محفوظ داشتم اگرچه دشمن بر من حمله کرده ضرر مالی و جانی زیادی وارد آورد
ولی در ما کوا کاری بر سرشان آوردم که از آن زمان مرا راحت گذارده اند گرفتن خرطوم و قتل گردن را در ژانویه ۱۸۸۴
من خبر داده بودند بواسطه مجبور امواضع خیلی دور را تخلیه کرده آنسربازان قابل شانرا بدور خود جمع کرده با ید نقویت

واعانت حکومتم ولی اینخیال غایت بر اکذار ما آوریل ۱۸۸۳ از طرف شمال هیچ خبر ندارم

حکومت خرطوم نیز نسبت بما رفتار خوبی نکرد زیرا که در وقت تخلیه فازوغلی باشی بخارمیاورد که در بلده خط استوا بعضی کسان
هستند که تکالیف خود را بجای آورده و سزاوار نیست که آنها را اهل گذاریم و اگر هم دستور العملی بامید داریم که ما را بیکار و
گمان نموده است حال ما باید رای بست آورده بیهوده نشویم و بصبر خود بیفزاییم که نمرده ایم بتوسط عجبوب و ادی العین آمده
در لادو لوازمات خود را تهیه کردم

قصد ما اینست که تا ممکن باشد مملکت را نگاهداری نمایم و امیدوارم که ظرف هفت یا هشت ماه نوشتجات من بمصر رسیده و از خرطوم
باز گمارین خبر دهند اگر سودان اگذار شود جهت خود را بطرف جنوب حرکت میدهیم و بعد آنکسانیرا که در مصر اند و یا از خرطوم
آمده اند به زنگبار وغیره روانه میسازیم و خود با سربازان سیاه خویش در نوزگا بارگا اقامت مینمایم تا حکومت میل
خود را بین اظهار دهد

در اینوقت امین پاشا بدینخیال است که خود را از دست قشون مصری خلاصی دهد و خود هم بعد از اظهار از میل حکومت بیرون
رود و غرض از انحراف این بود که حکومت اجازه دهد که بلده خویش را تسلیم دشمن نماید چه نگاهداریش غیر ممکن بود و برای بیرون آمدن
از افریقا بدرقه میخواست در ششم ژانویه ۱۸۸۴ امین پاشا به ما نگاهی نوشته است

یقین بدانید که من عجله ندارم که از امکان پنج و هم چهار حمله ساله بهدر میرود و تمام جهت من مخصوصاً سیاهان از حرکت بسمت جنوب
و رفتن بمصر اکراه دارند و مایلند که در اینجا بمانند تا آنکه از سمت شمال بوطن خویش روند برای منهم گزینری نیست بدو آنوقته
داشته باشیم متابعت شما را کرده و تا زمان رسیدن امداد در اینجا میمانم مطمئن باشید که بهیچوجه اسباب تصدیع شما در راه و گماشتگان شما
شد از حرکت بسمت ساحل نیز مایل نیستم علاوه بر این در راه دیگر موجود است یکی مستقیماً از نگاهارگا به کارا کوه میرود و دیگر از راه
اوسن کرا بواضع تا نگانیکا میرسد ولی امیدوارم که بهیچ یک از این دو راه محتاج نشویم یاران من از اینجمله انتظار دلتنگ شده با کمال
اضطراب و تشویش میطلبند چه خوب است که چند تن چاپاران از فرنگستان از مملکت ما سائی که راه شمالی است یا از کارا کوه از
ناحیه نگاهارگا نزد ما آیند تا یاران معلوم شود که از فکر ما بیرون نخواهند و من در ازای مخارج این سفر استخوان خواهم یافت
باز تشکر مینویسم که برای ما ندن رسیدگی کردن این ما مکن هر قدر لازم باشد حاضرم تا وقتیکه امداد بما رسد از شما مستعدیم که هر قدر
ممکن است در اینکار تعجیل نمائید و به بوانگا اطمینان دهید که از من و یاران من بی ندهشته باشد چه بواسطه دوستی قدیمی با بدان

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

tarikhema.org

فقرا خیال همچگونه اذیت و برانداریم

از این مکاتبات معلوم میشود که جمعیت این پاشا مطیع و منقاد و غیر از اهالی مصر که حرکت تن بایل رفتن مصر غیرت و راه عقب نشستن را بترجیح کرده است علاوه بر این میگوید که از راه خبر نبود یا میرسید و در اینجا خیالش این است که از ماسائی گذشته یا از آنجا عبور کرده بعد از فرصت عربی او گاندا به اوسن کورا رفته از آنجا بدیاچه تانگانیکا برود اگر سیاحان پیروش نمیکردند یقینا با اهالی مصر این سفر طولانی را نمیتوانست طی نماید

خلاصه کاغذ ملفوف نایب قنصول زنگبار را که به سیراون بار تاریخ بیست و پنج دسمبر و هفت سپتامبر نوشته شده ملاحظه می‌نمایم تا خیالات ایمرد نیک اندیش و باب خلاصی این پاشا معلوم شود

مکاتیبی که از این پاشا تا بیست و هفتم فوریه ۱۸۸۸ بما رسیده در اینخیال بود که سودانرا تخلیه نماید و جمعیت خود را دسته دسته روانه نماید بیشتری از آنها چهار هزار تن مصری که مرد ثابت قدم و با خاطرات کرسنگی و ذخیره مقاومت کرده و از رفتن اکراه دارند و اکنون این پاشا مصمم شده است که اگر ممکن باشد در جائی خود را نگاه دارد و بهترین طرق برای فرستادن مدد را همین است که از اوگاندا بزاره و ویکتوریا نیانزا که بیست و پانصد تن برای مستحفظ لازم است و باثر زال قوس که بمصلحت خود ما نتیجه را کافی نمیداند ولی گمان میکنم که پانصد تن سیاه مسلح از قرینا و نجا یاست و سای قابل برای اینکار کافی نمیباشد خصوصا امریکائی که در حکومت خدیو است بمسیو تانل خواهد که بدون شک خواهد توانست بواسطه اعراب زنگبار با این پاشا مکاتبه نموده و ای رسال نموده آنوقت غیر ممکن است هم ممکن است برای اینکار پیدا نماید برای عقب نشستن بهترین موضع ناحیه غربی است که از آنجا میتوان به کنگو رفت

ولی در باب راهی که از وادی لیبن میرود باید بدانیم که چون بخوبی امتحان نشده اسباب زحمت خواهد شد مسیو کاری از اوگاندا چهار دهم تموز ۱۸۸۸ نوشته است

از کاغذ کمسته ژنگر معلوم شد که مردمان این پاشا مطیع و منقاد و این لرابی را گویا از کردن آموخته است دیگر میخواست از یاران خود معارفت کند با دویست سیصد تن سرباز از طرف ساحل از مملکت ماسائی عبور کرده یا از بلده مایسکنت بدون آنکه رضایت پادشاه اوگاندا هیچ جا لازم نباشد خود میداند که در این جا صدقه در بر جلوگیری اوست چنانکه با توشته است غارت کردن اوگاندا برایش خیلی سهل است ولی آن اشخاصیکه بحکومت خدمت نموده این صدیق بود از این راضی خاطر جمع

لم یزرع بالای مصر غیره وند پس درباره آنها باید فکری نمود خلاصه این پاشا حکمرانی ماهر و عاقبت اندیش است و همیشه در آنجا خواهد ماند و مملکت باید بدین قصد بود که سربازان ناخلف سودانرا بوفشان و انه یا ولی اگر بخیال این پاشا حرکت میخود بهتر بود

در بیست و هشتم تموز به بیرزن گیرگ نوشته شده

خاطرات فیشر در مسافرتش بعد از گاندا به چه یا نیانزا خوف آنرا میخورد که مبادا عسبور نماید و کنز ژنگر میگوید که دسته از سربازان این پاشا را بقتل آورده و کنز فیشر آنکسی است که تفحص ادرش ژنگر فرستاده شده و از راه شرقی و یکتوریا نیانزا عبور نموده و چون بشمال شرقی دریاچه رسیده از ساحل رفت هم مسیو کاری مینویسد و کنز ژنگر با ماست و برای من کاغذی از این پاشا تاریخ بیست و هفتم ژانویه ۱۸۸۸ آورده این پاشا بخیال است که چهار هزار تن مردمان خود را کم کم از بهین او روانه نماید ولی اینکار خوبی نیست و هم طاقات مراخواهش نموده است زیرا که دو و اپوخود را نخواهد دید که یکی برای شاه و دیگری برای غارت است ولی بعد این پاشا معلوم نمود که مردمانش از رضا جمعیان و غیره ترک سودان راضی هستند و میلند که چند سال دیگر بمانند مشروط براینکه اغذیه البته باشد برسانند مسیو کاری الحق دست نوشته و از تفحص اطلاعات صحیحه هم رسانیدم و مردمان این پاشا را خیلی مطیع و صدیق میداند با همه این عقیده ایم و عبث آنها را خیر مشیر ایم یقینا اگر نتوانند این پاشا با مردمان وحشی سودانی تا دامنه اوگاندا نخواهد برود

حال مقصود راهی است که از آنراه بتوان کمک و مدد به این پاشا رسانید بعضی راه ماسائی و برخی طرق دیگر را پسندند ولی ما تا میر انسجید دقت نموده راه غربی دریاچه و یکتوریا و کاراگوه و اوسن کورا اختیار کردیم در ابتدای ماه اکتبر ۱۸۸۸ با سیرو ویلیام مکینن و مسیو هرتز رئیس قدیمی خانه تجارت ماسنشر گفتگوئی یاد و باب مرسانیدن به این پاشا نمودیم و بر عقیده ما وی فقط محتاج مذومات جنگی است و بر زعم این آقایان با ید نخواهی کرد آورده آنها را تهیه کنیم و تقریبا به دوازده هزار و پانصد فرانک تخمین زدیم

چهار راه است که بنظر عسبور از آنها ممکن است یکی راه ماسائی است ولی اگر بخواهیم آذوقه و مذومات بسیار روانه نمائیم از اینراه غیر ممکنست چه مسیو تانل از اینراه رفته و بواسطه قحطی آب و نان مجبور شد که از دریاچه و یکتوریا مراجعت نماید و ای از رسیدن از رفتن پای پس کشیده مجددی که مسیو تانل تا کلیمانجارو برگشته در آنجا رودی برپا نموده و با چهار پنج تن به اسم رفته چند نفر سرباز مجدد اگرفت و برگشتن بعد راه در ابتدای یک مسافرتی خیلی شوار است علاوه بر این سربازان مدتیست که عادی

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

بگریختن و فرار نمودن شده اند

دوتمین راه از زنگبار به کنگو یا نیانزا و اوگاندا میرود ولی در اینراه بواسطه نزاع و اعمال اهالی جهت زیادی لازم است و بخیال عبور از دریاچه نیسه نباید بود چه در اوقات غرومات خیلی سفر دریائی لازم است

سیمین راه از مسالالا و کاراکوه و انگری و اینوزه و دریاچه البرت میرود از طرف شرقی اگر عبور نمایند تلفات زیادی دست خواهد داد چنانکه از صد تن پنجاه تن بهلاکت میرسند علاوه بر اینها اهالی اوگاندا در کاراکوه بوده با مسافرین از سمت غربی کاراکوه نیز میتوان عبور نمود اگرچه در اینراه با اهالی اوگاندا تلاقی دست نمیدهد ولی مخارج زیادی لازم است که مشترکین قبول نمایند و خصومت می ورزند خلاصه تمام مطلب در باج اوست اگر اشرفی زیادی موجود شود عبور از هر یکی ممکن است ولی با این مقدار وجه جزء از راه کنگو نمیتوان رفت و عیب اینراه اینست که زورق یاد نمی آرد بنابراین عقیده من باید پانزده زورق تهیه نمود که تمامی را تا شصت کیلومتر از البرت نیانزا برساند اگرچه یکبار زیر جستی است ولی باید قبل از وقت چند تن را فرستاده و امورات یکبار را آماده نمایند بالجمله قبل از جمع نمودن تنخواه این کنگو را بیجا صلت ابتدا وجه را خاصه نموده بعد مرخص دهید

چند روز بعد به امریکا رفته و بخصوص در رود به نیویورک مجلس بر پا نمودم پس از دو هفته دریازدهم و سابر تلگرام ذیل را من رسانید عرائض شما را قبول نمود و وزارت آنها را پسندیده و تنخواه حاضر شده خیلی زود مراجعت نمائید تا کنگو را تمام نمائیم

من نیز جواب تلگرام را زود من فرستادم

تلگرام شما در روز دوشنبه من رسید خیلی بسیار خوشوقتی شد از شما تشکر مینمایم صبح چهارشنبه از آدرحرکت نموده اگر حادثه اتفاق نیفتد در بیست و دوم دسامبر به سوتامپتن خواهم رسید یک ماه ممکن است طول کشد تهنیت مرا به طود زنگبار و سید برغش برسانید

در شب عید میلاد وارد انگلیس شدم چند ساعت بعد با سیر ویلیام مکینن کنگو نوویم من یقین دارم که راه کنگو از همه آن طرق بهتر و امن تر است بشرط که زورقها را حاضر نموده و از پادشاه بلژیک فرمان حاصل نمائید تا سپاه از خاک وی عبور نماید و من از راه شرقی و غربی مطلع علاوه بر این در راه کنگو آب فراوانست و تمامی را راضی حاضر و شمند به توسط سر ویلیام فرارنی نمایند

مجلس پاسخ داد که شما تا حدی اریه ولی راه شرقی را پسندیدم از مسالالا و کاراکوه و انگری و انیورو باید عبور نمود

تنخواه پیشنهاد جمع آمده اسامی مشترکین از قرار ذیل است

سیر ویلیام مکینن	۵۰۰۰۰ فرانک	میسو گرای اوس وسیل از لندن	۲۵۰۰۰ فرانک
تیر ماکینن	۲۵۰۰۰ —	دنگان مک نل	۱۷۵۰۰ —
ژن مکینن	۷۵۰۰ —	ژام هوتن	۶۲۵۰ —
بارون بوروت	۱۲۵۰۰ —	سترانس فول پوکنن	۶۲۵۰ —
ژمزن	۲۵۰۰۰ —	ژام هال	۶۲۵۰ —
کنتس دونوئل	۲۵۰۰۰ —	مک میکائیل	۶۲۵۰ —
تیسردنی	۲۵۰۰۰ —	انجمن دونی خیرخواهی لندن	۲۵۰۰۰ —
اسکندر از انجمن خیرخواهی اکس	۱۲۵۰۰ —	حکومت مصر	۲۵۰۰۰۰ —
هانری ژرژ از انجمن خیرخواهی اکس	۱۲۵۰۰ —	مجموع	۵۳۷۵۰۰ فرانک

من نیز برای بیشتر کردن این تنخواه بعضی مخارج بعضی اتفاقات و هم اینکه از خود هم در این سفر کمی نموده باشم با مجلس چنین قرار دادم که نوشتجات مرا که از آفریقا می نویسم بروزنامه نویسان داده و وجوش جمع نموده و بمن بفرستند مدت زمان سیر بین دریاچه ها از یکی از مسافرتهای من معلوم میشود (۷۶ — ۱۸۸۴) کیلومتر در ۱۰۳ روز پیمودم و نتیجه آنها از قرار ذیل است

راه اول — از ممباسا تا دریاچه البرت از مسالالا و کاراکوه و انگری و اوسن کورا و مراجعت از آنها شانزده ماه بخیر

وغیره چهار ماه مجموع بیست ماه

راه دوم — بدریاچه البرت از مسالالا و کاراکوه و انگری و اوسن کورا و مراجعت از آنها شانزده ماه بخیر

وغیره چهار ماه مجموع بیست ماه

راه سیم — که از کنگو میرود

از زنگبار به کنگو	یک ماه	اول آوریل ۱۸۸۷	راه بحری از کنگو	یک ماه و نیم	پانزدهم ژوئن
راه برّی تا دریاچه البرت نیانزا	یک ماه	اول مه	توقف		بیست و پنجم ژوئن

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

از بامبویا به البرت نیانزا	سه‌شنبه بیست و پنجم سپتامبر	از البرت نیانزا به بنگبار	هشت ساعت	هشتم سپتامبر ۱۸۹۸
توقف		تأخیر در رنگ و غیره	سه روز	

مجموع مدت مانیکه‌ها در راه بودیم بیست و یک روز

ورود به کنگو	۱۸ مارس ۱۸۹۷	بانایا ۱۵۰ کیلومتر از بامبویا	۱۷ اوت	—
ورود به ایستگاه	۲۱ آوریل	فربورد دهمین بسم	۲۰ دسامبر	—
ورود به بامبویا	۱۵ ژوئن	البرت نیانزا دهمین بسم	۲۶ ژانویه ۱۸۹۹	
توقف	۲۸ ژوئن	توقف در نزدیکی دریاچه	۸ روز	—
ورود به البرت نیانزا	۱۸ دسامبر	از دریاچه به رنگبار بفاصله ۲۵۰ کیلومتر (۱۵۶) ۶ دسامبر		—
مراجعت به فربورد	۸ ژانویه ۱۸۹۸	بیمارم اخیری از رنگبار به البرت نیانزا		
توقف برای انتظار ماهیتین	۲ آوریل		۱۰ ماه و نیم	
البرت نیانزا دهمین بار	۱۸ آوریل	نیانزا رفتن و آمدن	۶ ماه	
توقف	۲۵ روز	توقف در نزدیکی	۱ ماه و نیم	
فربورد دهمین بار	۸ ژوئن	مجموع	۱۸ ماه	

در کی یکم دسامبر مکتوبی از مجلس سازمان رسید مرا خواست داد که لوازمات خود را تهیه کنم مکتوب اول من که باسم رئیس مسافرت اعانه بود بمباشر من سیسو ماکنزی نوشته شد که در باگاموید و بست نه حمال کرفته و به استانلی نیانزا تی اتوبوا را که تقریباً صد و شصت کیلومتر در سمت غربی رنگبار واقعست شش چپ برنج (۶۰۰ کیلو متر که ۲۷۰۰ روپیه ۶۰۵ فرانک) قیمت دارد حمل و نقل دهند

در مکتوب دوم بعد از رضایت از پادشاه رنگبار نوشته بود که شصت حمال از رنگبار کرفته امتعه و اجناس فیل اخیر را نموده تا در عرض راه جبوبات و سیب زمینی برنج و ذرت موزه بار نهک بیاورند تهیه نمایم

۴۰۰	قطعه بزرگ و کوچک	متفرقات	۱۰۹۷۰ متر	۹۹	دستمال	۷۲۲ متر
۶۶۵	— —	کانکی	۶۳۲۵ —	۸۰	نان چیری	۵۸۵ —

۲۱۴	— —	وابوانی	۷۸۲ متر	۴	بندار	۸۸ متر
۱۰۷	قطعه بزرگ و کوچک	ازسهاری	۷۸۲ —	۵۸	زهائی	۴۲۲ —
۲۷	— —	سوبایا	۱۹۷ —	۶	جوبو	۱۶۴ —
۱۲۱	— —	بازراتی	۵۸۵ —	۲۴	کیکویی برشچی	۸۸ —
۵۸	— —	کون کورد	۱۲۷۲ —	۲۴	وائل برشچی	۸۸ —
۴۸	— —	اسیمبلی	۳۵۱ —	۲۴	وابوانی نازک	۸۸ —
۱۱۹	— —	کیکوئی	۸۷۰ —	۱۲	سهاری نازک	۴۸ —
۱۴	— —	وائل	۵۱ —	۲	پارچه نازک	۸۶ —
۲۷	— —	جاوه	۹۹ —	۲۴	پیراهن سفید بلند	۶ —
۴	— —	گانگا	۸۸ —	۲۴	پیراهن نبرده	〃 —

مجموع ۲۵۸۳۸ متر

بعد ۱۶۳۰ کیلوگرم آلات و ادوات بلورین و یک چپ ۱۰۱۵ کیلوگرم از مس و آهن و برنج اسباب تهیه نمائیم

در مکتوب سیزدهم مرقوم شده بود که ۴۰ رأس خر باری ۱۰ خر سواری با زین و یراق و پالان به ۱۰۰۰۰ فرانک خریده شود باسیسو فرش سفارش داده شد که یک کشتی بطول ۸.۵۴ متر و عرض ۱.۸۳ متر و ۷۰ سانتیمتر عمق ساخته بدواز ده قسمت نماید و هر قسمی سی چهار کیلوگرم وزن داشته قسمتهای مقدم و مؤخر عرشه‌دار بوده و آب از آنها داخل نشود بطریقی که در وقت حمل بار روی آب شناور باشد

در مصر به ازنگبار ۱۵۰ قروینا ۲۰۰۰ کیلوگرم بارروت ۲۵۰۰۰۰ چاشنی ۱۰۰۰۰۰ جعبه فشنگ فرستاده شد و سیسو کنگ ۵۰۰۰ ۲ فشنگ مخصوص دارد و سنوه آتشن ۵۰ بسته هر بسته ۱۰۰۰۰ فشنگ بیاد داشت بیاورم ماکزین مخترع فشنگ معروفیکه بنام خود اوست یکی از بهترین تفنگهای خود را بما پیشکش نمود

دیگر ۱۰۰ خاک انداز ۱۰۰ بیلچه و ۱۰۰ تبر و ۱۰۰ کلنگ باید اسباب تهیه شد سیسو بورق و کلم و سنبل از

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

لذر کرا پشپتها و دوا سازان معروف فقد نه جعبهٔ اعلی دوا برای ما تهیه نمود که مشتمل بر تمام ادویهٔ لازمه در رفع امراض عمومی افریقا
بود و قدر شربت هریک را منظور داشته علاوه بر این آنها با مواد یکه بیک وه ماند که با سانی حل میشوند در هر جعبه ادویه آلات جراحی
لازمه موجود بود بطوریکه هیچ چیزی فراموش نشد پس از این قایان یاد نشکر نمیکنم نه بهان از بابت این هدیه قیمتی بلکه از آنجهت که
در کمال امتیاز و خوبی نه و هم مواظبت تامی در بستن و چیدن آنها کرده اند تصور نمیکنم تا با نجا بیابه و من هیچ خطری بما رسد مسیو ژن
و مسیو دوک برای ما چادرهائی از پارچهٔ آغشته به (سولفات دو کویر) ساختند که سه سال دوام نمود نه تصور میکنم که پس از آنکه
در افریقا سه شبانه روز بر آنها باران بارید یکی از آنها در مراجعت بزنگبار در سال اخیر دو شبانه روز در زیر باران بود مسیو
فرت نم و مازن چهل بار زاد و آذوقه برای ما حمل دادند که در نهایت امتیاز بود چنانکه چادر آن آخرین نه عطر خود را از دست
نداده قهوه و عصاره لیبیک اش نیز کمال تعریف را داشت خلاصه تقصیل خریه نیز بنی فایده است چه فهرست قدیمی فرنهای
من در افریقا کار مرا سهل کرد و سیر فرانس و کرآن دو کاکین اعلی را بمن نموده بارها رسید کی نمود

سیر فرانس در کنگو جانشین من بود و از فرط دوستی از تجارت خویش مرا استفید نمود چون دارای اطلاعات کافیت در کارهای
مختلفه معین من بود مخصوصاً در جواب نوشتجات و انتخاب شش یا هفت صاحبمنصب از اشخاصیکه زیاده مایل همراهی دیدار
نفر بودند

آول کسیکه انتخاب نمودیم استنر از دستهٔ مهندسین بود چون مکتوبی که نگاشته است دکمال اختصار و فصاحت بود جاذب دقت
ما گشته پس از ملاقات قصیری او را در اول فهرست نوشتیم با آن شرط که او در بندر رخصت به بعد مسیو ویلیام نی حاضر شد
چون در مسافرتهای سابق کنو با تش ثمری نبخشید در اینسفر تشخصا پیش آمده همینقدر خواهش نمود هر اسمی که خواهند او در قبول نمایند
که از هیچ کاری وی گردان نیست نشان قوال سینه اش نیز دلیل بر عهمهارش بودند چون او در مرضخانهٔ نظامی خدمت کرده
بود او را بنام معین جراح نوشتیم بعد مسیو ژن زرتوپ حاضر شد که در کنگو خدمت نموده و زبان ایالی زنگبار را خوب میدانست
و علاوه بر این از کار روی گردان نبوده درست کردار بود بعد (ماژر اومن بوسکرا و بازمو) را یکی از دوستان من حاضر
ساخته و تجدید زیادی نمود بعد از این حکایت این ملاقات را مذکور خواهیم داشت خلاصه پس از چند اعتراض نام بازمو را
در ترتیب چهارم نگاشتیم

همچنین آنها کاپیتن نلس بود از دستهٔ ارده مزون که در جنگ زانو نهایت امتیاز را داشته علاوه بر این از قیافه اش

لیاقت آشکار بود

ششمین مسیو ژرفن بود که برای انتقیم مسافرتها هنوز جوانست بسختی و دشواری ندکانی و صحاری برای تجارت عاجز است بعضی از اعضای
مجلس خواستند بکلی او را قبول ننمایند ولی بواسطهٔ ۲۷۵۰۰ فرانک که مادام تومل برای وی وصیت نموده بود اعضاء
مجلس را ساکت نموده چیزی نگفتند مسیو ژرفن آزمایشهای مختلفهٔ استرام خویش را امضا نموده ولی بیچاره بیانیات سخت و چاره ناپذیر
شده و ما آنها را در جای خود مذکور میداریم مسیو ژرام زانرن آخر کسی است که ضبط شده فهرست دکار تمام بود و او در حسب الامر افریقا
در نزد ما گذارده شد که بعد از تمامی مدت از وضع اسلحه و طرح ریزی تجارت با جراحت اگر نظم قدری ضعیف بخیف آمد
ولی وی با کمال میل و همت باز نمود که چندین سال در افریقا بوده از وضع مستحضرست ۲۵۰۰۰ فرانک برای تحصیل اسبهای فرنچ
داده و وعده داد که با کمال درستی راستی خدمت نماید در این بین که ما در تهیهٔ حرکت از زنگبار به وکیو را بنا نهاده بودیم مکتوب ذیل
رسیده تصورات مجلس را برهم زد

(از دیوانخانه بروکسل هشتم ژانویه ۱۸۸۷)

عزیز من مسیو استانلی سبب میل پادشاه مسافرت از راه کنگو است که حتی الامکان خدمات بزرگ بتجارت نماید ولی
در صورتیکه از راه دیگر بتوانید بکنگو غیر ممکن است چه حجاب خوشامدت بتجارت هیچوقت ماه است پادشاه در اینمدت
اگر بخدمات شایان دانود از امور مملکتی باز میماند اگر از راه کنگو عبور نمائید هر قدر ممکن باشد از تهیهٔ کشتی و لوازمات بحری کوتاهی نخواهد شد
کشتی بزرگ استانلی و یک بقیه دیگر را در دریاچه استانلی وارد کرده و اینمدت بحمل و نقل خواهد پرداخت اگر میل داشته باشید
در اینجا ممکن است سربازانی گرفت که بر اتب از اهالی زنگبار تهیه و با اعراب مقاومت نمایند

استاد رسمی در اینهفته در برلن اقتدار یافته از اجازه نامه زنگبار را یک نسخه باریکی در طول دو هفته محدود نموده و از آن بمدت تمام
متعلق با لمانی میدانند باید از آلمانها هم نسخه حاصل نمود که از آنجا بتوان مسیو رنمود دوست حقیقی شما کنت برشکرا

درهمان اوقات مکتوب سیر ویلیام کمپنی رسید

عزیز من مسیو استانلی مکتوبی از شاه بمن رسید که در آنجا در باب مسافرت از راه کنگو اظهار میل نموده است از قطع روابط
شما با کنگو افسوس میخورد چه شما را مانند یکی از ارکان مملکت بشمار و دو مرتبه در باب تهیه و لوازمات با وی صحبت نمودم و هم مذکور
داشتم که تغییر و تبدیل انشاء ها خیلی مشکل است و رضایت حکومت برتانی و تصور سلطان زنگبار نیز بدین تغییرات خالی از

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

اشکال نیست و همراهی کنم که مسافرت از دریا چه مشقت و خطر مخارج زیادی لازم دارد مگر اینکه سلطان رضایت دهد که از زنجبار بگنگو رویم و هم بعد از آن شما هائی که از راه گنگو باید مسافرت نمایند ملاقات نمایم

خلاصه روزنامه خود را در اینجا منویسم تا وضع کار قابل از مسافرت معلوم شود تا بنا نقیمکه کامپنی گفته بود در حسب پادشاه غرب

در باب راه گنگو سیر پرسی اندرسن را ملاقات کرده و میل شاه را باز نمودم در مناقع و خواید اینراه گفتم آنرا قطعی است که بیایند تا اینجا خوب رسید تا اینجا واپورهای دولتی را از شش صد کیلومتر از دریاچه اجرت میبرند تا آنجا آنهائیرا که برای هریک از اعمال ما اعزام پلیسیکی فرض نمایند مطمئن میکنیم زیرا حکومت فرانسه را نیز اطمینان میدهیم چه ما بین گان است که مسافرت با سب مخاطرات مامورین دوست و حال آنکه اگر خطری هم باشد مامورین انگلیسی نیز سهیم و شریکند خاصتا اهالی زنجبار سهام قصدیع ما نخواهند شد چه برای استفاده اینها عرب فرار نمایند

عزیز فرار نوشته آقای مشار الیه وزیر مختار فرانسه نگاشته اند که اگر مسافرت از راه دیگر یا تا باشد زندگانی مامورین او گانده در معرض خطرات دهم من نوشته است که انشاء الله رسیدگی نمایم بعد به بدون زیر بحر رفته از امیر البحر سوتوان در باب دادن کشتی تا گنگو پرسش کرده و خواهش نمودم که خطیر از شاه شفاعت شود و نیز مسئله مرا بخدمت شاه معروض داشت که تا چه حد کشتی خواهند برد هشتم ژانویه مکتوب شاه رسید و در آن نگاشته بود که تمام لوازمات بحری را برای حمل و نقل آماده سازند مگر آنهائیرا که برای حکومت لازم است و ای من تا کنون تکلیف نمودم که بهترین رواداری پسندم چه انگلیسها عجله و شتاب را راست نیاید کلونل و تمن نیز همین مضامین نوشته بود لوازمات سفر پلی در پلی میرسند من و تمن تا بیشتری از شب را مشغول کار بودیم نهم ژانویه با کلونل گران و کلونل سرد و تمن در باب مکتوب شاه گفتگو کرده و قرار بر آن دادیم که جوابی واضحتر بدهد و عده ها داده و قتی را که تا آنزمان کشتیها با ختیار ما بوده و معین نماید چه بسیاری از مسائل متعلق بدانست انعطاف است مانند اجیر نمودن سودانیان و نگاهداشتن کشتی برای حمل آذوقه وغیره پس صواب دیدیم که مکتوبی شاه نوشته با خاصه مخصوصی و انه دادیم دهم ژانویه و تمن با قرن ملاقات نموده قرار دادند که عنقریب یک کشتی پستی برای زنجبار نگاهداشته و کشتی حکومتی ما را زود ما غده امیدواری حرکت دوازدهم ما بین گفتند که رئیس پست کشتی زنگبار را در عدن توقف میدهد تا کشتی ناواری فرو وارد شود و این کشتی در بیستم ژانویه با صاحبمنصبان و سایر عزادات از آنجا حرکت خواهد کرد و من خود در مصر امورات سفر را منظم نموده در سوئز به ناواریو ملحق خواهم شد دوازدهم ژانویه جواب مکتوب با دیروز عصر رسید اخبار خوشی از

برو کسل داشته و عموما راه گنگو را پسندیده اند کنت ایدسلی در دو ساعتی من اعلام داد که در ساعت شش امشب مرا ملاقات نماید ولی بواسطه مرض قلبی نفشه وفات یافت بیست و یکم ژانویه نگارم سیراد تن بارن و مکتوبی که در باب حمل و نقل بود بما رسید بمضمون معلوم شد که ذرات بحرکاری ای نخواهد کرد بارهای پلی در پلی میرسند و عنقریب خانه را پر خواهند کلید بار رقم در آنجا با من گفتند در شهر لندن قرار داده اند که از ادای وجه گمرک بارا معاف دارند بعد به برو کسل نگارم نموده ملاقات شاه را در روز جمعه تقاضا کردم جواب نگارم این بود که در ساعتی صبح یکشنبه چهاردهم ژانویه به برو کسل رفته با شاه وداع نموده امشب در چند ساعتی شب عازم لندن شدم از سانه زنگارم نگارم آمد که شاهزاده کمال میل ملاقات مرا دارد پانزدهم ژانویه اندرسن خواهش ملاقات کرده من نیز با نجمن جغرافیا نگاشته است که در همین فرصت همراه باشد با انضمام کار با را اصلاح کرد و قرار بر این شد که در گنگو چند تن حمال برای خانه سازند بعد به زنجبار نگارم نموده تا حمالانی را که برای میاورند نخواهند چند روز بسفارت گنگو در باب کشتی مکتوبی نگاشته خواهش نمودم که کشتی را بما عاریت بدهد زود تر باین پاشا رسیم جوابیکه فرستاده افیت عزیز من مسیو استانله من شخصا ارادت کامل بشما دارم خیلی گذرم از اینکه نتوانستم رضایت شما را حاصل نمایم ولی گمان ندارم که ندادن این کشتی ضرری بشما رساند از جانب تجارت گفتگوهای ما زود بشما خواهد رسید و هم یقین دارم که امین پاشا صحیح و سالم بوده و از این بلیه نجات خواهد یافت بمقدار تو کل بخدای داشته و منتظر کتاب انجیل باشید تا بیشه در راحت باشی نیست نباید در اینجا توقف نمایند برای شما خطیر از تاخیری است که در اعانت به امین پاشا روی دهد دوست حقیقی شما دبرازنگشتن

شانزدهم ژانویه کلونل گران در باب مسیو تمن با کلنی گفتگو خواهد کرد و مکتوبات پلی در پلی میرسند تمام یاران من مشغول جواب آنند هفدهم ژانویه مراسلات مسیو تمن گفتگو شده مسیو گفتی با هم خود حکم مجلس را بدو خواهد رسانید با ما گزنی امورات مختلفه متعلق به زنجبار را مرتب نموده و تکلیف نموده شد ژنرال براگان بحری در باب نخاله چیزی نوشته است ولی بدون قرار داد دولتی نخواهند داد همین هم ژانویه کارهای صبح را ترتیب داده در سانه تقاضا با کلونل تمن بدین شاهزاده کمال رفتم در آنجا یک نقشه افریقا در روی میز بود من از آن وی مختصر صحبتی در باب راه در سانیدن امین پاشا نمودم حضارا مجلس با کمال وقت استماع نمود نوزدهم ژانویه سیر ویلیام کامپنین دوستان و یاران خود را بهوتل بورکنتن حاضر نمود تا می با من وداع نمود بیستم ژانویه واپور ناداریو صعد از ظهر لنگر برافراشته بارهای سه تن از صاحبمنصبان استر تمن ژنرال را بسیوی در هشت ساعتی صبح با خلاک سوم بیاروئی از من مفارقت نمود که به استانبین خان شورش

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

رود در آنجا بارودی را تنها گذارده خود بتماشای شهر اندر رفته دو ساعت بعد از ظهر که به استانبین مراجعت و کشتی رفته بود وی
با کال ملاقات نمایند نزد من آمد و پیشنهاد نیز سودی نداشت کلونل گران بیچاره بارودی را در حالتی یافت که از گرسنگی و سرما
نیمجانی بیش از وی نمانده بود جیک را که از آنجا بسیوتی را به بلموت فرستادم که در آنجا بارودی در دواپوری نشسته در تور
منتظر من باشند در بیست ساعتی شب عازم مصر شدم با جمیع کشتی را ترک داده وداع نمودم

فصل دوم

مصر و زنگبار از بیست و هفتم انویه تا بیست و پنجم فوریه سنه ۱۸۸۷

بیست و هفتم ژانویه ۱۸۸۷ میسی در شش ساعتی صبح با سکندریه رسیدیم در آنجا سیمپارک جراح نظامی نزد من آمده و معروض داشت
که در این سفر با هم طبیب قافله ایل است بهرامی مسافرت نماید اگرچه انگلیزیست غیر مترقبه بود ولی من در اندرقدری از زود تغلب
زحمت و مرارت کشیده بودم که ابتدا خواستم از قبول مسئله ی سرباز زنم ولی چون سیمپارک شخصی محبوب و معقول و خوش قافیه
بود با وگفتم بهتر آنست شما در مصر نزد من آیید تا در همین فرصت با یکدیگر صحبت نمائیم چه در این موقع وقت زیادی ندارم در دو ساعتی صبح
عازم مصر شدم سیراولن بارن در نزدیکی گمارک راه آهن ایستاده بود و من بواسطه روزنامه ای که در استانبول خود دعوت نموده بود از ورود صدق و راستی من گفت که در راه موانع بسیار است خصوصا اولین زیروی نوبر پاشا مسافرت
از راه کنگو را نمی پسندد شوفورت و دکتر زنگر نیز بدین کار رضا نمیدهند در پاسخ وی گفتم جناب سیراولن بارن عجب گمان میکنید که در انگلستان اشخاصی مانند شوفورت و دکتر زنگر بهم نمیرسند و حال آنکه در مجلس اعانه اشخاص برگ موجود از قبیل کلونل گران و اسپیک و کلونل وتن که سابقا حاکم عمومی کنگو بوده و کلونل لوبس می باشد نمیگذارند که سابق زنگبار و کی داودنی از وزارت جنگ و میرژن گیرک قنسول عمومی جزایر زنگبار و دالزو دیگر اشخاص که از فرط کیاست و ذکاوت مسافرت و مشهورند کلیه امورات را به صوابدید و رضایت مسیو فرن بوده است تمامی ایرادات اعتراضات را ملاحظه نموده و پشت رد وی کار را نگر کرده ایم پس از همه راه کنگو را من و مجلس اختیار نمودیم خلاصه حسن وقبح تمامی طرق را با سیراولن بارن بازنمودم و بروی مدلل داشتم که مسافرت از کنگو از همه سهلتر و خوشتر است پس سیراولن بارن را نزد نوبر پاشا برده برای او نیز همین بیانات را
مکرر نمودم نوبر پاشا عاقلی و احتیاط ما را در انتخاب راه کنگو فهمیده و مرا برای صرف نهار بر نزل خویش دعوت نمود و بیست و ششم از
در نزل نوبر پاشا صرف نهار شده و مرا بختیار مجلس مترقی نمود از انجمله ما زن بیک بود که در سنه ۱۸۷۷ در دور دریاچه آلبرت مسافرت

(کرده بود)

کرده است دیگر زوجه خود نوبر پاشا و سدیره و داماد پیش تیکران پاشا و مسیو فان فشی قدیمی سفارت بر و کسل بود هنگام
صرف طعام نوبر پاشا صحبت زیادی نموده مخصوصا از مصر و سودان و افریقا و گرد کنگو نموده ولی نوبر پاشا گردنی پسندیده
و از دست رفتن سودان را بوی نسبت میداد و بالعکس با فرپاشا بر عقیده وی بمبارزی دلیر و سرداری رشید و مرد غالبیت
پس از صرف نهار نقشه ها را بمیان آورده خود با کال وقت راه ها را ملاحظه کرده و راه کنگو را انتخاب کرده به نوبر پاشا گذاشت که
بمصر آید چه حکومت در اینوقت فاقد برنگاهداری سودان نیست و هم بریق مصر را بما داده و مایل بود که امین پاشا هر قدر ممکن استخوان
علاج با خود حمل داده قدری زاد آذوقه ..... ۳۵ فرانک که حکومت مصر باین مامورین داده استرداد نماید و از نخواهد ما
ملبوسات رسمی برای امین پاشا و اشخاص عمده وی تهیه نمود جیره و جاگی تمامی صاحبمنصبان را احضار داد با شوفورت و دکتر
زنگر نیز ملاقات نموده صحبت زیادی نمودیم و مطالب اصلی که بمیان آمد از اینقرار است

شوفورت و زنگر تصور نمودند که در اینسافرت قره قاتای بسیار و تفنگهای جدید الاختراع زیاد همراه ما است و سربازان با کال
نظام حرکت مینمایند ولی غافلند از اینکه تصور از اینسافرت فقط خلاصی امین پاشا است و ما اسلحه و ادوات لازمه را با خود میبریم
باید دون خطری بتواند امین پاشا افریقای مرکزی را تخلیه نموده و تا مدت معینی نگاهداری کند مستاجران ما که اغلبی از اهالی زنگبار
اعتماد نمیتوان کرد و در اینسفره اغلبی از طوایف با خصومت و کینه دارند و هر قدر اهالی زنگبار از شجاعت و رشادت خوش سخن گویند
نباید قبول نمود چه در هنگام خبک آنها را فراموش نمایند شصت تن سربازان ما اگرچه مطیع و صدیق اند ولی اسلحه جدید را تجربه نکرده
و بدون فایده و منظوری رها نمایند خلاصه از وضع استعمال آنها بی خبر بوده و علاوه بر این از دیدن خون خویش سقط میگردد و برای
حفظ آلات جنگ و مقاومت با دشمن کافی نیستند زانیکه مونفت که امروز معروف و مشهور است در وسط افریقا فرار نموده و من
از کنار رود فاغیبو رنموده فی الحقیقه ندکانیم در معوض خطر بود در آنوقت اهالی زنگبار چون مجاور و نفری بیشتند ناچار از جنگ
و حشیان نجات داده و خلاصه مقصود از ذکر این حکایت این است که اگر ایمردمان را که گریزی هست آزمشتهر در معلکه رها کرد
و فرار نمایند و چون ما را از همه طرف مسدود ببینند ناچار کوشش و مقاومت نموده دشمن را شکست میدهند پس در اینصورت بنا
بدین تصور بود از راهی که طوایف دشمن مسکن داشته چشم پوشیده و راه دیگر پیدا نمود بلکه باید تمامی عوایق و موانع را طی کرد
مقصود را بدست آورده و ادوات جنگ و غیره را به امین پاشا رسانیم همان او دن اسلحه و ادوات جنگ یاران ما کافی نیست
بلکه باید راه فرار را برآنها سد کرده در مقابل تیر و تفنگ کوشش برفشان دارند مثلا اگر

(دریاب)

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

درباب امین پاشا بما رسیده مختلف است چنانکه دکتر ژنگر میگوید مردی بلند قامت و خشکیده و نزدیک بین است و چند زبان را مانند عربی و ترکی و ایتالیائی و انگلیسی تکلم مینماید علاوه بر این بسیاری از مکالمات افرنجیان را فراگرفته است برخلاف ژنگر امین پاشا وضع نظامی ندارد ولی حسکرانی عاقل و محتاط و مؤدب است مدت نهائی که اسباب بی حرمتی او شد چنانکه میگوید مصر را فراموش کرده و از توپ نیز خیال ما نیست خلاصه امین پاشا اصلا اهالیست و چهل و هفت سال دارد سر باز اش در اشاکسین جائی ارنده و در هر شناسین و یست و سیصد نفر نده و کلیه آنها را میتوان به ۱۸۰۰ تن تخمین نمود از اخبار یکه تازه رسیده معلوم میشود که سربازان چرا کسین شمالی در کار شورش و انقلاب بر ضد امین پاشا ملامت کرده و دیگر بخلیه آنجا و مرجع مصر چنین وانمود مینمایند که منظور امین پاشا اینست که آنها را در عرض ۶ بصورت غلامان بمعرض بیع و شری در آورند علاوه بر این دکتر ژنگر از عده سربازان و مصریان مأمورین نظامی اهالی دنگله که با امین پاشا هستند درست مستحضر نیست و از قرار یکه من و ژنگر تخمین زدیم باید عده آنها از پنجهزار باشد صاحبجمبان مصری سفید ۱۰ نایبان سیاه ۱۵ مأمورین سفید ۳۰ سیاهان دفعه دوم هفتاد و سه ۳۰۰ زنان سفید ۲۴ زنان سیاه ۱۳۷ اطفال صاحبجمبان ۴۵ اطفال سربازان ۶۰ محبوسین ۴۰ نفر اند مکث بواسطه غربت این اشخاص مصر یا ران بی نهایت بمفارقت نیاورده از وطن خویش دل برگرفته مصر آیند و پیش از وقت نمیتوانگفت که ورود آنها چه تأثیری خواهد داشت معذلک مناسب است امین پاشا را خواهند کرد بلکه از ورود آنها ممانعت نمایند و تنها سلاح و مکنونه متفقا بسوء میرویم و در آنجا و اپور نادار بخور و جمعه اردشد در آن می نشینیم در ملکر مهانیکه از اندر رسیده نوشته اند که از روزنامه های مصری معلوم شد که امین پاشا پس از جنگ و جدال بنیاده از اوکاندا عبور نموده و حکومت مصر بعضی اشکالات برای پیشخواهد آورد اول خبر امروز صبح سیراتن بارن را ملاقات کرده با وی بیوتانه رفته و قشش را دیدم شخص خوب و دوخوش قیافه است محل خوب و وسیع و خادمان بسیار دارد ظهر فردا مرا بصرف نهار دعوت نمود و پس از ظهر سیراتن بارن مرا بمنزل ژنرال کرتل برد و دیروز عصر در نزد ژنرال استفانزن و ژنرال گرنفل و باقرپاشا و اباته پاشا و شونفورت معلم و دکتر ژنگر نظر من بودند و با من وداع نموده بمشیرف کار مرا از خدای سلامت نمود دکتر ژنگر با عاتن از سودانیان با من مرافقت نمود در زقازیق میبوپارک جراح خسته با ملحق شد در اسماعیلیه ژنگر پاشا بما رسید خلاصه در سوز میوژاتن را یافته میبوبی و بارونی فرادار دخواهند شد

ششم فوریه با کاپیتن بت مباشر انجمن انگلیس هندی کشتی بخار صرف بما رشد پس از دو ساعت بکشتی رب و اکه تازه ساخته بودند نشستیم و از بندر سوز عبور نمودیم قدری در کشتی ما دار بنگر انداخته منتظر ما بود در نیجا عاتی شب با کاپیتن بت و

مسوده فرمانی که بزبان عربی به امین پاشا نوشته شد در هشتم جمادی الاولای سنه ۱۳۰۲ اول فوریه سنه ۱۸۸۷ تسکیم ایشان

و صاحبجمبانت که در انجمن ممالک استوائی را تکاپوری کرده و دشمن را دفع نمود و پاداش این خدمت تو را منتظر بود پاشا فرمودیم درجات و مناصبی را که برای صاحبجمبان خواسته بودی بآنها عنایت کردیم سابقا در ۲۹ نوامبر سنه ۱۸۸۶ رقیه و بیاننده توسط جناب مستطاب تو برپاشا رئیس انجمن زراعه داده شد هنوز اجابت ما بحال تو نرسیده است میل صادقانه ما برانست که تو و صاحبجمبانت و سربازانت را از انجمکه خلاصی و بسلامت بنواسطه مأموریت اخیره بریاست میسوآشنا نده جهان گرد و مجرب معروف که در تمام رودخانه مین مشهور است فراهم آورده با تمام آلات و ادوات لازمه از آن سمت آمده تو و یارانت را از هر راهی که بصواب مقرون باشد بمصر خواهد آورد چون این فرمانرا میوآشنا نده تو رسانیده از مضامین آن مطلع شدی تهنیت مرا بصاحبجمبان و یاران خود برسان در باب آمدن بمصر و اقامت در آنجا ما تو را مختار نمودیم و مرسوم تو همسرانت را مقرر داشتیم که برسانند هرکس از یاران تو میل اقامت کند شصت لیره مسولیت مختار است چه از جانب مصر دیگر امدادی بما نخواهد شد خلاصه فرمان را خوانده و بر یاران خود قرائت نما تا جنسکی بر تکالیف خویش واقف شوند

امضی محمد توفیق

شبانه نیکر آن پاشا نزد من آمده کاغذیرا که نوبر پاشا به امین پاشا نوشته بود خوانده و بعد مهر نمود بر عقیده ژنگر امین پاشا مایل تخلیه بلده خویش نیست انگلیسیان نیز برآنند که وی در آنجا اقامت خود را بکردولی میل خود را بیان نمی نماید و خود امین پاشا را مختار میداند حکومت برتانی مایل است که امین پاشا مراجعت نماید چه در شرایط حالیه بر ممالک استوائی دست رس نداشته و چون امین پاشا در چنین محل بعیدی محصور باشد اسباب اضطراب و تشویش است فعلا بهم فرمان میدهد که بما مراجعت نماید ولی فورا میگوید که خود شما مختار بید و اگر بر خلاف میل او در آنجا بمانید فقط همین قدر امدادی از طرف حکومت مصر نخواهید یافت در کاغذ نوبر پاشا میل او را برای مصر نیز مطابق با حکومت برتانی است ۳ فوریه عازم سوز شدیم از سوز یک کاروان آهن سیراتن بارن و لدی ژن و ژنرال استفانزن و ژنرال گرنفل و باقرپاشا و اباته پاشا و شونفورت معلم و دکتر ژنگر منتظر من بودند و با من وداع نموده بمشیرف کار مرا از خدای سلامت نمود دکتر ژنگر با عاتن از سودانیان با من مرافقت نمود در زقازیق میبوپارک جراح خسته با ملحق شد در اسماعیلیه ژنگر پاشا بما رسید خلاصه در سوز میوژاتن را یافته میبوبی و بارونی فرادار دخواهند شد

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

دکتر ژنگر را دوستدار خویش نموده بعد بست عدن حرکت نمودیم هشتم فوریه هوا روی بگرمی نهاده در هشت ساعتی میزان گرما در
طاق به ۲۳ درجه رسید از نهایت بی کرفکی من خوشوقت نیست ندکور داشته اند که در بحر احمر دار شده ایم ولی این
بحر اسود است

دوازدهم فوریه بعدن رسیدیم در آنجا باز تو منتظر ما بود کشتی ناوارنیو چه بنشی آمده در آنجا تلگرام ذیل به ما کنزی زده شد
بیت ژنگار سن برای خدمت صاحبنصبان بگمرید که مرسوشان کمتر از بیست تقر مرد است و نرخ دو بابشت تن از روپائی و شصت دو
سودانی دو دوبری میبرده استمالی دارد خواهیم شد در تبتدا دو قه باشید خلاصه صافرین طبقه اول من و بارتلو و استر و
رفقن و فلمن و پارکر و منبی و کنت پفل و دو تن رفیق آلمانی او بودیم که بست و دو روز فجی حرکت نمودیم نوزدهم فوریه دکتر
لنز مسافر طرفی که تخصص این پاشا رفته بود وارد شد و او بدون حصول مقصود تا زنگبار رفته الحال مراجعت نموده عازم روپ است
بقینا افریقا و کنکو را مقصر خواهد کرد بیستم فوریه به ممباز رسیدیم در آنجا نزاع سختی با بین اهالی کالا و سمالی روی داده اهالی کالا
از دوستان آلمانیان و سمالی از دوستان آنها بشمار اند اهالی پرتوکال و زنگبار نیز به ون شیره و او نیز نخواهند بود در زنگی
ممباز میتوان با کمال سهولت با چند عراده بار های کشتی را خالی نمود و یا آنرا بار گیری کرد در آنجا شجار نارگیل زیاد است فی الجمله
اقیانوس منظر خوشی دارد اگر ممباز نبندر دولت انگلیس شود (انشاء الله تعالی خواهد شد) باید شهر جدیدی در جای بندر قدیمی پرتوکال
برپا نمود در اینصورت راه آهن تا زه دیک بندر کشیده شده حمل و نقل التجاره خیلی سهل میشود بیست و دوم فوریه بزنگبار رسیدیم
ژنرال همبلو مرا در آغوش گرفته بمن و دیم بعد صاحبنصبان فرانسه را دم تبا بار های کشتی را در آورده و بر چهل خر حمل نمایند
در آن اثنا تهنیت سلطان زنگبار را بمن رسانید تهنیت و جشن سپر مبارشرش تا ریانیان و کنجی و کیل ریا بمبن من آمد
هشت سال قبل زنگبار را دیده بودم در اهمیت و وضع شهر تغییر کرده چنانکه سیم تلگراف هوائی کشیده شده و ساعات بواکرو
در بعضی مواضع نصب شده قلاع عالیه پا نموده اند و برگرک نیز افزوده اند و در سربازخانه های جدید نظامی برقرار شده است
و تا مقبره فیل و قصر سلاطین سلطان میتوان با کالسکه حرکت نمود در وقت عبور سلطان برای روشنائی راه لامپهای روغنی را که
در خواصل معینه بنیر با آویخته اند روشن مینمایند

در بندر شش کشتی جنگی آلمانی بفرمان امیر البحر کنز و کشتی تورکی آزوز ندیر کمتعلق بپادشاه برتانی است دو اپور ها تجارتی و چند
زورق موجود است بیست و سیم فوریه بخدمت سلطان زنگبار رفتیم و بحض احترام من ژنرال للیدی تومسن انواج را در صف

بمسافت صد پنجاه متر جای داده و قنسول ژنرال با من ملاقات نموده موزیک نظامی تمو سطی با لحان نظامی ما بسلام داده تماشاچیان
زیادی نیز از دو طرف حرکت نمودند و مرا بیکدیگر معرفی میکردند در آن میان تقریبا بسیاری از سربازان قدیمی من بودند که مرا دوستانه
خود با زمینمودند از صدای حاضر باش ژنرال تومسن با بانگ بلند و کوس بلند شده انواع عرب صف بسته از قله ها بالا رفتیم و در بالای
قله سلطان ایستاده بود با من تواضع نموده دست داده پس از چند تعارف رسمی مرا بدخول در طاق دعوت نمود و خود پیش رفته
بحضار سلام داده بر تخت نشست من نیز نشسته پس از صرف قهوه و شربت از فرنگستان گفتگو نموده از سلامتی ما باز پرسی بسزا فرمود
در وقت خروج نیز موزیک نظامی ترتم با لحان و نغمات سنگخت گشته ژنرال نیز با بانگ حاضر باش نوا جرا نجر ساخت پس
بمنزل آمده لباس سلام را از تن دور کرده کافرانفانده و پیچیدیم چه بقینا ما بهاد سالها در تبچه خواهند بود و مورد استعمال نخواهند
داشت بعد از ظهر برای ترتیب کار ها بنزد شاه رفتا بتدا کتوب ذیل را پیش داد

(اعلیحضرت سید برغش بن سعید پادشاه زنگبار)

اعلیحضرتا قبل از عزیمت کاروان لشکر میکنم از پاسخ نیکی که در باب تکلم میسو استانلی با عانت این پاشا داده بودید و از اینکه عنایت
ملوکانه خود را مصروف بر کرفتن عجلات برای این مأموریت فرموده دولت انگلیس را حقیقة ممنون کردید پس از چهار هفته میسو استانلی
در کمال جدیت زنگبار خواهد رسید بچندین دلیل از راه کنکو حرکت میکند از آنجمله یاران وی که اعلیحضرت شما انتخاب فرموده اید بدون
خستگی و خطری از دریاتا مصب کنکو رفته و بعد بزحمت در کشتی نشسته تا ۱۰۰۰ کیلومتر از محل مفروض میروند در آنوقت چون حرکت
زیادی نموده اند خسته و ناتوان نیستند میسو استانلی در این مسافت خدمات کلی کرده و تا زمان اتمام این مأموریت از راه خود
منحرف نشده و با مورات کنکو نخواهد پرداخت در مراجعت از راه شرقی عبور نموده و چون خیر خواه اعلیحضرت شماست یقینا در بان
نزدیکی بسواحل خدمات بزرگ از هیچیم قلب نسبت بشما خواهد نمود در محاورات خود همیشه او را با یل طلب منافع اعلیحضرت شما دیدم
پس اعتماد کلی بوی نمائید و مستدعیم که در انموقع در تمام مسائل با میسو استانلی او امر خویش را ابلاغ فرمائید مثل آنکه من خود
در حضور شما برای استماع فرمایشات خاضر باشم همان قلبی هستم که در تمام مواقع آن اعلیحضرتم خادم مطیع و دوست صدیق شما کنین

بعد از آن با سلطان شروع بتنظیم و ترتیب امورات نمودیم چه لازم بود که سلطان اتفاق قرارداد انگلیس و المان را فتار نماید اگر نخواهم نام
مطالبی را که در میان آمد بنویسم بطول میانجامد ولی آخر من جمله از سید برغش شنیدم این بود شکر خدا را که با شما متحد و متفق بهیکه
کاغذ ها را بمن داده فورا خوانده و امضی کرده کار را تمام میکنم

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

شبانه مکتوب ذیل را به امین پاشا نوشتم حامل مکتوب باید نهانی از او گذاشته و اینورد عسیر نماید صبح فردا روانه شود

(جناب امین پاشا حکمران بلاد استوائی)

آقای عزیز من — باکمال افتخار شما میفهمیم که رفیجات سرکار را خواندم چون نامی هیچ و محرک خانه والده بوده اعلیحضرت سلطان زنگبار وخدیو مصر چنین صلاح دیدند که نامه تریتی برای ست من تشکیل داده تمام اشیاء لازمه را به وادی تهیین آورده شما برای دسائل عمده را بگویم — از مکتوبانیکه به حکومت مصر نگاشته بودید شما بنجاح ایشا معلوم شد مانیز تمامت آنها را تهیه نموده برای شما خواهیم آورد — از دستخط اعلیحضرت سلطان زنگبار و رفیجه نوبر پاشا معلوم شما خواهد شد که از روی دوستی قلبی این امورات اجری یافته اند مرجعاً آنها را نهم دیده ایم همینقدر میخواهم شما را مطمئن نایم که کمال رضایت را از شما دارند شصت تن سربازان فوجی که در دارای علفا بوده جدا نموده برای شما آورده ایم این سربازان اسباب تقویت قلب و جرئت یاران شما خواهند شد و ما در زیر بیرق مصر حرکت میکنیم اگر صد تن از اهالی زنگبار رجز کاروان شود قریب همین مقدار هم تقریباً از استانبهای اعراب و افریقای مرکزی میآیند خلاصه فردا عازم گکو میشویم و در سیجه هم ژوئن ما آتیه امیدوارم که بقصبه عیسایی رسیده از آنجا تا انتهای شمالی دریاچه هرت در حوالی کاوالی که ۶۰۰ کیلومتر فی الحقیقه ۹۰۰ کیلومتر مشیر مسافه داریم در مدت پنجاه روز خواهیم رسید اگر کشتیهای شما در آن حوالی باشند بعقیده من اطلاع دهید که در کدام محل شما منتظر خواهیم شد دلیل مسافت را نیز اراده داده و مخصوصاً از پلیتیکی باعث آن شده دیگر آنکه اینرا مطمئن تر و نتیجه آن محقق تر است زحمت مسافت هم کمتر و با بویان آشکاش ما نیز پایه نیست در جنوب و جنوب شرقی دریاچه یوانگا قصبه قویت آبادی و آکدی و سایر طوایف جنگی که در طرف شرقی نامبرده جای دارند موانع عظیمه اند بنابراین کیزوکا در واندا هرگز نمیگذارند غرباء داخل خاکشان شوند ولی از راه مرکزی هیچ صدمه و خائفه نیست زیرا که در این فضای کشور یکطایفه مقتدری نیست که تواند عبور ما را مانع شود علاوه بر آذوقه فراوان مکتوبات چند از حکومت مصر شما و یاران شما داده میشود و هم لوازمات شخصی و ملبوسات رسمی برحسب درجه هریک برای شما و صاحبمنصبانتان آورده ایم امیدوارم که در صحت و سلامتی شما را ملاقات نمایم و یقیناً قبل از آنکه شما مخمشوم آذوقه و آلات حرب را تسلیم نمایم بی احتیاطی نکرده حیات خود و یاران را در حوالی اوگاندا بهر خطر نخواهید افکند — دوست حقیقی شما هانری استانلی

بیت و چهارم بیت پنجم ژوئن ما مباشرت بسیو مکنزی لازمه را تا بحیره آلبرت آذوقه و توشه آب در بندر خرطوم بود مال التجاره و حیوانات بارکش را در کشتی جای داده و من در خیال انجام بعضی کارها بودم و با پتوپت سیل همراهی

داشتم چرا از خاک وی باید عبور کرد پتوپت فی الحقیقه امروز شخص بزرگی است و او همان کسی است که در ۱۸۷۲ با کاروان ما تا ورود بربرود کنگو همراه بود اگرچه متوسل و کنش مشوار تحصیل شد ولی صاحب سلطه و عزومات جنگ کشته اعراب از هر طرف در تحت ریاستش مجتمع شده امروز پادشاه بی تاجی است که خاک وی از آبشار استانلی تا دریاچه تانگانیکا امتداد فرمانفرمای چندین هزار نفوس است که بنسبتی جنگ و جدال و دشواری زیستن در بلاد استوائی خو نموده اند اگر من با وی خصومت ورزم ادوات و آلات جنگ از خشکی و آورده و با ما مصاف داده و با نها را برای دفع ما بکار برده دیگر با مین پاشا چیزی نرسیده و مسافرت بیحاصل میشود خلاصه از یکطرف پتوپت و از طرفی سوانگا پادشاه اوگاندا دو حایل بزرگند پتوپت من نسبت بخودم مانند متهدی نسبت بگردن میدانم ولی بحدا تکه وی عین کینه عداوتی نداشته دست و پایم از است بکلی باکمال احتیاط از پتوپت در میان ملاقات اول استمزاج حاصل کرده و در ستعده دیدم که هرقیمتکه پیش آید خراست چه کاروان را تاراج کند و یا با همسری و مصاحبت خود من برای اخبر اراکزیده همان زمان مشغول صحبت شدم از چهار راه ممکن است که از وادی تهیین بگکو رفت یکی از آنطرق در تحت تصرف پتوپت است آن سه راه دیگر از اونه از قرار تقریر یکی از نوکران امین پاشا

۷۵ پیپ عاج ۷۵۲۵ کیلوگرم بت آورده که اگر هر کیلوگرمی ۲۰ فرانک فروخته شود ..... ۱۵۰ فرانک حاصل میشود بدینواسطه اهمیتی را که حکومت مصر بامال سختی از مالیات قبیل خرطوم بخش با نجمن اعانه داده میتوان از قیمت عاج دوباره بخود برگرداند بدیهیست تمام مخارج ما داده خواهد شد و علاوه بر آن بیاز مانکان تجاری نیز مبلغی داده میشود

برای حمل عاج از وادی تهیین بگکو اعانت و کمک پتوپت بیار نشس لازم است ابتدا باید عزومات ما را بخط استوا رسانیده و بعد عاجهای امین پاشا را بگکو آورد سپس قرار میدهیم پتوپت ۶۰۰ تن حمال برای ما جیره نماید و هریک را ۱۵۰ فرانک میدهیم که از آبشار استانلی بدریاچه البرت و از دریاچه با آبشار استانلی آیند اگر هر تن ۲۰ کیلوگرم حمل نمایند در هر مسافتی ..... ۳۱ فرانک عاج جامیرسد پس از آنکه در حضور قونسول انگلیس قرارداد خود را امضی نمودم در مطلب دیگری با پادشاه اوگاندا شروع نمودم در ۱۸۸۳ محلی در استانلی فال بر پا کرده و چند تن از اروپائیان نیز بت در آنجا اقامت نمودند از آنجمله میسیو تمبی و میسیو دستمر در آنجا استحکامات خشکی ساختند ولی کاپیتن دن که پس از دستمر آمد با اعراب نزاع نموده بگمبورشد که آنجا را تخلیه نماید بدینواسطه قبل از غربت خویش آمکا را آتش زد حقیقه غرض از آنکار عانت ساخت و تاز اعراب بود ولی از این شکنی که اعراب اندند غشاشش مشیر شده در مسئله جلوگیری پتوپت از اعراب گفتگوی با وی نمودیم و پس از چند نکته که به بروکسل کرد روز بعد از ورود به زنگبار

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

چتوب را لقب بحاکم استانه فال و ما بیانه بر ایش مقرر داشتیم که هر ماه فصول انگلیس از زنگبار بدورسانند

چتوب نیز متعهد شد که تا ۶ ماه از اعراب اجلوگیری نماید و بیرق دولتی را در انجا برپا کرده و با کسانیکه برای اسیر نمودن غلام بدانجا آیند مدارا نموده و آنها را گرفته محبوس نماید و دسته آنها را متفرق سازد خلاصه این تجارت از زمان گرفته تا بعین خوشبرا از ایکار باز دارد و برای اطمینان دولت از اجرای این خدمت یکنفر صاحبمنصب و پائی مأمور شد که در انجا اقامت نماید و هر زمانیکه چتوب یکی از شرایط مذکوره را بجا نیاورد ما بیانه دوی تمطوعت

زمانیکه من مشغول مرتب امور بودم صاحبمنصبان من از صبح تا شام بکارهای لازمه پرداخته با بندی مجموعه مسبوق کنزی ما بیانه چها ما به که ۲۳۱۵ فرانک بود به ۲۰ عدد مردوکار شش که خدام ما نیز فرت بودند داده و همینکه بیچاره نفرشان ما بیانه داده میشد فوراً در دریا پوری آنها را شانه حرکت میداد و در چنین اغلب شبها بکری کشتی تا تام رسیده قدری دور تر لنگر انداخت در نیمه شب چتوب با بارانش و تمام اجزاء مسافرت بساحل آمده در بیت و پنجم فوریه اول صبح کشتی ما در دا ظاهر شد و ما بسوی دماغه با امیدواری حرکت نمودیم

تا اینزمان تمامی امورات بخوبی انجام یافته و همه اشکالات بآسانی رفع شده و هر کس اظهار دوستی قلبی با کرده و هیچکس از ما دلتنگ نبود کوتاهی نمیکند قبل از ختم این حکایت باید تشکر زیاد از مسیو ژن پاندر و انجمن شرقی تکراف نمود چه در سالات تکرانی من از مصر عدن و زنگبار بچندین صد کلمه رسیده و قیمت هر کلمه از زنگبار به اروپا پانزده فرانک میرا جت نیز همین قیمت و چون در اول امر اغلب وزبار روزی بمیت تکراف بمن مسیو و باسیمی تا میرا پانخ دهم از جهات مختلف زیادی لازم بود یقیناً تخفاً کسر میآمد ولی مسیو ژن پاندر و مسیو رام مدرسن تمام تکرا مهارا مجاناً نموده مرا از ادای خرج گزاف معاف داشتند پس نام این دو شخص بزرگ را نیز در جریده اسامی شرکا رابد نگارش داد علاوه بر این هر قدر ممکن بود کوشش نموده و دوا پور خود را برای

حاضر نموده تا بکشتی ما دورانشته بگنگو رویم

فصل سیم

مسافرت از دریا تا گنگو

از بیت و پنجم فوریه تا بیستم مارس ۱۸۸۷ از مکتوب ذیل که بیکی از دوستان نوشته ام بعضی مطالب معلوم میشود

عزیزمن از مکتوبانیکه در روزنامه ها درباب تخ اه خانه نوشته میشود آنچه که باید معلوم مردمان شده ولی میل دارم با شما

و سایر یاران خودم بیشتر گفتگو کنم

سلطان زنگبار با مهربانی فوق العاده مراپذیرائی نموده و بر عقیده من بیشتری از انگلیسها بواسطه مکتوب سیسیل رودس و پیام کامپنی و سیسرژن کرک بود علاوه بر این انگشتری الماسی من به داد که از تماشای آن چشم پیوسته خیره شده و یک شمشیر طلا که گرفته من عطا نمود که بر حلقه آن نام سلطان را مهر بانی نگاشته بودند از این بگذریم معلوم سلطان خواهد شد که بیانه من سلطان اتفاق و یگانگی است این شمشیر بتمام مصری این پاشا که بعضی بی سواد بوده معلوم مینماید که ما تاجر و بازرگان نیستیم

البسته در روزنامه ها خوانده اید که اعوان سودانی را با خود میبرم و انکار برای آنست که بتوانم با آنها متحد سازنده و اگر بصحت فرمان نرم پاشا یقین است بشما نشان من شخصی که از آن نوشته اطلاع دارد بدانها نشان میدهم

علاوه بر این دو کار دیگر را انجام دادم که مأموریان بودم یکی آنکه از سلطان زنگبار تقاضای نمودم که کامپنی خواسته بود حاصل نمودم چونکه آلمانیان در سمت غربی زنگبار دارای مقررات عظیمه اند پس یقین است که دولت انگلیس نیز باید از زنگبار سهمی داشته باشد آلمانیان همینکه کویا از خطب مستحضر اند چنانکه در هایده جدیشان با وزارت انگلیس معلوم میشود دولت فرانسه نیز قصد بر زنگبار از غربی افریقا مقررات و تمام دول متفقند که خاک پادشاه لئوپلد را که بیشتر از ۲۵ میلیون فرانک مصروف بر آن داشته مملکت مستقل سازند حکمرانان اروپ ملاحظه زیادی از پرتوگال نمایند که همیشه اظهار دلتنگی کرده است دولت انگلیس تا کنون چیزی بست نیاورده و حال آنکه اگر بدیده دقت نگریم هیچ دولتی در انجا بقدر دولت انگلیس زحمت نکشیده و ملاحظه بمیان نیاورده است چه اشخاص مانند لیوکستن و بورتن و سپیک و کران و باکسر پاشا و کت رنش و تمس و آلتن وغیره و غیره در انجا بدقت تفحص نموده و کشتیهای انگلیس بیست سال است که در نزدیک سواحل حرکت مینمایند حسن نیت و فروش سیاه از ما منافع نمایند خلاصه دولت انگلیس ۲۲ مأموریت در طرف شرق و غرب افریقا برپا نموده و مستبعد از اکه خواسته است مشتمل بر شهرهای عمده مانند و علتی است هشت سال است که انقرارداد با سلطان نموده اند ولی وی هنوز نوشته را امضی نکرده است

وقتیکه به زنگبار رسیدم سلطان بنظرم خیلی پریشان آمد و گویا چندانی از عمرش باقی نمانده است بدینواسطه انگلیس میل دارد که زودتر اینکار را انجام دهد تا بعد از سلطان در شهر بایش غوغا نشود هم نرسد ولی شکر خدای که سلطان با متفق است با من گفت که همینقدر که شما نوشتجات خود را بمن داده بدون بیچونه توقفی خوانده و امضی مینمایم و کار را تمام میکنم ولی گرفتاری زیاد دارد باید عجله نمود تا وقت از دست نرود

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

یکی دیگر از آن دو کار آن بود که پتوبت را لطافات کرده با وی صحبت بدارم پتوبت اکنون دارای سه چهار ماه است که از استانبول به زنگبار آورده است و بدینجا است که در مقابل اسکوپا دشاه بلژیک که طرف وی دانه داشته آنها بکار برد خلاصه پتوبت آنها را بمن نشان میداد و آتش خشمش نمی نشاند نیز وی بنجیال اشتغام بود چون خواستم بود که غضبش را تسکین دهد و پس صبر نمود تا آنکه آرام شد بحال طبیعی آمد پس با کمال لطافت با وی گفتم اینکار را خوب نباید کرد که پادشاه بلژیک بخنوان طرف شده و در آنموقع پادشاه بلژیک و پتوبت هیچیک خانه نبوده اند و کسان دیگر سبب اینواقعه بوده اند و هم با وی گفتم در این استانبول خیالات عمده برای ما روی داده است اول امور آن برشمردیم که بخاطر نمی آید و دوی از آثار استانبول بوضع دیگر رفته و آنجا بهلاکت رسید بعد کلیدوپ را در آنجا نشانیدیم وی نیز با فرقه رفت پس دین راه در استانبول گذاردیم شاید اینبنده با عراب جنگ نمود حال تصور کنید که آیا پادشاه بلژیک را در اینموقع تقصیری است بدست آوردن اشخاص عاقل و مطیع خیلی مشکل از رجال قلت حرف من باشد پادشاه بلژیک مرا مامور داشته است که حکومت استانبول را بتوقف دارم و در سر راه مانند یک تن صاحبمنصب اروپائی ما بیانه خواهند داد پتوبت در پانچ گفت مرا و بعد بر حسب عادت خود چشمها یش را باز کرده فوراً برسم نهاد گفتم بی تو اگر ما بیانه و تقرری متی تو خواهند داد و اگر میل ملاقات اروپائیان داری هیچیک را تجاهی دیدن جز کسی را که بر آثار استانبول قرار خواهیم داد و برای تحکیومت بعضی شرایط تقرر است پتوبت از آنها استفسار نمود گفتم بریق و فی را باید برپا نمود و شخصی را که در استانبول منزل بدیم باید مقبول نمائی را یا پت کارهای تو را بثار و هم در آثار حبشه و فروش سیاهان را بالکلی ممانعت نمائی و فی هر قدر نجواهی جاج و صنع و کائوت چرکاوه و گوسفند حبشه داری نمائی مختاری از تعدی و گرفتن اموال بومیان مخوعی مباشر ما در زنگبار همراه ما بیانه تو را خواهد داد خلاصه دینگار با کسان خود مشورت نمود مختار خود را با دو با من بازگو چه پس از سه روز کشتی حرکت نمیاد پتوبت فرد اینبنده دمی آمد و آنشرایط را قبول نموده فرمانها را در حضور قنسول ژنرال خوانده بروه امضای فخم دیم بعد فرمانها را دو دیگری با پتوبت گذاردم و آن این بود که چند تن حمال برای ما جیر نمایند تا اسبابها را از گلوبدیا چه لهرت برند و از آنجا جاج حمل نمایند و اگر جاج بدست نیاورند مبلغ ۹۰۰۰ فرانک که بکلی ضایع و باطل میشود اگرچه این پاشا دو کشتی زنگبر برده بودند لکن در استانبول که جاج زیادی موجود است کلیته ما برای شئی مختصری نگاه را نمی نائیم نظر بخود ما نیکه پتوبت شخصا بعهده گرفته است و ما را ۹ تن از بار انش آزاد و توشه سید هم و علاوه بر این وعده کردم که تا استانبول آنها را صحیح و سالم برسانم بنگار اگرچه خرج زیادی دارد ولی سبب زیادتی احتشامشان میگردد پتوبت جامه خانه کرده نموده است که از خاک دنیا بکال آزادی میتوانیم عبور نمود

و انبکار بدون انتظار داد و فیشنا غیر مکرم بوچه ذروان و چه راهنمان در هر سمت متفرق و پراکنده ماند و آنکار بر اکه با دتن کرده از هنوز فراموش نموده اند خلاصه چون پتوبت با فست دیگر بخیال افتاد نمود و ن یاران زنگبار خود نیستم و فعلیکه کاروان زنگبار انساسین رسید دیگر اعراب بخیال راهزنی حمالان نخواهند افتاد و پتوبت جرئت رخصت بدینکار را نخواهد کرد

خلاصه جمعیت ما در کشتی نادار نبود و از آن مال زیاد بود کشتی ما دور از جمعیت پر بود و مردمان در پشت کشتی بشمیر جمع شده بودند چه بعضی آنجا را بقسمت پائین کشتی برجسیع میدادند

چون دو ساعت از حرکت کشتی نگذشت یکدفعه نزاع سختی ما بین ما اهالی زنگبار و سودانیان روی داد بحدیکه از بسیاری کشته و مجروح وقتی رسید که من بخیال برگشتن بزنگبار نیفتادم سبب این نزاع و جدال این بود که تمام سربازان و حمالان در عرشه کشتی جای گرفته بودند و اهالی زنگبار که در مقابل آنها بودند بر مکان آنها حمله برده و آنها را بزشتی یاد نمودند اگرچه زنگباری و سودانی هم مذهب و مسلمان اند ولی در اینوقت این کهنه راز دست داده ملاحظه مذهب را کرده هریک تخته پاره و چوب بهر دست کرده یکدیگر را سخت فرو کوفتند قبل از آنکه من قدری بفهمم چند دقیقه بود که جنگ برپا شده بود چون ملاحظه نمودم تماشای مخوف و هولناکی بود چه خون از صورتها جاری شده و چوبها بهوا میرفت در چنین وقتی فنسان را دیدم خیلی اشکال داشت

بعضی از یاران با چوبدستهای بزرگ خویش را برداشته بمیان افتادند بواسطه زدن و بگفتن آنها را از یکدیگر جدا نمودند و صلح دادند سودانیان آخرین طایفه بودند که از نزاع دست کشیدند ولی جای خود را با اهالی زنگبار تسلیم نمودند پس از آنکه عرق خود را خشک کردند و قطرات خونی را که بصورت ترشحه بود پاک نمودم صاحبمنصبان خود مخصوصا ترفن و فلن و تبی را تهنیت گفتم در آن جنگ دو بازوی تکسته و پانزده جراحت نیزه در سر و صورت و ضربت و کوبیدگی بی نهایت و خراشهای روداده بود

دکتر پارک یاران ما را آبله کوبیده و من بواسطه صدقه که سابق کشیده بودم با آبله بقدر کفایت همراه داشتم

یاران خود را بهفت دسته کرده هر دسته تقریبا مرکب از ۹۰ تن بودند

به مباشر خود فرمان دادم که در اکتبر سنه ۱۸۸۶ ۲۰۰ بار مال تجاره به فرالاه حمل بدهد که در ماه فوریه یا مارس ۱۸۸۷ آنجا خواهند رسید اگر نمایی امور بدخواه من جبرا یا بدفریب بیان موعد بدانموضع خواهیم رسید

پس از مسافرت از عدن کنون مراقب حالت صاحبمنصبان خود بوده ام و اکنون وضع آنها را تفهیم فهمیده ام

بار تومردی مقتدر است و باید دارا نمونه چه قدری از اندازه خارج شده است میل زیادی بجنگ و جدال دارد اگر تنبیهی و شوار

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

سفر او را بسیکفن ۸ خلاصه قوهٔ زیادی در کار دارد و نهایت محبوب و شجاعت و همچنین که هر چه فرمان داده شود بانجام رساند
با بچه اگر بار تو قدری تخاطر بود و میل مرا در امورات لاحظه مینمود همین او یاور خوبی بود
میستر فن را که کم دل و بی جرئت میدانستیم اینطور نیست و فیگاه و انحرکت نمانده و بکار باز دارند خیلی قوی و دلیر است چنانکه
در نزاع روز گذشته او را دیدم که در کار بود و من بسی عصای خود را حرکت داده او را مرحبا میگفتم خلاصه مردی رشید و شجاعت
و در این سفر به نوضع خواهد ماند و یا از دشواری سفر قسم دیگر خواهد خدا میداند
کاپیتن فلس مرد تمام عیار است و هیچ عیبی ندارد و در تمام اوقات یک حال و یک وضعت
اکثر از طایفهٔ مهندسین از اینها بهره تر و بهتر و شخصی رزین و متین و سایعی است در ادای تمام تکالیف خاطر است از وی کمال
رضایت را دارم
ژمن نمیدانم که مرد خوشخو و مهربان و مصاحب هست
همی شخص سرباز زیست و لی بسبب پیش قدمیش را نگرفتیم معلمش او را راه میبرد
شانزدهم مارس ۱۸۸۷ — با پتوتیب از شهر کاپ از وضع آبادی و ترقی همه سخن کرده پس با من گفت
سابقا گمان میکردم که تمامی سفیدان ابله و سفیه اند گفتم و فعلا میگوئید از چه بابت بخیال امیکرد گفت عقیدهٔ من بر این بود گفتم بسیار
خوب حالا چه عقیده دارید گفت اکنون آنها را مردمان عاقل میدانم که از اعراب با هر تروزیرک ترند گفتم این عقیده را از چه روی
بر سانیده اید گفت بدین دلیل که شهر نگمبا خیلی پیشتر از نیشبر پا شده معذالک ترقی و آبادی در نیشبر است پس معلوم میشود که شما
سفیدان زمانها خیلی حاقتر و ماهر تر بید گفتم مرحبا در جادهٔ عاقلی سر مینهائی کلیهٔ این اشخاص سفیدی که می بینی تهالازم است که
تفکر نمائی تا آنها را خوب بشناسی و فعلا جای خوشحالی است که تو شهر انگلیس را میدهٔ گفت امیدوارم که نمیرم و انگلیس را ببینم گفتم ان شاء الله
بضع و صد تن باشی هر قسمی که هست من را به انشر برده چیزهائی خواهی دید که هرگز تصور نمی توانی کنی گفت انشاء الله اگر خدا بخواهد
بدانجا خواهیم رفت
بیعد هم مارس کشتی مادورا در رود کنگو وارد شده و ۱۸۰ شبانه حاصل مانده لنگر انداخت چند دقیقه بعد میسیو لافتن فرنی مباشر عمدهٔ
کمپانی الانگ کشتی مادورا سپرده به دست ملاقات نمود و لی تعجب نمودم که روز جمعه و پنجم گمان نمود میسیو فرنی خوشحالی
از مهارت کاپیتن زود نزد بخار رسیده و اپور تیمان (نام شخص بزرگیست که نازه وفات کرده) در آنجا حاضر بود و با او

۲۲۰ تن از یاوران را خواهند برد
پس از آنکه میسیو لافتن را ملاقات کرده و کشتی مادورا وارد شدم یاران صاحبقران خود را دیدم که بدور دو تن تاجر انگلیسی حلقه
و گفتگوی آنها را در باب اپورهای دولتی استماع مینمود که اکنون یک کشتی که توان در این مسافت نمود و خواهر نیست تمامی کشتیها را از آب
در آورده مشغول مرمت انده و بحال هم دگر بیرون آوردن کشتی هستند و اپور هرن و بلژیک ابتدا بکار خواهند افتاد و صاحبقران ما
می گفتند که در هر صورت شما باید قدری صبر نمائید
صاحبقران بیچاره ما نیز از این اخبار دلتنگ و محزون شده دو تن از آنها نزد من شتافته ماجرا را باز گفتند و لی شخص چالاکی
مانند من کجا بدین مهلات کوشش میدهد همینقدر آنها را ملامت کرده و سرزنشش نمودم مع القصه مباشر کمپانی برقانی بدون هیچگونه
اشکالی اپور البوکرک را برای کرایه کرده و من در آنجا ۱۳۰ تن از یاران خود را با ۶ توپ جای دادم کشتی سرپانتینو را کشتی
بزرگیست نیز کرایه نمودیم شبانه برای غربت حاضر بود فرستاده ۸۰ تن از مردمان ما با ۱۲۰ توپ از بارهای مختلفه روانه خواهند شد
ولی اپور دولتی هرن قبل از بیست ماه راه نخواهد افتاد روز نوزدهم کشتی کمپان و البوکرک و سرپانتینو لنگر برافراشته
و قبل از رسیدن شب در پتاوانا لنگر انداختند روز بیستم کشتی کمپان و البوکرک عازم مادی شده در بالکشتی سرپانتینو
لنگر انداخت من شما حکومت بتوتیب راه آبشار استانلی با بای بازگفته دو تن از اعضای مجلس حکومت کنگو را که بدین
من می آمدند به پرائی نایم پس از آنکه چند کلمه صحبت نمودیم با من گفتند که قحط و غلا در این بلاد استیلا یافته در طول راه در یا چه
استانلی دیا تر امردمان ترک کرده و رفته اند کشتی به کشتی بازنی به معلوم نیست که در کدام نقطه است کشتی آن اوان
که از آب بیرون آورده اند یک دو سه باب از کشتی دولتی نیز بگلی خرابست چه اکنون کمال است که او را در آب نیندا خته اند خلاصه
از اسباب سفر دریا هیچ چیز مهیا نیست علاوه بر این یک تن از رئیس بغیدان آنها با من گفت که قبل از تنظیم و ترتیب کارهای
دولتی کشتی برای شما حاضر نخواهد شد
خلاصه در این اثنا کاپیتن خبر داد که بساحل آمده در کشتی نشستیم با نیز روانه شدیم ولی خیالات من بر دی خوشی نداشت کاهی بخیال
میافتادم که اگر آن پانزده زورنی را که در ابتدا بخیال ساختنشان بودم اکنون دست حاضر بود خیلی بکار میآمد ولی بواسطه آن غرض تمام
از عبور کنگو بانمودن ساختن آنها رهنوی داشتم چون بخیال عبور از بحیرت شرقی بودیم نوشته پادشاه بلژیک رسید و ما را
به عبور از کنگو تحریص و ترغیب نمود چه آنیان و فرانسویان از عبور از بحیرت شرقی رضایت نمیدهند مجلس اعانه نیز عقیدهٔ پادشاه

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

بطریک راه سپیدهٔ نامی راه کنگو را انتخاب نمودیم ولی آنوقت دیگر ساختن کشتی گذشته بر از طرفی باو عده داده که وا پورا
دولتی برای حمل و نقل ما حاضر است حال می بینیم که نامی کشتیها ضایع و از کار افتاده و سیاب و یک دو کشته بادبانی
دست رس نیست افتاده اند معذلک کوتیا هنوز بگوش خت فرما دولت انگلیس گفته میگوید تحمیل کند که دیر مشود و کلمات ژنرال گرگ
دیر کنید آمین پاشا تلف میشود و فسیاد خود آمین پاشا گریبانید یا کار ما بآخر میرسد با لجمله وضع بدی پیش آمده و فهمیدیم که
باید کوشش نمود چون این مسئولیت را متحمل نموده ایم با شتی بکار پرداخت

من پیش از این این قصه را بسط نمیدهم هر کس تفصیل آنرا خواهد بکتابیکه در اینباب نوشته شده رجوع نماید و هم در باب مسافرتمان
تا بانبوا زیاده بسطی نمیدهم از آنجا بکشتی نشسته عازم اودهوی میشویم

فصل چهارم

در باب مسافرت از ماتادی تا دریاچهٔ استانلی از بیت دیکم مارس تا مئی آم وریل ۱۸۸۷

از بیت دیکم مارس ما مورین ما در ماتادی ۱۶۵ کیلو متر با حمل مانده متوقف شده و وا پورای بارهای خود را خالی کرده
عازم بانانا که بندر بحری بابهارهٔ جنوبی پست قسمت سفلای کنگو بود شدیم

در نزدیک ظهر پارتلو و فرنسن و سودانیان و زنگباریان وارد شده پس از چند دقیقه هر آن کشتی دولتی که حامل باقی
بارها بود رسید پس خیمه ها را افراشته و در آنجا آذوقه های زیادی که شامل برنج و ارزن و قهوه و نمک و غیره بود
جای دادیم صاحبمنصبان مشغول کار بوده و زنگباریان از بسیه بندی آمدن از دریاچه و رودخانه خوشوقت بودند

فوج ما مرکب بود از بارتلو و استرو و فلمن و فرنسن و پارک و تبسی که از عدن با ما آمده و اگر مکاتبین که از کاپ با آمده و سیو
انتقام که در کنگو برای ما جیره نمودن جا لان گاشته شده بود و سیوژندرزوپ که برای حمل نقل از دریاچهٔ استانلی و فنا کا بکارات
و دیگر یک نفر تو کر فرنگی

از بیت دیچهارم مارس ۱۷۱ تن از سیاهیان ماتادی عازم لوکونکو شده و در آنجا منتظر ورود ما گشته هفت صندوق بلاج
که ۱۹۰ کیلو گرم وزن داشت و مرواریدو ۱۵۷ کیسه برنج که بوزن ۶۰۰۰ کیلو گرم ما خود حمل دارند ۱۳۸۶۰ کیلو گرم آذوقه
خود را چند بار نموده منتظر حال شدیم که قبل از بعد از ظهر بیت کاروان آنجا را نیز روانه داریم و هم چند تن قاصد به لوپلدویل
فرستاده و از حاکم درخواست نمودم تا فشتن بدوا پورا مارت نمایند

بیت و پنجم مارس مسیو تام ۲۲ تن حمال حاضر نموده و هر یک را ۲۵ فرانک جیره نموده تا مدیاچهٔ استانلی روند آنشب تو پلی
ساخته است که هر دقیقه ۲۲ تیر خالی نماید بتوقب و یارانش از دیدن آن متحیر ماندند در بیت و پنجم مارس شیو چیان
سودانی در ساعت پنج و ربع اردو را بیدار کرده و در ساعت شش خیمه ها را برچیده و تا نمودیم دسته ها را مرتب کرده و بفرمان
کاپیتن های خود با زده براه شتیم و هر کس در پهلوی باری که با و سپرده بود در ساعت شش و ربع من با طلایهٔ قشون
عازم راه شدیم کاروان تیز خاصلهٔ قلیلی از ما حرکت نمود ۶۶۰ بار آذوقه و سایر لوازمات را از قبیل موجات و ادوات
بلورین و مفتول آهنین و مرتبان و برنج و روغن برای ماشین حمل میداد اگرچه وضع حرکت در حین خروج خیلی بنظام و قاعده بود
ولی پس از یکساعت بواسطهٔ عبور از تپه های سنگلاخ و سراشیب و بارهای سنگین و تابش آفتاب باران که در کشتی ما را در کمال
راحت بسر برده و از کار عاری شده بودند زود خسته شده و سلسلهٔ انتظام شان از هم گسیخته متفرق شدند و از صاحبمنصبان
جوان هم نیز کاری از پیش نرفت

خلاصه بعد در کشتی بولادین خود که حاضر بود هر دفعه پنجاه تن را نشانده از پیوزو عبور نموده در ساحل دیگر او زدیم
سودانیان زیاده دلتنگ و بدخلقی و تابش آفتاب و زحمت و بر بدخوئی و ترشی رو ساشان افزوده بود با وجود اینکه
سالی ها از ندانشتن شتر ناراضی بودند معذلک بدان پا خسته نبودند

بعد از به بالا رفته و از اراضی متعلق با نجمن ما مورین هنر خانهٔ مرکزی که به یادگاری لیوتنانتن برپا شده عبور نمودیم
ناظر کل میسو گلارک و خانمها ما را پذیرائی نمودند یاران ما که هنوز بنجبی داخل کار نشده اند احتیاج زیادی براحت داشتند
من نیز کمی وزنگ زدم از زبان جنرو ج تا کنون تن از زنگباریان بیمار شده و هفده نفر تقسیمی فیض و رنجور گردیده اند
بیت و هشتم مارس تا زانکچی رسیدیم و در راه میسو وارد را ملاقات نمودیم مشارالیه از ما مسئلت نمود که او را هم در انجا قرار
قبول نمائیم ما نیز خواهش او را پذیرفته او را به ماتادی روانه نمودیم که در آنجا با میسو تام در حمل و نقل بار ها کمک نماید میسو وارد
چند سال در مملکت کنگو خدمت نموده بوتحو و زبانه جدید را دیده است من سابقا او را در هیشنا خوم و برای ی تقال نیک زدم
بیت و نهم مارس تزدیک ظهر در کنگو لا پیا اردو زدیم سا قبا من آنجا را دیده بودم قصبهٔ خوبی بود حکمران آنجا بواسطه آبادی
و ترقی آن بلده غروری بهم رسانیده بدین خیال افتاده که راه راست کرده از کاروانهای مملکت و جهی نستاند بدینواسطه اجزاء
حکومت تاخته و او را اسیر نموده تقبل آورده پس آن بلده را آتش زده بیچاره ها بی هر طرف متفرق و پراکنده شدند خلاصه

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

اکنون علفهای عظیم در جای خالی نهاده شده دیگر بوته های نی و درختهای بید و خار رسته

حرکت کاروان امروز قدری بهتر است چه ابتدای هر سفر قدری زحمت دارد هر تن از زنگباریان قریب سی کیلوگرم اذوقه و لزومات باید بردارد مثلاً قرار دهیم که ۴ کیلوگرم است مقداری برنج برای توشه چهار روزه و یک کیسه پوزن ۵ کیلوگرم و دیگر حصیر اردو همگی باید برداشته شد سنگینش نمودنی میکند و ما نیز صبر و حوصله را از دست نمیدهیم

صبح روز سی ام باران درشتی باریده و ما از اردو بیرون نرفتیم و بعد در ساعت عازم رودلو فوشدیم حرکت ما خیلی دشوار بود زیرا که خسته و پاهایشان مجروح گشته بزحمت حرکت مینمودند چنانکه دنبالهٔ کاروان نصف شب بما ملحق شد صاحبمنصبان در چادر من آمده پس از صرف بسکویت و چای در همانجا خوابیدند

در نزدیکی جنگل نزاسا بر یکتپه اش برخوردیم که مشغول تعمیر راه بودند باید در ماه اوت به پایهٔ استوانه برسند در آنجا یک ماهیر فرانسوی را بسیر ملاقات نمودیم که مقدار زیادی عاج با خود میآورد در ۳۱ مارس از رود خانهٔ شکلا عبور نمودیم در کنگولا تسا قدری در اکل و شرب بی اعتدالی نمودم بدنبواسطه حالتم خوب نیست

اول آوریل کاروان به مانزامان نگا رسید میسیو ریشار و مادام ریشار و سفارت مرکزی با کمال مهربانی از ما پذیرائی نمودند در طرف اینجا سال ماموریت کشیشان مبلغ احیای اثر عده کرده است چنانکه امروز مقبره ای از بومیان آئین مسیحی را تعلیم میدهند با کمال حمیت و تعصب در انجا کوشش مینمایند بعضی جوانان که سابقاً زیاده میکسار بوده و من قبل از این آنها را دیده بودم ولی امروز بکلی راحت بوده پیرامون انجیل میگردند

میسیو ژوب از تاماکا از کن ساشا و کلا وارا کا تر دیل برای من مکتوبی نگاشته و در باب کشتی اخبار موحش داده مینگاشت میگویند کشتیهای استانلیه و په و ا تر دیدوان همچکدام خاطر نیست کشتی استانلیه بکلی از کار افتاده سایر کشتیها نیز همچنین میگویند میسیو ژوب میگوید بهتر آنست که شما یک یا دو نوروز از زمان ما نگا با خود ببرید انجا نیز بکلی غیر ممکنست چون برای اذوقه ۸۰۰ تن باید برنج حمل نمایند چه راهین نواحی قحطی سختی استیلا یافته بدین سبب یارهای ممکن بوده حمل و نقلش دشوار است تنها کاریکه برای تخفیف بار باران خوب کردم این بود که آنها را از حمل کشتی پولادین آسوده نموده و آن کشتی را میسو ژوفسن و انگلدر رود خسته که تا مان با نگا برده

سیم آوریل نزدیک رودخانهٔ لوئی انزو رسیده فردای آنروز در جای شهر متروک کیلولو اردو زدیم در وقت حرکت

یک تن سودانی را دیدم که در کار خفه کردن یک تفنگ زنگباری بود زیرا که در راه زنگباری بیچاره که خسته و ناتوان بود با صندوق فشنگ در پشت داشت سودانی تند زده بود این اعمال سودانیان اگرچه عادت است ولی اکنون باید تغییر نمود

پس از سه ساعت حرکت به کویلو رسیدیم و در انجا همی باید بالا رفت پائین آمد و از نیاب کاروان ما جدا شده در رود خانه که بعرض ۹۰ متر بود زورق بیاجی پیدا نمودیم و هر دفعه ۵ تن در آن نشسته عبور نمودیم

در اینوقت من غنیمت شمرده چند مکتوب نوشتم از آنجمله یکی بفرنفرمای استانلیه پول نوشته و کاغذ پادشاه بلژیک را که در رسیدن ما بین تاشا خیالات نیک داشته برای وی شرح دادم مکتوب دیگر به بانی تمی نوشته اعانتی را که از سنه ۱۸۸۳ تا سنه ۱۸۸۶ بدو نموده ام بخاطرش آورده خواهش نمودم که کشتی به را برای ما مرتب نماید تا هر چه گفت و دیدم از این نواحی قحط و غلا خود را خلاصی دهیم کاغذ دیگر بهمین عنوان میسو پی تکتن نوشته سه عدد نوشتم که کشتی با تریدرا با عارت ده چه آن ادارهٔ را که اکنون متصرف اند من بها داده ام مکتوب چهارم را بر میس استانلین لور کو نگو نوشته و مسئلت نمودم که ۲۰۰ تن حمال برای ما جیر نماید تا مردمان ما قدری سبک بار شوند در ششم آوریل که بوپی رسیدیم از شدت بوی سگ روان خوشیرا که هی روی با زده یا دمینها دو متحیر شدم تا آنزمان من مزخرف و ساکت و راحت نشسته کارها را بصاحبمنصبان باز گذارده و آورد عقب ماندگان قافله را بدنها مقوض و اشته میخیالم که آنها را بشواری سفر افریقا عادت دهم ولی در اینجا حمله معلوم شد که بدون سیاست بیکار از پیش نمیرود چنانکه بعضی از زنگباریان چادرهای صاحبمنصبان خود را بر پا نمودند یکمرتبه مانند دیوانگان در دهات مجاور ریخته شروع بتاراج و غارت نمودند در آن اثنا یکی از زنگباریان دست یکی از دهاتیان مقتول شد با نعلوم شد که عقوبت و تنبیه بهتر از عفو و اغماض دائمی است چه چه حد میتوان یک سیاهی را سرکش و باغی و هرزه و رای عاصی باز گذارد باران مرا بسیار متصور نمود و از مراقبت و حراست سپاه عاجز میدانستند ولی در هفتم آوریل در تنزل و نبوازان این اشتباه بر طرف آمد در یازده ساعتی صبح بازماندگان حمالان قافله بار و رسیدند نزدیک ظهر صاحبمنصبان در کال راحت برای صرف طعام نشستند در اینوقت کارشان با تمام رسیده و زحمت روزی شده با سودکی میتوانند بخواندن و خفتن و اکل و شرب و تفرج پردازند تنها کاریکه دارند نیت که برای فردا خود را آماده سازند

ولی با داد در موضع سنگلاخی که در زیر علف غرق و ناپدید بوده و از تابش آفتاب شیشه پاره خسته طاول زده و دست حمالان در عرق غوطه ور شده و همینکه نفس ده بزده ای از یکدیگر متفرق و پراکنده شدند در آنصحرا یک قطره آب مانند غفا نایاب بود

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

عطش تاب توان را از آنها ربوده در آنجا صحرا یک سایه درخت بهم نمیرسد باین سبب بارها را در آنجا بگذاشتند و در تاریکی
هر یک بار خود را نیز بعضی تن در آنجا جمع آمدند و بیان تپه های نیمی شده و بعضی در نقص مکان سردی شناختند صاحبمنصبان
نیز در تاریکی غروب گرسنه شده و از کار افتاده فکر زحمت فردا و روزهای بعد نیفتاده علاوه بر تشنگی شان شده اگر کسی در آنجا
تماشای ما نمود و چیزها را بر ما حرام تصور میکرد و می در آنوقت چند تلاق بیازمانگان قافله زدم شان بر او افتاده و اهل کاروان همه
ساعت راحت را غنیمت شمرده حمالان دیگر از خیال انداختن بارها بیرون شدند چه اغلب بعضی عذاب میماندند تا دیگران را از کار
بازدارند امروز بدین نهج تمام شد فردا دیگر رسیدن برای کسی نیست

هشتم آوریل در استانبول لورگو نگو سیسو فرانکی و سیسو دختر مرا در آغوش کشیده و این اشخاص بزرگ بتازگی برای
هشت تن مردمان با سیب زمینی و میوه موز و زرت و خرما آورده و آنروز چهار روز آنها فردا هم آورده

در آنجا سودانیان با تمامی مجتمع شده و عنوان نمودند که غذای ما کفاف نمیدهد باید فرستاده شود در آنروز به مقبولات جواب دادیم
بدانها تقسیم شد دست تهی رفته و صرف نمودند و مراتعه میکردند که اگر غذای آنها را همان ساعت نیافتند خواهند رفت با وجود آنکه
در مدت پانزده روز هر یک از آنها بیش از ده کیلو گرم برنج بسکاج خورده بودند بالجمله من مصلحت در خودداری دیدم چه سیسو زود دست
که تغییر وضع دهم پس فردا دادم تا موافق میل آنها رفتار نمایند

خیلی خوبست که صاحبمنصبان من خاطر مرا از گفتگوی با این اشخاص بازنمیدارند من مخصوصا میخواهم چگونه سیاهان بهج
و باغی را اصلاح میدهم اگر برای هر چیز جزئی نخواهم فریاد زنم خیلی دشوار است از اینجهت بیشتر خودم آنچنین میدهم مسلما
بعضی از طرفداری من خوشوقت نیستند و برخی از جهت آنکه بدردشان نمیرسم راضی هستند ولی شخص ثالثی میداند که حق با کدام است
علاوه بر این برای تسکین نزاع زنگباریان و سودانیان مقرر داشتم که با تنوبا بهمین نهج دیگر روز جلو حرکت کند

نباید تعجب کرد که بسیاری از زنگباریان پیشرفت کارهای روزانه ما از حمل بارها پیش روی و علف چینی با آنها بود برای نمودن
چادر و آوردن آب و هیزم زیرا آنها بدون عادت آنها اگر از پایان سودانیان و مقابل آنها هم بود رسیدن بامین جا
ممکن نبود زیرا که سربازان فردا و آنروز و لوازمات شخصی خود میبینند حمل او پس از یکسال مسافرت بخشنا فرار نخواهد
حال چیزیکه لازم است اینست که ما بین آنها تا حتی الامکان اصلاح دهیم با تنوچون یکربع ساعت حرکت نمودند زنگباریان زیاد
دلتنگ و خشمگین شدند بجدا و خلق نفرین مینمودند دهم آوریل که روز عید فصح بود ما از لورگو نگو بیرون شدیم گرما با علی درجه
(ماند)

مانند برگ درخت از هر طرف فرو می ریختند و بسیاری از آنها وداع باز پسین گفتند امروز سودانیان را پشیمان قرار دادیم
ایشان نمیدانستند که چشم آمد شروع بقرین نمودند باز دهم آوریل اغلبی از سربازان تب کرده و اری و شکایت عمومی شد
تمامی سربازان بجز دو تن از آنها مبتلا بودند بار تنوا از شدت غضب بستر بیمار را خوش هی فریاد میزد و می میگفت افسوس که بوعده
رفتن در کشتی بولاد مین او آتش نیست خلاصه در حوالی غروب آفتاب کنوبی از رفتن رسید در آن گذاشت است که خیلی
مایلم همسفر شما باشم حقیقة همه جا خوب و بجز در این مین بگنگو

بامداد کاروان ما که در حال نزع بود بمسافت چهار ساعتی رسید سودانیان چندین کیلومتر از یکدیگر فاصله داشتند سربازان
تمامی مریض و رنجور بودند باید برای شان کوزه های مرا باز کرده و آبگوشتی مقدار کافی که بهر یک یک پیاله برسد تهیه نمایم پس
از آنکه اشان چیزها را بردند

منزل فردای ما بهمین نهج است و از آنجا به توتسه رسیدیم در هر قدمی یاران کم شده بعضی فرار کرده و برخی مریض شده و چندی
بهلاکت رسیدند فریدا و مرا و آذوقه نیز بسی کم شد

در تسلو در رود انگلیس با تنوفن ملاقات نمودیم و چون از سربالائی گنگو تامان با نگاه عبور کردیم تنوفن را بدین هیئت جدید ملاحظه نمود
نامش آفتاب صورتهای ما را قرمز شنجرفی نموده و ابرو قرمزی در خطار صاحبمنصبان نقش کرده و جلای قدسی بصورتشان داده است
و برخی بدین خیال که منظر حوش پسند آید عمدا در مقابل آفتاب می ایستند

روز شانزدهم مشغول بحمل و نقل شده در آنجا ساحل انگلیس را قیم در نهم شب تمام دان با آن هیئت رسیدن خرد و گلوله بر آن میبارید حمل شد
در آن وقات که مشغول کار بودیم میانه تسلیم پسر مسود که برادر زن چنوچت است و تنوفن حکمران کشتی بولاد بین
او آنس بعضی کلمات رد و بدل شد که از زمانیکه سلیم با چنوچت وصلت نموده تحمل حرف بر اندازد و زیاده مغرور و بانخوت است و ما را هم
نیز ما بین این دو تن گفتگو شد بالاخره چنوچت خشم سلیم را فرو نشاند

در منزل بعد غذیدی از دهاچه استفاده بمن رسید در آنجا لیمرگ حکمران آن بلده نوشته است که کشتی استفاده خواهد رسید و روز
آن او دان پس از شش هفته آماده خواهد شد و میسو بنگلن از دادن کشتی با تنو ریه استنکاف دارد

بالجمله شبانه در هر قدمی کار من این بود که شکایت و گله کوشش کنم زاری آنها امروز کمتر از روزهای دیگر نبود و کی از زنگباریان می گفت
که نان مرا یک تن از بومیان گرفته و دیگر چوپان ما تنزانده کوره داشت که لباسش را نداده یک زنگباری غری را از گرسنگی

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

نزدیک برگ بود در میان اردو نیکه غذایشان تا آنزمان برنج بود شکم چیز خورده خورا من شان میداد و استعدادی افزودن غذا را
داشت سلیم هم نکایت میکرد که صاحبمنصبان بیل و قنار نمی نمایند از دیگران هم چاقو و تیغ و یک تنگ سرقت شده بود

روز بیستم که اردوی ما در حوالی رودنگا لا برپا شده بود یک قاصدی مکتوبی از باتلی بمن داد در آن
نگاشته بود که دریاب کرایه اون کشتی به اگر اطمینان میدهید که زنگباریان هیچ چه صدمه بما نزنند با کال میل کشتی را بمسافرت ما
خواهد داد خلاصه من از این جواب پسندیده خیلی خوشوقت شدم

شنبل روز نوزدهم چند ان مسافتی نداشت و مانند روزهای سابق باران درشتی میبارید و تو یلا که در نزدیکی آن اردو زده
بودیم جای بدی شده بود

روز بیستم بقصبهٔ ناگور رسیدیم زنگباریان خیلی ضعیف و ناتوان شده اند چند روز باید غذا شان از اکثر نموده لی شان از علف ما تنک
همی چیده و میخورند ۴۵۰ گرم برنج برای یک شخص کار کرکافیست و اگر از علف میخورند یقیناً مریض میشوند پس از خروج از
ماتادی تا کونین ۱۲۴۵ گرم برنج که تقریباً معادل ۱۳ چیپ بو صرف شده است و برای حمل و نقل آن حمال زیادی لازم بود
بو میبا از بعضی راهها فرار نموده و ما زنگباریانی را که برای سیورسات میفرستادیم از بابت اینکه مبادا تباخت و تاراج پردازند غذا فن
نمودیم که خیلی دور نروند خلاصه آنها باز با کال رشیه تنی مانیک پرداخته بزودی قریب صد تن از مردمان ما از حمال و سربار
وغیره رنجور گشته از کار باز ماند

روز بیست و یکم که به لوتو پلدویل رسیدیم معلوم شد که برای حمل و نقل قسمت عمدهٔ اجناس تنکو خرکشی استعانه و کشتی پولادین او انس
و کشتی پته و یک زورق کوچک کشتی دیگری حاضر نیست

خلاصه من در روزنامهٔ خود مطالب ذیل را نگاشتم

در بیست و دوم آوریل که در لوتو پلدویل رسیدیم ۵۵۰ کیلومتر بدریا مسافت داریم ۱۸۰۰ کیلومتر با میبا و اردو هنوز
مانده است و در آنجا قصد مراجعت نیست که از خشکی تا دریاچه البرت حرکت کنم

با میبا تلی و دیگر ملاقات نمودم از فقر و تقریر ایشان کشتی به مرتبه زیادی لازم دارد و من خیلی اصرار نمودم که هر قدر زودتر تنکو را انجام دهند و بعد از کفتگوی زیاد قرار بر این شد که تا روز سی ام تمام نمایند

بعد از ظهر با صاحبمنصبان خود با تو و نسن این اشکالات را مذاکره نمودم و بدانها گفتم که اگر این کشتی را بمسافت خیلی بعید است

تا زوزر از این بلده قحط و غلا زده خلاص شویم چه آذوقه در اینجا بقدری نایاب است که در این اوقات دولت ۴۰ جیره روزانه
را به ۱۴۰۶ نفر تقسیم نمایند

بنابراین صاحبمنصبان غالباً شکار و صید را بدریا میپردازند مانند برای هر نفر جوئی برنج خرنکار چاره دیگری نداریم در صورتیکه
دولت به ۱۴۰۶ نفر ۴۰ جیره دهد پس من با ۷۵۰ نفر چه خواهم کرد

خلاصه بدیشان گفتم که نزد میسیو پلیکتن و دکتر تمس رفته چگونگی را گفته مخصوصاً با پلیکتن گفتگو نمایند چه دکتر تمس را چون
ابتدا بحضوریت قبول نموده ایم و رفیت که جانب ما را نگاه ندارد

پس از یکساعت و نیم راحت شوند در صورتیکه صورتحسابشان آویخته و معلوم شود که کاری از پیش نبرده اند بیچاره تا تو و بیچاره رنسن
میسو تیبرکت که با من در تنکو و بلوبو بود اکنون حسکران این بلده است خلاصه شبانه با یکدیگر شام خوردیم با تو و رنسن
حکایت ملاقات خود را با کفتند و با هیچ چیزی را از وی مخفی نکردیم علاوه بر این او نیز مانند ما از کار استعفا است و با ما هم رأی است

میسو رنسن گفت که در اینموقع لازم است که بگرفتن کشتی با تریه بپردازیم

در پاسخ گفتم خیر بی احتیاطی نباید کرد بهتر آنست که بگذارم میسو پلیکتن دو اغیسلتا تلی نماید چه بروی پوشیده نیست که
تا چه اندازه من با آنها همراهی کرده ام پس از اینکه کشتی خود را بما کرایه دهد و دو مقابل وجهش را خود دارد نباید مضایقه نماید که یکه
خوبی از شخصی دیده باشد باید بداند شخص خوبی نماید فرد امن بطور قطع با آنها گفتگو کرده و شرایط نیک قرار خواهم داد اگر
نپذیرفتند تدبیر دیگر خواهم کرد

بیست و سوم آوریل صبح کار زیادی داشتم بویسیای مجاور آمده دوستی خود را با تحفه نمود خلاصه دویا سی من از کاه فارغ شدیم
تکالیفی که در روی ظلم و تعدی یاد داشت آمده می گفت تشخیص نمیدهد مزیت و نفع خود را نمیپردازد مدیر سبب من و میا
رؤسا از آن استعانت با خارج شدیم و تجار را بحال خود باز گذاردیم از بابت کولات ما در زنزشان زیاد است

خلاصه بعد از همراهی با دوستان قدیمی خود بهمانکه ساعتها بین خارت داخلی کرده ام با تو و رنسن باز گشتم و با آنها نظارش نمودم
کرایه خود بهای مرا میسو پلیکتن باز آوری نمود و بعد از آن بگوئید که کشتی با تریه بدهد و زود با کرایه دهد با تو گمان مینمود که گمان
نیست که میسو پلیکتن از نکار رضایت کند منهم باو گفتم کال میل دارم که گفتگوی شما و تو را شنیدم کشتی را کرایه نمایند و من
از خدای بهین را میخواهم

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

خلاصه با رتلو به ما مورین خویش شناسانده و رفتن با وی بسرا نجمن خبر داده که کاری از پیش نبرده اند مسیو پلیکتن خواهش شما را اجابت نموده است چون مسیو لیبرکت از این واقعه مخبر گردید من شناسانده مذکور شد که اینکار خارج از قوه و دولت و تشخیص بزرگ که در سایر کتب خود مفصلا نام برده ام برای اصلاح این کار مصمم شده و بعهده گرفت که مسیو پلیکتن را سرزنش نماید که در چنین موقع نگذارد که رشته کار از دست ما بیرون است و می چگونه راضی بشکست گیری است بالجمله بعد از رفت و آمد یاد و گفتگوی بسیار دو ساعت بعد مسیو پلیکتن راضی شد که کشتیرا هر ماهی به ۲۵۰۰ فرانک باکرایه بدهد

بیست و چهارم آوریل ساتماموی تنوزاد یده ۷۳۲ تن یا ۲۹۶ قرنا خاصر بود ۵۷ تن خاکریز و ذغال و خاکستر و خاک انداز و بخدان و نیز خیلی تلف شده بود چنانکه در صد پنجاه عدد از آنها مفقود بود

بعضی از مرضی که عقب مانده اند بما ملحق خواهند شد ولی در صورتیکه همراهان ما فاصله ۵۰۰۰ کیلومتر کنونی تقریبا از یک بحشان است باز اگر بخت ترقی ارند پس اگر از راه سواحل شرقی عبور میسیو دیم کار چگونه میشد کاروانهای قافله بگال فحمی و تندی با من نگذشتند که مسافرت با تمام رسیده چه این اشخاص از میان جویبارهای آبخیزی و بیکت نگذار بیرون آمده و فی الحقیقه جز بهائم مذکور در سیاه آنها نبود و از کار گریزان بوده فایده پول ندانسته قوم خویش و خانه و منزل ارند چه آنها یکه صاحب ایل و تبار نه هرگز فرار نکرده و در اینگونه اقدام نمینمایند چه در نزد آنها سرشکسته میشوند اینملاحظات خیلی صحیح است چه در کاروان ما تقریبا چند صد تن حمال موجود بوده که فقط بدین خیال نه که مرسوم چهار ما پهخود از پیش گرفته در موقع مناسبی فرار نمایند از شدت یکه هر روز تخمین زدم در کاروان ما ۱۵۰ تن آزاد و ما بقی تابع یا غلام آن

مسیو ژامزن اسب دیائی نگاه کرده و یازده نفر مردمان ما میفرستاد برای صاحبمنصبان و مهمانان عرب سی رأس بتهیه کردم رؤسای ده هم ۵۰۰ ظرف طعام برای من آورده اند و این پیشکش خیلی مطبوع است کاپیتن فلسن و هنرم شکسان و ثرنل تهیه بیزم سوخت و اپور ما میشتابند کشتی استانه با دسته ی رتلو و دکتر پارک فردا عازم خواهند شد و دنبال ی آنها کشتی مرزن میآیند و از آنجا به سوآنا میرود باید حتی الامکان کاری کرده که زود تر از دریا چه بیرون و تیم مردمان ما از گرسنگی از دست نروند

بیست و پنجم آوریل کشتی استانه حاضر شد ۱۳۵ نفر از مردمان ما و صاحبمنصبانشان را با خود ببرد

در کشتی با شتی قدیم خودم میسو سون بورن میباشد کپانی سنده فر که برای خرید عاج تشکیل یافته ملاقات نمودم به در کشتی فلرید میباشد با نام بود سون بورن کشتی را بهمان حالت میخواست بمن بدهد چه تا آخنده ژوئیه که میسو دیگرش با اسباب و آلات باشین

میرسد کشتی را لازم ندارد من نیز با گال تعجیل قبول نموده و جمعی از مردمان خویش را بازداشتم که او را دست نخورده و در آب انداز نند مکاتبین با میسو و اگر کشتی با نرید را برای مسافرت تنگو پاک نموده و آماده کرده است

یک رنجباری یک سودانی هر روز وفات مینمایند

بیست و هشتم آوریل بنزده رنجباری و یک سودانی که در راه بودند و آن قسمت رفته قریبا و تقریبا تمام اسباب خوراک را فروخته ام

بیست و هشتم آوریل ارد و را کوچ داده از راه خشکی به کشتاسا رفته در آنجا کشتی فلرید را که پس فرستاده تمام میشود

با آب بیاندازیم میسو آنتوان و کزرف از کپانی ملانده و سون بورن از کپانی سنده فر مهمانی و پیرائی خوبی از ما نمودند

بیست و نهم آوریل در کشتاسا در زیر درختهای بائوباب اردو زدیم کشتی استانه و با نرید که کشتی ان اردان را با خود بیاورد خواهند رسید

سی ام آوریل کشتی فلرید را در آب انداخته و ۲۰۰ تن از مردمان ما کوشش نموده و او را برده رسانیدند و از آنجا ها محل با گیری او را برده پس بکشتی استانه تبدیل میبرند هر یک از صاحبمنصبان خود دستور العملی برای حمل این کشتی کوچک داده

بارتلو	و	۱	سودانی	آشنر	و	۲	زنجباری
فلسن	و	۳	زنجباری	ژفسن	و	۴	زنجباری
ژامزن	و	۵	زنجباری	ژزرژوپ	و	۶	زنجباری
میسو پارک حاج	و	۷	سمالی و زنجباری				

بعد او امر ذیل را بدانها دادم

میسو ژامزن مامور شد که حیوانا تیرا که باید حمل و نقل او با زین و برک و بزها مراقبت نموده و بکارهای دکتر پارک کمک نماید

هر یک از صاحبمنصبان از رفتار دسته خویش و حالت اسلحه و اسباب سفر شخصا مسئولند و دیگر آنکه صاحبمنصبان و به ها سر باز از اده و آنچه که در اداست در کنار بچه خود ثبت نمایند تا بمیهمان عرب آنها را بفروشند

برای جنایات خفیفه مذنبان میتوانند کتکی تنبیه نمایند ولی با ید حتی الامکان کاری نمایند که مردمان آزرده نشده و خورد گیری نکنند و گیری نکنند

من غالبا عفو و اغماض مینمایم قانون کل باید این باشد که هر جنایتی را سه مرتبه عفو نمایند صاحبمنصبان باید بخاطر آورند که زحمت مردمان زیاد است و هوا زیاده گرم و بارها سنگین و حرکت با تعب و اغذیه غالبا بر یک نهج و کم بوده پس در این صورت مردمان آزرده و خشمگین بوده سیاست در وقتی صحیح است که صبر و حوصله نوع حاصل نباشد ولی کلیه سیاست را نباید

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

بکلی از دست و مخصوصاً در صورتیکه جنایت نسبتی قانون عمل باشد

جنایات عمده که در مسافرت با اثری داشته باشد حکم شان با من است

در ساحل هر یک از صاحبمنصبان و مورکارهای وزارتخانه خویشند مراقب تقسیم غذا و پاک نمودن کشتی بوده نزاع و کفتگو را که بروز دهی

به قدار ره کشتی میانجا مد باید مانع نمایند و رسیدگی نمایند که آب و علف حیوانات هر روز داده شود

برای تفصیلات ثانوی باید بنظور رجوع نمایند

فصل پنجم

در باب مسافرت از دریاچه استانلی تا یامبویا از اول ماه تا پانزدهم دسامبر سنه ۱۸۸۷

در کتابیکه سابقاً نوشته ام مفصلاً وضع سواحل کنگو را نگاشته ام پس در این صورت ۱۷۷۰ کیلومتر کرتا یامبویا باید طی نمائیم گرچه میکنم

روزهای مازوده تمام شده و در اوایل هیچ جنگلها و چندین هزار جزایر و مجاری آب که مانند رودزیرین متصل بوده از نظر ما میگذشت گاهی اوقات

و گاهی از راست و گاهی از میان عبور مینمودیم تا تمامی نخلهای خود شکوفه دوازده فرسخ از ساحل خاصله داشتیم در

حرکتی اشجار و گل بوته و غنچه و سبزه تازه دیده میشد و من مایده اغلبی از آنها تازه میدیدم بعضی از آنها در نظر ما آشنا میشدند ولی خود

بعضی حیوانات هوائی و آبی بر روی آنها فایده آنها را معلوم مینمود این درختهای خشک جنگل که بکلی سبز بوده و اشجار بکدیگر را در شاخه آنها

بی حرکت بود و پرچینی که شبیه و هوام مختلفه زیر آن نشسته و منابع آب دهشان را که گه تنها در نظر ما مانده فراموش نشوند و مانند مناظر

مختلفه طبیعت در هنگام طوفان رعد و برق جستند که صلح و صلاح طبیعت هم بر هم نخورد

فصل باران و ماه مول میکشد از پانزدهم مارس تا پانزدهم آپریل امتداد می یابد هیچ وزه بعد از دو ساعت آسمان صیقل شده و آفتاب در جلو

طوفانهای سیاه از نظر مخفی گشته برق در طرف خلفی نهاده و صاعقه ابر بارا از یکدیگر دریده باران مانند سیل فرو ریخته و بعد طبیعت را

کرغم و خنده فراگرفته شبانه بتدریج بحالت نخست میآید و ما وقتی بهتر از این برای سفر دریا تو انیم انتخاب نمود چه آب بخیلی تر تفع

و نه زیاد پست است پس از اینکه کشتی در اصلی آب گرفته رودها در گل نشیند فرصت و شیشه کشتیها را بخاصله دوازده فرسخ از ساحل

دست چپ حرکت میدادیم تا ۴۰۰ کیلومتر همین نهج بود تا اینکه در آنجا میدیدیم در هیچ موضع دیگر بدان سبزی و رنگ و فراوانی

و طراوت نمیشوند هوام از قبیل پشه و خرمگس و غیره از سفرهای سابق کمتر بود نصف او را طی کردیم فقط بعضی از مردمان ما از این

هوام شکایت میکردند اسب و یابوی ما نیز در آبی نیز در راه دیده میشد بومیها خیلی متواضع بودند بحدیکه نمیخواستند بزور مرغ و تخم مرغ

و میوه از ما بگیرند بلکه داده و بعد از چند روز که سیر تر و آب بسته و هیزم از ذی خود دارند مزاج من در کمال اعتدال و سلامت

بوده بالنسبه بسفرهای پیشین خیلی خوب بودم و پیش این بود که رفقای من بهتر حرکت مینمودند و یا کارهای خرابی زیاد پیش نیامد که مکدر شوم

بقسمی که در این سفر کمتر شکایت و نادم شنوم

روز اول ماه تمه کشتی با تزریده و دو زورقی را که با خود حرکت میداد حاضر شده تمیز تجدید و ۶۰ نفر از اقوام یاخدام وی

و ۴۵ تن از مردمان ما را با خود ببرد و پس کشتی استانلی که فلزیدا با خود ببرد و بحرکت آمده ۳۲ تن از مردمان را با شش

رئیس خود باز زیادی حمل داد پس از نیم ساعت کشتی به ۱۲۵ نفر مسافر براه افتاد ولی بمحض آنکه آواز خداحافظ یاران

در کار تمام بود و کشتی با حرکت آمد که سکان کشتی در هم شکست کاپیتن فرمان داد تا لنگر انداز نه و لنگر ها را در زمینه سنگلاخی

انداختند ولی چون آب شدت تمام حرکت مینمود کشتی را از تنش سیاخت و چون در آوردن لنگر از آنواضع سنگلاخ ممکن نبود پس

باشتی ضما بها را بریده کشتی را به بندر کنشاسا بردند کاپیتن و تیلی و سیوداو و شاز مکانسین ما شروع بکار نموده بساعت شش

شب سکان را راست نمودند

باید اذعان خوشوقتی بدهم که به باقی کشتیها نخورد در قسمت علیای دریاچه استانلی ما نمی خواهیم شد

روز سیم ماه تمه در حرکت کشتی به از همه جلوتر رفته و کشتی استانلی طولی نکشید که از وی گذشته بساعت نیم قبل از ظهر در

موضع معهود لنگر انداخت کشتی با تزریده بواسطه سستی کاپیتن از همه دیر تر رسید

کشتی به وضع غریبی دارد تا چند دقیقه در کمال خوبی حرکت میکند و بعد یکدفعه می ایستد و پس از چند دقیقه مجدداً براه میافتد و یک

این کشتی حرکت از زورقهای چندانست که در عقب جای دارند و با کمال سرعت حرکت می کنند و قوه ی بازو حرکت میدهند

خلاصه همینکه از دور دیده میشود و نگارنده چنین قیاس میکند که صاحبمنصبی در آنجا خواهد بود لطیفه و آنها را برای بدین هیزم فرو داوا

میکند و نگارنده بر حق است که خیلی از شب باشغول باشند بعضی از حمالان ۵۰ نفر برای کشتی استانلی منتظر هیزم بوده و رفته آنها

به بندر آورده پس دوازده تن از رفقای نگارنده بطور اجمال ۷۵ تا خطر ریز کرده آماده می کنند نصف این اشخاص برای تهیه هیزم

کشتی تزریده کافی اند بعد از آن هیزمها را بساحل برده تا روز بعد هیچ چیز جلب توجه نمی نماید بالجمله چندین ساعت میگذرد تا آنکه

سکوت شب تمرد آشکار شود چه تا نیمه شب مردمان ما در ساحل آتش افروخته و صدای شکستن درخت بلند شده و صدای شکاف تنه

درخت از تبر زنهای یاران مسموع گشته ما را هیجان میآورند

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

کشتی مخصوص ما بار سباب زحمت شده است حقیقة کشتی متقلبی است که همیشه کیلو متر ها از آن و کشتی دیگر عقب می ماند چنانکه در
۲۵ دقیقه باید توقف شده و کشتی روغن دوده و کاهی آشپزخانه را پاک کرده و شیشه را منظم نموده و غالبهای سوخته را پنجره در آوریم
پنج دقیقه بعد که فشار را یک آتمسفر رسانیده بودیم مجدداً ثلث ربع رسیده بعد هر قدر یکه کوشش نمودیم طوریکه باید نشد خلاصه
هفت روز در دریا چه استانه معطل شدیم دیگر در همین که صرف مدت یکماه شده بود حقیقة وضع خوشی نداریم در پنجماه و نه این کشتی باید
مسوا تا رسانیدیم در آنجا بار تلو و سیپارک چهار روز است که رسیده اند بنابرین فریادی در کنار ساحل جمع نموده و ذرت و نان هم
خریده بودند شش ماه بار تلو و سته خود را بگراموت برده در آنجا منتظر کشتی استانه شده و این کشتی تخت بلبو رفته مسافرین خود را بیاده
بعد بگراموت آمده بار تلو بارش را برده و امانت من در بلبو مشغول تنظیم باقی مسافرت بودم
ولی روز هشتم ماه تمام از دور کشتی استانه را دیدم که در ساحل طرف چپ از چوم بی چند ان دور نیست بحرکت ایستاده است
من فوراً بدان جانب رفته دیدم که کشتی بسنگ خورده خرابی زیادی باو وارد آمده است قطعه دوم کشتی از چهار طرف سوراخ
شده میخها خارج شده و بعضی ست شده اند مکانیسنهای او پورتهای دیگر را فوراً طلبیدیم سیسوشا رتو و دو الگر که هر دو از اهل آنجا
خدمات بزرگ نمودند و با میخهای چند صفحه تا نیکه از زورقهای کهنه بریده بودند به تکه کشتی نصب نمودند و بکار علاوه بر اشکال صبر و رس
لازم داشت چه تا باید تخته را اصلاح کرده و بر روی آن گیورقه کسیده و پمپ کشیده و بعد پارچه بقال کلفتی بروی آن قسمت را
داده محکماً از گیورقه کسیده و پمپ آنرا ستوار سازند تا ۶۰ سانتیمتر از یکه کشتی بالا بیاید پس باید به تکه کشتی سوراخهای چندی
نموده و میله ها را از آنها عبور دهند مکانسین تا نیمه در آب رفته مشغول کار بود و قسمیکه تمام خارج شده و باینسی سوراخ آب اندکی
یکنفر غواص در آب رفته با کمک دست آن صفحه تخته را که از نقال دو ورقه کسیده و پمپ پوشیده بود گرفته و با دست دیگر بر
طنابیرا که در سوراخ آن صفحه تخته کرده بود داشت بعد با دست سوراخ بدنه را پیدا نموده و طنابرا در آن داخل نموده و مکانسین نیز
از داخل آنرا میگرفت و آهسته می کشید بعد چون صفحه را نصب نموده و میخها را در سوراخها داخل نمود و پیچ میکرد تا چندین ساعت ما
مشغول بکار پر زحمت بودیم شب هم مشغول مرمت خرابی کشتی شدیم در روز هشتم نهم هم کشتی را اصلاح و
روز دهم کشتی حرکت کرده و بعد بهار زیده می شد چند ساعت کشتی به سرعت خود را از دست داده بکلی بحرکت ماند و شاید
زیاده کاسته بطوریکه طوعاً و کرهاً مجبور شدیم که از کشتی دیگر پیدا نیم در اینوقت بهای سیسوشا رتو در هم رفته مثل اینکه از بخت و اقبال
خود بخنه باشد ولی سیسوشا رتو بسیار مرد اشتباهی است و هرگز مایوس نمیشود

(دران)

دران حین که من از بودن در ساحل مشوش بودم من بگفت خوف نکنید که تلفی نیست فردای آنروز قبل از طلوع آفتاب حرکت کردیم
بدنجال که نیمرتبه طوفانی مافات کرده شود تا یکساعت هم کشتی به اعتماد ما را دیگر کن نموده ولی بعد علامات خشکی و ضعف در روی
پیدا شد بحدیکه مجبور شدیم که لنگر انداخته در ده ساعتی چون بچاره ماندیم لابد بسیو و ارد زورق بان دیگر کتوبی نگاشته جانت کشتی ما را زیده
خواستم کشتی مذکور هم در ساعت هشت شب وارد شده در پنجاه و شش فاصله لنگر انداخت
تمام آنروز کار ما این بود که آبهای شیشه رنگی را که در آنجا لنگر انداخته بودیم ملاحظه نمائیم
در آنموضع که ما بین ساحل و یک جزیره ۵۰۰ متر مسافت بود کاهی یکبارگی دو اسب دریائی ظاهر شده و کاهی ساقه های علف یا چوب نظر ما
میآمد روز دوازدهم کشتی را بهار زیده بحرکت نموده وارد بلبو شدیم
قحط و غلا در اوبا نزدی ابدا اسمی ندارد مخصوصاً بلبو یک بندر پر نعمتی است و در همین بلده بود که مردان آذوقه خود را که از زان جنرال
از لوکو کلو همسری وی متقبل شده بود فروشش نموده و فروش خود را بدو دسته منقسم نمودم
چون کشتی بیکدفعه نمیتوانست که تمامی را تقبت علیای کنگو رسانند لهذا مصمم شدم که ابتدا اشخاصی را که توانائی خود بهم رسانند و
باقی را در تخت مراقبت میسو آرد و بنی در بلبو باز گذارم تا آنکه کشتی استانه از یا بسوا معاودت نماید و انگلیس فریاد نیز که
حتی الامکان تعجیل و شتاب نماید و بجواب من عقب ماندگان پس از شش یا هفت هفته از پی من خواهند آمد
با جمله ۱۲۵ نفر از مردمان خود را که ضعیف تر از دیگران بودند در بلبو گذاردم تا از آنجا نهای اعلی آبهای کوارا دا میان در یاچه
برده فرسه به شوکتی استانه در گراموت آمد برای آنکه بار تلو و کپیتن پارک و ۵۳ نفر را حمل دهد
حال بینیم که سرکرده دسته دوم قشون کیست و اشغال عمده بعد از من بکه مفوض خواهد شد چشمها تا ما بطرف بار تلو نگرانند و میگویند
بار تلو کسی است که .... نفر را از کسیر بجر اخیر برده و از آنکه به نیل رسانیده است علاوه بر این در اغتشاش و سپاه سودان کاهی
نمایان کرده است اگر اینها صحیح است پس من صاحبنصبی تهیه زودی برای این مأموریت نمیتوانم انتخاب کرده و اگر هم کسیر سپاهی
او داشتم هرگز بار تلو را بدیگاری نگاشتم چه دیدی بخت با ایست که در دسته اول باشد
خلاصه بعد از آنکه در ظرفیت و خدمات قدیمی صاحبنصبان که تهور آنها بر من معلوم بود ملاحظه نمودم با بار تلو گفتم که در این مأموریت
که تو از حیثیت شأن و شهرت و آزمایش و تجربت برتبه قدیمی نمیتوانم یکی از صاحبنصبان جز از قرار دهم و نمیسولیت را بگردن گیرم
چون بار تلو خیلی خسته و مانده بود وی گفت ۱۲۵ نفر مردانی که از سباب لازمه ای شما نهاده ام باقی در ساحل است اگر کسی

(بهراز)

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

بهتر از شما دانستم یقیناً این کار را بدو می سپردم پس خواهش دارم که قبول این امر را نموده و دلتنگ نشوید علاوه بر این کسی باز ماندگان
سپاه را حرکت ندید بعینه مثل کسی است که سر و دستهٔ قشون را ببرد و گیوتیب بر نهضت خود دقت نماید پس از آنش هفته شما حرکت نمودن ما
خواهید رسید ما یقیناً بتانی حرکت نمائیم چه از عواقب و موانع بسیار باید جوگیریم پس از رایکه گذشته ایم مکنت شما در نزل را
کمی کنید اگر گیوتیب بطفره زند شما تجار کار خود بسیار بقسمی مشغول کار خواهید که روزها مانند برق گذشته مفت نخواهید شد و برای آنکه
شما را بهتر تسلی دهم همینقدر بگویم که محتاج بخبر چی نخواهید شد که من چیزهای عمده را برای شما تهیه کرده ام حال باید ببینیم که شخص دویم را کدام قرار
دهیم گفت هر کس را نخواهید گفتم خیر کسیرا انتخاب نمایید که خیالات و افکارش با شما وفق و هر یک از یاران با چنانکه سید انتخاب
وزجیوی را دکفت بسیار خوب مسیو ژانرزا با خود میبرم گفتم مسیو ژانرزا شما سپردم علاوه بر این مسیو زرتروپ یک کارمند
نیک و مسیو وارد و تبی را با شما میگذارم چون مسیو تروپ مسیو وارد زبان اهالی را میدانند خدمات بزرگ بشما خواهند کرد پس در
پانزدهم ماه تموز ۵۱۱ نفر که جمیعاً رسافت بودند از بلیو خارج شدیم و بعد گیوتیب ۹۰ تن از اقوام و تابعین اش را بدنبال
حرکت کشتی به خیلی اسباب اصلاح حرکت بود چنانکه روز نوزدهم سفارت لوکوکو لالا رسیدیم کشتی استهانه
چند ساعت بعد از شد چون جنبهٔ رسافت و هوشین از ما بخوبی پذیرائی نمودند پس ما در آنجا یک روز توقف نموده ما کولات و شیرینیات
خریده روانه شدیم

بیست و چهارم ماه تموز اکاتردویل یک نهاسینی است که گپتانی سنفرد مالک است و در آنجا سیوگلاو که جوان انگلیسی با هوشی است
و کاپتین و انزل حضور داشتند و کاپتین از خیال رفتن بپارژی که سابقاً گرنفل شده است صحبت بود
سی ام ماه تموز به تنگالا رسیدیم آن موضع آبادی است که بعد از آنجا ساحلبود و دو توپ کپ و چهار جوداست در آنجا یک کوه
آجر پزی ساخته اند که ۴۰۰۰۰ جفت خوب ساخته است این نهاسین افخار افریقای مرکزی است رئیس آنجا و اکمر خون در تنگالا
بود در این تازه کی بیست و نه تن سر باز را از غلامی تنگی خلاص کرده است و تفصیل این واقعه این است
وقتیکه دتن از استانه فال فرار نمود مردانش خود اشتتاب در زورقی نشسته و جریان آب آنها را با خود برده در آنجا بومیان
آنها را گرفته محبوس داشتند

در تنگالا هنوز قحطی پیدا نشده است چنانکه در استانه سین ۳۰ از ده ۲۰۰ رمخ موجود است و صاحبقبان هر روز دو تخم رمخ تازه
بدست میآورند و محل وسیعی دارد که در آنجا برنج کشته اند و خیلی نبرات مأمورین از شراب خرما و نوزده قطاع و نی شکر که شرب

خوبیت می آشامند

باز تو فستان دادم که با گیوتیب و کسان او بلاواسطه عازم استانه فال شوند و ۳۵ تن بنگاریرا از کشتی آنها بدر آورده بجای
آنها سودا نیاز انداخته ام تا هیچیک از خلاان باز نمانند که در کدام روز با شا برسند بحر بحبی بی انتظامی در حرکت کشتی استانه
بود و آنها را هیچ بساعت اصلاح میشود بدون هیچ حادثه تا مصب اروهوبی و گنگو رفتیم و روز دوازدهم بر روی قصبهٔ با نگو
اردو زدیم

اهالی با نگو هوطنان با روتی اند و این با روتی کسی است که کارا در ۱۸۸۳ در طفولیت او را اسیر کرده بود سیر فرانسه و دوتن
او را با نگلیس آورده آداب متمدنین را فرا گرفته و بعد بنزد من آمد خلاصه با روتی بعد از شش سال خود را در نزدیک وطن و قبیلهٔ خویش
دید و من در آنجمن دیدم که چشمان با روتی با وقت تمام بسمت وطن خویش نگرانست من گفتم که اهالی با نگو را خوانده و بنزد ما دعوت
نماید ولی هر قدر کوشش نمودیم رام نشد و من تا مدتی در خیال بودم که چگونه اهالی جنگلها وحشی تر از کسانیکه نواحی کشوده
اند هر چند در جلو آنها اشیاء درخشان و رنگین کردن بند مروارید ثمین بردیم و کلمات محبت آمیز زده و خنده و تبسم نمودیم
بالجمله هر کاری کردیم که اسباب طمینان آنها شود سودی نکرد و مانند آبی بود که در او دن سایند متهانا
و ما من آنها جنگل است و چون از خارجی حسی و خیال کنند دی خود میدانند فوراً در آن مواضع غیر قابل وصول پنهان میشوند و اگر بزور بک
ساحل آیند بجنس دیگر شخص نشناختی بکار خود دیگر زنند در آنجا کمتر بنده دیگر به شخص نظر کرده مثل آنست که صداها میگوید در آن
جنگل آنشخص بومی درخت خیلی بلندی پیدا نموده و بر آن بالا رفته ملاحظه حرکات و سکنات اشخاص او را مینماید در جنگل شخص خارجی
دیده نمیشود و اگر اتفاقاً به بینند تحیر شده سیمای یکی دیگر گون شده و صورت دیگری از ترس مشتبه میشود

با روتی آن اشخاص وحشی را طلبیده آنها نیز رفتهای خویش را بآنسکی طرف با میزانده تا انگه باز نزدیک شدند با روتی یکی از یاران آنها را
شناخته بود گفت ترس و بنزد من آی پس اسم کسیرا برده و احوالات او را از آنشخص پرسید و چنان با نگ بلند
آنشخص آواز داد و انداز آنطرف آب کسی جواب داده و بعد دیدیم که یک تن بومی در زورقی بدست آورده بطرف ما آمد بهانامی
برادر بزرگ با روتی است و با روتی از وی احوال پرسی نمود و لی برادرش خیره خیره با روتی را نگاه کرده و او را نمی شناخت
با روتی اسم پدر و مادر شرا بیرد در این حین قیافه او تغییر کرده و بسرعت زورق را بطرف ما رانده و با روتی گفت اگر تو برا
منی چیزی از اسرار نهانی با من باز گو با روتی گفت آن جایی که حسی که در با زوی تست او بومی واقعه بزرگ آبی را بنظر بیا

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

بهمین نشانی کفایت کرده و آنچوان وحشی که سینه عریض داشت از خوشحالی فریاد برآورده و بموطنان خوشبخت خبر داد اول دفعه بارو قایق شروع بگریستن نمود برادرش نیز ترس از اشخاص خارجی را کنار گذارده بپهلوی کشتی آمده سیاه مارا بطور وحشیانه در آغوش کشید سایر کشتیها نیز نزدیک آمده اظهار خوشوقتی مینمودند شبانه بابا رو قایق گفتم که در آمدن با او رفیق دوزرکان خود مختاری ولی میل من آن بود که با ما همراهی نماید و نیز ظاهراً از رفتن امتناع نموده و مصاحبت با ما را اختیار نمود ولی یک یا دو روز بعد نیمه شبی در چادر من آمده یکجفت رو تو و سلیمی فشنگ و یک ساعت نقره شنصری و مقداری پول کریستی برداشته در زورقی نشسته از رود سراز یر شد و نزد کسان خود رفت و ما دیگر او را ندیده و نا شنیدیم

پانزدهم تون در کنار دریا بموبا رودخانه در ساحل چپ رودخانه که ۱۴۵ کیلومتر در بالای مصب این رودخانه واقع است رسیدیم

فصل ششم

در باب مسافرت بیاموبا از پانزدهم بیست و ششم بیست و هفتم تون سنه ۱۸۸۷

۲۱۰۰ کیلومتر از دریا طی کرده ایم و در مقابل ما دهات چندی است که در آنجا مردمان بارهای خود را که از عاج و لوبلدیل میآیند جای میدهیم مردمان با ۲۵ تن اند و بارهای ما ۶۰۰ عدل است و باکال میل برای اینکه کمتر را در بحر متزل بدهند وجهی خواهیم داد و کرنه بزور و جبر آنوضع را خواهیم گرفت

در آنجا قانیکه ۱۸۸۳ واقعشد بدنامی بگوشش نمودم که با بومیان آشتی کنم

امروز خبر عمده تری در نظر داریم در خیال بعد از این بطرف بنا در نیل و البرت نیانزا نگریسته و در آنجا مردمان از آمدن ما اطلاع بهمرسانند ولی ما بین ما و آنها یک ناحیه وسیعی واقعست که در نقشه های جغرافی سفید رنگ است و چون این جنگل سیاه را نگریم یک دوری از اشجار عظیمه از عاج بومی کشیده شده است این دیوار همه جا متصل است مگر در موضعیکه آب در اینجا دو نهر بزرگ میریزد در اینوقت هر یک از ما خیالی میکند ولی من در فکر حاکم خیالی هستم که اشخاص و سربازان را جرئت داده و تقویت کرده بکار ببریم در آنجا با عین تمهدی را میدهم که بهی فریاد زده و خوشحالی نموده و با یک یا الله یا الله داده پیش میآیند و از این اصوات سایر افواج و آن وحشیان خونخوار بجوش و خروش میآیند در میان ما و آنها یک فضای بی نهایتی است که راه و جاده ندارد کاپیتین هر دسته علزوات و ماکولات را تقسیم نموده و با نها فرمان داده میشود که هر کدام کشتی خود را کرم

نماند زیرا که حالا باید در تهیه حرکت به البرت نیانزا بود که از همه عمده تر و مهمتر است

شانزدهم تون دشمن ساقی صبح کشتی به بی صدا از لنگرگاه حرکت نمود و نزدیک کشتی استانلی رسید و آنوقت که صدا را همه می شنیدند به صاحبمنصبان گفتم که مقصد ما رود بنگی از رودخانه عبور نمودیم که بیانزا مطمئن ساخته تحرکشیرا از دور شنیده بدینواسطه بحرکت ایستادیم که تا آنها از بالای کنار رود که پانزده متر از ما ارتفاع داشتند با کمال تعجب تجمر ما را نگاه کنند مترجمها بدون رفتن با آنها گفتگو نمیتوانند زیرا که تمام اروبومی یک زبان حرف میزنند

بعد از آنکه نیم ساعت تعارفات و کلمات دوستی آمیز باین طرف رد و بدل شد متوجه آنها جرئت نموده نزدیک رودخانه آمده و با هم دیگر آشنا شدند حرکت داده و یک شدیم نیم ساعت دیگر از جانب با تعارف و دوستی از طرف آنها با متناع و نفرت گذشت

خلاصه یکی از آنها چاقوئی را با تعدادی از آلات و ادوات بلورین با معاوضه نمود و بواسطه همین از آنها خواست طلبیدیم که چند هفته در قصبه آنها منزل نمائیم و دو از دهکده آنها جاده آهن و برج دیدیم ولی در جواب نیم ساعت با ما شنا نمود

آنوقت ساعت نه بود کلوی من چشمکزده آفتاب سوزان بر کشتی استانلی میتابید دم که مطابق خیال من قرار نامه در فشان دیدم که میان ما معهود بود و پوزنیته صغیری دکه از آن کوشها کرشده دیوارهای جنگل نیز آن صدا را منعکس نموده و دو فرسخ دشکشی ما به بندر آن رنگبار بان و سودانیان مانند بوزینگان با کمال چستی و چالاکی از بندر آمده هنوز بسر دانه نرسیده که یک تن از بومیان بانی نامه بود یا بموبا مجسمه از دهات است که یک کوچه از خانهای مخروطی که در کنار رودخانه و تحت تشکیل داده اند و در آنجا منظر و سیعی از فراز و نشیب در اروبومی دارند

خلاصه دسته های قشون در هر یک از محلات رفته و در سر هر راهی قراولی ایستاده مردمان بی تجسس میزم رفتند تا از تحریکی به بندند دیم آتش اردو را تهیه نمایند سربازان تماشای شهر و گشت و گذار رفتند بعد از ظهر و نفراز بومیان یکی از دهات بیامو با بحالت اعتماد و اطمینان پیش آمده و ما را خوشوقت نمود و آنها از اهالی بانو رو بودند و طوایفی که در آنجا ساکنند جای دارند از نسل آنها هستند با میوه موز فروختند و ما قیمت آنها را بخوبی رد کرده و وعده دادیم که با کمال اطمینان نزد ما آیند

فردای آنروز بعضی اشخاص تفحص با نیک نقشه و برخی بسنگر بندی مشغول شدند و خدمتی خفر نمود و بعضی به نیزم آوردن برای کشتی مشغول شدند تا آماده بوده و از حوادث مصون باشند در آن هنگام با یاران با چند تن از بومیا تر اسیر کرده و نیز ما آورده ما نیز بهر یک کشتی مرواریدا داده و خیالات نیک خود را نزد آنها باز نمودیم

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

روز نوزدهم کشتی استانلی هنوز شش روزه راه داده و من برآنی مبلغ ۱۲۵۰ فرانک برای کاپیتن و یکی دیگر هم بهمین مقدار برای مکانیسین در حضور ژانرن با نها دادیم که در راجعت در استانلی پول آنها بدهند برای تبرکت یک جعبه قهوه مخصوص نشاط دوستی فرستادم با دو کشتی استانلی با مکتوبانیکه بمجلس اعانه نوشته بودم عازم شد

کشتی چه باقی نماند که تا آنکه با ماتزریدیسر اه باشد و هر ساعت منتظر آثار استانلی بودیم و برحسب تعلیماتیکه به ماتزلو داده ایم یا در روز نوزدهم وارد شود

در چنین ممالکی و جنگلی که پر از دزد و اشخاص یاغی است مجادر شبانه استانلی است اگر آدم دقت درست نکند یا منتظر بعضی حوادث بود بار تلو روز یازدهم از مصب اروموبی گذشته و ماتزریدیفرمان می نیوتب و قشونش را شناسایی برده که در آنجا سربازان ساحلو و رئیس انگلیس تازگی فرار نموده بودند نیوتب در وقت عدادن تنظیم استکوئی میآید چه گفته بود که بعض رسیدن به استانلی فال با ۶۰ تن حمال به ماتزلو وارد خواهد شد و گمان میکنند که دیر نمودن وی ضرری داشته باشد خلاصه از آن میگذرم مقرر بود که شش بار تلو پیدا نشد صاحبمنصبان خود را بتجسس فرستادند که در راه تصادفی افتاده است ولی من هر ساعت عینک خود را برداشته از دور نگاه میکردم

روز بیست و دوم تشویش و اضطراب من بحدی رسید که به بهترفرمان دادم که با پنجاه تن سرد و یک توپ روز بیست و پنجم تفحص کشتی ماتزریدرود و اگر بعضی احتمالات که من میدادم وقوع نداشته باشند یکسر بدریا چه استانلی برود و در آنجا کسی را که ببیند بعضی اشارات نماید اگر جوابی نیاید حمله نماید و بورشی بر دو اگر کاری از پیش نبرد و زودی مراجعت نماید ولی در ساعت پنج شب نگهبانان فریاد آوردند که بار تلو صحیح و سالم و نیوتب کشتی را نگرفته است و سودانیان یاغی نشده اند و بومیان با رود دوست بودی نبرده اند و ماتزریدیه مسئول می میشنیم عینکم را دزده است و بهمان قسمی است که در وقت غربت از دریاچه استانلی بودولی این قسم تشویش و قلق مخصوصا در اخیر تقاضا خیلی صدمه میزند بار تلو فقط بواسطه بعضی اتفاقات از قبیل منازعه با بومیان و گفتگوی با نیوتب وغیره دیر کرده است

دو روز بعد کشتی چه و ماتزریدیه حامل نیزم و سوخت شده عازم شدند در همانروز مکتوب ذیل را به بار تلو نگاشتم بسبب زیادتی مسوده همش را برداشت

آقا چونکه شما قدیمی ترین صاحبمنصب این سیاحت هستید پس فرمانفرمائی ماموریت با بومیا به شما تعلق دارد و باید نیکنام را قبول نمائید و بهتر همین است که قشون شما سربازان سودانی اند که برای ساحلو برابر از زنگباریان نیکوتر اند و اگر استانلی در

بیست و دوم ماه ژوان از یامبویا حرکت کرده عازم دریاچه استانلی است اگر حادثه وقوع نیابد در بیست و پنجم روزیه به لوپلدویل خواهد رسید و در ظرف دو روز ۵۰۰ باری را که بهمه میبرد و مهمتر است حمل خواهند کرد من گمان میکنم که در چهارم روزیه کشتی استانلی از رود گذشته و روز نهم به تومیر سد چون سوخت کشتی تمام است پس آن ۱۲۵ نفر که به سیوا رود قسمی سپرده شده و اکثر آن در بلوبستند کشتی نشسته حرکت خواهند کرد خلاصه روز نوزدهم کشتی در نیگالا توقف نموده روز بعد یکم در نیجاوا رد میشود اگرچند روزی معطلی پیدا شود چون من کاپیتن کجال وثوق دارم پس خاطر جمع هستم که قبل از دهم ماه اوت کشتی خواهد رسید زمانیکه مردان و بارها از نشانه شمار ئیس ماموریت یامبویا جیا شیده و بایدهر قسمی که هست و در به دامین پاشا رفت میتواسطه پس از رود آخرین کشتی استانلی در استانلی پل شما چند روزی بیشتر در آنجا نخواهید بود تا زمان رود بار ماه اشخاص با یدا کمال تمامت و احتیاط رفتار نمایند چه که اردوی شما در محل امنی باشد معذلک اگر از رئیس اردو بستی بعید نیست بروز نماید برای یک دشمن قوی گرفتن اردو اشکالی ندارد پس من مطمئن هستم که در تفویض این امر شما انتخاب خوبی نموده ام

این عملی که شما سپرده شده است برای سیاحت اهمیت عمده دارد چه اشخاصیکه در تحت فرمان شما جا میباشند شش ماه تمام قشون هستند و خیلی برای سیاحت برای آنست که بعد از این سایر بلاد و معاصه جا دار نمایم آذوقه و قوشون شما نیز در خوبی کمتر از آن خانمانشینند پس تلف این اشخاص این بار برای ما خیلی بد است و در آنوقت علاوه بر اینکه کمک کسی نمیتوانیم کرد کسی نمیگذارد که از اقلیم دیار ما دیدن نماید پس ایده ارم که از انتظیم و سیاست بیشتر مخلف نشوند و قسمی حرکت نمائید که دشمن یا شما نتواند استیلا یابد بهتر آنست که شما خندقی حفر نموده که ۱۸۰ سانتیمتر عمق داشته باشد و اگر بار دو از اجانب شرقی و غربی اند طرف جنوبی در محکمی نصب نمائید خیلی بر استحکام کار شما افزوده خواهد شد زیرا که همان بومیان شما حق نخواهند کرد بلکه از عرب و متفقان آنها نیز نباید غافل بود

از اینجا ما مستقیما بسمت شرقی حرکت میکنیم و مثلا گاهی از خط مستقیم منحرف میشویم کلیتا چون به دریاچه لیرت سیدیم اردوئی زده و زورق خود را در آنجا گذارده و در آنجا کاروانی را ملاقات کرده در باب وصول این پاشا بعضی اطلاعات حاصل خواهیم کرد اگر این پاشا زنده و در انتهای دریاچه باشد ما به وحی میشویم پس کاری با متعلق خیالات او ست یقینا تا پانزده روز دیگر زنده می ماند و بعد از همان راهی که آمده ایم مراجعت می کنیم

بواسطه کندن پوست درخت و قطع شاخهای اشجار بعضی آثار و علامات در راه خواهیم گذارد و همینه از سمت شرقی عبور نمائیم و در هر چهار راه چاهی حفر میکنیم حتی الامکان در درختها بعضی علامات میگذاریم

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

اگر پمپو قب نخواهیم که وعده داده نفرستند یعنی ۶۰۰ حمال دانه نماید و کشتی استانه با آن ۱۲۰ که در بلوکذارد و ام ۱ ارد شونه گمان میکنم که میتوانید قشون را حرکت دهید خیلی خوبست که شما قدم اول را مرا گرفته بیائید در اینصورت با مخی خواهید شد و علامائی که ما گذارده ایم ملاقات فمائید و قشون خود را حرکت میدهید اگر دو روز گذشت و شما از آنها اطلاعات چیزی نیابید یقینا را بهرا گم کرده اید

مکنست شما خواهیم که پمپو قب نفرستند برای حمل بارها کافی نباشند در اینصورت باید مطابق فهرست ذیل از بارها انتخاب نمود و حمل دهید

(۱) ملزومات خیمگاه و مخصوصا فشنگها

(۲) مروارید ها و منقوشهای نجمی و صندلها و مشروبات

(۳) اشیاء مخصوصه

(۴) باروت و چاشنی

(۵) آذوقه های فرنگستان

(۶) نعلبکی های برنجی که در لنگر معمول است

(۷) آذوقه از قبیل برنج و با قلا و نخود و ارزن و بلگاج

در باب طناب و کیسه و بعضی ادوات از قبیل خاکانداز و غیره مخصوصا بنویسید و اسم را فراموش نکنید و ملاحظه نمائید که هر یک از اشخاص شما چه اندازه از اشیاء میتوانند حمل دهند

ولی بعوض آنکه بسیاری از اشیاء را حمل ندهند بهتر آنست که هر نفری را نصف نمود و دو آنجا که رسیدید رفته باقی اسباب ها را بیاورند و فهمیدکه کشتی استانه بکلی از با مبو یا حرکت نمود آنچه را که دارد و در هنگام عزیمت من وی سیده به پسیو و بیاورد

ما کمتر نویسید و حرکت مرا از طرف شرقی مذکور دارید و آنچه را که از حالات من اطلاع بهمرسانیده باید و یا فرض نمائید بدو بنویسید و هم سوده این مکتوب را برای آنها بفرستید تا مجلس اعانه از اعمال و نیات آینده شما با خبر باشند قشون ساحلو حال آنها مرکب از ۸۰۰ فرنگی و ۴۰۰ تا ۵۰۰ حمال یا دیاست در ظرف چند هفته کشتی استانه ۵۰ فرنگی دیگر ۷۵۰ حمال برای شما میفرستد که تمامی در تخت اطاعت پسیو زوپ و تبی میباشند الحال من پسیو ژامرن را معین شما قرار میدهم پسیو زوپ و تبی نیز در اطاعت شما خواهند بود و با تکالیف عمومی حرکت اردو و غیره رئیس کل فقط شما هستید ولی در اجرای یک حکم عمده و مهمی از شما خواهش میکنم که با پسیو ژامرن مشورت نمائید و قتیکه پسیو زوپ و تبی در آنجا رسند آنها را متحد و این خط و دانسته بگذارید و در اسورات شما عقاید خود شان را

بطور آزادی بیان نمایند گمان میکنم که تمامی مطالب مهم را بطور واضح بشما گفته ام و بیان قسمی رفتار نمائید که براحت و آزادی در دولت خویش روزه خیلی خوبست که بواسطه مبلغی و بعضی تحفه تحفیل توانید با آنها دوستی بهم رسانید و در هیچ موقعی از اطلاعات از وضع بومیان و برداشتن نقشه و غیره خودداری نکنید مفتخرم از یکه خادم مطیع شما باشم

بازی استانه

بار تولومیو ای خوانمن این تعلیمات از نزد من بیرون شده و از آنمرن خواهش نمود که کشتی استانه را بتو بسپارد پس از دو ساعت با تو بازگشت خواهش ملاقات نمود و سئوال داشت که در خصوص پمپو قب صحبتی با یکدیگر کنند که درباره اشخاص عرب سئوال دارم مشترا طلاع حاصل نمایم چند روز قبل که من در استانه بودم شما حکایت بخت برگشته را بنظرم خیال آمد که شوخی زیادی پمپو قب دارد اگر چنین است پس چگونه با این مرد راه میروید

گفتم خیلی خوب حال قلب باشید تا سئوال خود را بیان کنید

سه روز قبل از آنکه وا پور شما وارد شود من از بابت شما خیلی در رنج و تعب بودم زیرا آن کشتی را که در فرمان شماست باید پس از مدت معینی به صاحبانش تسلیم نمائیم بدرقه شما بسرباز سودانی بود و کشتی در کمال خوبی در دست او و نظر بازمان رود شما را نمیدانستم در صورتیکه حادثه برای شما رخ ندهد برحسب تعلیماتیکه شما داده شده بود میبایست عصر روز ۱۰ یا اگر خیلی دیر شود روز ۱۷ انجا وارد شوید ولی شما روز ۲۲ در رنج ساعتی شب رسیدید

باید دانسته باشید که در انجا چاپار و تلگراف نیست و از شما بیخبر بودیم و این بیخبری موجب ترس و بیم شده و روز بروز تزاید کشته تا بحضرت و تشویش رسید و از آن گذشته بعضی مطالب مجهول بود که آیا کشتی شما بجائی خورده آیا کشتی شما در گل نشسته چنانکه برای غلب کشتیها اتفاق افتاده آیا شما بدست بومیان بیرحم افتاده اید چنانکه پسیو تن میدهند آیا سودانیان شما یاغی شده چنانکه در لوکونو گوما را از این امر تهدید مینمودند آیا کلوا از تفنگ کسی نفشنه شما خورده آیا شما را پسیو ژامرن در آشپزخانه گذاشته اند آیا پمپو قب اعراب را اغوا کرده و بر ضد شما برانگیخته است آیا شما هم مانند آستروژ فن با سیم شاهزاده و نگارنده را در آشپزخانه گذاشته اید و کرنه چه اتفاقی افتاده آیا مکنست خیالات دیگر کرد

ولی من مجبور بودم خلاصه پیش از این گفتگو نکنیم و هیچ چیز را انکار نکنید چه مقصود از ذکر مطلب قصد ملامت و مذمت شما را ندارم بلکه مقصود جواب مسئله شماست با مجمل هر چه که آخر شش خوب است خوبست

حال از پمپو قب مشخص کنیم من با او کاری ندارم و مجبور و مخالطه با وی نیستم ولی پمپو قب تا حدی است که این را صحی متعلق باو است و با او دوستی داریم اکنون فرض نمائید که با با او دشمنی آشنائی ندارم پس تصور نمائید که آنوقت چه اشکال داشت که از حال

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

وی عبور کنیم و من چگونه توانستم شما را با ۵۰ تفنگ و ۲۰۰ حمایل ۲۰۰۰ بلکه ۵۰۰۰ بگذارم پس تعجب من این است که شما با وجود آنکه در آستانه فال اعراب دیدید از من این نوع سوال میکنید زنهار زنهار بخدا با چوتیب هرگز با صد تن از یاران وی برابر نیستیم و شما ملاحظه نمودید که کسان وی در استعمال اسلحه و قربیای و لوله و غیره و بچه پا به تهور و کشاخ اند و از قشه سیصد تن در آستانه فال منحیر و هم برشما پوشیده نیست که چوتیب مردی کینه جو است و اقوام وی جنگ را بر صلح ترجیح میدهند و نیز میدانید که چوتیب با بقاء خیال جنگ و جدال با مملکت کنگو بود و چون من به رسیدم او را از این خیال باز داشتم حون و چرای مطلب بر شما واضح و هویدا است

کشتی ما در اوبند در نگاه بود و چوتیب برای تحصیل آلات جنگ برای اهالی کنگو عازم شد آتش خشم وی شعله ریز بود و برخ نبود کار را بخیال بگذارم چهارم از دوستی وی و هر قبیله که بود او را با یاد شاه تو بلد صلح دادم

حال مکنت شما سوال نمائید که آیا تمامی این امور شخصا به شما راجع بود در جواب میگویم که آیا شما کال پیل را ندیده اید که با حرکت کنید و در اینجا منتظر شوید حال کنونیکه شما را رشته ام ملاحظه کنید که اگر چوتیب ۰۰۰ حمال موعود از شود شما هر منزلی را باید دو مرتبه سه مرتبه طی نمائید

خلاصه بین رفیکه در این کاغذ نوشته شد نظر نمائید از آن روی تکلیف شما با یاران خود و کسان چوتیب معلوم میشود و صحیح میگیرد چوتیب بشرایط خود وفا نماید

باید شما بگویم که این تعلیمات که شما داده ام موافق حرمیت که در قبیله من دارند پس شما را متظلم میکنم که همینکه قشون منظم شد بگروز در اینجا بمانید باز ملاحظه نمائید که چوتیب شخصا صبر اکه ضرر میکند بقدر کفاف شما نموده و میتوانند تمام بار با را حمل و نقل نمایند باید بدانید که از کدام یک از بارها باید صرف نظر نمود و در صورت از حمل برنج و با فلاز و نخود و از زن و بکلاح خود را صاف دارید و ملاحظه نمائید که در انبوه چند از کیسه های آذوقه میتوانید بیاران خود بخشیده و آنها نیز دانند که متاع آنها را صرف نمایند با وجود این اگر نتوانید حرکت نمائید باید نصف بار با و یکثیری را که چوتیب بار با را گذارده بجای آن برگشته باقی بار با را ببرید خلاصه یک و کیلومتری و دو مرتبه طی نمائید بعبارة اخری چون ۵ کیلومتر قسمت بار با را گذارده و باره برگشته باقی را حمل و بعد منهم در کنگو بهمین نهج رفتار میکردم چنانکه با ۸۰ نفر ۲۳ مرتبه ۹۰ کیلومتر را طی کرده ۲۰۰۰ بار و ۵ دکن بزرگ را برده و راه کالسکه رو پل و غیره ساختیم بتقسیم معلوم شما خواهد شد که در چند کیلومتر مسافت را خواهیم بود حال بینیم که از جمله سخنان من چوتیب آنچه که شما راجع است که انام است اگر چوتیب درست بقول خود وفا نماید بخیر رود کشتی استانلی با سیصد نفر و کسان خود حاضر شود شما مکنت یک یا دو روز بعد از ما بتوانید حرکت نمائید و با برسید و گرنه در مراجعت از دریاچه البرت شما را ملاقات خواهیم کرد

(اکنون)

اکنون که ما یک از این دو قسم را ترجیح بدهیم آیا سیل داریم هر منزلی را دو مرتبه سه مرتبه طی نمائیم و یا چوتیب با ۰۰۰ حمال پهلوی استانلی و با ۲۰۰ حمال کک کرده بسرعت از پی ما آخر سکلها عبور نموده و بیشتر ما به بیرت تیاز را وارد شویم

باز تکلیف بهیچ است کدام ثانی را ترجیح دارد

گفتم خیلی خوب حال قدمت بشوید که سبب دوستی مهربانی من با چوتیب چه بوده است و چگونه چوتیب و کسانش را از زنجیر تا استانلی آذوقه و توشه و منزل داده ام و چگونه تراه را با یاد شاه تقسیم نمودم

گفت حال قدمت شده و فهمیدم گفتم یک نکته دیگر هم هست که از جمله عده تراست فرض کنیم که چوتیب را نیجا نیاورده بودم و حراب آشیار استانلی با شخاص بفید زیاب کارهای سیصد تن نمیتوانستند مخالفت نمایند و هم فرض میکنم که از جنگ و جدال با شما هر سان بود پس علی الظاهر با شما اظهار دوستی مینمود و آذوقه بزور به شما نمیفروختند اگر بطرف زنجیر بان شما نمیرفتید که کسکو و منزل آنها بیشتر از شش یا هفت روز مسافت نبود و در آن برنج و روغن و باغی یا دی موجود است همین کار کافی بود که سه برابر شخاص شما را متفرق سازد و در حضور ما بقی یاران شما نیز چون از فرار یارین مطلع شدند آنها هم گریه با هر دفعه دو نفر و سه نفر و شش نفر رده نفر فرار نمودند پس ما کنت شما بقینی بود

وچون من از این امر مطلع بودم که از زاه کنکو عبور نموده و چوتیب دوست خویش قشه رادم بعد از این و آنرا با یا کمال احتیاط وفا نمائید چه از اندک بی احتیاطی در معرض خطر خواهید بود و با آنها بصبر و مهربانی حرکت کنید چه این اشخاص اند جوجه های مرغ زنگ ال زرد و نخلهند

مقدمات با این قسم اشخاص بود که من سفر فرنگستان را نمودم و در کنگو مملکت کنگو را برپا کردم

باز تکلیف خیلی خوب آیا حالا گمان میکنید که چوتیب بعد خود وفا کرده و شش صد تن حمال را نیجا خواهد آورد گفتم شما هم مثل من از خطب اطلاع دارید شما چوتیب در وقت رفتن با شما چه گفت باز تکلیف کور داشت که در آن وقت همینقدر با من گفت که انشاء الله پس از نه روز دیگر نیجا خواهد رسید گفتم و فقا اگر بعد از نه روز بیاید کار بزرگیست باز تکلیف از چگونگی سوال نمود گفتم زیرا که جمع آوری ۰۰۰ حمال امر عمده مهمی است و چوتیب قبل از یازده بلکه بیست و نخواهد آمد چه باید اضافات را از دست داد و باید دانست که این مرارو پائی نیست تا بماند که بوعده یقینا باید وفا نمود بلکه مردم عربی است هیچقدر میگوید نشانه یعنی فردا یا پس فردا یا پنج روز دیگر یا ده روز دیگر خواهد رسید بعبارة اخری امید ندارد باخدا است ولی اگر تا بیست روز نیامد کشتی استانلی دوم ماه اوت هم نخواهد نیجا رسید بلکه هفت هفته یا چهل روز دیگر وارد خواهد شد پس تصور نمائید که در آمدت با آن اشخاص نسبل چه خواهد کرد چه بیکاری

(فشار)

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

فشار تمام عیوب است خلاصه باید صبر نمایند تا کشتی استناد بیاید اگر تا آنوقت چیتوب نیامد دیگر نخواهد آمد

ولی اگر نیامد کار مشکل است زیرا که با دویست نفر باید شصت بار راحل داد و بمدت دو روز راهپیمائی نموده و مجدداً مراجعت نمود

خلاصه عزیز من مسیو بارتلو هیچ شکی نیست که ما کار بسیار آسان نیست ولی کدام یک از این دو هر را ترجیح میدهید میل دارید که در همین جا بمانید و مراجعت را از دریا چه الهرت منتظر باشید یا کم کم پیش آمده و هر روز قدری حرکت کرده مشغول کار باشید

بارتلو گفت خیر در نجا ماندن خیلی بد است گفتم عقیدهٔ من نیز چنین است بهمین واسطه بود که این حساب را برای شما کردم و اگر یقین داشتم که این راه را تا دریاچه الهرت مستقیماً خواهید پیمود هیچ اعتراضی بانکار نبود از بابت شما هیچ اضطرابی نداشتم بعد بارتلو گفت که بعقیدهٔ شما تا چه وقت بیکدیگر خواهیم رسید گفتم خدا داناست احدی نمیداند که چه در پیش داریم و ما کجا بچنگ کشیده میشود آیا فقط یک درصد موجودات سالمین از کدام این تلفات خواهند راهزنان و درندگان وحشی خواهند گذاشت همینهای آدمی خواهد

من خیلی میل دارم که اینها را بدانم بلکه مبلغی برای دانستن این امور میدهم ولی ممکن است شما دوست دارید در نجا مدت رسیدن بالهرت نیاز را که نوشته شده است بی فائده بدانید چه در سنه ۱۸۷۴ و سنه ۱۸۷۵ من ۱۳۲۵ کیلومتر در ۲۱ روز طی نمودم از نجا تا الهرت نیاز تقریباً ۸۵۵ کیلومتر بخط مستقیم فاصله است همیشه در سنوات قبل ۱۸۷۴ و ۱۸۷۵ من بخط مستقیم مسافت کمتر از همینها را در ۲۴ روز می پیمودم از دریاچه همینها او چی چی را نیز که بفاصله ۵۴ روز طی نمودم و لی آنها واضح جلگه مانند و راه صافی داشت ولی در نجا در مواضع مجهول و بیراه هستیم اگر تمام جنگل باشد کار خیلی سنگست آیا طول جنگل چقدر است ۲۰۰ ۴۰۰ ۶۰۰ کیلومتر میدانم فرض میکنیم که سه ماه لازم است تا الهرت برسیم و در نجا پانزده روز باید بمانیم و سه ماه مراجعت نمائیم خلاصه او اخر ماه اکتبر در صورتیکه بتوانیم حضرت نزد شما اطلاعات خوب امید کرد و تمام اینها در مکتوب شما ضبط است

ولی مقصود این است باید کار بکند زیرا از جلو میرویم و در نجا شانه نمیکنیم و مسیو بارتلو از میان جنگل معلوم میکنیم و بجنبه ارتحت شرقی حرکت خواهیم نمود تا بنقطه مقصود برسیم و به جلگه مرتع رسیم و هر جائیکه بارویم شما نیز میائید اگر ممکن شد از نجا باطلاع خواهید داد

پس از دوی سئوال نمودم که آیا کار مشکل است گفت بلی علاوه بر این مکتوب و تعلیمات شما در دست است ولی میل دارم مطلب دیگری از شما سئوال نمایم که مربوط بر مسئله است که در اندرین گفته اید گفتم بفرمائید دوی پس از اندک تأملی بمن گفت نجار یاد دارید و قتیکه مرا بخانهٔ شما حاضر نمودند شما گفتگوئی نمودید که از آن بابت حدس زدم که درباره من کسی چیزی بشما گفته است بلی گفتم عزیز من شما قول میدهید که تا آنوقت اسم بارتلو را نشنیده بودم آن اطلاعات را بخاطر دارم ولی مطلب شما را نمیدانم

گفت شما در آنوقت از صبر و تحمل و طاقت سخن نمودید و حال آنکه در سودان با بی تابی حرکت میکردم که ناگاه آنها قصد من نمودند و بطرف من برگشتند من فوراً یکی از آنها را با طپانچه زدم یا را دوی دیگر تا بتوانم از دست داده مانند گوسفند رام شده از اینروی بگمان افتادم که کسی شما چیزی گفته باشد گفتم یقین بدانید که من از اینواقعه اطلاعی ندارم تا آنکه شما گمان میکنید از خیال مسافرت شما نیز بود فقط من از روی قیافهٔ شما آنکلمه را گفتم آن دوستیکه شما را حاضر کرد از شجاعت و رشادت من سخن کرد و من میدانستم که این صفات در میانهٔ صاحب منصبان انگلیس نادر نیست ولی میل داشتم کس دیگری بداند که بخدمات سفر اخیر تا چه مناسب تر تاب و توانش میشیر باشد و از شما معذرت میخواهم از اینکه آن زمان گفتم که در سیمای اشخص چندان اثر طاقت و تحمل شاهده نمیکنم چه یکروز جنگی در موقع میتواند خدمات بزرگ نماید ولی در سفری مانند سفر ما و در این جوانسالگار که وقت و چگونگی و محل و مکان خبث معلوم نیست کار مهم یکراست زیرا که هزاران اسباب موجب تعویق و تعطیل است مانند گفتگوی ما بین صاحب منصبان و سربازان که بی خلقی و بیتدائی و بی تقوی و خستگی مزاج کسالت و ملالت و تنگدستی و بیماری و سستی عضلات و خجالت و بیراحت و تشنگی مفصل و ضعف شدید و حیوانات مخوف که از فریقا راست نمایند مرد جنگی عموماً بکارهای صعب و چالاکانه برخورده و بوقایع عظیمه برخورده و اگر بتواند تحمل نماید و خشم خود را فرو نشاند صفت خوبی است

بازار چیتوب گفتگو نمائیم می یک آلت مفیده خوبیست میتوان با وی هزاران کلوله را نموده ولی گفتم آن آلت اختلالی بهر سانیده و یک نفر اگر هر ساعت او را روغن نزنند در نصورت باید فشنگ و آلات چخماق دار نیز بکار بریم خلاصه اگر چیتوب را با مدنیا مبین خوبیست و تقریباً نظر باقه مقصود خوب نابل میشویم ولی اگر پای پس کشیده یا را نخوهم در اعتنیت شمریم باید بخاطر آورید که در سنه ۱۸۷۶ چیتوب عمد خود را با من سخیت و بیانگونه مراجعت نمود و مرا در نجا گذاشت و منهم بر غم وی با ۱۳۰ تن تمام کنگو را پیمودم علاوه بر این شما در لاموسا فراطرش دکتر لانز را ملاقات کرده که نتوانسته بود با این پا شابر سد زیرا که تمام قوتش چیتوب بود و کار و گیری نمیتوانست بکند ولی شما دارای پنجاه سرباز و دویست حمال غیر از خدام و یاران معاونین ولی در آن سفر تنگ با من عهده کرده بود که از بومیان کمیته سربازگیرند بعضی از آنها آمدند باز فرار کردند ولی من هشتاد تن از اشخاص با وفا و مطیع همراه داشتم همین کار باعث شد که در مملکت گنگو سفر نمودم و هم نجار یاد دارید آن کنوبی را که بنس نگاشتم که برای یافتن این پانصد چیتوب بما حاجی به چیتوب نداریم ولی برای بردن بارها و رفتن و آمدن و حمل عاج وجود وی لازم است و در باب اعتماد من بچیتوب بخاطر یاورید مگنوبی را که چند روز قبل به آشتر نوشتم که دراندک خیانتی که از چیتوب محفوظ افتد او او سکن و یرا با گلوله با خاک یکسان نما و شما باید متفق شوید که با دوست آزمود

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

این قسم رفتار نمی نماید

خلاصه دوست عزیز من خلافت ننماید کرد، میدانم که شما مایلید که در جلو حرکت کنید و گمان مینمائید که اگر از عقب بیائید بعضی چیزهای نطاق شما تلف میشود خیر هیچ چیزی تلف نخواهید کرد چه از زمان سلطنت داریوش تا کنون آنهائیکه مواظب راه هستند و آنهائیکه میروند پاداش شان یک نهج است در پنجاه هم نشان و یکتوریا و مدال لیاقت خواهند داد و پس از اندک مدتی تمامی فراموش میشود نخاطر بیاورید انحطار قیصر را

در تاریخ جزیره خوب یا یکدفعه دو دفعه میت جاده تکلیف را افتخارات خلاصه تکلیف من اینست که مشقتها از جلو حرکت کنم و تکلیف شما اینست که صبر و حوصله را پیشه خود سازید حال یا یکچنین جائی خرم که از بسیاری تکلم گلویم خشکیده است

روز بیست و پنجم تمامی اهل اردو پشت سگر رفته و خندق را تماشا میکردند از یکطرف باتلو مواظب عملیات است و از طرف دیگر قشون ایستاده است قلنسوه های روپا را از روی انصاف تقسیم میکند و میتوپارک دکتر باتاش و خدمان مشل آنکه عمل جراحی بکنند در نزدیک در مشغول کار بود و حوالی شب من نهارا در روزنامه خودم نوشتم مستحفظ نهائی تهیه از ایشان بت نخواهند آورد و ترا من بسرعت هرچه تمامتر مسوده میکرد و آنرا بواسطه تب صفراوی در تختخواب خوابیده است

یک تن سرباز سودانی که در شورشها بود برده بود از خط پاسبان نهاد و مشغول تفرج بود و فردی که زوینی بر شکش خورده بود در کشید این دومین متوفای ما است که از زوینی کشته شد است ولی آخرین متوفا نیست در این وقت یک تن سودانی را بقراولی و نگهبانی گریز قرار خواهیم داد و نیز هر کس را که یک یا دو کلمه با و گفتگو نمایند عوض نمیشود بدینواسطه بعضی بیرون رفته و خود را در معرض خطر انداخته اگر فوراً کشته نشوند پس از چند دقیقه با شکم شکافته و رنگ رفته مراجعت مینمایند چون رنگباری را شنیدن هیزم و جمع نمودن تا نیک باز میدانند و می آلت کار خود را عمداً از دست انداخته و بخط پیاده نجس آن عقب میکند خیالی در دماغ خشکیده اش میپزد و از اردو بیرون رفته و در فهرست یادداشت غایب نوشت روز بیست و ششم برای صاحبمنصبان پیش قراول مطالب ذیل را گفتم بجناب پاس فرد اکه بیست و هفتم ماه ژون ۱۸۸۷ است باید حرکت کنیم

مسافتی را که باید طی کنیم ۸۸۵ کیلومتر خط مستقیم است چون روزی ۱۵ کیلومتر را بپیمائیم پس از دوماه بمدینه جه لهرت خواهیم رسید در سفر ۱۸۷۱ که تفتیش لیونکستن سیر قم در پنجاه و چهار روز ۵۷۹ کیلومتر را پیمود و ما بعبارة اخری روزی ۱۱ کیلومتر زیم راه پیمائیم در سنه ۱۸۷۳ که در فرنیا سفر کردم همین مسافت ۵۷۹ کیلومتر پیموده شد یعنی از باگامویو تا دینا زا در شصت و چهار

روز طی کردم خلاصه روزی یکصد کیلومتر را پیرفتیم در سنه ۱۸۷۴ و سنه ۱۸۷۵ کاز باگامویو یا چه و یکتوریا نیرنسم ۱۱۵۸ کیلومتر را در صد و چهار روز روزی هشتاد و یک کیلومتر طی مینمودیم پس اگر مسافت از نجاتا گاه آلی که ۸۸۵ کیلومتر است تخمیناً روزی شش یا شصت کیلومتر پیمود شود سی و هفت یا هشت روز خواهیم رسید

خصوصاً بلکه شبها از ملکتی را که باید عبور نمائیم شبیه و نمای این اطراف است نخواهیم پرداخت که جاده های معوج داشته و طوایف بومیان را هم دیگر متصل میکند و طرق عرضی که قسمتهای شمالی و جنوبی را هم مرتبط میسازد بومیان از نیزه و کارد و تیر و کمان و سپر مسلح اند

چون باید تعجیل و شتاب عبور نمائیم اغلبی از بومیان متحیر میشوند و وقت آزاد ندارند که در دهم نشسته و قراری داده تا باما دفعه نمایند همینکه خشم و غضب خود را با ما معلوم میسازند صاحبمنصبان انجله ما را بچاکی رد کرده و با ستی تفنگهایشان همیشه پر بوده و حمالان و شورشیان و بواسطه هیچ بهانه جوئی اسلحه خود را کنار نگذارند

شیپور حاضرباش صبح زود کشیده میشود

اول دفعه شیپورچی سودانی دسته نمره اول نیرند

دفعه دویم شیپورچی دسته نمره دویم بفرمان آستر شیپور نیرند

دفعه سیم شیپورچی دسته نمره سیم بفرمان فلسن شیپور نیرند

دفعه چهارم طبالچی دسته نمره چهارم بفرمان ژفتن طبل می نوازد

پس صاحبمنصبان قهوه و بیسکوچ را زودی صرف نموده و مشغول اجزا خود شان باشند که بتوانند حرکت نمایند

در شش ساعتی صبح پنجاه تن پیاده مسلح از قرینا و بنبه و دیگر بفرمان من حرکت نمایند بعد تمام قشون پس از صد و پنجاه دقیقه بفرمان آن صاحبمنصبی که نوبه او باشد عازم خواهند شد و صاحبمنصب کوراز را بجای عبور خواهد کرد که در دخان آنوا ضع بعضی علامات و نشانها قرار داده ایم

قشون مرکبست از حمالان و تمام اشخاص مریض یا سالم که در عقب مانده اند خلاصه مرکب چیزی از دسته است

عقب مانده قشون مرکبست از سی نفر که هر روزی در تحت فرمان یک صاحبمنصب حرکت مینماید و آن صاحبمنصب باید آنها را مراقبت نماید و آن باید هیچ لوازمات شخصی چیزی با خود نبرند و احدی از آن خط تجاوز ننماید و اشخاصی که خیلی عقب مانده اند باید صاحبمنصب

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

مذکور مواظبت نمود و پیش آورد والا اگر فراموش شود یکی تلف شود

پنیر و قشون و چادرها و بارهای شخصی باید تا فاصله بعد از صاحبمنصب قرار نگیرد و این صاحبمنصب باید همیشه با شد که عقب ماندگان

فرمانبر رساند و هرچه بشنود کلمه بکلمه بعقب ماندگان باز گوید

پیش قراول باید راه را هر ساعت کروکی کاه هفته را کاملا خیلی باب رحمت است قطع نود و تفنگچی باید دور بیندازد خارها و خاشاکها باید از دو طرف چیده

و محوطه از آن پاک نماند بحدی که کسی باید در تنگها و محله ها و باید در عقب آنها پاک نماند شتاب صاحبمنصب باشد که کار از پیش برود

محوطه ها کوبیده و دور داشته پنجاه متر از نقاط حاکم باشد

قطر طبیعی رود باید شتاد و پنج متر باشد چنانچه باید از آن باید در یک دایره وضع نماند که شصت متر قطرش باشد اشارات فوق برای

عبور از یک مملکت خطرناکیست و اینکار برای جلوگیری حمله های دفعی و وحشیانه است

پیش قراول باید وضع آن طور باشد که مانع نخی در جلو بیندد و چیز دیگری غیر از نشانی بین شخص باشد فوراً قشون مخبر باشد

حتی الامکان از درد بات متروکه کاروانسرا دوری نمایم تا بتوانیم تهیه آذوقه نمایم و باید پیش بینی حمله بومیان را کرد صاحبمنصبان باید پیشه بدانند

که سربازان سیاه و سودانی و سمالی و زنگباری بکمال بی احتیاطی در اطراف متفرق میشوند و از هزار نفر از مردانیکه بدنبال سقط میشوند

مثل آنست که در جنگ از دست رفته باشند پس صاحبمنصبان مسئول زندگانی مردان خویش اند هر صاحبمنصبی که بخوبی این قوانین را اجرا

دارد بدین فشان راه رود خدمت بزرگی بمن کرده است و قسمیکه بار در رسند اگر در دهی باشد باید صاحبمنصب اینکار بتنزل

پردازد و مواظبت نماید که قشون جایی فرا گیرند بعد قطع و قمع مسافتی که خارج از اندازه پاسگاه قدم نگذارند و از چوب و هیزم و غیره محله

خود را مسدود نمایند تا از حمله شبانه بومیان محفوظ باشند

پیش قراول فوراً اطلاع خواهد داد و بصاحبمنصب همیشه تعلیمات لازمه را خواهد گرفت تا آنکه در وقوع هر اتفاقی محتاج فرمانی نباشد فی الجمله خود را

باید تا بتواند پر دسته خویش فرض نماید و بکمال احتیاط رفتار نماید

در تمام این دقایق آشپز باید متوجه باشد که قراولان و مستحفظین شب در مواضع حملگاه فراگیرند و هر دسته از زنان مخصوصه پیش بینی نماید

در هفته اول مسافت زیادی نمی پیمایم صاحبمنصبان و مردان شاق را خاطر جلو میفرستم ولی وقتیکه مسافت

طی کردیم منازل را طویل تر نمایم و در بقیه مسافت بکمال سعی حرکت خواهیم کرد

باقی تعلیمات لازمه در موقع گفته خواهد شد

نامری استمانه فرمان دهی مسافرت

در اینجا چند کلمه از روزنامچه خود نوشته این فصل را ختم می کنیم

بیست و نهم ژوئن در یامبیا اشخاص ما در طلب آب روز قبل خیلی دور رفته بودند و لی چنین روزها باید بعد از حرکت

و اول راه و بر پا نمودن اردو دسته اردو علاوه بر این بعضی کارها باید مجری داشته و بعضی دسته ها را مرتب کرد از زنان خروج از قشون

ما مرضای یاد می آریم حال باید ضعفای آنها را سوار نمود زیرا که این چهار دسته که حرکت نمایند باید در کمال خوبی باشند هم باید آلات

و ادوات اشخاص پیاده را شماره نمود چه از صد و دوازده بیست و شش باقی مانده است از صد و بیست و دو از صد قلاب شصت و یک

از صد خاک انداز شصت و هفت عدد باقیست باقی را زدوده یا دور انداخته اند پس در اینصورت با این اشخاص بسیار دقت

فقرا بچه درجه خواهد رسید

فردا ما با سیصد و شتا دو تن حرکت خواهیم کرد چه خواسته است در مواضع مجهول و غیر معلوم و بیم یکی از بومیان نام طوایف

وحشی آنها را بما من گفته است و لی دلیل قوی و مستند آنها بکلی نیخورم خلاصه بومیان اشخاص خوبی نیستند چه خاطر شرور و بی تعصب

و در فکر هستند من بهیچیک از اقوال آنها را باور نمی کنم و باطمینانشان اعتماد نمیکنم و لی میل دارم آنها بدانند که گران صفات ترک

نمایند بیشتر فایده خواهند برد

باز نوشته خوبی بر پیشانی ادوی نیشته مرحبت یک جوجه یک شب گاه یا پنیر پنکش کرد و لی از آن زده جوجه که کرده عده

کرده بود اثری پدیدار نیست علاوه بر این یکی از سودانیان ما را بقتل رسانیده و ما باید احتیاط فوق العاده را در نظر بگیریم بطرف شدیم

که اگر یک سرباز شجاع ما را بکشند چیزی نخواهیم گفت و انتقام نخواهیم کشید بلکه قاتل را تهنیت میکنیم زیرا که میخواهیم از آنها بز

و ماهی و جوجه و تخم مرغ و بسیار چیزهای دیگر خریداری نمائیم اگر ممکن چند هفته طول کشد

امشب بواسطه باز نیکه میاید حرکت فردا شکست و باز حرکت میشود

آشپز عضو مریض و بخوراست که قادر بر حرکت نیست عده لک میخواهد با همراهی نماید خیلی بی احتیاطی است که مرد را بجان خود

بیندیم اگرچه برای مردن اردو صحرا فضای وسیعی ندارد کنار رکن میگوید مبتلا بورم معده و روده است از این بابت من تشویش اقدام

ولی من گمان میکنم که یک تب صفراوی است و ما او را در خشکی جای میدهیم و گمان میکنم که کار بخوبی انجامد

ماموریت ما مرکب از جنرال ذیل است

دسته نمره اول ۱۱۳ مرد و چه ۹۹ قرقیا دسته نمره دویم ۹۰ مرد و چه ۸۵ قرقیا

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

دستهٔ نمرهٔ پنجم	۹۰ مرد و بچه	۸۷ قرقیا	دستهٔ نمرهٔ چهارم		۹۰ مرد و بچه	۸۶ قرقیا
صاحبمنصبان	من	۱	—	〃	آشپز	۱	— 〃
—	فلسن	۱	—	〃	ژفسن	۱	— 〃
—	پازک	۱	—	〃	نوکر اردوبی	۱	— 〃
		۳۸۹ مرد و بچه		۳۵۷ قرقیا			

کسانیکه دریا میوبا ساخلو هستند

توپدانی	۲۲۴ مرد	۴۴ قرقیا	زنبارکی		۲۷۱ مرد	۳۸ قرقیا
نوکران بازنو	۳ —	〃	نوکران رشن		۲ —	〃
سمالی	۵ —	〃	بیماران		۲ —	〃
بازنو	۱ —	۳ قرقیا	ژمرن		۱ —	۲ قرقیا
	۱۲۹ نفر		۸۷ قرقیا			

سربازانیکه در قلعه گرفته شده و بعد جزئه ساخلو یا میوبا میشوند

زنبارکی	۱۲۸ مرد و بچه	۵۲ قرقیا	مسیو تروپ	۱	—	〃 —
مسیو وارد	۱ —	〃 —	مسیو نبی	۱	—	〃 —
	۱۳۱ مرد و بچه		۵۲ قرقیا			

خلاصهٔ این تفصیل

اشخاص مأمور	۳۸۹ مرد	۳۵۷ قرقیا	ساخلو یا میوبا	۱۲۹ مرد	۸۷ قرقیا
ساخلو قلعه کشتیها	۱۳۱ —	۵۲ —			
	۶۴۹ مرد				
		۴۹۶ قرقیا			
از زنبارکی تا میوبا آنچه گاز تلف شده است		۵۷ مرد			۲۸ قرقیا
		۷۰۶			۵۲۳

فصل هفتم

مسافرت از میوبا تا اشبار پانکا

(از بیست و هشتم ژوئن تا ششم ماه اوت سنه ۱۸۸۷)

یک ساعت قرقیائی طرز مسافت جنگل وداع با زمرن و با تیلو ۱۴ روز در جنگل اشبار یا میوبا بیان کنند توقف در پانکا تفصیل حرکت ما سینهای نزدیک اسپری شلیا بانی پارک و موردا طوفان جنگل کشتیهای بیان ژفسن کشتی پولادین پیرود وه برگاندا خرابهٔ دهات دورنمای روبروی دهات پاکوتی یا کوکا اشبار کوکو یا کوکوا کوشت قهوه خرابهٔ نزدیک بادان کی کوتابان با بورد از شرق رفتن از رودخانهٔ سمالیها ماریزی توپه اردو میوی در توپه یا به سوم و فضاشان وحادثهٔ ژفسن اشبار گپ رئیس اموری اردوی دریای قوی حادثهٔ زورق یک و متروک ورود به اشبار پانکا اشبار

در خاک قرقیا را همیشه یک جاده است که از کثرت و اباب و اباب مانند فرنخت و صاف شده است و چون بوبیان متعاد اند که با یکدیگر در یک خط حرکت نمایند بواسطهٔ جاده مذکوره همیشه بیشتر از سی قطر عرض دارد و اگر جاده قدیمی باشد نی الحقیقه بصورت کجراهی صحیح و عمیقی است زیرا که وسط جاده همیشه از هر طرف پست است و به تدریج طرفها از خاک و خاشاک پوشیده و منقطع شده و بواسطهٔ حرکت مسافرین سنگ و خاک بدان سخت میرزند در فصل باران آزاد گودتر و عمیق تر میشود گلستان بعد از حرکت از اردوها بان جانب و شب بفرهای قبل بهتر است زیرا که با میوبا محسوب عادت است و اهالیش از شرق و غرب جنوب با یکدیگر کجراه میدانند

پس از حرکت از اردو فوج از پس فوج راه افتاده و هر یک بیرق کوچک دهل و شیپور پیش میرود و انها که شجاع اند بیدوست درختان از هر طرف کف دست قطع نمایند تا نشانهٔ راه باشد درختها را شمشیر زده و شاخه هائی را که مانع عبور حمالان بوده دور کرده و جدا نمایند تنهٔ درخت را بریده و بردی و دو انداخته و از شاخه و خار بوده هر نفر لکاهی ستدی می بندند تا شمار اول و نگهبان مانند اگر جاده موجود نباشد شخص پیش قراول باید از ارسنال نقشه زمینی را انتخاب نماید که برای نگاهبل تر باشد زیرا که هیچ چیزی آنقدر اشکال ندارد که شخص با بار سنگین در وسط آفتاب ساعتها معطل باشد

اگر جنبه پر درخت و راه دشوار باشد باید مصری مرتب آورد و بزودی فرسنگها و حمالان عقب میشود که تحمیل نمایند و ما را معطل کنند باید چند چابک بوده مرغ را از هوا بیندند علاوه بر این آن سیصد نفری که منظر اند فرصت در یک روز نه از زمان باید بچه راست

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

ای نظر نماید زیرا که سنگ‌ها زیر برآمده و تیزه‌ها کشیده‌اند و در آن تاریکی بایگاه کرده‌اند که صدائی را استماع نمایند و من بروم
بیکاره و قبیل ما خود نبرده‌ام بلکه این سیصد نفر پیران و اشخاص سمین بچشم حقارت نگریسته آنها را برنشتی یا میکنند و زبانشان نمیند
شمشیر کار کرا است از بیم مخزه خنده و باران بر یک و بره و بسته خود را به در سنگر خود کرده اند پوست درختان را قطع نموده و زمین را شبانه
کاروان در عقب آنها حرکت میکند

با تو عزیزمن وضع باین قسم است شما وعده ما را فراموش نکنید پس از اندک مدتی یکدیگر را ملاقات خواهیم کرد و در کمال راحت با
هیچ اسباب سطحی پیدا نخواهد شد همینکه باران ما از بقوا آمده حرکت خواهیم

خیلی خوب خدا حافظ شما باشد شما را آمرزش و رحمت بخدا برساند

کاپیتین قطن برای وداع پیش آمد پس من در جلو قشون حرکت نمودم و قلمن از عقب سپاه براه افتاد و در انتهای آن دات متوقف شدیم و از آن
شخص راهنما پرسش نمودم که از کدام طرف باید رفت وی از شدت غرور و نخوت که خود را در حرکت در جلو همه میدید و خویشتن را رئیس
می پنداشت زیاده مشغوف بود و در این توقف بوضع یونانی طبس شده و خودی برسر داشت

در بانج گفت که از سمت شرق گفتم چند ساعت دیگر به مجاور میرسیم گفت خدا میداند گفتم آیا تو نمیدانی وضع راهی شناسی و در این دات قرار
گفت خیر حال ملاحظه نمایید که شخص هادی و دلیل ما بدین قسمت

گفتم خیلی خوب بنام خدا حرکت نمایید و بعد طول و دو ساعت زیاد تا بدست آوردن جاده باید عبور نمائیم پیادگان بسم الله گفته بسیار
اخبار راز و چند لحظه بعد از حرکت سرقشون در میان بیشه ها ناپدید شدیم

حال بیست و ششم ژوئن ۱۸۶۷ است تا بحال دویست و نود و شصت و دو ساعت که بیشه و صحرا میپائیم و آن کوه بلند طاق بین نیز هنوز ما
در فرسخی را که پس از فرسخ طی میکنیم چیزی جز بیشه‌های بلند و کوتاه نمی‌بینیم و جز اشجار بزرگ و کوچک و سایه درختان چیزی بنظر نمیآید

باید چند فصلی در باب نباتات طولانی و قایع بگویم چه در نظر شخص تربیت شده مواضعی را کشوف کرده ایم که یقیناً بعد از ما خشکیدن
آبهای زمین و پیدا شدن این قطعه بدست کسی و رانده است تا این سال ۱۸۶۹ در هیچ کتاب الواح و برگ و پوست و غیره اسمی از این قطعه
نوشته نیست و بر همه کس مجهول است در حوالی یک دویا ۳۰ درجه دور کاروان ما از جاده عبور مینمود که در آن گذر آمده شده بود و زنده غایر پیشتر
انبوه و تاریکی داشت رشته قافله با کمال آسانی و بدون بیکی عبور مینمود و در هر سه یا چار و نیم ساعت بواسطه پیش گاه و بلاب حرکت قافله متوقف میشد
بدینواسطه آن پنجاه تن پیشرو ما مدام با تبر و در آن گیاه را قطع نموده و می بریدند میخوانیم گفت که در هر صد متر راه عبور کرانی صد متر

راه دشوار و سخت بود

وقت ظهر پس از آنکه از آبشار یا تموبا گذشتیم به محل انحنای رودی رسیدیم که از اردوی ما پیدا بود راست و از این انحنا تا شصت یا هفتاد
کیلومتر بالاتر از آبشار دیگری پیدا است که آبهایش ریخته و کف نموده بواسطه آفتاب میدرخشند در پائین چند زورق در حرکت بودند گویا
مردمان یا میوه یا محصولات خود را میرسانیدند چنانکه پس از چهار ساعت حرکت که ما نزدیکتر رسیدیم ملاحظه نمودیم که زنان و اطفال با گنبد
درخت بربالای آبشار اجتماع نموده و مجتمع شدند این اشخاص که اولین مرتبه است که آنها را ملاقات مینمائیم زورق خود را با کمال نظم و آرامی
حرکت داده و بعد نیز دیگ ساحل آمده متابعت حرکت قافله را کرده مسافرین را استقبال نمودند

یکمرتبه ملاحظه نمودیم که سرکاروان از یک خیابان ساخته و پرداخته رسید که فراخی آن شش متر و طولش دویست و شصت متر بود در انتهای
آن قریب سیصد تن بومی دیده میشدند که با دست اشاره نموده و فریاد زده هیچ یک از آنها دست در نداشتند تا کنون در افریقا نظیر
آنها را ندیده بودم

پیادگان ما متوقف شدند در اول حمله بنظر چنان آمد که این اشخاص ایراد خوب و عریض و پرداخته اند تا ما یکمرتبه آنها را دیدیم و در
طرف دیگر برای جنگ و جدال ایستاده اند

بومیان با خار و خاشاک مدخل جنبگل را بسته نموده و از هر طرف ایستاده اند که مجبور شویم از راه ساخته داخل نمائیم چون خوب دقت نمودیم
دیدیم که در اینراه گودالها کنده و در آنها نیزه‌ای هرآلوده نصب نموده اند و طول آن نیزه‌ها پانزده سانتیمتر بود و تا نیمه در زمین فرو رفته
و از بر که و شاخ درخت آنها را پوشانیده بودند تصمیم گرفتیم که آن شاخه‌ها را برای عریض نمودن خیابان ببرند در آنوقت من
بیست و چهار نفر را در دو صف قرار داده اول صف سربازان و دوم آن نیزه‌ها را از زمین برداشته و دیگری تفنگ را بدست آورده
و بعد دوازده نفر را باز داشتم تا چوبها را از سر راه برداشته و در آن وداخل شوم بمحض اینکه بیست متر راه را بهمین قسم پاک نمودیم
که گیرتوخان عظیمی متصاعد شده و تیرها مانند باران بسمت ما پرتاب میشد و اشخاص ما نیز دوانه تفنگ را بطرف آنها گشاده
دادند و بسرعت تمام کاروان بسمت آن دوسوخته حرکت نموده بدان دو دیگر که در سمت شرقی واقع و هنوز آتش نزده بود وارد شدیم

در نزدیک دو خانه جنگ سخت تری روی داد بحدیکه صدای تفنگ برای فرار دادن وحشیان
کافی بود زیرا که انجماعت از صدای بلند خیلی بیم دارند ولی گویا اینها چند تن از وحشیان بواسطه غرور و حرکات زشت خویش
وداع بازپسین گفته

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

چنان مینماید که آنها با حرفهای رفوع بهمدیگر خیلی گفته بودند تا آنها را بخیال نداخته و در مقابل ما باندازه نمی‌ایستند

قریب نیمه‌شب بود که قشون ما بدره رسید تمام شب جماعت وحشیان بقیه قشون خویش پیوستند هرچند میخواستند بخوابند را مضطرب نمیکرد گاهی تیر و زوبین‌های بسیار آلوده بهوا انداخته‌اند که عموداً بر سنگرها میشکنند زمانی فریادهای وحشیانه بهوا میکشند تهدید آمیزی میشنویدیم گاهی صوت بق از تمام اطراف بلند میشد مثل آنکه بخوابند حمله عمومی نمایند وچون ما را از خیالات وحشیان خیلی خبر میدانستند پرسکان برفت که در سر زدن آفتاب احدی از ما باقی نخواهد بود در سنگرهای قبل قدری اطلاع به تزویرات و حیله‌های وحشیان پیدا کرده بودیم ولی آنها نمیخواستند مجدداً بمن بیاموزند خلاصه قرار دادیم که اول روز بازدهم فرمان آتش که بکلی سکوت را رزیده و بیدار باشند چون بامداد شد معلوم شد که نیزه یکی از یاران ما خورده ولی نیزه فقط از لباس او گذشته و او را برزمین دوخته است و نفر دیگر نیز بواسطه تیری مجروح شده‌اند

مدت دو ازده دقیقه نگذشت که دوباره بدست آوردیم که از آنجا بفضای وسیعی بعرض دویست متر رسیدیم که ما نیک در آن کشته و هفت کیلومتر در جنوب شرقی ما کنده واقع بود در اینجا قدری استراحت نمودیم ولی من میل داشتم که یاران خسته و مانده شوند زیرا هنوز آنقسمیکه باید حاضر بحرکت و راه رفتن نگردیده بودند پس از این مسافت طویلی که از روی آب بعمل آمده بود یم میل دارم که آنها را کم کم بمنزل عادت بخشکی بدهم چه کاری بس عمده در پیش داریم

روز سی‌ام بجاده رسیدیم که چهار ده مفصل از ما بیکدیگر مربوط نموده است چه تمامی در یک خط واقعند و در اطراف این دهات مانیک زیادی کشته‌اند ولی در اینجا وضع آثار یک جاده جدید پیدا است تمام خانها مخروطی شکل یا بصورت مناره بوده اغلب از تیرهای سوخته خانهای خراب دشمنانیکه در دخان است معلوم میشود که اعراب بدینجا وضع گذرگرده‌اند ممکن است اردوی محمد باشد روز بعد از دهاتی عبور نمودیم که تقریباً شبیه بهات سابق بودند و بواسطه راه ساخته بیکدیگر مربوط بودند بعضی قطعات جنگل آنها از هم دیگر جدا کرده است

در حول اینراه بعضی گودالها دیده میشود که برای گرفتن جسیوانات بزرگ بکار است و قلعه‌هائی برای گرفتن شکار و خرگوش و سنجاب و میمون کوچک و موش نصب نموده‌اند پس حرکت در اینراه خیلی احتیاط دارد ولی از پائین کفشهای محکم خوبی در پای ما از نو ولی مدتی چون آن خارها را عبور کذارده‌اند ممکن است پوکشان از کفش گذرکرده پا را بکلی مجروح نماید

امروز با یکمایل و دشواری دیگر مسافرت جنگل الفت بهم رسانیم

در هر پنجاه متر فاصله چند درخت بزرگ در راه افتاده است که قطرش تا شانه آدمیست ما باز حمت زیاد جسته‌ها را از روی آن درختها عبور میدادیم بسیاری از اشخاص ما از بیکار تازه دلگران بودند علاوه بر این چون نیکار را باید بسی کمتر کرد تا شخاصیکه عادی بجنگل نبوده دلتنگ شده بصدا درآمده

در ساعت بعد از ظهر ما نزدیک بکه رسیدیم و این دفعه وارد شدیم و ازده منزل کردیم زیرا که پای سه تن از یاران ما در آن قدر بار قه مجروح شده بود بامداد ان ساعت قبل از طلوع صبح بواسطه های بوی زوزه های شوم و صدای بوقی که در بیشه ها پیچیده بود بیدار شدیم و بعد کم کم صدا فرو نشست و در آنوقت صوت و نفر کوش ما رسید و بقدری حرفشان واضح و مشخص بود که بسیاری مانند من میل نمود که در آن تاریکی رفته اشخص کوبنده و دیگر برا که بخوبی موفق میکرد ببیند

اولی میگفت	اشخاص خارجی کجا میروند	دومی میگفت	بکجا میروند
اولی	در نیکیت شما را راه نخواهند داد	دومی	شما را راه نخواهند داد
اولی	تمامی با شما نزاع خواهند نمود	دومی	با شما نزاع خواهند نمود
اولی	تمام شما کشته خواهید شد	دومی	کشته خواهید شد
اولی	آه آه آه آه	دومی	آه آه آه
اولی	اُه اُه اُه اُه	دومی	اُه اُه اُه

انجلیس انگلیسکه قدری مضحک و باز مزه بود که مرتبه قهقهه خنده از اردوی ما بلند شده و این دو شخص سرخورد با کت شدند

باینجا بعد معلوم نمودیم که این جاده که به برکمیرد بواسطه ذباب ایاب ساخته نشده بلکه از زرافه آدمهای فیل درست شده است و از بقایای آن دو که در فردای باران خویش خیلی بیتوشیش و اضطرابم از اینجهت در دویم ژوئیه در سپیده صبح دو بست تن پیاده برای نقض با نیک در با نیکه پریروز رفته بودیم فرستادم از وضع حرکت این اشخاص قلت غلغشار انجیده معلوم داشتم که از این سیصد و شانزده نفر یاران من نصفشان اسلحه ناری شرقی را نخواهند دید اکنون تمام لوازم زندگانی را دارا هستند اسباب اسلحه آنها کامل و اسباب سفرشان نو و تازه و هر یک دو تفنگ دارند اگر اندکی احتیاط نموده و بواطبت خود را نمایند تمامی یا قریب تمام شان صحیح و سالم بمقصد خواهند رسید ولی این اشخاص قدری گیج و بیهوش و بی شعورند که با بخیال تعلیمات او امریکه بدانها داده شده است نیستند مگر اینکه آنها از خیلی نزدیک مراقبت نمود و برای این علت صد نفر صاحبمنصب انگلیس لازم است که مانند این چهار تن صاحبمنصب باشعور و مطیع باشند

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

این اشخاص دیوانه وار هر سمت رفته و برای چیزهای جزئی خود را در معرض خطر می‌انداختند و اگر بجا دانه و چارنشو نمیتوان به انها بیحرکات بیقاعده و زشت ایراد نمود

چند نفر را که از برای ملاحظه راهها فرستاده بودیم با این اشخاص که برای چیدن علف و نقره بوته برگشته شش تن از بومیان را که در جنگل برای صید آهو آمده بودند با خود داشتند این بیشتر از طایفه باتامی میباشند و رنگشان مانند رنگ مکلات است کوشش نمودیم که بعضی اطلاعات در باب موضع مسکونی ایشان بدست آوریم ولی انها دو یا پنج گفتند که تمامی متحد یم یعنی اگر خیال بد در دارید طوری دوستی با ما نخواهند کرد تمام بومیان در خیال همراه داشتند که ما مانند طوایف باتاندا و باتاکا که در سواحل اردو بومی در بالای بکنده جای دارند گوشت انسان میخوریم

اندکی بعد از این اظهارات دکتر پارک ملاحظه زنبورهائی را نمود که در اطراف اصداسیکنده و می‌بصاحبمنصب دیگر که در پهلویش بود طپانچه میدادکه این زنبورها ابدا نمیزنند و بکلی بی اذیت اند در اینوقت یکی از آن زنبورها بگردن دکتر نشسته نیش خود را فرو برد تا این بیچاره بگیرد دکتر بردی نخورد دکتر از روی ظرافت حکایت را برای من نقل میکرد که ناگاه زنبور دیگری همان موضع را دوباره گزید و فریاد درد دکتر بلند شد و میگفت بخدای سوگند که این زنبورها خیلی میزنند در اینوقت با دی گفتم جناب دکتر هیچ دلیلی بهتر از تجربه نیست پس از انکه مانیک را تقسیم نموده دستمان دادم که ریشه‌های آنرا در سه آب مختلف یکساعت بعد از ظهر امر بحرکت نمودم پس از چهار ساعت فرمان توقف دادم فردای آنروز از جاده گذشته باغات طب نما در آن جنگل وسیع و صحرای عریض قسیم و قشون پس از تشخص راه بصف تیم بودم بهمین نهج حرکت مینمودیم و برای انکه حرکت منظم و بقاعده باشد به سربداران امر نمودم که هرکدام گیاه یا بوته دیگر را که در راه مانع حرکت بیند با هسته از ریشه درآورده و گذرند و کاروان آهسته و عقب باید در ده متر فاصله پشت درختان بعرض و طول واحد بردارد و چون بازماندگان سیاه شاید قبل از ده یا پانزده سنه باید نشانه‌ائیکه در اشجار میگذارند قبلا بعرض کف دست باشد با انحرکت آهسته و بازحمت اول ده بود که داخل در انبوه وضع مشورت شد یم در بعضی مواضع ساعتی چهار صد متر راه میسپودیم و در بعضی نقاط که عبورش سهل تر بود در هر ساعتی پانصد متر طی میکردیم ولی از نشر ساعت صبح تا ساعت چهار بعد از ظهر غیر از مدت شش یا هفت ساعت تقریبا نه کیلومتر رفته ایم یکساعت هم صرف غذا خوردن توقف شده است چنانکه در مواضع دیگر در جاده‌های متعارفی هر نفر در ظرف همین مدت بیست و دو یا بیست و نه کیلومتر رفته ایم خلاصه هر قدر ممکن بود باید از منزلگاهها عبور نمائیم تا از برای انکه قحط آذوقه بدست آوریم بلکه از راه بومیان بگذریم

(تا چهارصد)

تا چهار ساعت بعد از ظهر در حرکت بودیم تمام روز از مردابها و بحر اما نگذشته تا زانو در آنجا خود رشد در آوردن پا را بحدی که موجب تهوع میشد متصاعد میگشت و بعضی برگهای تنک مانند جویبار در آب دیده میشد

بعض انکه از امتعه طاعونی گذشتیم که گمرتبه خلل تیره و تار شد بحدیکه از تمام قطب نما از حرکت ایستادیم و صوت رعد با دو شاخه‌های اشجار مبدل غرشش مهیبی گشته و بی‌شدت نهاده تا انکه مبدل بطوفان سختی شد شاخه‌ای درختان را در هم شکسته و تنه‌های درختان عظیم را متزلزل میساخت چون نمیخواستیم در اینمرد‌ابها جا بیفتیم بنوبت با وجود آن تاریکی که بود بی‌باز دیدنها تحمل در حرکت نمودیم ولی باران شروع کرد پس ناچار از توقف شده به زودی چادرها را در آنمواضع خار دار برپا کرده و بضرب کلنگ و تبر راه را صاف میکردیم تا اردو را برقرار کنیم باران تیز با تگرگی میبارید و هر قطره که بدرشتی ساوی و پول حج فرانگ بود بیوسیله پنبه مردان با میچکید و انها از شدت سرما لرزه و دندانهایشان هم میسائید صوت رعد بلند شده و روشنائی برق آن چنان تیره و ظلمانی عبور مینمود در آنوقت ساعت نه شب بود و هنوز تمامی کاروان وارد نشده بود و بواسطه آمدن باران تهیه آتش غیر ممکن بود پس با دو پهلوی هم نشسته از شدت سرما در طوب دریم رفته و سر را بر روی انو نهاده گاهی نرشح باران روی آمده و از آن انجره جامی که تصاعد میشد تنفس میکردیم خلاصه سه ساعتی هر بیت نفر مجتمع شدند و آتش افروخته و در مردمان سیاه جانی هم رسیدند کوئی روح تازه در انها دمیده اند تمامی با کمال جد در دور آتش آمده ریشه‌های تنک را کباب کرده آن وزه طولانی را خستم نمودند روز چهارم بسمت شمال شرقی رفته و پس از یکساعت حرکت از دور آوازی بمیان مسموع میشد که بالاجتماع میخوانند جاسوسان با تفحص رفته و بعد صدای شلیک تفنگ بلند شد و کویا بجای صدا باز دیک میشد من با دو مردمان دسته اول راجع نمودم آنها با رمای خود را در جلو ریخته و خود مستعد شلیک شدند در آنوقت چند تن از یاران را برگشته خبر آورد که در کنار رود فجانه زور قی را دیدیم که بجانب بالای آن ورق تیر ها را بحالت کمان نهاده بجهت ما دوانه کرده ما نیز شلیک تنکی نموده آنها را فشار دادیم و با بحالت شروع بحرکت نمود در ساعت شش صبح نزدیک رود بومی رسیدیم از دور یک عدد زورق دیدیم که در انجای بود از نظر ما مخفی شد ولی یکی از زورقهای خود را که بخار رود بسته بود در آن یک زنی بود فراموش نموده بودند

آب بود ساکن و ارام بود بنوا سطه میل نمودم که از جنگی یاران بکاهم پس امر نمودم تا قطعات کشتی پولادین را خبر نمودند مشورت فن دسته او کر موتور کشتی بود شروع برسته و وصل آن کرد پس از ساعتی کشتی حاضر شده در رود انداخته و کشتی علاوه بر اسبابهای خویش ده تن بریفن و نیجا و بار را حمل داده و بعد برگشته چهل و چهار تمال زغینه با خود بسر داز اینروی زحمت

(بازکشتی)

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

مشغول باکمودن تهیه فرحناشدیم چه بسیاری از بچه‌های آنها شکسته بود

حال قدری تجربه از حرکت در جنگل بهرسانیدایم و دیدایم که در ایام مرطوب و مه و امروز خسته و ناتوانند پس باید آنها را قدری تقویت نمود امروز را برپا کرده و از شستن و رطوبت و مرداب و زمین گل زار ایشته و از این باریکی و فقدان نور و حرارت و زوال همیشه گی آفتاب بتشنگ شود همیشه برای فضیحم روی آسمان را گرفته و روز خانه خاکستری رنگ بود و درجه حرارت بیست و دو بلکه نامی درجه نازل شده چون بی نظمی و اختلال عمومی را گریم میتوانیم درجه حرارت را ده درجه نازل تر تصور نمائیم فضلات و کثافات ایندیات کوچک خیلی زیاد و در کنار رودخانه جمع نموده اند و آنها مرکب اند از فضلات خاکزی گوجه و خانها و خاشاک مانیک و گلهای رنگ و صدفهای زیاد

اگر مطالب یادداشتهای هشتم میل و هشتم که یک فصلی در اینباب و در وضع اخلاق و آداب بومیان نوشتیم زیرا که اوان ازدی چندان چه استخوان نقش اموات را میکشیده که در اوایل عمر دنیا بوده مهم از روی این کثافات مطبخ شان میتوانم تاریخ انها بقایه رنگارم خلاصه طوایف بیحد از بوام و حشرات لاارض با کمال جدیت در این جزئیات حرکت مینمودند چندین دسته مورچه موافق با قانون سپاه کشی رفت و آمد میکردند صدای چندین هزار مگس گوش بر میرسید پرندهای بی نهایت که از دیدن آنها زیاد مسرور میشدند بدیگر بچه و از الوان گوناگون آنها چشم محظوظ میشد و یک صف دیگر از شب پره و بالای آنها حرکت مینمود

روز هشتم سپاه ما پس از نهصد ساعت حرکت بطی و کار کردن متصل پیادگان در ده باکوئی رسید من در آنوقت در کشتی نشستم از طرف کنار رود آب بارتفاع دو متر بلکه بیشتر بود در اغلب مواضع آثار سکنای بومیان پیدا است با وجود آنکه حال ده و مزارعشان محل شده است گویا جنگ چند سال یا امراض بائی متجاوز از بیست سال است که بومیان از اینجا رفته اند امیدوارم که در اینمواضع علف بهیم تا از گزند حیوانات علف خوار امین باشم و تاکنون از این حیوانات جز یک بز نجه و یک اسب آبی چیزی ندیده ایم پاروزنان با سائی کشتی را از آب اره بومی حرکت میدهند و چون من صدای تبر بزنم شکنان خویش را در جنگل می شنوم که همسی را برای عبور قافله باز میدارند خیلی افسوس میخورم که آن پانزده نورزی ما خاصیت ندارند که خیلی از خستگی و رنج باران میکاهید

روز نهم پس از حرکت چهار ساعتی که خیلی باز حمت و دشوار بود بآنجا گوکار سیدیم باران بانظر زیاد خسته و مانده و مجبور شدم بسیاری از آنها پا بشان بواسطه آن سینهای کوتاه کثافت و قروحات تنی که خیلی موجع و دردناک بوده اتکا رشده اند بعضی دیگر

بارکشی ما خیلی کم شده است زیرا که خیلی نخجر بود در کشتی نهادیم خلاصه سیتوز فرش و قاچان و ی از رود عبور کرده آن بر ساحل آورد و کشتی پولادین را روبهوی سیر فرود و ما هشت خیلی باید نزدیک بساحل حرکت کنیم تا محافظت کشتی را نموده چوبها جات از آنجا بگیریم بواسطه فقدان اقتدار منظم و گوناگون و معدنی بودن آنها نیکه بزحمت یا دست بجا دریم و لزوم تعجیل در حرکت با وجود کثرت موانع قوای کاسته و مردمان فوق العاده خسته پس باید حتی الامکان از خستگی بیفایده احتراز کرده و هر قسمیکه میشد کار را آسان کنیم روز پنجم تقریبا بهمان نهج حرکت کردیم و دو کیلومتر و نیم را پیمودیم و رود در بعضی بطول یا پنصد یا ششصد متر جاری شده و کنارهایش کمی کثوف تر از وسط بود هرچند که ما در بعضی مواضع که نیستان بوده و ریشه‌های درختان بهم دیگر بافته اند مجبور بشدت کرده میگذریم خلاصه در دو ساعتی زمین بگانه رسیدیم و بهیچ راهی را به نجا نبرده بود بلکه گمرتبه از میانه شجار و خارها سر در کرده و جنگل تازه رسیدیم که بومیان در انجا یک محل هواری درست کرده بودند و خانهایشان در وسط از زدیک دو بود از زهروی با خود گفتم که این بومیان چرا راه و جاده ندارند و حرکت بهوا نمیدانند لهذا از روی آب حرکت کرده با کمک یکدیگر را وده میکنند از پیدا کردن این وحشیان خیلی مشوف شدیم چه از روز دویم تا کنون اهل قافله غذایشان مانیک است و بدینواسطه خیلی بد حال بودیم

کشتی تا شب نرسیده بواسطه حرکت آب و ملاقاتش با آب بحری بومیان که مرکب از یازده ورق بود آمدشد تعویق افتاده بود ولی با شب مانند اشخاص سابق الذکر قرار بر فشار اختیار نموده و دست از چندین ورق خوشیدند

مسوء فرض آنها از یک جزیره مجاور بسته است و میگفت یکی از آنها نامه درخت بزرگیست که وسطش را خالی نموده اند و ظرفیش بقدر کشتی پولادین است پس بتر آنست که ما نیز مانند بومیان هر قدر میگفت اسباب و اشخاص خویش را با کشتی از رود حمل دهیم و آنوقه توشه را بر کشتی نهیم چه بواسطه زحمت و اشکال حمل و نقل آنوقه بود که دیروز بی غذا ماندیم سبب همین است که ما عرض میکنیم و بقیتی از زیر مواضع ایم خلاصه من با دو دسته از قلاحان برگشته و زورق مذکور را آورد

بومیان تا قبل از رود با بوگاندا تخلیه کرده و رفته اند خانهای مخروطی و مزارع مانیک خویش را برای بوگاندا گذارده ولی از پیچ شباهتی بدانها نیکه سابقا در افریقا دیده بودم ارد چه در آن اوقات در چنین مواقعی زنان خم و اثاثیه را نجات داده و چند تن مرد بمحافظت و حراست آنها رفته ولی مردان جنگی شان که مسلح از سیه و گلان و سپر بودند بر جای نمانده و علامت اتکا کمان میدهند ولی در اینمواضع خان نیز فرار نموده احدی یافت نمیشد

روز ششم نزدیک ظهر کاروان آنوقه خود را تهیه کرده از بوگاندا خارج شدیم و ساعت بعد مشغول زدن اردو شدیم و تا نیمروز

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

از علامائیکه در حضار شان بود ذکر کرده میشد لذه آشکی حرکت میکنند از بسیاری از نزارع شروه که عبور نمودیم مکنت سپاه چند ین
هفته از مانیک انجزارع که صاحبی ارد قصد نیایند سبب مهاجرتشان کیا نزاع داخلی بوده است دوات اکو کا سنگر بسته اند
تا کسی داخل نشود بامدادان وز چهارده رسیدیم که تمامیر اسنگر بسته اند

روز دهم کاروان بیه آشیار کوان کوره رسید هفت قصبه بزرگ در طول آشیار دهند و بغرار و شب ممتد میشود تمام اهالی در زیر زمین
در ساحل تعابل یا در جزایر فسار نمود و مخفی شده اند و اموال خویش را بخر ظروف سطح و نیم تخت و نشین که چندان اهمیتی ندارند
با خود برده اند خانها و مغازه شان بی عیب بوده در یکی از آن قصبه دویست دوخانه مخروطی بود و دو میدان مربع داشت که محل
اجتماع عمومی بوده و گاهی اسکری در آنجا برپا بود و این قصبه در روی یک دامنه واقعست که مشرف بر رودی است که فراخای
آن بیست متر است و بواسطه عرض پایان که برنگ نقره خاکستری است منظره خوبی دارد علاوه براین اشجار بر قطعه نیشه در دو
طرف بوده بیشتر اسباب جلوه و شکوه شده اند آشنایب تقریبا از آن تب صفراوی یا تفاوت سایر رقنا نیز صحیح و سالم اند
با وجود اکه غذا شان منحصر به برگ مانیک و نباتات دشتی است که ریزه کرده و بصورت قرصه خمیر نموده اند ولی امروز کمتر مارا
ضیافت خوبی کرد ازاین رو خانیکه در اشجار این دهات لانه دارند گرفته کباب نمود

روز یازدهم بیشتر از یک کیلومتر و نیم راه نورفتیم برای آنکه این دو کشتی را نا سر آشیار برده و قافله قدری راحت نماید فردای آنروز
یازده کیلومتر پیمودیم رود بسمت شرقی منعطف شد و من از اینوضع خیلی خوشوقت شده مشغول حرکت شدیم چون از کوه آن کوه
دور شدیم بومیان را دیدیم که برگشته منازل خویش را مرتب مینمایند اینوضع سلوک بنظرم خوش آمد چه وقتان صرف نزاع
و گفتگوی بیهوده نمیشود بومیان نیز اضطراب شان نفسی یک و زراست اگر تمام قافله مانیکه از مملکت نیها بورکرده اند مانند اصلح جو
بودند دیده میشد است که وحشیان بعوض آنکه فرار نمایند با خاطر جمع در آشنائی میکوشند

یاران ما در آن نزارع تهیه آذوقه خود را دیدند چه زمین وسیعی را کاشت و زرع کرده اند درختان ذرت بسیار و در دو سمت سنگر گشته و خیلی با صفا
بود نزدیکی ده در همه جا باغچه ها یافت میشد که قسمتی سبزی آلات در آنها موجود بود مردمان ما قبا کوبرای کشیدن کدو برای خوردن
بعد از غذا و کمی ذرت در اردو آورده بودند ولی افسوس که جای گوشت بیجاست

مرغان آبی زیاد نبود چنانکه فقط عقاب و پرستوک و چند مرغ دیگر دیده میشد در بعضی مواضع صدای مرغان موسوم به ای بیس
مسموع میشد و دسته های طوطی خوانده و آواز میدادند مثل آنکه بخوانند سکوت جنگل را زایل سازند مرغک موسوم بمرغ آفتاب

مرغان دیگر با یکدیگر خوانده هوا م دمکس و شب پره نهایت بود

روز دوازدهم در ساعت شش و سی دقیقه صبح کاروان با حرکت کشتی بسرا بی نمود هرچند که با تانی حرکت نموده و ساعتی سه
سه کیلومتر میرفتیم معذلک نزدیکی از کاروان جلو افتادیم در دو ساعتی صبح یک جزیره بومیان را ملاقات نمودیم که روی تخته نشسته
دارند و سرا زیر شده بورق ها در آمده و بطور رندی با گفتگو نمودند که پانزده سال دارم و تا بحال کلاسب یک ساعت بعد از نخهای طولی
رود عبور نمودیم در اطراف دهات زیاد موجود بود و آنجوان بومی بعضی از آنها را با سم میبرد از آنجمله یکی را که موسوم به باند اکست
و ما هر آنجا برای صرف غذا توقف نمودیم و دو ساعت بعد از ظهر از آنجا حرکت کردیم و به نه بجار سیدیم بعد دهات دیگری دیدیم که اهالی
با تانیا در آنجا سکنی داشتند ولی تمامی غیر مسکون بودند پاروزنان ساعتی طول نکشید که ما را به انهنت نخهای رود رسانیدند و ما چهل تن
بودیم که از کشتی برآمدیم خود را در قصبه دهات نهایت وسیع دیدیم که در سکوت و خاموشی فرو رفته بود چون آن دهات را
شماره کردیم سیزده بود و در یکی از آنها صد و شصت خانه بود و اگر در هر یک صد خانه فرض کنیم شش هزار و سیصد میشود و اگر در هر خانه
چهار نفر باشند اهالی این دهات را میتوان بیست هزار روح تخمین زد

ساعت سه و ساعت پنج و سی دقیقه از روشد در اینوقت فرا خوان نخی اشکارا شد و برق و صدای رعد مسموع گشته چه
این جو قدری از بخار آب اشباع شد که آفتاب هیئه در پشت یک خاکستری مخفی بسوراخ چون بالا نگریم در روی
جنگل دهات رودی میبینیم که صاعقه برای ضخیم از هم دریده این برهای سنگین و غلیظ بصورت آب فرو میریزند و چون
خوب تصور نمائیم معلوم میشود که هیچ چیزی مانند این الکتریسته نمیتواند این جو پاک تمیز نماید اگر اهالی رنگ آسمانرا دیده و خوبی آنرا
مشاهده کنند چهار ساعت تمام تماشای این امر مهیب را مینمودیم در خانهای با تانیا جای گرفته و محل امنی بود در باب قافله
تشویش نداشتم چه ماقبلی یاران ما در آنجا نه در اندکی منزل نموده و هر دفعه تیری حالی نموده و اسلاحی خود ما منحصر نموده ما نیز
در جواب آنها شوق نیزدیم

جمعیت کثیر نهادات بعضیها نزاع مانیک و کشت زار درخت موز و ذرت و نی شکر و باغچه سبزی آلات را نمایند بواسطه فرمان دادم
که در آنجا اردو را برپا نموده و پانزده روز توقف نمایند علاوه بر این باران کوران راضی را خیسانیده بود در ساعت صیدای غلن را شنیدیم
که یکدفعه تکث قهوه بیاورید بنوا سطه فهمیدم که عقب مانده کان بصف پیوسته اند برای کشت اشب فرصه های نفر مانیک و یک بادو
موز بر شته یک دوری سبزی است و بیچاره ما قهوه میخوریم تحصیل نزباریع و قلیه نگار پرداریا دم از غیر و ما کون جزو بزیجه و یک

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

اسب آبی چیزی ندیده ایم ولی فیل کاو میش و غزال و خوک دیده شده است با وجود آنکه فضلات آنها در راه زیاد است و سبب بوی آنها غوغای پاکان و صدا و فریاد و صوت ضرب تبر و هم خوردن یک و شاخه درخت و صدای شکستن شاخها است و هزاران صدا اینکه از یک قافله بزرگ بلند میشود مانند صحبت و قیل و قال قصه خوانده و نزاع و شکایت و صدا از دو یکدیگر و چون مردم ما به در همین عبور با قدار ده و دهبر و تبر نباتات و بته ها را بریده و قطع نمایند پس در صورتی هم که مردمان خاموش باشند صدای این آلات قاطعه برای نزدیکان و فراوان این حیوانات کافیست علاوه بر این از چند قدم فاصله بواسطه کثرت انبوهی علف و سبزه نمیتوان آنها را مشاهده کرد

خلاصه من اینوقت بکار برای تماشای جنگل بزرگ نیستم و یک تفنگ ساچمه ای خفیف شمرده در یکی از این جنگلهای پر صفا و بی آب و خوف و خطر نمود و اندکی راه پیمودیم بسیجه و تر طول و سه تر عرض و یک تر نظر داشت اگر تصور معانی بچه ها نیز بکنیم که در اینوقت این صدا فرنگانه اند معلوم میشود که سالها بر این صدا گذشته است در وقت راحت نیز صداهای بادی دیدم که یک متر خاک بر آنها نشسته بود آنچنان بوی موسم یا کو لا مطالب بادی من آموخت از آنچه بگفت و سطح این را صافی در شمال بالای آب بود سکنی دارند که با سایر طوایف اختلاف زیاد دارند در بالای دو فاز پس از یکاه حرکت شخاص کوتاه منزل دارند که طول هر یک شصت سانتیمتر و ریش بلند دارند و می گفت من خود یکبار تنها با تفنگ رفته ام در آنجا رود از ارتفاع یک درخت بلند سرازیر میشود طوایف ساحل دست چپ آنجا را او و همیشه می بینند و حال آنکه اهالی بومی گویند که ساحل دست راست آنجا را تو های میگویند خلاصه با کو لا یک جوان تفنگ رو آنجا برده که گوشتی شناز اخیلی دوست دارد ولی حال تقلید را نموده بوضع حرکت نمود و حالات خونسردی نهان میدارد اگر تمام بیان نمیتوانستند که چه انجوا امر است و دارند مسافت تا دهات آنها آسان و سهل و مسلما تمام آنها مانند با کو لا زیرک و تفنگ زن و لی این چه جرئت و از

از پایتخت رئیس ما می گذرانیدند بانیاست و نزدیک ظهر بهم از آب و خشکی عبور نموده بهات بوتکان تا رسیدیم صبح آنروز ره دار و تیره و ابر دار بود و من ملاحظه مینمودم که آنروز تیره رنگ با تمکی جاری میشد و با خود میگفتم که چنان بنظر میاید که این قطعه انتظار تربیت است که در اینجا نیز مردمانی پدید آمده مانند سایر اهالی من بکار پردازند و من حالت انتظار انقطعه را با رامی قبل از رسیده صبح مقایسه کردم در آنوقت که طبیعت بکلی خفته و گویا زبان در حساب پیش فتن نبوده و هوا بوسیله فوشت و سکوت بحدی است که ضربان قلب مسموع گشته و افکار طبقی گویا با واز بلند گفته میشود و قتیکه صبح صادق از مشرق سر بر زند مثل یک نفس است که در طبیعت کشیده شود تمامی چیزها از اثر نور تولید شده و پدید گشته و نفس کرده و کلیه طبیعت از آن خمارت و بهت بیرون میشود ولی در اینقطعه هیچ چیز حرکت نکرده و جنبگل در خدمت خویش پیدا و رود همیشه یک نهج جاریست طبیعت فرحبقای با وجود حرارت

طوطیش ستن خود را معلوم نکرده و هر چند که خیلی پیر و سیاخورده گشته هنوز بکر است

اراضی وسیع و عریضیرا که در اینجا میتوان کشت و زرع نمود بقدری است که تصور نمیتوان کرد اگرچه سواحل رود پر جمعیت است ولی هنوز بی کار رها شده و چند قطعه زمین زراعت شده و بعضی فراوع مانیک و اینجا نک و شیان موجود است من در روی کشتی کار دیگری ندا شتم جز اینکه مصاحب فوفانی را و هوبی را ملاحظه نایم که تا بامروز مجهول بوده و در اینجا ب ممکن نبود اطلاعاتی بدست آوریم چه بومیان مانند موش زامایکر بخشنده نایک حدی ممکن بود از راه متین منحرف شویم از رود خانه بمیتوان بهاران و ضعفا را حمل داده بکارهای شخاص سالم کمی تخفیف دهند و هم میتوان بارها و آذوقه ها را که در ساحل یا در جمع شده حمل و هیم آیا میتوان از این فواید گذشت و راه را منحرف نمود این رود اعوجاجات زیاد بهم رسانیده هشتاد یا نود کیلومتر بسمت شمال میرود ولی چون ملاحظه ضعف عمومی عده بیمار از انمایم که نرشتن از رود خیلی بهتر از عبور در جنگل است

درجه حرارت در اغلب صبحها می دارید چهار درجه در سطح آب بیست و پنج درجه بود حال چند جوشنجبیل که در عوض آن هوای فاسد و هنا جنگل این هوای خالص و در اشفس مینمایم

روز شانزدهم کشتیهای ما مرکب بود از کشتی او آتش و زورق بزرگ و چهار زورق دیگر و ما اینها هفتاد و چهار مرد و صد و بیست بار را حمل دادیم نصف حمالان ما بارهای خود را در کشتی بولادین نهاده اند از بار کشیدن فارغند و از دور زورق دیگر و زآسوده اند بعد بعصب رود عمده رسیدند قریبا دو کیلومتر بالاتر توقف نمودیم

درجه حرارت تا ۳۴٫۵ درجه مرتفع شده بنوا سطه باران مانند سیل فرو ریخته و مانند همیشه عده برق آن بقدم بوجیلی میل دارم بدانم چند ساعت خطر دارد این ساعت آب از هوا آمده است و از باران بعده دوی خواهیم خلاصه و زبعد هم کیاعت بعد از ظهر باران با کاس و پوشش خود را فشرده و خشک نموده بر سر حالت آمده و وجود اشخاص خارجی و حوالی منازل بومیان تا چند دقیقه سبب اوقات تلخی ما میشود ولی اگر از قتل ما خبر داشتند قیوانستند مرغ و بز خود را با فرخته فایده خوبی ببرند

سه ساعت بعد از ظهر سپاه ما در مقابل شاسین ماریای رود و زدن صدای طبلشان تا شانزده کیلومتر مسافت فقره بومیان با کمال قوت فریاد میشنود چنانکه از ۲ کیلومتر فاصله صدای آنها را می شنیدم بواسطه فقدان تمام اصوات صدای آنها یک رسائی فوق العاده داشت

سمایلیها که در مملکتی مانند ماسائی سوان نوکران خوب و مفیدی هستند در نواحی مرطوب بکار نمیآیند چنانکه بچه آنها از اقامت در باتوبیا استماع داشتند و در همراهی من اصرار داشتند از آنوقتیکه با ازروی رود حرکت میکنیم من به آنها شغل

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

ملاحی او دام ولی بعضی اگر قدری پاروزنی توانشان و بکاستن کنار دو از عمده برنیامده فقط مانند مسافر حرکت نمایند و فکر بیکاری
میرسند با وجود انکه کار پر زحمتی کرده اند آن و ساعتیکه از اردو بار رفته اند بقدری خسته نا توانند که نمیتوانند برای خود غذایی
بدست آورده از بار و رطوبت این شبها و چون خیلی ذرت از این دو کیلو بار آن نهار را بکلبه خود راه ندهند پس باید موظب بود که همه روز
غذای آنها را برسانند چه احتیاج و زور گرفتن دوست دارند انکه بخود زحمت داده دست خود را بلند کرده از آن بار سنگی که در بالای
سرشان است بچینند

بمجده تا شانزده کیلومتر از شب با آبشار ماریری علیا رسیدیم و در انجا چهار ساعت و ربع این فاصله را طی نموده و کاروان تا شب رسید

روز نوزدهم سه ساعت و نیم تا حان را هی درست نموده تا بالای آبشار ماریری علیا قسمیم برای رسیدن
بار دو هشتاد و پنج دقیقه وقت لازم بود قدمهای ما برای بازنمودن او تا نزدیک رودخانه تقریبا ساده بود کار دشوار ابتدای
من حساب نمودم که روزی ده کیلومتر در جنگل میتوانیم حرکت نمائیم چون احتیاجات زاد و توشه را مرتب نموده آنها را آماده
بردم کشتی و زورقها را بدون هیچ حادثه تا بالای آبشار کشیدیم

طلای سیاه در دهی که سه کیلومتر بالای رودخانه واقع بود رفته و تحصیل آذوقه نموده و پیش قراول خود را بنجا خواهیم رسید
دو ساعت بعد چند تن از بومیان ماریری بورق ما نزدیک شده خواستند آذوقه با خود ببرند و شد در آن میان یکی لامتر جم ما بود
ما دو قطعه مرغ از آنها خریدیم و بعد از ظهر سه مرغ دیگر آوردند و این نجار تمام خرج دو ماریری شناسین عمده است که برعکس
دو بانی در خت موز زیادی داردو من از اشخاص نامی شارانی اول و دیگری موسی بن حج با تا شب نیامدند ولی از مسافرت از بامبو
تا کنون احدی از قافله نشده است

تا حال هنوز حادثه بدی برای ما اتفاق نیفتاده ولی از امروز کوبا بخت از ما برگشته و بواسطه اینکه این دو مرد بچنگ بومیان افتاده اند
علی الصباح مردمان خود را طلبیده و در انجا بنشیند پرسیدم چه اندر زبسیار گفتم ولی نیروده ها بعد فهمیدیم که آنها فقط برای اسم کرده هر قسمیکه بود
خود را بامبو بار سانیده اند و در آنجا حکایات عجیبه از جنگ و بیات گفته و بعضی از رضا جنصبان تا نوال آنها را در کلمات خود
مجلس اعانه نوشته اند و از خیانت دوستان روپائی ما را خیلی مشوش ساخته اند خلاصه اگر ممکن بود که دو نفر قاصد از اینجا بکه
آمده ایم مراجعت نمایند سلامتی ما بار نلو اخبار صحیحه و نقشه راه را کرکاه بعد بدیه بیامبو میرسانیم

اولین منزل ما بعد از آبشار ماریری بنا آباین بزرگ بود چنوبی بود چندین ده در آنجا دیدیم روسای آنها بنا باد و آمدند و ما نگروی بود

روز بیست و دوم سیاه پوست جراح ما فاقد از رودخانه دور شده و بجنگل از راه غلط عبور نموده بجاده رسید در انجا یک زن با یک بچه
دید که چشمان درشت و جلد بدنشان سیاه رنگ بود و آن زن ابرابوی دلالت نمود بطوریکه در سابق طرف راست بود بدیه بنواسطه راضی
بیع و شری کشته و دانه تخم و دوازده قطعه مرغ بما فروختند

در اینموضع بجرای دو از سنگ سخت تشکیل یافته آبشار ها هر چند یاد و متعدد دانده ولی چندان زحمت و صعوبتی بما ندادند کنار های رودخانه
دوازده متر از سطح آب بالا تر نمده و این تخته سنگهای امنه مانند آجر بروی هم واقعند

در زد انجا علامت صلح آنست که مشتی آب بسر مهمان میپاشند

چون بار دو نزدیک شد از دور فریاد نمودند که بفیر زندان اقیانوس ما تمامی گرسنه ایم آذوقه اریم ولی در بالای رودخانه
آذوقه فراوانست ما در پاسخ گفتیم انیز گرسنه ایم اگر با خود ذرتی ندیده بدانموضع نمیتوانیم رفت بنواسطه قدرت دوربین تفنگ
بطرف ما انداختند این تعارف افتتاح باب معامله را نمود و این بومیان بیگناه و فردی و خیانت خود را ظاهر نمودند و آنها را
بامیسپانیدند

خلاصه با آسانی با نی تنگه و تنبها که جنبه ی کنه سار دین و فشنگ و مرتبی را معاوضه میکردیم و یک مرغ با یک دسته موز پیدا نمود
چند بز با میوه ذرتی بعد نظر فروخته معلوم شد که تجارت انگار مخصوص بآنها است در باب ملبوسات فقط پارچه های قرمز خیلی
مطبوعشان واقع شد با چند اپول هندی یک قبضه قداره بطول سی و دو سانتیمتر که متعلق به یک صاحبمنصب سپاه پرتغالی
بود نزد آنها دیدم خیلی میل داشتم بدانم سرگذشت قداره فهمیدم که چگونه بدست آنها رسیده است ولی بومیان تنگ حوصله بکلی
با سوء ظن مرا دیده و انداشتند با چون زبان این دوستان تازه را نمیدانستیم آنها در بعضی کلمات تقلید ما را مینمودند

این بومیان از حیث اخلاق و آداب مانند اهالی قسمت علیای تنگو میباشند کلاه شان چیزی است که از تر کیدن پارچه و پرهای طوطی
قرمز بدان نصب کرده اند یا کلاهیست که از پوست میمون دست کرده و دمش از عقب آویخته اند اسباب زینت کردن بازو پا
از آهن صیقلی و تماس است ولی هرگز از برنج زینت انچنان مانند مانیوما و رگا و انشکو را که در بالای آبشار فال واقعند
بجای سلام لفظ سینته را استعمال میکنند در انجا پاروهای فشنگی دیدم که بصورت برگ طویل درخت بود و خیلی فشنگ زینت
کاری کرده بودند

رنگشان مانند گل رواست و قتیکه گیسوانرا نیها را در ساحل مقابل میبینند رنگ بدن آنها با رنگ قرمز فام بدن چندان فرقی

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

ندارد و اتفاقی هیچ‌تر از گرت جمع است که با دو خرج تو آن آغشته نمود و دو خویشتن را بدان نزدیک نمایند دیگر اگر آنکه بهیچه در سایه با گرد
که از گرت مذکور استعمال نمایند رنگش تیره و گی رنگ‌ها بدان نیست

روز بیست و چهارم طلایه سپاه بفرمان مستر فن حرکت نمود و پیاده یکساعت و نیم نموده در آمدند از رهگذر محرای آب گوارا عبور نمود
در انجمن قشون قدرت عظیمی ظاهر میساز د از بسیاری حشرات خیلی نسبه بحیوانی فست قبل از آنکه پیری و حیات مرا بدین پایه ضعیف نموده باشد
قدر و وزن و ترکیب بدنی و تراشیش بعینه مثل فست و دیگر حیوانات است که بخوشتن خیلی عمدا داشته و طاقت صدمه دیدن پیدا نموده خلاصه
نیشود مدون هیچ لکنتی در مراب با بجون امستقیم تا زانو تا کمر و تا گردن بلکه بهمه اگر لازم شود فقره میرود در زمین ثبت شده مردی
لطیف و با وقار و متین است ولی در خانه افرنجا سافر و کار کرده است لازم است او را نگاه دارند تا بماند نقاشی و آشتر و قشون پاک
هستند از خیلی جهات شبیه بقشون میباشد آشتر بک صاحب منصب چالاک و باشعور است که فقط از یک شاهد مقصود را فهمیده گاه لاجرمی میدهد
قلمن کرنل عوز باشی است خیلی کار میکند و بسبب جوانی پرشد و اطاعت خدمات من تا حد مرگ خاطرات میسو پارک مرا در نیک
و نجیب با حوصله و مطیع است بسیاران خیلی رؤف و مهربانست و زیاده مرا بس راستی میدهد بالجمله هرگز چهار فشتی شجاع تر از انها در خاک
افسر نقدم نهاده و هرگز هیچ رئیس مسافرتی این خوشحالی را نداشته است

امروز دو جاده برای قشون اتفاق افتاد که هر دو بخیر گذشت و من دگان خوشی شادی حرکت نمود و پیاده گاه را حرکت میدهد و از نشیبا گاهان
تندی عبور نمود و بدون آنکه خونی از مجروح شدن پا برهنه شان لباس داشته باشد گذاشته باشد گذاشته در گودالی که در آن تخته‌های قبل
بود نهاده و لی خود را گم نموده و نازرنگی کرده بود و می‌جانب را خم را خلاص نمود خلاصه قافله سپاه خیلی آهسته اهل رود شد
و لی چون پیش و پیادگان در قفس را بودند گاه با یک تن بومی بلندقدی که تیره و در دست داشت بر رو شد
و اضطراب ناگهانی همه را بحدی شد که هر دو تن بان تکلم به استیاده و لی با یک نوع حیرت جنگی قشون خود را بروی شخص وحشی انداخته
وی از چنگش خود را رها نموده فرار کرد مثل آنکه شیری و حمله کرده باشد و خویشتن را بروانه سر اشیبی انداخته که گودال آبی منتهی شد
قشون نیز در عقبش میدوید و لی خاک آن زمین گل ست مرطوب لهذا نه پیاده گان قشون نعزیه بر زمین افتاد طوریکه سرش پائین
و اقعه دیدن قشون ناگهان رو داد غلطیدن و فیکه بر خاست شخص بومی را دید که در آنسوت ساحل استیاده و خیره خیره نظر میکند چه وی در چنگال
صیدگاهی بود که اتفاقا بنوا قعه وی دار از زمان خیلی قدیم این نوعیکه ما رو دیده ایم لانه و کنام فیل بوده است و خیلی نزدیک بگاه است
که ریشش آبها و تعاد شان صدای سختی میدهد از جلو رود خانه خیلی آرام و ساکن است از پائین چند چزیره دیده میشود

روز بیست و پنجم کاپتین فن کار و از حرکت او دمن رفتن از نزد خود نگاه داشتم با عانت وی و قهارا از این راب خطرناک
در آورده و اشخاص مشغول را مراقبت نمایند کشتی او اول دفعه بحرکت افتاده با لاز از مراب لنگر انداخت بعد ملاحان این کشتی طنابها
بطرف نورهای دیگر انداخته آنها را از مراب کشیده همین آورده و بعد ضرب پارو از آن آب که در طوفان بود و رشد یم با
ساعتی صبح کشتی بکنار ه رندی رسید و در انجا طلایه کاروان در انتظار ما بود و آن موضع دریاچه کمی است که از عاقی جنگل آب
در انجا میریزد و در یکساعت با کسیری با تمام رسیده کاروان شروع بحرکت نموده ما در آن سنگ‌ها آهنا و آشیارها که سر و قبتها را
زنبور شده براه در آمدیم

این آشیارها در محلی منتشر میشوند که سه کیلومتر دوست دارد و در بالای آنها دانی چند و قفه که قصه جدال خرطوم آنجا بعد مذکور میشود
ولی اکنون امید داریم که آزاد و فه و پناه گاهی در انجا بدست آوریم

با نیمساعت حرکت با قاعده خوب بود ولی بعد جریان سریع و خطرناک آب با مواج بسیار مبدل شد من سکانرا در دست گرفته
و در دست راست پارو زنان ایستاده و در دست چپ ملاحان شاخه‌های آویخته را میگرفتند و تن با جوب کشتی را میراندند
دو نفر دیگر چکال سافه‌های شجاریرا که بر آنها میگذشتیم میگرفتند و دور میدوند گلنه با همگی حرکت میکردیم ولی همیشه سایه کنار
جزایر در راه باریکی که در آنست تخته سنگهای بادی بود عبور میدوند یم بخیال که اگر کشتی غرق شود با بدان تخته سنگها با کنار رسیده
خود را نجات دهیم خلاصه از نیزه تنگ هی عبور نموده دستها بطرف شاخه‌ها بلند نموده آنها را گرفتیم که ناگهان در بعضی
از آشاخه‌ها زنبورها خانه ساخته بودند و ما خبر نبودیم چون شاخه را در دست گرفتیم یکبار آن زنبورها خشمناک برما حمله نموده سر
و صورت و دست و تمام مواضع گشوده ما را هم نیش زدند ما نیز از غضب در دیوانه شده بهیوه با آنها ستیزه مینمودیم چون در آن
تنگ که فی الحقیقه محصور بودیم هر قسمی که بود بسرعت حرکت نمودیم بطوریکه پس از چند دقیقه از آن محل خطرناک صد فرسخ دور شده
بودیم بعد کشتی ها را بدرخت بسته توقف نمودیم تا نفس تازه کرده و در خود شویم لکین اده از زنبوران با یکدیگر قدری گفتگو کنیم
در آنمیانه کسی با نوکر آلمانی من میگفت که تو دیروز از علی که در اینجا واضح یافت میشود سخن میگوئی
و اغلب عجب علی بود آنقدری تلخ بود یاران ما میخندیدند بعد شروع بحرکت نموده پس از یکساعت دیگر کاروان در انجا رسیده
بودوارد شدیم اما لی زورقها چون از دور نزاع ما را با زنبورها دیده بودند از رود عبور نموده بساحل دست راست رفتند ولی
سمالیها و سودانیان تو کل بر خدا نموده و از همانجا راه عبور کرده و چادر زنبورها گشتند

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

...حیص بیص کنجاریان گفتم که خیلی شادت نیست که از دست مشتی زنبور فرسارنمائی در پانج گفت آقا شادت ده اینجا بکار نمیاید چه زنبور از یک شخص بسیه جمی بترسد اما تا بین ساحل چپ نمکزار باندیا نباشد روبروی آن اهالی بوا بموری سکنی دارند بفاصله یکروز حرکت از شمال بوام نجوری اهالی آبا بوا و مابه جای ازند در اینجا خانه ها مخروطی نیست بلکه مربع است و پشت بامها کوتاه دارو دیوارها کج مالیده و جلو را با گل پر آورده اند

روز بیست و ششم توقف نمودیم تا استراحت نموده و از صدمه عبور از میان زنبورها رو بهبودی آورد آسوده شویم خدای کشتی خیلی بخیر است روز بعد رئیس بوام نجوری بدین ما آمده یک جوجه بکجابه برای ما تعارف آورد و ما قبول آن امتناع نموده گفتیم تعارف شخص فقیر را قبول نمی نمائیم گردن بندی یک طاب علفی بود که دو تومان قبل بدان آویخته بود و کلاهش پوست میمون بود که موهای درشت داشت خلاصه پس از اظهار دوستی برادری کاروان بحرکت در آمد روز بیست و هشتم در مقابل موکوئی که یک ساحل است مرکب از نهشت ده اردو زدیم

دو تن بومی را گرفتند نزد من آوردند چون از آنها احوال پرسی نمودم بمن گفتند که در سمت شرقی موضع موسوم بپانگا کزروی بدنجا خواهید رسید دریاچه بزرگیست که از آنرا نوا میمنامند که چندین روز دور آن مسافت دارد و در وسط آن جزیره ایست که اهالی زیاد دارد بحدیکه بوصیان جرئت رفتن بدانجا نمازند و از این دریاچه بوکو خارج میشود و آنقصب تو راست که از آنرا کنوان اورد بومی میسامند ولی من فهمیدم که حکایت اینست دریاچه بکلی فضا است و تنوکو در رود عظیمی که در ساحل طرف راست بسمت غرب واقعست جاری میشود

روز بیست و هشتم در جلو ما دوی رود زدیم و آن یک سلسله از دهانیست که در خلیج بوزبدنها حاطه کرده و در ساحل طرف راست و قضاهای خیلی وحشی نشسته بنظر گفتگوهای حق باب و رود ما بدانها کرده انبیع و شری بطور خوبی شروع شد اهالی ما صدف و مروارید محصول برنجی و چیزهای حرد داشتند ولی وقتیکه کاروان رسید و چون خیلی چیز میخواستند رخ اشیاء را بترقی نهاد و با ما گفتند که قبل از رسیدن بپانگا اساسین دیگری موجود نیست و آن از جنگل نه روز مسافت دارد

باز دوباره معامله شروع شد و ما نظر بخرید مردمان خویش آن اشیاء خورده را که در نیجانی تحقیقا پول رایج نبود بانها تقسیم نمودیم ولی شب قیمت آنها خیلی پائین آمد بدین جهت که هر دسته را یک تعلیمی برنجی بطول هفتاد سانتیمتر که بقطر سیم تلگراف بود بیاله میخواهد و حال آنکه در پانگا لابمین تعلیمی پانزده پانج روزه یک شخص معاوضه میشد ولی در نصیحرا چهار تعلیمی را یک جوجه میفروشیم دیگر

آنگه صدف و مروارید قبول نمینماید مردمان ما از گرسنگی بصدد آمده ولی با وجود این قطعی نه روزه که در پیش داریم امیدی بخیال برگشتن از آن نیست از زنبور آوردن آزوقه ای قناد و هفته رکه در خلیج بومیان چهار زنبور دیم جوابی نشنیدیم خلاصه همه اشخاص در خیمه شروع به تجارت نمودند و جیره خشک خود را بقدری از بهنگ محض سیگر ذیک خشک معادل یک قوت یک جیره جلبی معادل دو قوت بود

بعد سه روز قدم در تیر یکاریانه خشنود خرابی خیلی نزدیک شده پس من بومیان را از میان خود دور کرده بیکی از نجاریان خویش فرمان دادم تا یکی از غلامان نرسیس موکوئیه را از زورق بیاورد و با بومیان گفتم که اگر معاطله از روی نمی نمایند روز نخست هر چی بیابد با محبوس با خود برده از رود کنند تنگ بخوبش میبرد ازیم

از بعد از ظهر به بعد بیهوده منتظر جواب بودیم ولی صبح روز دیگر باده دسته کشتی نشسته ما می آمدند در بحث اشخاص بیصبر که برای آزوقه رفته بودند نموده بودیم برگشته بقدر ده روز آزوقه آوردند

بعد از ظهر روز اول ماه اوت طلایه سپاه در مقابل ما بیانگار اردو زدیم فردا صبح بحری ما بنظر حادث وی آمد سه تا از آنها بی احتیاط زورق خود را اشتر گون کرده یکی از نجاریان که گوشش بفرمان نداشته زورق خود را در کنار ده در زیر شاخهای شجار ساحل که بفاصله پانزده متر ممتد میشد رانده در آنوقت موج آب زورق را حرکت داده شبانه زده غرق شده است در اینواقعه چندین اشیاء قیمتی از آنجمله شش قرابینا و گردن بندهای مروارید که هر یک معادل پنج فرانک بود در آب بخته است و یکماه بعد از وقت یک تن از مردمان ما وفات یافت یکی بعد از شناخت از تابستان و تشنگی و ذلیل مرده است حال با خیلی احتیاج بتوقف و راحت داریم ولی کاروان در حرکت عجله نموده بدین قصد که در این بادر آن ساحل محلی هست آورد که در آنجا آزوقه دانی باشد و چهار پانج روز در آنجا بمانیم

بعد ده بزرگی رسیدیم که اقلا شش ماه بود که از آنجا کوچ کرده بود با بدین خیال بودیم که شب را در آنجا توقف کنیم در آن حین من صدای فریاد و گفتگوئی شنیدم پس از ساعتی در یکی از آن خانها نشئی دیدم که در کار تجزیه بود که افتضح بود و بعد از نشئی دیگر دیدم من چون چنان دیدم فهمیدم که در آنجا مرضی پیدا آمده اهالی چاره وطن خود را جسته رفته اند پس فورا امر بستن بار و حرکت از آنجا نمودم

یکی از خانه ها چون در اینجا ضع آب و علفی دیده سر بار زمین نهاده و سپر شبی شد سایر خانه ها نیز از خیلی رنج بوده و در آن جنگل بی انتها چیزی بدست نمی آمد مصب کولا که در شمال رود واقع و شانزده متر عرض دارد در دست مقابل رود شیبا بابود رودخیم و راقی دیده دیدیم که در جنوب شرقی واقع بود و ما در جلو و جزیره توقف کردیم در یکی از خانها در آنشب خرما یافته و زیاده خوشوقت گشته و نزدیک شب آنها را گشته یکی را صاحب منصبان تقسیم نموده و دیگری را آنگونی پخته به یاران دادیم قدری آنها را بحال آوردیم روز چهارم

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

به آبشار پانگا یا پنگا رسیدیم که گفتگوی یادی از آن شنیده بودیم این آبشار ده متر ارتفاع دارد و چون اندکی سرازیب است ارتفاعش در مقابل نظر میآید و این آبشار در یک کیلومتر و نیم گسترش میشود و بروی تخته سنگهای عظیم می ریزد و این اول مانع سختی است که کشتی ها را در این رودخانه فرو می ریزد که عظیم ترین آن شصت متر عرض دارد و این آبشارها طبیعی بوجود آمده است که در جزیره بزرگ پانگا جای دارند طولش نزدیک شصد و پنجاه متر و عرضش سیصد متر است شصد متر در شیب و قسمت دیگر بشکل پله ده دوازده پنجاه گام مخروطی است و این بوجود آمده است که در وسط و شمال و جنوب دارند یک میوه مورد تغذیه مانند یک زنگاری بنحوی که ضرر رانیت را بر خود جسم نموده بود در نزدیکی پانگا زورق خود را واژگون کرده دو صندوق اسباب اصلی و پنج صندوق صدف و سه صندوق سفید اب و یک صندوق مروارید و یک صندوق متفرقه مین و جعبه های فشنگ و پنج قرقیهای را دادات ریخته نیست و نابود نمود

در این ضمن تمام وحشی اندیک اسب و یا ئی را دیدند و بخیال تعاقب افتادند ولی رحمی بروی ندیدند که یقینا مهلک است مرغان به اطراف می پریدند بالاخره مجبای در انتخاب دست آوردند بزها نیز خیلی وحشی بودند معذلک ده دوازده بز بچنگ آوردیم و امید واریم بتوانیم بعضی را بسلامت بوسط دام برسانیم در میان بیشه قدمهای میصید نمودیم تا سه روز در آن جزیره اقامتمان طول کرد و بعد صد و ده کیلو گرم ذرت و سیصد بز و همینقدر مرغ و قدری میوه موز آوردند ولی اینقدر آذوقه برای سیصد نفر کفایت نمیدهد گرچه تمام آنها را تراکرده بودند معلوم میشود که خود بومیان نیز چیزی نخواسته اند چند کور شد که آنها طایفه دیگری نزاع دارند پس بوضع اگر گشت و زرع نمایند قارچ و ریشه و علف ماهی و حلزون و کرم و ساقه موز خورده اگر دشمنی به چنگ آنها افتد از گوشت انسان تغذیه مینمایند

پس دانیقه ای را نیز از این توقف جایز نبود در همان ساعت مشغول بار کردن کشتی شدیم برای بار دوم آنرا مامور نمودیم که راه را درست کرده و چوب در راه کذارند دسته های دوم و چهارم مشغول زورق ها شدند دوسته اول کشتی او آنرا حمل داده و با صدای موزیک وحشی حرکت میکردند

روز ششم نزدیک شب پس از یکروز خستگی در جلو آبشار بزرگ پانگا اردو زدیم

فصل هشتم

در باب مسافرت از آبشار پانگا تا موقع واگذاردن هشتم ماه اوت تا نوزدهم سپتامبر سنه ۱۸۸۷

حادثه دیگر در آبشار اوسیبری مکان اویس ها تفحص و باب میرود اویس ها تخیر از میان آشرباب مجروح شده است نقاب دشمن تیرهای زهرآلود بی احتیاطی زنگباریان قافله قرن رسیده است مجروحین ایران وانی فوت حلقان وسعدی وغیره ورود قافله شبار بیاکو بازدید قشون تبکو ملاحظات سنجیده تدارک قرومات اسراف مخزونات تهیه زاد و ایجاب الهیت حادثات با مردان واگذارده سربازان قشونی مادر کناره بی چیز آبشار واگوپی اردو زدیم اهتمام خراب با دالی فیل های با تجربه سایر قشونیان اوکاروسین عرب ضایع و بی با دیدن اشاسین اعراب اول نمونه طایفه کوتاهان ترتیباتی که با واگذار رود داده شد

در سه کیلومتر فاصله از محل اردوی حاضر دو سطر رود یک جزیره کوچک که یک قسم در با یک دو پستی است دیدیم که تقریبا با سطح آب مساوی بود

روز نهم تماشای آن رفتیم و این سفر کوچک دشوار و سختی بود چه آبها بشدت خیابان داشته بطرف بالا که دیک دامنه سراز یر و خطرناکی میریختند این جزیره از ابتدا عبارت از تخته سنگهای مطلق بوده است که فقط چند سانتیمتر از سطح آب ارتفاع داشته اند و بعدها گودو بلندی امکان بواسطه خاکی که از ساحل مقابل آمده حاصل شده است طولش شصت متر و عرضش بیست و هشت پای متر است صیادان در آنجا تقریبا شصت کلبه مخروطی ساخته و از چوبهای خیلی با تخته های کشتی پوشش سنگر بسته اند اکنون سطح رود شش متر از پانزده سانتیمتر پائین تر از پست ترین نقطه این جزیره است

در هنگام عبور از آبشار پانگا و نجاپی حادثه تخت دیگری روی داد و آن این بود که ملاح بی مهارتی ورق خود را بر یکی از شاخهای آهنی ساحل برده در آنجا زور فشار اگر کون کشنده و قرینا. چند صندوق بار و طرف آب ریخت زنگباریان قدیمی و این سفر شاخهای آهنی اندکه من از کثرت شوش و اضطراب پریشدم

ضرر و اندیشه و خیال ما سبب دیگری هم اردو جزئی ترسیدن این مردمان غفلتشان در اجرای اوامر من در خشکی نیز بی احتیاطانه چگل رفته دیگر بر یکدیگر راه را گم کرده و یا زیگان زنده را بومیان شربت مرگ می چشند تا کنون هفت نفر با هفده قرینا از ما تلف شده روز هشتم کاروان ورتهارا در آشار بیرون کشیده و در چند کیلومتر پائین او تیری اردو زدند با ما به پائی رسیدیم که وضع ساختمان سیان غیر از وضع اروپی است خانهایشان جبلی پست با ما های شیروانی مده و بر یک از زنده در خان که بصورت تخته های بزرگ نگاه شده سنگر بسته اند طول این تخته ها صد و شصت سانتیمتر و عرضشان بیست و سه و ضخامتشان ده سانتیمتر است دریایه خانها کوچه ایست بعرض شش متر

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

هرگاه در هریک از این خانها وارده مردم متحصن شوند دشمن را از پیش برمیدارند

روز دهم باز وقت نمودیم و آنهائی را که برای تحصیل آذوقه به سه طرف مختلف روانه کرده بودیم برگشته فقط خورد نی از دوره آوردند یکی از آنها که موسوم به خلفان بود تیر چوبی نی بیچاره اش سیخ خمار ربود از وضع جراحت بی احتیاطی شان خوب معلوم میشد چه بطرف هوا گرفته راه میرفتند در این حین یک تن بومی خود را نمایان نموده تیر زهرآلودی بطرف وی رها کرد اگرچه جراحت خفیفی بود ولی خیلی مواظبت نمودند لک چون زهرآلود بود پس از چند روز مریض درگذشت روز یازدهم از آن آثار های سخت کاهش یکسو تر ممتد میشود و آنها به نخته سنگها خورده کف میشود عبور نمودیم قافله سنیه راهی بست آورده به انگوده رسیدند در انجا روز دوازدهم هم دیگر رسیدیم عبور از آثار ها یک روز طول کشید پس از بیجده آذوقه تحصیل پرداختیم روز سیزدهم بطرف آوین براه افتیم و آن مرکب از پنج ده بزرگ که دوتای از آنها در انتهای فوقانی دریاچه رو کوه واقعند

کشتی ما اول بانجا رسید یک کوچه قشنگ و عریض در میان و صف کلبه با ممدات و بدور هر خانه سنگری بقد اندازه چوب در انجا درخت انجیر مصری زیاد دیده میشود که از آنها میتوان حاصل خوبی برداشت در آنست جنگلی واقعست که از کثرت اشجار روی زمین رنگ آفتاب را نمی بیند از منصب دریاچه انتهای چپ یک رشته از این جنگل ممتد است که تقریباً ۱۰۰ متر عرض آنست یک منطقه از اشجار بعرض ۵۰ متر با تراز آبهای رودبوری تفصل میازد مردمان بازورق از طرف دیگر رود گذشته و ملاحان با اطراف را تفحص مینمودند و خانها را واری میکردند که مبادا وحشیان در انجا پنهان شوند و از مزارع تحصیل آذوقه مینمودند

در اردو نقشی پیدا نمودیم معلوم شد که یکی از زنجباریان است که تبر جنگی خود کشته شده است قبل از تفتیش انها واقعه دون از صاحب منصبان را امر نموده بودم که با جمعیت نفر در دریاچه راگردیده و قسمت جنوب غربی را ببینند که اگر ممکن است فردا بتحصیل آذوقه پرداز اندازه تفتیش آنها طولی نکشید که صدای تفنگ بلند شد ما متحیر شدیم آستر ناب با پانچاه نفر بتعجیل بانجانب روانه نمودیم نظر ۹۰ قرمیناریای این اتفاق کاغیت خودم نیز حرکت نمودم ولی صدای تفنگ هم نزدیکتر شد و آواز اسلحه مردمان ما شنیده شد

من و دکتر و نلسن بتعجیل بطرف ساحل دویدیم اول کسی که ملاقات نمودیم آستر ناب بود که پیرهن خونین

دریده و جراحتی بر پستان چپ موضع قلب رسیده خون از وی فوران میکرد و در آن نزدیکی صدای شلیک تفنگ باران بروی برگ درختان مسموع شده همانا آواز تیرهای وحشیان بود

خلاصه من دست بچاره خود را بدکتر پارک سپرده بیاران محی شدیم آنها را دیدم که باوضاع مختلفه خفته و بر بوته ها و خارها ئی که

درآنست آب بوده وحشیان در خب آنها کمین نموده گلوله تیر شده ولی وحشیان ابدا دیده نمی شدند و معلوم شد که در حین عبور از دو طرف از درون دریاچه بویان کمین گشاده آنها را هدف تیر گرفته اند و یاران ما از بیم آن تیرهای زهرآلود هر قسمی که توانسته اند در آن دو طرف خود را مخفی کرده و همی پاروزده بلکه خود را از آن معلکه خلاصی میدهند پس قسمه و قیای خود را برداشته بهر طرف تیر میزدند آستر ناب دو قوت رسیده و فرمان داد تا طور نظام شلیک نمایند افسوس که در آن زمان تیری بر سینه اش خورده و ی خنگ گرز نموده آن تیر را بیرون کشیده در این اثنا من بیا یه دیدم که در میان دو بوته خار حرکت در آمد نمی او را بهدف گلوله قرار دادم که فورا صدای نا و بلند شده دو قیقه بعد تیر باران وحشیان موقوف شد بعد یکدسته از قزاولها را مامور نمودم تا ساحل مقابل را تفحص نموده باقی مردمان ما را بارد بیاورند نزدیک عصر بعضی از افراد را که بتحصیل آذوقه فرستاده بودیم برگشته و هفت رأس بز آورده ایشان نیز بحبس وحشیان برخورده کار بجدال انجامیده و حشیان را فراری دادند

صبح روز چهاردهم دسته را مامور نمودم کار دریاچه عبور نموده و در آن موضع تفحص نموده لکن کی انتظام بر ازدحام وحشیان بار نشستانند دیگر دسته دیگر را که در تحت فرمان نلسن سرهنگ بود بجنگل وارد نمودم پس از چند لحظه صدای تفنگی مسموع شد و انصدا همی مکرر میگشت تا انکه بصدای شلیک متصل مبدل شد معلوم شد که دشمنان با کمال سختی کوشش مینمودند اگرچه ما در میان آنها تیر انداز خوب داریم ولی چون که آن وحشیان مکار با آن تیرهای زهرآلوده در پشت خارها و درختان کمین گشاده و از اسلحه خنگ تا که در یکدم چشم را مانند غربال میسازد بکلی بی خبر اند

این صدا تنگی که در آن ورآتش دادیم فقط چهار دانه نشانه رسیده بود از طرف ما چار تن از آن تیرهای تازه که با ماده شبیه بر انتاج آلوده اند جراحت یافته اند نفس یکی از وحشیان را پیدا نموده نزد من آورند زنخاش بلند و انبوه و حلقه از آهن بر سر نهاده و گردن بندی از بهمن فلز که مرتبن از دندانهای میمون بود در گردن داشت دندانهای انیوخی خیلی تیز بوده در روی سینه و شکم جای زخم زیادی شکار برد نفس کوهی دیگر را که بدست آورده گردن بندی از دندان نهنگ دم بود و بر سرش یک خود آهنین درخشانی نهاده در پیشانی و چشم همین قسم زخمها دیده میشد در بازوی چپ بالائی از زبده بسته تازه کمان آبنوسی بزرگ

چون مردمان ما تمامی وحشیان را از آن مواضع بیرون کرده خود بتحصیل آذوقه شتافتند و در نزدیک عصر آذوقه چهار روزه را که عبارت از هشتاد رأس انجیر مصری بود بیاورده نیری که بآستر ناب زده بود ۲۳ تیلتر و در زیر قلب خورده بود قطر زخم ۵ تیلتر و عمق ۸ ۳ تیلتر است سایر از زخداران هیچ دست و بازو و پشت شان مجروح شده بود ولی ماده این همی را که پیکان تیر را بدان آلوده

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

میماند نمیدانستیم و هم ربما مجهول بود که در حال خستگی یا تری اثرشان مختلف یا بر یک نهج است کار یکه دکتر تارک میخواند این بود که حرارت با آب شسته بر قدر میتوانست پاک نمود بعضی از اهل قافله میگفتند که این تیر از غلیان یک قسم گاوت خوبدست میآید ولی یکی از بومیان مذکور داشت که این تیر عصاره یک قسم لوف است که آنرا کوبیده می جوشانند بعد مطبوخ را در ظرف دیگر ریخته بروی آتش میگذارند تا قوام شربت غلیظی رسد و آنوقت بمقداری موست آنرا مخلوط مینمایند بویش تند و شبیه بریحه آبجوه است فیل و هر نگار عظیم الجثه از ضرب یک تیر از پای درمی آیند از استماع این حکایت اضطراب بیشتر شد ولی گمان میکنم که اغراق میگویند ولی چون جای تیر خیلی کوچک و بقدر یک سر سوزن است امید وار شفای گرامی و دست خود مان هستیم و آن زخم دیگر هستیم این تیرها تقریباً ۶۰ سانتیمتر طول دارند خیلی باریک و از چوب تیره رنگی ساخته اند نوکش را در جائی آتش داده و سخت نموده اند در انتهای تحتانی آنش یک قطعی داده و زرکی قرار داده اند تا حرکت تیر منظم شود ۲ میلیمتر زیر نوکش که بنازکی یک سوزن است مخفی شده و شکافهای چند در آن قرار داده نوک تیر را در آن جسم زهری که مذکور داشتیم فرو میبرند بعضی تیرها را دیدم که یک ماده سیاهی اندوده اند و در حالت تازگی شبیه بقطران است ولی رایحه نامطبوع ندارد بعد در نوکش برگهای بادی چیده آنرا در ترکش مینهند و از این احتیاط که وحشیان در باب پیچیدن بر مجری بید اشتند بیشتر بما به خیال افتاده و برای مجرد همین زیاد تراند شه میخورد طول کمان ۹۰ سانتیمتر است از چوب تیره رنگی ساخته شده است و زه عریض دارد اول دفعه که من با آن تیر و کمان امتحان نمودم تیر را دو طرف یک جعبه حلبی در گذشت و یکی دیگر را بالای اشجار خیلی بلند عبور داده از درختی که در ۱۸۰ متر فاصله واقع بود گذرانیدم پس بدین تیرها نباید بچشم حقارت نگریست شکی نیست که اگر در فاصله نزدیک بقوت تیرها نمانند سینه انسان میگذرد از ۱۲۰ قدم تیری بزرگی زدم که فقط ۲ سانتیمتر خارج

۱۵ اب ما نزدیک ظهر دسته اول در تحت فرمان ژفرسن از کنار اردوات او تیس ما حرکت نمود کی از بومیان باین گفت که قدری بالاتر سه آبشار موجود است بسیو ژفرسن گفتم که همینها از نزدیک ساحل عبور نموده و در محل مناسبی در ۲ ساعت و ۳۰ دقیقه بعد از حرکت توقف نمایند منهم با کشتیهای خود که مرکب از کشتی او انس و چهارده زورق میباشد منتظر بودم که عقب ماندگان قشون برسانند نفس از اردو بیرون آیند چون ورقها از پیادگان جلوتر میرفتند پس یقین من از آنها بیش افتاده و پس از یکساعت حرکت توقف نمودیم تا ژفرسن با قشون خود خلاصه این احکام را به تمام رؤسای قشون گفته بسوی کرار دادم

وقت حرکت نظر افتاد زیرا که سپیده صبح که میخواستیم حرکت کنیم معلوم شد که نیمی از قشون و قافله غایب اند و آنها در ساعت ده حاضر شدند

این عادت از بینه که مرخصت من مزارع شتافته زیاده مراتعالم و متأسف میساخت زیرا که زنگباریان همچنانکه حیاتی از اند و بنگاه نه از بابت شجاعت و تهور است بلکه فقط بواسطه بی استعدادی و کم ظرفیتی است که هیچ نخاطر نمی آورند آن خطرها بیرا که در کمین آنها بوده همیشه بآن دچار میشوند حیوانات بواسطه حس طبیعی از مخاطرات آگاهی یافته و یکدفعه که بصدد قتال اند ترتیب دیگر پیرامون آن کار میکنند ولی انسوم گویا حس طبیعی و عقل و ادراک و حافظه ندارند و کلیتاً آنها بکلی خالیست هر قدر که بآنها گوینده که از این وحشیان که همیشه در کمین بوده و با یک تیر زهر آلود ضربت مرگ بشما میچشانند پرهیز نمائید و هر قدر که آنها را تهدید مینمائیم بدل سخت تر از سنگشان اثری نکرده سودی نبخشید و مکرر گفته ایم که از این دشمان مخفی خطرناکیکه در راهها نصب نموده اند وحشیان آدمی خوار که در پشت درختان موز پنهان شده یا در درخت و ریشه بعضی خود را مخفی کرده اند و از این جاپهائیکه در راه خفر نموده و در تنه آن تیرها نصب کرده یا برگ درخت سرش را پوشانیده اند اجتناب نمایند ابداً فایده نبیند بدو از هیچ خطری دمی گریزان نیستند ولی وحشیان شروع به تیرباران نمایند اینان دمی فرار نمی نمایند دمی زره کشیده میدوند تا آنکه خود را بجائی رسانند و اگر وحشیان قصد ری نبال ننمایند در هیچ مکانی قرار نمیگیرند به محض آنکه یک تن وحشی حرکتی نماید که اینقوم فرار نمایند در راه همیشه در جشها تفرق میشوند که ما عقب ماندگان قشون حرکت ننمایند ولی همینکه یک تن بومی را بازو بین ملاقات ننمایند می خرباذ زده و میدوند تنها یا دو به دو در دهات بدزدی میروند و چون صاحب خانه را بیینند جرأت بر استعمال قوای خویش نکرده از انداخته می گریزند

با کمال غرور فرار عشان قدم می نهند قسم دارم که آواز سری شنیدند دل در برشان طپیده و تو آشان ساقط شده بر جای سرد میشوند در اغلب تفرق میشوند و همینکه یک تن بومی را بینند چاره جز فرار نمی دانند

از ۳۷۰ نفر مردان ما فی الحقیقه ۲۵۰ نفر مدین صفات ناستوده متصف اند برای بیان واقعات دیگر یک چوب دست شکلین بسی است ولی برای معاوضه با قدرت یکدانه فی شکر خوبست

روز قبل رؤسای تکباری نزد من آمده و رخصت می طلبیدند که بعد از این تنها و بدون همراهی صاحبمنصبان بتحصیل آذوقه روند و شکوه نمودند که نیان ما من فرمان داده که در صف حرکت نباید از این بابت دمی تو نیم آذوقه زیادی بیاوریم

گفتم خیلی خوب باید هفته خود را تنها رو انه نمائیم و شمارا امتحان میکنیم اگر در عرض بیشتر از نوع ساعت از اینجا فاصله ندارد بروید و شکایت بعد مراجعت نمائید

ولی بمحض آنکه از اردو قدم بیرون نهادند کیوه های خود را فراموش کرده هر یک بنحوی فرستاده اند یک گله گوسفند که سگ پاسبان

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

نداشته و یا یک گلوله خوکی گیر آورده شوند پس از چهار و نیم ساعت ۲۰۰ نفر آنها برگشته و پنج نفرشان غایب بوده اند معلوم نبود که یکجا رفته اند و آنان تا روز بعد باز نیامدند

خلاصه این ابتدای کارهای ناگوار بعد از این در راههای سخت و مرتفعات عظیم آنها دارد خواهد آمد که تاریخی خواهد شد

پس از آنکه مطمئن شدیم که دیگر احدی در اردو نیست باقی مانده است از اردو بیرون آمدیم و پس از دو ساعت و چهل و پنج دقیقه مکان مناسبی پیدا نموده شب را در آنجا توقف کردیم ولی من بیهوده در انتظار میشو ژرفن و مردان وی دم خبر کردن چند شلیک نمودیم بعد من در نوزدهم نشسته با دو برمن فرار و شب را هر قدری که سیستم اثری از آنها ندیدم و ابداً علامتی از کاروان در جنگل دیده نشد و بهیچ صدای گلوله یا صوت شیپور و یا آواز انسانی سمع ما نگشت گمان میکردم که کاروان را بی پیدا نموده و از ما پیش عبور کرده است

روز شانزدهم ما از آبهائی که شدت جریان داشت عبور کردیم از دو دهات بانگو گذشتیم و بدریاچه عمیق تنگی رسیدیم که آب آن در ساحل جنوبی نوا گاه گاهی رو بوی میسیسیپی میرفت

یکساعت بعد بآبشار بانگو رسیدیم در طرف دیگر مقابل موضعی که ما اردو زده بودیم محل وسیع اثری دیده میشد زورق بدریاچه راندیم تا شاید از کاروان مبت آدریم ولی زورق مون نیل را م مراجعت نمود

بعد تا خاصله قلیلی از آبشار مجدداً جمعی را با زورق روانه نمودیم آنها نیز نصف شب بدون خبری برگشتند

روز هفدهم پانزده نفر را با کشتی او آنس و ست تو که شکار چی ما بود و شش نفر دیگر از اردو روانه نمودم و فرمان دادم که چون اثر عبور کاروان را بدست آورند در آنجا توقف نموده تا بما نها ملحق شده آنها را بطرف اردو بیاورند

چون کشتی مراجعت نمود ملاح با من گفت که پس از طی ۵۰ کیلومتر فعلی پس از سه ساعت حرکت اثر کاروان را پیدا نمودیم از این رو فهمیدم که فرمان مردان خویش را بعوض آنکه بسمت شمال شرقی عبور دهد از طرف جنوب برده است پس محققاً بجاعت ما نها برخورده بما دا نزد ما خواهند رسید

در اینوقت جمعیت ما سه تن اروپائی و سه نوکر زنگی و ما بقی عرب و زنگی اند

یکی از ما که اشتر ایب است مواظبت دکتر را لازم دارد ولی وی همراه ژرفن است

یکی هم مرض اسهال خونین دارد او نیز بما فوت شد دیگری نیز اختلالی در شعورش بهم رسیده در گذشت

جمعیت ما نه نفر مریض و رنجور و مبتلا بمرض ذات الجنب و دیسانتری کم خونی لاعلاج میباشند

هشت نفر از تیرهای زهر آلوده زخم خورده اند یکی از این هشت نفر که موسوم بخلفان است بواسطه جراحتی که بقصبة الریه وی رسیده در کار خفه شدن است یکی دیگر که اش سداست نیز جراحتش خطرناک است بازویش خیلی تورم موجب درج شده است

اغلب از زورق ما بان ما سه شده و بسه طرف مختلف فرقه نا بلکه نشانی از کاروان مبت آورند

ولی میترسم که کاروان مستقیماً از خشکی خیلی دور رفته و در آنجا توقف و دوخانه باشد و حال آنکه ما در اینجا دو توقف کرده ایم

در آن کنار مقابل مردمان اثیوپی سکنی داشتند و شان از وضع بیکاری ما بخیال افتادند که بر ما حمله نمایند در همین ساحل هم در سه کیلومتری ما بان

اهالی ما بانگو جای دارند و آنها نیز مکنت بخیال تراع افتند از این رو ما تصمیم گرفتیم که تمام اشخاص سالم ما در تفحص کاروان در جنگل پراکنده شده اند

ولی شاعر در اینجا بیت چند شعری سروده که مضمونش این است

شخص خوب نیست که خود را بکلی در ناامیدی فراموش نماید — چنانکه از مرگ یا در چنگ دشمن هم ممکن است فرجی روی دهد

روزنامه ۱۸ آب ۵ را می نویسم

اگر این شاعر اکنون با ما همراه بود و وضع ما را مشاهده مینمود آیا چه میگفت قبل از این ۷۰ - ۳ نفر در تحت فرمان من بودند و از بامبات

آذوقه و ظروف خنک و دوا متحمل بودیم با قسمی راضی گشتیم امروز فقط ۱۸ نفر با من است که بیشتر از یکروز حرکت نمیتوانند کرد و ما بقی تماماً

مفقود شده اند آیا آنها را اطلاعات خواهیم کرد

اگر ۳۸۹ نفر را که ما در حرکت از یامبو با تعجب نمودیم نتوانند بدریاچه البرت برسند پس چگونه با نگویا دو ۲۵۰ نفر که بیشتری مصیبت اند توانند از این جنگل بی انتها بگذرند

در ۲۲ روز اگر روزی ۸ ساعت حرکت کرده و هر ساعتی ۲ کیلومتر برویم به نیانزا میرسیم ولی با این زخمیها را هی بس آورده نخواهد بود حال با این وضع چه بسیوان کرد آیا باید خود را تسلیم نمود و منتظر مرگ شد زخمداران خیلی طول میکشند تا شفا یابند و رم بسی زیاد شده و جراحت دردناک میکرد تا کنون اگرچه احدی از آنها نمرده اند ولی قوه بهیچ کار را هم ندارند صبح باران شروع نموده و مزید بر علت شده گاهی در نظر ما چنین جلوه میکرد که بآخر رسیده ایم کار ما هم بخطر است آبشارهای آسمانی بارشدید ریاران در بخت که ما در خلت عمده رشدیم تصور نمایید بر کهای شجار بعید و حساب انجگل و سیراب فرض نمائید که در هر دقیقه از هر برگی و یا جیت قطره آب بچکد و از زمین اشباع شده و بخار خاکستری رنگ آب مصاعد شود هوا از قطرات آب و برگ درخت مملو است از یکطرف طوفان و صوت رعد و برق که گوئی خواهد درخت را از ریشه در آورد و شاخه اشجار را در هم شکسته قدماق تفنگ را خم نموده و آنها همه سمع گشته که شخص را متزلزل میسازد علاوه بر این صدای پرچ پرچ جنگل هم مشکل شده و همه

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

بیشتر شده در رعد و برق تکان میخورد و هیچ جنگلی در فرنگستان اینطور زلزل و سانحه ندارد و ساعت است که بدین حالتیم
گاهی خیال میکنیم که آیا یکبار دیگر آفتاب ظاهر خواهد شد از سیمای یاران خود چنین استنباط میکنیم که امید خلاصی از دست خستگی ترس و دوری وطن
و گرسنگی و باران و طوفان آنها را بکلی بیطاقت کرده اند بعضی برک درخت موز و حصیر و پارچه و چادر و غیره بر سر گرفته اند فی الحقیقه در یک
حال ترحم میباشند حالت افسردگی و لاغری مرغان نیز بر نج افزوده یارانند روز نوزدهم از خبری از کاروان نرسیده است
و آنها یکدیگر را نگریسته بودند چگونه خبری باز گشتند دو نفر از خدمتکاران خیلی بد حال اند و در دو تخمل نمیدهند و ارند روز بیست و پنجم باز خبری
نشد جوان محروم سعدی که وحشیان تیری بزانویش زده بودند از صبح روز چهاردهم مبتلا بگرانی شد گویا این همی که وحشیان بکار بسته بودند کم
بناقی است گردن و پشت خلفان سخت و صلب شده است من بین مرض نیم گندم مرفین اندرک دم فی تخفیفی حاصل نشد آستر بهتر بیاد تازه
نیست جراحت اگرچه دردناک است فی الجمله تمامش محفوظ بوده و میتواند نجاند و من حالت دیگر را بدو گفته ام چگونه میشود که از ۳۰۰ نفر و سه
صاحبمنصب احدی تلف نشده است که راه را خطا کرده اند بهترین کار ها اینست که باو تسلیم برگشته و آنوقت از کنار رود حرکت نمایند
روز بیست و یکم خلفان و سعدی پس از یک حالت نزع سختی فی الصبح دیگری نصف شب وفات یافتند
خلفان روز بروز ضعیف تر میشد چون تسلم بروی میرخشکیده بود اندام جراحت گویا خطری نداشت از خارج تمام شده هیچگونه علامت دردی
در آن نبود ولی چون جراحت بر حجره وارد آمده بود آن بیچاره بهیچ چیز را نمیتوانست بلع نماید مگر آنکه خیلی اذیت و در کشد خوردن حریره هم
برای وی صعوبت داشت
روز بیست و هشتم گلویش خشکیده و منقبض گشته صدایش خاموش شد سرش بقدام برگشته و انگشت فرو نشسته در سیمایش رنج و اضطراب ثابت بنا
روز قبل تشنج خفیفی داشت سر و مرتبه آب در دک زیر جلدی مرفین نمودم چون من عادی باستعمال این دو نداشتم از این بابت جرأت نمی کنم که مقدار
زیادی از آنرا بکار بردم
خلاصه سعدی مطلقا عدش مجروح شده و جراحت بقدر یک سر موزن است یکی از رفقایش میگوید و من با آب گرم شسته و رویش را بستیم
ولی صبح روز چهارم وی مبتلا بگرانی شده با تمام نتوانستیم حواسش را متوقف داریم آب در دک مرفین قدری خواب آورد ولی حمله ها همی تکرار یافته
تا آنکه پس از صد و یازده ساعت در روز بیست و پنجم جانباز بدرود گفته از زحمت رست
چنین گفت که وحشیان تیرها را روز قبل از جدال عصری و زیر دهم تمام آغشته اند
بگفتار دگر هم تزدیک ظهر مرض اسهال در گذشت

در ساعت پنج شب کاروان رسید ولی از اضطراب و تشویش خیلی برنج بودند سه تن از آنها نیز فوت شده است یکی معروف نام در همان روز
که سعدی چشم خورده بود در شانه راست وی نیز جراحتی رسید در شب نوزدهم بواسطه گذاردم در بست و یک شبانه روز در فقش
مرده است زیرا که خستگی راه گویا علم تمام را سپر نموده است یکمیر اتیره وحشیان جگر گاهش را در هم شکافته او نیز تحت الدم فوتی در گذشت
یکی دیگر بلا فاصله بعد از آن باران سخت که در گرفت مرض اسهال از پای در آمد
بالجمله از روز چهاردهم تا کنون شش نفر متوفی داریم بیماران ما هم جانشان در مرض خطر است
علاوه بر دو تن زخمدار که با کاروان آمده اند جراحت آنها خیلی متورم و یک ماده غافر ایائی متراشح میباشد
استر نایب پا داری کرده و گویا شفا یابد با وجود آنکه خبر مرگ مجروحین باسیلی در اینجا نشیده از آمدن کنتر من خیلی راحت شده ام چه از دیدن
ناله کردن بیماران کراهت دارم و در صورتی میل معالجه آنها دارم که یقین بر شفایشان داشته باشم
از سیصد و شصت و سه نفر ما شصت تن مریض و بستری اند و برای بیان مریضخانه بهتر از مسافت است ولی در این قطعه بین وحشی استراحت
و غذای خوب صورت امکان ندارد چند روز دیگر هم اطباء کار های خود را بگیرند بود بیماران پرستاری کرده و مستبلایان
بگذاریم که در حالت نزع اند رسیدگی نموده و آوازه ناله و گریه آنها را شنیده و از بی طاقتی عمومی و قطعی و گرسنگی و محرومی از دوستان محروم
برنج اند شده از تلف و هلاکت این ۳۶۳ نفر یم کرده و خود را نیز بیطاقت دیدیم و نومیدی را هی در خود تزاید می یافتیم تنها آمال ما
این بود که بقاصد خود نایل شویم ولی اکنون در رسیدن هم تشکک داریم
رفقن و پارک هنوز حال خود را بما من بیان نکرده اند ولی یاران آنها از روی صداقت مذکور داشتند که اکنون مثل آنست که ما از جهنم
خلاص نموده باشند
مکتوبات ذیل که قدری دیر من رسیده است رفقن نگاشته است

آب ۱۸۸۷ آقای عزیز من دسته را که برای تفحص ما فرستاده بودید دیروز ساعت بعد از ظهر باقی شده و فرمانیان
شما را رسانیدند
ما هم فوراً از رودخانه عبور کردیم و امیدواریم که امشب بخدمت شما برسیم از تشویش شما مطلع شدم و چون من سبب انکار بوده ام
خیلی افسوس میخورم
رفقن
انضی

روز بیست و دویم اردو از نزدیک آبشار های نوقانی ما با نکوبردیم روز بیست و سیم از انجا عبور نمودیم بعد از آن تشویش را که دیم و فصلان از قرار ذیل است

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

	اشخاص سالم	مریض	متوفی	بار شتر
دستهٔ اول	۸۰	۶	۴	۴۳
دستهٔ دویم	۶۹	۱۴	۵	۵۰
دستهٔ سیم	۶۷	۱۶	۴	۷۲
دستهٔ چارم	۶۳	۲۱	۳	۷۲
فنگیان	۶	۰	۰	〃
نوکران	۱۲	〃	〃	〃
سودا بنان	۱۰	〃	〃	〃
سمالی	۶	〃	〃	〃
طباخ	۲	〃	〃	〃
بهتر	۱	〃	〃	〃
مریض	۵۷	〃	〃	〃
	۳۷۳	۵۷	۱۶	۲۳۷
متوفی	۱۶			
	۳۸۷			

در اینجا واضح معلوم میشود که بومیان خشکی را دوست تر دارند از این بابت در حوالی ساحل خشکی نگرفته اند

اشخاصی را که ما برای تحقیق فرستاده بودیم باز گشته و مواضع عمده در وسط دیده شده و در جنگل هم چنین راه ساخته یافته اند ولی در ساحل چنین نیست

روز بیست و چارم پس از چند کیلومتر حرکت کاروان در مزارعی که در پائین آبشارهای اودکارو بود متوقف شد

روز بیست و پنجم ما از آن آبشارها گذشته شب را در مواضعی از جنگل که کمتر مکشوف بود بسر برده و صیادان در آن مدت شکار کرده و صبح نمودیم

روز بیست و ششم باز قافله را دو قسمت کرده نیمی از خشکی و نیمی از آب عبور کردیم و در یکی از رودهای بزرگ اوجیلی دو قسمت کاروان بهم ملحق شده و این رود مصب بزرگی بود

این رود خانه که دکتر ژکر تعریف آنرا برای من کرده است از دوازده میل از دهانه اش آبشار بسیار بزرگ و مصب رود که کسینجر و شصت متر عرض دارد در پائین آبشار عرضش سه ویست و بیست متر میرسد

بومیان در دامنهٔ آبشارها چند نصب کرده و بهر یک سبدی آویخته اند که در وقت ریزش آب ماهیان در آنجا فرو افتند

رنگ رود پنو کو بزنگ شوکلاست و آبهای آن تیره بزنگ شیر چای میباشد

بعد در انتخاب اوگفتگو کردیم بر عقیدهٔ من بهتر آن است که از موضعی عبور نمائیم که مردمان آنجا بالنسبه با تربیت و معقول بوده نه آنکه تمامی وحشی و آدمی خوار میباشند مانند طایفهٔ منور که از مهمان چنین پذیرائی مینمایند

من از باب این طایفه تفصیلاتی ندکور نمیدهم ولی در طایفهٔ اوجیلی آن قدر فراوان است و از آنجا بسهولت بهتر میشود زیرا که تجربه کرده ام که چون وضع غذائی موضعی تغییر کرد وضع تغذیه و خوراکشان نیز تغییر میکند

چنانکه در نزدیک آبشار پانگا غذای بومیان مانیک است که از آن نان و کلوچه را بگوشت تربیت میدهند و با آرد مانیک طعامهای مختلف میسازند که آنرا تاپیوکا مینامند

ولی در حوالی آبشار پانگا مندرجاً بجای این نبات انجیر مصری یافت میشود که اهالی قدیم آنرا دوست میدارند و بعد هر قدر که شیر بز را کشت زراعتی کرده بهتر میشود

عالباً مزارع مانیک و ذرت و سیب زمینی و تنباکو دیده میشود خلاصه آنجا مرغان هوائی دیده و از اینجا بسیار خیلی شاد شدیم

و من فرستادم که قافله توقف نماید تا مردمان ما که نقدی تهیه دیده و مدتها است که در تمنای گوشت میباشند چیزی بست آورده قدری بحال بیایند

ولی برای بست آوردن گوشت سودا بنان و زنگباریان خیلی جهت احتیاط میکردند و چون مرغی را در هوا میدیدند

تمامی در اطراف کرده و گاهی هم قربانی خود را مدتها خالی میکردند اگرچه مکرر آنها را از اینکار منع کرده و سیاست نموده ام

مذکور خیلی سخت بود چنانچه باید مذکور مات جنگل را بهبود و تلف نمود ولی بجهت آنکه از آنها غفلت نشود باز به تیراندازی پرداختند

اتفاقاً در اینوقت نیز گلولهٔ یکی از همان بابای یک تن از مردمان ما رسیده هنوز اش در هم شکست بطوریکه چاره منحصر به بریدن پا شد

دکتر پارک با کمال تردستی و مهارت پا را قطع نمود حال هشت نفر برای برخیزاندن و خوابانیدن این بیچاره لازم شدند

یک روز را مخصوص به بودن و غذای خوب و بسیار دم لاغر با پای لنگ و از نو بگنبار معاودت دادیم

مجدداً مقصدین را سخت گوشمالی داده از روی یقین وعده دادند که دیگر از این اتفاقات وحشی اگرچه انسان وعدهٔ خود

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

فراموش کرده و بدان فخار نمی نماید و مسئولیت نمی پذیرند و خود را آزاد میدانند آنجا جماعت از زمرهٔ انسانی خارج و چون بهایم وحشی میباشند

روز بیست و ششم صفا این ما مرکب بود از کشتی بولادین و آهنی و شانزده فروند زورق دیگر و آنها نشسته از رودخانه گذشته بموضعی رسیدیم که نه کیلومتر بالای وصلی واقع بود و ما چون قافله باستی هی از گودالهای آب و جویها و هیزمزارها چون خیلی دشوار بود لهذا فرمان دادند که بار بسته و آنوقت بهم بایستند و حرکت نمایند و بعد از دور گذرانند

روز سی ام در پای آشبار بزرگی متوقف شدیم و من معلوم نمودم که اکنون در نیمه راه دریاچه تبرت هستیم و در ظرف چهار و نیم ساعت و دقیقه شرقی از رودخانه سیصد کیلومتر خط مستقیم از نیاتزا مسافت داریم و لفاصله دو شصت و چهار روز میتوان بپیمود مردمان ما از کثرت رنج و تعب بیطاقت شده تمامی پاهایشان مجروح گشته و مبتلا بمرض آنتی شده اند و چون ما نهایت میکنیم که نصف راه طی شده است اینان بریاست گفته و با یکدیگر میگویند از کجا خاطر جمع استید که نیمی راه طی شده و راه باقی مانده را معین کرده اید چرا این سیاه را بما نشان نمیدهید تا ما هم دیده و باور نمائیم آیا بوسیان خاک خود شاخ شیطان دارند

علاوه بر این هیکس آن زمین را ندیده است بلی چیزکه هست ما را بچیزها داشته است

صبح روز سی و یکم بعد از بارهای غلیظ در نه ساعتی آفتاب بیرنگی که یک دایره نورانی بدون شعاعی بود آشکار شد و آنوقت در جنگل شنوا ساختن راه عریضی بودیم که شصت نفر بتوانند با بار پا بیکه برسر داشته عبور نمایند

مسافرین کشتی نیز در وسط آبهای متموج رسیده با بار و زوق خود را از آشبارها میگذرانیدند در یکساعت راه ما تمام رسیده یک اردوی موقتی در بالای آشبار بر پا نمودیم و من حمالان را در قرارداد تحت طاعت دکتر بازداشتم ولی وی بسرعت بازگشته با من گفت که حمالان متوقعند روز قرار بلند نمایند بدینواسطه من خود برگشته بنزد راه کشتی راحل دادیم در آن حین نوکر فونگی من نفس زنان وارد شده وی گفت آقا امین پنا رسید گفتم آقا امین پنا آمد گفت بلی آقا بیندم او را در زورقی دیدم و بسیرق سرخی مانند بیرق ما در عقب زورق افراشته بود و آقا شوری در من پیدا آمد کشتی را مثل آنکه آهن نفت است با کردیم تمامی تعجیل نام و دیدیم دارد دو نیمه جوش و خروش روی داده بود بعد معلوم شد که در آن زورق نه تن از خادمان اولدی بالبور بوده اند فرستاده تقریر بوسیان روی هشت منزل بالای دو منزل اردو فرستاده مانفرمای چند دسته مردم مسلح است

پس معلوم شد که در اینوا ضع نیز اعراب جایی دارند و حال آنکه من خیال میکردم که دیگر اینها را ملاقات نخواهیم کرد و بما گفتند که بفرمان اولدی بالبور پنجاه تن از ایشان در صد کیلومتر بالاتر از اینمکان اردو زده اند و سواحل را در تحت تفتیش میباشند تا آنکه معلوم سازند که از روی آب

بتوان به استعانه فال رسید یا نه من بتفصیل اطلاعات مه انها دادم و آنها نیز شکر نموده ما را برای فرداد عوت نمودند

زنگباریان از اینسباب خیلی خوشحال شدند و ما بعد بسیب خوشحالی آنها را مفتضح شدیم چنانکه در همان شب مردی جمعه نام فرار کرده و قدری سیگا با خود برد

صبح روز اول یول ما از آشبار ناگذشته از همانجا بیکه کاروان سیر فت ما نیز حرکت نمودیم و روز تمام زورقها نزدیکی بهم رسیدند که در آنجا مردمان اولدی بالبور را دوزده بود در نزدیک دهنش یک پسر را دیدیم که پاره پاره کرده بودند و قدری بالاتر نعش زنی را دیدیم که بانیزه دور گشته بودند در آنوقت من بمردمان خود گفتم که با مردمان اولدی بالبور ملاقات نخواهیم کرد و آنها نیز از همان ساعت رودخی را برچیده و برفتند از رفتن آنها بسیاری از مردمان ما بسی افسوس و دریغ میخوردند بحدیکه پنج تن از زنگباریان بنجبار خود را که چهار بارشش مزد مات جنگ و غیره و یکبارش نمک بود برداشته فرار نمودند و بعد معلوم شد که فراریان بنزد اولدی بالبور رفته بدو ملحق میشوند خلاصه راه خود را گرفته در پای آبشاری متوقف شدیم

بامداد پس از آنکه آنها را خوب تفحص کردیم تحت تو میگفت که بیرقی مسیتوان از این آشبارها عبور نمود در آنوقت فهمیدند که زورقیانرا نداند و ورق بر نمی چند نفر از جاسس فراریان و انه نمودم اشان بعد از مدتی برگشته یک تن از اشخاص فراریان را با یکصند و قی سیاب و سه قرنیا آورده و گفتند فراریان را دیدیم که مشغول تقسیم نمودن اسباب صندوقها نه چون ما را دیدند فرار کرده و قدری از غنائم خود را بگذاشتند روز نهم یکنفر دیگر فراریان نمود و انیز به وجیه فیشنگ و یکصند و قی خیره و زاد فرنگی و یکبار از طبیعات عربی خوب که ۲۵۰ فرانک قیمت داشت با خود بسیه نمود و یکی دیگر را هم دیدیم که بخیال فرار بوده و در کار رفتن آن دو قه است و در مقابل یکصند و قی ایستاده مرتبا و کره و روغن بیرون میآورد و با مجله ذخیره و روزده نفر از فراریان نمود بدینجا سیاب پس از دو ماه من تنها خواهم ماند پس بار و سای قافله در اینجا سیاب مشورت نموده و قرار بر این شد که به بیرنگی نمائیم بعد از حرکت از اینجا تا کنون ۴۸ قرنیا و ۱۵ صندوق سیاب را تلف شده اند

بامداد باز چهار تن از حمالان گریختند و یکی دیگر که در کار فرار بود گرفتار شد فوراً من تمام اهل قافله را طلبیده هر پارچه ای اصلی قرنیای هر کدام را باز کرده و برداشتم چون از سلاح عاری شدند فرار غیر ممکن شد و با یوسی تمام مجال آنها را داده بعد مردمان با صندوقها را باز کرده پارچه و غیره را با سیاب دیده و در نزدیک رودخانه خیابان خاک پنهان میکردند که بعد برگشته بردارند

روز پنجم در نزدیک رودی پس از رودزدیم در نجا اسب بیابانی زیاد دیده میشد و از من انجمن سبز بخیال افتادیم که بعد از چند لحظه یک صد و نه تمام جمعیه خواهیم رسید اشخاصی را که برای تحصیل آذوقه روانه نموده بودیم هر دو ساعل گردیده و بعد برگشته چهار رأس بز و قدری انجیر و موش کباب کرده و جل بریان و هلزون آورده

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

روز ششم در پای آبشاری رسیدیم که در مقابل ما بات پا قیاده واقع بود و فردای آن روز نیز روز قهار را از روی زمین سنگلاخی عبور دادیم که از آنجا آب و ذخایر را قناع دوشتر فرو میریخت و بعد بطور منحنی حرکت کرده تا پای آبشار را دور کرده میرسید و در آنجا ما متوقف شدیم و بلی از اشخاص گرسنه با تنگ پوچ افتادند بعد از ساعتی برگشته یک زن و یک بچه با خود آورده بودند ولی بیچیک از ستر جهین یک کلمه حرف آشنا نمی فهمیدند

فردای آن روز باز به آبشارهای دیگر رسیدیم و در آنجا درخت خرما زیاد دیده میشد در نزدیک آن بات بسته های خرما را تقل کرده بودند یکی از افسران قافله احمد نام که در دریا نبوبا از ما جدا شده و از یکدیگر تا کنون او را باز ورق حرکت میدادیم امروز مبتلا به یرقان شده بود گشته خیلی بد حال است قطع نظر از رفض و پست استخوانی بیشتر از دو نمانده است

بعد از دو ساعت گذشته و پس از آنکه رود کی تموج شد کمتر به شدت جریان یافته بقوت تمام از دامنه سرازیر میشود و بعد آبشاری بارتفاع دو فرع دیده میشود و پس از آن آبشارهای دیگر موجود اند تمام این آبها بطرف ما میریخت از اینسبب با بخیال عبور دادن از قهارها بودیم که یکمرتبه پیش رویم چهل یا سی متر پاره و پنجاه متر عرض و عمیق احمل و سیم را نمودن آنها در جنگل ممکن نیست و کشیدن از قهارها از این آبشارهای طولانی فوق طاقت ماست

بالجمله زور قهارا در نزدیک آبشار گذارده راهی قافله را تا خرابه ناوآبی که نزدیک نخلهای دوخانه و قصبه بود همراهان دنبال قافله گرفته حرکت میخودند و آنها نکه نمیتوانستند راه بروند دوش گرفته میبردند بعد فرمان دادم راهی در میان بیشه باز کرده و زور قهارا بکشند و اینکار دور و دراز طول انجامید در ظرف پانزده دسته اول را برای تحصیل آذوقه روانه کردیم و اشیان با بقدر متوسطی آذوقه و مهمات گرفته

ناوآبی ساقا مکانی بود که از حیثیت آبادی و ترقی در نزد بومیان ضرب المثل بوده است و در آنجا درختهای خرما و موز و مزارع تنباکو وفرت موجود بوده است و در وصف کلبه هائیکه در نزدیک دخانخانه بوده بشمار سروده اند چنانکه از منظر بعضی از آنها مخاطب انگاراست و الی الباقی تمامی خراب و ویران بوده معلوم شد که مردمان اولدی بالیوز اینمواضع را خراب کرده و سوزانیده اند درختان خرما را بریده و مزارع را ویران کرده و اهالی را کشته اند در آنجائیکه ما منزل کرده بودیم پنج کلبه بچه پیدا نمودند

روز پنجم در وقت حرکت پیغمبر از زمان ما تبعی مریض بود که با بیستی آنها را بر جای گذارد چه در حال نزع بوده و بوش نداشتند احمد ام مذکور نیز از آنجا بود از ناوآبی ساحل ما مبری قرشیم که نادی و مسکن فیل است چنانکه در بالا توقف فیلیز ادیدیم که در ساحل طرف راست حرکت مینمود و چون من خیلی و ستمدار گشت بودم لهذا فرخیا را برداشته روانه شدم و از چند فرع فاصله چند گلوله بدو زدم آن گلوله

فقط آنچه از زخمین نمود

سان عمومی اهل قافله را که دیم نتیجه ذیل بدست آمد

بیست و دو یم آب ۲۷۲ نفر

دوازدهم ایول ۲۴۲ نفر

پس ۱۴ نفر فراری و ۱۰ نفر متوفی و ۲۲۵ حال ۲۲۷ بار و ۵۸ نفر مریض اند

تمامی افسران قافله اکنون گرسنه اند و هر قدر که پیش میرویم احتیاج بنقدا بیشتر میشود و مردمان اولدی بالیوز تمام مزارع اویران کرده اهالی را کشته و طوایف را بجنگل فرار داده اند با بدو به آبشارهای امیری رسیدیم در آنجا سعدی که یکی از رهبانی قافلات ما کوتپه را برای آوردن یکصندوق اسباب که برجای مانده و فراموش شده بود بفرستاد ما کوتپه دیگر بازگشت ما و را ازاین بابت خیلی ملامت کردیم یکی دیگر از مردمان ما که از زخم رانخسته و از گرسنگی بجان آمده بود یکصندوق دیگر را برداشته فرار نمود

از آن شش اشخاص که از بابتوبا آورده ایم حال سه الاغ مانده است یکی از آنها نیز از گرسنگی فرار نمود و معلوم نیست که بکجا رفت چندان جنگل بی پایان را حد و انتهائی نیست و تفحص آن غیر ممکن است

روز پانزدهم چادرها را نزدیک یک کلبه قدیمی بای گیسران پیاده نمودیم رودخانه پس از آن نخلهای شمال شرقی بطرف جنوب شرقی منعطف میشود و ما یکدرجه و پنجاه و هشت دقیقه تا یکدرجه و بیست و چار و هشت دقیقه از عرض شمالی گذشته ایم حال چند روز است که هر روز یکصندوق اسباب بسرقت میرود و تمام مدابیر ما برای جلوگیری آنکار بخاید نمانده بالاخره هر شب صندوق را بهمدیگر بسته بزیر سر خود طلبیده شب صندوق و امانت سپردم از کم و کاست او مسئول قرار دادم بلکه بدین مدابیر صندوقها دیگر باقی مانند و آن اشخاص که بهزاران وسیله بخجل میروند نتوانند آنها را با خود ببرند

روز شانزدهم وقت ظهر از جلو صدای شلیک شنیدیم آدمی را که برای جاسوسی فرستاده بودیم پس از نیم ساعت برگشته و چند لحظه بعد سه کشتی پدیدار شده و در آنها اشخاص سفید پوش جای داشته و حامل پرچمهای سرخ بودند و آنها از جانب اولدی بالیوز برای سلام و تعارف نزد ما آمده بودند و پس از رسمی تعارفات رسمی با کشتی از رود برگشته و چند شلیک تفنگ کرده و با جتماع میخواندند

در چهار ساعتی شب از پائین مکان اولدی بالیوز از رود زدیم در همان لحظه صدای خوش و شلیک توپ بلند شده زورقهای چند از رود آنکار گشته و علامت رود آن رئیس عرب معلوم شد پنجاه نفر مرد با خوانندگان و زنان بادی همراه

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

برخورد اولدی با لیوز نزد ما آمده سلام و تهنیت گفت این دست تازه ما از ۱۸۸۳ تا ۱۸۸۶ نوکر پسک و کران بود وی در اتیوپی خوش شده با خود کرده است خلاصه اولدی با لیوز برای ما دو بز فربه و بیست کیلو کرم برنج اعلی و قدری بر بنگ و چند قطعه مرغ تعارف آورد از وی سئوال نمودم که در حوالی منزل شما تحصیل آذوقه ممکن است یا نه در پاسخ گفت که مردمان تمام این ولایات و قریه ها را خراب کرده ویران نموده اند و علاوه بر این نمیتوان آنها را از انگار منع نمود زیرا که ایشان با این اهالی کینه و بر نیزه دارند و سابقا بویان با شنجکیکه برای تجارت عاج میرفتند خصومت بسیار زده و بعد ما گفت که این ناحیه را که داد و منزل کرده اید بتوانند نمیتوانند اهالی بوآنده در آن جای دارند بویان ساحل شمالی را با پائی میگویند وقتی بعضی از مردمان ما تا بگاه در طرف شرقی حرکت نموده به تپه بلندی رسیدند واز آنجا بکرمین بسری آشکار بود که بطرف شرق ممتد میشد

بعد از ساعتی از با ما گفت که وقتی با قافله اش که عبارت از شصت نفر بود از لوالا با حرکت کرده به کشیرس آمده در طرف نا شصت و شناد کیلومتر طرف شمال شرقی رفته ولی مردمان آنجا از قبل خارج شویم و قدر یکمیت علف پیدا نمائیم و قبل از رسیدن با تیوری از رود خانه لندی عبور کرده و تو لواز دریاچه بوسوم با آزو خارج میشود در آنجا عاج فراوان است

قدری با لاتر مسیحی چون چهار ساعت حرکت نمائیم بوضعی خواهیم رسید که در آنجا اولدی با لیوز استاسین دیگری دارد که نزدیک رود لاندا و ساحل جنوبی واقع و صد نفر تفنگچی در آنجا آماده دارد و مردمانش برنج و پیاز زراعت مینمایند ولی طرافشان صحراست آبادی نیست زیرا که بویان در اخوالی منزل داشته مدام با ایشان در نزاع و جدال اند خلاصه اکنون در نزد اولدی با لیوز مهمان عربی است که در راه بویان بروی تاخته اموالش را تاراج برده اند

من اولدی با لیوز را خیلی آماده دیدم که چند تن از مردمان خود را با همراه کند و در مقابل و جهی تا ندویارانی را که قادر بر حرکت نیستند در نزد خود نگاهدارد روز هفدهم کاروان در ساحل اتیوری در مقابل اردوی اولدی با لیوز جای گرفته بعد از ظهر در کشتی نشستم و از رود عبور کردم بدیدن رئیس عرب بدین نامیم چون بنجا رسیدم مکان وسیع و محکمی دیدم که دور شرا با چوب و تخته سنگ بسته بودند در وسط و در مقابل در منزل رئیس بود و آنمکان مرتفع و مستحکم بود که دیوارها بشیرا با کل رسته بر آورده و سوراخهائی در آن قرار داده شبیه بقلعه بود بعد از دالانی عبور کرده از فضای عمومی رئیس گذشته بجائی رسیدیم که خیلی وسیع و هر ضلعی ۲۰۰ متر بود در طرافش اطاقهائی بود که غلامان در آنجا منزل داشتند و مکان وسیع و نیمه پر نعمتی بود

بعد فهمیدیم که تا چند روز مسافت دو خانه از طرف شرقی آمده و قدری با لاتر ابتیوری از طرف شمال آمده با اتیوری یکی میشود اتیوری علاوه

برلاندا در ساحل جنوبی مصب دیگری دارد موسوم به ای تیا

قدری با لاتر یعنی بعد از دو روز حرکت بر عقیده بعضی بیست و نه بر عقیده بعض یک عرب دیگری جای دارد موسوم به کیلو نگا لونگا در اینجا گزنی از طایفه کوتا با زاده دیدم که میگویند در شمال اتیوری از بنیان فرا رانده خلاصه خوش خو جوانیست که تقریبا بهفده سال دارد و طول قامتش ۱۸۰ سانتیمتر است و خیلی متناسب الاعضاست جلده درخشان و نازکی دارد و خالی از ملاحت نیست و سیمای خوبی دارد و رنگش قدری زرد فام است ولی چشمانش بالنسبه قدری بزرگ بوده مانند چشم غزال درشت و برجسته و زننده بود این زن لکی عریان و برهنه است و از این بابت هیچ اظهار خجلتی نمیکند و تماشای ما را خوش میدارد انیز زاده حوالی چشمه های نگا پیدا کرده بود

اولدی با لیوز خزینه خود را بین نشانده و عاج زیادی داشت بعد در کشتی هم با ما همراهی نمود و چند قطعه مرغ برای ما فرستاد

در اینوقت در این بندر تجار از هر طرف موز و سیب زمینی و خشکبار و مروارید بسیار با آنها معاوضه میکنند و صدای خنده و گفتگو یان که تمام شب نشنیده بودم بلند بود صبح خیلی دیر از خواب برخاستم تا عصب ماند گاز نیاورد و ساعت بعد از فجر زورق برگشته و پنجاه نفر که دست از آنها شسته و بحال خود شان گذارده بود با خود آورد

در اینوقت کاروان با عبارت از اشخاص ذیل بود

	مرد	رئیس
دسته اول	۶۹	۳
دسته دوم	۵۷	۴
دسته سیم	۶۰	۴
دسته چهارم	۶۱	۴
طباخ	۲	//
غلام بچه	۹	//
فراشی	۶	//
سودانی	۶	//
	۲۷۱	۱۶
مریض	۵۶	
	۳۲۷	
در حرکت از یامبویا	۶	
	۳۸۹	

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

آنها میکه مرده یا فرار نموده اند ۶۳

بیارا زادگشتی نشانده نزد او لدی با لیوز فرستادیم و فرار دادیم که پرستار او باشد و غذا و به او و مادر سر راه برای هر کدام ۲۵ فرانک بدهیم تا آنکه بار تو یا دریا کشی بگیرد که اعضای او دوست داشته باشد نزد وی آید و بیمار را حمل و به

مذکور داشتیم که مأمورین او لدی با لیوز را در ۳۱ آب ۱۰ یکروز بعد از حرکت از اویلی در مقابل صخره پنو کوطلاعات کردیم آنها چون بعضی اطلاعات از ما حاصل کردند نزد رئیس خویش معاودت نمودند ولی او لدی با لیوز در این اوقات ذخیره بار و طش با تمام رسیده و خیلی خوابان بار و طبود بار تو یا در کدر حدود ۲۰۰ ۲ کیلومتر بار و طبراه دارد بار ش قدری سنگین است که چندین ماه لازم است حرکت نماید تا با ماهی شود چون خیلی مایل بودم که خبری بدو بدهم لهذا بار یش فرار دادم که اگر وحشی چند نفر از اشخاص خود را از ساحل طرف چپ یا ساحل جنوبی طرف بار تو روانه نماید و کاغذ مرا با بار تو رساند من تشکری و می سپارم که بعد با تو عود داده ۳۶ کیلوگرم بار و طا خود دارد و ی از شنیدن این مکتوب اطمینان شکر نموده و وعده داد که بعد از آنکه از آخرها روانه دارد آنها نیز در ۲۴ یا ۲۵ کیلومتر حرکت نمودند ولی در آبشار زنبور در ۲۶ کیلومتر اهمیت با تو با بویان چار شده و نزاع سختی نموده بسیاری از آنها مقتول شده مجبور بمعاودت گشتند

از گنجاریان که فرار نموده بدانخیال بودند که مردمان او لدی با لیوز طرف غربی حرکت خواهند و لی ایشان برگشته بدون نیل بمرام بخدمت رئیس خویش آمدند و لی از ترجمانیکه با من فرستاده است چنین دارم که بعد از این فرار یان هجانی نخواهند داشت

خلاصه من از نفر دیا خسته نمانده ام از عبور آبشار با یکان آمده ام بدین واسطه او لدی با لیوز گفتم که بعد از این بدنخیالم که از خشکی مسافرت نمایم ولی این عقیده را نپسندیده و مرا از اینرای منحرف نموده و گفت با این عقد رجمعیت قلیل و بار سنگین صلاح در مسافرت دریاست

فصل هفدهم

در باب مسافرت از نزد او کار و تا کیلونگا لونگا

از نهم سپتامبر تا هفدهم اکتبر سنه ۱۸۸۷

او لدی با لیوز سه نفر از زنگبار یان را که فرار نموده بودند نزد ما بفرستاد ما کار یکنیم که عبرت دیگران شود قوه یا صحت بایشان نداد ابشارهای خطرناک قحطی چندین از مردمان کیلونگا لونگا مصیبت پر دو انبوری اجزاء مسافرت ناخوشی من قحطی و پریشانی ما کیلونگا لونگا را خیر میدهیم اردوی ما یان مرغ کمی غذیه گلایهای بخل خیالات عثمانی غرق شود مختصر وضع

نصیحت او لدی اللاغ مرا نخورند مارا و مانیز مارا گرفته بده آنها میرسیم

اینده خبر اجزار مسافرت تمامی شما تمام درست و توانا میشوید چه بیمار از او او لدی با لیوز گذارده ایم روز نوزدهم که از نجا حرکت کردیم ۱۸۰ بار را در زور قها گذاردیم و ۴۰ مار را میان دسته تقسیم نمودیم که از هر چهار روز یکروز نوبت هر دسته باشد عراب تا چند ساعت مارا مشایعت کرده و برا در رسانیده بعد وداع نموده باز گشتند شب را در مکان مناسبی توقف کردیم در انجمن زور فیرا دیدیم که از نزد او لدی با لیوز بیاید در آن سر تن بگمارند که دست یا بشان رسیده و نهان ما شخاص فراری نه که او لدی با لیوز آنها را گرفته نزد من فرستاده است و قریبای چندی نیز دزدیده بود من در مقابل انکار یک روده و ۲۰۰۰ فشنگ بر ایش تعارف فرستادم بعد گفتم محبوسین را نگاهدارند تا نزد او لکشان کرده شود ولی همه شب را بدخیال بودم که باید تدبیری کرد و جلو انکار را گرفت چه اگر امر بدین نسق باشد تمامی کوشش و رنج ما بی فایده مانده سهل است که جان بیرون نمیبریم

بامداد تمامی اهالی قدره را خبر کرده و خطاب مقتضی از نتایج ناگوار انکار فرو خواندم شیان تمامی گفتند که ما بقدر امکان در ادای تکلیف خود حاضریم و تا حال رنج بسیار کشیده ایم و آنها نیکه فرار نمایند بهیچگونه زیانی را نداشته مارا آنها بیرایم اگر بومیان قصد دزدیدن قرجهای مارا کردند بالحقیقه جان ما بسته بآنست نمایند ما آنها را هدف گلوله میسازیم ولی کسانی را که نزدیک داده و حمایت نموده و غذا داده و مثل خود با آنها رفتار نموده اگر قصد کشتن ما را نمایند یقیناً باید کشته شوند این سه تن عرب فرار نموده و اسلحه ما را با خود برده اند در صورتیکه بومیان را که مانع حرکت ما شده با گلوله از میان برمیداریم با انیان نیز کار دیگری نمیتوان کرد اگر شما اسلحه نداشته باشید آیا میتوانید جلو رویده و یا از همان راهی که آمده اید برگردید

گفتم ملی باید کشته شوند یکی از آنها را امروز دیگری فردا و آن دیگر پس فردا تا قبل مرسانیم و بعد از این هر کس که مرتکب انکار شود او را برداریم چه آنها از تکالیف خود سر باز زده و زندگانی ما را خیر در خطر انداخته اند

بعد شروع باستنطاق مقصرین نمودیم ولی فرج الله غلام یکی از روسای دسته اول است و ولی غلام یک زنگباری است یعنی غلام شخص دیگری است

بعد قرعه کشیدیم که اسم هر کدام که اول در آید امروز کشته شود و قرعه باسم فرج الله در آمد آقایش نیز حاضر بود پس فرمان دادم تا ضابط بدرخت بلندی آویخته و یک سر شر احبل نمر گرفته و سر دیگرش را گره کرده بگردن فرج الله انداختند بعد گفتم حرفی نخواهی بزبان بیاوری سر شر اتکان داد بعد اشاره کردم تا ضابط را کشیدند و فرج الله بهوا رفت قبل از آنکه بمیرد گفتم اردو را برچیده و کاروان بحرکت آید عقب مانده قتلها و طاعان در آنجا مانده بجای آن طناب باز کردنی او را بدرخت بستند و ربع ساعت بعد آنها نیز حرکت نمودند

در آن روز ما حرکت خوبی نمودیم جاده ساخته در ساحل پیدا نموده بسهولت عبور نمودیم در راه چند مزرعه کوچک دیدیم و نزدیک ساحل اردو زدیم

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

در آنوقت فیلی را دیدیم که در ساحل مقابل حرکت مینمود فوراً من و نفس دست تفنگ در زور قی نشسته به ۵ اشرفی صعود از ایخوان رسیدیم و دیر سه یگدفعه بدو تیر زدیم بعد دو تیر دیگر خالی نمودیم چه قرنهای نفس نمانده قرنهای من دو لوله بود ولی با وجود آن تیر با که بد و خورده بود باز از چنگ ما فرار بدیواسطه اعتماد من بگلی از آن قرنها ساقط شد چنانکه تا کنون بآنها یک تکا رزده ایم از اینروی نفس قرنهای خود را به کیلو نگا لو نگا فروخته مهمات قرنهای خوشبرا به اشاری پادشاه انگری پیشکش نمودم با قرنهای نمره ۸ یا ۱۰ اینها بهتر میتوان صید نمود

صبح روز دیگر فرستادم رشید آگه کلی از روساي قافلات آورده خواستم از وی استمزاجی حاصل کنم پس با و گفتم دوست عزیز من رشید امروز باید تشخص دیگر برداریم و اسبابش را تهیه کنیم تو در اینباب چه میگوئی

گفت حرف من اینست که آنهائیرا که قصد کشتن ما را دارند باید کشت در صورتیکه ما چاپای را که برابر تیر و نیزه است به انها نشان دهیم اگر انسان خود را در آن جا بیند از ما هیچ تقصیری نیست چه انسان گوش نصیحت را فرو بسته اند پس خونشان بگردن خودشان است

گفتم بلی آیا میدانی که زحمت و تعبی قال انسان از اصل آهن سخت میکند و گر سنگی عقل و شعور را از بین میبرد از این جا پرگان خرد و فکر سلم نشسته و میدانی که در وقت گرسنگی مادر بچه خود را میخورد پس در اینصورت تعجبی نیست که نوکری از آقای خود بواسطه گرسنگی فرار نماید

گفت راست است بلی اکنون کار بجائی رسیده که یا باید تمامی بمیریم و یا خلاص شویم بسیاری از این اشخاص حاضرند که در راه تو خون خود را بریزند برغی خائن و نمک بحرام اند این ناکسان فراموده و آنچه را که زندگی بابسته بدانهاست فدیده فرار مینمایند بهمه میدانند که تو عیسوی هستی و برای خلاص نمودن چندین مسلمان اینقدر زحمت و مشقت را بر خود هموار مینمائی ولی این ذروان که بر عقیده خود پرست جا شده تو را در این بیابان تنها میگذارند که هلاک شوی

گفتم بلی رشید تا اگر راه فرار را غیر از دو راه زدن بواسطه گرسنه نمانیم بر عقیده تو چگونه است گفت من میگویم تمام ایرخوبند ولی بهترین آنها پیرخانست که مادام العمر شخص را پشیمان دارد

گفتم خیلی خوب تفنگ من قهوه خوردم و شیپو خالی باشد اکشیده و طناب بفنبی آورده بدخت انداختند و یک سرشر اگره کرده بمجوس را آورده و شیپو را رشید تو آهسته بروساي بگو که بیایند تمامی استعداد درخواست نمایم بلکه انشخص را عفو فرمایند و قتیکه من از وی پرسیدم که حرف خود را بگو در آنوقت تو تفنگ خالی گفت تنها و حالته بین چشم که فوراً رؤساء را اطلاع میدهم تمساعت بعد شیپو رکشیده شد و افواج بدور مجوس قلعه زدند و آفتاب بلند را که یک سرشر اگره زده و مانند مار بر زمین افتاده بود خالص نمودند من نیز پیش آمده و چرخی چند زده هر نوع دم تا سر طنابرا بگردنش انداختند

بعد با وی گفتم که علل از انکه برفیق دیروزی خویش متقلب شوی اگر نخنی داری بگو ولی او ساکت و یارای تکلم نداشت چه گرگ را معاینه دیده بعد بسبب روسا نگاه کردم با گفتم اگر صحبت بگو

در آنوقت رشید بسیارین اشاره نمود بشان تمامی بپای من ریخته بخشش عفو او را خواستگار شدند و گفتند اگر اینده تخلص نمائید متعهد میشویم که دیگر چنین امری را تعاقب ننمائید

در آنوقت اگر کسی نزدیکان بنظر میکرد دیده که چشمانشان باز و لبانشان چسبیده و رنگشان پریده گوئی خون در تنشان فسرده است

گفتم حیات انیرو را شما بخشیدم ولی فراموش ننمائید که صدای این مجازات ذوقتل است و انحکم تغییر پذیر نیست

در این حین چنان صدای شادی و شکر بلند شد که من متحیر ماندم اشک بروی گونه ها ریخته و چشمان باز شده کلاه و عمامه را بهوا انداخته دست ها را بلند کرده میگفتند تا حیات داریم دست از دامن تو نخواهیم کشید راه نیاز را باشانه و راه نادانی کن تا تمامی بدنبال تو گسیریم

چون طناب را از گردن مجوس باز نمودم وی بپای من افتاده گفت از خدای توفیق نمیخواهم که در خدمت تو بمیرم گفتم خدا خواسته بود که امروز خشنود بدیشپور را کشیده تمامی دیده ها بر سنگین خم دوخته شد مثل انکه بخوابند بمجلس نشاط و عروسی روند صاحبمان نیز بیخبر نه هرگز در جنگل تنگو نمیم اجتماع و خوشوقتی دست داده بود

باز قافله را دعوت کردیم و بروز دعوت پس از یکساعت حرکت نمودند بهم متفق شدند و آن روز عیدی است و پنهانش صید وفیر است در طرف غربی رود یک دره کوچکی دیدیم که درختان موز داشت ولی میوه اش را چیده بودند

روز بیست و دوم باز دعوت حرکت کردیم من بر قاب حال آنها بودم دیدم که اخلاقی نغز از آنها ضعیف و ناتوان شده اند در صورتیکه چاره نیست که من تمام یاران قافله را نزد او لدی بالبوز نهادم قوی ترین عاقلترین آنها نیز مانند دیگران پریشان بوده اسباب طولانی آنها را هلاک مینماید پس چگونه میتوان از این راضی عبور کرد چه اشخاصی که برای تحصیل عاج از اینراه رفته اند از ماکولات چیزی باقی نگذارده اند ولی چون باد منی رسیدیم آذوقه دیگر دره را یافته کمی قوت گرفتیم

فردای آنروز عده قلیلی از افراد قافله فرار نمودند ما نیز بواسطه آثار ها هی متوقف شدیم بنواسطه بارهای آنها را خالی کرده و با قلاب پاروآنها را بالا کشیده دوباره بگیری خودیم و بعد به آثاری رسیدیم که از دوازده سرخرد و سرخیت آثارهای که چک دیگر در شب فراز همسی دیده شد

گمان میرفت که تیوری امروز چون آبهای اردو آن خیلی کم شده است پس باید یک آشیار کوچکی باشد ولی نظر بدوده دیم که دهشتی

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

روز بیست و چهارم باز بقصد آذوقه پرداخته و مشغول ساختن راهی شدیم که کشتی را از آن عبور دهیم پیاده گان قدری زیاده تر آذوقه یافتند و ما مدار از آن موانع گذشته قدری بالا تر توقف نمودیم در آنروز چیزی پیدا نکردیم روز بیست و ششم با آبشارهای بزرگ رسیدیم در آخر آنروز کمی زحمت با دادی کشیده و بحی کشتی را خالی کرده و پر نمودیم خلاصه پس از شش ساعت یا دو در مقابل آبشار ها رسیدیم

حال بعد از ذکر این کشتی و زورقها چقدر بعید نداند چه اگر آنها نبود با بیست سیار مسافت کمتر تا ۲۲۷ بار را حمل و نقل نمودیم با وجود آنروزورقها تمامی اشخاص تندرست تا شب مشغول بار بار نمودن مردمان با قدری گرسنه بودند که بیشتر از شش آنها قادر بر حرکت نبودند آنروز غذای من منحصر بدو دانه موز بود بعضی از رفقایان از پریروز تا کنون چیزی نخورده اند بنوا سطه اشخاص خیلی قوی نا توان شده اند یکدسته از فوج اول از رودخانه عبور کرده قدری با هیزم یکجا خود آورده بودند آنرا نیز بسمت بالا تر در خت بزرگ بیوه های بزرگ دارد

دویست و هفتم ستمبر قدری بالا رفتیم در آنوقت آشپز طرف بالای رودخانه رفته و ۸۰ نفر دیگر با آنرا نیز تعجل آذوقه فرستاده آشپز و قریه ندیده و لی با خیلها علامتی کرد و دریا ساعتی خوشی گذشت رفقایان بگشتن موز زیادی آورده و من هر یک از افراد قافله چهل تا ۸۰ دانه موز دادم اگر تمامی اسباب خود را هر روز کمی از آنها را میخورد آنچه در حمت بعد رانمی دیدند چه آنقدر موز یکه بدانها داده شد بود برای شش یا هفت روز شان کافی بود ولی شان جلو شکم خود را نگرفته بعضی همان شب همه را صرف نموده و می گفتند خدا نیکند تا حال روزی را رسانیده بعد انهم خدا میرساند

روز سی ام مرور دسته قبل نهار خورده و من یکدیگر می شدیم آنوقت برای من و اصاحبمان فی الحقیقه مجلس ضیافت بزرگی بود چه آشپز یک مرغ بی زنده بچنگ آورده و ما نهم با بیان تازه دوام و جان دیدم بعد از ظهر بعض اینکه در ساحل قدری نشستیم که صدای سه تیر شنیده شد بعد معلوم شد که از مردمان کیلونگا لونگا میباشند و او رقیب ولدی با لیوز است این دو تن کرسته اند که این نواحی را قطع و قمع نمایند آن اشخاص با گفتند که نا زد رئیس شان بشیر از بحر و زراعت دائی انجا سکون دارند از این بابت با صحبت یکدیگر شدند که هر قدر تو انیم انجا میل آذوقه نمائیم چه تا بگاه دیگر به بلاد مسکون آباد نخواهیم رسید

روز اول هر قدر که تفحص کردیم بفایده بود ولی روز بعد اشخاص بسیار با آشپز و گز پارک بطرف ساحل شمالی برای آذوقه روانه کردیم و ایشان قدری با رنگ آورده و برای خود قدری ذخیره نمودند

روز سیم اکتوبر بگز رسیدیم که در اطراف تپه ائی بطول ۹۰ تا ۲۰۰ نمو از سطح رودخانه دیده میشد و ما از آنها عبور نمودیم و بمحلی رسیدیم که اینوری بشدت تمام جریان داشت و در نمای کنگو و جبال مرتفعه می دیده میشد شمال آن بود که کسی بمن میگوید که بعد از این اشکال و زحمت عبور بشیر است نورق را تا ۵ کیلومتر دیگر پیش بردیم و بعد قدری موانع هجر سید که بکاروان تو قف نمودیم

روز چهارم سیکیلومتر دیگر در ساحل شمالی رفته و در آنجا مردان کیلونگا پرفتند و سه تن از اشخاص ما نیز آنها عازم شدند و تن دیگر بر ض اسهال خونین دست از حیات شستند خلاصه عبور ما نیز حمت و خطر نبود چنانکه یک ورقی دو دفعه غرق شد و کشتی پلاوین هم نزدیک بغرق بود و از آن ضفه که بدو رسیدیم بود ساعت یا بالی که آنوقت منظم بود خلال نیافت از آنروز ببعد است که کجاوه منفرد یا با برگ گویم ولی از دین الصحرا محنت و ضعف یاران نمیتوانستم خود را راضی نمایم و ام بدین امید بودم که بموضعی رسم که قافله در آنجا آذوقه زیادی یافته و قدری راحت نمایم و گمان میکنم که آن موضع فقط بکان کیلونگا لونگا میباشد

بامداد قبل از ده ساعتی صبح پس از عبور از آن آبهای مواج بمحلی رسیدیم که اینوری بطرف شمال شرقی منعطف شده قبل از آنکه در این انحنا خیلی دور بودیم من بساحل آمده و از روی تپه ملاحظه اطراف را کرده فهمیدم که از دور قها بعد از این بفایده اند زیرا که جبال بسمی مرتفع تر شده و قدری بالا رویم رودخانه بیشتر از ۲۰ تمو عرض نخواهد داشت پرده از دانه تنگی بشدت و فریاد اینوری مانند بقه کان نازل شده و هر دم بصورت آبشار بر سیخت پس آبها مجتمع شده انعکاس ساحل و عمق خللی بوشدت و قوت صدای شان میافزود چند تن بمعیت قافله و آشپز روانه کردم چون آنها مراجعت کردند بساحل جنوبی رفتیم در سان آخرین تمامی نفید و سیاه ۲۷۱ نفر بودند و بعد دو نفر با بهال خونین و یکنفر با تمی مرده و یک تن را هم بدار زدیم پس ۲۶۳ نفر باقی ماند از انجمله ۲۵ نفر قدری ضعیف اند که فی الحقیقه از انجمله خشک اند بواسطه قروحات مانند دیگران نمی توانند در عقب آذوقه روند و غذا اینکه بدانها تقسیم شد اسماک و صرف جوئی نکرده و این ایام در این قحطی سخت بکلی بی غذا مانند بدینواسطه فقط ۲۱۱ نفر قادر بر حرکت بوده و از انها نیز چهل نفرشان سربار و صاحبمنصب بوده و حال هستند و ما ۲۲۷ بار داریم بعبارة اخری ۱۰ بار علاوه داریم پانزده روز است که نفس قبلا قبر قروحات دمامیل گشته زیاده مجروح و درماندند اکنون که بواسطه کثرت موانع از رودخانه نمیتوان عبور کرد رفیق با آن ۱۲ نفر دیگر چه خواهند کرد حال انیمسئله مشکل است ولی هر قسمیکه بشود باید آنها را انجات داد مردمان کیلونگا با ما گفته بودند که تا مکان آنها نیجرو زراعت دائی ما کنون دو روز راه آمده ایم بر عقیده نفس باید چند نفر از زود تر نزد او روانه کرد منهم عقیده او را قبول کرده یک تن صاحبمنصب و پنجفر از برای انکار روانه نمودم و امر نمودم که از ساحل جنوبی حرکت نمایند و چون بیدر رسیدند از اینوری عبور کرده بدهات کیلونگا رفته و از آنجا برای ما آذوقه بیاورند

قبل از حرکت نیز ماندند صاحبمنصبان از من پرسش نمودند که حقیقة این شخص عرب در این حوالی جای دارد گفتم در نیساب شکی نیست ولی ممکن است که سافت تا آنکا را از روی حقیقت با گفته باشند

خلاصه بعد چون ما گزیر از حرکت بودیم و نمیخواستیم مکث آذوقه خوردنی مدت آدیم و کمی بر نفس و آن اشخاص دیگر نمودیم پس ما چار فرمان

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

حرکت دادم و ۲ ۵ تن شخاص ضعیف ناتوان و ۸۱ بار و ۱۰ ازورق را بزور قلمن گذارده با او وداع نمودیم کشتی پولادین با بار ما رایدوش گرفته بطرف شرق روانه شدیم

در انحنای کوه که آن بیچارگان بهستند زمین سنگ یکپارچه است که طرافش کوه و کمراست که بطول ۲۰۰ متر از سطح رود خانه بالا آمده و از دامنه آب فوران میکند صدای مهیبی دارد حال ملاحظه وضع نگاریچارگان نمائید که از یکطرف گرسنه و ناراحت بوده و از طرفی با چنین صدای امواج وغرش آبرا استماع نمایند و در زمین بخیر خلل مخوف و تپه و کوه نه بینند شبها را در چنین موضعی گرسنه و خسته باید بسر برند فی الحقیقه تا شخص آنها را درست نه بیند نمیتواند تصورش را بکند وضع ما نیز بهتر از آنها نبود از خار و خاشاک عبور کرده و در قسمتی آمده باشیم از یکطرف بخیال این شخاص بیچاره میتم که گرسنه و زیر بار گران با چنین حرکت نمایند از طرف دیگر در فکر آن شخاص ناتوان می باشم که در عقب گذارده ایم که چون یاران خود نظر میکردم می دیدم که گرسنگی پایه آنها را ضعیف و ناتوان کرده که از هر گشتن چیزی باقی نمیماند یا دو روز نمانده است که شعله حیات آنها از تند باد حوادث خاموش شده و رو شنبد گان آنجا را بتلخی مرده خلقی بودیم و چون قدری قارچ پیدا میکردیم زیاده از حد مسرور و مشعوف میشدیم در آن تنگه تنگی و قحطی هیچ چیز را چون چوب از دست نمیدادیم از مزارع متروک و ویران عبور نموده ساق درخت موز را بریده و سائیده با بعضی علفهای خلقی نخته و سوپی ترتیب میدادند در تنعیم بعضی میوه های خلقی نیز پیدا میکردیم خلاصه برگشتن غیر ممکن و ماندن غیر ممکن بود از گرسنگی و خستگی بجان آمده بودیم

صبح روز هفتم اکثر با از زمین جنگل عبور نمودیم در راه قارچ و بعضی میوه های خلقی را جمع میکردیم و بعد برای غذا خوردن توقف نمودیم صاحبمنصبان که با کمال سماکت زندگانی میکرد قدری مزد استند برای نهم و دوازده بود و بعد از صرف آنها یک پیاله چای بی شیرینی خورده سفره را جمع کردیم

بعد شروع بصحبت شد می گفتم که آن شخاص را که بکیلومتر فرستاده ایم امروز یا فردا یک دو نفر آنها برسند

آیا پس از چند روز نیز نخواهند آمد در سفرهای سابق که با قیمانده بودم هرگز نخستین وضعی برایم فراهم نیامده بود بلی زحمت گرسنگی را داشتم ولی نه بدین پایه تا این روز راه اتیوری خیلی سخت بود قسمیکه از بوته فرار نمودیم من معنی گرسنگی را فهمیدم و هم زنانیکه از گرسنگی میمردند خیلی پریشان شدیم ولی به بدین حد باز امیدی برای ما باقی بود اگر آن شخاص را که فرستاده ایم میرسند با چه خواهند گذشت زمان معجزه موسی و عیسی هم گذشته است در آن زمان که ما این گفتگو ها را میکردیم صدای پرهیبن رعدی در هوا بلند شد سگ شکاری من در جنبش و دیده قهقرا فارغ نزدیک شده سگ او را گرفت

در اینوقت گفتم دوستان من پرسیدید که خدا ما را فراموش نکرده است زمان معجزه هم نگذشته است آنها نیز با کمال تعجب هی مرغزار گاه میکنند

دانمرغ چای بزرگی بود و بکایک بزرگ آذین میکرد

خدای آنروز را شکر میکنم که تحقیقی بارحمالان و هم مسیو فرمن را نموده قطعات کشتی پولادین را بهم وصل نموده در آب انداخته و یکساعت بعد از ده جزیره مسکونی پیدا رشته چند تن مردان دشته بان خزیره فرستاده از بومیان جویا شدند بومیان از رسیدن انها خبر تهیه برسد و فرستاده و یازده کیلو گرم قوت برجای گذارده تا تیزفوراً از آنها فرار نمایند فلذا تصمیم نمودیم

بعد از ظهر کشتی ما نزدیک آمد چون ما کشتی در عقب بود و از ما خوردنی میخواست من قدری قوت برایش فرستاده و پیغام دادم که در انجا نباید توقف نماید بلکه آن جزیره را که ما گذارده مجروح نمودیم پیدا نماید

نهم اکتبر صدا تفرقه شنیده شد که آرروگذشته در ساحل در عقب آدوقه دست تهی برگشته

من قدری نشسته از اتیوری بالا رفتم ولی آنسو ساحل آمد بلکه بهیچ سمت آورده مردمان گرسنه هی دویده و خلق رفته در جلیه میوه های وحشی و یا قلاهای خلقی توده ماقهای خلقی پوست تخمی دارد که مثل جرم است این با قلا جها را برابر با قلائی است که در باغها دیده میشود انها را میشکنند پوستش را کنده و پخته و میخوردیم اما بصورت بضم شده ولی بعد یک پرده زنی را در خلق پیدا نمودیم او با قلا را نیم گیرد ست میزد پوست با قلا را کنده و آن پوست دیگرش را نیز برداشت بعد با قلا را چیزاشش نموده آرد میکرد و از آن نان دست میخود خیلی خوشش طعم بود بعد تمامی در تخم با قلا شش افتند

تا رچهائی با دنجا موجود بود بعضی بی زیت تر بود ولی کلیتش خدا را بنوع شکر از گزاردن قسم ما کولات حفظ نخواهد خلاصه در عوض گوشت گرم و حلزون و مورچه سفید بود برای دسر میوه درخت گوجه صرف شد

روز بعد آن مردمان که از اتیوری گذشته بودند با ردوست تهی راجعت کرده چه در آن ساحل نیز چیزی بدست نیاورده و میگفتند شما را تعقیب نموده یا پس فرستاده آذوقه و خوردنی پیدا میکنیم

صبح روز دیگر چنداندازه قوت بیشتر برای من باقی نمانده بود آنها را صرف نموده دم تر دیک ظهر دل نابی باش وضعف را گذارده یکی از روسهای فلانقدری برگ سیب زمینی برای من آورده آزار زیر کرده و پختم اگرچه نبود ولی بجائی رسیده آنوقت یکی از زنگباریان دو از ده میوه خلقی برای من آورد که بحجم و رنگ کلابی بود و بوی خوبی داشت مردمان ما از آن خورده و خوش طعمش یافته بودند ولی آن زنگباری بهترین آنها را برای من و صاحبمنصبان آورده بود قدری آن را با قلا نیز مردمان آنرا فروده نهاده با خاکستر از وی صیقل کردم و در کال میل صرف نمودم ولی پس از ساعتی بسیار بهوش شده و مجبور بخوابیدن شدم خان نظر پایه که پشانی مرا در حلقه آهنین گذارده و فشار رسیده بود چشم تا ربخه بجد یکبار بلوب هم خوانده نشد

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

ممکن نبود نوکرانی من از آن گلابهایکه برایشان مانده بود شیراز رخ رده و حالش بهتر از من بود خلاصه این نقطه اسباب خیلی اذیت کرد

غروب آفتاب شخاص شدند اول که در عقب آذوقه رفته بودند پس از شش ساعت برگشته نقدی برای آورده بودند که با آن یوسی برآورده چون تقسیم نمودیم بهر یک ۱۲۰ گرم رسید ولی برای آنها خیلی کم است

استراحت قرار کردن بعد از ظهر خوشحالی بعضی اسباب میخواند دو نفر از آنهائیکه در پی آذوقه رفته بودند دیگر مراجعت نکردند انتظار کشیدن هم غیر ممکن بود بعد از آنجا حرکت نموده پس از پنجساعت که ۱۸ کیلومتر طی کرده بودیم در موضعی فرود آمدیم یکنفر از دسته سیم صندوق اسباب را در آب انداخت و در آوردنش ممکن نشد دیگری با کمچه خشتک فرار نمود و سلیم جعبه را که در آن کمچه تیم چکمه تازه برای این یاشا و کمچه برای من بود برداشته فرار نمود دیگری اسباب شخصی کنار پارک را برداشته فرار نمود یکی از سه تا اول یا خود را در راه فراموش کرد دیگری هم با یک صندوق فشنگ فرار کرد

دوازدهم اکنون ده کیلومتر از سمت جنوب شرقی نشیم و رق خیلی از بالا از نزدیک آبشارها بود میخواستیم از آب عبور نمائیم در ساحل شمالی در عقب آذوقه برویم ولی دو خانه نقریبا ... امر عرض داشت در انوف که آب شدتی نداشت با رشناگران قابل عبور انستند از آن عبور نمائیم بعد از دو ربع ورقی دیم که بفاصله ۵ یا ۶ متر از ما بخبر رسید بود سه تن از مردمان ما داوطلب شدند که بنجاب رفته معلوم نمایند که ورود ما چیست و از آن گیست از آنجمله عثمان بود که مردی مطیع و نجاب و صاحب اختیار از کار در آمد که ای مردنگاریدیم و دیگر ملاح کشتی بود که مردی شجاع و متهور است خلاصه این سه نفر برای حرکت آبشار کوچکی را برگزیدند که بروند نجاهند تواند بروی تخته سنگهای وا رونده نزدیک غروب باخبر رسیدند که عثمان شناکنان که در انوف طوفان شده و اوغرق شد ما از این خبر خیلی متاثر شدیم دیگر اگر که رسیای قافله برگشته اند نمیدانیم گرفتار بومیان شده اند یا نه و بسیاری از حمالان نیز مند فرار نموده اند و عده قوچهای ما خیلی کاسته است سپاهیهای ما کم شده فوج که یکی از ملاحان و مردی مطیع و نجیب و حمال خوب بود بواسطه رخم تنی که از دشمنان میسر اورسیده در کار بردن است

فردا دوازدهم دوباره حال باید از رودخانه عبور نمائیم و ما از رباب رسای قافله خیلی تشویش داشتیم با همین قدر توده میانها و سپاهیهای شخصی آنها را برای از آنوقت تا حال اقلا ۱۵ کیلومتر رفته اند اگر در انوب نزدیک کیلومتر نرسیده باشند پس حال ما چگونه خواهد شد و ما یک جمعی شخاص گرسنه و یوس با خود حرکت میدهیم که در ظرف شش روز بدانه موز و قدری میوه جنگلی و فاصله طی کرده اند خلاصه خیلی رنج کشیده و روز سه تن از آنها مرده از این زحمت بدرک رستند طرف عصری رفتیم با کشتی پولادین رسیده و قدری قوت آورده بود که بهر یک از شخاص سفید دوازده قاشق رسید

فردا که روز پانزدهم بود داماد رباب نشانهای غال علامت میگذاردیم تا رؤسای قافله اگر مراجعت نمایند نشان را جنبه اعراب بیابند تبه در ساحل شمالی رفته و در بالای تپه ها اردو زدیم در این شب فرج آنقدر وقت یافته مردمان ما قدری ضعیف و ناتوان و مایوس بودند که من جرأت نمودم که فردا دهم با کشتی پولادین را بار نموده و حمل نمایند تا گذاهار اتهی کرده باشند چه فرمان مرا بر نام گمجهای وی نمین رجسیع میدادند پس من از روی راستی وضع حالیه را بدین قسم با آنها بیان کردم

دوستان عزیزمن در زمان حرکت از یاموتو یا ۲۸۹ تن بودیم و ۲۳۷ بار و داشتیم از آنجمله هشتاد تن حمال یا دیگر حیوانستند قائم مقام دیگران شدند یا اگر آنها مریض شوند بجایشان باشند و ۵ نفر را در اردوی رکاروده ۵ نفر را از دشمن گرفته اردیم حال باید دوست هفتاد و یکنفر باشیم ولی دوست بار و رؤسای غائب و دویست نفر یم هفتاد و یک تن مرده اند یا کشته شده اند یا فرار نموده اند در میان شما صد و پنجا نفر که قابل بار کشیدن باشد نیست پس بدین لحاظ من حمل کشتی را موقوف نمودم کشتی را در همین ساحل رها کرده و خود کوشش مینائیم بلکه آذوقه دست آورده خود و یاران ما که با من در عقب اند از مرگ خلاصی دهیم چون نشانهای کشتی را حمل نمایند پس خرسیار انگلیسها

پس از گفتگوی بسیار بالاخره دو کدی که مردی مطیع و صدیق بود با من گفت عقیده من اینست که ما با کاروان راه خود را گرفته تفحص نمائیم که روی من با جزایر کشتی انجا نزدیک آبشار مانده کشتی را با پارو پیش میبریم اگر ما دو روز از رود میرسیم و الا رها نموده میرسیم و الا رها نموده میرسیم چه از راهیکه قافله عبور کرده است همه کس میتواند شناخت و عبور نمود انتقیده را تمامی قبول نمودند

صبح روز دیگر ما از همه جدا شدیم و بعد به تپه های بلندی رسیدیم که عبور از آنها دشوار بود در وسط آنجنگل سخت کاروان را بطرف شمال و کمی بجانب مشرق عبور میدادیم ما از رابیکه حیوانات عبور نموده اند نگذاریم و بآهستگی حرکت میکردیم در آن جنگل هنوز میوه های جنگلی با قلوه اقسام قارچ فراوان بود در همان سر و خیزه زیادی نمودند از بالا رفتن و سخت و تپه خیلی عاجز بودیم قلبها طپش میخورد و در راه همسایه ما بسیار بود که با عشقه و خارها را قطع نمائیم

تماشای حرکت مردمان ما در آنجنگل سخت خیلی حزن انگیز بود زیرا که در میان همه رفته ایم بعد از هزاران مشقت و زحمت بر زه خستگی رسیده و در کنار نهر آبی از آن رفت و میوه های جنگلی صرف نمودیم

نزدیک ظهر یکی از رباب ما بالای درختی رفت تا قدری از آن میوه ها بچیند دو نفر دیگر در پای درخت منتظر او بودند وی شاخه برآمد اتفاقا شاخه شکسته و او بر گردن آن دو نفر افتاده ولی آنها مجروح نشدند فقط یکی از دو در سینه شکایت نمود

بعد از ده دقیقه تاریکی رسیدیم که در آنجا اردوگاه بومیان بوده ولی بومیان با کمال تعجیل و شتاب از آنجا بیرون رفته اند تحقیق کردیم که در ظرف دو ساعت بافلار ا برجای گذارده اند و اینکار هم از لطف خداوندی است

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

الاغ زنگباری من از بی غذائی بی ضعیف و زار شده و من برای اینکه کمتر به او آسوده نمایم کلوله بر سرش زده و در گشتم بعد گوشتش را مثل آنکه گوشت غزالی باشد با کمال دقت تقسیم نمودیم مردمان گرسنه ما در باب پست و استخوان با کمبد گرگشکو نمیوده بعد سم و از نیز مدتی جوشانیده و بکار بردند بالاخره از آن خرسجار چنگدی مو و مقداری حمن که بروی زمین ریخته بود برجای نماند آنچه یکه در انسان موجود بوده و او از انبا حیوانات نیز میدید در این اشخاص بواسطه ورود بلیات و صدمات تحمیل رفته نابود شده است و اکنون حمالان نامکنوع حیوانات و پا هستند که حیات ان فقط در پی تحصیل خوردنیست روز شانزدهم توالی از جهار تنگه عبور کردیم که در آنجا اشجار جنگلی میوه از خراوان بود آن میوه ها نیز کمتر از انانها نیستند بدینواسطه مردمان ناگزیر آن میوه ها را نیز از دست نمیدادند و با قلانی یادی نیز در آنجا موجود بود گویا طبیعت فهمیده است که ما گرسنه ایم از یکطرف این میوه جات خوردنی ظاهر ساخته و از طرفی صدای آب صاف و شفاف در ها را استماع نمودیم و از هیچ دشمنی قدر گرسنگی بیم نداشتیم از این بابت جنگل تمام خزائن و اموالش را باظاهر ساخته و ما را در زیر درخان خوش و پناه داد صدای ملایمی بگوش ما میرسانید نزدیک ظهر صدای و نفیر شنیدیم که با کمبد گرگشکو میکرد و یکی میگفت فلانی مرد و فلانی تلف شده و فلانی بعد از ظهر خواهد مرد ما با نیشه تمامی فردا خواهیم مرد و بعد از روی خرن انده سر شانرا کان میدادند در این اثنا شیپو حرکت کشیده شد آن دو نفر صعبت خود را قطع کرده براه افتادند

پس از نیم ساعت پیادگان بمحلی رسیدند که پر از قافله بود و بعد از راهی سر بر کرده در آنجا در روی هر درختی علامت مردمان ما نیو ما آشکار بود و مردمان ما نیز تمامی را بدیدند پیادگان سئوال نمودند که از کدام طرف حرکت نمایند گفتم از طرف راست همی میخیال بودم که بلکه زودتر بکنار کیلو نگا رسیده راحت شویم و تمکن و اشخاص را نیز آسوده نمائیم یاران ما می گفتند اشتباه نمیکنی فردا با پس فردا به انجا خواهیم رسید امیر مردمان بچاره پس از ۳۶ ساعت گرسنگی باز فرمان داد که ۲۴ یا ۳۰ ساعت دیگر صبر نمایند تمامی سخت ضعیف و لاغر شده ایم ولی نمیدانم کی بهتر از سایان چنانچه زیرا که نمیدان امید خلاصی و نجات را دارند هر چند که گاهی بکلی یاوس میشوند چه گرسنگی و ناامیدی اخلاقی از انها نا کنون کشته است بسیاری از آنها خیالات خود شانرا دیگر نهان نمیدارند و باز میگویند که خودمان هم نمیدانیم که بکجا میرویم و قطعاً تکلیف حق بجانب آنهاست و نا چار توکل بر خدا کرده و بر استقامت نمایند و در وقت گرسنگی حرکت و مسافت و شوار است مخصوصاً اگر ۲۵ کیلو گرم بار هم بدوششان باشد از همه جهت درمیان مردمان ما نیجا و نفرشان اندکی قوه و قدرت دارند ولی باقی تمامی استخوان خشکی اند که یک پوست خاکستری بر و شان کشیده است چشمانشان بگود رفته و از حفصاشان علامت دو رنج آشکار است همینقدر خود را بر زمین کشیده نالکرده و گریه میکنند سگ بچاره من نیز هفته ها میگذرد که جز یک لقمه از آن گوشت الاغ گوشت بدانش نرسیده و قدرت و با قلابرای سگ غذائی

خوبی نیستند از این میوه های ترش مزه نفرت داشته روز بروز لاغر میشود

استر بیشه با من همراهی دارد و شش گاه بگاه اندکه خرمائی برای او میاورد و دکتر پارک شیشه بر داشانش ملایم است در حرکت این جنگل صبر و تحمل تمامی معلوم میشود

در جاده که مردمان ما نیو ما از آن عبور کرده اند رسیدیم و عبور از آن سهل است معلوم میشود که از اینراه خیلی عبور و مرور نموده اند در شک با یک موضع مسکون و آبادی نزدیک شده ایم چه علامت و آثار تازه بسی دیده میشد و جائی در ان اردو معلوم بود در بعضی مواضع نباتات و علفها را پایمال کرده دست نخورده بودند و بعضی شاخه های درختان را بریده بودند و جای کشیدن طناب بروی زمین معلوم بود با لشهای حمالان بوی در راه افتاده بود خلاصه بیشتری از صبح صرف گذشتن از جویها و نهرها شد در وقت عبور یکی از آن نهرها حمله کرده و یکی از حمالان را بخت گزید بقسمی از شدت صدمه تب کرد بچاره گرسنگی و خستگی اش کم بود که این صدمه هم سر بارش شد بعد از یازده کیلومتر حرکت بطرف جنوب شرقی ظهر روز نهم توقف کردیم

چون شب در آمد طوفان سختی شد که نزدیک بود تمامی جنگل را از ریشه در آورده بطرفی اندازد باران سرد مانند سیل فرو میریخت مغذ لک بواسطه ترس از گرسنگی فردا قبل از طلوع آفتاب حرکت کردیم پس از یکساعت و نیم حرکت بفضای وسیعی رسیدیم ولی در آنجا بسه بقدری غلیظ بود که از ۲۰۰ متر فاصله چیزی دیده نمیشد بعد توقف شد و مشورت نمودیم که از کدام این طرف حرکت نمائیم که ناگاه صدای شخصی را شنیدیم که چیزی میخواند ولی هیچیک از زبان او را نمی فهمیدند و بعد کمی چند بطور نشاط انگیز گفته و کس دیگر بهمین نهج او را پاسخ میگفت چونکه در انقطعه اهالی خالف کم دل نیستند انیست که با کمبد یگر بدین قسم صحبت میکردند من قرینیا نمی دراد رهوا خالی نمودم صدای تفنگهای فیسیله نیز بلند شد فهمیدیم که نزدیک اهالی مانیو ما رسیده ایم اهل قافله نیز با بانگ بلند هورا کشیدند

از آن فضای وسیع مذکور بدره کوچکی رسیدیم و از آنجا دامنه مردو زن دیدیم که برای چرانیدن مالهای آنها از چپ براست مزارع در تحت زراعت و سیع و بعیب یعنی شیرین و با قلاپیدا بود صدای سلام عربی گوش ما را کر کرده و با بسی دست به اند

اینان اهالی مانیو ما و غلامان آنها میباشند که چند خوش اندام نموده و با تفنگ فیتله دو قوچیهای قدیمی اظهارات قایان خود را مکرر میدهند ما را در دامنه بالا رفته و با آن اشخاص از آنطرف عبور میکردیم تا بدره رسیدیم ما را در موضع سایه داری نزول داده و شروع بتهنیت و پرسش بعضی مطالب نمودند

اهل قافله را نیز بهمانیکه بر ایشان معین کرده بودم برده و از خوشحالی فریاد میزدند که خداوند مردمان ما را از انجه بلیات و جنگل سخت و را

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

دو رنجات داده مردمان با هریک از صمیم قلب از آنها تشکر مینمودند

فصل دهم

باالبالی مانیومای ایپوتو

از بیست و هم تا بیست و ششم اکتبر سنهٔ ۱۸۸۷

صیادان عاج در ایپوتو طرز عیشان مانیوما و جداشان طرز پیش گیری خرابی کلی جاده کشیدن لاشیری و رؤسای گماری خطرات
من برای تفتیش مردمان وی مردان با اسلحه خود را برای خونریزی مهیا نمودند وزودی حرکت منجمله هم آنها پس گیریم رجعت او لدی و تجاهل
غائب معاهده با مانیوما در باب خرج تفتیش راپورت تفتیش در باب مساوتش راپورت تفتیش و کمرگ مارک معاهده میان من و اسمیل
ما از ایپوتو بیرون رفتیم

کپانی صیادان عاج که در ایپوتو برقرار شده پنجاه قبل از ساحل طرف راست تواللا با آمده اند در نیمه فرض راه بدکیه و بالای
دامش را هم نشیده اند مدت هفده هفته طول کشیده است در کی تا کیاه توقف کرده اند خانه برای رئیس خود و کیلونگا لونگا
که با قشون همه به اینجا پیوسته ساخته اند پس از اندک مدتی ۲۰۰ نفر از آنها با تفنگ و ۲۰۰ غلام طرف شمال شرقی مسافرت کرده و قصد شان
این بود که هر قدر توانند پیش روند تا آنکه محل خوبی پیدا نموده و قشون خود را در آنجا متفرق نموده و زراعت را خراب کرده خانه ها را سوزانیده بومیان را آسیب
کرده و غلام نموده تا بعد حاج معاوضه نمایند ولی بواسطه جنگهای پی در پی از قصد شان خیلی کاسته است

چون به لاندا رسیدند از فتوحات و کارونخها شنیدند از خاک وی ورشده و از رودخانه عبور کرده بکنار جنوبی ایتوری در جنوب بکان
عالیه خود شان رسیدند چون بومیان نمیگذارند که کپانیان از ایتوری عبور نمایند پس شیان درخت بزرگی را بریده و قایقی از آن ترتیب داده
از ایپوتو بساحل نظرف فرستند و بعد جنگ و جدال سخت نموده بجدیکه اسم پنوچت را زبان بر زند دو لاندا و یورو تمام دهات
و مزارع را سوزانیده مثل خاکستر نموده در زورق نشسته تمام جزایر را تفحص کرده هر مرد یرا که بدست آورده بکشتند زنان و اطفال را اسیر کرده و تا
نه روز بلکه تا پانزده روز مسافت این کار را معمول داشتند از هر جائیکه عبور نموده بودند آثار خرابی و بدبختی آشکار بود و بجنگل را صحرای
لم یزرعی کرده بودند در تمام مواضع یک خانه و کلبه بی عیب دیده نمیشد آنچه را از دخان مخروط مزارع مانیوک و درخت انبان باقی بود
بوزنیل و میمون و حیوانات دیگر پایمال کرده و جای آنها را دوی قاچ و بعضی نباتات دشتی روئی خار روئیده که سابقا بومیان آنها را جمع کنند
و در آورده بودند در هر فصلی این نباتات درشت و بزرگ شده سابق چنین نمیکند و دکل از خانه و مسکن اثری باقی نماند

از ایپوتو تا تانداه ۱۰۸ کیلومتر مسافت است اگر فرض غلط نکنیم که قدخرابی کیلونگا در شرق این نقطه باشد و در غرب و جنوب بهمچند رپیش رفته باشند
پس یک سطحی میشود که ۱۱۲۰۰۰ کیلومتر مربع باشد و در تمام این قطعه قتل و غارت نموده اند و ما سابقا کارهای وحشیانه ایکه بدست آنها
که اعراب در آنجا ارتکاب نموده اند چون با برکا رسیدیم از نقاط دوایری رسم کنیم که ۱۰۰ تا ۱۳۰۰۰۰ کیلومتر مربع وسعت
داشته باشند آنوقت میتوان تصور خاک انجنده تن و در راهزن را نمود این جماعت تقریبا سه ربع جنس عاج کنگو را بحیطه تصرف در آورده اند
و هر قدمی که بجهت تحصیل عاج میگذاشتند زمان و رودها بایپوتو رؤسای آنها که اسمیل و خمیس و شانکرانی میباشند خدمت آقای خود کیلونگا لونگا
را مینمایند و بجهت هر کدام از ایپوتو بیرون رفته بلده خوش میروند اسمیل مواضب تمام طرق و شوارع است که از ایپوتو بایپوتوری و از طرف
شرق به ایتوری میروند خمیس مواضب سواحل تورو و نواحی شرقی است تا ایپوتوری شانکرانی مراقب تمام قسمت شرقی و غربی است که بنا
ایپتی و یورو و مصب ایتوری واقعند کلیتشه ۱۵۰ تن مردجنگی دارند که ۹۰ نفر از آنها مسلح از تفنگ اند و کیلونگا لونگا در کنسنیا است
و سه ماه در آنجا خواهند ماند بجائی که در فرمان سه رئیس مذکور نه جوانانیستند که از طوایف باکوسو و باکا گرفته اند و بعد بندوی را هزنی
باز داشته اند و افزایش عده او در زمان در دره کنگو بواسطه کارهای تجار مسلمان است از نفرار که این جماعت مردان بومیانرا کشته و اطفالرا
بسیرند دختران را بخانه های اعراب و اده میکنند تا خادمه آنها باشند و پسرها را با خود نگاه داشته مثل تیراندازی تفنگ به انهای آموزند
چون نزدیک شنده از آن خانه ها بایشان گرفته و در فردی از نهار یک خود خمیاند بعضی از غلامها بالتمام مال رئیس کل است که آن تاجر
بزرگ باشد مانند پنوچت و سید بن عابد و مابقی بروسا و بعد بسایرین تعلق دارد کلیتشا عاجهای دشنیکه بشیراز ۱۶ کیلوگرم اند مال رؤسا
هستند سایر دندان اگر عاج کوچک یا دندان بچه فیل را پیدا نمایند حق تصرف دارند پس تمامی حتی الامکان در تحصیل عاج کوشش مینمایند رئیس کل
بدانها اسلحه داده ولی همیشه در خانه مشغول تفتیش و خوش گذرانی و از آن حرصی که دارد روسا و دندانرا بدهات برای تاراج و غارت
روانه مینماید

ولی انبکار ها در صورتی امکان دارد که این جماعت با روط داشته باشند و گرنه جرئت آنکه یک کیلومتر از منزل خود خارج شوند ندارند و عجب نشین نان
یقینی است روسای بومی فورا آنها را طرف داخله میرانند چه این جماعت در اینوقت جز تیر و نیزه ندارند بدیهی است که پنوچت
و عباد بن سلیم و او کارو و کیلونگا لونگا در چنین صورتی کاری از پیش نمیبرند و اعراب در مقابل بومیان ابدا پایداری نمیتوانند کرد
پس برای سلامت از قتل و قمع بومیان دولت انگلیس و آلمان و فرانسه پرتوغال و ممالک جنوبی فرنگستان و
شرقی آن و مملکت کنگو باید قدغن بخت نمایند که با روط در تجاوز دارد نشود و گمرکی برای سربازان و مامورین خود شان و علاوه بر این تمام

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

عاجهای اعراب را باید ضبط نماید چه یکبار چه حاج آنها حلال نیست و هرکه حاج تاجر عرب خرمن بهای یک انسان است برای نیم کیلو گرم عاج یکدو یا یکزن و یا یک بچه را کشته اند برای سه کیلو گرم عاج یکخانه را آتش زده اند برای دو دندان فیل یک قریه را خراب کرده اند برای بیست دندان فیل یک بلده را با تمام اهالی و دهات و مزارع نیست و نابود نموده اند تا بیاری آنکه حاج عرب عاج بدست بیاورند بلکه دست بغارتهای افریقای مرکزی را هوای لم یزرعی نموده تمام اهالی وحشی را قتل کرده با بستی چند نفر عرب سیاه را گرفته بحبس دارند

پس از این اکتشافات خرمن انگیز چون بمالک تربیت شده رسیدیم مطلع شدم که لاوی ری کشیش با این تجار عرب قصد جهاد داشته و دارد با هم برای یکبار همه عده شده است ولی گرفتار بی خبری هستند باید بعضی از مواقع مذکور بجای آورد تا می خواهد مرتکب معصیت عاقل شود یا ولی وقتیکه کار شروع شده معلوم شود

شنیدم که ۱۰۰ نفر از اهل سوداتحد شده و هریک ۵۰ فرانک وی هم رخته تا بطرف شرقی قوچا سافوت نماید ظاهراً برای آنکه در باب تجارت غلام فروشی بنده با فضا برای آنکه گپانی مذکور را از میان برداشته و تجار خاص ما بخطیب جرکتاب باشد اکنون با اهالی مانیوما کال وحشی داشتنی را باید داشته باشیم آنها هنوز نشنیده اند که باشش هزار برای آنها قوه روانه کرده ایم ولی یک قافله گرسنه پر از آن شش تن آیا چه تواند رسید حال از بابت آنها تشویش دارم چه آنها را عبور آنها را از رودخانه در ۱۴ و ۱۵ کیلومتری دیده یم آنها گویا بالا تر رفته اند ممکن است بچنگ وحشیان قبایل افتاده باشند از بابت تفنگ و یاراش نیز در این سیزده روز متقل فکر خیالم را مشغول میدارد اگرچه جنگل مرا بنا احاطه کرده ولی بر کشتی ما از هر طرف تیر اندازی ممکن است مواقب کار را باید دست کرد تا بهانه نشود تا بآن کانیکه روز نهم آخر رسیدیم از ذوقه زیادی داشت بنجمیل آذوقه نماند اگر از خشکی نرود بکرور طول میکشد ولی بزورق بیشتر از یکساعت لازم نیست تا برج و بعضی میوه هائی که در آن نقطه با فراوانی است خلاصه اضطراب من بسی شدید شد تا آنکه مصمم شدم که چند تن حال تفحص آنها را بروانه نمایم

سر راس نزدوازدهم نهمیل قوت که بهریک شش شد نه رسیدیم برای آذوقه خلاصه در مرتبه غذای خوبی صرف شد و من احساس نمودم که کمی قوت گرفته ام و طبیعت معده خوبی باد داده است ولی از بابت تنگه باچه چیز از کنیم فراموش کرده است بیشتر هر دو ملوما انگشت های را گرفته است از پریروز غذای ما پلو و کباب گشنیز است ولی تقاضا و کیفیات عارض شده است یرا که دهنها بخوبی گیر نمیتوانند غذا را بجایند و آلات هاضمه ما نیز خیلی سفتی با شده قوت ندارد بیچاره اخوی ما ابتدا زیاد روی کرده ایم قوت پخته مقدار زیادی عصیر میوه ای لازم دارد و بدیر سد

اهالی مانیوما بیشتر از ۱۵ کیلومتر از ذوت گذشته اند و دو کیلومتر بیخ و بیشه مقدار با قلوئی نگه دارند قریب بدو اند که از بومیان قوی دیده اند اطاعا میکنند خرمن جوبات آنها نهایت مقدار زیادی قوت دارد که از نوعیات ساحل انیوری بتاراج برده اند و هنوز بزرگ قوتها بر جایست درختان موز شان

نیز حاصل خوبی دارد

در اول ما را خوب پذیرائی کردند ولی بعد ندریکه قوت پیدا شد اینان گان مینمودند که در بعضی بارها اشیاء لایق و قیمتی موجود است ولی فهمیدند که آن روزنامه های اعلا که برای جنس تمام آذوقه قوت آنها کافی بود غرق شده و تشخیص فرستاری مطبوعات عربی کلابتان و زری بارها با اسباب دیگر و گردن بندهای قیمتی ذریه فراوانی بعد بردمان شروع بغرولند نمودند و بعضی اشیاء خود را قبیل پیراهن و کلاه و پارچه پنبه چاقو و کمربند نمودند و مانع قوت ما حرفی بزنیم چه آنها تمام مال خودشان بودند ولی فرستاری اهل قافله چون بارانی در امیدیه که اندیشه خوب خریداری مینمایند در باطن حسد ورزیده شروع بقوت قدار بجنگ و طپانچه با نفر فرستند پس طفه کردم که پس از خلاصی نجات از طوایف وحشی قحطه و خلاصی از خطرهای سخت حال نزدیک که غلام تجار عرب شویم با وجود آنکه کمتر بدانها و عده دادم که کسی از ورود عرب بانگان قافله و هر چیز یا که حال باید بندآنوقت قیمتش را سه برابر خواهم داد ولی با بزرگی بیشتر از دو دانه قوت بهریک از ما نمی ماند چه همیشه یکی نقد بهتر از دو تای نسیه است و مواعید را با وعده ای کرد و من روزی شنیدم قوت برای هریک از آنها در این روزی که در اینجا می نشینم نخواهد رسید ولی آنها بحرف ما گوش نمیدهند و گمان میکنند که ما فقط برای جنگ و جدال آمده ایم در آن اوقات سه قوطی های مفقود شده و سایر اشیائی از آنها بدست نیاورده اگر حقیقتاً اهالی مانیوما قصدی درباره ما داشته باشند هیچ چیز برایشان بهتر از این نیست که اول اسلحه ما را جمع نموده و بعد قصد خود را درباره ما مجری دارند

روز بیست و یکم شش قوطی گم شده بحساب پس از اندک زمانی تمام اسلحه ما از دست رفته در این جنگل بی مستعمل بدون هیچ چاره و بیمانیم پیش رفتن با خیلک گریز نمودن هم ممکن نیست پس باید من برک همیشه اطاعت رئیس را نمائیم در هر صورت من خیال دارم که کار را بگیرانم تمام اهل قافله طلبیده و آنها که اسلحه داشتند دست و پا شیار استه فرمان دادم که بهریک بیست شلاق بزنند پس از نزدیک قال بسیاری از مقصرین آورده که تنبیه نمایند در آن وقت یکی از مردمان پیش آمده گفت گوش سخن من نمایید

این شخص یکنفر از قوطی های او را جمعه طباخ در دیده و بخواست بفروشد من از وی گرفتم و الان در منزل من است گفتم بلی میدانم تمامی خوانده گفت که ما خواهید بودیم که قوطی های ما را دزدیده جمعه هم فراری کرده است و را در میان مزرعه قوت پیدا کرده یکی دیگر هم میگفت جمعه قوطی های پر از نیز دزدیده است چون تحقیق نمودم همین طور بود بالاخره خود جمعه بحرکت درآمد خود معترف شد فرمان دادم که جمعه را بردارند

پس معلوم شد که اهالی مانیوما اسلحه ما را با چند دانه قوت معاوضه نمایند فهمیدم چند نفر را بسته آنها فرستادم و پیغام دادم که اسلحه ما را رد نمایند و گرنه سزای خود را خواهید دید ابتدا اشیان متغیر شده و زنگها را بازداده بیرون کردند و اعلام جنگ میخواستند ولی من تشخاص پریشان و گرسنه و بیچ کشیده که خود را بچند دانه قوت مبغرور شده اعتماد نمیتوان نمود و با این گونه اشخاص رزم نشاید ادوار بکطرف هم خیلی فتاک و زبونی نمیتوان ظاهر نمود علاوه

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

برپا زده قرخاسه هزار فشنگ هم از بروده بندیا بجلو من و دوباره با عراب پیام دادم که آنچه از ما برده اند رد و خانه و کرنه کار دیگر و هم کرد چرا به تشخص
بدار زده نگاه نمی کنید در صورتیکه ما مردمان خود را این قسم سیاست نمائیم پیشنهاد دیگر آنها را که کار را فوراً کند از نخ هم کرد و انتقام خود را خواهیم کشید
چه شان بجز قتل آنشخص بوده اند زیرا که مال خود را خریداری مینمائند

پس از یکساعت غضب شان تسکین یافته بمن آمدند پنج قرقیا را با خود آورده فروشندگان آنها را باز نمود اگر سخت گیری در این موقع خارج از
پولیتیک بود و بنجاه تومن بر دشمن با خود داشتم قرقیا را قبول نمیکردم تا تمام را رد نمایند در این لحظه ولدی تلگراف کشتی او آتش دارد و داخل شد
کشتی صحیح و سالم وارد بندر آبپو توگشته و فاصله بهفت کیلومتر از بندر آن شش نفر ما را دیده که خسته و نیم جانی بیشتر از آنها باقی نیست

از دیدن ولدی سلامتی سایر یاران روحی در من پیدا شد چند دقیقه بصبح حرفی نزدم بعد گفتم خدا را با او ولدی تقریر نمودم دی مراد لداری داده خواهش
نمود که از گذشته سخن نگویم که روزهای بد رفته و کار روی نجوبی نهاده است چه تلگرافا پس از شب طولانی روز روشن است و پس از تاریکی روشنائی بجاطر
بیاوریم آن شبها و روزهائی را که بدان سختی زحمت در جنگل بسر بردیم اکنون که آسوده شده ایم باید آن رنجهای گذشته را فراموش کرد

دست و پای مقصرین استه در کنائی از خشیم بسینیم فرو داده پیدا کرد بعد ولدی بنزد روسای ما نیو مارفته جگونگی را بدانها گفت شان تقدیم پوزش
پیش آمده مقداری قوت برای آوردن من هم از آنها دادند که شتم و در تهار ا بیاران تقسیم نمودم و آنروز که از اول آنقدر شوم بنظر آمده بخوبی تمام
اشخاصی که پیش از این را بجاسوسی فرستاده ما نیو مارا روانه کرده بودم روز بیست و ششم خسته نا توان رسیده در ظرف هفده روز غذا شان منحصر بچی
محصولات زمینی بوده است از بابت آنکه نتوانسته اند که مأموریت خود را انجام دهند خیلی سرافکنده و خجل بودند چون بروده ای تا رسیده بودند تا صبح روز
رنته را انجا اتفاقا زورقی بست آورده بساحل طرف راست آمده و در آن موضع نزدیک بود که از گرسنگی بمیرند ولی ولدی در موقع بدانها برخورده
راه ایپو تو را بدانها نشان داده شان هم فوراً در خیزان خود را بار و در یا نداختند

شبانه سا کو نبی که یکی از نایب رئیس کل است از تاخت و تاز برگشته با پنج نفر از ان خیل با خود آورده بود دی بیست روز حرکت نموده از بالای پشته یکه
سبز و خرمی را دیده بود

امروز بقدری وقت بدست آوردم که بهر یک از یاران خود شش قوت داده و دو تن بسیل قوت هم برای تمن و یارانش گذاردم هنوز حالا زا
که خواسته ام با جانب تمن روانه نمایم مهیا نشده است

یکی از مردمان ما برابطه تسیه یکی از اتباع ما نیو مارا نزدیک بمرفت میگیرد و را دو نفر رفت خود شمول دی دیدم یکی دیگر بهمین سبب دیشب تلاق
خورده است خلاصه یکی را برداشته و بجت نفر را برای قوی شلاق زده ایم

بعد من مردمان خود را جمع کرده فصلی بدانها پند داده نزگفته از انچه گذشته از انها رامنع نمودم گفتم که کار ما اکنون روی بخوبی گذارده است
و روزهای ما بتمام رسیده کار ما بهمین است که زده و حرکت نموده از این موصیک پرا زده شهر اراست و رشویم

اتالی ما نیو ما سه مرتبه است که بمن عقد کرده اند که بشتاد نفر را با عانت تمن تعرستند ولی رود سانکرانی و بعضی اتفاقات دیگر و گوناگون مانع
شده روز بیست و چهارم صدای شلیک تفنگ از آنسمت رود خانه بلند شد و علی الظاهر بگفتند که کیلونکا لونکا وارد شده ولی اتیقیم نبود آنها پانزده
نفر از مردمان ما نیو ما بودند که روز دوازدهم که روانه شده ولی امروز چهارده تن بودند که وارد شدند یکی از یارانشان بواسطه تسیه ی مجروح شده و امروز
تا بیست و چهار روز راه را گم کرده در حدود جاده ی شاخه ی برده گیری خبر اسلحه و آذوقه نداشتند تمام آذوقه خود را داده و هفته تمام گرسنه ما بقی ایام را
و میوه های وحشی بسر میبردند

شبانه بروسای آنها معاهده ذیل را بستم

(۱) سی نفر با عانت تمن فرستاده با شخاصی که با دی همسر اینند چهار صد قوت دهند

(۲) لوازمات تمن و کرنیارک و مرضائی را که قادر بر حرکت نبوده آنها را در رود خانه ذخیره نگاهدارند تا ما از دریاچه لبرت مراجعت نمائیم

(۳) یک راهنمائی از ایپو تو تا ایبوری با ما روانه نمایند

در ازای اینکار با چون عقب ما نه کان سپاه ما رسیدند یکبار و نیم پارچه و ملبوسات به انها دهند

این قرار نامه را رشید بعربی و من بانگلیسی نوشتم و سه نفر را هم شاهد گرفتیم

در عوض بعضی اشیا شخصی خود که بدانها دادم دویست و پنجاه قوت برای رفتن تمن گرفتم بجای دویست فشنگی که داده بودم مقداری دیگر
دادند و چون آئینه عاجی سفری خود را هم بدانها دادم دو تن بسیل قوت گرفتم و برای سه شیشه گلاب سه قطعه مرغ دادم پس من تقریبا
هزار قوت برای تمن و اشخاصی که با عانت او میرود جمع کرده ام

روز بیست و ششم رفتن با چهل گماری سی غلام مانیوما بطرف رود تمن روانه شدند برای شرح این مسافرت هیچ چیز بهتر از این نیست که از اوراق
رفتن از که چند روز بعد رسید در اینجا بعینه بنویسم

از ایپو تو چهارم نوامبر سنه ۱۸۸۷

آقای عزیز من روز بیست و ششم اکتبر نزدیک ظهر با سی تن از مردمان مانیوما و چهل نفر گماری روانه شدیم طرف جنوب از رود ایپو تو
گذشته بساحل آمده در انجا اردو زدیم سپیده صبح شروع بحرکت نموده و طرف ظهر بان رودی قدیمی رسیدیم که در آنوقت با تمام گرسنه و

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

در تخت عراب می‌شناختیم آن علامائیکه بردختان نهاده بودیم هنوز دو خوانا بود شبانه بار دوی دیگر رسیدیم روز بیست و هشتم از سه اردوی قدیمی دیگر گذشتیم آن اردوئی که فوج ما تهه زخم خورده و در حال نزع بود نظر خونین انگیزی داشت در عرض راه اسکلت سه نفر از مردمان خود را دیدیم که از گرسنگی مرده بودند و این بیکاری می‌نمود

صبح روز بیست و نهم سپیده دم حرکت کرده بدان قصد بودیم که هر قسمی هست خود را به تلگن سانیم یکنفر را با خود برداشته از قافله جلو افتادم هر قدر که نزدیک می‌شدم اثبات قرائن تلگن بیشتر می‌شد از جویبارها و مرداب‌ها گذشته بدان موضعی رسیدیم که ملاحان با پارچه‌های کشتی را بدوش می‌کشیدند باز در راه اسکلت انسان میدیدیم چون از بالای تپه سراز یر شدم هیچ صدائی جز ناله دو نفر بیمار نمی‌شنیدیم آن اردو منظر وحشتی داشت بعد بجائی تلگن رسیدیم آب پیش رفتم دیدم که وی یکه و تنها نشسته چون مرا دید یکدیگر را در آغوش گرفته دوستانه شروع بشکایت از ضعف و ناتوانی خود نمود

خلاصه از تلگن چیزی باقی نمانده دهان و چشمانش چین خورده تشویش و اضطراب خود را با من بسی حکایت می‌نمود و میگفت تنها میگذرد که کسی جانب من نیامده است و من گمان میکنم که حادثه سختی برای شما اتفاق افتاده است خوراکی در بیشتر وقت فقط قارچی بود که دو نفر تو کرش از جنگل میاوردند از آن بچاپه دو نفری که شما نیز دادوگذا دید یکنفر بیشتر نمانده است باقی مرده یا فرار کرده اند

بعد من آذوقه که برای شما لازم بود داده فوراً فرمان دادم تا مرغی یا بفور برائیس بخشند و این تنها غذائی است که پس از ده تهاوی خورده است پس از دو ساعت که نزد تلگن نشستم آنوقت یاران من وارد شدند تمامی بجد تلگن شتافته و او را تهنیت می‌گفتند

پاهایش مجروح و تقریباً وه قدم دیگر پیش نمیتوانست چند روز لازم بود تا توانست حرکت نماید

روز سی‌ام حرکت نمودیم اما تلگن با فوج ما نبود و از یکجا بریان بیشتری از بار ما را بدوش کشیده مدتها سیر ده صندوق اسباب و بعضی با بر زمین نهاده ناچار آنها را در جائی که از دو تا دکتر پارک از عقب بیاورد

حالا تلگن خیلی بهتر راه میرود ولی شبها بوی خوش نمیکند روز در مراجعت از روز نامه یکی پائین عبور کرده یکماه بعد از یکروز راه شمار پیدا کردیم در آنجا باز اسکلت انسان یافته و تقریباً در دو یست متر راه سه اسکلت دیدیم

روز پنجم بیستم نوامبر مکان عراب رسیدیم و تلگن از خشکی و زحمت فارغ شده ولی شبها باز ناراحت است مدتی توقف لازم است تا تلگن بحال نخست آید چه در چنین جائی نمیتوانند با ما در عقب آذوقه حرکت نماید بلکه در راه می‌افتد

امضی ثرفسن

راپورتهای ثرفسن و کمسر پارک از اپیوتوشم نوامبر ۱۸۸۷

آقای عزیز سیسوثرفسن مردمان وی و زمیت و نهم اکتبر بار دوی من رسیدند و آذوقه که برای او فرستاده بودیم رسانید چون تنگدستی و احتیاج ما باعلی درجه رسیده بود لهذا از این مرحمت شما کمال شکر و امتنان را داریم سیسوثرفسن تفصیل حالات را شما خواهد گفت

روز ششم اکتبر که شما حرکت نمودید و از ما جدا شدید پس فردای آن روز زورقی را با عسکر نام که یکی از افراد قافلات و سیزده تن دیگر که با تن درست بودند در اطراف دو خانه برای تحصیل آذوقه فرستادم روز نهم حسن نام از اشخاص دسته اول مریض شده برگشته برادر او نیز از همین تخصص آذوقه را همراه کرده و یاران خود را پیدا نکرده ناچار برگشته است روز دوازدهم جمعه نام از دسته آستروزوتی بمرض آبله و باده تن دیگر در آن نشسته شبانه فرار نمودند روز یازدهم که سان دیدم هفده نفر کمتر شده بودند و ما بقی بنجاه و دو نفر قرار کرده اند روز چهاردهم یکی از بیماران وفات یافت در آن روز عسر برگشته بقدر دو روز آذوقه آورده و آن میوه موز بوده و خیلی بجا و موقع است چه تا آن روز غذای من منحصر بلعف و قارچ بود روز پانزدهم یکی دیگر وفات یافت شبانه سعدی نام از دسته اول با چند نفر دیگر بار دوی آمده زورقی بدست آورد شبانه فرار نمودند روز بیست و سوم عمر با بیت و یکنفر دیگر تحصیل آذوقه فرستند روز نوزدهم یکنفر و روز بیست و دوم و نفر و بیست و سوم یکنفر و روز بیست و نهم که روز ورود ثرفسن بود دو نفر از ما وفات یافتند روز سیم که ما عازم بیوتو هستیم یکنفر دیگر وفات یافت و عمر هنوز برگشته است اگر زنده بماند در اخوسیم دیده و از آن بیست و یکنفر ممکن است چهارپنج نفرشان باقی مانده باشند غیر از دو دانه موزی که مشار الیه برای من آورده است غذای من منحصر بلعف و قارچ بوده است

بواسطه دو خرخره که در ساق و زانوی من است نمیتوانم حرکت نمودن تحصیل آذوقه رود من مقتا اگر این دو نفر کرین پارک و عبدالله نبودند حال مرده بودم

وقتیکه ثرفسن رسید خیلی ضعیف و ناتوان بود م اکنون قدری بهترم روز سیم نوامبر ما در اردوی عراب بیستم روز اول اپیل قدری آرد و دوماهی کوچک برای ما فرستاد

دیروز چون دو روز بود که آذوقه نداشتیم ناچار کسی را نزد اپیل فرستادم و بعد از گفتگو بسیار کمی رو گرفتم مجبور شده ام که رخت خود را فروخته قدری آذوقه بگیرم زیرا که اپیل چیزی بما نمیدهد امروز من و دکتر پارک و یکنفر مترجم نزد وی رفته وضع خود را با او تقریر نمودیم موی ما در جواب میگوید در باب آذوقه هیچ قراری با من نگذاشته اند و اگر چیزی من و دکتر میدهد فقط بواسطه جوانمردی خود است خلاصه وی بسه نفر ما چیزی نمیدهد میگوید در فرارنامه چنین مطلبی نیست و شما در اینجا چیزی نگفته اید

امضی تلگن

از اپیوتوشم نوامبر ۱۸۸۷

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

استانبول عزیزم مسیو نقسن و ژرفسن رو رنسیم را میروارد شدند بعضی حمالان مانیو ماذر نگذاریم خود آورده اند از اشخاصی که
در اردوی نقسن گذارده بودیم فقط پنج نفر آمده اند و باقی در عقب آذوقه رفته اند ممکن است بعضی از آنها جا بماند شوند ولی باید اسمعیل بما
رخصت بدهد تا در مزارع کار کرده غذای خود را بدست آرند وقتیکه نقسن را دیدم نیم جانی بشیراز وی نمانده بود چهره اش زرد و نزار گشته
قدرش خمیده است بقدر امکان از وی مواظبت مینمایم ولی ای مشارالیه غذای مقوی خوبی لازم است هزاران افسوس که در اینجا ممکن نمیشود از آن
حرکت تا کنون خط روسا بعد از گفتگوی بسیار قدری آرد بما داده اند اتفاقا بزی بدست آورده از گوشت آن بیمار ان قدری بحال آوردم اسمعیل
با پیغام داده است که بآن اشخاص از شما آذوقه داده میشود که بتوانند در مزارع کار نمایند پس باقی مردمان که قادر بکار نیستند غذا شان منحصر است
بچیزیکه رفقا بانها عطا نمایند و بآن اشخاصی که کار میکنند روزانه پنج فرنک داده میشود من و نقسن با هفت نفر یاد چیزی از اسمعیل دریافت میکنیم
ولی برای نوکران ما که آب کشی و طباخی مینمایند چیزی نمیدهد بهر حال اگر من یک نوکر بیشتر ندارم من و نقسن با کفتر ترجمه مزد بنزد اسمعیل میفرستیم
مومی الیه میگوید در باب آذوقه قراری نگذارده اند و بواسطه جوانمردی و چیزی نمانده بود هم من صحبت شما را در چادر وقتی که ساعت طلا را
بدو دادیم مذاکره نمودم و گفتم از شما گوسفند و مرغ نمیخواهم آنچه ایشان ممکن است ببینند چون قرارنامه از وی خواستم میگوید حاضر نیست
ما هم چون قرارنامه را ندیده ایم زیاده بر این چیزی نمیتوانیم گفت خلاصه اسمعیل بعد از رفتن قدری فرصت برای ما فرستاد وضع ما کلیه خیلی پریشان است
چه زمان ماندن ما در انجا از یک هفته تجاوز نمیکند نقسن مشیری از رخت خود را فروخته است نهم هر چه داشتم از دست داده ام حتی الامکان در اینجا
می نیم تا اگر شما بزودی باینجا رفته و او را خلاصی داده مراجعت نمایند و ما را تهنیت گوئیم اعضاء پارک

از ایپو نوزدهم نوامبر سنه ۱۸۸۷

آقای عزیز چندین دفعه خواسته اند ما را تلف نمایند و ممکن نشده است ولی امروز فرصت پیدا کرده یک صندوق اسباب دکتر پارک را
غارت نموده اند در وقتیکه مشارالیه ما بین راه نهار میخورد یکدفعه دیگر هم میخواستند چادر مرا آتش بزنند ولی بواسطه بیخوابی شبهای من فرصت نجسته
اند من از اینوضع باسمعیل شکایت کردم وی در جواب میگوید اینان نگذارند و مردمان نشناسند ولی اگر آنها نشناسند مردمان ما نمی توانند پس از حرکت
از فن فقط اسمعیل قدرتی قدرت پیدا میکند علف و گیاهی هم نمیتوانیم بدست آورد
اولادی امروز بعد از ظهر وارد شده فردا این کاغذ را بشما خواهد آورد اعضاء نقسن

در همین نقطه که کاغذ را مینوشتم و اسمعیل دید که اولادی در شرف حرکت است قدری آرد برای ما فرستاد اما اولادی شکایت میکند
شب بیست و ششم اکتبر اسمعیل بجادر من آمد با من گفت و شنی من در باره تو بجائی رسیده است که نمیخواهم صبح زود بگویم

چون میخواستم نقسن و دکتر پارک و سی نفر مریض را در تحت حمایت او بازگذارم چاره جز خواهش او را قبول کردم هر چند که شان من نبود با یک شخص خلاصی
صمیمانه برادری نخواهم ولی چون اسمعیل شخص مقتدری است و بدو محتاج بودم من هم علی الظاهر بدیگران اظهار میکردم یک قالی بوی هدیه دادم که صد و پنج فرانک
قیمت آن بود علاوه بر آن چند دستمال ابریشمی قدری میوه گلی و بعضی چیزهای قیمتی بسران خود دادم بعد عایده جدیدی باوی
بستم که با صاحبمنصبان خویش رفتاری کرده و چند نفر دلیل و راهنما با من روانه نماید
بعد از این گفتگو با حضور دکتر پارک یک ساعت طلا بایشان که در شهر لندن هزار و دویست و بیست و پنج فرانک خریده بودم بوی دادم
برای مراقبت نقسن و بیست نفر مریض و دکتر پارک در ایپو توقف نمودند و من فقط با این جمع قلیل حرکت میکنم

فصل نوزدهم

در باب مسافرت از جنگل تا قلعه مازامبولی

از بیست و ششم اکتبر تا یازدهم سامبر سنه ۱۸۸۷

نزدیکی منازل ایشان بومیان بوکیری اولین دو تشخیص کوتاه ماسر متر حرکت مینمائیم راه بعد از
ماجنوکو توقف در اندگاه شرقی و غربی شاجره خمیس و زوازر ورود بایپوری خمیس و شهرهای نگبار در خان
ایپوری آذوقه و فرسه حالت رمان ها خمیس و یاران وی اطراف را تفحص مینمایند با یک گلوله زر صادر میشود خمیس
بریورا اسیر کرده و بعد خلاص مینمایند ژرفسن با عانت نقسن برمیگردد حرکت خمیس و اهالی مانیوما محاسبه با کیونگا و نکادرایپو تو قتل نمودن
خیالات سلی در اینواقعه تشکر آستر سان مردمان ها در ایپوری بهترین منظر شخصی دو بریو عادات بابته دو آندرود غربی
کنار جنگل کوه پیکاه دو ایپو کر جنگل ملاقات با یک پیرزنی اندورا و محصولاتش اسیری جمعه ایتوری در یک
جنگل میرویم ما در دیات عقب آذوقه میرویم بنای کلبها بلدها بوسیله ای بیسری بومیان با رودی ما حمله مینمایند عقب ایتوری
بومیان آبوکوما خوراک ما بدایرا بوری قلعه مازامبولی ایتوری شرقی مزارع وسیع مهمانداری بومیان اردوی ما در
تراکم قوای دل بانس اولین نظم کبشاجره نجایند صلح اسلحه باندوسوما

امروز پس از دو ساعت حرکت به ایتو میرسیم و فردا پس از چهار ساعت و نیم حرکت به بوستندی خواهیم رسید در اینجا وضع ساختمان دهات
بکلی فرق میکند راست هر دهی عبارت از کوچه است بطول شصت یا صد و بیست متر در دو طرف این کوچه خانهائی از چوب ساخته اند با پائی
از چوب آورده و تخته هائی نازک تشکیل کرده اند بر شان نهاده اند آن دیواری که مقابل کوچه است سه متر طول آنست و اگر همسایگی

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

جنگل است بیشتر از یک متر دیدم تا دو متر ارتفاع ندارد عرض خانه‌ها دو یا سه متر است کلیتهٔ وضع خانه‌ها خیلی قشنگ و ظریف است ولی برای
حریق خطرناک است

راه این دهات برای شخص مسافر خیلی با زحمت است مثلاً چون سی قدم برود بواسطهٔ ملاقات با اشجار مجبور میشود که از طرف راست حرکت نماید
و چون چند قدم برود دیگر راهی ندیده مجبور میشود که از درخت بالا رفته و از آنطرف پائین بیاید یا زحمت طولی میکشد که بایستی خود را خم نموده از زیر درختان
بگذرد خلاصه هزاران مذمت لازم است که از این راه پر پیچ و خم عبور نماید چون شخص مسافر پای بر درختی نهد یکساعت موقوف شده
و همی خیال کرده تا پای خود را بر کدام موضع گذارد بهمین قسم گاهی بالا رفته و گاهی پائین بیاید و در اینحالت در زیر آفتاب عرق از روی همی
فرو میریزد در اینحرکت سه مرتبه من مشرف بموت شدم ولی یکی از یاران ما افتاده خورد و خاک یافت و چند تن از آنها تخت مجروح
و خسته و ارشده با پای برهنه از حرکت آسا تر است ولی با کفش چون دهقان از شب نم تر شده و از عبور و مرور گل بر آنها نشسته پس
از روی شان خیلی اشکال دارد چنانکه در یکساعت شش مرتبه من بر زمین افتادم

عموماً این دره که در وسط جنگل است و چیزی نمانده بود که بدنجا برسیم ولی در این یک قافله با بار سنگین که در میان درختان جنگل پر کنده
خالی از تماشا نبود مثلاً یک درختی بروی مرداب افتاده است با یاز روی آن درخت عبور نموده پوست درخت ریخته و حال خیلی لغزنده است
اغلبی میافتند حمالان بارهای خود را بر سر گرفته از نیو اضع بایستی بگذرند تقریباً سی نفر از آنها در روی یک شاخهٔ درختی رفته اند بعضی دیگر
بحرکت ایستاده جرئت نمی کنند بارهای خود را بردارند چونکه اند بجایگذارند و بجا رفته حال ملاحظه نمایند که در چنین حالتی کمتر به ارصد
طرف دهقان بیاندازند ولی بفضل خدا احتیاط کرده دو چار چنین حوادث نیشدیم معذالک در حین عبور چند تن نفر از
یاران ما زخمدار و مجروح شدند

روز بیست و نهم در شش ساعت چهارده کیلومتر طی کرده به تویکیری رسیدیم از دور بومیان را دیدیم که فریاد میزنند و میگویند بودو بودو
اولندا اولندا یعنی عقب بروید و بجا بنشینید

اسم رئیسشان موآنی است بومیان حلقه‌های آهنین بر دست و پایشان داشتند کلاهشان از نی بود بازو و ساقشان عریان
ذرت و موز و نیشکر بسیار کوچک و خیلی شیرین و خرزه و کدو کشت مینمایند بزهای فربه و درشت دارند اگرچه خروس و ماکیان خیلی دیدیم اما تخم
مرغ کمیاب است در بعضی از این دهات خانها عبارت از دو زیر زمین است که بروی شان قبه زده اند

روز سی ام توقف نمودیم و با بومیان مانیومانی یعنی راضیت شده و تا مردمان ما را از بومیان ترسانیده نگذارند با آنها داد و ستد نمایند

و تمامی معاملات را با خود آنها کنند

روز سی و یکم صبحی با اولین دهات مخصوص کوتاه رسیدیم و آن دهات همیشه مانند سایر دهات متروک شده بود و پس از پنجساعت و ربع حرکت چهار و
کیلومتر طی کرده و شبانه در یکی از مساکن بومیان اردو زدیم

چون جعبه‌های فشنگ را وارسی کردیم در سه جعبه سه عدد فشنگ بیشتر نمود ما بقی را دزدیده و برده بودند پس از زحمات سه ماهه موسوم بعید اینهمه فشنگ فروگذار
فرا نمود بهمان روز نوکر مخصوص خودم هفتاد و پنج فشنگ بر داشته فرار کرد

فردای آنروز بمسکن طایفهٔ بناسه رسیدیم بواسطهٔ معاهده که با ایمیل ستیه بودیم خیلی با هفت نفر دیگر در بناسه نزد ما آمد
در کنار رودخانه روزی هفت یا هشت یا نه بلکه ده ساعت حرکت نموده و پنجاه تا یازده کیلومتر طی میکردیم اکنون در اینجا ساعتی دو هزار و نصد متر
میرویم و در هر صد متر بواسطهٔ موانع و عوائقی یاد متوقف میشویم

تمام شب همها هو ابر شده و صدای عدد در کوه و ها مون منعکس میشد و برق میزد و آن طوفان سخت جنگل را متزلزل میساخت گاهی درخت کهن
سالی را از سر تا بن شکافته شق خاکستر نمود باران مانند سیل فرو میریخت از شدت سرما مانند بید میلرزیدیم ولی با لطف ایزدی شامل حال ما گشته
بامداد آفتاب تابان سر بر آورده تمام جنگل را متلألا نمود از آنروی رقمی از یاد آید مه گویا جانی تازه بامید آن زمان جنگل صفای مخصوص
بهم رسانید ساق درختان مانند ستون مرمر گشته قطرات شب نم بر روی برگها چون الماس و لؤلؤ سپید خوشنما بنظر میرسید مرغان و طیور جنگل نیز از خواب
خوش بر خاسته با لحان مطبوع ترنم شدند عموماً میان نیز از درختی بدرختی پریده آواز داده و بهمدیگر نیز انواع بازیها میکردند

پس از بناسه راه شرقی خیلی خطرناکی و زحمت داشت در هیچ موضعی با اینقدر درخت بوته ندیده بودیم اشجار بریده بیحد و حساب بود و میتوان
از آنها کشتیها ساخت ساقه و شاخهٔ درخت یاده از اندازه بود و از میان این اشجار درختان موز و جنگلی و نباتات دیگر مانند لبلاب و گل
سرخ و غیره سر بر آورده بودند بایستی با تبر آنها را بریده و راهی درست کرده عبور نمود

روز چهارم نوامبر بمحل ندکوپکا رسیدیم که بیست و دو کیلومتر از بناسه مسافت دارد در این حاصله از پنج رودخانه عبور کردیم که با تفاسکن طایفهٔ
کوتا بان بوده است

امروز چون غذای هر یک از افراد قافله را ملاحظه میکردم قدری خوشوقت شدم خلاصهٔ خوراکی که از نزدیک رسیدیم چه هر یک از افراد یک
ذرت پاژده موز داده میشد

این مقدار غذا بالنسبه بقدری قاچ و وحشی جوبات خوراک سلطنتی است اینها برای تسلی تنخاص ما کافی نیستند

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

در وقت تقسیم غذا بما نهاگفتم دوستان عزیز من کمیقه بیش نمانده است که از این زحمت خلاص شده و راحت شویم آنها جوابی ندادند ولی از خنده در سیمایشان آشکار شد صاحبمنصبان نیز در اینمدت کمال سختی را دیده بودند غذایشان منحصر بفلاه قارچ و بعضی میوه های جنگلی و علاوه بر این کمی از آنها نیت و بنفت هزار و پانصد فرانک داده برای آنکه در این سفر همراه باشند و ما آن زمان منیچ استیم اورفتیول نداشتیم من نگاهی بفکر این مسائل افتاده مجیر میشدم

روز بعد از طرف مقابل رودخانه ایتوری که گذشتیم تپه ها از راست و چپ دیده میشد پس از طی شانزده کیلومتر شبانه داده کار و غربی اردو زدیم و آن کوهی که نزدیک بود دویست متر ارتفاع داشت و چون با میزان الهوا اندازه گرفتیم هزار و دویست و پنجاه متر از سطح اقیانوس بلندتر بود از آنجا دورنمای اطراف بخوبی دیده میشد آن اشجار و نباتات بحساب در زیر پای ما بود بنظر میآمد که میتوان از روی آن اشجار جست و خیز نمود

روز هشتم پس از آنکه از نزدیک کوه توقف کردیم اهالی نیومادرده رفته و اشخاص ما چادر و بیشه مانده آنوقت با بین بیست تفنگچی و چهل رئیس دیوان ما نیوما گفتگو بر خواست کار بنازه کشید و خیلی سهل بصورت ست تمام شد از این رو دن قطار و ضمیم اندست تمام در دو کیلومتر زنگباران با هم وکیلی قدمت کرده و لی بواسطه آنکه غالبا بود او را مرخص نمودم اگر قدای درشتی خوردو دشکش سیر بود خیلی را مانند پرکاه از زمین بلند کرده و را دهم می نکست ولی اخیرتر خیره خیره و نگاه کرد با دی گفت خیلی خوب قشنگ با سیر باشیم یکمرتبه دیگر هم بکار رکن ما تو نشان دهم حال تحمل خودداری نمایم

آنوقت من نزدیک فرمانده رئیس رفته گفتم دیگر از نگاه داشتن چه فایده جنجبان خودم هم قرق نیکنونه فرار اندازه بعد خیلی با من گفت که اندکاری خوبی سرحد خاک اسپانیول است تا وارد با تیوری از ما جدا نخواهد شد

روز هشتم نوامبر ۷ کیلومتر طی کردیم زراکه جنگل ما بان پایان نبوده راه قدری تپه و سهل تر بود بنابراین بواسطه هر ساعت بیش از سه کیلومتر راه پیمودیم آن زمین شن زار چون باران زیاد جذب نموده بود حرکت آسان شده و راحت و دیگاه بسیاب آنقدر زیاد و فراوان نبود گاه بگاه یکی از آنها را که عظیم تر بود قطع میکردیم در بعضی مواضع تخته سنگهای عظیم دیده میشد و گاهی بخیال آن اشخاص گرتاه می افتادیم

روز نهم نوامبر پس از طی پانزده کیلومتر بمکان طایفه کوتاه رسیدیم آنوقت تا نزدیک ظهر هوا را گرفته بود بعضی مواضع سیلاب بود از رنج ده عبور کردیم که سابقا اشخاص کوتاه در آنها سکنی داشتند بحال متروکه خیس باران خ دبطرف انبوری رفتند که سه کیلومتر از ما مسافت داشت ما نیز فورا بدانها رسیدیم

ایبوری مکان آباد و خوبی است از ما تیوما تا کنون با موضعی بدین خوبی دیده نبودیم اگر مسافت ما بشت ما نزدتر سر میگرفت معلوم است که با

آباد تر میرسیدیم خلاصه ایتوری نخجیر فراوان دارد و تمام محصولات ارضی آنجا فراوانست و اهالی ما نیوا بنجا قدم نهاده و هر یک از دهقانان مزرعه سیصد و چهل دانه بذر داشت و بهر بذری قدری برنج و درشت بود که برای غذای یکنفر کافی بود هوا از ایجا این میوه ها رسیده معطر بود و با کمال احتیاط از آنجا عبور میکردیم در عرض راه میوجات خوشنمای انگور زیاد دیدیم قبل از رسیدن به یکی از زنگباریان موسوم بوراوا بمسئله با من گفت که پنج ده دو ایتوری است در آنجا خانهای پر از ذرت میباشد ولی خیلی باران می قتل از وقت بنجا برفته مقداری یاد از آن در تهها برداشته و جای دیگر پنهان کرده اند چون به وارد شدیم خیلی بنشد و من آمده مثل همیشه از زنگباریان بنای شکایت گذارد و من در آنموضع هم دانهای ذرت دیدم که بر روی خاک ریخته بود از این رو حدس بخل مورآبو بن ظاهر شد بعد خیلی با من گفت که شما افراد قافله در قسمت غربی منزل کنید من با رانم در قسمت شرقی جای می کنیم منهم از این سخن وی هم کشیده با وی گفتم چون از خاک آقای گذشته ایم بعد از ان سخن تو مسموع نیست و بگدانه ذرت یا یک میوه احدی بدون رخصت من نباید دست بزند در تمام روی زمین همیچکس بقدر زنگباریان از ما تیوما اذیت و تعدی ندیده است بعد از این آنها را رخصت میدهم که انعام خود را بازستانند خیلی چون چاره نبود لهذا سر رضا جنبانید

پس از آنکه آذوقه را با تمام جمع کردیم و جای قافله را حفظ نمودیم هر یک از افراد بنجاه ذرت رسید قرار بر آن شد که با بومیان خوشرفتاری نمایند و چون قصری گفتگو با بومیان نمودیم مقرر بر آن شد که تا ماه اسکماه نجا با نیم بذر شرقی مزرعه در تصرف با شند و خیلی نیز فرمان دادم تا با بومیان بطور خوبی سلوک نمایند قدری منحوق برئیس شان دادم در عوض پنج جوجه یک گرفتم

امروز که دهم اسبراست تمام افراد قافله غذای خوبی از مدتهاست که چنین غذائی نخورده اند مرو سیب زمینی شیرین و با قلاوای شکر و ذرت و خربزه و سبزی جات قدری یاد است که تمامی کفایت میکرد با وجود با کمال اشتها میتوانند صرف نمایند در نجا باید با نیم تا زمن و زنگباریان و جنبه و کشتی او انس نا قابلیت با تو با معنی شوخی نمود تنها بود که من در آرزوی مگانی نمند ایبوری بودم تمام مردان قافله قدری قوت گرفته این بچاگان تمام رخوت خود را فروخته اکنون بر نبه و عریانند ۳ و ۷ روز قطعی و سیزده روز گرسنگی دیده اند پوستشان با استخوان چسبیده توانی شان ساقط گشته رنگشان بباد خاکستری شده است چشمانشان بگود فتاده و بسی حرکت میکرده امراض گوناگون از سیمایشان آشکار است تمامی عضلات قد بسیار این اشخاص در هم جای گیرفته تا که در چنین روزی بوده هر زمان با تبی جدا از مه خانمانند فردای آنروز خیلی با من گفت بهتر آنست که در فحص راه رو انه شویم چه بزعم رئیس بومیان به بلده سبز و آباد نزدیک شده ایم پس اگر اذن دهی من با چند تن بومی دوسی قرینا بدان سمت سیرم من رئیس را حاضر کرده وی اطمینان داد که بعد از دو روز حرکت بمحلی بوسوم به مانده خواهیم رسید و از آنجا آن بلده مذکور آشکارا است و گله های چوپانان شان میآیند در رود ایتوری آب میخورند این نخجیر در ذهن من جای گرفته چند نفر بومی را همسفر از رئیس گرفته با بیست و شش

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

...ن از خواب غافل نخوابیده و نه از یاد نسبت و نه از موم ما و جود آنکه غدغن سخت نموده بودم که به بومیان ایبوری کسی تعدی نماید مهندک یکی از سربازان ما بانفنگ قنه توزه جوجه فردیدخورده بود دفعه دیگر رفته بچه جوجه دیگر سر بریده بود در آنوقت مستحفظین به انبار خورده باز گرفتند و تن دیگر از سربازان یک تن زدند

رفتار بومیان ایبوری از تمام جهات خوب بود ولی خیانت تخاص ما را مجبل میکرد رئیس و خانواده اش تن در یک ما منزل داشتند گاهی بگاهی مردمان قافله میافتادم میدیدم که در تمام دنیا مین مانند مردمان ما دیده نشده است که ... ت اذیت و گرسنگی کشیده باز راضی و خوشحال باشند و حال آنکه دائما قبلی از راهها بعضی افتاده دیگر قدرت بر خواستن نداشتند برحی از زخم گرسنگی بار خود را از تخته بخکل رفته زهای خود را ترک گفته پکان و حشیا نرا بجان بخرند و ازنا... یه ی خود را بخاطرات سخت میانگذند ـ ریجارب سیار بر من معلوم شده است که انسان مثل حیوانات اگر او را خوب تغذیه و بهندازی هیچ کاری و گردان نبوده و سیکار یکیا باز از زندگانی بدولی و فسنیکه گرسنه باشد از شیر گرسنه بسیار ترده وحشی تر است زیرا که این بارهای سنگین و حرکت پر زحمت در مواضع مجهول گرما و سرما بیسجله ما نند گرسنگی بر مردمان ما اثر نکرده و حال آنها را تغییر نمیدهد چه علانیه میدیدم که رفیقش را بردار زده ولی چون گرسنه بود این امر عظیم را اصل نشمرده بهان کار را قدام مینمود

بومیان ایبوری در فراوانی نعمت پرورش یافته از این رو وحشی خوشخو و ملایمند ولی طوایف جنگلی و تخاص کوتاه از حیوانات درنده بسیار تر و سخت تر ند تا جنه تیرشان خالی نشود دست از نزاع برنمیدارند

روز دوازدهم معلوم شد که خمیس را بقتل رسانده بودند از عمد ما مورین ما بیامده و بومیان به سوگی کرده دو تن از مردمانش مقتول شده اند بدینوا سطه فرمان دادم که مراجعت نمایند این جا تنها بقدری کیک و پشه دارد که نمیتوان شب در آنجا خوابید ما چار چادرها را در کوچه برپا کردند روز سیزدهم دو اردو گردش میکردم اتفاقا از دور اقدیه و شتر یات اهل قافله تجیر اندم چه یکی را آرد نمودن نوبت دیگری بکبابت بودن نوبت دیگری بکار دیگر مشغول است

روز چهاردهم خمیس با یک گله بز که معلوم نشد از کجا گرفته است ارشد و شانزده بزش را برای من فرستاد بعد معین شد که قصد رفتن خمیس به مواضع برای ما تفحص راه نبوده است بلکه میخواسته متوحات آقای خود اسمیل را از طرف شرقی پیشتر برده و بومیان ایبوری را نیز مانند اهالی ایبوتو چار فسترده دست سازد از آن جرمی که خمیس مرتکب شده بود از خواهش نوکرهای او دیدم آن بزها بجای احتیاط را کنار گذارده بگرفتن آنها پرداخت در آن زمان سه تن از رفقایش بواسطه پکان وحشیان بجای سر شده خمیس دیگر تفحص را پرداخته برگشته در راه بر یو رئیس بومیان ایبوری را دیده بدون آنکه حرفی نزند او را گرفته بقصاص خون رفقایش زمانداد تا رئیس را خفه نمایند من

از نگار مطلع شده جمعی را فرستاد تا رئیس را در دیده در خلاق پنهان و از نما خیس برود

حقیقة ایبوری مکان پر نعمتی است ممکن است شش ماه در آنجا بمانیم و آن گاه ای از قحطی بشنویم در سر سره من و زی پنج شش نوع غذا از قبیل شیر و سر شیر دنان و سیب زمینی و مانیک و سبزی جات و جوجه و گوشت بز حاضر بوده تفحص نمیدهد و سیاه ما قناعت فاحش کرده بودند صدای شان قدری شنیده میشد بعضی بخیال خوابیدن افتاده بسیار قانع بودند روز شانزدهم یک عصر سیورفتن و اردشد از عمده امور یت خوبش بخوبی برآمده بودم در حدود شصت و پنج کیلومتر طی کرده تمکن پیدا نموده و در ایبوتو آورده است دلی موی ایده تر و کیلو گاه نیز نمیشد در تختی و گرسنگی خواهد بود

فردای آن روز خمیس و یارانش هفت نفر بودند بدون آنکه از من رخصت گیرند ولی من باید از آنها ممنون باشم که زیاده بر این اسباب اذیت و ضرر نشدند

چون تمکن پارک و تقریبا سی نفر از مردمان ما تحت حمایت آنها میباشند پس ممکن بود که هزار چیز از من بخواهد لی اتفاقا به بخیال

یقین دانشوار الله بعد از گرفتاریها سزای آنها را خواهیم داد ولی قبل از شعای بیاران آمدن آنها دو کس نخواهیم گذاشت تمام مردمان ایبوری گمان نمیکنند که ما با اهالی مانیوما دوستی داریم از این رو وی با مخصوصت میورزیدند تا آنکه بعد از ظهر روز چهاردهم یکی از زنگباریان ما موسوم به بمبا که مشغول آب کشیدن بود با تیر زهری نیز بجا در خواهد و میمنا بش را پر کرده بر سر خود خالی کرده و از زحمت و درد تیر خود را آسوده نمود

نوکر من سلیمان نام از این واقعه اظهار تحیر و تعجب میکرد و میگفت که در زیر آسمان مالک هیچ چیز نیست چگونه زانند تخاص بر گ قنار کرده قتل خود را دریابند

روز نیزدهم آستر یاب پاسی و شش در میناجرای بیو و یک تن از اهالی مانیوما برای تفحص و تجسس بطرف شرقی روانه شده ما در اینجا منتظر بعضی از نا قهین شدیم که از ایبوتو بیایند و در آنجا از اهالی مانیوما کال تختی را دیده اند

روز نوزدهم ولدی با ما تماس شد و پانزده نفر از مرضای قدیمی و یک بار دو رسیدند روز بیست و یکم آستر و بیو راجعت نمودند چیزی ندیده بودند غیر از راه خوبی یافته اند که بطرف مشرق میرود روز بیست و سیم سان عمومی را دیدم

دسته نمره اول	۸۰	دسته نمره دوم	۷۶
سودانیان	۵	طباخ	۲
نوکر و غیره	۶	فرنگی	۴
رابینسا	۱		
		مجموع	۱۷۵

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

با من و دکتر پارک بیست و هشت نفر دیگر تو هستند پنجاه و شش نفر را دارد وی او کار و گذاشته ایم ده نفر هم ممکن است با عسر ما ملحق شوند پس صد نفر مردمان ما بدویست و شصت و هشت میرسد حال آنکه صد و هشتاد و نه نفر قبل پیش از حرکت از یاتیو با سیصد و هشتاد و نفر بودند پس صد و یازده نفر تلف شده اند تعداد تلفیات خیلی زیاد است و زیست و یکم تو ابر چندین نفر از مرضای که در تردد او کار و بوده مرده و آنهائیکه در یاتیو هستند وضع بدی دارند

از زمان ورود به یاتیو کی مردمان ما قدری چاق و فربه شده اند رنگ و رویشان بحالت نخستین بازگشته شبها قدری خوابند گی نمایند و پس از صرف شام صدای خنده سدشان تا نزدیک نیمه شب بگوش میرسد بالجمله تمام خیالات طرف بند زنانه از اوین تا پشت رفته است

تمام افسران قاعدتا یکروز بحرکت میباشند چهارده روز توقف نموده ایم زیست نفر از آنها بستوه بحال نیامده اند ولی روز بروز بهتر میشوند شرط آنکه غذای وافری به آنها برسد و در رفتن بار بر ندانشته باشند

روز بیست و چهارم نو ابر و دیدن آفتاب سه دانیان شیپور حرکت را نواخته و مردمان تمامی حاضر بوده اند حسیاج بدانکه صاحبمنصبان جهتی از آنها را تهدید نموده حرکت دهند نبود تمامی شاد و مشوف بودند راه و جاده هیچ معلوم نبود در حمل بار با مانند سابق لازم خود کفتگوئی یاد کرده بودند حرارت زیست درجه شش یکی هم بلکه اینجا خوشان با کمال ذوق و شوق بار ها را بر دوش گرفته میرفتند و در سیمای صاحبمنصبان اثر رضایت پدیدار بود

کاروان از آن دره خوش بخت دنیا حرکت نموده در عقب ما مردمان شت ما تو با هستند و چنین خیال دیمکند یلدز آباد آن دریاچه بزرگ و آبهای تا دسپاش میباشد

پس از سه ربع حرکت به بریو رسیدیم رئیس در قبل از ما رخصتی گرفته و رفته بود در اینجا یک کوچه منظمی است بعرض ده متر و طول چهارصد متر در دو طرف خانهای کوتاه بنا کرده اند قسمت یکه تخمین زدیم پنجاه و دو خانواده در اینجا جای دارند رئیس در یک خانه بزرگ چوبین تنزل دارد در یک زمین مسطح و مرتفعی که بخوبی احاطه نموده مزارع و باغهایشان دیده میشود مستلزمات بریو از تمام بابات اردو بهتر و خوشگل تر و محکم تر است باغ صلصه متر از انتهای غربی آب صاف و خوشگواری جاریست

پس از توقف قلیلی شروع بحرکت نموده وارد در جنگل شدیم باغ صلصه شش کیلومتر از بریو از یک وادی عبور نمودیم بعد کاروان برای صرف غذا توقف نمود بعد حرکت نموده به بزرگی که مسکن کوتاهان بود رسیدیم در اینجا چندین راه دیده میشد که بواضع دیگر منتهی میشد از وضع زمین معلوم بود که اینجا مکان عمومی بوده و عبور و مرور بسیار در آن نموده اند

(روز بیست و پنجم)

روز بیست و پنجم پس از طی سیزده کیلومتر از ربع باندوانی رسیدیم این ده بقیه گل است وضع ساختمانش شبیه بریو باشد اشجار بوته و مزارع قدرت و تنباکو و لوبیا و باد نجان فرنگی زیاد دارد در حین عبور از میانه دهخدا یکی از اشخاص ما افتاده گردنش شکست

روز بیست و ششم از اندوانی به اندره وی غربی رسیدیم و در سر دو کیلومتر مسافت از کنار دو الهای آب و علفهای طوب بیدو عبور نمائیم

در اینجا خندق عریضی دیدیم که کنده بودند و به یک دیوار بزرگی منتهی میشد که مسکن طایفه کوتاهان بوده و چیزی نمیگذرد که از اینجا رفته اند این ده مشتمل بر نود و دو خانه است خانه رئیسشان بزرگ و عالی تر است خلاصه از زیست ده گذشتیم که تمامی متعلق بطایفه کوتاهان داشتند ولی اکنون از این اشخاص کوتاه جز آثار نشانی باقی الذکر مانده ایم

پس از غربت از یوری که آستر ناب میباشد بود این ده مسکون و آباد بوده مثال الیه یکشب در اینجا توقف نموده پس از غربت وی بیان آنکار ا آتش زده اند ها بالسه دو سال متوالی یکنوع کشت نمیکنند مثلا امسال که انجیر مصری کاشته اند سال آتیه نزدیکان چیز دیگر است چون خواهند انجیر مصری غرس نمایند اول زمین را خوب مسطح کرده بعد اندکی کنده قطعه در آن می نشانند تا راست و صاف بالا رود و خیلی زود نمو میکند کلیتا این اراضی صالحیز است قدرت را باید در جائی نشانید که آفتاب گیر باشد بدینواسطه اشجار و بوته های طراف را در آورده و در پای قدرت چوبی فرو میبرند تا قدرت بروی آن افتاده بالا رود چون ملاحظه زحمت کشت و زرع را در این اراضی نمائیم معلوم میشود که اهالی بالسه مردمان بانعصب و حمیتی میباشند و برای آنکه شخص خارجی کنده آنها منزل کرده از آنها چشم بوشیده آتش میزنند برای ساختن ده بریو اقلا دوازده ماه کار لازم است جهت بزرگترین این بابات از ششصد نفر تجاوز نمیکند کلیتا اهالی مردمان کارکن و با صنعت اند اندره و شرقی ده قشنگ تمیزی است ولی هوام زیادی دارد و کوچه هایش خیلی تنگ است اگر یکی از آن خانها آتش گیرد نصف اهالی ده میسوزند مرتفع ترین آن خانها بیشتر از چهار پا نخطر ارتفاع نداشتند و یک دهم بیشتر ندارد خلاصه خیلی در معرض خطر آتش گرفتن است ما با کمال احتیاط در آنجا اقامت نمودیم مردمان ما لوبیا و خشکبار جمع میکردند

اکنون ما در یکدرجه و بیست و دو دقیقه و نیم عرض شمالی و در جنوب در پیشیم

روز بیست و هشتم از اندره رو توقف کرده و سه دسته را برای تفحص بسه طرف فرستادیم پس از آنکه زحمت کشیدند برای ساختن راه کشیده ایم حال خیلی اشکال دارد که دوباره از صحرا و بیشه عبور نمائیم

رفتن دسته اش از جنوب شرقی رفته بعد معاودت نمودند قسمت تقریرشان آزاد مناسب بابیت رشید از شمال شرقی رفته و بیکنت این راه بدو ده منتهی میشود راه دوم تین بعضی از بومیان برخورده پس از اندکی زد و خورد بومیان فرار نموده و راهنما نیز بر جای گذارده خلاصه این راه

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

بیچکدام برای ما صلاحیت نداشت دستهٔ تیم را بجای آن در نظر گرفتیم که مطلوب باشد روز بیست و نهم از اندمن وارد حرکت کرده و بعد از ظهر به موسوم
به بوزر رسیدیم در بجاعت شانزده کیلومتر طی کردیم و قهاره خوبی رفته ایم

فردای آن روز پس از شصت و یم حرکت یک مرحلهٔ دیگر طی نموده بسیبی رسیدیم معلوم بود که اشجار انجا را تازه بریده اند گروهای ایلی بطایفهٔ دیگری نزاع جدال
نموده اند نیم ساعت بعد حرکت نموده از آن اشجار بروبته تا گذشته با بیان قدری مجروح شده از انجا به پته رسیدیم که در اطراف اشجار بسیار زیاد و بجای
متعدد دیده بعد براه ساخته افتادیم که دو اراده تا بسیجه تر عرض داشته در وسط دو ساعت واقع است در آن موضع چند بن صف خانه و بنا دیدیم
که زیاد کوتاه و خیلی لطیف بودند بجا جا سبزه و خرم بود آنجا جریان داشته اشجار زیاد در هر طرف دیده میشد

آن جنگل عظیمیکه مدتهاست در آن حرکت میکنیم از طرف شرقی بیک زمین سبزه و علف زار منتهی میشود اشجار بروبته که در آن دیده میشود
چون مدتهاست که ما در انتظار چنین مکانی هستیم بعبارهٔ اخری صد و پنجاه و شش روز است که بسختی و مشقت میکنیم تا بدین نقطه برآمده و از موضع
مطلوب برا زدوری میبینیم این نقطه را چین گذاشتیم

مردمان ما تمامی این نقطه برآمده باشعف و شادی تمام بدان موضع نظر میکردند

گفتم دوستان عزیز من تن بیک است از این زندان خلاص شده و از این سختی نجات یابیم پشان هیچی نظر به نجاب نکرده بعد آبی از دل آورده
براه افتادند و چون خود را در جنگل دیده برآشفته لعنت و نفرین میکردند

در سمت جنوب شرقی جبال مرتفعی دیده میشود که هزار و هشتصد تا هزار و دویست تر از سطح دریا موضع ترند و از همین طرف آبشار بزرگی دیده میشود
که بساحل ریخته ریگهارا از جلو خود بلند نیاورد

بر تو رئیس ایوری از فقرا ریکه تقریر میکرد در دهانهٔ ایوری از جنوب شرقی بشمال غربی میرود و در دهانه از جلگه که در پای پته واقعست
خارج میشود در جنوب شرقی پته کاهیچ جلگه دیده میشود چون مدتی است که در جنگل حرکت کرده ایم اهل قافله میل دارند که از راه دیگر بروند تا هم
در دهانهٔ کوردا رد شویم در انجا بر دمان ما بعضی لباسها پیدا کردند که هشتصد تا از پوست گاومیش بود آنهارا
برای محافظت خود از تر بوبیان غنیمت شمردند

روز اول ماه سیاسبر از انجا حرکت کرده بطرف شرقی روانه شدیم بعد ازظهر رسیدیم که در انجا میزان الهوا خیلی مرتفع شده بعد به دایره کو
رسیدیم که سکنهٔ آنجا هم رفته و محال متروک است عرض کوچه این ده دوازده تر است

آن رطوبتی را که در اراضی اندنه دره و ایوری دیده بودیم در اینجا موجود نیست برگهائیکه بر زمین ریخته خشک و شکننده اند و راه کمی غبار دارد

القصه پس از دو ساعت حرکت بمزرعهٔ رسیدیم در انجا چهار کلبهٔ خرد طی بود در بها نجا اردو زدیم با وجود آنکه شانزده
کیلومتر پیش آمده بودیم باز گان میگفتیم که مسافت زیادی باقیست در انجا هم اشجار بر نقطهٔ عظیم دیده میشود که در سایهٔ آنها گیاه سلیاب و غیره رسته اند مدتی
از آن کلبه باتبری پیدا کردیم که تا آنوقت مثل آن ندیده بودیم این تبر تقریبا دو یک ساتیمتر طول داشت و نوکش هفت تا هشت ساتیمتر و خیلی
شبیه بهیزه بود اندام تیر از نی و یکقطعه پوست مشتی بر آن زده بودند و بعد جعبه پیدا نمودیم که پر از تیر بود و این تیرها مثل هم نبودند و نوکشان
خیلی تیز بود

روز دویم و سایر پس از قدری حرکت راه را گم کردیم و جنگل بطور موج حرکت میکردیم پس از آنکه مدت سه ساعت از شمال شرقی عبور
کردیم بدیهی رسیدیم باغهای این ده از علف و جنگل مشتبک بود در انجا توقف کردیم بعضی از افراد قافله تفحص اطراف فرستند بعد از ساعت
کرده مشتی علف بسر با خود آوردند حالت باشپاست بانوشیکه نوع از کشتی کبوتری یاد داده خبری از زمین بیاورد کبوتر بعد از ساعتی باز آمد
برگ زیتونی در منقار داشت و اشخاص ما هم گویا بزمین مردابی رسیده در انجا قدری علف دیده بودند بعد از جنوب شرقی حرکت کرده
دیگری موسوم به امدبور رسیدیم در انجا خانهای مخروطی دیدیم که با مشان از علف بود ولی سکنه نداشت شبرا در آنجا ماندیم یکی از
مردمان ما هم خانه رفته قدری با طراف نگاه کرده بعد مسرعا دبر آورد گاز دور خبر می هستیم و بان نگاه تر دیک شده ایم یکی دیگر گفت خوب
نگاه کن که دریاچه و کشتی امین پاشا را هم میبینی

خلاصه در بسیاری از مردمان ما از خبر شوری بهر رسیده با هاو و خان جشند و اطراف انگاه کرده گفتند بلی بخدای سوگند چرن دیک شده
دو قت خلاصی رسیده است دم آنوقت یکی از یاران کوزهٔ خود را برداشت که از نهر مجاور آب بیاورد پیرزنی را که از میان خارها بیرون آمد
وی کوزه انداخته به پیرزن آویخت هر قسمی که بود آنرا تبرد ما آورد ما با وی مهربانی نموده و چیزی موداد یم بعد از تقریرات آنرن دانستیم که
اتوضع را اندبور انیامنده و مردمانش سوم به دانیا سوراجا شدند آنان از رود خانهٔ ایوری است چون چند روز حرکت نامیده و بسمت مشرق
رو بدرود خانهٔ بزرگتر از رود ایوری دیده میشود که در آن ورقهای بزرگ حرکت نمایند در طرف شمال طایفهٔ خانه سکنی دارند و بسمت مشرق
قبیلهٔ باکاندی جای دارند این هر دو طایفه قوی زبردست و جنگجو و متمولند از اسباب زینت حلقه چوبین بر لب بالای این زن آویخته بود و
اندر سور او تمام دیهات طرف جنگل محصولات زراعتی فراوان است و در اغلبی از خانها نهر نیلهای بزرگ تنبا کو موجود بود که
بر یک دو تا میت کیلوگرم بود بحدیکه بر یک از افراد قافله دو تا پنج کیلوگرم تنبا کو برای خود برداشته بود پیرزن تنبا کو را
تا بای نامید و اما لی ایوری آنرا تا یو مینامند این تنبا کو اگرچه عطری داشت ولی مردمان ما خیلی طالبش بودند بعضی از برگهای تنبا کو

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

قدری شوره داشتند و فراصحبت آنها را بر سایر برگها ترجیح داده و استعمال نمودند پس از چند دقیقه خیلی بد حال شدند و سایر برگها خیلی طایم و بی دیانت اند خلاصه در این وقات تنباکو خیلی کشت نمایند چه با ایلات بگوشت بها وضع میکنند

کرچک هم در آنجا زیاد بود هم چون دو دانه تخم او را شستیم لهذا دانه های کرچک را بوداده و کوبیده روغنش را گرفتیم

چهار نفر از شجاعیکه برای تفحص و تجسس فرستاده ایم نیامده اند بدینواسطه رشید را با جمعیت نفری دیگر در عقب آنها روانه نمودم و ایشان فردای آنروز بنزد من آمده آن چهار نفر را هم که با جمعیت رفته و جیت اسیر آورده اند و معلوم شد که جمعیت آنها یکچک آورده اند غالبا من جمعیت را از این کارها منهور انه منع کرده ام ولی سودی نداده است از آن جهة و مکری که دارد قصدی غدر خواهی میکند که دیگر حرفی نمیتوان زد بعد شروع براه نمودیم و چون قدری از روز رشیدیم بدره خانه عمیقی رسیدیم که سی پنج متر عرض آن بود و چون اسم این دره را از آن زن پرسش نمودیم ایتوری بود خیلی تعجب نمودم چه این دره خانه در ایتوبه وسعت و پنجاه متر عرض دارد و در اینجا چونه اینقدر تنگ میشود پس باز بانندر سورا رجعت کرده گیکر را توقف نموده آشتر و شغن را برای تفحص راه دوستادیم

بعد از ظهر بر دیار گشتند و دو کیلومتر بالاتر را پیدا کرده اند میگویند در انجا زمین سبز و خرمی است و شتی از علفها آورده بودند اولادی را نزد یکتری پیدا کرده است

آنشب همچکس تقدیر مردمان اردوی ما خوشحال نبود چه باید با جنگلها وداع میکردند آن زمین سبز و چمن خیلی نزدیک شده است از آن جهة با کمال شکیبا و کشیدن بار با خلاص شده و راحت با قدم طعامهای گوناگون دارند

روز چهارم دیا بر از دره خانه عبور کردیم و در اینوضع از میزان الهوا معین کردیم که نصف دی متر از سطح قیانوس ارتفاع داریم چال آنکه در بندیا بیش پانصد و شصت و چار متر و در تنگکو و دیا چه استاد شصت و ده متر بود

بعد با حل طرف دست چپ ایتوری رفتیم و در انجا اشجار زیادی بود پس با کمال شادی بچمن سبزی رسیدیم که آفتاب بر آن تابیده و آن سبزی لطیف را انتشاش میبود یم چنان بنظر میامد که با دست ساده را از دوش ما برداشته اند با کمال خوشحالی از آنچمن عبور میکردیم بعضی میدیدند حالت بهجت پدیده بود هرگز در زیر آسمان چنین روز خوشی ندیده بودیم علفها تازه روئیده بود نسیم خوشی میوزید و مرغان در آن بر طیران مشغول و از بالای نیزه بزی هم غزال آبو میدیدیم که خیره خیره بما نظر میکنند یعنی چیکونه در اینوضعیکه اصدی نیامده آمده اید و بعد یکدفعه فرار مینمودند و ما از دیدن آنگان و دورنمای اطراف سیر نمیشدیم و هرقدر که پیش رفتیم زمین با نشاط تر و سبزتر بود و هی مرتع و چمن دیده میشد اشجار زیاد موجود و از طرف مشرق جبال مرتفعی سر برآورده و در انجا تعیین داریم که دریاچه البرت نیانزا و اقعست کاروان ما تا بکی خسته نمانده و از حرکت

باز نماند چه اکنون این خوشحالی را در خود میبیند است و هی یکدیگر تبسم نموده تماشا میکردیم چه بها بها بود که در خیال چنین مکانی بودیم اکنون با رزوی خود رسیده ایم در سیمای هریک از افراد قافله اثر خوشحالی پیدا است هیچ فکر خیال را صدی نیست که بیاید از آنها برداشته آزاد شان نموده از آن بهوای مرطوب و آجامی خلاص شده و بین هوای سالم خوب رسیده ایم از آن ظلمت و تاریکی بین محل دلگشا آمده ایم ارجاو چمن سبز می بینیم و از عقب جنگل دیده میشود سالهای تمام در رویای همکان در نظر ما خواهد ماند اگر میت سال دیگر زنده بمانیم هروقت این زمان را بخاطر بیاوریم از این شعف و شادی تجدید خواهد شد

برای اخراز از رود خانه مرداب از طرف شمال شرقی حرکت نمودیم قصد ما این بود که بپائین تپه برسیده و از آنجا از خوب شرقی حرکت کرده و بعد از سه شرقی عبور نمائیم تا ما نعی در راه ما نبیند

ما از آن چمن که علفش تازه رسته بود حرکت میکردیم ناگاه یک ظهر بجلی رسیدیم که خارها و بوته های بلند داشت و ان حرکت بدشواری میشد تختی نموده ساعتی بر نیاسوده که از آنها گذشتیم

بعد از ظهر مانند مقابل رسیدیم پس از یکساعت و نیم حرکت مه تر دیک و رود خانه که بطرف جنوب شرقی جاری میشد اردو زدیم بعضی از افراد قافله بار خود را انکنده و تفحص آذوقه فرستند پس از ساعتی بر گشته مرغ و خشکه و موز رسیده آورده بعضی اسباب اسلحه بومیان انیزیه کرده و آورده بودند آنها کاهنها و تیرهای بلندی بودند هم سپری آورده بودند که شکل شکل بود و از دو صد تر که که با کید یکر قطع کرده بودند ساخته شده و میان چوبها را با صمغ اندوده کرده اند تا تیر و نیزه بدان کار گر نشود علاوه بر این بومیان نیم تنه از پوست گاو میش در وقت جنگ میپوشند

فردای آنروز بدانسته بسر بردیم و قدری آذوقه در انجا توقف نمودیم تا سپاه را مرتب و منظم نمائیم چه وضع و آئین این بلد و اهالی

فیدا نیم بعد از طرف جنوب شرقی حرکت نمودیم حال باید شمال شرقی مسطح نیم چه در انجا جاده موجود است و این راه نی زار است و حرکت در آن اشکال دارد در اینجا را اثر پای شیر و پلنگ دیده میشد بعد از انکه زحمت از میان شجار و قاها و خارزار عبور کردیم بزار سبزی رسیدیم چون بومیان از ورود ما مستحضر شده چند تیری زده خود را نمودند مردمان یک زن یک پسر از آنها اسیر کرده و از آنها اسم آن مکان را پرسیدیم چون بعضی از کلمات را شنیده ایم از این بابت چیزها سوال و جواب یادی نمائیم بعد از ایما و اشاره فهمیدیم که اسم اینمکان میرسات و از راه شرقی بطایفه باتوسه میرسیم و بالاتر از آنها طایفه اتوکرا سکنی دارند پس از اندک گفتگوئی از اتورو پرسش نمودیم گفتند اتورو خیلی دور و در طرف مشرق واقعست گفتم نزدیکی ایورو دریاچه بزرگی است یا نه گفتند بلی و خانه اتوری در انجا است گفتم خیر آن دریاچه خیلی بزرگتر از اتوریست بلکه بقدر تمام این جلگه است آن زن و بچه بعوض آنکه اشاره نمایند بحال خوشان برای آنکه ما تصور نفهمیم

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

تقدیر نیساعت گفتگو کردیم ما هیچ بعهیدهٔ علاج سکوت کردیم

کلبه‌های اینموضع مانند خانهای اعرابهای شرقی و مرکزی است و ثلث ارتفاعشان با بهای مخروطی یک مثلثی دیوار است دوازده متر با یکدیگر فاصله دارند راهها تشکیل دالان است برای عبور یک تن دلیل در اینصحرا لازم است

در هر خانه انباری برای مخت و ذخیره موجود است

روستان ما مقداری مورد بست آورده بودند از این رو شبرا بی ترتیب میدهند موسوم بآبرو چند رئیس نزد دوازده جوخه نشسته آورند

جا به واسطه جمعه تجار و مسافرین صاف شده بود بطرف جنوب شرقی میرفت نزدیک ظهر در زیر سایهٔ درختان توقف نمودیم و در آن وقت یکی اشاره بجایی کرد گفتند آبشار ایتوری است پس از یکساعت و نیم حرکت که از رودخانه نیم خیلی دور نشده بودیم بسکنا بالای آبو رسیدیم اشجار بسیار در آنجا زیاد بود از مزارع ارزن و کنجد و سیب زمینی اثری معلوم میشد که اهالی مردمان صنعتی اند

قبل از دخول در مزارع مردمان خود را معظم و مرتب کرده یک صف تفنگچی در جلو قرار داده و یک صف دیگر که در تحت فرمان آسر بودند از عقب حرکت دادیم با وجود اینکه خیلی کهنه بود پرچم که طلایی سیاه صف بود برافراشته شد و مترقی شدیم معذلک بصیت ما اعتنا نکرده هر چند نفر بطرفی در پی ذوقه فرستند بویانهم در کمین نشسته بودند یکمرتبه فرصت پیدا کرده تیرها را بجانب گمان گذارده بطرف مردمان ما گشادند یکی از آن تیرها بیازوی یکی از همراهان قافله رسید بازویش را به پهلویش دوخت تیر دیگر اصطبل کلتن و دیگری را هم شکافت اینان نیز جمع آمده قوچها و خرها را بطرف بویان خالی نمودند آنها نزاکردند ولی صدمه بدیشان نرسید در سمت شرقی آنان را دیدیم در آنجا دو خانهٔ مخروطی بزرگ بود اهالی قافله پوششی زبرک درخت موز ترتیب دادند تا از باران شب نم محفوظ ماند

شبانه آنزن و پسر را آورده از آنها بعضی سئوالات کردم از دریاچه نیانزا پرسش نمودیم با دست طرف شرق را نشان داده باشاره معلوم نمود که بطرف شمال شرقی میرود

در اینوقت شب صدای ناشنیده و بعد زوزهٔ خارجی بگوش رسید آواز زدن تیر برگ درختان موز مسموع میشد گفتم آتش را خاموش کرده حود را نشان ندهید چگونه دادو لها بحافظت مشغول نیستند

معلوم شد که قراولان شام خورده شده بویان فرصت پیدا کرده شبیخون آورده اند تیری را ان سلیم خورده و ساعتیطرور رفته بود سلیم آن تیر را بیرون کشید با نوک رسید من نوک تیر را با نبر بیرون آورده اگر لب تین بروی زخم مالیدیم نیساعت بعد باز بویان از طرف دیگر پیدا شده ولی اینده قوچها آنها را مجالی نداده فرار نمودند و از دور صدای تیر تفنگ و ناله شنیدیم معلوم شد که بعضی

از افراد قافله بهنور مشغول دزدی اند

اندوقه دار رودی ما گم شد علاوه بر این اندرکات این اشخاص بخیره در نزدیکی در نزع و تعب بودم چه کوشش نصیحت را فروبسته هر چه به انها گفته شود در دل سخت تر از سنگشان بی اثرات باید بروستیه با انها سخت گیری نمود چون از آن تخمها و خاطرات جنگل گذشته آن گرسنگیها را کشیده بلاهت با آنها رفتار نکنیم ولی باید خصر انصیر داد

در آن شب باران شروع کرده تا ساعت هشت صبح از رود تو انستیم بپریم آنیم هر قدر کوشش نمودم که اطلاعی از وضع بویان و شیبه بست آورم ممکن نشد چه زبانشان را نمیفهمیدم آن نی زاکه در راه اسیر کرده مشکل رودخانهٔ ایتوری را بروی زمین نقش کرده این رود از طرفی در دریاچهٔ البرت و از سمتی در نیانزا میریزد علاوه بر این آن زن از بالای تپه ایتوری را بمن نشان داده و میگفت بطرف شرق میرود در نمایکه بیشتر بست جنوب شرقی میرفت

خلاصه از رایی عبور کردیم که بدره میرفت چون کنار رودخانه رسیدیم یک شعبه ایتوری را دیدیم که بطرف جنوب غربی میرفت در نزدیک ساحل قایقها بزرگی دیدیم که گمان نمودیم تو که یکی از ملاحان معروف بابو دیدهٔ گرفت که گاه و از بابا آن قایقها از رود عبور دهد و در ازای آن چند مت بگیرد فرانک بگیرد در اینموضع عرض رودخانه صد و چهارده متر و عمقش دو متر است

آن آبشار یکه در مسیری دیدیم متعلق بهمین رودخانه است در ساحل دست چپ که تقریبا از بالای تپه برابر پانصد متر ارتفاع داشت بویان ابونکوما وضع ما را ملاحظه میکردند و بزبان حال میگفتند چون از این رودکذر کرده و بسنده آیه پاشا حواهیم گفت که چه باید کرد نیستهای خود را حرکت میداد اهالی بابو به نقاط مرتفعهٔ ساحل طرف راست جای داشتند گاهی بخیال میافتادم که بیاده از عرب بالا خواهیم رفت ولی چون از عمق عرب کوتاه بود جائی نبود که پنهان شده از آن رو از کنار ساحل عطف بیرون بودم

از آنجا تقریبا بایتوری رسیدیم غذا یان همه روزه شیر و گوشت و جوجه لو بیای تازه و کنه و میگفتند و سیب زمینی شیرین با انجان و گندم خورده و موز است باران بحال آمده قوای قشنا نها را بازآمده است دیده و نفیر فاحش بهر سیده است فهم ریحان شدام

فردای آنروز از دامنهٔ سبزی بوی تپه رسیدیم در انجا هم دو نمای قشنگ اطراف دیده میشد و بعد از جنوب شرقی از تپه‌ها و کوهها که گذشته از دره‌های سبز و خرم پایین آمدیم و مزارع سیب زمینی و شکر رسیدیم و اهالی و حیوانات از مزارع از بالای تپه ملاحظهٔ رفتار ما مینمودند و بعد بکانی رسیدیم که جای کاه و گوسفند و ذخیره بود با یکدیگر گفتیم چون از این مواضع گذشته ایم عنقریب بنیانزا خواهیم رسید امین باشا ملاقات خواهیم کرد

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

بعد به دره رسیدیم که در آنجا رود دیگری جاری بود دست چپ و راری از سنگ برآورده بودند در روی آن دیوار ممکن و دکش نظر را جلب مینمود
در بعضی مواضع بقدری به تپه نزدیک میشدیم که اگر سنگی از تپه بیانداختند با میرسید ولی بویان بحرکت ستاده بود
بعد یک پلی رسیدیم که در بالای ایتوری شرقی آویخته بود نهنای رودخانه بیست و هفت متر بود عمق زیاد و سرعت بسیار راست ولی پل قدری بی استحکام بنظر میآمد

چون برای عبور بر فتوی دقیقه وقت لازم بود بنابراین واسطه دشمن ساعتی شب قافله باحاصل دیگر رسید در اینجا بعلت تفنگچیان آنجا ساده بود
بعد از ظهر یک گاو سیاه با گوساله اش از آن بالا پیدا شد معلوم شد که اهالی آبونکو هاشم خورد ایالای تپه بوده اند
روز هشتم از دامنه بالای تپه رسیدیم و از آنجا بقدی ملاحظه در نمای طراف مینمودم دیدیم که رود ایتوری از شرق و جنوب میآید
چون بپلو ما رسید از جنوب تقریباً تا سی کیلومتر میرود و از شمال او اسطه آن دیوار سنگی متوقف میشود و بست مشرق جبال را مسدود میکند
بعد چند کیلومتر که فتیم دیدیم که تمام جلگه تا پای کوه زراعت شده و کشت زار است معلوم میشد که جمعیت زیادی
در این حوالی جای دارند گمان میکردیم که در اینموضع نزاع وجدالی روی خواهد داد اهالی آبونکو با قبایل مجاور مجتمع شده مستعد جنگ بوده
و اینجا جمعیتی بین راستگی کنترده بودیم ممکن است که اینان کار را بر حکمران خط استوا تنگ کرده موجب اندیشه شده اند برای اینکه کاری
نکنیم که بویان آزرده شود قرار داده شروع بجدال نمایند و بهم مردمان بیخبر دشمن پیدا نکنند از طرف جنوب شرقی که از کنار جلگه
میگذشت عبور کردیم و از میان مزارع بطور رسوح حرکت مینمودیم تا دشمن را کمین نکند
بمنتهای شرقی آن جلگه رسیدیم و پس از اینکه از چنگ آن دشمن قوی پنجه رها شدیم در زیر سایه درختی که از نسیم نیاز اتحرک بود نشستیم
یکساعت بعد از ظهر حرکت کرده با شجاعت روز که خیلی خوب کشته بودند
خانهای اینواضع مخروطی شکل و بزرگند و در دور خانه بواسطه ساقه های میکرید مجرد منظم شده است چون بعضی از آنها نیز بودند در حین عبور در دون
بعضی خانها را دیدیم که چهارپا را رفته و پاکیزه نموده اند مثل اینکه منتظر ورود مهمان باشند درختان موز و مزارع ارزن و غیره از هر طرف را
دیده میشد نهارهای زیاد دیدیم که تازه ساخته بودند معلوم میشد که امسال زراعت خوبی دارند
بالجمله از میان آن مزارع خارج شدیم بدون اینکه باحدی صدمه وارد آمده باشد مستقیماً بویان از نار سیده و با احتیاط ما در حرکت حساب کار
خود را کرده اند در هر صورت از آنعده دشمن که در کمین بودند صحیح و سالم گذشتیم
جاده خیلی عریض و صاف بود و از جلگه میگذشت که مزرعه بقولات بود پس از اندکی مسافت ایتوری شرقی در دست چپ جاری میشد

در طرف راست نیز جمعی دیده میشد در ساعتی بپاپی که رسیدیم در نقاط مرتفعه آن چند خانه موجود بود بویان در آن مواضع مجتمع شده بفریادهای
مهیب ما را تهدید مینمودند تپه ها خیلی کوتاه و وسیت و پنجاه متر از سطح جلگه بلندتر بودند و چون از منه خیلی سرد شب بود بنظر مرتفع تر میآمدند
جاده از پای تپه گذشته و طرف مشرق میرفت و ما در یکصد و چهل و پنج دقیقه ای ثانیه از عرض شمالی بودیم از آنجا دره دیدیم که پهنای آن دویا
کیلومتر بوده و مزارع ارزن دیده میشد در طرف راست و بالای سر ما دامنه شمالی کوه مارآبونی واقع بود و در طرف چپ مزارع زیادی دیده میشد
که بصف دو ایتوری شرقی منتهی میشد در اینجا بسیار سوزان کندم موجود بود از اینواضع معلوم بود که بویان با ثروت و مکنت اند چون بدین دره
داخل شدیم فریادهای تهدید آمیز بویان را از بالای سری شنیدیم چون باینها رسیدیم دیدیم که جمعیتشان افزوده و تقریباً سیصد تن مردها زنده که
دکان و نیزه و سپر در دست دارند و آنها را بسی حرکت داده بزبان خود چیزی میگفتند از آن بالا با ما حرکت کرده بعضی فریادهای کردند که علامت کینه
و بغض بود حال چهار ساعت از ظهر گذشته باید تهیه خوراکی بچینیم که در میان چنین مردم خونخواری شب را بسر بریم در نزدیکی ما تپه نسبتاً کم وقع بود
و در بالای آن فضای وسیعی بود بهتر از آن ندیدیم که برویم آن تپه رفته و منزل کنیم ما از همه طرف بحضر هاشم بلند گوی بویان تقسیم و قشونی را
در دامنه نشاندیم و پس از نیم ساعت تمام افراد قافله مجتمع شده در اینجا تاشای اطراف را مینمودم قریب چهار قریه در آن جلگه بود که کشت زار و مزرعه
هی توالی واقع بود و قریب هشتصد تن در اینواضع دیده میشدند که نصف را از صدای خویش پر کرده بودند تفنگ چدال انداختند را پیش
آفتاب سنگینی بار دردان ما را ضعیف و ناتوان کرده اند چهار نفر از اشخاص ما بطرف بویان رفتند از طرف آنها نیز چهار نفر از کوه سرازیر شدند
باستقبالشان شتافتند و هیچ ترس و بیمی از خود نشان ندادند گویا فهمیده بودند که بنیان شادی نهاده اند خلاصه با تبسم بما ن در جلو قرار آمدند اشخاص ما تفنگهای
خود را خالی نموده ولی بدستها خود بدیوانه شروع بجنگ گریز نمودند بویان انگشت بزبان نهاده بسوی پیش میآمدند و آن چهار نفر بگاه فشار نمودند
بویان این عقیده را بفال نیک گرفتند فریاد شادی بر آوردند بعضی از مردمان با بحال دست بردی بمیان انداختند از آنجمله شکار چی ما تو
گاوی بغارت برد پس از یازده دقیقه گوشت گاو در چشیدیم با بحالت بد آمد غریب بوی مکان خوشنما فقه در خیال فرا رفتن من قبل از اینکه در تخواب
بخوابم بر حسب عادت کتاب توریه را برداشته بخواندم من این آیه رسیدم که موسی علیه السلام بیوشع میفرماید قوی دل باش و ترس و بیم نخود راه
که خدا تعالی همیشه با تو بوده و قرار را نمیکند چون با خر فصل رسیدم خیال من از کلمات موسی برگشته بگمان مارآبونی افتادم و گاهی بخیال آن چهار نفر
بیشدم که بجنگ بویان رفتند چگونه اعتماد بر آنها نموده و آنها را روانه نمودیم و حال آنکه نفشناز با بویان نسنجیده بودیم گویا بمان کلمات موسی
شخصی بگوش من بگفت در آنوقت من خود را از همه وقت مستعد تر بجنگ و جدال دیدم بعد فهمیدم که انیم دیوانگی است چه بدون لزوم
ضرورتی نباید نزاع کرد ما هم با آن دسته کش را نمیدانیم بویان هم از دفع ما هیچگونه متحیر نشدند بعد تصورات کارهای فوق العاده را

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

فرمان داد م تا درکشتی بخفتند نوزند بعد مرا خواب ربوده از تخیالات بکلی باز شدم

روز نهم دسامبر خیلی بد گذشت نزدیک صبح برخواستم تفنگها را تقسیم کرده و تفنگها را نگاه کردم تا آفتاب برآمد در آنوقت گروه بومیان ظاهر شدند و شیپور رنگ را نواختند و قریب بیست طبل نوازش در آمد صدای فریاد و همهمه از کوه بدره و از دره بکوه میرفت چه از تمام اطراف ما را احاطه کرده بودند بعد چندین بومی از کوه سرازیر شدند بحدی که حرفشان شنیده میشد یکی از مردمان ما فتاح نام حرفشان را شنیده جواب میداد و چون من فهمیدم که فتاح زبان آنها را میداند با فتاح گفتم اول به آنها بگو که دست از نزاع کشیده و تحقیق حالات بهدیگر را نمائیم اگر کار باز نیازمند بجنگ وقت نیکذرد بومیان این سخن را پسندیدند پرسش نمودند که از کجا میآیید و بکجا میروید و که هستید فتاح گفت از زنگبار از راه دریا آمده ایم و رئیسان شخص سفیدی است گفتند رئیس تا را حاضر سازید در آنوقت آشتر ناب حاضر شد بعد فتاح از آنها سئوال نمود که شما کیستید و رئیس شما که است و اسم نیکان چیست و نیاز تا آنجا نیکان چند مسافت دارد

شخص بومی گفت نام نیکان اندوسوما و رئیس ما را بموئی است و ما طایفهٔ او از آن بتیم نیاز آد طرف مشرق واقع و دو روز راه بلکه بری شما پنجروز مسافت دارد

بعد از این گفتگو فهمیدم که اندوسوما دو رئیس دارد یکی از آنها طالب صلح است با ما اظهار رضایت نمودیم تا چند ساعت هم صدای تفنگ و فریاد نیامد مگر از طرف ایتوری که آن قبایل کنار ساحل هم را بجنگ داشتند

بعد از ظهر رسول از بموئی تیر دما آمد و پیغام آورد که رئیس نمونه مال تجارهٔ شما را میخواهد نمونه زرع پارچه قرمز و یک دو جین منجوق برایش فرستادیم وی عده داد که فردا بین ما آمد صینعه برادری خواهد خواند

آن شب بدین خیال بودیم که فردا روی ما را زرد ستان تازه خواهد شد صبح فردای آن روز خیلی سرد بود زیرا که ما هزار و دویست و نود و دو متر از سطح دریا ارتفاع داریم و مه قلل جبال را پوشانیده بود و شب نم بصورت قطرات ریز فرو میریخت بعد ربع طرف شده و رنگ آبی آسمان ظاهر شد من و آشتر و فتن و چهار نفر نشسته تماشای دورنمای اطراف را میکردیم و میگفتیم که این وقت این قطعه مکان اشخاص تربیت شده میکرد و در آن باغها و مزرعها میکاشت و بومیان همسایه دسته از تپه ها سرازیر شدند و تقریبا هزار متر از ما مسافت داشتند آواز کسی گوش ما رسید که چیزی میگفت فتاح را برای تحصیل خبر روانه نمودم فتاح نفهمید گفت که انگس ما میل صلح است ولی فرموده بومیان مفسد بود بعد معلوم شد که فتاح سخن آنها را اشتباه نموده و ما طایفهٔ با ما سر جنگ دارند

فریاد میکنم که ما محتاج بدوستی شما نداریم و با جوب شما را از این اراضی بیرون میکنیم فتاح فرار نموده بسوی ما آمد

(در تیر سیاه)

ما نیز سپاه را سامان دادیم آشتر ناب با پنجاه تن جنگی بمستقبال بومیان رفت و فتن با بیست پنج تن جنگی دانه نمودیم او لدی با بیست نفر بجانب راست رفتند رشید با دو نفر جاسوس تیز تاز آنکه مرتفعات را مراقبت و حفاظت نمایند و فتن و اولدی روانه شدند بدون آنکه بومیان آنها را ببینند چه تمام وقت آنها صرف حرکات و سکنات دسته آشتر ناب بود

تا چند دقیقه بومیان جنگ کرده تیرباران سختی نمودند در میانه آشتر و بومیان نهر آب عرضی بود و بومیان بر آن مستظهر بودند آشتر این معنی را دریافته با سپاه خویش از رود گذشته با دشمن مقابل برآمد در آنجا یکبارگی تفنگها را آتش دادند در چند ثانیه آن گروه وحشی را مانند طومار در هم پیچیده و راه تصرف کرده بومیان خود نمودند آشتر ناب فرمان داد تا تمامی دره را آتش زدند تا عبرت دیگران شود در همان وقت اولدی با دسته خویش راهی بست آورده بکوه برآمد بدان مردمان که تماشای جنگ آشتر را مینمودند شبیخون نمود بسیاری از آنها قتل آمد دیگران فرار نمودند و فتن از طرف دیگر با آنها برخورده جنگ سختی نمود خلاصه بومیان بطوری پراکنده شدند که تمامی فرار نموده بجبال شاهنجه پناه جستند

پس از آنکه چنین شکستی بومیان داده شد بعد از ظهر تمام اشخاص ما مجتمع شدند فقط یکی از آنها کمی مجروح شده بود تمامی خوب از عهده برآمده بودند حتی آن چهار نفر روز قبل هم حالات خود را آشکار کردند از بعد از ظهر بومیان جنگ گریز نمودند و چون شب در آمد از احدی صدائی بگوش نمیرسید بومیان یکباره پناه برده یا بطرف مشرق و شمال فرار نموده در آن قریه کمتر خانه باقی نمانده بود ولی چون ما باید زمین را یکدفعه دیگر عبور نمائیم لهذا اگر خواهیم دیگر را بحال خود گذاریم باز بهمین زحمات دچار شده خیلی معطل میشویم پس با تمامی آگوشمالی سخت دهیم تا بگیار خیال تیزها را از سر بیرون کنند در آن دهی که آشتر آتش زده بود ماده گاوی نمانده و صاحبش فحصت نکرده بود که بخانه اش دهد بدین سبب آن حیوان کباب شده بود ما گوشش را تقسیم نمودیم

روز یازدهم صبحی باران میآمد و تا ساعت ده دوازده ندیم بعضی از بومیان هنوز اظهار خصومت میکردند لهذا آشتر و فتن و اولدی دسته دسته بجانب دره رفته با بردن آن بات و دوات بومیان فرستاده و بکدکلنه بزنها خوبیها برده و دوازده تقسیم نمودند گویا بومیان یکباره از خیالات خام خویش دست شستند در آن حین یکنفر بومی بر روی تپه رفته با آواز بلند گفت که ما را از آبموئی فرستاده اند رئیس میگوید تعارف شما بمن رسیده ولی آمدن من نزد شما بواسطه این اتفاقاتیکه روی داده تا خیر افتاد حال که بسیاری از آن اشخاص بقتل آمده در ادای باج و خراج حاضرم و مایل دوستی شما میباشم

در پاسخ گفتم که ما هم دوستی شما را طالبیم ولی چون ما برای شما تعارف نفرستادیم شما در ازای اهانت ما دم جنگ و جدال زدید حال باید برای مصالحه گوسفند و بز با دیه معادل مون بیسچ ترس و بیمی میتوانید نزد ما آئید

(۱۴۸)

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

اسلحهٔ انطایفه کانهای بلندی است بطول صد و شصت سانتیمتر و نیزه‌های طولانی و تیزه پیرا علی تنگ و بزرگ است طول تیرهایشان

بمقدار دو متر سانتیمتر است نیزه‌هایشان شبیه نیزه‌های اهالی کاراکوه است

فصل دوازدهم

اولین ملاقات ما به البرت نیانزا

از دوازدهم دسامبر سنهٔ ۱۸۸۷ تا هفتم ژانویه سنهٔ ۱۸۸۸

زمانیکه از بویان دیدم و با تفنگ آتش دیدم قصه کاویرا بویانرا مشغول کردیم دور نمای اطراف دریاچه جلوه‌های جدید بویان گفتگوی با بویان بهیچ خرازاین پاشا نداریم ذخیره فشنگ وضع ما صحبت آستر با مردمان خیرهٔ کاساپا تناوب ما از کوه بالا میرویم مناظرهٔ با بومیان مکافات پیدا کردن آذوقه زیاد ذخیره فشنگ اندوختن پل آویخته برگشتن با بیوری بنای قلعه بود

دوازدهم دسامبر سپیده دم از اردو بیرون آمدیم بدون آنکه دک تشویشی داشته باشیم صدای شیپور آن قوم گویا اهدی خود را بما بطرف جنوب شرقی منعطف میشد از دره ماهور میگذشت و در آنوضع نهرها و جویبارها جریان داشتند دهات در میان مزارع واقع بودند ما را بانها جور کردیم بدون آنکه بچپ یا راست بل تویم بخیل که اهالی وانیده بودند گذاشتند از ما آذوقی تخواهند ولی قدری از روز گذشت وصولت سرما و برف شدید فریادهای تهدید آمیز از جهتیکه در بالای تپه‌ها اندر سوما بودند بلند شد ما هم بانظم حرکت خود دادیم مثل انکه انها ندیده ولی بویان از طرف راست و عقب کاروان میستادند بعد از دو ساعت یکی از طرف مشرق دیگری از طرف بات بارودی آوردند و جمعیتشان بسی افزوده میشد قبل از درآمدن شب قاطر نمودند گذاشتند که شب همه شما را خواهیم کشت اهالی شاجان بسیار دشمن ما بودند

چون قدری توقف نمودیم از خستگی بیرون آمدیم شروع بحرکت کرده راه صحرا عبور نمودیم هیچ خانه و مسکنی پیدا نبود ولی بویان مجتمع شده ما را از فریادهای تهدید آمیز خود خسته میکردند در انحین یکی از تفنگچیان ما توقف کرده و در چهار صد متر فاصله دو تن از بویانرا مجروح نمود بدنبال واسطه چند دقیقه بویان ساکت شدند و تفکر بود که چگونه در اینقدر فاصله میتوان تیر زد ولی بعد دمی از بمبایگان ما انها فوی شده و در این اثنا دسته آخرین قافله چند تیری بانها خالی نموده آنها را دور دادند

بعد بدات ما کویرا رسیدیم رئیسان محل سوم به کاویرا این دات در یک حلقه واقع و دو طرف یک دره عمیق و سر بشیبی اگر قدم در آنجا رود و امنیتی جا نیست طلایه سیاه در کنار شرقی توقف نموده بومان نیز پیش آمده ما عبور را مانع نشوند در آنوقت حمالان

بارهای خود را بر زمین گذارده تمام افسران قافله بتدریج از آب گذشتند و در وقت بیرون آمدن از آب مختصر جنگی با بومیان کرده آنها را فراری دادند چون ما را خیلی اذیت کرده بودند فرمان دادم تا خانها شان را آتش زدند بعد سپاه را مرتب کرده منحیل از دامنه عبور کرده خواستیم به بویان برسیم چون بقلهٔ آن تپه رسیدیم بومیان دهات خود را واگذارده فرار نمودند و ما دهاتشان را آتش زدیم

ده کاویرا که شب در آنجا منزل نمودیم هزار و چهار صد متر بیک متر از سطح دریا مرتفعتر است فضای آن روز نسیمی از طرف جنوب شرقی میوزید و برای حرکت خوب بود و گرنه گرما ما را بیطاقت میکرد وقت غروب آفتاب درجهٔ حرارت بگیر نبات نازل شده و در نصف شب درجهٔ حرارت ۱۵ درجه بود حال بازده کیلومتر طی کرده ایم افراد قافله خسته و مانده نمانده

روز سیزدهم از طرف شرقی حرکت نمودیم و دران سپیده دم شب نم بر روی گل لاله مانند مروارید خوشاب غلطان دیده میشد بندگان قافله پس از انکه وضع سوزاندن دهات را بر هم زده بما ملحق شدند تا انکه بویان پی بنگارند خلاصه سه ساعت حرکت نمودیم از هیچ طرف صدا و آواری نشنیدیم و دور نمای خشنگ اطراف اتما شا میکردیم و وضع آن جلگهٔ بزرگ و تپه‌های محروطی را میدیدیم در شرق و غرب بصورت یکخط پیش میرفت و در جنوب زمین پیچ خورده و در هر پیچی یک مجرای آبی است بعد این کوه از انده و سوما شرقی تا بلندی بالکا میرود از انجا بطرف شرق ممتد میگردد و در انجا قریهٔ دهات چند میدیدیم بعد قدری که گذشت بویان شروع بحرکت نمودند و در نمای اطراف نخجیری دیده نمیشد و اثری از ایشان باقی نماند از آنوقت فریاد بویان بلند شد از روی خشم و غضب بی بگذرانند ملاحظهٔ حرکات ما را میکردند و ما قریه بقریه عبور نموده بر سم معمول بچیزی دست نمیزدیم بویان بعوض انکه از اینوضع ما شاکر باشند از اهل بچیزی در رسم ما نمودند خلاصه ایشان ما را به بچیزی متوجب نمودند و پنجاه نفر از انها در سیصد متر فاصله شاهد حرکات ما بنمودند ولی ما بهمان احتیاط مشغول حرکت بودیم از نوضع حرکت ما بویان یکبار و منفرد شدند باران خود را آواز داده تا جمع آمده و حمله نمودند ما را از میان برداشته بدون ملاحظه بساقه سپاه ما حمله نمودند انها نیز فوراً آتش داده یک طرفه العین جمعیت بویان را متفرق ساختند از بعد دیگر متفرق شدند

با مجموع در هر نیم ساعت حرکتی یک دو جویبار تازه میرسیدیم و هر قدر که بطرف شرقی پیش میآمدیم دهاتی را که از دور میدیدیم وضع مشخص تر میشد ولی بویان مانند مروج در تپه‌ها و تل جبال مجتمع بودند و بمجرد فریاد میشنودند چون پیش آمدیم دیدیم که جمعیتی از بویان نزدیک که با ملاقاتی نمایند فوراً فرمان دادم تا افراد سپاه بطرف راست برگشته و بارهای خود را بروی تپه نهاده صف ببندند

چون بروی تپه رسیدیم سپاه دشمن بپائین تپه آمده و بما توقف جنگ شروع شد و حشیان تاب نیاورده فرار بر قرار اختیار نمودند و صدای فریاد انها را از های و بوی انداخته سیاکت نمود تا نیم ورسه نصف متر روان ما انها را تعاقب نمودند ولی چون شیپور بازگشت زده شد تمامی

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

افراد قافله پرسیدند این جا قشلاق شیرازیها است خوشحال شدند چگاهی حسابیان جنگ گریز میکنند و ایلوقت زیاد تعارف نباید کرد گذشته از آن چهل نفر از مردان ما با صد تن بومی تعارف کرده بودند و حال آنکه قلتا سه هزار نفر بومی طرف چپ و راست تپه ایستاده بودند باز ما صف بسته و شروع بحرکت نمودیم قدری که از بادی بومی بیابان آسوده شدیم فرمان توقف دادم و بیابان توقف ما را عجب شمرده مجمع شدند اگرچه بجنگ خیلی حاضر نشان میدادند ولی چون چهیشان بر لحظه زیاد میشد خیال انتظام در انها پیدا میآید

پس از یکساعت توقف از راه صافی شروع بحرکت نمودیم از سرعت حرکت کاروان معلوم میشد که راه خوبی است

ربع ساعت دیگر که حرکت نمودیم از چهل کیلومتر فاصله محیط آبی ستونی دیدیم که سر بر ابر میشود آهسته از مردان خود دور شدیم که از روی دستگی میکنند نیکان انبوده میباشد و من خود دیدم که مابین دو نیکان دریاچه بود و قصد بگذشتن از خط بلند آبی رنگ دیگر نداشت دیده نشد مردان ما میگفتند ما شاء الله هر قدر پیش میرویم نیازها دور تر میشود بانها گفتم دوستان غریزمن کمی صبر نمایید که ببینم بیابان نیز دیک بانها میآید و لی آنها باور نمیکردند

هر قدر که پیش میرفتیم معلوم میشد که بدره عمیق یا خود بیابان نزدیک میشویم حرکت را نبوده و بمرفع تر شده و دسته منحنی تر میگشت پس از چند دقیقه بنیازها رسیدیم و فریاد شعف و شادی از اشخاص ما بلند شد و فرمان توقف دادم تا وضع کار را ملاحظه نمایم

افراد قافله بسوی من آمده و مرا تهنیت میکنند ولی من بخیال دیگر فرو رفته و زیاد مضطرب بودم که اکنون در نیکان از کجا زودتی مدت آورده از این آب بگذریم هر قدر با دوربین باطراف نگریستیم علاوه بر آنکه درختی قابل نمیدیم درختی هم که از آن بتوان تنه درخت ساخت بنظر نیامد پس با خود گفتم درین از این راه دور و دراز جهیزه جنگ و جدال بیفاید ایجب که بهیچ قسم نمیتوان قایقی بدست آورد خرید امکان نیز از تمامی کارها بدر رفت

در همین وضع تا سی کیلومتر فاصله جز از نیهای سر آسیب سنگلاخ چیزی دیده نمیشود در پائین دریاچه جایکه ایست بعرض هشتاد تا ده کیلومتر و طولش سی کیلومتر است و خیلی فشنگ است در آنجا شجار قایقا و سایر درختان خاردار زیاد دیده میشود که بکار ما نمیخورد

از میزان الهوا معلوم شد که ۱۵۲۵ متر بالاتر از سطح دریا هستیم در نقشه جغرافیائی تمام این محل ضایع دیده میشود مگر اینکه بعضی جزایر کوچک را در آنجا نموده اند

خلاصه هر قدر که در فضای انبوره نظر کردم سطح صافی بنظر آمد مگر آنکه در آن انتها رشته کوهی از طرف غربی میآید در جنوب نیازیک الله سر شیبی است که سابقا دریاچه بوده و حال آبش خشکیده قایقا و بوته های خاردار در آن روئیده است مع القصه پس از نیم ساعت دقیقه توقف شروع بحرکت کردیم قبل از آنکه ساعه سپاه و استراحت حرکت نماید بومیان که جمعیتی کرده بودند

(بردسته)

بردسته دوم حمله نمودند آنها نیز آتش دادند در پائین بومیان را دیدیم که در دو طرف راه پراکنده اند تیرهای خود را بطرف ما انگنده و بسیکی شده انگلیزا میگفتند (کوالالمپور) یعنی شما اشب در کجا میخوابید تمامی شما را گرفتار میشویم و ما شمارا بهر جا که بخواهیم میگیریم

مردان ما در جواب میگفتند که آنجا که ما میخواهیم شما جرئت نزدیک آمدن ندارید اگر میتوانید ما را بگیرید و بگویید پیش میائید چون وضع امکان برای شلیک مناسب نبود از نیروی انها صدمه نداریم و مقدری از تیرهای آنها مجروح شدند تمام ساعت از آن دشمن پائین میرفتیم در پانزده دقیقه بایستی متوقف شویم و بومیان از پیش ما نیم و چهل نفر از آنها تا رسیدن ما جلگه با ما همراه بودند بعد بنهر آبی رسیدیم که شور مزه بود قهر عمیقی داشت و کنار باتلاق سر اشیب بود و پانزده تیر از قفاع داشت در آنجا اردو زدیم و در جلو خود از خار و خاشاک سنگر بستیم بومیان نیز رسیدند و معلوم بود که شبانه قصد شبیخون دارند ما نیز چنین قرار دادیم و مستظر بودیم تا ساعت یک ساعت بعد از طلوع فجر بومیان نزدیک آمده ما نیز بدانها شلیک کردیم

آن روز بدین قسم گذشت و ما قدری راحت شدیم

از میزان الهوا معلوم شد که ۲۰۰ متر پائین تر از سابق هستیم

روز چهارم از جلگه عبور نمودیم و این جلگه بتدریج بطرف دریاچه نازل میشود و ما باطراف همی نظر میکردیم که بلکه درختی که بتوان از آن قایقی ترتیب داد بدست آوریم ولی خیر بعضی شجار قایقای نازک و درخت گز بعضی بوته ها چیزی دیده نمیشد قدریکه دور تر رفتیم زمین بواسطه املاحی که در برداشت دیگر قابل رویدن چیزی نبود ولی من بخیال بودم که بلکه بومیان بما قایقی بدهند و یا آنکه امین باشا چون وضع دریاچه را میداند بما بومیان قشونی اعزام داده باشد و گر نه باید بتفحص قایق پردازیم

سه کیلومتر بدریاچه مانده صدای بمبرنم شکستن بومیان را شنیدیم در آنجا توقف کردیم و شخص مترجم ما نزد آنها رفته اظهار دوستی نمود و یکی از آنها را طلب کرد ولی سودی نبخشید

بعد ما مترجم مذکور را با چند نفر در آن جائی که در ساحل دریاچه واقع بود روانه نمودیم و با اشخاص خود قشون دادیم که نهایت مهارت را بکار برند بلکه از روی دوستی قایقی از آنها توان گرفت

بعد ما شروع بحرکت نمودیم اما ای ما از حرکت ما اطلاع نداشتند چون مردان ما را دیدند بنای فرار را گذاردند ولی بعد دیدند که کسی آنها را تعاقب نمی کند لهذا ایستادند چون مردان ما را خوب تربیت شده دیدند پیش آمدند بالاخره چهل تن از آنها که مشهور تر بودند خیلی نزدیک شدند و ما سوگند یاد نمودیم که قصد اذیت ندارید بلکه مایل دوستی شان میباشیم بومیان گفتند که ترسشان از این بابت است که اهالی آنجا

(که مانند)

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

که ماند ما تفنگ دارند چندین دفعه بنحو وضع آمد اند و فقط قصدشان کشتن و اذیت بومیان بود است و شان نمیدانستند که ما از اهالی وارآسورا میباشیم یا اشخاص دیگریم چه ما نیز مانند آنها مسلح از تفنگ هستیم و شان در عداد اهالی وارآسورا یا دوستان آنها حاضر و مستعد ما را نشنیدن اسم وارآسورا خطاب کردیم در اثنای صحبت و گفتگو نام ایتوری و کابارکا بیان آمد از آنها فهمیدیم فاضل از اینکه ایتوری دشمن خونی آنهاست بهمین واسطه این بومیان از ما وحشت کرده و شش ماه پیش از قدم قطارات ما را ترک کرده همینقدر راه را باز گذاشته اند

گفتند شما میگوئید که در فقص یک آدم سفید می نشیند چنین شخص در نزدیکی کابارکا چندین سال پیش یک آدم سفید با کشتی بخار از طرف شمال آمده معاودت نمود ولی آن مسافرت ها طول دارد از آنزمان تا کنون کشتی خارجی در این آب دیده نشده است شنیده ایم که مردمان سفید در بوته موجود ولی انگلستان از اینجا خیلی مسافت دارد راه شما از زمینها طرف شمال میرود تمام مردمان از همین بمت میآیند اشخاصیکه از طرف ایتوری هم میآیند خوب هستند چه اهالی وارآسورا از آنطرف میآیند

بالجمله بومیان همینقدر راه را باز گذاشته داده و در یک سمت استیاده و ما از وضع حرکات آنها متحیر مانده و چاره بهم اشتیم

آن خیالات و مراعیه که بخود دیدیم گیاره رفتم و گیر شده تا کنون باینصورت برای ما اتفاق نیفتاده بود بطوریکه یاد سش شدیم گذشته از این هیچ خبری از همین پاشا نداریم گمان میکردیم که حاکم خط استوا که مالک دو کشتی بخار دختر و رتی و قایق است در مواضعی مانند دریاچه البرت معروف است چه در دو رنشینان با کشتی بخار تمام طول این دریاچه را طی نمود ولی ممکن است که از ورود ما اطلاعی نداشته نتوانند از وادی الیعن خارج شود

دایپو تر بواسطه ضعف و بیماری افتاده و قافله مجبور شدیم که کشتی پولادین را در اینجا گذاریم یکی از سکارا متوقع بودیم که جهت ما بیاید یکی اگر اینجا باشد از رسیدن من مطلع شده یا بومیان باب مرا برای من قراری داده باشد دیگر اینکه قایقی بدست آورده و خریداری نمایم شده دیگر اگر نتوانیم قایقی بسازیم حال که ملاحظه میکنم این پاشا هرگز فرصت خوبی در دریاچه نداده است قایقی که بتوان جسته یافت نمیشود و در حقیقت هم که بتوان قایقی از آن ترتیب داد موجود نیست

از وقتیکه بدین بلاد سبز زار وارد شده ایم تا کنون پنج صندوق فشنگ خرج کرده ایم چهل و هفت صندوق دیگر غیر از آنکه در دایپو تر تا دهلن و کنر پارک گذارده ایم برای ما باقی مانده است از اینجا تا واری الیعن تقریبا ۵۰ روز راه و از اینجا چهار روز مسافت دارد اگر از راه خشکی برویم و طوایف شمالی اهالی جنوبی با شند چون بنزد این پاشا رسیم جیت دو صندوق برای ما باقی میماند و از دو صندوق فشنگ را که باین پاشا دهیم دو صندوق برای مراجعت ما میماند پس این فشنگها نکفایت این پاشا را میدهد بدینه مرا کافی خواهد بود در وقت حرکت از ساحل دریاچه من متحیر بودم و امید اربودم که در جزیره کاسانیا بلکه قایقی بدست آوریم تمام حواس من صرف پیدا کردن قایق بود

در کاتن زا در باب عقب نشستن با صاحبمنصبان گفتگو کردم ولی آنها از این صحبت خیلی متعجب گردند

گفتم آقایان متعجب نگردید قدری تفکر این وضع را بنمائید اگر در کاسانیا زودتر نرسیدیم باید بهر قسمی که هست برگردیم امروز و فردا منتظر آن جزو بسر دازیم اگر دیر شود دو چار قحطی و گرسنگی میشویم چه در این جنگلها کشت و زرعی نیست امید کلی ما باین پاشا بود گان میکردم که وارد اینجا شده موسمی ایتوری بدینجا آمده و از آمدن ما مستحضر شده است چگونه است که تا کنون اطلاع حاصل نکرده و اهالی کاتن زا را نرانده باشند که کاروانی در اینجا نرسیده باشد و بدون کشتی بیکماه طول میکشد به کازاتی برسیم اگر برگردیم باید بعضی از ما در ساحل تصرف کرده در آنجا بانتظار بنشینیم زیرا خبر ما را ایتوری و وادی الیعن منتشر خواهند شد در صورت این پاشا و کازاتی در کشف مطلب خواهند پرداخت ولی در باب آذوقه و خوراک اهالی این دهات کنار ساحل زارع و فلاح نیستند اینان همینقدر ما بقی ذرت یا چه گرفته کوبیتانها داده گندم و نخیره و عرض میکنند پس برای تحصیل آذوقه باید روزی یکدفعه از این دهات مختلف پائین آمده بالا برویم یک یا دو هفته بومیان با زراع خواهند نمود ولی بعد حاضر شده زمین خود را بما بار گذارده و فرار نخواهند نمود بیکار هم برای ما ثمر نخواهد نداشت

اگر یک کشتی موجود بود بهیچ نظر با یک صاحبمنصب آن نشسته آذوقه در آن نشانده روز شانزدهم آنها را روانه میکردیم با هم در ساحل دریاچه از شمال و جنوب بشرق در فقص آذوقه میپرداختیم و قشون ما از کنار دریاچه جائی نمیرفتند همینکه صدای تفنگشان بلند شد تمامی بسته آنها برگردند ممکن است که این پاشا بطرف تنگنیکا رفته باشد ولی در کمتر از دو ماه که از زیارت خارجه من رسیدیم این قصبه را شارا مدت کرده بود حال با خیلی نزدیک بوادی الیعن شده ایم از راه دریاچه چهار روز بیشتر مسافت نداریم چون ذرت و قایق نداریم لهذا در اینجا خیلی معطل شدیم و وقت تلف میشود پس بهتر آنست که برگشته به ایتوری رویم بیماران و ناتوانان را که در نزد او گذارده و در اینجا تو میشانه بخانه آورده با کشتی حرکت کنیم چون از بودن این پاشا متعین نیستیم پس اسباب زیادی برای ما نمی نخواهیم بود کوچ زیاد نباشد بعد از ظهر از کنار دریاچه حرکت کردیم تا غروب کاسانیا آذوقه و رسیدار شد فرمان توقف دادم اردو را برپا کردیم در وضع سلوک با کاتن زا و مراجعت گفتگو میکردیم

روز پانزدهم و سایر آشتر نباب با چل تن بیاری گفتگوی با بومیان این جزیره روانه شد دریاچه در اینجا عرض زیادی ندارد ولی قعر آن خیلی عمیق شود بطوریکه کمتر کسی جرئت شنای آنرا دارد و تن شناگر آشتر در دریاچه فرستاد شان قریه ای قدری دور مکانی را برای توقف معین کرده آشتر نزد بان مکان رفت

بعد از ظهر میسو شن با چل نفر به نوضع فرستاده از آنجا گذشته و یک زن را بدریاچه روانه کرده این زن نفر بواسطه شناخود را نزدیک جزیره رسانیده در آنجا با اهالی جزیره شروع بصحبت نمود بومیان گفتند بخاطر داریم که چندین سال قبل یک کشتی بخار با یک آدم سفید بدین مکان آمده و آمد خیلی مودب بود و یک اسب دریائی را شکار کرده گوشتش را با داده و استخوان آن جوان هنوز در بخار نخیه است

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

در نجا زورق بزرگ پیدا نمیشود بزرگترین آنها دویاسه نفر بیشتر گنجایش ندارد ما زورقهای خود را از اهالی انبور خریده در عوض ماهی میدهیم

گفتم اگر کمتر بی شتاب باشیم با انبور خواهید رسانید یا نه بومیان از تعجب خندیده گفتند این کار ما نیست

گفتم کی از زورقهای ما را با خود بشید گفتند این زورقها فقط از برای حرکت در کنار ساحل است و در دریا چه بسا توان با آنها حرکت نمود بعد از مدتها

تو د که چگونه با یکدیگر آشنا شدیم گفتیم از راه تجارت آمده ایم گفتند معلوم میشود که زمان شتر بری نشنیده اید چه هرگز نشنیده ایم که اشخاص خود را از راه آهن بدشت

حال راه خود را گرفته قدری زود تر یا دیرتر بمردمان دیگر خواهید رسید و این حرفها بیسبب گفته نشده بلکه مقصدهای کردیم انها داده گفتند

با قلی میگیریم نجکار را کاسانیا فرستاده قدری پائین تر کاروانی دیگر است بسیار مطمئن میشود آن آدم شنید یکدیگر را آن قصه آمده بود

یک شب بیشتر در نجا توقف نکرده ما کنون او رانده ایم

بالجمله هر قدر ملاحظه نمودیم دیدیم نمیتوانیم شبرو بدیم خزانیکه جنگ و جدال نمائیم برای رفتن به انبور و هم بعضی مرحله پیمایان تجاره لازم است اگر خواهیم

بوادی الیمین رویم مقدار زیادی از ذخیره و اسباب تلف میشود اگر نرویم و احت نمائیم و حالت بهمینه ماند حالت امین باشد میشود

چون مرد پاچه چنگیز هم نمی بینیم که بی کشتی نمیتوان عبور نمود

در آنشب بعد از گفتگوی زیاد قرار بر آن شد که به انبوری که بسیج روز مسافت دارد میاده رویم و در نجا سنگری تهیه نموده قشون انبور تو

روانه نمائیم تا کشتی و مال التجاره و صاحبمنصبان و ناظمین را بیاورد بعد از شخصی که نزد اعراب گسیل داشته ایم نیز به انبوری میاورد پس از تکمیل یاد

و تشون عقب مانده و ملاقات نموده خبر رسید یکه تمامی مجتمع شدیم با کشتی او انس حرکت نموده ما مورین خود را انجا بهم رسیدیم و دیگر تشون عقب بگذاشتیم

بامداد که شانزدهم دسامبر بود باران در شتی میبارید ساعت هشت صبح موقع شد حرکت کنیم زمین چون سخت و صاف بود آب

باران از درست جذب نمیشود بنابراین بواسطه همین حرکت گاهی تا زانو در آب میرفتیم بعد بجلگه سبزی رسیدیم که علف تازه رسته و اشجار جرد داشت

و دور نما خشکی بهره بود ما از آن راهی عبور میکردیم که بندر کاسانیا با کرانه مرتبط بود و همیشه بفاصله بیست و پنج کیلومتر از دریا چه حرکت میکردیم

در آن حین بزبانهای کوهی یاد میدیم که بالاجماع حرکت نمیتوند ما هم چون خیلی در طلب آذوقه بودیم من و ستت تو تکار چی و بزبانها گلوله زدیم

بفاصله سی و پنج کیلومتر از بندر کاسانیا متوقف شده در فکر اهالی کاتن بودیم که یقینا از انموضع حرکت ما در اضطراب و تشویش شبانه قصد کردم

که برگشته و از دامنه عبور نمائیم تا بومیان مطلع نشده و اسباب جنگ و جدال نشوند

بعد از ظهر گوشت نجکار را با فراد قافله قسمت کردیم در آنحین فریاد جنگ بلند شد و شش تیر در نزدیکی ما بزمین آمد از نجا میتوان تصور نمود که

انجماعت وحشیان چه پایه متهور و جسور بودند چه دوازده نفر از آنها بجنگ صد و هفتاد نفر آمده اند بعد گریخته و فرار نمودند گویا اتحاد کلی شان

بدو مین بوده است چه در یک لحظه از نظرها غایب شدند

در آنروز قدری در ساحل گردش نموده بومنی رسیدند که استخوان یادی ریخته بود و آن علامت تعلق بفیل است در پائی و برکوبی و غیره بودند معلوم

میشد که بومیان گوشت آنها را خورده و استخوانشان را در نجا ریخته اند

ستت تو گاه و بیگاه را زده در آنحین با شیر بزرگی دچار شدند ناچار شکار خود را شیر باز گذارده و فرار نمود

ساحل دریا چه هر قدر بطرف شمال شرقی میرود نرمتر میشود چون بشبه در نجا بهم میرسید زیاد دارد از تمام طرف درنما خشکی دیده میشود

پنجاعت بعد از ظهر بمردمان جمع آمده و آهسته پیاپی تپه آمده در انوقت سه تن از افراد قافله ناخوش و بیحال شده دو نفر از آنها گمان کردند که از تخمی جنگل

هنوز بحال نیامده اند بسیبی بواسطه باران و زمین لیز تخمی کرده است

در نیمه های شب غفلة بیک ده رسیدیم اگر آن کوه موجود نبود در آنشب ظلمانی بیقینا راه را گم میکردیم و در آن بیابان آواره میشدیم خلاصه

در آن دل شب از آن ده آهسته عبور کردیم و بجاده رسیدیم دیگر از فرط خستگی قدم از قدم نمیتوانستیم برداشت ناچار در همانجا هریک بروی

علفی افتاده بخفتیم و آن خواب عمیق تشویش و اضطراب را یکباره از خاطرها بزدود

صبحدم که از شب نم تر شده و خستگی شب دوش زایل نشده بود چون چشم باز نمودیم باطراف نگریستیم آن کوه مرتفع را دیدیم که سر بآسمان کشیده

و چهار مرتبه داشت که بهریک صد و هشتاد متر از ارتفاع داشت بنابر آن کوه سه کیلومتر فاصله داشتیم قدری تندتر حرکت نموده باولین تپه رسیدیم

میزان الهوا نگریسته دیدیم که چهل و شش متر از سطح دریا چه مرتفع تریم حال آنکه دریا چه هم مقصدی دو متر از سطح دریا بالاتر است

پس از انجماعت که قدری بحال آمدیم مردمان با سه تن گفته و بان زین سر شیب سنگلاخ و قیم علاوه بر خستگی و شب نم آفتاب بر پشتمان میتابید

و شعاع آفتاب بسنگها افتاده منعکس گشته بصورت ما میرسید دو تن از افراد قافله تب سختی کردند بنابر نصف راه اهالی نگمر دو بودیم که دوازده تن

از اهالی کاتن از طرف ما آمده قصد دست بردی بعقب ماندگان داشتند ولی آتشرنایب نزای آنها را خواباند

چون بالای تپه دویم رسیدیم آب سردی در نجا یافته قدری بحال آمدیم ولی آن تخته سنگها از اثر تابش آفتاب بشدت گرم شده بودند

مردمان ما در آن دامنه متفرق شده عرق از بدنشان فرو میریخت و تفنگچیان ما در بالای تپه ایستاده بودند و گرنه بومیان بر آن اشخاص ضعیف

و خسته حمله آورده و آنها را دستگیر مینمودند

در تپه سیم قدری توقف کردیم و از نجا دیدیم که هنوز ساقه قافله بتپه اول نیامده است از آن جا زده نفر بومی با قصد شر فاصله حرکت میکردند

بعد دیدیم که نزدیک شده و نیزه های خود را بخبری فرو میبرند معلوم شد که آن دو تن بمارقا فلات در انوقت ستت تو تکار چی با چهار تفنگچی

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

ما بر درشت تخر سنگها کمین کرده دیده نشدند ساعت تقریبا طول کشید تا ما بطلایه سپاه رسیدیم چون سایهٔ سپاه شروع بیالا آمدن نمود
صدای شلیک تفنگ بلند شد و مردمان ما انتظام خود را از بویان کشیدند یکی از آنها افتاده و دیگر بر خواست و دیگر زخم مهلکی برداشته و را
بدر برد و سایرین فرار نمودند

در آنوقت که ما توقف کرده بعضی از مردمان ما بده رفته قدری گندم و باقلا آورند بحدیکه کفاف غذای پنجروز قافله را بدهد
یکساعت بعد از ظهر مردمان خود را مرتب کردیم تا از تعرض بویان مصون باشیم بویان که در حین توقف مجتمع بودند پراکنده شده در اطراف و عقب
حرکت میکردند و یکدسته از آنها در میان علفها پنهان شدند بخیال آنکه ما از آنجا عبور نموده آنها را نمی بینیم ولی ما از طرف دیگر حرکت کرده
ایشان از کردار ما بخشم اندر شده از میان علفها بیرون آمده راه دیگر را برای کمین جویا میشدند

در آنوقت که از میان علف بدر آمدند یکی از یاران قافله بدوی صعب خواهید برخواست بیدهانی شادی چهارصد تن از بویانرا
شنیدیم معلوم شد که آنمرد بیچاره را پیدا کرده آورده اند و این سیستین مریضی است که ما قطع شد در آن حین یکی از تفنگچیان ما هر دو را از صف جدا
شده کمین نمود در آنوقتیکه بویان از شادی زمین بند نشده بضرب گلوله یکی از آنها را چنان بزمین زد که سرتاپا بر آن خاک گرم نقش بست گوئی
که سالهاست که دست از جان شسته و گلوله دیگر یاران وی بگیر آمده در هم شکسته بهلویش آمد بدید بویان یکبار فریاد برآورده پس از
یکساعت حرکت در تپه اردو زدیم و جنگلهای بسیار در مد نظر بود و خرم را خیلی خسته دیدم و تعجب میکردم که بویان که نیقدر از مرگ هراسانند
چگونه خود را بهم گلوله داده جسم حیات خویش را برباد میدهند و از ما نیز اشخاص با قدرت کشته میشوند و ما کار برزگی در پیش داریم باید دو ترتیه
از جنگل عبور کرد چه باید به بویان تو معاودت نموده کشتی برداشته بنیازارف بعد از سواحل دریا چه حرکت کرده بوادی الکین رفت
و اگر از این پاشا خبری نشد باید به وفیلد رفت پس کیدفه دیگر باید برگشته بارتو یا ورا امد و بیم زیرا که شارالیه و یارانش زیاده از حد
درمانده و بهمه رو در منتظر اعانت امداد میباشند خلاصه حال باید زین دلات عبور نمائیم تا بدانند که صلح بهتر از جنگست

بدینواسطه فردای آنروز قبل از سپیده صبح بشاد فرداد طلب شدند که بدیدن من بیایند گفتم دوستان من ملاحظه نمائید که بویان در وقت
تنگ فرار نمیکنند و استعداد نگاه را هم دارند از اینجهت حال کاری بنیاید تمامی خسته و ضعیف شما بارو ساحی خود بده رفته از آن مردمان که
دیروز آن مریض بیچاره را کشتند انتقام خود را کشید از گوسفند گاو و غیره هر چه توانید خود دارید و زخت آتش زدن خانها شان را نکشید آنها
از این تپه ها دور نمائید و بعضی از آنها را اسیر کرده باخود بیاورید تا بر سالت نیز دشمنانه نظر نکنند
پس ما مشغول کارهای شخصی شدیم کفش و لباس خود را مرتب نمودیم

(پنجشنبه)

پنجساعت بعد از ظهر اشخاص را طلب بمراجعت کرده یک گله گاو و گوسفند و غیره آورده بودند و بما توقف شش روز گاو کشته گوشت را با خود
قافله تقسیم کردیم که از خوشحالی تردیک بود دیوانه شوند

نوروز فریاد برآورد که وضع قافله ما در اینجا بدین نهج است که در روز دیگر قسمت امروز مهمانی و ضیافت است فردا قحطی و گرسنگی است
امروز گوشت بقدری زیاد است که دیگر کسی رغبت خوردنش را ندارد فردا اگر یک باقلا در جنگل پیدا نمایند آنرا نعمت غیر مترقبه میشمارند بویا
مانند من خوب تجربه کرده است که زندگانی در اینجا عبارت از رنج و خسته است و در آن میان گاهی خوشحالی دست میدهد بهوای که مسرات
و بواسطه مرطوب محیط ریم که در وقت غروب آفتاب خود را بگوشه کشیم صبحدم از شدت سرما ذغالها بهم منجمد و امروز صبح در حدود حرارت ۱۵ بود
مردمان ما که از ظلم و تعدی اهالی تپه ها عریان و برهنه مانده اکنون مانند بویان لباسهای پوست حیوانات است چون این سرما را دیدیم آنوقت
فهمیدیم که بویان حق دارند که وقتیکه آفتاب خوب بتابد بیرون نمیآیند ما هم باید بهمین دستور راه برویم

فردا بسم سابر از جلگه بطرف بلوک مازاموتی رفتیم چون قدری نزدیک رشتیم جمعی از بویان را دیدیم که فریاد نموده ما را میگفتند بعد از این
شما را راحت خواهیم گذارد و خیلی خوبست که رئیس اندوسوما را بقتل آورید چونکه ما را بجنگ و جدال شما آمده بر می انگیخت
نزدیک ظهر مقابل تپه های بالا نگار رسیدیم دو دسته بویی که بر هیک مرکب از چهل تن بودند در عقب یکدیگر حرکت نموده ما را صدا زده بایستند
بنزد ما آیند چون این را دیدیم که با اسلحه نزدیک شوند لهذا اسعاد ت نمودند

بعد از ظهر بدان دره رسیدیم که از بالای آنده روز دوازدهم با صرار بسیار نتوانستیم ما را متقاعد نمایند و امروز هم از بالای تپه از فریاد صدها مارا
گر کردند طلایه سیاه شلیک کرده آنها را پراکنده ساخت

چند رأس گاو نر اسیر کردیم از شیرشان از روز شیر چای و شیر قهوه خوردیم در وسط افرقیا هم گاهی برای ما بعضی چیزها میآورند
روز بیستم از دره تفنگ اندوسوما عبور کردیم که روز دهم و یازدهم و دوازدهم با تمام شش را تشکیل نموده بودیم ولی بویان دوباره خانهای خود را ساخته
و دهات خود را آباد کرده بودند ولی اینده سکوت مرگ در آنها بایده بود تمامی بویی ادمه نشسته بی بانگاه کرده صدائی از احدی بر نمیآمد
ما نیز با کمال آرامش و وقار از آنجا گذشتیم چون امروز را با آنوقت نسبت بدیم معلوم میشود که دیگر تعارف را قبول نمیایند و دفعتاً دیگر
ما را بخوبی پذیرائی میکنند بدینواسطه از میان آنده سار زین او از آموتی و از آن دره عبور نمودیم محصول ارزنشان رسیده بود
فردای آنروز در محلت ابونکو ما وارد شدیم و پس از آنکه از اتیوری شرقی گذشتیم در ساحل طرف راست اراد و زدیم
روز بیست و دوم توقف نمودیم من و آستر نایب تب کرده پا بایمان دوارد

(روز جمعه بیست و سیم)

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

روز بیست و پنجم بایبوری وطنی رسیدیم اهالی بوسه تمامی ورقها را برده اند ما ساحل را گرفته بومنی رسیدیم که چند خزیره دیده میشد

روز بیست و چهارم دو ساعت بعد از ظهر یک پلی بدرخشان آبختیم که از ساحل چپ تا یک جزیره کشیده میشد ولی پر از نخه بیشتر از دو نفر نمیتوانستند از آن بگذرند اولدی سیزده نفر را انتخاب کرده قوچاقهای خود را بدوش گذاشته از آن جزیره تا ساحل دیگر شنا نمودند و تمام اطراف را گردش نمودند بلکه زورقی بدست آورند ولی ممکن نشد در آنوقت نگرک نخلی مرتب برشتی گلوله مرجان ما از سر ما بهم میلرزیدند درجه حرارت یکصد و چهار یازده درجه رسید ولی ربع ساعت بعد آفتاب آمد

باد اد که روز عید میلاد بود ژفرسن و رشید بکنار دیگر رفته از شاخه های درخت زقایقی ترتیب دادند در آنوقت کاروان ما بان پل آویخته رسید چون قایق تمام شد چهار نفر را بار در آن نشانده از رودگذرانیدند پس از یکساعت چهل نفر را حمل داده بعد هر دفعه شش نفر را در آن نشانده عبور دادیم پس از چهار ساعت تمامی اشخاص دسته دویم بکنار دیگر رسیدند بعد حیوانات و ساقه سپاه عبور نمودند در آنوقت تراز را تبر خود را برداشته پل را خراب کرد

روز بیست و ششم نزدیک ظهر تمامی افراد قافله بساحل دیگر ایتوری رسیدند شش رأس گاو را کشته برای روز میلاد آنگونه بخیتیم فردای آنروز یکی از مردمان ما بمرض ورم ریه درگذشت

روز بیست و هفتم بباندسورا رفته بعد بقریه ترواهوت نزدیک آیوکو رسیدیم روز اول ژانویه ۱۸۸۸ در اندتوکو اردو زدیم فردای آنروز بنجگل رسیدیم و در آنجا تخته سنگهای عظیمی بود که بومیان در زمان جنگ در پشت آن مخفی میشوند

روز ششم از اندموانی عبور کردیم این همان موضعی است که یکی از زنگباریان از بلندی گردنش شکسته بود مورچه های خونخوار این سنگلاخ پوست دو نفر اورا خورده بودند جمجمه اش شبیه به تخم شترمرغ بود سینه اش هنوز سالم بود ولی از اطراف ساقه جز استخوان چیزی باقی نمانده است

فردای آنروز بایبوری رسیده بقصبه بیوواردشدیم افسوس و دریغ که بومیان خانه های قشنگ خود را آتش زده بودند ولی تخته های قشنگ و صاف را در بیشه گذارده و قدرت و یادی ذخیره کرده در بعضی مواضع پنهان نموده بودند ما نیز آنها را تصرف کرده بنجال ساختن

قلعه بدوافتادیم

فصل سیزدهم

بودن ما در قلعه بودوار هشتم ژانویه تا اول ماه آوریل سنه ۱۸۸۸

تکالیف ما تخته بندی قلعه بود تعلیمات آشپزخانه آشپز نزد کیلونگا لونگا میرود موشی و پشه هوام مرطوب شب

سپاه مورچه های قرمز مارهای افریقا بیرق مصر برابر داشتیم دکتر پارک و نلسن از ایپوتو آمده راپورت آنجا را دادند

در زدا اهالی مانیوما آستر با کشتی پولادین میرسد با هفتم شدیم که بدریا چه رویم داود طلبها کاغذها را برای بارتلومیو و میستر من و نلسن خوشش شدیم اولدی ملکه طایفه کوتا با نزا اسیر میکند نزاع قدرت ما زندگانی ما در قلعه بود عازم نیانزا شدیم

چون بایبوری غربی رسیدیم و شنول ساختن قلعه بود شدیم خود را مانند تاجری دیدم که از سفر دریا آمده باز سوئیس برگشته اکنون یک طاق نوشتجات و مکتوبات برایش جمع شده که باید تمامی را خوانده و رسیدگی نماید و بعضی کارها می بینند که اگر زود انجام ندهد بجایی نمی رسد و میشود چون نمیخواستم که هرچه زودتر ممکن شود خود را باین پاشا برسانم که فردا بسیاه یا مرا اعانت نمایند یا هلاک میشوم لهذا بارتلومیو را با عقب ماندگان قشون باز گذارده و بیلی را با وکار و وکیلونگا لونگا سپرده و بار پارک را که چندان لازم نداشتیم در ایپوتو گذاردیم و کشتی او انس را از هم ریخته در بیشه پنهان نمودیم نلسن و پارک و بیلی را نشانرا در نزد مانیوما نهادیم خلاصه هرچه که اسباب تعویق کار بود دور کرده و برگشتنها دیم

امین پاشا که تا کنون ستاره قطبی خیالها و مقصود تمام کارها و زحمات و زانه بود میل خلاصی خود را ندارد چه میتوان کرد حال کارهایی که از یکه در پیش داریم از قرار ذیل است پارک و نلسن را از چنگ مانیوما خلاصی دهیم ناقهین و کشتی پولادی او انس و توپ صعب شکن و صد و شانزده بار یکه در ایپوتو نهاده ایم بیاوریم

قلعه بود را بپاکنیم بطوریکه یک قشون سیاه خلود کال اطمینان توانند تجارت بیت خانیه و بدو قلعه دوست با قلعه تنسا که بنا کرده ایم که تا اهالی قلعه از بابت وضع معیشت آسوده باشند کسی را نزد بارتلومیو و رفستاده یا خود بروم و پیامی را که در اداکار و گذارده ایم بیاوریم اگر کشتی را از دزدیده اند یا ضایع شده است ورق دیگری ساخته و بنیانزا ببریم

اگر بارتلومیو راست فوراً حمال آذوقه برایش بفرستم چه بی اندازه احتیاج دارد ابتدا باید سنگری بسته و در داخل آن هریک مشغول کار خود در ساختن قلعه باشند و بدورش خندقی حفر نمایند تا بیشه لازم نباشد که قوچاقها بدوش کشند در مدت غیبت ما بومیان اگرچه ایپوتری غربی آتش زده اند ولی تخته های خوب آذوقه خود را پنهان کرده بودند و دو بروتل خاکستری بود

صد نفر مشغول بریدن درخت میباشند و خندق را تمام کرده اند و پایه ها را گذارده اند و تخته ها را بر رویش میگذارند و چند تخته در خارج قرار میدهند تا نیمه شبی که مشغول صحبت اند مبادا یکمرتبه از طایفه کوتا با ن کمین کشاده با نیزه زهر آلود عیش شانرا مبدل بعزا سازند دو سه گوشه قلعه برجهائی بطول پنج متر میسازند تا شب و روز قراول در آن گذشته مزرعه را محافظت نمایند در این چند ماه که بمشغول کار

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

میباشیم شاید اهالی مانیو ما برما حمله نمایند پس باید قلعه را قسمی ساخت که با سیه بلکه با لگد را مقاومت نماید

بهمگی پایه ها تمام شد روان ما تیر و چوب و گیاه و بلاب زیادی فراهم آورده مشغول ساختن طاق انبار و مطبخ و غیره شدند چون از نگارش مقدمات فراغت یافتیم آستر ناب را طلبیده تعلیمات ذیل را بدو دادم

فردا که نوزدهم ماه است شما باید یکصد نفر عازم ابیتو تیشو تا معین کرده که چه بر سر تلن و پارک و یاران ما آمده است اگر زنده مانده اند آنها را باخود میاورید و بعد کشتی او انس و هر قدر از یاران ما را که ممکن شود حمل میدهید در آن مکتوبات تلن و پارک هزاران چیزهای بیفایده از من خواسته ولی حتی الامکان کوشش مینمایم که بهر از عهده برآییم با مجلد شما یکصد تن مرد قوی تو نا با خود ببرید که در موقع تجلی سزای آن نقلیات اهالی مانیو را بدهند و هریک آذوقه ذرت خرد را حمل نمایند اگر تلن و پارک فقط از خت مانیو ماشاکی باشند شما را بانها هیچ ملامتی نکرده یاران خود را بیاورید اگر کشتی عیسی کرده باشد یک روز توقف نموده و بعد کشتی را شانه های خود گذارده بیاورید اگر معلوم شد که کسی از یاران شما طایفه مانیو ما کشته اند و یا کشتی را شکسته اند در آنوقت با یکدیگر مشورت کرده آنچه را که صحیح دیدند رفتار نمایند حال شما را بخدای سپارم ولی همیشه متوجه باشید که مدت غیبت شما در رفتن و ماندن و آمدن اگر یک روز از وقت معهود تجاوز کند برای من اسباب اضطراب میشود

بعد سر انس گاو کشته بفوج آستر ناب تقسیم نمودیم و هر نفری صد و بیست گرم ذرت و ادیم چند را انس نیز و چند قطعه مرغ و مقداری میوه موز برای رئیس و دوستان خود میبرند پس شروع بحرکت نموده بطرف اردوی کیلونکا لونکا روانه شدند

دانیوقت قشون مارک از اشخاص ذیل است

قشون آستر		قشون ساحلو	
۸۸	مرد	۶۰	مرد
۶	رئیس	۳	طباخ
۱	صاحبجب	۴	نوکر
۱	طباخ	۳	سفید
۱ ۹۷	مانیو ما	۷۰	

پس از حرکت آستر قصد سفید نمودن در درون قلعه را کرده و نجاری ساختیم که صد ماکتو تیر ذرت میگرفت مردمان ما بعضی خاک میبردند برخی مشغول سنگ فرش نمودن بودند و با مهار ما یارک و غیره میپیوستند پله ها ساخته انداختند و کرده در پنجره مقرر دادند و بعضی بنا نهاده و اندوچند

چاه برای سبال ساختند آن خندقیکه حفر نموده بودند سه متر عرض و یک متر و نیم عمق داشت چون بنا باتمام رسید نجاری تمام شد گفتم با خاکستر چوب آنجا را سفید نمایند در نوبت مقرر قشنگی پیدا کرد

روز بیست و ششم اطراف قلعه را از خار و خاشاک پاک کردیم روز بیست و نهم چادرها را جمع کرده در قلعه قسیم آبتدا قدری مرطوب بود ولی بعد شب و روز را نش افروخته دیوارها را خشک نمودیم

تا روز ششم فوریه زراعت مشغول بودیم ولی بومیان پیش آمده بعضی خارهای زهر آلود در راه ما انداخته و درختان مورد را قطع مینمودند بدینواسطه من قشون ساحلو را به دو دسته منقسم کرده تفتیش اطراف نمودم در بازروز قدری دور تر از قلعه با دو طایفه کوتاهان رسیده آنها را شکست داده و مسکنشان را ویران نموده آذوقه آنها را بخیط تصرف در آوردند

چون چند روز در قلعه بسر بردیم موشهای زیادی پیدا شد یک وپشه خرد و زده بیحس میشوند از اندازه شدت موشها بنا چار قدرت ما حمله کرده گاهی پا با بازاد ندان میگرفتند در سر و صورتمان راه میرفتند در روی لحاف انواع بازیها میکردند گویا فهمیده بودند که بومیان منجا بنه و پوری خود را انش نزدیک دیوار های طرف مزرعه آمده و امروز نزدیک که مالک قلعه و انبارهای ذرت شویم در ابتدا که ما خندق حفر نمودیم بعضی از موشها از خاک زیر خندق فطیه در خندق افتاده و سگهای ما آنها را قطع و قمع نمودند ولی آن موشهای پر محتاط و محیل با تمام حرکت نموده وارد قلعه شده بواسطه تولید و تناسل بسیار زیاد تهاجم و اقعا بلای بزرگی شدند علاوه بر این خاک خشک و گرم کف طاق تولید کک میکند سگهای بیچاره را گیدقیقه آسوده نمیگذارند حالا هم بهتر از این سگ نیست صبح که از خواب بر میخیزیم اعضا بدن مانند مرکب سیاه بدینواسطه زمین را آب پاشیده و مرطوب نگاه داشته روزی دو دفعه جاروب میکردیم

پشه بند در اینجا کار نمیخورد زیرا که این پشه ها زیاد کوچک و از فواصل تار و پود پارچه داخل میشوند اگر پارچه کلفت و نخی خیس کرده آنوقت نفس حبس شده خواب راحت میشود

صابون ما تمام شده است چندی است بارو غن کرچک و قلیا صابون میسازیم اگرچه نرم و بد رایحه است ولی این اوقات صابون نخت و دوری تر تیب میدهیم در هر صورت لباس را پاک میکند هم چیز دیگر از آن نمیخواهیم از بابونا تا کنون بشهها از صدای هم و هشرات خواب خیر ممکن است ابتدا صوت زیری بگوش میرسد که بعد تر میشود از دو یست متر فاصله صدای جوانب جغتش میاید دو یا سه اندازه نها برای بنجوانی کافیست

گاهی مورچه های قرمز وارد قلعه میشوند و خندق را مبور شانرا مانند یک فوج از آنها از خندق عبور کرده از دیوارهای قلعه بالا رفته وارد قلعه میشوند

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

بدبختانه کسیکه پایش در همین مورچاه واقع شود هزار مرتبه از گیاه بگیره یا پاشیدن زریخ بدی جراحت بدتر و دردناک تر است و انها
از سر و صورت آدمی بالا میروند و نیش خود را همینجا که رسید فرو میبرند و فریاد از نهاد این مردمان بیخبت برمیآید مانند مار بخودی خود بیچند صدای حرکت
آنها در بالای بام از دور بگوش میرسد موش و مار و جعل و غیره را نمیاندیشی چراغ بدست گرفتم که مورچاها بیکبارگی بموش حمله آورند
فریاد موشها بلند شد بالاخره موشان جمع آمده چوب نیم سوخته آورده بمورچاها نهاده آنها را برشته کردند رایحه بدی بلند شد که هزار مرتبه بدتر
از طاعون و وبا بود در این برافریقا ما را بسیار دیده میشود ولی در این سی هشت هزار کیلومتر که از شکلی تا آب از نقطه افریقا پیموده ایم جز دو تن
از ما مارزده و آن دو نفر هم از آن هر جا گمگشته جان بسلامت بردند در وقت بیل زدن در زراعت و صاف کردن جاده و بریدن درخت و بوته چقدر در
معرض خطر بوده ایم چهار بسیار میدیم و بعضی از آن ها سبز رنگ بودند و در وقت مکالمه بیزم از بالای درخت میافتاد خلاصه اقسام بسیار
از مار در آنجا دیده میشد و قتی چهار نفری از سوراخ بدر آمده با یکی از آنها دو سه خروش آتش زدیم مارهای ریز بی چشم بدر شتی گرم نیز با
بود لاک پشت هم بسیار است

اقسام طیور از قبیل عقاب و کرکس و طرطی و حواصل و غیره دیده میشود فیل هم گاهی خیلی نزدیک بقلعه میشد اثر عبور گاومیش و گراز هم معلوم موجود ولی
بهیچیک از مادر تفحص مطالب و مسائل تاریخ طبیعی نبود فقط میخواستیم چهارپائی یا مرغی بدست آوریم و بخوریم ولی با وجود آنکه در میسباب خیلی
تلاش میکردیم هیچکار بهر گز اتفاق نیفتاد علاوه بر این تشویش کارهای خود را داشتیم و اگر گاهی شب پره فشنگ بگل در الوقوع یا مارها
لاک پشتی را نزد من میآوردند ظاهرا اورا تهیه میکنم ولی خیالات من بالتمام صرف نقشه آتشبار و نقشه و خط فشنگ گرفتاری
امین پاشا و تحصیل آذوقه روزانه بود

روز هفتم فوریه مردمان از طرف شرقی و غربی قلعه راه وسیع مستقیمی ترتیب دادند و آن درختان کهن را قطع نمودند و آن راه را تقریبی صاف و پاکیزه
که یک توپ را زود بدست قدمی دیده میشد و از طرف غربی پی بروی دو خانه بستند و جاسوسان ما محافظت اطراف را عهده دار شدند
مردم بما خیلی مدخلیت دارند چه بگویم درخت و بوته نیست که اشخاص کوتاه در پشت آنها کمین کشایند حال بعض اینکه یکی از آنها حرکت نکند که قراول او را در
بگلوله دهند صبح روز هشتم میله بطول پانزده متر در بالای قلعه نصب کرده بیرق مصر را برافراشتیم سودانیان سلام داده بیت دیگر
قرخا شلیک نمودند در این وقت از طرف غربی صدای تیر تفنگ بلند شد و حرف قراول مسموع شد فهمیدیم که کاروان ایپو رسیده است
اول کسی که دیدیم دکتر پارک جراح بود سیمای وی تشخص را محفوظ میکند بعد تلسن را دیدیم که تنگ لگان یک ساعت
بعد رسید روی او از بسیاری زحمات و زیادتی صدمات پیر شده و پشتش خمیده و ساقهایش باریک شده گوئی پیری هشتاد ساله است

مستأنفا اینکه یاران ما در زره اهالی مانیوما بوده اند بیشتر از ما که بیشه صحرا نوردی و جنگل پیمائی میخوانیم تجربت دیده اند چه ما در مسافت بهر نوع
وضع جدیدی دیده و گاهی آذوقه فراوانی پیدا میکردیم ولی آنها علاوه بآنکه در کمال تجربت زندگانی میکردند باید اسمیل و خیس و نوکران
کیلونگا لونگا وغیره خوشی و دلی نمایند

راپورت دکتر پارک جراح نظامی اخیر از مسافرت اعانه امین پاشا

قلعه بوده هشتم فوریه ۱۸۸۸

آقا بکال فنجار راپورت ذیل را شما سیم مطابق فرمایشات شما در بیست و چهارم اکتبر ۱۸۸۷ مامور اردوی مانیوما شده و مراقبت بیماران
داریا بر اکه شما عقب گذارده بودید مینمودم تا بیست و پنجم آنوبه که اشخاصی را که باعانت ما فرستاده بودید رسیدند از آن بیمارانی که بن سپرده بودید
هفت نفر بجای آن ما آنها را در هشتم نوامبر با رقص روانه کردم لی بعد با تلسن و عسکر که با ما ملحق شدند مرضای زیادی بود که از گرسنگی نزدیک
بمرگ بودند کلنه در آنوقت چهل مریض داشتیم که تلسن نیز از آنجا بود

ما یازده نفر قوتی داشتیم امیدوار اگرچه اسباب تعجب شما خواهد شد ولی نه نفر از آنها از گرسنگی مرده از آنروزی که شما رفتید روسای مانیوما
با هیچ نداده باندک چیزی میدادند

آن اشخاص که بالنسبه توانا بودند قادر بکار بودند روزی دو خوشه موز میگرفتند و چون هیچ روزه کاری نبود پس طور متوسط روزی نوزده موز میشد
و آن مریضانیکه قادر بکار نبودند بآنها هیچ چیز نمیدادند و آن بیچارگان از علف تغذیه میکردند پس بر سر کار پوشیده نباشد که مردمان از ارض فدائی
شده و میمردند

آن بیچارگان تمامی ملبوسات شما را فروخته و لباسشان منحصر شده بود فرع که با سکه مانند تنگ بکمری بسته چون هیچ فدائی نمی یافتند ناچار
بعضی از روی میکردند و بدینواسطه آن بیرحمان با تازیانه بدن عریان بیرحمانه را زخمی میخودند و یکی از روزها ما موسوم تلسن در همین واقعه با تازیانه کشته شد
و هنگامیکه تلسن بما رسید خیلی ضعیف و ناتوان بود و اصطباح بقدای خوب و مواظبت کامل داشت ازین وحشیان رفته بعضی اشیا قیمتی که بهزار و
هشتصد و پنجاه فرانک قیمت داشتند بدینها تعارف داد که بلکه قدری بیشتر با غذا دهند ولی هندلک چیزکی او را بهیچ نمیدانند و نگفتند بهیچ
قراردادی در باب تلسن گفته نشده است اگر چیزی دیدیم فقط از جانب روی و بلند همتی خود و خواست من قرارنامه را از آنها طلبیدم ایشان
آن قرارنامه را بامضا رسانده دیگر نزد من آوردند چون عربی بود درست نمیتوانستم بخوانم بمیسنقدر در نگاه کرده بودم که دیدم اشخاص و صاحبمنصبانی که
بدانها سپرده شده است غذا دهند خلاصه هرقدر بآنها نگاه کردم نمودند نصیحت کردم سودی نبخشید همه روزه از مقدار غذا کم میکردند و می گفتند

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

کفاف خود را نمیدهد با بحر بیش از دو سه نفر آرد بدشمن و من نمیدانم چه استند تا اگر در اینصورت های خیر بکلی آذوقه ما قطع گردد و بهیچ چیز نرسیم تا بوسیله ما چارمن و شمن موسیات خود را خوت امین پاشا و بالاخره بشت قرنطینه را بدانها داده قدری خوردنی گرفتیم چندین دفعه صحبتی را که شما در چادر با اسمعیل نوید در باب آذوقه ما نگاه کرده بخاطر می آوردم ولی بفایده نمیکرد ناچار باسی سلطنه فرمودمات خود را بدانها

فهرست اسبابیکه تا قبل در هفتم نوامبر من تسلیم نمود و برای شما دستاده ام از آن اسبابها چیزیکه کسر است و جعبه اسباب

و یک قرینائی است که یک تن زنگباری از ذریه ات گویا بروساری ما نیوما فوخته است

علاوه بر این قصه فردی هم خیلی درباره ما نمود چنانکه در شب هفتم نوامبر اطاقی را که در آن با رنا را گذارده بودیم آتش زده بخیال اینکه در آن همه اقتباس اسبابهای اطاق را سرقت نمایند ولی اتفاقا در آنشب من بیجایی افتاده تمام شب دشنائی در اطاق دیده را خبر داده و شما قبل از آنکه بیا رنا بر سد خاموش نمودیم آنوقت بر حسب امر شما چادر با را برپا کرده تمامی هیزمها و قوطیها را در چادر خود گذاردم اگرچه من و لمن خیلی مراقب بودیم و شبها کشیک میکشیدیم معذلک لحاف لمن را دزدیدند شب دیگر صدائی شنیده و سراسیمه از خواب برجسته دزد فرار نمود معلوم شد که یک صندوق اسبابرا میخواسته ببرد

شب نهم ژانویه باز بعضی صدا ها را پیدا کرد چون بجوا تم یک تن زنگباری مسموم کارمانی را دیدم که مشغول دزدی تفنگی است علاوه بر این فحطی زندگی کردن در این اردو تحمل ناپذیر است چه کثافات و نجاسات خود را در اطراف منزل و مسکن خود میریزند از آن روایح امراض وبائی تولید میشود لمن تا دو ماه بمستری و نهم بواسطه حصر پنج هفته خوابیدم در این اوقات ناخوشی و بیماری خیلی چین از بیماری میکردند ولی بعضی نجال تجارتی بودند حرص و طمع شان چندان اشتهای غذا امروز را فراموش میکردند بعد از ورود کیلو نگا لونگا و مردمان وی که اهل نفر بودند فی الحقیقه آذوقه و خوردنی کم شد اما بانیوما قافله بزرگی تشکیل داده و پای آذوقه ذستاده و دوازده تن زنزدمان زنگباری ما نیز جزء آن قافله بودند و آنها بسنور راجعت نکرده بودند که ما از نجا بیرون آمدیم و در آنوقت فحطی بحدی رسید که بعضی از غلامان میکیلونگا لونگا یک تن از رفقای خود را کشته خوردند خلاصه با وجود آنکه از این طایفه آنقدر اذیت و زحمت دیدیم باز بیاره ملاحظات و حسن سلوک بارو سا اظهار دوستی نموده

امضاء دکتر پارکر جراح نظامی بسیو شانله رئیس سیاحت خانه امین پاشا

در میان اشخاصیکه از اپیوتو آمده اند و یاران شان که از دریاچه البرت رسیده اند تفاوت فاحش موجود است آن بیچارگانیکه از اپیوتو آمده اند لاغر و زرد و سیاهشان بر نگ خرده شناخته نمیشود ولی آنهائیکه از دریاچه البرت آمده اند فربه و سمین اند

دوازدهم فوریه آستر و فشنش وارد شده کشتی را بی جب و اردکرده مدت غیبت عمومی الیه بیست و پنج روز بطول انجامید و از عهده این ماموریت

بخوبی برآمده مطابق کلام من رفتار نموده است

شبانه در باب کار خودمان گفتگو کردیم تمام صاحبمنصبان ج ر ما متفقند بر اینکه اول بنا زار رفته کشتی در آب انداخته منتظر امین پاشا بوده و هر چه زودتر با تمام صرف امین پاشا بوده بلکه از طرف با تمام باید در وقت باندکان خیلی تشویش دارم لهذا تلگراف با تمام را یافته سپس منتظر آن گشته ثانی پردازیم ولی صاحبمنصبان میگویند که اول باید بکار امین پاشا پرداخت بعد از گفتگوی بسیار قرار بر آن شد که چند تن قاصد بسنور با تمام فرستاده نقشه راه و مکتوباتی در باب تعلیمات لازمه داده آستر نیاب پس از دو روز توقف با این چند تن قاصدان و کار روفته آنها از راه خانه گذرانده و خود مراجعت کرده بیارانی را که در نزد رئیس عرب گذارده ایم با خود بیاورد و ما نیز با تمام آنجا توقف نمائیم تا آستر برگردد و در خلاصی امین پاشا حضور داشته باشد و در این وقات توقف مزرعه را وسعت داده ذرت با قلا کاشته تا اگر هر قدر در جنگل مانیم از قحطی دگر بسکی نخواهیم داشت

از قلعه بودنا یا توتو صد و بیست و چهار کیلومتر فاصلات بجاده احسنی مسافت فوق آمدش و بیست و چهل و شش کیلومتر است چون در هفت آستر نیاب ایپوتو رسید پس روزی هفتاد کیلومتر فرو نیم راه رفته است چون روی هم کاروان صد و شصت و هفت کیلومتر در آن مدت ایپوتو را فته و مسافتش از قلعه بودنا صد و سیصد و نود و چهار کیلومتر است پس آستر گر روزی هفتاد کیلومتر طی نماید مدت سفرش سی و چهار روز طول میکشید ولی مکث بعضی اتفاقات وی را دو ماه عقب انداخته پس در هر صورت در بیست و پنجم مارس ما عازم نیاتزا میشویم چون بر دریاچه کشتی متعلق نداریم پس روز ها را بیهوده نمیدهیم و آستر بزحمت بما خواهد رسید

در شانزدهم فوریه بیست تن مردم خواستیم که کاغذ ما را بتوتو رسانند هر یک بیست و پنج فرانک بگیرند

بعد با فواد قاه گفتم چون تمامی ما میلید که اول امین پاشا را پیدا نمائیم خیلی خوبست ولی من از نیابت بارتولمی خیلی تشویش دارم شما چون روزهای سخت را دیده اید پس میدانید که اگر در آنوقت کسی هم میرسید که شما را استمالی کرده آذوقه داده و سبب خلاصی شما میشد بچه پایه ممنون و شاکر میشدید پس این اشخاص که بتوتو میروند مردمان با قدر و بلند همتی میباشند که این چنین ... بهیچ میگیرند آستر نیاب هم شخصی است که از بکار وی کردان خیلی بیمنفعت خاطر و حیات و تا منزل اکارو آنها را خواهد برد چون آستر از آنها مفارقت نماید آذوقه و فشنگ کافی دارند راه قدیمی را گرفته بسرعت حرکت مینمایند و این مکتوبات را بدست بارتولمی داده موی آید و یاران خود را خلاص مینمایند

بعد از ادای این کلمات زیاده از پنجاه نفر زنگباری با کمال شعف و شادی بیک صوی رفته ایستادند بعد صاحبمنصبان از نزد

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

آنها جمعیت نفر را برگزیدند که از هر جمعیت برد یکران تفوق داشتند و قبل از ایل عهده را بعهدهٔ آنها متفق داشتند پس آستر ناب با ما وداع نمود
با این جمعیت مردانی دانشمند برای این سفر مرخص و بزودی آراسته و آماده داشتند

روز بیست و چهارم بازوی چپ من که چهار روز قبل خیلی درد ناک بود امروز قدری متورم آمد و بر عقیدهٔ دکتر پارک عقدهٔ دمل است
خلاصه روزنامهٔ خود را از روز دهم فوریه تا سیزدهم مارس در اینجا مینگاریم

روز نوزدهم فوریه شب یکشنبه میباشد بلا بورم معده شدم که دکتر پارک تشخیص داد و معدهٔ دادو بقدری درد داشت که در آن روزهای
اول بیهوش افتاده بودم همینقدر را وجاع شده و در بازوی معدهٔ احساس کرده قادر بهیچ کاری نبودم دکتر پارک مانند مادر مهربان از من مواظبت
میکرد تمامی صاحبمنصبان و رؤسا گروه من مجتمع بودند دوستان حقیقی من پارک و ژنرال خواب را بر خود حرام کرده بودند بیچاره من با وجود ضعف مرض
و تب لنگ لنگان نزد من آمده احوال پرسی میکرد بعد از ظهر جمعیتی از افراد قافله بعیادت من آمدند

از اثر مرهمی که این جمعیت سه شبانه روز بکلی مدهوش افتاده بودم اکنون قدری متبرشده ام چه دلیل که بهوش آمده ام درد بازوی من است
که تبخیر شده و من اندکی راحت شده ام غذای من منحصر به نیم لیتر شیر است ولی بقدری ضعیف و ناتوان شده ام که قادر بر حرکت نیستم
در اینمدت ناخوشی و من از مردمان رشید سامازنی و کاموسه بواسطهٔ تیر بویان از پای درآمده
یکی از سرداران سخت مجروح شده است هنگام روز نهانی اتفاق افتاد که مردمان ما برای اطلاع بطرف بیورو رفته بودند اولادی و فشون وی
معلوم نمودند که اشخاص کوتاه و طوایف بومی بلندقامت که نزاع ما را غارت مینمایند در آسی و ندری مسکن دارند
معلوم شد که اولادی زن رئیس طایفه کوتاه نزاکه واندکار رجای او را اسیر کرده است چون آتزنزا بسته زن آورد سه حلقه بهمین
مانند قرساعت بر گردنش بود و سه حلقه در گوشش بود اندکی سیاه چرده و صورت عریض و گرد و چشمان درشت و لبان کوچک کلفت
داشت حالتش موقر و ارام بود لباسش منحصر بیک تکه گرباس بود که بزحمت بسته بود طول قامتش یک فرع و شش گره است بنظر ما فوق ده یا
بیست سال داشت به نش آن زمین زنان نگباری را ندارد ولی کلیتهٔ این مخلوق صغیر الجثه خالی از ملاحت و خوبی نبود

از سیزدهم مارس تا اول آوریل روز بیست و پنجم چند قدمی راه میتوانستم رفت ولی بازو را نمیتوانستم حرکت بدهم و خود را
خیلی ضعیف میدیدم تن هم قدری بحال آمده است همه روزه بعد از ظهر دکتر پارک زیر بغل مرا گرفته نزدیک دهقان برده در آنجا بروی
صندلی می نشستم و قدری کتاب خوانده و کمی میخوابیدم

همه روزه از دیدن نوتوزه که در آنجا کاشته بودیم خیلی خوشوقت میشدم و زمین اطرافش را چون تخم کرده و تخم میافشاندیم بعد از چند روز زمین

سبز شده و آن ساقه های نازک از زیر خاک سر بیرون میآورند و هر روز نوتوشان آشکار بود همی بلند شده و برگشان سبز تر میشد و برگشان بطرافت
فرو میریخت اکنون فرسخ ذرت با یک قطعه زمین مرتبی است که چون با دبر آن میوزد صدای ملایمی بگوش میرسد من از زمین موزیک خیلی
خوشوقت میشوم و ذرتها را تماشا میکنم که سرهای خود را بزیر افکنده گوئی بمن سلام میدهند بعد کم کم مرا خواب ربوده از تماشای آنها باز نمیمانم چون
آفتاب فرو نشست دکتر مرا بقلعه میبرد و ذرتها دوباره بمن سلام میدهند

در این زمین گرم و صالح برای کلیهٔ نباتات نوعجیبی از ذرت بطبل درختی میشود چند هفته پیش تخمهای بومی را بین
میدیدم و یک موش اگر در آنجا حرکت میکرد دیده میشد چند روز بعد از انقطاع بوتهٔ ذرت تماشا نمیکرد امروز چون بروی فلی که یک فرسخ
بلندی آنست می ایستم زرجت خود را به برک ذرت میرسانم حال ممکن است چندین فیل در میان بوته های ذرت مختفی شوند اکنون گل کرده
و خوشه های ذرت هم بزرگ و شیرا نشا الله حاصل خوبی برسیدارم و از این بابت خیلی خوشوقتم که در عقب من تخمها یکه در قلعه میماند گرسنه نمیمانند

قصد کردم که فردا عازم نباتراشده کشتی را ببریم حال چل و شش روز است که آستر رفته است بیست نفر را نزد با قی
فرستادم از آن بیست نفر یک تن مراجعت کرده نوزده نفر دیگر باقی ماند با آستر ناب هفت نفر بر میگردد چهل و نه نفر را با من در قلعه میگذارم پس
صد و بیست و شش نفر باقی میماند برای آنکه کشتی را بدریا ببرند مجموع دویست و نیفزایند

یقیناً (نی بوتی) بوعدهٔ خود وفا کرده بدین بیابان تلو هرمزی دو مرتبه بدیدن ما آمده آن مژده را که فرستاده بودیم گویا در نیمه راه بوی ملاقات نایل شده
آستر بقدری تشخاص علیل مجروح خواهد بود که نتواند بسرعت حرکت نماید در هر صورت من با این صد و بیست و شش نفر بخلاصی امین پاشا میروم
کسانی را که در قلعه میگذارم اشخاص ضعیف و نحیف اند و تا آنکه قبایل و فرقه جات اند تمامی شفا نیابند

کار زیادی هم در قلعه شده است مزارع با قلاوذرت نوتو خوبی کرده اند در سر سنهٔ من امروز یک دوری از آن سبزیجات حاضر و خیلی خوشمزه بود
اشجار روز بروز بسیار است تقریباً هشتاد متر طول نرد عیسا شده و مردمان ما همه روزه مزارع را سرکشی مینمایند تا آنکه مبادا طایفهٔ کوتاهان بما بریان حاصل ما را تاراج نمایند
دکتر پارک چون خیلی صحرانورد و ورزیده است بنا نزا میبریم اگرچه با بسی در قلعه مانده مواظب بیماران باشد ولی من از عهدهٔ انبکار بخوبی
بر نیاید و موی الیه میداند که باید قوه حاترا با محلول فسفیک شست و شو دهد

مردمان ما روز یکشنبه مشق نظامی مینمودند

خلاصه اقامت در قلعه بود و از برای همه خوب بود و جز برای من و تمن چه با در فکر سایر یاران بوده و همیشه در تشویش و اضطراب ایم مکنت بخت ما
بیدار گشته قبل از حرکت بسوی بنا نزا بازتلو با دسته دوی و تمن و آرد تروپ وارد شوند

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

فصل چهاردهم

رفتن دفعه دیگر بالبرت نیاز از دوازدهم تا پنجم آوریل ۱۸۸۸

اسکلات کشتی پولاوین — گرشخاص جنگلی — اسیر کردن طایفه کوتاه قامتان وصیلات آنها — عبور کردن از اتیوری — خوشحالی گرشخاص از رفتن بآن جنگل — اردوی مستحفظ بخبداری — خود را در نزاکم دیدیم — وضع باغوبسیان — الجوا مردریش دراز او آئین جنابایمین پاشا — قلات بازپس از آهنی — جادوگران نشتر و سورابو — صیغه برادری خواندن و قسم یاد کردن — طوایف کنگو — قلات نیکاورا نژاد ما دیرا و اوتوها — طوایف مختلفه قبیله بعالی — اتحاد ۷ — کادیرا وانیه — اوذانزا — دردو بکاوالی — بیش کشی که الجوا آورد — قصیده ایمین پاشا — رفتن پارک کشتی را بدریاچه میاندازند — کتوبی که متوسط رفتن بایمین پاشا میگردیم — علامات دوستانه بومیان با ما

روز دوم آوریل ۱۸۸۸ نزدیک ظهر که باران ایستاد شروع بحرکت نمودیم بلکه خود را بایمین پاشا رسانیده و او را خلاص نمائیم از عاقبت اطلاع بهم رسانیم کشتی پولاوین را دیدیم دو ساعت قبل از ظهر بآنجا رسیدیم کاروان بر افتاده با راه جنوب و صندوقها را حمل او اندوبانی موسیو پیده و پیادگان از جلو با تیر و دهل بتوپخانه آن قطعات کشتی که چنان عرض نبود از میان آن میگذشت ولی آنهائیکه چسبیده و پشت بود از بالای آن عبور میکردند بعد از ظهر بآنجا رسیدیم که جلو قدری عقب نشسته از راه دیگر عبور نمائیم مسلمانان بیوسله چند روز در جنگل منزل نمودیم

مردمان با ترکیده و کوتاه قامت که تا آن تاریخ خاص بومی مطلع نبودند که در راه و جاده خارهای بسیار آلود میگذارند پس چنانچه باید تمام حرکت نمیتوانند کرد خارها را از زیر پای خود برداشتند

بعد از ده شخاص کوتاه رسیدیم روز چهارم بامنوائی رسیدیم در وادی آن فرود آمده دوشخاص کوتاه رسیدیم در آن نوشتند مجاور مردمان چابک و یک قسم را از این طایفه اسیر نموده بشنده و من آورده ولی آنها از نسل دو طایفه بودند یکی از آن زنها از نژادی است که آنرا آکا میخوانند خلاصه این زن چشمان کوچک نزدیک بهم فرورفته داشت آن زن دیگر آن بچه چشمان داشت دگر دو جسته و پیشانی عریض و محدب و صورت کرده و دست پای کوچک داشتند با وجود کوچکی اندام متناسب الاعضا جلب شده اند رنگشان مانند قهوه بود و اندازه بشره آنها هر چند است سخت تیره میگفت که تا بآن وقت بودند مشغول دزدیدن میوه و نوربودند آنزنی که چشمان کوچک داشت لباسش آبجه و کمش و جبه و سینه اش تنگ و مستطیل و شانه اش افتاده و بازو و اندامش بلند و با بش برگشته بدنبل و ساقهایش خیلی کوتاه بود فی الحقیقه این جنس نسبی آدم بهترین مابین این طایفه دانسته اند یکی از آن زنها که تقریبا هفده سال داشت و بود و همانی قناعت داشت رنگش در خشان و چشمانش درشت و مورد لباسش گلی رنگ و سیاه

کوچک داشتند بلند و دقیق و پیچ و خم حواجبش بهم پیوسته بطوریکه بواسطه طول قامت این اشخاص معمولی دو قسمت چانه گرفته و چگونه است این زن جنسی مناسب الاعضا بوده و چون او را در مقابل بچه اتیوری ها دیدیم بخوبی معلوم بود که منشان جداست

سه ساعت بعد از ظهر بقریه بحوتی گذشته بیاز با کنار رسیدیم و از این شعبه دریا سپاریه روز هشتم اگست بعد از پای چکا را بدیدیم قله از جنوب شرقی رفته بود و اتیوری رسیدیم بیان از دهنه فرسخ راه کرده و بطرف دیگر دره رفته بودند و خود را از هر آسیبی خلاص می پنداشتند چون بدان سمت رودخانه رسیدیم بیان از آن طرف چند تیری بما زدند ولی صدمه نرسید تیر تفنگ نمودیم پس در کشتی پولاوین نشسته بساحل چپ اتیوری رسیدیم در آنجا طلایه سپاه یک بستانه از چهار کیلو کرم فاصله گرفته بودند که بیان در وقت فرار از خشم و رفته بودند خیلی بموقع بود که هیچ یک نداشتیم علامه وارد قطعه باکو نام که جزء کنگوی علیا شمرده میشود و ارتفاع ۹۱۵ متر از سطح دریا مرتفع تر است چون ۲ ساعت و نیم حرکت کرده از جنگل بیرون آمدیم وارد زمینی شدیم که آفتاب بر آن تابیده و همان رنگ تاجر دشت را و سائر قافله خوشوقت و شاد شدند مخصوصا دکتر بارک که از دیدن این قطعه زمین سبز و خرم نهایت مسرور گشته از فرط خوشحالی بر زمین نشسته نمیشد

در آنجا تیری که گویا بر فیل زده اند و بر زمین نشسته بود بطوری در زمین فرو رفته بود که قوت سه مرد برای بیرون کشیدن آن کفایت نمیداد اگر با همین قوت بفیل میخورد یقینا آن حیوان عظیم الجثه را از حیات مأیوس مینمود

چون بدان زمین سبز و خرم رسیدیم تماشای کوه پیکا را مینمودیم کمی تنبل برشته ها بان مشروع شد قدری بالاتر رفتیم بره سه رسیدیم که از اتیوری تا آنجا هفت ساعت حرکت فاصله دارد و منصف هفتاد و شش متر از سطح دریا بالاتر است هر چند که مقدار زیادی راه پیموده بودیم معذلک در همانجا توقف کرده و روز دیم چونکه در آنجا موز و درخت مرغ و میگرو و شراب نخل فراوان بود علاوه بر آن از طول مسافت و ارتفاع خبر بودیم در آنوقت که مشغول خوردن بودیم صدای تیر بلند شد و فتاح نام مترجم ما در آن وقعه تیری بالای صدمه اش سیاه سخت مجروح شد معلوم شد که اهالی با سلحه مخلف بر ته بر ما کمین کرده اند تا نزدیک نفنگ دار بالای درختان قسمه ستاده و چیت بر میاورد بطرف تیر تفنگ از همه کس متفرق شدند یکی از مردمان بگباری ما که زبان طایفه را میدانست با همه گرسنگی آن شخص بومی مکیف شکی ندارم که شما از جنس ما نیستید و از آسمان نیامده اید ولی این اشخاص سفیدی که بر بدنشان دیده شد کیستند و از کجا آمده اند

آن بگباری که مرد شوخی بود گفت یک این اشخاص همیشه یک نوع نیست در اول و آخر ماه تغییر می کند در وسط ماه مثل یک سیاه است و این جان از جنس ما نبوده بلکه برای صلاح کار ما از آسمان آمده اند

بومی گفت بلی همینطور است و از روی تعجب انگشت را بدان خ و برد

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

tarikhema.org

ه وری کی از نگبار یان بگین بومی تزلع کرد ای کفت ای مرخود چون تو دیوانه نمده ام بومی در پاسخ تحتی نمود و کفت من هم نمده ام تو شخص قاتل و قزاقه
نیاقه ام زنگباری بخنده کفت دور شو که تمام عیوبات متصفی بومی جواب داد که خدای خوبی ادر تو تمام کرده است ازین خوبیهای شخص بومی و حسن
خلق وی زیاد تعجب نمودم

بعد از ظرف شش تی بسه عبور نمودیم در آن محل آفتاب تابیده و شب گرم بود از یکطرف گرما و از طرفی هجوم از آن خارها ما را تحلی خسته و توان کرد
ولی بعد از ظهر بنهر آبی رسیده در آنجا قدری استراحت نمودیم

روز چهارده هم پس از شش ساعت حرکت به تپه نزار کم رسیده در آنجا قدری توقف کردیم و اینگانی است که در سفر قبل با اهالی مازانبوئی نزاع
نموده مصاف دادیم ولی این دفعه صدائی نشنیده و نشنودیم و جنگ نگردیم پس از آنجا خیال توقف نداشتیم پس کی از نگباریان از کرزبان
آشنا امید است نزد آنها بفرستاده روانه نمودیم بعد از کفتگوی زیاد که معلوم شد ما سر دشمنی نداریم آنها از کوه پائین آمده با ردوی ما آمدند بعد از تعارفات
معمولی آنها کفتند ما خیالی و قصدی نداریم جز آنکه شبی با ردوی در انجا بسر برده پس از خود از کرده سیروم اگر بزار مرتبه بدین مکان آئیم اید ضرر و اذیتی
بشما وارد نخواهد آمد بومیان کفتند اهالی اورانسورا کاهی بدین موضع آمده تاخت و تاز نموده اند فعه شما را از آن طایفه تصور نمودیم اکنون که
پوزش و معذرت میخواهیم

چون فهمیدیم که سه فرسخی در پیش است در سه کهی نشیمه است لهذا شروع بصحبت نموده از سر گذشت خود مجملی فسه خوانده یم و ذکر دشمنی کرد
و تفحص و تجسس شخص سفیدی هستیم که چند سال است در نزدیک دریاچه انبوه و مسکن دارد و بعد پرسش نمودیم که آیا آن کم شده ما را دیده و یا
نامش را شنیده اید

بومیان کفتند که تقریبا دو ماه قبل از این راجعت تو از نیانزا مرد سفید روئی با ریش دار در انجا آمد که در کشتی آهنین نشسته بود و در وسط آن کشتی
شیاه بلندی بود که از بالای آن دود بر هوا بلند میشد و آهن زیاد میکشید در آن کشتی اشخاص خارجی بزرجه و خرد حسن زیادی بود در آن
شخص نام و نشان تو را کفته از آمدن تو استفسار نمود چون سوال جواب با کاتن نزا بود ما درست نفهمیدیم که کاتن نزا در جواب چه کفت
ولی همینقدر دیدیم که باز در کشتی نشسته راجعت نمود حال با کسی را نزد کاتن نزا فرستاده از آمدن تو خبر رسید یم

این اولین خبری بود که از این پاشا بما رسید معلوم شد اشخاصی را که در ماه فوریه ۱۸۸۷ از طرف این پاشا فرستاده بودم رسیده و کاغذ
مرا داده اند و مومی الیه بر حسب وعده آمده است ولی افسوس که صبر نکرده و رفته است اگر قدری پیشتر می آمد دیگر زحمت و اذیت آن بیچاره
جنگ هوان را نکشیده چهار ناچار سر گردان آواره نمی شدیم و در پانزدهم سنه یا نیمه یا بر گشته باز تو را از کشتی نجات داده و دشمن را

از آن تب سخت خلاص کرد و سیصد نفر از بعضی از بنگشته و سیصد و از جهت پل معاودت کرده و سیصد و آنی چاقلی و از سکی ریشه
فردای آنروز زمین خیلی بد گذشت چه از صبح تا شام بومی صندلی نشسته بودم و در اطراف من سیصد سپاه شهزاده و رعایا مردوزن بچه و بزرگ ازدحام
تمامی ایستاده و با من کفتگوی نموده و در انجا لت بوجه حسن خارج از قانون ادب بود اگرچه شه نفر چتر بردی سر من کاه و شه بودند ولی بعد از ک بعد از تعب
آفتاب گرمتر شده پشت مرا میسوزانید بعد نزدیک غروب قدری خنک شدم

بامداد صبح بسیار زود مازانبی با جمعیت بسیار بدین آمد مردان کل احترام از بومی الیه نموده و حتی حاضر بودن صاحب منصبان که تعظیم میکردند سوء ادب
کرده و دوستانه پیش مازانبی راتعارف کرد و از این جهت بسیار مسرور شد و کمال خوشحالی و خوشوقتی به سلام سیصد نفر صاحب منصب در زیر سایه چتر
دلنشین او اختر و آن مهمان محترم را در آنجا نشانیدیم و صدای شیپور بلند و سیصد نفر از سپرانداز بسیار خوشوقت نمودن مازانبی کاربرد و مازانبی کمان
نمود که فی الحقیقه مستحق بسیار نیکونه خواهد ماست ابتدا جوابی نداد مثل آنکه کر و کنک باشد بعقیده همه صاحب منصبان خود سخنی آهسته نکفت و تنها
کیرته فسه انموده و حرف نزد من اگر طاقت نیاورد و من بدانا کفتم این چه وضع کفتکو بحیث است سر من نزدیک است بترکد شما هم تند تند
حرف بزنید

یکی از آنها که مرد ریش سفید و عاقلی بود بدهن من اشاره نمود که شروع بتقریر نمود و کفت در شهر ساحلی که شما بدین مکان آمده مازانبی شما را با اهالی
اورانسورا تصور نموده و بنوبه جنگ و جدال بیان آمده ولی چون دیدیم که شما از نیانزا ترا بر کشته و جنگ نمی فهمید توقف نمودیم که شما را آنجا نبینید و
با خط نموده ایم چون از آن شخص سفید روی صاحب کشتی آهنین استفسار نمودیم توقف کلی از آشنایان بزرگ آمدیم ولی افسوس که کار از کار کذشته
بود اکنون مازانبی و تمام سپاه وی از شما پوزش می طلبند

اکنون مازانبی با شما سیصد برادری خواهد و دوستی شما را مزوج میسازد و توقف تمام ما با کمال خوشی میکنیم و بجز از دوستی هیچ کاری از چیزی که
دم نمی زنیم توقف با زانبی کفت با جنک مازانبی از شما سپاه و زن و بچه پیش با تعلق دارند مملکت و هر چه دارید پیش شما است از جنک
داریم کفتیم بلی بعد کفت مازانبی فرزند خود لاماتاری است کفتم بلی چنین است پس کفت بعد از این همیشه صلح و آشتی با برادرت کفتیم بلی همین
قسم است

بعد از آن دست راست مازانبی و دست چپ پنس را از هم کرفته و زانوهایشان را روی یکدیگر کذارده و بازوی پنس را کی خراشیده
خون بیرون آمد مازانبی را نیز خراشیده و خون بیرون دند بعد آن پیر مرد ریش سفید شیشه جادوکری را که پر از مشک ریزه بود بدهن کنان داد
کلمات نامفهوم را با زانبی مشکل چنانکه برای شنیدن آن تمامی دهنها مازانده بود

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

ممنون است کسیکه بغیر خواهانت خاید ممنون است کسیکه در دل خود کینه تو را ندارد ممنون است کسیکه پشت به دوست نکند ممنون است که در جنگ برادر خود را از کار نیاندازد و ممنون است کسیکه نسبت بیرادر خانواده خود بد نیاندیشد

چنین کسیرا مرض جرب فرسا گیرد و گلی بر اندامش نروید و چار انفی دشمنیرا گردد و در ظلمت شب تیرگ بزندان بچه پیش چشمانش جلوه نماید تیر اصحابش در هم شکافد تیر و دشمنش خونین شود تا خوشی قوای او را قطع سازد و در روز محشر نامه اعمالش را کوتاه نماید در روز جنگ است و بیاید دشمن او را بکار بیاندازد شکست گردد بعد از وی غبار ملامت بشیشه گرفته گان او و همین کلمات را بگوش سخت تر نوشته را دهند و بطوریکه دانش کف نموده از اطراف وی مردمان با سخته اعضاء دست پس مازانفی فرو رفتن خون بگیر را خورده برادر شد

مازانفی هر چند که رئیس است ولی در آرایش اقوام وی شباهت کمی در حضور خود مازانفی امورات داخله خارجه را تحصیل میدهد و سخن مازانفی کمتر شنیده میشود غلب اوقات ساکت و خاموش نشسته است خلاصه از الفرت نیاز تا اقیانوس اطلس هزار ایل طایفه موجود است که از حیثیت عادات و اخلاق و تکلم مانند یکدیگرند

بعد فهمیدیم که مازانفی در آرایش مردمان پست فطرت و رذلی شباهت بخصوصیات از بین صلح و دوستی و برادر خواندگی فقط طالب منفعتی از آنها بوده است چنانکه پس از آنها خشکی رخت کرده باد و قت رفتن یک قالی که دویست و پنجاه فرانک ارزش داشت و قدری مخلوق و چند شیشه عاج بآنها تعارف کردیم ولی ایشان در عوض یک گوساله پنج روزه ستادند

از اشخاصیکه در آن روز به دیدن آمدند یکی کاوبری رئیس باوبری شرقی بود و نمونه ایده کسی است که در وقت برخورد با زنیاتزا از بالای تپه فریاد نمود که محکمه تهلکه شباهت دارد و دیگر نمونه بوشاراید آن کیست که پارچه قرمزی که بتقاضا به تعارف کردیم قبول کرده در عوض ما تنوع نمود گویا ابا شرم حیا ندارد

بعد دیدیم که دو طایفه مختلف نزدیک یکدیگر از مسکن و ماوای ازدیکی از آن طایفه سیاهی بطلوع و غروب خیمه و گردن تارک بسه گوجک وضع موتوری داشته از خاندان قدیم شباهت و رنگهای سیاه چرده و جلد شان نامحلی نرم است تعلقشان بقطعه جوانات و نگاه داشتن گله است علاقه و زراعت را خیلی پست شمارند از این رو حی اهالی باوبری را که مردمان زراعی شباهت بچشم حقارت میگرند و محصولات کاود گوسفند خود را بطایفه باوبری داده در عوض حبوبات و بقولات میگیرند و خمر بآنها نداده ولی و خمر از آنها میگیرند یک تن از ده سیاهی باوبری نزد من آمده بگایت میمود که او و همها مارا پست شمارند و ما را بایل زن شباهت چه ما دائم مشغول زراعت و پیلزنی شباهیم ولی آنها سکن و وطنی برای خود اختیار کرده و هر جا که رسیده اقامت مینمایند

(از طب)

از طب قدری دور شدیم با بجور و شلتر رهسپار دوازده نفر راهنمای مازانفی و چار تن مردم بازار ابل کا و نیز را و تقریبا یکصد و چهل شتر بار خاک کا و برا شدیم و قریه رسیدیم گرد و از دهم سابر ماه گذشته پس از آن جنگ و جدال سخت در آنجا توقف نمودیم القصه همی پیش قدم در هر دو حی اهالی با کمال دوستی از ما پذیرائی مینمودند و بهمین نهج حرکت میکردیم

میگاکه رئیس طایفه باوبری است کا و نیز معرفت و این لقب از وی و خانواده اوست مردی ممسک و لی خوش زبان و خوش و ضع و محترم ایده طایفه اش اصرار بران داشتند که تا مازانفی با دوستی برادری نماید با سیر طالب مساعده بودیم چون بگوز در نزد مازانفی اقامت کرده بودیم با میگا نیز گرم و زبانیم شبانه روز من از نزد رئیس کا والی آمده و مذکور شد که یک جفت اسبم من از نزد آن آدم سپیده دی صباح کشتی آهنین برای رئیس آورده است

با داد و قریب صد نفر برما مجتمع شده شباهت و حالات و اوضاع ما را فهمیده جوانان آنها برای ما هیزم و ارزن و غیره جمع میکردند و رنگ بازان بآنها بعضی تحارفات میدوزند و هر یک از مردان با برای خود برادر خوانده گرفتند خلاصه از صرف شام لباس قسمه مرتبی کا و نیز را دیدم صاحب منصبان او را در اردو گردش داده در آن بین کا و نیز و مردمان وی آنجه دیدند چون در آن نظر کرده و صور تهای خویش را دیدند در حیرت و افتاده را از خته فرار نمودند چه گمان کردند که بعضی مردمان سر از خاک برآورده و قصد آنها را دارند ولی چون قدری فهمیدند بر گشته بجنگاه کرده کسیرا ندیده پس دوباره بر گشتند و تأمل نمودند که این اشخاص که بودند و چه شدند و باز بآینه را بدستشان دادیم چون در آینه نظر کردند و صورت خود را دیدند باز گریه گرمی گفتند این خیلی شباهت ما را دارند بعد بآنها گفتیم آگر می پسندید مکلس خود شباهت آنها تمامی مجتمع شده و دقت در آینه نگاه کرده و نشانهای صورت خود را فهمیده و در حیرت تعجب غوطه ور شدند از نهایت آینه سخن میکردند که اگر این برود نمیدانیم گفت که آب است و آن بخش شیشه بچرم سیاه است کلمه چیزی که ما امروز می بینیم آباد اجداد ما ندیده بودند

چون آفتاب غروب کرد از ظرف دریاچه نیاتزا نسیم سردی بر خواست ما از شدت سرما بهم لرزیده هر یک گوشه خزیده تا صبح بدست آوردیم

باداد دستها بطرف دریاچه برفتیم و لکر اوشمال شرقی را گرفته بطرف ده کا والی قسیم تا کتب ایمن پاشا را گرفته از وضع مختصر شویم در این عرض راه تمام اهالی دو طیان با سلام داده و تحیت میگفتند و قتا فوقتا وضع این دفعه با دفعه قبل خیلی تفاوت دارد چادر خانه فقط کمی کثیف گردیده و تیرها را بچنگه گان نهاده و منتظر فرصت بودند همی فرستاده و زود همگان خویش را خبر میدادند و گاهی مانند باران بر ما تیر میبارید ولی بالعکس امروز صد و پنجاه و هفت تن از اهالی باوبری در طایفه سیاه حرکت کرده همین تعداد از اعقب میآمدند و با برای ما زنیر و بیان شش

(گشته)

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

کشیده باجان مالک کرده این کار را اسباب افتخار خود می شمارند

چون بزمین کاوالی رسیدیم رئیس نیز بزمین آمده از ما پذیرائی نموده مکان را در دو اطاق معین نمود و بعد مکتوب امین پاشا را بمن داد و چون مکتوب را باز نمودم در آن نگاشته بود

آقای عزیز خبر آوردند که آدمهای شما در جنوب دریاچه آمده اند من خود متعجب شدم بنظیب برآمدم و با راپور خویش باینجا آمده هرقدر استفسار نمودم چیزی معلوم نشد زیرا که اهالی از کار ما کاملا رسیده اند و میشان قبض کرده اند که معلومات خود را اظهار ننمایند تا آنکه امروز از نیانانس کسی آمده و مذکور داشت که شما را دیده است و فرستاده مکتوب مرا بشما برسانید منهم یکی از اشخاص خود را با دو سپاهی همراه نموده بین رفقه را بخدمت شما ارسال داشتم چون بنزد شما رسیده هیچقدر در آنجا توقف نموده و از سیل خود مرا خبر دهید برای من خیلی سهل است که در مکتوب آمده شما را قانع نمایم بهیچ باد و پور و زور شما را بنزد خود آورم محض اینکه نوشته باد و ستاد شما باین برسد زیرا حرکت کرده بنزد شما میآیم در آنجا با یکدیگر نشسته گفتگو خواهیم کرد هیچقدر از کار ما چرا زنمائید

مرا دوست حقیقی خود بدانید امین پاشا

ترجمه مکتوب را برای یاران خویش گفته ایشان اظهار شادی مشغف نمودند بیان کاوالی نیز مسرور گشته چه مکتوبی که تنها آورده اند سبب خوشوقتی شده است و ساعاتی بنزد ما تهیه کرده یکی از آنها را مامور نمودم که از بلاد مجاور بعضی اطلاعات برای من بدست آورد روز سیم مسیو فن دوکر با زنگ جسراح را با پنجاه تفنگچی و دو تن راهنما از اهالی کاوالی بدریاچه البرت روانه نمود تا کشتی بولادین را بدست آنجا حمل نمایند و از اهالی شنیدم که مرتوا از راه آب دور و در مسافت بیشتر دارد مکتوب ذیل را بمسیو فن دوم که امین پاشا داده

هیجدهم آوریل ۱۸۸۸

آقای عزیز پریروز رقیمه شما را کاوالی بمن رسانید ولی از زمان ورود شما دانی نشد و لی من از نگاشتن مکتوب مفصلی شما را بشته وجهه این مأموریت و مقصود مسافرت خود را در آنجا گاشته بودم اکنون معلوم شد که آن مکتوب شما نرسیده است لهذا اطلاعات آن مکتوب را در اینجا مینویسم

اولا بدانید که مطابق تعلیمات مجلس اعانه لندن مأموریت اینجانب بر حمایت من و یاری شما بر پاشا منصف مخارج این مسافرت را حکومت مصر و نیم دیگر را دوستان شما که در انگلیس اند از کمیته فتوت عطا نموده اند تمیل حکومت مصر بر آن بست که شما را بنقاط بر برک گشته بامن روانه شوید اگر مایل اقامت در این قطعه باشید هیچقدر اسباب و لوازمات را که آورده ایم شما تسلیم کرده مراجعت نمائیم و از آن ببعد از تخت

اطاعت حکومت مصر خارج شد شما را بحیث داخل نخواهد شد اگر از فرمه بیقاخارج شوید تا در دوبمبر موجب شما تا ماهی صاحب منصبان آن داده میشود هم بدست

کذا از منصب پنجم بقب پاشائی نایل شد

بیاره تفاصیل مصلحت در آن دیدیم که از کنگو بنزد شما آمده و کاوالی را با دو نفر دیگر روانه نمائیم و سایر گذشته وقوع یافته بدیگران رسیده و در توقف خود هیچ قدر نشانی شما را پرسیده تجسس کرده باشیم اتفاقا کشتی خود را در عقب گذارده بودیم از اینجا تا آنگان یکماه راه بود و هیچقدر کوشش کرده شوشتیم زورق یا قایقی بدست آوریم پس ناچار شدیم که دوباره مراجعت نموده کشتی خود را آورده و بهیچ نحو اسباب مسافت فائیم در اینوقت قلعه بنا کردیم که تا اینجا بنزد و زورق و مسافت دارد آذوقه زیادی در اینجا جمع کرده ایم امیدوارم است که بخلاصی شما میآئیم بوسیانی که نخستین فرصت جنگ جدال دائم نموده امروز عاصی گردیده اطاعت بسته چنین عملی کرده اند نهاده اند از نیانانس تا قلعه ما راه بزرگ هیچ مانعی نیست

من در نیانانس منتظر شما هستم و تمنی از سرکار م که خیلی طول نکشد زیرا که در جلگه نیانانس تحصیل آذوقه دشوار است قصر یکی بالاتر جنوب و کوسفند وغیره یافت میشود ولی در ساحل جز میدهای امید دیگری نیست

اگر این مکتوب بموقع بشما برسید مقدار کافی آذوقه در کشتی بجهت برای ما بیاورید که تقریبا شش ماه را تا هفت هزار کیلو گرم باشد اگر ما بتوان برآن دست یافت اگر فت که از اقیانوس بیرون آئید بهتر آنست که تمام چارپایان و گاو و گوسفند و بوسیانی که با شما هراهی مینمایند در کشتی نهاده با خود بیاورید قوبر پاشا میل دارد که شما تمامی اهالی با کار کار با خود بیاورید که شما را بخدمت باز دارد مکتوبانی که من از وزارت جنگ از نوبر پاشا آورده ام تعلیمات و اشارات لازمه بشما خواهند داد شاید میل داشته باشید که اول آن کاغذها را خوانده بعد خیال خود را بگیرید و بتوسط از میل حکومت شما را مطلع کردم

شنیده ام که شما گاو و گوسفند زیادی دارید اگر سه چهار پادگان بگذارید برای ما بیاورید خیلی ممنون میشوم

مکتوبات زیادی برای شما نگاشته اند در نزد من است علاوه بر آنها چند کتاب و نقشه نیز موجود است یا کتبی هم برای کاوالی نوشته اند و تا زمانیکه بعین نرسیده باشم که بدست خود آن خواهند رسید آنها را نمیفرستم

تا وقتی که شما نیانانس برسید ما در اطراف تفحص آذوقه میباشیم و منتظر رقمات شما را داریم

تمام همراهان اکنون مجتمعند و دعا میرسانند خیلی خوشوقتیم از اینکه شما صحیح و سالمید

خادم مطیع شما ؛ نری استانلی رئیس مسافرت اعانه

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

زانیکه در کاوالی توقف نمودیم بسیار از دولت مجاور بدین پاشا آمده و اظهار دوستی کرده رسیا و پرشین پنیدان شان خدمت میکردند و میگفتند
بلد و قاصد شما دارد و خود در سه فرسخ حاضریم بهر طور که مختصان صلاح است چه آذوقه زیاد برای ما تهیه میکردند منهم بهریک از رسیا
پارچه و جامه و چیزی میدادم مقاسی سه روز دیگر طرح شیری برای من آورد

فصل پانزدهم

در باب ملاقات با امین پاشا از پنجم اوریل تا شیم مه ۱۸۸۸

اردوی ما در بندی — مقاسی رئیس کاوالی — انبارهای بالکا — رؤسای کانن را دعوتی ظاهر دوست مینماید — مرغان
شکاری بازند — کتوب نفس — امین پاشا و کارزاتی و نفس باردوی ما وارد شدند — تفصیلات امین پاشا و کارزاتی — اولین
صحبت با امین پاشا — سردبان پاشا — زنگبار بان ها — واپور خدیو — باقر جمال — تفصیلات امین پاشا از قول ژنگرو فلکن —
نزدیکی کابارگا — امین پاشا و ممالک مستولی — حکایت ژنگرو با امین پاشا — گفتگوی من با امین پاشا — تصورات کارزاتی —
اردو و آذوقه و رنابه — رفتار کابارگا با محمود کارزاتی — بازدید کابارگا از اردو — امین پاشا و سیرازان — جواب
امین پاشا از مطالب من — وضع امین پاشا — محمد احمد — مملکت لنگر و اسلات فرن

چهارم آوریل از کاوالی حرکت کرده در بندی اردو زدیم و این مکان هزار و پنجاه متر از سطح دریا بالاتر است ولی چشمی صد
چهل و دو متر تا اینجا مسافت دارد و در روی تپه واقع است و در آنجا منصب آبهائی است که از یکطرف بروبیل و لنگرو و از طرف دیگر بدریاچه البرت
میرود و دارای رودخانه بزرگی بر پاشه بود که تخمت جنوبی دریاچه بیانزا دیده میشد

مقاسی رئیس طایفه کاوالی با همراهان بود و فنداری داد آذوقه زیادی برای ما فراهم آوردند و پس طایفه بالکا از آمدن ما
خبردار و بدین خیال که شاید روزی بر ایشان و دشمنان قومی خود کمک بالکا شبیه تقاسی را مأمور ساختند مقاسی را قام الی کاوالی خطاب فرمود
روز چهارم ششم و ساعت چهل و پنج دقیقه حرکت کرده هفت و یک متر راه طی کرده بدهبالکا رسیدیم الی هفتاد کردیم و بزودی کاوالی
انبارهای آنها آذوقه و پنجه فرن برای ما ترتیب داد

کانن را که در چهاردهم و سابرا که در شش تعارف ما را قبول کرده و در حوض جنگ و جدال نبوده و نمیتوانستند بر ما شبخون آورده و دشمن از همراهان قافله را
کشته ام و رنگی فرستاده دولت کرزا هستی ملاقات شما چه شنیده است که سابرین با ما اکنون دوستی و برادری دارند منهم
میخواستم جواب فرستادگان کانن را بدهم که در آن چین کهنی وارد شده یک ماه بالکا بیفتد و چند پرس بزودی بیایند و چند طرف آنجو

آنجو برای تعارف آورده بودند و همین شخص در سیزدهم سابرا بالکا گشته برتا و سابرا با خود آورده بودند چون زودا کنون بقدم تقریح پیش آمده و از گذشته معذرت
میخواهد که آن زمان شما را نشناخته است بالکا تصور میکردیم خلاصه با وی پیمان دوستی محکم کرده پس از مجلس زیاد از گذر جداشدیم و با فرستاده
کانن زاکشم که در بیرون خیمه ها منتظر جواب شما را خواهم گفت

وقایع روزانه خود را مینویسم

بیست و هشتم آوریل در بازدید توقف کردیم در اینجا مرغان شکاری سیاه پست فرمان دادم تا قدری گوشت برای تعلیم آنها بخشند و شخصی را در آنجا قرار
دادم تا بلکه بدان وسیله یکی از آن مرغان را بگیرد آنها نیز بی مزد و گوشت کرده بعض اینکه آن شخص را سرگرم چیز دیگر دیده گوشت را در بروند
پرواز نموده نشستیم که آنها از زمین گیرند شکار چی ما نزدیک چند مرغ صید نمود

بیست و هشتم آوریل شکار چی دیگر ما امروز بعد از ظهر یک کشته تمساحی بزرگ آورد بود

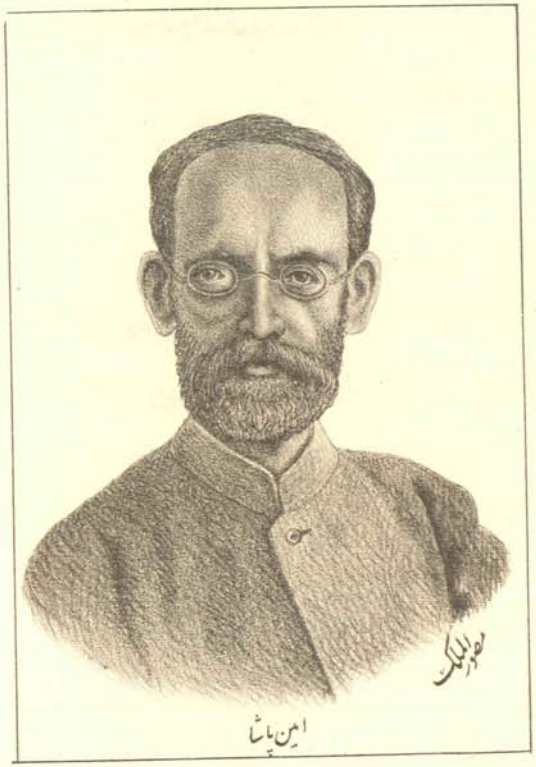
بیست و نهم آوریل صبح بطرف دریاچه رفتیم در آن حین کسی کتوبی از ژنگرو بتاریخ بیست و سیم آورد که بدون حادثه بسوا رسیدیم و همگان متعلق
بامین پاشا است و از جانب وی شکری آقا حکومت دارد بعض سیدن من مومی الیه یکنفر از نزد امین پاشا فرستاده از آمدن ما خبر داد و خلاصه
شکری آقا یک سبد پر از تخم بالکتوب ژنگرو برای ما تعارف فرستاده بود

بعد حرکت نموده و ساعت بعد بچهار صد متر فاصله از ساحل اردو زدیم چنانکه مذکور داشتیم آذوقه بجزوزه را داریم علاوه بر آن در همگان سکنه از نزدیکی
بعد از ظهر از دور در روی دریاچه چیزهای سیاهی بنظر ما گمان کردم که قایق بومیان با کشتی پولادین است چون با دوربین نگریستم واپوری دود
که در قسمتش دو برج دیگر بود و در ساحل با سی تفنگدار انداخت چند تن از مردمان ما که در ساحل بودند مشایعت کرده شاد و خندان بودند ولی آنها مخالفت
نشان دادند بعد من چند نفر را بنزد آنها فرستادم و یکدیگر را ملاقات نموده شادی مشعف بلند شد پس از چند ساعت امین پاشا و مسیو ژنگرو و کارزاتی
و یک صاحب منصب دیگر در اردوی ما وارد شدند من تمامی دسته را دیده پرسش نمودم که کدام یک امین پاشا میباشد در آنوقت کشتی لاغر کوچک
اندامی بزبان انگلیسی با کمال فصاحت با من گفت مسیو استانلی زیاده از حد از شما متشکر و منتظر است بمجرد اینکه بزبان از مرحمتهای شما تشکر نمایم گفتم شما امین پاشا
میباشید حال موقع این گفتگو نیست بفرمایید بنشینید تا حتی نوکر و چشم از زوال خود برداریم ولی هوا بقدری تاریک بود که چشم جائی را نمیدید پس وچراغی
آورده و چراغی روشن نمودیم من گمان میکردم شخص نحیف اندام بوده و چشم از زوال خود برداریم ولی هوا بقدری تاریک بود که چشم جائی را نمیدید پس وچراغی
آورده و چراغی روشن نمودیم من گمان میکردم شخص نحیف اندام بوده و چشم از زوال خود برداریم ولی هوا بقدری تاریک بود که چشم جائی را نمیدید پس وچراغی
آورده و چراغی روشن نمودیم من گمان میکردم شخص نحیف اندام بوده و چشم از زوال خود برداریم ولی هوا بقدری تاریک بود که چشم جائی را نمیدید پس وچراغی
آورده و چراغی روشن نمودیم من گمان میکردم شخص نحیف اندام بوده و چشم از زوال خود برداریم ولی هوا بقدری تاریک بود که چشم جائی را نمیدید پس وچراغی
آورده و چراغی روشن نمودیم من گمان میکردم شخص نحیف اندام بوده و چشم از زوال خود برداریم ولی هوا بقدری تاریک بود که چشم جائی را نمیدید پس وچراغی

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org



امین پاشا

در پهلوی امین پاشا کارآتی نشسته بود و موی الیه پژمرده و فرسوده و ناسازگاری در کارش راه نموده هرچند که جوانست بنظر پیری کهن سال مینماید و بی لباس تازه و پاکیزه و پوشیدگلاه فیسی بر سر داشت

پس قدری از سر گذشت این مسافرت برای این یاران عزیز گفتم آنها نیز مجملی از وضع بلاد و هوای صحت و شدت صحت یا وخامت بطول انجامید بعد بسلامتی این مهمانان محترم پنج بطری شامپانی که دوست من مسیو گرزف در استانبول بمن داده بود آورده بسلامتی یکدیگر نوشیده بانگ نوش باد بفلک میرسید بعد از ختام مجلس امین پاشا بواپور خویش رفته ما نیز در چادر خود بهر راحت غنودیم

روز نسیم آوریل در نشأه بهجت سبزه و خرمی فقیم و آنجا که دسته از سربازان سودانی امین پاشا صف بسته سلام نظامی دادند خود امین پاشا نیز لباس نظامی پوشیده بود در مقابل این سربازان که تمامی لباسشان نو و تازه بود و کسانی مانند گدایان ایستاده بودند ولی آنها اگر بجای مردمان بودند یقیناً از عهده این خدمات برنیامدند پس از تعارفات رسمی یک صندوق اسباب آشپزخانه و غیره امین پاشا دادم ببواپور خدیوی رفته در آنجا ناهار خوردیم

واپور خدیوی که در سنه ۱۸۷۰ در انگلستان ساخته شده است بیست و هفت متر طول و پنج متر عرض دارد و در این بیست سال مدام در کار بوده است چنین ساخته شده است

در ساحل دریاچه علاوه بر امین پاشا کارآتی و حسن پاشا و یک دو اسیر و چند نفر صاحب منصب مصری و یک نایب و چهل نفر سرباز سودانی و اشخاص دیگر ایستاده بودند

گاهی که صحبت بیان را میشنید گمان میکردم که در اسکندریه یا در کنگو میباشم ولی بعد که باطراف نظر میافکندم خود را در ساحل دریاچه البرت میدیدم اللقصه آهسته بطرف شمال حرکت کردیم چون دو کیلومتر از ساحل دور شدیم در طرف راست کوه امبوزو و در سمت چپ تپه دگر میدیدم که از دور آبی رنگ بنظر میآیند بدین واسطه باسر پاشا آنها را کره آبی میدیدم چون بقرب گرم نباتاسی مانند سنگلاخ مرطوبی دیده میشود که آفتاب بر آن تابیده و بخار برمی خیزند

دگر هنگو و دگر فلکن با من گفته بودند که امین پاشا مردی بزرگ اندام و صبائی و بلند قامت هست اکنون می بینم که مشارالیه مردی کوتاه است تقریباً صد و شصت متر طول قامت او ست چل و هشت دارد ولی بنظر جوان تر میآید گویا سی و پنج سال بیشتر ندارد ریش سیاهست امین پاشا در اثنای صحبت بمن گفت که وقتی در فیوتو رفته وضع آب و هوای آنجا را معین کرده نام خلاصه مزبور یک ظرف در نشابه لنگر انداخته در ساحل اردوی منظمی برپا کردیم چون تردیک کابارگا شده ایم بدین واسطه باید سپاه را طوری مرتب نمائیم که اگر دشمن بر ما شبیخون زند اصحاب ش

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

دست ندهد علاوه براین در این مواضع ذره دخل سیاست آشیانه امین پاشا نبرده من آمده قرنی بگیرم صحبت بنویسم ای مقصودش معلوم نشد ذهن
خدیو و مکتوب نویسان را به وادارم من گمان میکردم که پس از پانزده روز کارهای خود را اصلاح کرده در اندک زمان رفته در آنجا عقب با گلان سپاه
برداشته بزنجار خواهیم رفت ولی گاهی که با امین پاشا زیاد مهربانی میکنم جواب درستی نداده همینقدر میگوید بینیم چه میشود و مسلما در آنجا حکومت
و فرمانفرمائی دارد به نیوسطه میل ندارد که از این سلطنت قطع نظر نماید

بعد از گفتگوی با دامن گفت خدیو نوشته است اگر مصر روم جواب من و صاحب منصبان سربازان داده خواهد شد ولی اگر در آنجا با سیم حکومت دیگر
مهندس در کارها مانکرد خود مسئول امورات خویش باشیم مکتوب نویسان پاشا نیز تقریبا همین مضمون است ای بیچاره تکلیف قطعی برای من معین نکرده اند
که در آنجا بمانم یا بروم

گفتم چون خدیو و نویسان پاشا در آنجا نیستند اگر اذن بدهید من جواب شما را بدهم و گر نگویم چون بمصر آمدم از زبان شما نوشتم که امورات
جنگ قریب تمام است من از این بابت خیلی مضطرم تا یکسال بلکه بیشتر هم بمانم لزومی ندارد باقی مانده است بسر بروم در حضور بگویند جنگ
سخت طولانی روی نداد تا کنون ممالک ستوانی را نگاه داشته ام و تازه میکند فرمایش حکومت مصر بمن برسد باز در نگاهداری حاضرم در این ملاقاتی
رنج کشیده آباد کرده ام تعصبی که اکنون اهالی راحت آسوده اند اگر حکومت مصر از عهده نگاهداری برنیاید پس اذن بدهید تا یکی از دولتهای
اقتدار داده تا آنها نگاهداری نمایند آیا شما این سخنان را بگفته اید یا نه گفت بلی من خود شنیده بودم گفتم خیلی خوب خدیو بفرماید
اگر شما میل اقامت در این بلاد داشته باشید و بمصر نروید دیگر از جانب حکومت مصر امدادی بشما داده نخواهد شد در جواب خود مسئول باشید
بمن گفته اند که مقداری ذخیرات جنگ بشما دهم و اگر میل رفتن بمصر را داشته باشید شما را از افریقا ببرم و گر نه خود میدانید من با مورات
خود را تمام کرده ام

حال فرض نمیکنیم که شما نخواهید بمانید خیلی خوب اکنون چوانید و چهل و هشت سال پیشتر نداشته و مزاجتان قویست زیاد و سال بلکه پانزده سال
دیگر هم بهمین قوه و قدرت باقی باشید و با دشمنان زد و خورد نمائید پس از آن پیری رسیده شما را از کار باز میدارد ناچار باز نشستن میشوید
آنوقت این قسم اسباب برای شما فراهم نیست تدارک آذوقه و آلات حرب نمی توانید بنمائید و حکومت مصر نیز شما را غنی نخواهد کرد
علاوه بر این فرض میکنیم که ما دام العمر در آنجا مانده و این بلاد را منظم نگاه داشته باشید لی بعد از شما بازماندگان با یکدیگر نزاع کرده و تیغ
بر روی همدیگر کشیده و اندک رونقی مملکت را خراب کرده تمام زحمات چندین سال شما بباد فنا خواهد شد

بدینگونه مسائل را بتیوان جواب پاد رهوا داد اگر مملکت شما جائی واقع بود که نگاهداریش امکان داشت منهم شریک شما بودم و بر قول شما صحه

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

میکذارد و لی اکنون چاره نمانده که از تمام اطراف مردمان جنگجو بر شما حاطه دارند آن جنگل وسیع در طرف غربی واقع است و تنها شهری در سمت جنوبی جای دارند خلاصه اگر من بجای شما بودم در رفتن بمصر یکدیقه تامل نمیکردم

گفت سخن شما درست و پسندیده است ولی تقریبا ده هزار زن بچه داریم چگونه آنها را حمل و نقل بدهیم و اسباب رحال از کجا بدست آوریم گفتم حمال برای چه میخواهید گفت برای آنکه زنان و اطفال ما خود نمیتوانند طی راه نمایند شما خود میگفتید که اطفال شما زیادی دارید تنها را سوار چارپایان کرده میبریم اگرچه در اول قدری اسباب زحمت است ولی بعد عادی میشود آنها زنان کمتر از مردان نمیتوانند راه بروند مردمان ما هم با آنها کار بسیار خیلی دشوار بود ولی بعد کم کم عادی شدند

گفت برای ما نهصد مرد ما رکجا آذوقه و خوردنی میتوان بدست آورد گفتم شما گوسفند و گاو پرواری زیاد دارید پس آذوقه گوشت مهیاست در عرض راه هم حبوبات و بقولات میتوان بدست آورد چون بوطنمان میرسیدیم که پول را برده اند در آنجا تحصیل آذوقه آسان است در سال آن مال التجاره که داریم بهتر از پول برمیدارند گفت خیلی خوب فردا در اینباب گفتگو نموده کار را یکسره مینمائیم

باز داد و باز امین پاشا از در در آمد و صحبت روز قبل پیش آمد

امین پاشا تبسم نموده گفت از تقریرات دیروز معلوم شد که تکلیف ما در رفتن است بلی مردمان بصری که غیر از زن و بچه پنجاه نفر مرد میباشند بسیار فرتند پس اگر خودم عازم این اشخاص را باید باشما روانه نمایم ولی دو فوج قشون داریم که در آنجا واسطه نموده زن و بچه را در نهایت راحت و آسودگی زندگانی میسپاریم و ابدا راضی برفتن بمصر نمیشوند پس ملاحظه نمائید که اگر من بخواهم حرکت نمایم کار خیلی مشکل میشود اگر بخواهم آنها را همیطور بگذارم چون اسلحه ندارند قاعما از دست قفقازیها چند بن سال بعد میرسد و اگر خواهم اسلحه بآنها دهم میترسم اسلحه بقسطنطنیه نیز نمارک نمایم

گفتم بعقیده من بهتر آنست که تمام مردمان خود را جمع کرده و فرستادن خدیو را بمنزل بخواهید تا همه بشنوند و بگویند که خدیو مراختار است و یا باید برویم از شما آنها یکه مایل بمصر میباشند در دست راست بایستند و آنهائیکه اقامت در اینجا را اختیار مینمایند در دست چپ جمع شوند پس آن اشخاص که با شما میآیند با خود ببرید و آنهائیکه در اینجا میمانند قدری تفنگ و فشنگ و اموال خود باز میگذارید دیگر کسی نمیتواند آنها را از شما مخالفت خواهد خواست زیرا که آنها خود این شق را اختیار کرده اند خدیو ان خدیو را پسندیده گفت حق با شماست اما شاید این اشخاص از ما بترسند گفتند از ما بروند گفتم این کار شدنی است آنها مردمان خود را بهتر از من میشناسید

گفت خیلی خوب فردا من فرمان خدیو را برای یاران خود میخوانم ولی از شما خواهش میکنم که کمتر از صد نفر مسلحان خود را با من روانه نمائید

که او خود بسته بزان کمتر فایده برای شما فرستاده است ممکن است چون او را ببیند بخشش را بشنود زیر فرمان راضی شود در آنصورت مهم راهی میشوم گفتم فرض میکنم که شما مذاق شوید آنوقت اشخاص مصری شما چه خواهند کرد گفت آنها را شما باید با خود ببرید گفتم کارآقای چه خواهد کرد گفت اگر او امین پاشا را ببرد و مهم سر و من هم سر و اگر بماند مهم سلامتم گفتم پس کارآقای تابع شماست و در اینصورت مسئولیتش بگردن شما خواهد افتاد کارآقای از من سخن خندید و گفت اصلا مسئول من نیست زیرا که من بمیل خود م رفتار خواهم و کسی را مجبور نکرده است

گفتم جناب امین پاشا اگر چنین است و میخواهید بنامه و صیت نامه خود را بنویسید گفت برای چه گفتم برای آنکه موجب شما مذیت در خزانه جمع شده است یا آنرا بکدام کس از نوشوان خود میدهید

گفت من چهل و هشت سال دارم و یک چشم هم ناچیز شده است اگر بمصر بروم جز یک آه سرد و یک بارک بهیچ چیز نخواهم رسید آنوقت چه حاجت دارم که تقریبا پنجاه هزار فرانک ثبت برای آنوقت ثبت کنم که در مصر یا اسلامبول در گوشه نشسته عیش نمایم بگذار بعد از ظهر باز امین پاشا را بخواهم و در اثنای صحبت باین گفت که اگر مردمان ما راهی شوند من نیز میآیم و اگر ماندنی شوند من نیز ناچار اقامت مینمایم

از قضا اینکه استنباط کردم اشخاص مصری خیلی مایل مسافرت میباشند و عده آنها بشصت و پنج نفر میرسد و آن دو فوجی که امین پاشا میگفت یکی شصت و پنجاه نفر و دیگری هشتصد نفر

روز دویم ماه رکشتی خدیو را امین پاشا به دو فیله فرستاد تا از آنجا سرباز و حمال بیاورد مدت رفت و آمد کشتی دو هفته طول کشید و اتفاقا چنانکه گفته بودم امین پاشا چند گاو شیرده و چهل گوسفند و بز و همین مقدار خرما و مس و جوجه و مقداری حبوبات برای آورده بود که در زمان اقامت در نیتا تراکف ها را خواهد داد و در این حوالی چیزی جز صیگاو یافت نمیشد

امین پاشا و کارآقای و هشت نفر سرباز در سیصد متری فاصله از اردوی ما منزل کردند و در اینمدت پانزده روز با خوشی خواهد گذشت چه با رفیق مانند امین پاشا و کارآقای بسر بردیم ولی کارآقای تحلیلی نمیدانند و هر آنچه از من شنیدند بامین پاشا نقل میکردند و بحثی برده نمیشود امین پاشا حکایت کرد که وقتی کارآقای را بخرطوم در آنجا مرسلات مرا بکاغذ رسانیده و چون از امین پاشا آن وقات کارکاشید که جمعی بدومن میآیند اتفاقا گفتوگوئی نمیده در اینباب بدش افتاد و پس بکارآقای نشخوان آورده و موهومی الیه و بارنش الفت کرده برخاست بشدد و انواع اذیت را درباره وی بجای آورده و ایشان بهزار حیله خود را خلاص کرده و کنار دریا چه آمده و آنجا یک نفر از نوکران کارآقای زورقی بدست آورده و در آن نشسته بنزد من آمد و چون از ماجری مطلع شدم سپاهی آهسته بر داشته در کشتی خدیو نشسته با نوزده نفر بقیه کارکارکارآقای و بارنش را خلاص کرده آوردم

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

ولی چون کارآتای راعریان کرده بودند، روزنامه نوشتجاتش نیست فاپوده خلاصه از قرارتقریرات کارآتای وامین پاشا فهمیدم که قاصدی که فرستاده بودم ۲۷ ژانویه از زنگبار حرکت کرده است بعبارة اخری یکماه بعد از حرکت ما از یامبوبا رفته است پس مکتوب ما را زودتر بهم رسانیده باید اول ماه نوامبر به اوگاندا وارد شده است بالجمله دوازده روز قبل از ورود او این قضایا بگارآتا رسیده بود چون دهم نوامبر ۱۸۸۸ کارآتای از انیورو خارج شد پس معلوم میشود که مکتوب در نزدیکی های امین پاشا رانده بوده که رد شده

امروز صبح ستت تو نگاچی با چند نفر جوان بنگا فرستاده ستت تو دو گاویش میسیدو دو یک گاویش پاش خصی شده فرا نبوده بعد دیسان اشجار اقاقیا نصفی شد تا بتمام خود را از خشم خویش بازستاند ما برو کی که یکی از همراهان ستت تو بوده و در این مدت خود را شخصی چیدانست بی جهت حرکت میخواهد که در آن وقت آن گاویش مجروح صدا کرده بطرف ما برو کی دویده او را بر زمین انداخت پهلو و باز و شکمش را با شاخ سخت مجروح نموده در آن بین ستت تو صدای نا شنیده خود را بما نجا رسانیده ما برو کی را بدان حال دیده فورا کلوله بر سر آن حیوان رها زده پایش در آورد یکی از آنها این خبر وحشت را بما رسانید ولی ستت تو چهار اسبه که پیشتر نیز عید نموده بود در آن وقت که ما برو کی را بدان حالت وارد کردند آن گاویش ها و بزهای کوهی را نیز آورده بود عجب آنکه مردمان ما در سرعت خود با شتل زدن قبلی نزاع میشود

شب سیم آوریل باد طوفان سختی برخواست امین پاشا فرمان داد که کشتی ندیو لکر از ما را در طوفان اگرچه خیلی سخت شد ولی کشتی صدمه ندیده و ما را در روز سیم ماه مطالعه کارآتای بدین رئیس خود آمد و برای دو سه روز بنزد من و امین پاشا بگیر گرفت نمودیم

امروز بعد از ظهر دو نشانی بجهت امین پاشا من گفت یقین دارم که یاران من را فی برفتن مصر مجبور نخواهند شد ولی سیوتنس و سوونیان اگر شما با من بمصر نیایند حرف تنها را می شنوند گمان میکنیم اگر شما چیزی به تنها بنویسید بزودی بدست هیچقدر تاکیدی نموده برفتن امر نمایید ولی من میدانم که آنها را فی نخواهند شد تا اشخاص مصری آماده حرکت اند ولی افسوس که زیاد نمیشوند

این بهترین جوابی است که تا کنون امین پاشا بن داده است

گفتم خیلی خوب من شما و مطلب دیگر دارم که با حرف خدیو سه مطلب میشود خواهش دارم که با دقت و تامل جواب آنها را بگویید

نخستین مطلب آنست که چنانکه مکرر گفته ام اطاعت خدیو را نموده بمصر باز گردیم و بعض فرود بمصر بر واجب شما و صاحب منصبان دیگر بر یاران شما داده میشود در باب آنکه حکومت کاری بشما ندهند نمیتوانم جواب درستی بدهم ولی هیچقدر میدانم که حکومت مصر سر حد زیاد دارد و دل شما شخص با کفایتی را نمیتواند لازم دارد و هر گز شما را بجای نخواهد گذاشت

دوم مطلب آن است که لنپلد پاشا و بلژیک شما پیغام دارد و ست برای آنکه طلا ست توانی دوباره ویران ولی سالم گشته و دوستی

دولت میزانه گذشته بیست هزار انگلیسی را در آنجا تلف نماید و حکومت آن بلاد را بشما واگذارد سال سی و هفت هزار و پنجاه فرانک بشما جواب داده و منصب سرتیپی بجهت شما رسیده و گفته اید که این کار موافق میل شما نیست مخابرات امین و دنیل و کنکور را بر پاشا نشان حکم و قانون را در بلاد استوائی معمول دارید

سیمین مطلب آنست که اگر میخواهید که اشخاص شما راضی برفتن نیشوند شما با آن کسانیکه مطیع بوده از اینجا حرکت نمودند با ما ساحل شمالی دریاچه نیانزا آمده در آنجا با هم یکجائی مستعد اصلاح قلعه ساخته آنرا ضبط نمائیم من در این کار با شما همراهی میکنم و بعد لوازمات خود را از قبیل تفنگ و فشنگ و غیره شما داده خود بطرف رنگبار میروم خواهش دارم که سخنان مرا تا چند دقیقه دیگر گوش نمایید حکومت مصر از اول که خواست در اینجا نیانزا مملکت خویش را وسعت دهد سهو کرد چنانکه سهوش بهمه کس واضح شده بتوسط که حکومت مصر گزارنده نگاهداری و لایات خط استوائی بیرون نخواهد آمد و نخواهد آنها را ضبط نماید

حکومت مصر اگر خواست که از وادی هلفا ما را بیرون و با خرطوم ما را برابر آهنی بکشد و آزاد را آماده و فیلیپس بیرد ممکن است بتواند بلاد استوائی نگاهدارد ولی شما میدانید که حکومت از عهده اینکار برنیاید معذلک هر گاه مخارج سالیانه این بلاد را سیصد هزار انگلیس فرانک و پادشاه بلژیک میپردازد که گفته شد هر سال آن مبلغ را بشما میفرستد شما گفتید این مطلب را بتصدیق نمیرسد ولی اگر از اینجا با منبوبا که همه از یکدیگر مسافت دارد در چهار نقطه قراول خانه ساخته و شصت تن صاحب منصب و یکهزار و دویست تفنگچی بحافظت راه گماشته شود آن مبلغ برای خرج سال کفایت نمیکند اکنون برای شنیدن جوابهای شما حاضرم منتظرم باشید

امین پاشا گفت زیاده از حد محزون و مرهون مرحمتهای شما شدم اگر تمام لشکر خود را داده بخدمتم نمیتوانستم که زبانم قاصر بر گفتن آنها میباشد ولی چنین نیست که التفات شما را دریابم خود نادانم اکنون از روی صداقت و راستی فرمایشات شما را بسمع میدهم

جواب مطلب اول را مکرر گفته ام حاجت بتکرار نیست

در باب مطلب ثانی من از جانب حکومت مصر بدینجا آمده ام و تا زمانیکه در اینجا باشم این بلاد را برای حکومت نگاهداری میکنم و وقتی که بروم امیدی نمیبرم سی سال است که در زیر پرچم مصر خدمت کرده ام اکنون بزیر پرچم آلمانی بلژیک نخواهم رفت علاوه بر این با منبع نگاهداری ایالات ممکن نیست خلاصه با کمال بندگی که نسبت بپادشاه بلژیک دارم از پذیرفتن این تکلیف معذرت میخواهم

اما در باب مطلب سیم گمان ندارم که رفتن و بگفتن یانیانزا برای یاران من اشکالی نداشته باشد زیرا که تنها بمان از رفتن بمصر امتناع دارند چه برای رفتن بمصر بایست هزار نفر مرد و زن بجنبد را حرکت داد و آذوقه آنها را معلوم و قرار گذاشت که از کجا باید آنها را خرید و سوئیشان را

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

نمیتوانم بگردن بگیرم ولی از اینجا تا دکتور یا راهی نیست و نقشش آسان است خلاصه مطلب اخیر بهتر از همه و کمان بدبرانست

کشم حال تعجیلی نیست من باید تفحص باز تلو و عقب ماندگان بروازم شما در اینجا نیست پشت رودی اینکار را دیده و با یاران خود مشورت نمود و آنچه را که صلاح خود دانستید اختیار نمایید

بعد از آن مکتوبات متطبعه را که نفران لرد آمیرستی بمن داده بود بامین پاشا دادم و در آنمیان مسوده مکتوبی بود که شاراله شیرازی کرک نوشته بود و آن مکتوب را در ۱۸۸۶ نگاشته و مطلبش این بود که ولایت خود را با کمال رضایت بدولت انگلیس یا دول دیگر اروپا تفویض نماید

امین پاشا گفت اینکار عجالتا محرمانه و مخصوص بوده نباید حتی آنرا انتشار داد چه جواب حکومت مصر را نمی توانم بدهم

من در جواب گفتم چون حکومت مصر قادر بر نگاهداری این ملک نیست پس از شما دل نگ نخواهد شد چه این ولایت وقتی خاید بدستوان برگردانده و اینرو بدان مربوط باشد و این کار هم در صورتی است که شما تکلیف پادشاه بلژیک را بپذیرید پس چون شما از فرمان پادشاه بلژیک سر باز زدید

از این بابت بود که شما گفتم بنام کمپانی مستعمرات انگلیس اصفهات را ضبط نمایید شاید در انگلیس تا کنون این کمپانی تشکیل شده باشد

فصل شانزدهم

بودن در نزد امین پاشا

(از چهارم تا سی ام ماه مه ۱۸۸۸)

منازل بلاد سنوالی — طوفان در نشابه — لانه زنبوره — دریاچه ابراهیم — در دی نگباریان در دات بالکا — رفتن بکمر پارک تفحص دو نفر غایب — زنگباریان طوفان ساخت — تعارفات امین پاشا — صاحبمنصبان امین پاشا را از نظر من گذرانیدند — در دی گادو کو سفند — حرکت کشتی جدید بطرف سوا — شکار با بروکی — آلات نجومی امین پاشا — رشن رودسای موجی — ورود کشتی جدید نیانزا باسلازان — ترتیبی برای تفحص عقب ماندگان دادم — فرمان من با فواج راه باو زده — رقص و داع زنگباریان — فقدان حیوانات و اسلحه و ذخایر — اولین کشتی نشین دریاچه البرت — دو قله نزدیک و دوا تیوری شرقی — امداد امین پاشا کاپارکا — دکتر امین پاشا — خبر حمله رؤسای کاکو و موسیری حمالان دیگر — حمله با بارد دی کاکو — با ماز نفی و کاویر — در اردوی موسیری رقصهای اهالی دیدیم — رقص مبارزین با زاغی — موزیک در برابر قبایل — اردو در نیه نوزارکم — تعارف رؤسا — موسیری طالب صلح است

از سوا تا نشابه نه ساعت مسافت است و از نشابا تو کورو پنجاعت و از اینجا تا دادی العین سیزده ساعت راهست — منازل بلاد سنوالی

عبارت از زراعت بود) که در سمت شرقی رودخانه فعلت و دو قبیله که آخرین مرحله است که با آنجا کشتی میرود و دیگر هیرو و لابره و موزی و کیری و بدن و عاقب سه منزل دیگر بیشتر است که همشان گسسته بوده و در سمت غربی رود نیل واقع اند

امین پاشا امروز با ما در باب قحط و غلا و دریاچه و کمپانی با من صحبت داشت ولی موضوعی البته که خیال مخفی دارد که بدان پی نبرده ام

روز ششم ماه مه که در نشابه بودیم طوفان سختی امروز صبح از طرف شمال شرقی برخواست و هوا را مه گرفت دیگر نتوانستیم حرکت کنیم و سلطان آباد تا نزدیک غروب آفتاب بر اب آورده امواج بیکران هی بر بخواست و برای ورق فانی خیلی خطرناک بود

هشتم ماه مه امشب با امین پاشا شام خوردیم شرایط و ثنایی صحبت امروز گفت کاروانی راه او سکوزانی پسند و میگوید بهتر است که از راه قبور برویم خلاصه از خیال امین پاشا را نمی فهمم

هشتم ماه مه هر روز طوفان باد و باران میشود و خرشش عدو رویت برق در این بیابان هر آدمی را چاک میکند .

امروز خانه زنبور را پیدا کرده در آنجا سی هفت پنجه زنبور چون بوقت تنها را ملاحظه کردم دیدم که در پنجه های جلو پنج ناخن و در پنجه های عقب چهار ناخن دارند برای بعیدن طعمه زنبور نیز تنها حیوانات نیگر فک اعلی را بلند نگرده بلکه همان فک سفلی را پائین میآورد

یازدهم ماه مه از امروز آذوقه ماروی کمی گذشته و مختصر است که در عقب آذوقه روانه کردیم بشوز معاودت نموده اند خیلی نگرانیم که مبادا دوباره چار قحطی شویم بسیو رتفن قبلا قحط صغرا را شروع است

بر عقیده امین پاشا دریاچه ابراهیم یک شعبه از رود نیل است امین پاشا و گردن در سوء عقیده گردش کرده اند

شبانه برای خبر آوردن که چهار نفر از مردمان ما در دات بالکا رفته دو نفر شان را بومیان کشته و دو نفر دیگر را سخت مجروح نموده اند

دوازدهم ماه مه امروز صبح دکتر پارکر را با چهل و چهار نفر مأمور نمودم که بدات بالکا رفته رسیدگی نموده از نزاع و قتل دیروز مطلع شوند که تقصیر با مردمان ما یا بومیان بوده است قدری بعد یکی از همراهان قافله که زخمی سخت برداشته بود رسید و قرار که تقریر میکرد و میگفت با بومیان مشغول معاوضه آرد و گوشت بودم که صدای تفنگ بلند شد هر یک بطرفی دویده بعضی آمدم در آن بین یکی از بومیان مرا تعاقب نموده زخمین نمودند من فرار نموده در بیشه بوته و علف شب را بسر برده صبح چون کسی از همراهان را ندیدم راه پیدا کرده خود را بارد و رسانیدم

خلاصه من از وضع اهل قافله هیچ راضی نیستم و حرفشان را هم نمیدانم که راست یا دروغ است چه پشان در دروغ گوئی مسلط اند که تشخیص راست یا دروغ شان مشکل است

سیزدهم ماه مه دکتر پارکر مراجعت نموده و دو نفر زنگی را آتش داده بود یکی نفس نگذاری و تفنگش را پیدا کرد همینقدر در آن حوضی آن

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

بچار گشته شده بود رسیده و آزمین را خونین یافته

شب بار طوفان سختی شد ابرهای سیاه بروی آسمان آمده و باران شروع شد و بطوری تند میوزید که سیخ چادرها را کنده و آنها را واژگون نمود و بادبان مانند سد رودخانه بکلی خراب شود صد اسکندر دعا لعین افسرده قافله از آب پر شده و جلو گیری نمی یافته بود در این شب بطوفانی مقاومت با این باد و باران فوق طاقت بشر دهین در گوشه خزیده بهر سکوت بر اب خدا و قاشای خود ضعف محوف نمودیم و تا صبح بدین حالت بودیم چون صبح دمید از خیمه گوشه چشم جائی را امید بهبود دیدیم که چادرها واژگون شده و بطوری تمام غرق آب است افسوس که روز نوزدهم تماشای دریاچه را نخواهیم نمود که کشتی خدیو در بندری باشد و گرنه در چنین موقع یقینا طوفانی شده و درهم می شکست

روز چهاردهم ۱۴ امرور بعد از هر کشتی خدیو رسیده مقداری ارزن و چند اسکناس شیرده برای ما آورد و امین پاشا بهریک از اتباع ما و از جمله بمن کفش بن داد و یک پیراهن و یک شلوار و یک نیم تنه و یک پیراهن و شلوار هم بگماشته پارک بخشید علاوه بر اینها بهریک یک کوزه عسل و مقداری میوه امروز دانیج و هندوانه و پیاز و نمک داد و من قدری تنباکو و مربا و یک شیشه چای پیش تعارف نمود

از این تعارفات مخصوصا از اینها معلوم میشود که امین پاشا بدگمانی کرده و آن قسمی که خیال میکردیم نیست و اینقدر مجلد در حرکت لازم نبود چه اینجا ییلاق تمام سیاحان خوبان است که از هر سمت میآیند و در اینجا مدتی استراحت میکنند و ما را هم برای اینکه زودتر بمقصد برسیم و از زحمت و مرارت بکاهد بهمین جا رسانیدند

امین پاشا امروز سلیم بک و عباس افندی و چند صاحب منصب دیگر را نزد من آورد و دو سه روز قبل امین پاشا گفته بودم که اگر در جزیره نیاماس جائی بسازد و اسباب سهولت مخابرات شده علاوه بر این میتوان در آنجا آذوقه انبار کرد و موری الیه نیز وعده داد امروز دوم که بطور تضرع و التماس با عباس افندی گفت که در جلو سیستانه من قول بدهید که چهل نفر برای ساختن این بنا روانه نمائید من از این موضع خیلی تعجب کردم که چگونه شخص حاکم و فرمانفرما یکی از تابعین خود بدین قسم تکلم مینماید

امروز در صحبت با امین پاشا معلوم شد علاوه بر آنکه من باید دوباره بدریاچه البرت معاودت نمایم دو ماه دیگر هم باید در آنجا معطل شوم چه امین پاشا از خلاصی من نه تنها مضطرب نمیشود بلکه منتظر میشود که من برگشته و باز آورده بعد به دو فیله روم وی در آن وقت

(بقیه)

مقسم مغرور شود و همیشه میگوید مردمان من راضی بر فتن مصر نمیشوند ولی تا دریاچه و کیتوری را یقینا میآیند

از امین پاشا سئوال نمودم که میگویند شما سیزده هزار گوسفند و گاو و از راضی مصری گرفته اید گفت این اغراق است ولی وقتی بحکم رئوف پاشا قریب هشت هزار گاو و گوسفند از ما گوکا مطالبه نمود بعد از وی باز خواست سخت نمودند چه این قسم غارت اسباب خرابی بلاد میشود برای من هم اتفاق افتاده است که نصف هشتصد بلکه هزار رأس گاو گرفته باشم ولی هرگز پیشتر از هزار شصت اتفاق نیفتاده است

دیروز و امروز هوا خوب بود با خوشی گذشت

شانزدهم سه کشتی خدیو امروز عازم مسوا و دو تای معین پاشا بلکه چند تن حمال پیدا کرده پیاده روند که جانشین اشخاص فوت شده یا فراری باشند برای مشولیات مردان خود فرمانی دادم که راهی که بطرف ماوازه رسیده ساخته صاف نمایند تا حرکت در آن آسان باشد

فتاح نام ترجمان که زخمی در گشتن بهمرسیده بود امروز بکلی شفا یافته است پرقاسم را که گاهگاه وحشی مجروح کرده بود کمی بهتر شده است آن شخصی هم که در لاتا مجروح شده بهتر است

هفدهم سه دو هزار و سیصد متر از اماسخته شده است

هیجدهم سه دو روز است که با امین پاشا قدری علم طاقی میآموزم

پسر قاسم امروز مرا برسم بالین خود طلبیده و چیزهائی که در پیش دارد بمعروف و مستقر برا خواند از پیش هم ولی من با وی گفتم که دگر با کی نیست زیرا که تو چاق و قوی خاطرت جمع باشد که زخم تو خطرناک نیست اگرچه چیزی از ران که است ولی کشنده نیست امین پاشا در بخت من از تو سر پرسی میکند و من چون دوباره بدریاچا معاودت نمایم انشاالله تورا صحیح و سالم خواهم دید

گفت آقا اینکه شما میفرمائید شدنی است چه از من چیزی باقی نمانده است زیستن این بیچاره منظر حزن انگیزی دارد یک چشمش نابینا شده و دو دندانش شکسته زبان و لبانش درهم دریده است

چاسی دیس طایفه کاوالی دو روز قبل رفته بیکلو بنیس نیاباسی دیروز رفتند کاتن را هم میاپان رفت چه کاباره دانش را ویران کرده است مردمان ما از آنجا نیستند امروز مرخصی گرفته بر گشتند و دیشب برای وداع ضیافتی نمودند

دو نفر از شکارچیان ما دیروز دو گاو میش زده اند

در این چهار شبانه روز خیر و بسیار نسیم دریاچه چنان خنک شده است شبها نسیم خوشی میوزد و ماه در آسمانی که پر از ستاره بود طلوع نمود و قایم پایان روشن شده سطح دریاچه تا نقره خام نظیر میآید طغیان امواج آبش فرو نشسته اند زنگباریان نبویان که با کمپدکر دشمن جانی بودند

(بقیه)

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

اکنون با همدگر خواندگی و قاصدی بیشتر

نوزدهم مه راه ما دوازده فرسخ یکصد متر ساخته شده است تمام طلف بوته را کنده و راه را هموار نموده اند

بیستم مه امروز دو مرد کوچک در چادر من گرفتند که تا نهصد متر از رنگ بودند

بیست و دوم مه با پور خدیو و نیاترا با یک نوکر امروز صبح داشتند نفر سرباز و یک پاره یک خود دان و صد و سی حمال بومی از طایفه مادی آمدند و قدری مشروبات و تاریخ و هندوانه و انار و چیزها آوردند علاوه بر آنها شش گوسفند و چهار بز و دو الاغ قوی یکی از این ها برای کترپارک آوردند با پور نیاترا آنها همه بسته طول و سه تیر پهنا دارد خلاصه پس فردا خیال دارم که در عقب باقلوه و بازنگان بروم مسیو ژفسن و سه سرباز سودانی نوکر کوسه ترنکو و ما بزوکی چهار روز در زندان پاشا میکذارم علاوه بر سی یک صندوق فشنگ رنگتن که باین پاشا داده بودم باز دو صندوق فشنگ و کنسرو و خیمه دو نفر ول یک لاسپا و کشتی چولادین و آنس را بومی الیه هدیه نمودم

بانجو هش این پاشا مکتوب ذیل را نوشته مسیو ژفسن داد و ما برای شون این پاشا بخانه

اگرده سرازان پس از چند دن با صحرا نوردی و جنگل پیمایی بساحل نیاترا رسیدیم از این مسافرت را نفرمان خیلی بصعب گذشت و این بصعوبت زحمتان بود که شما را از ایمکان خلاصی داده بمصب ببریم چه از هر طرف او را برشما بسته اند چنانکه زدوخورد بعضی پوشیده نشده و خرطوم دست سپاه محمد جانشین محمد فتاده و گرزدن پاشا و تمام سپاهش کشته شده تمام توپها و کشتیهای که در میانه بربر و بحر الغزال بود بتحت تصرف در آورده نزدیک ترین محل مصب بدریا اکنون همان طاقات که در این دهکده واقع است چهار تیر چیده بودند تا شما را از این ممالک خلاصی بدهند نخستین دفعه گرزدن انجر خرطوم روانه کردند ده روز بعد خرطوم محاصره شده تا آنکه گرزدن و تمام سپاهش طعمه شمشیر شدند پس سربازان انگلیس ما را در آسلی آمدند ولی آنها چهار روز بعد از کشته شدن گرزدن رسیده بودند بعد از گرزدن هر دو طرف از راه آشتی و صلح آمدند ولی چون بعد از کفایت نوکر و حمال پیدا نمودند چهار سعادت نمود بعد از گرزدن فشیر روانه شده بومی الیه نیز در راه آمدند و دشمن با سعادت نیاورده بود اینها را شما میگویم تا بدانید که در مصر شما را فراموش نکرده اند خدیو و توپر پاشا شما را از خاطر نبرده اند و مطلعند که شما در کدام پایه ای نوده اید و در واقعی را داده اید بنابراین مرا نیز در شما فرستاده تا شما را ببرم و پاداش این خدمت را بهر یک از شما عطا نمایم بنابراین هم خدیو بمن امر کرده که اگر میل آمدن بمصب را نداشته باشید ممکن است در اینجا بمانید ولی در اینصورت اگر سربازان مصر نرود و من بجهان از نظر منقطع میشوم و هر صدمه که بشما وارد آید دیگر خدیو در دفع آن بر نخواهد آمد اگر راضی بقبول مصب شوید من شما را تا رنگبار برده و از آنجا با کشتی تا سوئز رفته از سوئز بمصر بسهولت میروید همینکه بمصر رسید تمام مرتب شما داده میشود از انعامات هم درباره شما خواهد شد مسیو ژفسن که یکی از رضا جویان خدمت

بنزد شما فرستاده از جانب من این رسالت را ادا خواهد کرد من خود بتعقیب عقب بازگان و بارها میروم بعد از چند روز دیگر معاودت کرده از شما طلب جواب خواهم کرد اگر راضی بر فتن مصر نباشید شما را باخود نمیبرم اگر مایل باقامت شوید پس با شما وداع نموده و خود و کسان خویش بمصر میروم شما را بخدا سپردم دوست شما هستافو

بیست سیم مه رنگبار یان شب برای وداع رقاصی میکردند با وجود آنکه از مخاطرات و خستگی راه بجوی مطلقند معذلک خرم برابری مردانه خود نمیآورند و مستانه بعضی از آنها میدانند که این دفعه آخرین ملاقات این پاشا است

بیست چهارم امروز حرکت نموده پس از طی شانزده کیلومتر و نیم به بازوکه رسیدیم این پاشا نیز بشابیت آمد من در طلایه سپاه رفته جای خیمه را که این پاشا برای ما گرفته بود تعیین کردم در راه سه بار از سوء قصد این پاشا که بر یک طرف پاشا و بلام نظامی دادند بعد با این پاشا دست داده همدگر را وداع نمودیم پس از آنکه چند قدمی رفتیم پیک آن از خیمه ما نکرده نشان کرد من هم چاره نفر از افراد قافله را نزد این پاشا فرستادم از او قضیه خبر دادم باز چون یک کیلومتر نیم از او دور شدیم بشتاد و نفر دیگر از آن خیمه ها بدر رفتند و چند تیر بسپاه ما انداختند کرآنها را سپاه خارجی تصور نموده و کی از آنها را با گلوله از پای در آورد و دیگران تند تر فرار نمودند نفر دیگر از آن خیمه ها باقی ماند بود سپاه را دادم که از سوء قصد آنها غفلت نورزند و باز چند نفر را نزد این پاشا فرستادم تا از سرگذشت ما ستفسار نماید

در فاصله نه کیلومتر از بازوکی نسبا بطرف جنوب شرقی منعطف شدیم و خوش خیالات بودیم در آن حین یکی از نوکران پیش آمده گفت آقا این کوه سفید را ملاحظه نمائید من هم نگاه کرده و بری دیدم که تا نه فقره خام سفید بود گفتم مبادا مقدمه طوفانی باشد بعد بپیشتر رفتیم دیدم کوه برف بلکه کوهی است سفید رنگ فرمان توقف دادم عینک گذارده قدری ملاحظه کردم دیدم کوه برفیست که از برف مستور است

بعد شروع بحرکت نمودیم تا دو ساعت دیگر هم کوه دیده میشد ولی بعد کم کم از نظر مخفی گشت این خبر را نیز برای این پاشا فرستادم اما تعجب است که چگونه باقر و رشی و این پاشا بچنین کوه رانمیدهند رشی اول کسیست که در دریاچه البرت گردش نموده از ساحل غربی حرکت کرده بساحل شرقی آمد

مازن یک در سنه ۱۸۸۷ از همین راه مجبور گردیده یازده سال بعد نیز از این پاشا با وا پور خویش تجسس آدم سفید آمد

چون از چگلو نیاترا کوه برف دیده میشود پس از روی دریاچه پیدا نمیشود و پس تحقیق کردم که چگونه این اشخاص بچنین کوه رانمیدهند

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

ولی از نجا بات خوفیده ام که جلگا با یلات مخصوص داشته باشد تا کوه دیده شود مثلا در جلگه مرگزه اطراف راست دیده میشود و در اطراف
بخوبی میرای سیکرد نه چنانکه در سایر راه که گذشته کرا زمینا تر اجلعه بود میرفتیم در راه تپه دیدم که نزدیک با تپه ای مشرقی واقع بود و پرچمی
نشان داده و در روزنامه خود نوشتم ولی این دو دفعه که از این راه میآئیم هرچند دقت کردم آن تپه را ندیدم

امروز بعد از ظهر کاوالی با چهار صد نفر مرد مسلح از جلگه امین پاشا میرفت چنین بامت که موسی الیه با کارگاه سر نزاع دارد و دو نیت که
کاتترا و پسیکو نیز با او امین پاشا باشد

مکتوب ذیل را ایلچی نوشته است

آقای عزیزمن از خبر فرستادن حضرتعالی خیلی پریشان شدم بهر اطراف سرباز فرستادم که آنها را پیدا نمایند شکری آقا را نیز دیروز نامه نوشتم که
بعد شنیدم که صد و چهل تن حمال در سنوا هستند کشتی خدیو را بدانجا فرستادم قصدم این است که آنها را آورده یک دسته سرباز همراه
بخدمت شما روانه نمایم از کشتیان آنجا خیلی خوشوقت شدم پاپا یکا را برای این سفر بفال خوش گرفت خیالم بر این شده است که امروز فردا
از همان راه عبور کرده آنجا برسم

همیشه در خیال آن آقای هستم که در خدمت شما بودم

دوست صدیق شما وکتر امین

این مکتوب را نیز امین پاشا نوشته

آقای عزیزمن رقیمه روز شرف حصول ارزانی داشت چنانکه در مکتوب سابق عرض کرده بودم وابوری کی منصب حضرتعالی فرستاده
بودم برگشت ولی هشتاد و دو نفر حمال آورده است باقی فرستاده وشده اند آنها را بدست پنج نفر سرباز و یک صاحب منصب سپرده بجهت
شما فرستادم اسامی شان را نیز گرفته بصاحب منصب مذکور سپردم که در حضور شما بدهد دیروز شنیدم که فرایان موکانیا رسیده اند
آن ده نفری را که فرستاده بودید با حضرتعالی روانه کردم کاوالی و مردانش را نیز فرستادم بکاتن را نیز فرستاده ام که بکسکن خود رود
خیلی میل دارم که آن کوه سنید را به بینم و تنها جای متعجب است که بهیچیک از این مسافرین این کوه را ندیده اند

باز از خوبها و زحماتی که درباره ما بخرج میدهید اظهار تشکر مینمایم چون حیاتی است در هر جا بمانم همه جا بخوبی خاطر شما را مدام
خداوند شما را امدد و نماید

دوست حقیقی شما وکتر امین

پست پنجم و پشتم چون امین پاشا از قصد ما نیت ما خود را گذشت اشخاصیکه با جانت موسی الیه آمده بودند منازل خود رفتند
امروز بعد از ظهر بکاتن آمده مرا از بابس گفت که کاکا نکو موسیری را که گرفته شده و قصد ما نیت شما را دارند من هر چه فکر کردم
دیدم دشمنی آنها با مسیری از روی حسادت و رقابت با طوایفی که با ما دوست شده اند باشد خلاصه صد و یازده قصه داریم و هر یک
کلوله دارند و با روت زیادی داریم پس باید با حرکت نمائیم بهتر آنست که اول کاکا نکو را پیش برده بعد بموسیری حمله نمائیم
امروز هشتاد و دو نفر حمال که امین پاشا فرستاده بود رسیدند و سه نفر سرباز هم برای خدمت من روانه کرده بود هر یک از بنگاریان ما
مواجب یکتومان بود بعد از ظهر که هوا نهایت گرم بود بجهت زیاد از تپه بالا رفتیم جای مناسبی بدست آورده چادر ها را برپا کرده
دادم تا قبل از سپیده صبح بر کاکا نکو حمله نمائیم یک ساعت از روز گذشته حرکت کردیم

پست بیستم چهار کاکا نکو را برداشته بودیم بخوبی از عهده امور بیت خویش برآمده و کاکا نکو را فراری داده بودند
خلاصه قریه ای که طرف کاکا نکو را گرفته بودیم که بطرف ما میآمدند و حمولها و مردمی بسیار بزرگ قرار بنگاریان ما مصری در دست
داشتند از دیدن ما متحیر شده ایستادیم ما را نیم نهان کمیسنه از کجا آمده اند چون خوب نگاه کردیم در میان کاتن تو برادر ما را شناختیم
فهمیدیم که کاکا تو را مأمور فرستاده است از این وضع ما خیلی مشوش شدیم چه اگر این سپیدان اندک شده ما ستان خود را دشمن تصور میکردیم
بعضی از آنها را در نزد خود نگاه داشته و بکاتن فرمان دادیم بتعجیل هرچه زودتر از خود رفته و محرمانه بگوید که اهالی موسیری با قصد نزاع
دارند منهم خیال دارم که بتحیر بر آنها حمله نمایم از مأمور هی خواهش دارم که با اندک دسته آمده با هم بتحیر انجام دهیم
نزدیک ظهر بکاتن رسیدیم او را بجنگ موسیری دعوت نمودم وی هنوز آماده نشده

پست هشتم آذوقه زیادی برای قشون ما حاضر کرده بجهت ما اکنون بر کبت از صد و یازده رنگباری در آمده منتظر شش طلاج
نوکر و صد و یک حمال سه نفر از سربازان امین پاشا که تا منزل دویست و چهار نفر علاوه بر چهل نفر بومی
یک ساعت بعد از غروب آفتاب مأمور هی با یکهزار نفر مبارز دلیر که قاطر مسلح انگلیس و هنوز نرسیده تنها را با من کاتن و برادر او بسرعت
منزل دادم

پست دهم یک ساعت از روز گذشته بطرف دشمن شیم بوسیله روشنائی ماه حرکت آسان بود یکصد نفر از مقتدرین سپاه را مأمور
جلو افتاده و سایرین را صف کرده پانصد تن از اهل کاتن را در ساقه سپاه بوده قاطر مکوت حمل کرده برای حصول مقصود آماده شدند
چون نزدیک باردوی موسیری شدیم تکالیف و سایر اگشم و کتر پارک با پنجاه تن مرد مسلح در قلب سپاه جای گرفته کاتن با سایر زنان مأمور

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

قاره واوه و یکا و کاذیرا و مردنشن را در بین نگاه داشتم و بعد بسرعت فرار حرکت دادم

ولی غره و این بود که چون بتسیری رسیدیم عامی فرار کرده رفته بودند اعدای باقی مانده بودند تمام گاو و گوسفند خود را نیز برده بودند ولی نباتات زرت و مزارع سیب زمینی و ماقلا و سبزی جات و تنباکو بر جا بود من با طبع اصلی خیلی خوشوقت بودم از اینکه کار بدین سهولت گذشت و مطمئن خود از دفع کسی نبا مقصود اصلی آماده شده بودم که بدست آوردیم در اینجا هم بدون تعدی بارست

در یکی از آن خانها یک بوله قرمز پیدا کردیم از این جا معلوم میشود که سال گذشته کاناری کارا نشسته اداره داشته اند

بعد از ظهر بزرگان قبیله از دهی جمع شده و شروع برقص نمودند رقصشان خیلی قاشق دهشت بر سر گذشت پیاده رقص میکردند و بهمان آهنگ طبل میزدند صدای مزبره و خنده بلند بود بعضی خود را بشکل غریب آراسته بودند گاهی با اجتماع خود تنگی میکردند گاه تو از اصوات جنگی شروع کرده بچلی زیر فتی میکردند بعد که عصا بخی را بلند نمودند دیگر تبه کمیاب دهشتناک دو نفر رقاص جواب میدادند در پنجاه پنجاه فاصله که من صف اول ایستاده بودم گمان میکردم که زمین متحرک است چونکه سی چهل صف بسته بودند و هر صفی مرکب از سی چهل نفر بودند بنابان کیدفعه بپا جسته و با هم پائین میآمدند و نیزه های خود را نیز بفرمان آن صاحب منصب بالا و پائین میآوردند خلاصه انواع بازیها نمودند که در هیچ جا تماشا کنان این قسم تماشائی نکرده بودم

ساعت ۴ پس از سه ساعت حرکت به تپه نزارکم واندو رسیدیم دیدم که گاو و گوسفند و سبزی در خاک ما زاهنی با کمال آسودگی چرا میکنند چون از ما زاهنی سبب این کار را سئوال نمودم علت را بوجهی آورد معلوم شد که با اهالی موسبزی ساختگی داشته اند

ساعت ۵ ما زاهنی سه راس گاو و قدری آرد برای آن دوقه و ذرت و مقدار زیادی میوه و موز و سیب زمینی شیرین برای تجارت آورده بود از آن سوی اطراف نیز برای ما بز و مرغ و آرد و ارزن آوردند بعضی طوایف دیگر نیز با ما پیمان دوستی بستند

طرف عصر کسی از نزد موسبزی آمده مذکور داشت که چون تمام طوایف قبایل با شاه دوستی نموده اند من هم صلاح دیدم که از دوستان شما محسوب شوم دفعه دیگر که بدین طرف آیید تلافی مافات را کرده بعضی تعارفات بجا خواهم آورد

قصد من این است که فردا بطرف قلعه بودو و یا مبویا روم اکنون مناسب دیدم که سرگذشت این پاشا را چنانکه از خود او در اوقات صحبت شنیده ام در اینجا مذکور دارم

فصل هفدهم

تفاصیل تاریخی امین پاشا

تولد امین پاشا و جوانیش — گردش بهزای امین پاشا — آخرین ملاقاتش با امین پاشا که در سنه ۱۸۷۷ بود — آخرین بار دیدن او که برای امین پاشا فرستاده شده بود جدائی چپ اله — کتابخانه ماکائی در واو کاندا — بهزای امین پاشا و قابلیتش در اعمالی که بدو رجوع شده بود — امین پاشا چندین زبان را میداند — بهزا و تصلیماتش — روزنامه نویس — لشکری آقا حکایت میکند که چگونه امین پاشا از نحوی اخلاص یافت تصدیق امین پاشا — بعضی اطلاعات تاریخی امین پاشا — امین پاشا وظیفه دکتر تاریخ نویسی متعلقات تاریخی امین پاشا مقصود از نگارش این فصل شرح حال امین پاشا نیست بلکه منظور نوشتن بعضی مسائلیست که در صحبت از وی شنیده ام که چگونه در سودان سر برآورده و رئیس خود گردون چه کرده است

امین پاشا از اهل آلمان است در سنه ۱۸۴۰ متولد شده اکنون چهل و هشت سال دارد در بدو تحصیل علم طب نموده و بعد بقسطنطنیه رفته طبابت اسمعیل پاشا را میکرده است از فراریکه میگویند در وقتیکه سلطان عبدالعزیز در اسلامبول بوده است بعد در سنه ۱۸۷۵ انجا بدست حکومت افتاده مورد خشم او شده خلاصه امین پاشا میگوید گردون مرا اجیر قرار داده و بجانا مرا شش ماه بیت و پنج لیره نموده بعد بمقصد بنجاه فرانک رسانیده و پس از آنکه مرا با واکاندا فرستاد ماهانه مرا هزار فرانک نموده تا وقتیکه حاکم خاص توالی شدم ماهانه هزار و دویست و پنجاه فرانک شد

در اوقوت گردون نایب قونسلی در خرطوم قرار داده و ماهانه مرا بدو داده و شاید در سر راه بمن برسانید بعد از آنکه نایب قونسل مذکور وفات یافت اثاث البیتش را فروخته قرضش را داده و آنچه بسه هزار رویه و پنجاه فرانک بمن داد قرضش را با دوازده هزار و پنجاه فرانک بصرراه نکرده پس از چندی که خرطوم از تصرف مصریها افتاد ماهانه من هشتصد تا رسید که عجب اتفاقی بود و بمن رسیده است

آخرین ملاقات من با گردون در سنه ۱۸۷۶ و هشتاد و هفت بود در اوقوت و ماموریت کمی نام کلونل پرودی بمن رسید دیگری بنام کلونل پرودی بمصر آمد و بمن گفت که گردون در وضع اراضی حاصل نمایند بعد از مدتی که گردون حاکم عمومی شد از آمدن پاشا خوشش نمود که مبادا صاحب منصبان مصری از هر سنه تقشه بلا دستوری او بردارد و ترکی پاشا نامور این کار شده کلونل پرودت زود تر رسیده از لادو بخانگو آمد ما از آنجا از دکتور یا برودی آمده بعد از لهجه تغیر یا خانگو آمد ولی در آنجا مریض شده و ناچار که در لادو بترد من آید در اوقوت و اوری رسیده و مازن بک را برای برداشتن نقشه در باچه البرت آورد و کاغذی هم برای من آمده بود که نسخه خرطوم فرستد از آنجا از بحر جمر جا سوار روم چونکه قونسول فیه نسبت گردون کسیر اخوشت آمد بود که زبان فرانسه بداند گردون مرا برای این کار معین نموده چون بخرطوم رسیدم گردون نهایت التفات و مهربانی را درباره من مبذول داشت سخنی که همراه داشت که نامه شاه را بهم و حال آنکه نامه

PDF.tarikhema.org

کسی با وی در سفر حاضر شده ولی من بعد رت خوشم و در منزل صرف نا رو شام میبودم و در آن اوقات کار زیادی بعهده من معوض بود مثلا باید
مکتوبات پاشا و بیک و شاهزاده ها می مصری انجمن کا تو لیک و پاپ خدا بیرا نوشته و نگارش مکتوبات بتالیائی آلمانی عربی نیز بمن
تا چندی مشغول این کار ها بودم بعد مامور امیزر شدم از آن وقت ببعد گردون را ندیدم

در ماه ژوئن ۱۸۸۲ عبد الحمید پاشا در پاشا بمن نوشت که در اثر چند هفته بعضی مهمات و لوازمات جنگ برای من خواهد فرستاد پس از زمانها انتظار
در ماه مارس ۱۸۸۳ پارچه دوستی سیاب برای من فرستاد و دیگر از آن وقت تاکنون که شما آمدید خبری بمن نکرده اند و حال آنکه اسباب
در آن بخیال که مرا فراموش کرده مشغول کار و ترقیات امور ولایات بوده من را زهنمائی خیلی بمن میگذشت اگر روزنامه ها کتابی در
یا هر دوستهای که بعده برای من میفرستاده اند فقط زهنمائی نمود بلکه در میان امور تریتی که همراه روزنامه کتاب از اند حسیبه رحیم شنیده بودم
که ماکای در اوکاندکتا نجا خوبی دارد و همین قبا کوی که شما دادم این شخص فرستاده است علاوه بر آن در بطری مشروبات و مقداری
و کاغذ با چند نمره از روزنامه تمس برایم فرستاده است خلاصه در ظرف این چهار خیلی صدمه کشیده ام

سابقا وضع این پاشا را نوشته ام کلیته مومی الیه مردی هنرمند و زرین دست و کاردان و با کفایت از جمله ارفاقی که با کرد و چند نزع که با سب
کسر بازان خودش با قبه بوده و چند جفت کفش بود که با شخاص خوش وقته بود و او را راضی نگاه میداشت خودش تعمیر کرده و مخلوطی از پیه
روغن کنجد برای ماشینها درست کرده بود و سیاهان در سر هر شش ماه بالیات قدرت خود را میدادند اینها همه دلیل
بر کفایت این پاشاست خلاصه مومی الیه را با هر یک از صاحب منصبان که در ذیل و کنگو هستند تبسم می نمایم که از آنها بعجات برابر است
علاوه بر این چندین زبان میداند بطبیعی و ان گی بشناس است چون تقریبا سی سال است که از عجاجی و اعمال مدیریت لندا
این علم را دوست دارد که تحصیل کرده باشد انگلیسی را خوب حرف میزند اگرچه از تلفظش معلوم میشود که انگلیسی نیست و از لغات و قافی
این زبان اطلاع وافی دارد و در علم پولتیک سیاسی بهره کافی دارد علاوه بر اینها خیلی مودب است

کار و ورزش را بسیار دوست میدارد و مثلا چادرش را در هر موضعی که بر پا میکند خود در اندرون چادر رفته صندلیها را چیده و تختخواب را
گذارده و میزان الهوا و میزان الحراره آورده و قفسی که در آن وقایع ایام را ثبت کرده بیان میآورند و در فرشش در کمال خوشی خطی و پاک و
تمیز است کلیته المانیها در اینجا مدام از اند که دفترشان پاکیزه و خوشخط باشد برعکس بعضی مسافرین انگلیسی که کتابشان بد خط و سیاه
کثیف است و همه جا را خاک و اصلاح کرده اند بطوری که مشکلست از روی آن تشخیص نمود سگوئی آثار خیس بده و سوا حکایت میکند که کمال
قبل کلیته نود نفر از فوج اول از رجاف بگیری آمدند که امین پاشا را نگاه دارند چونکه مشیده بودند که مومی الیه خیال مسافرت بصعید را دارد پس

خیال داشته که امین پاشا را گرفته با خود بر رجاف ببرند چون این خبر امین پاشا رسید گفت خیلی خوب فقط این است که مرا می گذاشتند من از گذشتند
پروائی ندارم ولی صاحبمنصبان مذکور گفته اند که امیر شد جالم اسباب بدگیری دمان خواهد شد بهتر آنست که شعیر بگان بیم اگرچه امین پاشا ابدا
انکار داشت ولی بعد از اضی شده و از سوا خارج شیخ همان وقت اشخاص مذکور رسیده امین پاشا را طلب نموده چون شنیده اند که وی رفته است
بعضی صاحبمنصبان را گذاشته و بعضی را مجبوس داشته با خود ببرده خلاصه اینان چنین بخیال افتاده اند که امروز یا فردا از نزد پاشا می خرطوم اوامری
در لاذو باحاضر امین پاشا خواهد رسید زیرا که گمان میکنند که جز از راه نیل بصعید نمیتوان رفت ولی قصی که شما از اوکاندا آمدید از نوقت با نزده
که غیر از راه نیل نیز راه دیگر برای رفتن بصعید موجود است

فردای آنروز آنچه که از شکر بی آقا شنیده بودم برای امین پاشا حکایت کردم شما را که گفت بلی راست است شکر بی آقا صاحب منصب ارمنی
دلیر است که از خدمت تخت بین درجه رسیده است

بعضی مسائل تاریخی چند نیز از امین پاشا شنیده ام

میگوید در جنگل مرتکوه یکطایفه از شمبانزه (نوعی از میمون) سکنی دارند که در شبهای تابستان بزراعتها و غلهای سوارقه میروند چنین شنیدم
که این حیوانات مشغول درو کردن گوشه در شبانی او حرکت میکنند ولی بعد بچشم خود بعضی را دیدم و اگر مزده بوده هم گرفتار میکردم
همین میمونها وقتی قبایلی از بومیان را دیده و میزدند و معلومت که از صدای طبل مشوف میشدند چه بعضی اوقات در نصف شب صدای طبل شان را
می شنیدم

امین پاشا هرگز در سواحل دریاچه البرت طوطی ندیده است ولی در امبورو از مرغ خیلی دیده میشود

وقتیکه گوش مصری برای امین پاشا آورده بود دو امین دو حیوان اگرچه اسباب خنده بود ولی بعد اسباب با دیت شد بعضی سیاهان گذشته
رکب را بحیله گرفتند و کاغذ را ضایع کرده تخم مرغ را می شکستند اگر پرنده نمی شکسته نمی شد تخم را با ماچی داغ کرده بر زمین زده
خورده میکردند

امین پاشا حکایات بسیار از طایفه دکا نقل میکند چنانکه میگوید همان سیصد هزار روپیه که از مدیریت گاو و گوسفند از اند ولی مزرعه آنها را کشتند
فقط آنها را برای شیر و خون گاوهای بیشمار چه خون این حیوانات را با روغن کنجد مخلوط کرده میخورند و از آنها بهترین غذا میشازند
چون چوپانی وفات نماید تمام دوستان متوفا را دعوت کرده یک یا دو گاو ذبح مینمایند غیر از این در وقات اعیاد گوشت گاو نمیخورند
مگر آنکه گاو کسی بمرگ طبیعی بمیرد پس نخوردن گوشت گاو دشمنی بزرگ است و دیگر خطایه ها را خیلی محترم میدانند چنانکه یکی از سربازان

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

سودائی که ماریاکشت در جزیره چهار برادر گرفتند بطایفه ما را در خانهای خود نگاه میدارند و ما در آنجا در کمال آزادی وقت آمد تا صبح بشکار رفته شبها برای خوابیدن استراحت کردن برمیگردند بطایفه ما را با شیر و روغن پشت و شوسیه هند هیچ خانه نیست که در آن سه بچه مار دیده نشود که موش ها را تعاقب مینمایند

امین پاشا در ساحل شرقی نیل طایفه را دیده است که شیر را خیلی احترام مینمایند چنانکه مرگ خود را بر قتل شیر ترجیح میدهند وقتی چاله که برای گرفتن گاو وحش و بعضی حیوانات دیگر را حاضر مینمایند اتفاقا شیری در آنجا افتاد و سودانیان چون شیر را دیدند خوشحال شده او را با کلوله نزدند نمیگذاشتند که مخلوقات دیگر او را بکشند و چون شیر را دیدند خوشحال شده او را با کلوله نزدند نمیگذاشتند که مخلوقات دیگر او را بکشند و چون شیر را دیدند خوشحال شده او را با کلوله نزدند نمیگذاشتند که مخلوقات دیگر او را بکشند

کرده پیش رفت نزدیکی در چاله نماند و شیر نیز نجایکی برجسته بالا آمد ولی آن حیوان نجیب صدای صدمه تفنگ را بطرف جنگل رفت با تجلیل امین پاشا

ازین حکایات بسیار دارد اگر تنها را در کتابی نویسد و منتشر نماید خیلی خوب است

فصل هجدهم

در تفحص عقب ماندگان قشون (از اول تا سیزدهم ژانویه ۱۸۸۸)

بسیاری از طوایف موکاکی جا بدر رفته داوند — اردو در دوا و کابا — رسیدن بقلعه بودو — سپاران دراوکاره — راپورت استرازدی بشانه طایفه کوناها ن — سان ساطو — خیال غربت — بدی حال نفس — سک شکاری من — تفصیل قلعه — زنگباریان — تخمین زمان مسافت — نفس استرو باب او پرستاند — صحبت استرو باب با رئوف و در حقب ماندگان قشون — کاغذ دستور العمل بهتر ایب اول مارچ ۱۸۸۸ — رئوف با چهل نفر از کسان خود از قبی از اندو سوما حرکت کرده با زوما آمدو رسیدیم و از آنجا یکصد نفر همراه آورده و کسان با زاقبی رفتند تا بیانکو رسیدیم و در آنجا یکصد نفر مذکور نیز بکان خود فرستاد بعد کسان دیگر با همراه شده تا بوگاکی رسیدیم

رفیس بعضی تعارفات با کرو و با طوایف دیگر نیز راعی واقع نشد

روز سیم بسرعت حرکت کرده چند روز در بست آرو دوا تا تیوری عبور کردیم پس از عبور از تیوری مردمان فنی از اهالی مانده همسفر شدند ولی من فرمان دادم او را راکردند تا اهالی بدانند که مقصود ما اذیت کسی نیست

روز پنجم — با بیرو رو رفته فردای آن روز به اندند رودی عبور نموده غربی رفتیم

روز هفتم پس از هفت ساعت حرکت بروذخانه میوالی رسیدیم

روز هشتم قلعه بودو رسیدیم شش رأس گاو و گوسفند و یک گله بز و قدری تنباکوی بومی تهیه داری نمودیم که امین پاشا داده بود و بعضی اشیاء دیگر برای اهالی قلعه بردیم

حال شصت و هفت روز است که از حالات سکان قلعه بیخبریم و تا چهار صد متر فاصله هم بقلعه نمانده بود که رسیدیم از هیچ از آنها نشنیدیم از آنها پرسیدیم که شاید از هم فوریتی قضیه فامین دراز دوی او کاره رفته بود خبری نداشتم از آنجا چند تیر تفنگ خالی نمودیم فوراً از قلعه جواب آمد آنوقت از بودن یکدیگر مخبر شدیم

اول کسیرا که دیدم استرانیب بود و موی الیه با تعارف نمود و بعد نفس پیدا شد شاراللهار و دوم بود و بعد مردان قلعه رسیدند شادی بی اندازه رخ نمود ولی بحساب من بایستی مدت مسافت استر بیشتر از چهل و هفت روز طول نکشد ولی بعد از هشتاد و یک روز در رحمت بود و هم گمان میکردم که از نجاه و شش نفری که در نزد او کاره گذارده ام لااقل چهل نفر شان تا در برحرکت میتوانند ولی استر آنها را بدرد و بحرتر از روز نخست دید چنانکه اهالی حتی یکنفر قاطی مرده بود نه خلاصه از نجاه و شش نفری سی و چهار تن باقی مانده بودند از آنجمله جمعه است که پایش را بریده و سه نفر دیگر است که در عقب او در قفا بودند از آن سی نفری که از آنجا بیرون آمدند چهار نفر در راه مرده و یکی اینجا مانده و پانزده نفر نا خوشش علاج نا پذیر باقی مانده بهتر آن است که مکتوب استر را در اینجا بنویسم تا حالات آنها بهتر معلوم شود

آقای من با کمال افتخار شما را مطلع میدهم که موافق فرستادیش شما پانزدهم فوریه ۱۸۸۸ با هشت نفر قاصد خبر داده فرستاده بودم بیرون آمدم پاید تا منزل او کاره در اینجا قاصد مطرف بارئوف فرستاده و بعد سپاهانی را که در نزد او کاره بود با خود بقلعه بودو بیاورد روز هفدهم به کیلیانی رسیدیم روز بیستم بحرکت فرمودیم ولی چندین مرتبه راهی پیدا کرده برگشته از راه دیگر فرستیم ولی ما بجائی نرسیده مجبور بودیم پس با رئوف مشورت کرده صلاح چنان دیدیم که به اینجا تو رفته و از آنجا دو تن راه دان با خود برداریم از تیوری و عبور کرده از ساحل شمالی حرکت نمائیم خلاصه هر قسمی که بود روز بیست و دوم خود را به کیلوکا کو رسانیده و از آنجا چند نفر مرد گرفتیم که ما را از ساحل جنوبی تیوری ببرند روز بیست و چهارم حرکت کرده و اول ماه مارس به لندا رسیدیم بعد از سمت شمال غربی رفته بقریه که یکی از منازل او کاره بود رسیدیم با مجلوس صبح روز چهار دهم در اینجا تیوری عبور نموده اعراب سیدیم بوسلطه باران متصل و دائمی در آن ایام تب داشتم و بخش دو تا دو شبانه روز بستری بودم

هشت یا ده تن از مردمان تابحش آدوقه رفته بودند با فاصله روز منتظر آنها بودم از نجاه و شش نفری که در بیست و هم سپتامبر ۱۸۸۸ در نزد او کاره گذارده بودند بیست و شش نفرشان مرده بودند بجز کمین تمام سماکیها فوت شده اند در وقت حرکت من دو نفر شان برگشته بودند

این اشخاص بقدری ضعیف و ناتوان بودند که ابداً خواستم هفت نفر آنها را در نزد او کاره بگذارم ولی موی الیه قبول نمود پس ناچار آنها را

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

با خود حرکت دادم در صورتیکه میدانم زنده بمنزل نخواهند رسید

روز شانزدهم عده ما را بطرف باتلاق روانه نمودم

روز هفدهم چهل چادر فضائی که در آنجا داشتیم برداشته و عده از آنها را با چهل و دو فشنگ (رنگتن) بزمین عرب میرنمودم

روز هیجدهم باز عرب تفریق حساب نموده باینتی برای هریک از پست و نفر صد و پنجاه فرانک بدهیم پس کاغذ و برات شارا بدو داده

همانروز عازم ایتوری شدیم از روز دهم قلمرو پست سیم که در راه هفت شبی بودیم باران بانقطع میبارید از آنجا تا ایتوتو هر روز دوازده ساعت راه میرفتیم و چون

حمال نداشتیم بار خود را خودمان و خسیران بدوش میکشیدیم و هر روز دوازده کیلومتر میرفتیم از یکطرف باران از طرف دیگر زحمت و تعب راه مردمان بیحال

آماده از حیات یأس بودند

روز یازدهم به ایتوتو آمده و روز سیزدهم از آنجا حرکت کردیم روز پست ششم اوریل که هنوز تب داشتم بدیجار رسیدیم و از قلعه بود و چنین محفوظ

کشیم که از مردمان او در ایتوتو مانده و دیگری در راه کشته و ده نفر از پیاران در راه فوت یافتند خلاصه از پنجاه و شش نفری که در اوکاز ده

بود فقط چهار و نفر بقلعه رسیدند چون بقلعه رسیدیم مژده دیدی دوکه شما رفته بودید چون نرسیدند تصور نمودیم شما بر سم ناچار در انجا ماندم و تا

فردا تب نمودم

سبب تعویق در انجا بیاران طوفان تب و امراض مختلفه بود و مدتی خود را انجا بیانیم

امضا استرانیب

حالت اهالی قلعه مذبوحه و همین بیان حال سابق بود که بیماری از ایتوتو آمده بود کمی بهتر شده ولی انسان قادر بر این مسافت عالیه نبیشد

برای پیمودن هفتاد و هفت صد و دو کیلومتر راه یا میبایا از قلعه و آمدن بر پشت انسان ضعیف و ضعیف نمیتوان تکلیف نمود یا انسان صحت و طلب بدست

آورد و کاز روی سیل یا بیکار بنشیند ما تمام خلاصه در اینمدت غیب یا کمتر بدیگر فوت کشته و در دره کرده اند

اشجار موز بسیار زیادی داده اند سبب نبودن هم و بعضی مواضع خفیفه دیده است اشخاص کوتاه بعضی شبها بدزدی آمده اند تا اگر آهسته

نایاب چند نفر تنها را تعاقب نمود اگرچه کمتر از مردمان آهسته کشته شده ولی آنها هم دیگر جرئت اقدام در این عمل را نخواهند کرد الکون در قلعه ۱۱۹

زنگباری و چهار سرباز با این پاشا بوده و هشتاد و سه تن از مردمان البرت نیانزا و پنجاه و هفت زنگباری نمودانی و دو حاجب منصب ساطنو

موجود است

از این جهة باید جهتی برای عافیت باتلاق انتخاب نمائیم

پس از دو روز توقف فرمان سان عمومی دادم وضع حال را گفته حالت باتلاق را که دو چار بسی سختیها و گرسنگی و بیچیزی است بیان نمودم و هم

مذکور داشتم که اگر چنین وقتی کسی بعد دعوی الیه برد و بچه پا بسیب خوشحالی و شادی و چنین خدمتی نبی نوع کرده است پس خواهش میکنم

اشخاصیکه تا بحال بخدمت مشغول نشده اند از صف خارج شده و آنانیکه ماندن در قلعه را ترجیح میدهند از صف جدا شوند پس از این گفتگو صد و هفت

نفر داوطلب شده از صف بیرون شدند فقط شش نفر که آن بیچارگان از شدت رنجوری و جراحات نیروی حرکت نداشتند بر جای ماندند

گفتم کسانیکه فی الجمله عقل و شعوری دارند میدانند که خدمت نبی نوع چه قدر متضمن خوبیهاست و تنها کسیکه این مسئله را نفهمد بعینه مثل کسانی میشود

که نقاشی با شیر نیک و بد از هم تمیز نمیدهند

بعد بآن اشخاصیکه برای این سفر معین شده بودند آذوقه پست و پنج روزه از درخت آرد داده شد از آنوقت تا زمان حرکت تمامی مشغول

کوبیدن آرد بودند و بعد پوست میوه‌های موز را کنده آنها را بر شته کرده آرد نموده تهیه لوازمات سفر خود را از قبیل پالتو و کفش

و صندلی و چتر و غیره مرتب نمودم

خیال دارم در این سفر دو کرصاحب فرنگی با خود ببرم چونکه از یکطرف شخص فهمیده گی بار و بنه زیاد لازم دارد من میخواهم هر چه کمتر بسیکار

بوده و زود تر بمقصد برسیم از طرف دیگر شاید بتوانم آرد و باید قدری جهت نامبرده نفس هم ناخوش و رنجور است و کرپارک نیز

وجودش در قلعه لازم است

بهزاران مشقت از میانه اشخاصیکه در قلعه باقی ماندند چهارده نفر انتخاب نموده با نفس مأمور به ایتوتو نمودیم تا آن جا و از آنجا باری که بجای

مانده است بیاورند ولی در وقت حرکت نفس تب کرده بستری شد پس ناچار بعوض نفس کرپارک را روانه نمودیم

سلک چهار نفر که دو دفعه با البرت نیانزا رفته و این مسافت را دو دفعه با نهایت زحمت و اذیت کشیده بودند و هیچ زنگباری را نمیگذاشتند بمن

نزدیک شود مگر اینکه مرا مطلع میکرد من بخیال آنکه زحمت این سفر طویل را از گردنش بردارم او را با ستر سپرده و در قلعه گذارده خود

بر دوش حیوان چهار پا خیال مرا نفهمیده از کثرت غم و غصه لب را غنچه و بشره را بنیلوفر و در نسیم حرکت من برد

چون بفکر تسلیه شوم می‌پنم که اهالی قلعه بهشت قره میسنا و آذوقه فراوان و نرمی مانند ستر تب که نفس با پارک میعیش باشند از گزند

هر وشمنی ایمن و مصون اند در قسمت خندقی خشک شده و اطراف آنرا صاف کرده اند بطوریکه در روز از صد پنجاه متر فاصله هر کس بآن سمت

بیاید دیده میشود و شبها دو نفر قراول کشیک میکشند

این احتیاطات فقط برای بیان نیست بلکه از اهالی با تیوما نیز باید حساب نمود و قت خروج از قلعه از بابت بیان اهالی با تیوما

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

آسوده و جودم مید انستم که میبایست جنبان رنگبار این تجاری واقع نخواهد شد چه یاران من اکنون از خشکی و خوی جهد کرده باخبر شده و هم میدانند که مدت مدیدی در قلعه نخواهند بود زیرا که امین پاشا وعده داده است که دو ماه دیگر بقلعه آمده و دیدار چنین شخصی محترم سبب تشفی و سرور اهالی شده و بعد آنها را با خود بنیاز آباد قلعه را بآنان طرح میسپارند زنده

چون بخیال بارتلومیو عجب ماندگان میبایستی دوم مدتها که از آنها سخن بمیان آورده ام اندیشه و تشویش دلی برای آنکه خیال خود را تعدیل آسوده نمایم خود میگفتم که بارتلومیو یقیناً حال بدست نیاورده از بامبوا خارج نشده است پس باید به بامبوا رفته میبایستی لازمه را بجا آورده باشد هر قدر زودتر ممکنست بنابراین تصمیم گرفتم از قرار یکه تخمین زدم رفتن تا بامبوا صد روز طول میکشد و مراجعت نیز همین مقدار زمان لازم دارد و پس از شانزدهم ژوئن ۱۸۸۸ که حرکت نمایم در دوم مارژانویه ۱۸۸۸ دویست و نوزدهم میشود پس دوم ژانویه بقلعه بود و رسیده روز چهارم دوم در پاچه البرت میرسیم

روز قبل از حرکت تکالیف عمومی و شخصی استرناب را معین کردم در شبانی محبت استر با من گفت که ممکن است نرسیدن آلوپر استانه در بامبوا سبب عجز و بی طلاعی از بارتلومیو همراهانش باشد

گفتم آقای من این خیال شما سبب تشویش من نیست زیرا که چون آلوپر استانه در چهارم هشتم ماه ژوئن از بامبوا حرکت نمود من چنین مکتوب نوشتم

کی از آنجا به لیسبرگ نایب حاکم بلده استانلی چون با بومی الیه دوستی قدیمی داشتم رسم خویش نمودم که هر قدر زودتر ممکن شود آلوپر را با صندوقها و لوازمات راروانه دارد

دومی را بسوی تجارتخانه فرنسی قدیمی خود نوشتم که اگر گشتی استانلی خواهد یا بامبوا معاودت نماید شما گشتی فلزیدر را برای من روانه نمایید و کرایه اش را کاملاً ادا خواهم کرد

مکتوب سیم را بانتوان گرزف مباشر کارخانه بلاندر در پاچه استانلی نوشتم که گشتی استانلی و فلزیدر بکجا پدرام را نیشده شما اسباب و لوازمات ما را بصد و بیست تن حمال داده روانه بامبوا نمائید که من فوراً مزد آنها را خواهم داد

مکتوب پنجم را در استانلی پول مباشر خود مسیو تروب نوشتم که اگر از اشخاص سابق الذکر کاری نمانده شما بهر قیمتی که شده هر قدر ممکنست زود تر ق و رقایق جمع آورده بفرستید در اواویا تری بسیو وارد و نیز همین فرمان را دادم

علاوه بر اینها به کاتبین دکاکین گشتی استانلی بهر یک هزار روپیه وعده کردم که اگر زود بیایند بهم و اینجا خاطر

هر گز این مبلغ نخواهند گذشت پس گمان میکنم از قسمی بوده باشد که بامبوا بارسیده اند گویا بر عقیده شما بارتلومیو سبب این تعویق شده باشد بارتلومیو هر دو مکتوب سبب تعویق شوند ظاهراً غیر قریب بوجود خود دلشاد و فاکر ده است چه اگر شصت یا هفتاد نفر حمال برگشته بودند این سفرها در اینجا خبر آنها را شنیده بودیم پس معلوم میشود که بارتلومیو مجموعه و غفلت ورزیده است اگر چنین هم بوجود خود دلشاد باشد بارتلومیو اگر بدستور العمل من رفتار مینمود حال باید در پاکابا قدری پائین تر رسیده باشد

ولی چون میدیدم حمال بیشتر ندارد و یقیناً نصفی از آنها تلف شده اند پس پنجاه نفر باقی میماند زیرا که ما در اینجا سیصد و هشتاد و دو نفر نوبه را اکنون دویست و سی نفر میبینیم

بارتلومیو همراهان دیگر نیز دارد که بعضی از آنها مسلح میباشند ولی از طرف دیگر بعد از هفتاد فراولانی اخذ نموده ایم باقی مانده اند

خلاصه این گفتگوها بیفایده است حال من از نزد شما میروم اگر میتوانم امین پاشا با حمالان آمده شما نیز بآنجا بازنیاید در همین قلعه منتظر من باشید و من بقدر پانزده دقیقه دیگر با نجا خواهم رسید ولی اگر نیامدم شما با یکدیگر مشورت کرده آنچه صلاح و اصلح دانستید بجا آرید تا من با بامبوا بتعجیل بارتلومیو میروم ولی در راه از آن تجارتخانه رفته چه ممکنست بارتلومیو بکنگو رفته باشد اگر از بامبوا حرکت کرده است من در جستجوی او تا بهر جا که او را بیابم از راه نزدیکی بقلعه بود و دیگر بیایم و بالجمله اگر تا بیست و دوم بسیار برگشتم معلوم شود که حوائج و موانع بسیار برایم رخ نموده است که برای دستور العمل استرناب ننوشته ام

آقای من شما را در مدت غیبت خود در پیش قلعه بود و قرار داده و بحضرت تعالی در خدمت شما باز میگذارم اگر چه اطمینانی برای این خدمت شایسته گذارنده ولی تا عالم بر استعمال تفنگ و شمشیر علاوه بر آن تفنگهای بی چخماق و قداره دارید

گفتند اقامه دو ثلث من بشخص رئیس است زیرا که با وجود رئیس محتاط و خردمند قلعه اهالی آن امین از هر گونه گزندی بوده بنابراین جرئت بتعدی نمی نمایند

بهتر است که هم اکنون چهل پاسی تن از مردمان خود شتاب کرده همیشه محافظت و کشیک بازدارید از تعرض ناگهانی دشمن مصون باشید

پانزدهم ماه ژوئیه کمپانی قرار شروع کرده از نبوه تو رفته تا هفده دو مرتبه جمعی را بسر کشی بفرستید تا بومیان یا فیلان را دور نمایند اگر فیلان بجا دانیت شوند در چندین نقطه آتش برافروزید

با هر دسته که برای سرکشی بفرستید یک صاحب منصبی نیز روانه نمایید چون شروع بچیدن نمایند ابتدا از نقاط دور دست نمایند آن شجاری که نزدیک بقلعه پیشتر باشد گذارید تا میوه آنها خوب رسیده شود

PDF.tarikhema.org

مسیونس را دوین خبس قرار میدهم که اگر وقتی شما مریض شوید یا حادثه‌ئی بشما رخ دهد جانشین شما باشد
دکتر پارکر جراح تیز مواظب بیماران است

زمان رحیت را معین نمیتوانم نمایم چنان با تلو و همراهانش را بهیچ چیز نمیدانم ولی هر قدر ممکن شود زودتر بسیکدوم خلاصه اگر با تلو در اینجا
نشود و ما بتوانیم رحیت نمائیم

گویا امین پاشا و سیصد نفس دو ماه بعد بقلعه میانه اگر حفاظشان بقدر کفاف باشد قلعه را تخلیه کرده با آنجا نیز اراده دارد امین پاشا باشند
اکنون من از طرف مشرق حرکت کرده بعد از خروج از بحکوه از شمال غربی رفته به اینتوری میرسیم پس برای آنکه آنوقت بدانم از قلعه آمده
باید نخاطره داشته باشید که در نزدیک اینتوری پشه بیت بر اشجار آن بعضی علامات بگذارید تا از دشمن شما مطلع شوم و هم تاریخ عبور خود را
از اینتوری بر درختان رسم نمائید که برای من خیلی اسباب سهولت کار میشود

خوبی حال شما را از خدا خواهانم باری پاشا رئیس مسافرت اطاعت امین پاشا

فصل شانزدهم

ورود بانالیا - وفات با تلو (شانزدهم ژوئن تا هفدهم ماه اوت ۱۸۸۸)

شئون اعانه - تحرکات - اینتوتو - کیلوکانکو از رفتار مانیتوا بو نرشن میخواهد چقدر فنا بار میکنند -
دکتر پارکر و چهارده تن از یاران بقلعه برگشتند - عبور از اینتوری اردوی قدیمی - بعضی اشیاء یکه خاک کرده بودیم از زمین
در آوردیم - بدرقه مانیتوا - پل لاندا - حمالان کرسنه - حوادث وفات حمالان و رنجبران - چشمه اوجاکوه - فتحات
آذوقه زیاد در آنجا یافتیم - انبار نمودن - توقف در بندر اینتوری - مرگ رئیس حمالان - خرزبن - جمعه نصیب ضعیف
و در شدند سختی حرکت در جنگل - صحبت زنگباری و نوکرمن - خفاشان بیاکو - دختر زنگباری در اردوی بالبشا بچاپیچ پاکا -
برمیان پاکا - عید موکوبه را منقوش کردیم در بشا رزنبور با وکاروه رسیدیم - قاصدها - رئیس شان تاریخ حزن انگیزی ذکر
میکند - اوکاروه - کنوب دکتر پارکر بیاتلو - کشته ما - با توانداد مسافتی از تنگانیکا طی شده است - خیالات در باب
عقب ماندگان - خرابی در ساحل رود بانالیا - با تلو وفات یافته است - اردوی بانالیا

روز شانزدهم ژوئن سپیدم از قشلقه بود خارج شده اهالی قشلقه جا بجا منصبان را دعا میکردند صدو سیزده زنگباری فوده پنج
حمال چهارسر از امین پاشا را با خود بردیم علاوه بر آنها دکتر پارکر و جمعیتش که مرکب از چهارده نفر است با اینتوتو با همراهند

صبحی دراندکاری توقف نمودیم روز هفدهم برای چنین بار هنگ توقف کرده از روز نوزدهم بره گوشیار رفته روز بیستم در نزالی رسیدیم چون
ابتدای مسافت هست حرکت دشوار است با زماندگان قسمت یا دو طایفه سپاهی بلند میشود و میگویند خودرا دو پا بیندکه در اینجا مورچه بسیار است
و اینجا خارست که دال است چاه است مورچه بوریست گیاه چشمه تشت انجره است سوراخ است همین قسم مداوم عبور این راه را بار مینمود
و آنی که در کنار راه واقع اند نمای خراب و ویرانه و در آنجا علف و تاریخ زده اند اگرچه بودن در آنموضع اسباب تعب نوبه است معذلک
ما چون خیلی خسته بودیم از ظرف دیگر یم طوفان باران بود پس ناچار پناهی بست آورده ماندیم

روز بیست یکم به ما بمبکو رسیده فردا در بوشندی رود وزدیم بعد از چهل و هفت ساعت حرکت از قلعه بوده به اینتوتو رسیدیم و آنجا
گرسنگی و تشنگی مردان خویش را یاد آورده که همیشه خود را با خوشه ذرت سیاه دلداری میکردند ولی امروز وضع قسم دیگر است یا باران یا ناامنی صبح
سالمه آذوقه فراوان داریم از زمین رودگی و تندی جریان بست مینمودند کیلوکانکو تا نگارسیده و اندیشه نمود که مبادا خیال انتقام نمایند
پس با روسای خود در زمین آمده ظلم با تیوتا را نسبت بخود و خیمه و ساخته یعنی جاذبه تشنگ جسته و مذکور میدارد که خودم آمده ام از
تنبیه خواهم نمود خلاصه از آن سی فشنگ و تفنگ نوزده عدد دارا بوده کرده و از سی هزار فشنگ و دو صندوق بزرگ سیاب که از آن مردان
بیچاره گرسنه این طایفه خوشحال گردیده بودند یکصد و پانزده عدد را پس داده من هم بیاره فتحات کارهای سابق شان یاد نموده و مجاز
دوم فروبستم مقداری برنج و چند اس بزبا چکیش مردمان اندکی عاج داشته با مقدار زیادی برنج معاوضه نموده آنرا توشه سفر خود ساختیم
با مداد با رئیس و قریانی گرآورده ولی چون تمام یاران بن سلق بودند تنها را بدرخشیدم بعد از ظهر دکتر پارکر و همراهانش بار را گرفته
بطرف قلعه بوده روانه شدند

روز بیست و یکم ژوئن از اینتوتو خارج شدیم با نزدیک ظهر از اهالی مانیتوا با بدرقه آمده در ساحل اینتوری نزدیک بست آورده و
نه نفر را داشت چون وقت آمد زود رق هر دفعه بیست تنه و قلعه طول میکشید هنوز نصف از مردمان با دیگر نرفته
کوشب شد

روز دیگر خبر از رود جنوز کردند گرا اهالی مانیتوا که دیگر جرئت پیش رفتن نکرده برگشته حال به آنوضعی رسیده ایم که
گذشته ذخایر قطعی و گرسنگی بوده دل بر مرگ نهاده بعد خلاصی ندانستیم اگر برای پیدا نمودن با تلو نبود هرگز در چنین موضع
خلاصه چون نیم ساعت دیگر حرکت کردیم بکانی رسیدیم که در چهار دهم اکبر گذشته از آنجا بار بر شته ساحل شمالی رفته
بر درختان نشانهای مشهور بخوبی واضح و آشکار بود

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

روز بیست و ششم بعد از ظهر بود که در رسیدیم این جا عرضی است که قلس بخوری و قوچات با حجات زیاد بود و در آن حال قلس بوی الیه و بارانش رسید
در این سفر در ظرف چهار روز این راه را طی کردیم ولی در سال گذشته بجهت بسیار رو شقت زیاد دو سیزده روز در این راه قدم میزدیم بجهت
ضعف و گرسنگی بود و آنقدر قوتی را که سابق قلس با سبا بار را خاک کرده بود پیدا کردیم با وجود اینکه هشت ماه گذشته و متصل باران در آنجا باریده است
چون سبا بها را از خاک بدر آوردیم صحیح و بی عیب بودند از آنجمله هزار فشنگ را با فراد قافله تقسیم کردیم و باقی را هشت بار بخود حجالان
دادیم و آنچه که زیادی بود دوباره در همانجا دفن کردیم و دو باره شروع بحرکت کردیم در آنجا چنین از حجالان فهمیدیم که
وقت غروب آفتاب آن پانزده نفری را که کیلو گانا را با روانه کرده بودیم که دوباره آمده و مذکور داشتند که رئیس با راستیا کرده و
قدغن نموده که بدون آوردن نشانه غایت مسیو سانلم با بچو نباید خلاصه روز بیست و نهم از راه رود خانه تجاوز کرده در تقصن آن جای ایستادیم
که سابقا استراز زد و گاز ده آمده بود رسید که در آنجا با استر همراه بود و در این سفر با استر و شتر گلی با بدست و یقین داریم که زودی
راه را پیدا خواهد کرد و اشکالات بارفع خواهد شد روز بیست و سی ام نیز بهمان نحو در تقصن بوده و روز اول ژوئیه صبحی بدره لاندار رسیدیم
در آنجا رشید بنزد من آمده مذکور داشت که از راه مطلوب تجاوز نموده ایم ولی با هدایت قطب نما از طرف غربی حرکت میکردیم روز دوم ژوئیه
ظهر بره و لاندار رسیدیم چون آب بشدت جریان داشت و عبور ممکن نبود لهذا پل بریده شده گذشتیم حجالان پنجره ما برای سبک نمودن با خود آنرا
در آب خود را در رامیر خیتند و حال آنکه همه روزه بما گفته شده که تا فلان روز باید آنرا تا آنجا طول کشد بهمین واسطه چند نفر از آنها
از گرسنگی جان دادند

روز ششم بمزرعه سبزی رسیدیم که شجار موز زیادی داشت حجالان گرسنه بآنجا ریخته درکدم تا می بلعیدند که در آنوقت پای یک نفر
از آنان بروی خار زهر آلودی که بومیان غلاف نصب کرده بودند آمده در هم درید

روز هشتم باران همه را غرق آب نموده در تقصن پناگاهی در میان جنگل بودیم باد بیا رسیدیم امروز در جا خیلی سخت گذشت از طرف
باران میبارید و از طرفی بر اثر شدت سرما سه تن از حجالان با برجای سه شدند ناچار فرمان توقف داده در آنجا چادری برپا کرده
افراد قافله را امر بخوردم که در زیر آن جمع شوند بعد از متوقف شدن باران چادر را جمع نموده روی براه آوردیم زنگبار یان کشتی
خورده اند از زمین زحمات چندان متأثر نشدند ولی حجالان مانند برگ خزان بهی فرو میریختند در بالای یک تپه گنباری و کمین از سر از آن
این پاشا پای خود را بر خار زهر آلود نهاده و جراحت بقدری دردناک بود که دیگر قادر بر حرکت نبودند ناچار آنها را بر دوش
کشیدیم در نزدیک بامدادان از حجالان از پای در آمد و یکنفر از اشخاص کوتاه قد کمین کرده تیری بر پهلوی یکی از زنگبار یان زد و لی

خوشبختی از جلد تجاوز کرده در زمان و خول افشنگ حسن نام طباخ بر زمین افتاده و کیه بار و پشت را خمین نموده و دیگری که مشغول آتش افروختن بود
نیز بواسطه همین قضایا سرش مجروح شد

در آنجا چند زن بومی پیدا شده و دعوی شدند که این ها را بلد هستیم و شما را بقطعه منظور میرسانیم فرادا قافله از این معنی خیلی خوشوقت شدند
بامداد حرکت کرده آنقدر آن بس سخت و دشوار بود چه بسیاری از زنبی ها تا های درخت و خار و بوته و مرداب عبور نمود و نزدیک ظهر خسته و مانده
در مکانی فرود آمده چند نفر را از پی آذوقه روانه کردیم در آنجا یکدیگر را بشناختند و با نیزه از عرض شمالی واقع چشیم

روز دهم بخیال افتادم که از راه جنوبی انحراف جسته عنقریب بمنزل نخستین میرسیم ولی شنیدم که زنگباریان با خود میگفتند چگونه میشود که این
زمان راه بلده خود را نشناسد و سپس با خود بیاندیشم که بلده من هیچگاه بر افراشته ایم تا آنکه روز یازدهم بهمان منزل اول رسیدیم که آن
همه سختی کشیده بودیم معلوم شد که دایره طی کرده ایم زنگباریان برآشفته متعاقب قتل زنان شدند ولی من آنها را خلاص داده بلده خود شان را
کردم اگر چند روز دیگر بهدایت آنها حرکت میکردیم در آن بیابان هر گردان شده بیت و نابود میشدیم

بعد از ثلث قلب تمام روز یازدهم را حرکت کرده روز دوازدهم جاده را پیدا کردیم و منزل قدیمی واگازه رسیدیم ولی آن ده خراب و ویران
شده و احدی نبود که از وی احوال با تور استفسار نمائیم بهر حال با شروع بحرکت کردیم ولی آنرا هرا نجوبی نشناختیم

بامداد با بیشه ایری رسیدیم آذوقه ما تمام شده روزی دو سه نفر از حجالان وفات مینمودند بحدی که در آنجا هر روز دیم تا می تقصن آذوقه رسید
ولی معلوم شد که اندکی قبل از ما شصت نفر از مردمان واگازه از آنجا گذشته تر و خشک باقی نگذاشته اند با نیز قبیله نیز بر یاس شان افزوده
ولی باز بسرعت حرکت کرده از آنجا گذشتیم بعد به تپه رسیدیم که در آنجا شجار موز نهایت بود از این بعد غیر متر قبه زیاد مشوف و
مسرور شدیم صلاح در آن دیدیم که در آن سرزمین چند روزی توقف کنیم قرادای از روز پنج نفر مریض و قبل از آن دیگر اعدای دراز دو نفر و تا
تا می تحمیل آذوقه فرمودند بعد از ظهر برگشته موز زیادی آوردند بعضی که محتاط تر بودند پوستش را کنده و خشکانیده بودند چه از آن آشپزی
شروع بطبخ طعام نمودند میوه موز را همینکه برشته مانند آنوقت نان و آش و بغور لذیذی از آن میتوان ترتیب داد شرابی نیز از این
میوه درست مینمایند گاهی چاشنی از آن ترتیب داده بعد اصرف میکنند

روز شانزدهم ژوئیه از کنار راه حرکت کرده از بیشه ها گذشته تقصن نموده تا های سال گذشته را میکردیم ولی اثری از آنها بدست نیامد از آنرو
چون یکدفعه عبور کرده بودیم زمین سخت و صاف شده حرکت آسان بود در اطراف اسکلت انسان هم دیده میشد یکی از حجالان تیری از پای آورده
بر عقاب آنها فرود همه روزه یکی از آنها از پی غذای جان میداد و هر چه گفته میشد که قدری از آذوقه خود را ذخیره نمایند اثری نمیکرد

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

پس از ورود در آنجا توقف کردیم که آنها قدری بحال آیند

روز بیستم پس از هفت ساعت و نیم حرکت در زیر بارش باران وارد دره دیدیم که از کنار آن رودخانه‌ای جاری است و چهار حمال از فرط خستگی از پا افتادند و اینجا توقف نمودیم تا حمالان چون خود را بحال دیدند تمام اموال و رخت خویش را بیاران خود داده و از آن گذشته و جای سرد شد قدری بعد از ورق بدست آورده و چند ساعت دیگر سه روز تمام پیاده نمودیم بعد فهمیدیم که بومیان در زیر بارش باران از کوه ریخته عقب ماندگان از پای در آورده‌اند

باز دو نیز دو ساعت حرکت نموده بدانقضی که سابقا بعضی اشیاء خرد نموده بودیم معلوم شد که فراریان قافله و بومیان آنها را از آورده‌اند شب را در آنجا پاسبور بردیم فردای آن روز در ورق چند نفر غرق شدند و تن از افراد قافله نصیب و جمعه شب را نیامدند روز بیست و چهارم توقف نموده کسیر امتحص شان روانه نمودیم اثری از آنها بدست نیامد ولی یکساعت بعد هر دو تن باز آمدند معلوم شد که گروه موزی پیدا کرده مشغول چیدن و شکانیدن بوده‌اند خلاصه این بیچاره‌ان از بدا از زمین بومیان خونخوار پروائی ندارند

روز بیست و پنجم در باز دیگر از رود زدیم روز بعد بدره انجمن رفتیم در همین دره سیزده یا چهل و کمر پارک پای یکی از رنگباریان را برید و اینجا مجبور از جنگل یا جیلی بخت گذشت چه‌ای منحصر بطلب بود در این وقت سی نفر از حمالان را دیدم که نزدیک بر گند جرشت استخوانی از آنها باقی نمانده فی الحقیقه مرده متحرکی اند که سر پاهای شان ز خمین و مجروح است و از آن جراحات رایحه بدی متصاعد می‌شود هر وقت نظرم بدان هیئت موحش میافتاد حالت تنوع دست میداد علاوه بر آن انجره‌ا جامی از آن نباتات پوسیده و مردهای کنده بلند بود و در هر قدمی لباس کیا شته و خار گرفته پاره می‌شد و نور چه‌ای جنگلی از بالای درخت بسر و گردن شخص سر میخندید شان از زور و در و ناگزیرست خلاصه در اینجا گوشت بدن من رسیده و تقدیم منحصر بمرور است که آهسته‌تر من هر روز او را بر تکی در میآورد و می‌انداخت گوشت داشتم و آنهم در اینجا تمام کسیر بود از زمین روی تو ایم تحلیل رفته جز رک و پوست از من باقی نمانده بود

در آن ایام روزی صحبت صالح و کنین از رنگباریان گوشم رسید شنیدم که صالح سخت آقایم سخت نزار گشته کما چند روزی بیشتر زنده باشد چه روز بروز می بینم که ضعیف‌تر میشود

دیگری گفت انشاء الله مرغ یا شکاری بدست آورده برایش غذائی ترتیب میدهیم صالح گفت بعضی از این رنگباریان مردمان بنک بحرامی میباشند اگر هر چیزی که پیدا میکنند همه آقا میدانند کار ما بخامی کشید در صورتیکه با اسلحه‌ی صید بنمایند علاوه بر آن همان‌ها از ایشان دیگری گفت مشکل است این قسم باشد صالح گفت همین طور است که میگوئیم بعضی از رنگباریان را میدانم که همه مرغ با بزکوهی صید کرده پهنان نمود و میخورند

چون بهبودشان تمام شد صالح را صدا کرده و حقیقت اجری را سئوال نمودم وی پس از اندکی تردید گفت بلی و من از رنگباریان روز پیش پنج نفر را بزکوهی سه مرغ صید کرده خودشان بخوردند

چون رنگباریان دانستند که من مطلع شده‌ام حصه من رسیداده‌اند چنانکه در همان شب سه قطعه مرغ برایم آورده‌اند همان سبب شد که قدری قوت گرفته بحال آمدم

در زمان توقف در اینجا بی مردمان با موز زیادی جمع آورده‌اند از تمام حمالان بجز ما و نصف رنگباریان را با خود در کشتی نشانده آبشار اودکار و برفتیم

روز سی‌ام ژوئیه در دهانه با نگور رسیدیم وقت غروب آفتاب بقدری خنکش از بالای سر ما گذشت که آسمان دیده نمیشد

روز سی و یکم ماه مذکور به (اویسبا) رسیدیم در آن خانه‌ها چون قدری تفحص کردیم در یکی از آنها کاغذ کهنه و جلد فشنگ یافته در کلبه دیگر تکه آهن و دوازده فشنگ بی عیب دیدیم معلوم شد که یکی از فراریان قافله به اینجا رسیده و ایشان او را خورده‌اند علاوه بر آن چون پاسبور را در کلبه دیگر دیدیم اینسئله منحص شد قدری بعد یکدیگر خرک هشت ساله دیدیم که بگل غرقان بود بجانب ما میآمد چون پیش آمد پرسیدم که نزدیکی و بدین یکان بیگونه افتادی گفت من و پنج زن دیگر با او گذار ده بودیم ما را فراموش کرده و خود در کشتی نشسته برفت در آن وقت دشمنان بر ما حمله آورده آن پنج نفر را کشته و خورده‌اند ولی من گریخته در گوشه مخفی شدم شبها قدری میوه میخوردم روزها میخوردم حال به شبانه روز است که این قسم بسر میبرم چون صدای تفنگ بلند شد دانستم که وحشیان نیستند پس دویده بجانب شما آمدم انیز خرک را با خود برداشتم بعد گفت نموده در مقابل جزیره که صیادان در آنجا سکنی دارند رودیم اسلحه و لوازمات در کشتی نهاده بکشتی بانان امر نمودم که از سمت چپ حرکت نمایند و ما از تنگی رو بسیار شدیم ولی کشتی بانان از طرف راست حرکت نمودند بنوا سطه یک رنگباری پنج حمال و یک نفر غرق شده و دو نفر دیگر قدری از کون شده یکی از حمالان ما مسلیم نام قبیلی بدان تخته سنگها خورد که تا یکماه دیگر قادر بر حرکت نبود شبانه در اینجا بارانگاه شده فوجی را مستحفظ نور قها قرار داده بعد چادرهای خود را در زیر آبشار برپا کردیم نصف شب شروع بباران کرده تا سه ساعت طول کشید با جمله شب هنوز نفیه نرسیده بود که کشتی نوزده ورق ما صحیح و سالم رسیدند

بومیان با نگاه فرار کرده بنزد مرغ و سایر اشیاء خود را برده بودند ولی ما هیچ کسیری را برجای گذارده‌اند نشیر با آن دامهای بسیاری که گرفته صرف نمودیم

فردای آن روز چهل نفر از اطراف در پی آذوقه روانه کردیم آنها تا نزدیک شب برگشته هر یک سیوه و سبزی آورده و بنده‌ای یکی از حمالان

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

با تیر بومیان سخت مجروح شده بود

روز هشتم روزهای دردو ساعت و نیم بعصب کولا رسیده و ما پس از هشت ساعت و نیم ساعت راه که بیحد کسیلومتر بود طی کردیم فسه وای امروز به ما بگار رسیدیم در آنجا آذوقه زیادی پیدا کردیم ولی یکی از کسبار یان با تیر مجروح شد

چون پیشتر آمدیم دیدیم که دهات را تماما سوزانیده اند و مزارع را ویران کرده اند گمان کردم که اوگارده در این نزدیکی باشد پرس جو نمودم با یک شلیک یا دو ولی جوابی نیامد بعد یا رودی قدیمی خورد رسیدیم و بر آن شجار تاریخ بیت یکم رویه بخار استر ناب نوشته بود در آنجا زیر آویدیم که تازه کشته و شته خوابیده اند قدری میوه موز و دو یک زوری که گنجایش پنجفر اداشت نیز در آنجا بود معلوم شد که بار بومیان را بهم زده ایم بعد یکدسته از مردم خود را بدان طرف دو فرستادم خبری باز آوردند بومیان برگشته و معلوم کرده بودند که اوگارده با مروز از این جا رفته است من جنبلی میل داشتم که اوگارده را دیده بعضی احوالات سوال کرده و خواهش نامم که دیگر دهات را آتش نزنند

روز دهم ماه اوت سی نفر از افراد قافله بهرامی رشید از طول دو خانه حرکت کردند من میخواستم با کشتی یکسر تا بار زنبور رفته بلکه در آنجا با اوگارده قات نمایم خلاصه صبحی که بر فاسته و قوت پاروبیزدیم تا آنکه بعد از پنج ساعت بجوالی آبشار رسیدیم آنوقت در ساحل طرف راست چند بن کلبه و خانه و تشخاص سفید پوش دیدیم با نیز نشلیکی نموده بیدق را بلند کردیم در آنوقت جواب شلیک با زآمد چند روز قی از آن سمت بطرف ما آمدند بعد از تحیت و سلام معلوم شد قاصد ها یکه شش ما قبل بطرف بارتلو روانه کرده بودیم در اینجا شنیدند معلوم شد که چون از استرنا یب جدا شدند اول ما و زنبل با بسیار زنبور رسیده بومیان بر آنها حمله کرده چهار نفر شان کشته شده چون تاب مقاومت آنهمه دشمن را در خود ندیده ناچار برگشته با رودی اوگارده آمدند

خلاصه بعد از آنکه ما را دو روز دیدند اوگارده با رده ساو قاصدان بن بخت بجاوه با آمدند پس قاصدان بن کهنت بعد از آنکه شاچند تن برای بردن مکتوب با تلو خواستند ما را طلب فرمودند امیدانستیم که اگر بدین مقصود هم آغوش شویم خدمت بزرگی بجنی نوع کرده و پاداش یک از شما خواهیم داد ولی چه سود که خدای تعالی است کرما در خدمت شما رسیده باشیم چهار نفر از ما کشته شده و بیشتری مجروح و خیلی اندچون بومیان جمعیت قبیل ما را گرفتند بطور اجماع حمله آورده میخواستند یکدفعه ما را از میان بردارند خلاصه بعد از چند شبانه روز جنگ سخت خود را نجات داده بدین ده رسانیدیم

در اینوقت بیشتر از یازده تن از نامبردگی دفاع داشتند باقی خیلی مجروح بوده یکی در حال نزع بود

چون بدهکان رسیدیم بومیان مجتمع شده بقدری تیر و برق در روده خانه دیدیم که از حد شمار خارج بود پس از یکساعت جنگ و جدال بسیار کشتی از بومیان انبوه کثیر هلاک اندختیم آنوقت شب شد و بگوشه خزیدیم چند نفر را بقراولی گذاشتیم ولی آنان از فرط خستگی خفته و بیخبر برخاستن آوردند ناچار هریک از جای جسته قرقیای خود را برداشته خالی کردیم شش نفر از بومیان در آنوقت از پای در آمدند بعد از لحظه سکوت بازمن جشن الجمع برما حمله نمودند و تا سه ساعت بار بهاری تیر میزدند جنگ چنان مغلوبه شد که از عدده کشتگان بومیان مطلع نشدم ولی همین قدر دیدم که کشتگانشان قسم پا تمام است در آنوقت بومیان یکمرتبه فرار نمودند و کشتگان خود را برجای گذارده چون بان خود را آزاد دیدم و فرار آنها غایب بودند ولی چه پرسش غیب که بر زمین افتاده و در حال نزع بود مراطلبیده با من گفت میخواهد از شما چیزی که پیشتر نرویده که هرگز بار تلو را ملاقی نشوید برگردید و در اردوی اوگارده روید چون این سخن را تمام نمود آهی سرد برآورد و هم فرد بگوئی که سالها است با قات یا فته تسبیح روزه دیگر اموات خود را دفن کردیم قشن چهارده تن از بومیان در آن صحرای بی پایان قات دیده بسر آنها از بدن جدا ساختیم پس چون ملاحظه کردیم هفده تن از ما جان بسلامت برده از آنجمله فقط چهار نفر مجروح نبودند گویا سخن جمعه هنوز در گوش من است خلاصه صلاح در آن دیدیم که پیروی سخن بومی الیه را نمائیم

ولی رفتن در نزد اوگارده همین گفتن آسان بیاید دیگر چه در دسر بشاید هم صدقی که بار وارد آمد زیاده از حد بود زخمداران زخمهای تازه برداشته خلاصه بحر خون قاتی مجروح و زخمین شده علاوه بر آن در راه زورق واژگون شده و پنج قرقیای در آب افتاد و اسحل در اسباب ما تگاشته شد با لجمله بعد از چهل و سه روز بار دوی اوگارده رسیدیم شانزده نفر از ما باقی مانده از آنجمله پانزده نفر مجروح و خیلی از حال خسته بار بکلی از قات بهر طوری که میشد پاک شده بودند

بعد از اقام اکلمات اشک از دیدگان شان فرو ریخته فی الحقیقه از آن آه و ناله خیلی متاثر شدم کلمه الحق داد مردی را داده بدم جز تعریف و توصیف درباره شاکلمه نمیتوان گفت اوگارده درباره ما نهایت مهربانی کرده تمامی جز کیفر شفا یافته اند در آن اردو نفس از ما قبیل را دیدم که در تحت آذوقه نیامده بود و هم سه نفر از فراریان را دیدم که یکی یک صندوق اسباب و دیگری یک صندوق کفش برده بودند ولی در راه زورقشان واژگون شده بهر از رخت خود را نزد اوگارده رسانیده بومی الیه آنها را باستر ناب سپرد و بعد از فرار کرده با رودی اوگارده آمدند اکنون آنها را دوباره بمن تسلیم کرد اوگارده چون آذوقه بار طش تمام شده بود لهذا از ما خیلی متاسف شد و چهار رأس مرغ و چهار کیسه برنج و سه قالیچه بزرگ با تحاف داد و قالیچه را برای ما خیلی مفید بودند

مکتوبی که دسته بار تلو نوشته بود و اوگارده وعده نموده بود بما نداد چون سه دسته بار دکرد زیرا که مردمان اوگارده آنها را

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

بشتر خواهشته بودند بروند

مضمون مکتوب از قرار ذیل است

عزیزمن مسیو بارتلو از حالات شما سوجوجه اطلاعی نداریم بعضی میگویند شما در راه سیبریه بر آن عقیده اند که شما را با میتوپا سپاه بعضی گمان میکنند که از نگجاریان شما نیز در تیوپ قشون شما فارد برحرکت میشید مسیو استانلی در چهاردهم دسامبر ۱۸۸۷ از بلجه الابت [illegible] چون کشتی موجود نبود لهذا دوباره برگشته نزدیک جنگل قلعه ساخته و بارها را در آنجا گذاشت بعد با کشتی پولادین ادانس و مسیو تیرس عازم تاناز اسد شدند تیرنامه نوار دوی او کاروشید که با یاران باسپاه وارد من انگلیس را برای شما نوشتم این قلعه صد و شصت کیلومتر از دریاچه فاصله دارد من انگلس که اکنون با یارو در بنجوراست چهل پانجاه نفر در این قلعه هستیم خلاصه خیلی زحمت و سختی کشیدیم چنانکه نیمی از ما نیست و نابود شدند یقینا مسیو استانلی تنها را مشروحا برای شما نوشته است امروز قاصدی را جمع آورده اند که روانه کنند اول از نقشه شما شروع نماید با نخست به بین این پاشا رود بعد از گفتگوی با وقاصدی تعیین شده که اول از این پاشا خبری گرفته بعد بنزد شما آیند ما باحال و سالیم ولی آنانیکه نزد اعراب بوده ایم جانی بیشتر ندارند و اغلبی از گرسنگی مردند

ما هیچکدام گفش نداریم مخصوصا رخت مرا کنون از نگجاریان برداشته فارنو و مسیو استانلی قدری از ملبوسات خود را بمن داده دعای را بر شستن و پاره رفتار بسانید

دوست حقیقی شما

وکتر پارک

بعد از توقف نزدیک رشید و یارانش دوست بعد از ظهر رسیدند روز دوازدهم تمام کشتیهای آماده و عازم حرکت معطلی بود و شدیم در آن حین یکنفر از جاسوسان او کاروشید آورد که در این نزدیکی جمعیت زیادی از بومیان را دیدم در این شاخصهای طبلشان بلند شد و این معنی ما را وادار نمود که از رکروه ها را راحت گذارند تا تیر و در روز شب را در آنجا بسر بردیم

روز سیزدهم بقریه جنوبی رسیدیم قدری آذوقه تحصیل نموده روز پانزدهم از آنجا حرکت پس از عبور از چندین آبشار به ماریری رسیدیم

روز شانزدهم در وی که چندین هزار خانه و کلبه داشت منزل کردیم ولی سکنه رشته و ترک کرده بودند

حال هشتاد و نه روز است که ما از دریاچه البرت حرکت کرده ایم و شصت روز است که از قلعه بوده آماده ایم در این سفر بازگذشته اگرچه بعضی از خلاف ها در راه مردند از نگجاریان تا سن دفات فتنه هفتصد کیلومتر طی کرده و هزار و پانصد کیلومتر تا بانگوا شیر مانده

نداریم ولی از بابت بی اطلاعی از بارتلو خیلی مضطرب و پریشانم هر چه بیشتر میروم تشویش بیشتر میشود در اینوقت در گوشه نشسته بدریای فکر و تخیل فرو رفتم چهل و دو از روه است که بارتلو و همراهانش از یامتوپا با بیتی حرکت کرده اند در اینمدت ممکن است هفت دفعه از یامتوپا تا آبشار بانگوا رفت آمد نموده و پس یقینا حادثه غلیظی رخ نموده است در این وقت مضطرب شده دست نیاز بدرگاه قاضی الحاجات برآورده و مسئلت نمودم که یاران مرا بمن برساند و مرا از این گرداب غم و غصه نجات دهد

روز هفدهم در روی نشسته پیش رفتیم ولی در ساحل اصلی دیده نمیشد از دور دهی بنظر آمد که در دور تا دور آنجا حصار سفید پوشیده دیده میشد چون با عینک خود نگریستم بیرق سرخی دیدم یاران خوشحال گویا بارتلو در آنجا با شاه قاعی از جای جسته بقوت تمام پارو میزدند چون نزدیک شدم اشخاص زیادی دیدم فریاد برآوردم که شما کیستید و در اینجا چه میکنید گفتند ما مردمان استانلی هستیم و یک شخص فرنگی در آنجا دیدم چون خوب نگریستم مسیو بود با دوی دست داده گفتم احوال شما چطور است و بارتلو را کی از اشخاص تیوپ با گلوله زده قبلی شده ام

زمستان گفت در آبشار استانلی رفته تا چند روز حال پیدا نمایند گفتم مسیو آرد بکجا رفته گفت مسیو آرد به بانگوا رفته و مسیو تروپ چند ماه بواسطه مرض در بنجوری بانگلیس رفته است

از این سخنان حالم دیگرگشته از شدت تعجب و تحیر بر خود بلرزیدم و فرصت می طلبیدم که بتفصیل از حالات و خبر مطلع شوم ولی در آنوقت با ریخته اعراب از نگجاریان یاران قدیمی خود را فرستاده و شادی بغلک میرسانیدند

خلاصه کتوبهائی که بمن دادند فوراً خوانده و چند کاغذ نوشتم و فوراً با قاصد ارسال داشتم یکی برای تیوپ و یکی آبشار استانلی و یکی برای مجلس اعانه تفصیل حالات عقب ماندگان را در فصل بعد مشروحا مینویسم

فصل بیستم

در شرح حال بارتلو و همراهانش

تیوپ ـ بارتلو ـ آمدن تروپ و دهنی ـ راپورت ـ بارتلو در باسنده دیم ـ آمدن بارتلو بآبشار استانلی ـ مراسلات بالندر ـ بارتلو مجدداً بآبشار میآید ـ کشته شدن بارتلو ـ قصه مسیو دهنی ـ تنبیه قاتل بارتلو ـ رفتن بواسطه مرض و بنجوری بانگلا رفته ـ ملاقات فلاپا با ساده سپا ـ وضع در اردو ـ تیوپ و بارتلو ـ رفتن ـ راپورت مسیو آرد

اشخاصی که در این فصل اسمشان در میان است شرح حالشان را بطور مختصر مینویسم

(۱) تیوپ از زراده اعراب است که در طرف شرقی قاسنجا سکنی دارد موی الیه فشنگهای چندین هزار نفس بکی از معارف

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

تجاری است که برده فروشی نماید دیگر تجارت علاج نیابد در این سفر با من معاهده نمود که شصت تن حمال برای بردن بار من موعدی که برای ایکار معین کرده بود حاضر نشده و خبری نشد چون صاحب منصبان اصرار را از حد گذرانده تهدید نمودند پس از یازده یا دوازده روز حمالان را حاضر آورده و در چند هفته بعد از این حمالان سنگنام کمین کرده گلوله بسیار بتوپ زدند که یاور ما فوراً از پای درآمد

(۲) بار تلو جوان انگلیسی نجیبی است که در افغانستان و سودان کارهای نمایان کرده مردی است که در ادای تکلیف خویش مواظب و سیاست بسیار داشته بود که سرکرده فوج دویم شد

تکلیف مومی الیه این بود که در مانیوبا تا وقتیکه مسیو آرد و تروپ وفق وارد شده چند حمال با خود بیاورند اگر در آنوقت تیوتیب نیز حمالانی را که وعده داده بود او و در بار تلو باید فوراً حرکت کرده تعقیب نمایند و آنوقت هفت هفته بود که مارفته بودیم اگر تیوتیب آنوقت نیامده باشد بار تلو با دویست و چهل حمالی که دارد حرکت کرده بتانی پیش بیاید از بارهائی آنچه که خیلی لازم هست با خود آورده و باقیرا در آنجا گذارده علاوه بر آن مسیاهه آنها را نیز مفصل نوشته بود و دارم خلاصه او را مردی خرد و محتاط و با تجربه یافتیم بخود را بمنصه دویم

(۳) از من در علوم طبیعی بحثی برده و با بار تلو دوستی حقیقی بوده بدو نیز مشارالیه را دومین مسیو آن دسته قرار دادیم هرچه که بار تلو میگفت میل از من بر آن بود و هر رای که از من داشت بار تلو بر آن عقیده بود چنانکه چهار هفته بعد از گذشتن بار تلو از من اگر تغم و غصه دفعات یافت

سه صاحب منصب انگلیسی را نیز در نزد بار تلو گذاردم تا در امورات با کمیگر مشورت نمایند اینان هیچکدام بحد پختگی نبودند مثلاً مسیو آرد در بوتو در تلاند جدید و کنگو خدمت کرده و مسیو تروپ در کنگو بفرمان من بوده زیاده سیاحی بود و مسیو نیز در نیل و ممالک نو رفته چندسالی در امریکای جنوبی برده مرد کارآمدی است

با این حالات با کمیگر وداع کرده و من پیشتر رفته بامن پاشا رسیده و برگشتم ولی از قرار راپرت های بار تلو مطالب ذیل معلوم شد

(۱) از حالات استانلی هیچ چیزی ندارم چون بردن تمام سهایها بهنگال زشت است لهذا صندوق های استانلی را باز نمودم بعد صندوقهای مرا باز کرده نقشه ها و جعبه های دوا و اسباب حکاکی و تمام رخت مرا که من از فرط اضطرار با لتوی سیاه بنی را گرفتم و پرده و طاقرا برای خود لباس کردم

(۲) در صورتیکه سی و سه نفر از گرسنگی در اردو وفات یافتند بار تلو مرا و آچار آر و کندو تا پوکا و غیره و غیره را با مسیو تروپ

(دوانر)

روانه کرد یقیناً اصاحب منصبان دیگر بر این کار صحه میگذارند

(۳) من بواسطه این سیر دوم که از من پاشا در آنجا با استانلی از حالات استانلی مختصر بحث خود مومی الیه اگر خیال حرکت داشته باشد با خود بیاورد و اگر دارگر اسباب و ادوات نخواهد با خود بیاورد خواهیم داد کلیه کمال سعی را در اینباب مجری میداریم

چهاردهم ماه اوت مسیو تروپ صد و بیست و نه صندوق فشنگ علاوه بر آن بیست و نه صندوق که من در مانیوبا گذاشته بودم بتانی فرستاد روی هم صد و پنجاه و هشت صندوق میشود که دارای هشتاد هزار رشته فشنگ بشتابار بوجود آنکه در آمدت نزاعی واقع نشده و یازده ماه تمام در مانیوبا بوده اند صندوق بیشتری از آنها را تلف کرده اند

(۴) بار ما نیز اگر با خود نمیبریم بانگالا میفرستیم و در آن باب دستورالعملی بمسیو آرد میدهیم

مسیو آرد را جلو فرستاده بود تا مجالس اعانه لندن را گزارش نموده دستورالعمل بخواهد

(۵) در بیست و هشتم ژوئن ۱۸۸۷ وقتیکه ما از مانیوبا بیرون آمدیم دسته دویم مرکب از دویست و هفده نفر بود در کتب همین سال برحسب مکتوبی که بار تلو نوشته است دسته ای مرکب از دویست و چهل و شش نفر است در چهارم ژوئن ۱۸۸۸ در صدر زنبا با آنوقت از اردو حرکت نکرده بود مقدار فشنگش صد و سی پنج فیر شد در هفدهم ماه اوت ۱۸۸۸ از مسیو تی سوال کردم که اکنون عدهٔ مردمان شما چند است مومی الیه صورت ذیل را بمن داد

زنگبارهائی که مسیو استانلی در مانیوبا گذارده بود

متوفی	۷۸ نفر
فراری	۲۶
با مسیو رشمن در بانگالا	۱۰
اشخاصی که در مانیوبا مریض اند	۲۹
اشخاصیکه در راه مانده و مریضند	۵
اشخاصیکه در بانانیا در هفدهم اوت ۱۸۸۸ حاضرند	۷۵
	۲۲۳

سودانیان و سالیان که در مانیوبا هستند

(متوقف)

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

متوفی ..... ۲۱ نفر

آنچه را که بومیان کشته اند ۱

بفرمان بارتلو کشته اند ۱

از کنگو بمصر رفته اند ۳

در یامبوی مریضند ۴

در کنگو گذاشته اند ۱

در هفدهم اوت ۱۸۸۸ در بانانیا خفته اند ۲۲

۵۵

صاحبمنصبانی که در تیو و یامبوی بودند

مسیو ترو پ مریض شده و رفته است ..... ۱ نفر

مسیو وآرد بفرمان بارتلو بکنگو رفته ۱

مسیو رشن از کنگو رفته ۱

بارتلو کشته شده ۱

مسیو در هفدهم اوت ۱۸۸۸ در بانانیا خفته است ۱

۵

اشخاصی که وفات یافته یا در عقب مانده اند

زنگباریان متوفی ..... ۷۸ نفر

زنگباریانی که در یامبو هستند ۲۹

زنگباریانی که در راه مانده اند ۵

سودانیان متوفی ۲۱

سودانیانی که بومیان کشته اند ۱

سودانی مقتول ..... ۱ نفر

سودانیانی که در یامبو با گذاشته شده ۴

۱۳۹

(۶) وا پورسیتانو در چهاردهم ماه اوت به یامبو رسیده و روز هفدهم به لنو چند ویل فت صاحبمنصبان کنگو بفرمان پادشاه آنچه را که باید درباره ما از جهان و اتفاقات فروگذار نکردند ولی بارتلو و مردانش شروع بحرکت نکرده منتظر تیوتیپ بودند

روی مسیو بنی کرده با وی گفتم آیا شما قاطعی تا حرکت بودید یا نه گفت بلی گفتم پس چگونه در اینجا بین قسم مانده قدم بر نداشتید گفت رئیس قشون من بودم و آن مکتوب تعلیمات شما را همی از من نسخه بود دیدم در اینجا باید از شما معذرت بخواهم سهو شده است ولی زبان شما را که فهمیده بودند آیا نمیتوانستید یک کلمه بارتلو بگویند که باید حرکت نمود گفت نکردم ولی گوش بحرف من نداد

خلاصه از مسیو بنی مطلب دیگر معلوم نشد ولی یکسال بعد که در جنوب دیکنو ریانیا نزا بودم روزنامه پیدا کردم که مضمون مکاتبه بارتلو در آن بود و نوشته است که تا ماه نوامبر در اینجا اقامت خواهیم کرد و حال آنکه من بارتلو نوشته بودم که اگر تیوتیپ در روز موعود با یامبو شما دیگر توقف نموده حرکت نماید و آنچه از سیاهها که چندان ضعیف و زبون در آنجا گذارده با بقیر اما خود برو و آنها و بهتر لی را دو دفعه طی کنید مثلا نیمه منزل رفته و نصف سیاهها را برده بعد برگشته نصف دیگر را ببرید بهمین قسم پیش روید

جواب نگرام مسیو وآرد که از مجلس داده شده بدین مضمون بود

شما را اطاعت مکتوب شما نکه در پست چهارم ژوئن نوشته است تا کید مینمایم اگر حرکت برای شما متعذر باشد در همانجا مانده منتظر تعلیمات ثانوی استانلی باشید

خلاصه مجلس اعانه که هزار کیلومتر از ما فاصله دارد مکتوب مرا منعقد ولی صاحبمنصبان خودمان فرصتا زنی نیافته و حال آنکه بیان هیچکدام از کار گریزان نیستند

مکتوب ذیل را بارتلو مسیو بنی نوشته است

آقای من اگر من مردم یا از اب حرکت مرا مانع شدند شما نیس سودانیان و زنگباریان هستید جز شما همی حق امر و نهی ندارد بعد حرکت خود را باستانلو برسانید و با مردمان بقا جدا فترا نمائید

بارتلو

در این مکتوب ابدا از مسیو وآرد و ترو پ همی نبرده است خلاصه دستور العمل مرا بکلی فراموش کرده و آن منتظر تیوتیپ بوده اند اگر

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

در آنوقت بکجا حرکت در اینجا بود و مگر با اصلاح میکردم نمیگذاشتم دین پایید

در اینجا خلاصه سرگذشت دسته دویم را مینویسم

صبح روز هفدهم ماه اوت ۱۸۸۷ داوپور استانلی از پامبوا حرکت نمود اشیان بارهای خود را در اینجا رها نمودند قرار یکه میشنوم در آنوقت ۲۰۰ نفر دارد و بود بعد جمعیان برای مشورت مجتمع شدند گویا دستور العمل را خوانده دولی نفهمیدند بهترین شوق خاطر شان این شد که منتظر تیوتیب باشند زیرا که موعد داده بود که تا نه روز دیگر حمالان را خواهم آورد بعد از ظهر همان روز صاحبجمعیان صدای تیر می شنوند چون تحقیق مینمایند معلوم میشود که مردمان تیوتیب اند و نمیدانند چون بیان در پامبوا حرکت بارتلو و بندا شاره را به آن داده از این حرکت منع کرده سیوارد را بسانلی فرستادند تا در باب حمالان با وی گفتگو نماید

روز پست و نهم ماه اوت سیوارد برگشته پیغام آورد که تیوتیب میگوید در کار جمع آوری حمالان میکوشم و تا ده روز دیگر بنا را تحت شما میفرستم علاوه سیوارد تسلیم این تحریر را از داد تیوتیب فهمانده که تیوتیب همین اوقات حمالان را خواهد آورد در آن ایام گویا برای تیوتیب در تو ماکای همه سید و سیر و دولی زبان پامبوا می گفتند که عشر بیست معاودت مینماید

روز اول دسامبر بارتلو مریض افتاده بسیوارد تب هیجم عازم پامبوا رشود در راه با تیوتیب ملاقات کرده وی شش نفر از یاران خاندان را نزد بارتلو فرستاده بارتلو هر یک از آنان فیل بزرگی با خود داشتند بارتلو تمام آن عاج ها را به تیوتیب تعارف نموده برای ملی گفتگو تا شب با یکدیگر بودند گماه بعد بارتلو به پامبوا برگشته خبر آورد که تیوتیب در اینوانع مشکلات بین حمال پیدا کرده و چار به کاسنگو رفته تا حمالان را گرد آورد و در این مسافرت چهل و نه طول میکشد و در این مدت چهت تن از افراد قافله مرده از آنها نه تخت برستند

در زمان غیبت بارتلو محمد امی بوسیار اگر آذوقه بارد میفرستند نمود که آذوقه نیاورند تا سوداییان از گرسنگی بجان آمده بقیت گراف بخرند و او را در آن مصلحت قرار داده بعبارتی تر بدو بدهند بارتلو از این کار مطلع شده دوباره پیش رسانیدن آنها به تیوتیب نماید در آغاز سال ۱۸۸۸ سلیم بن محمد به پامبوا آمده قسمی نمود که دیگر بوسیان نباید هیچ دشمنی نکرده بعد مکانی بر پا کرده مثل آنکه بخواهد اهل اروپا می صرفه نماید

بارتلو و تسن در نهفته چهارم بستانلی فال میاینند سلیم از ترس آنکه مبادا از وی شکایتی نمایند آنها بسرای میکند و در ماه مارس سلیم بپامبوا معاودت مینماید و میگوید حمالان همین روزها میاینند ولی از آن راهی که بستانلی گفته است نمیروند بلکه از اینور و حرکت خواهند کرد

هیجم مارس بارتلو باز و آمده می گوید تسن را به کاسنگو نزد تیوتیب فرستاده ام چنانچه آنرا دارم که بیشتری از بارها را بایکه صاحبجمعیان در بستانلی فال گذارده خود بر دوم در اینجا بگواهی مجلس اعانه نگرده دستور العمل میخواهد

صورت مکتوب اینست

از آن مکتوبی که در اکسیر نوشتم تاکنون هیچ خبری از بستانلی ندارم تیوتیب برای جمع آوری حمالان شاتزده هم نوامبر بکاسنگو رفته است چون یقین دارم که بستانلی در حملگی فتاده پس با جمعیت قلیل نمیتوان حرکت نمود لهذا تسن را بکاسنگو نزد تیوتیب فرستادم تا حمالان را زود تر بیاورد و چنان دارم بارها نیز اگر چندان ضرور نیشد با یکه صاحبجمعیان در بستانلی فال گذارده خود بر دوم میسوارد حامل این مکتوب از پادشاه بلژیک خواهش نمایند تا حمال و اپور بریش فراهم آورد تا زود تر بپامبوا آیه اگر حمالان آمدند زود تر از اوجرکت خواهم کرد صاحبجمعیان تمامی سالمند خلاصه منتظر دستور العمل مجلس هستیم

بارتلو

میسوارد باسر عتی فوق العاده بکاسنگو آمده بعد بکمبارا قنسول انطلس سید نگرام فوق المجلس کرده جواب ذیل باز آمد

مجلس شما را باطلاعت فرستاده که بستانلی در بیست چهارم ژون ۱۸۸۷ وارد بهست نا مور صید اگر حرکت ننموده باشد در اینجا اقامت نموده منتظر فرستادن دستور العمل جدید بستانلی باشد مجلس خیالات شما را نمی پسندد در دوم نوامبر از این پاشا باخبر رسید ولی از بستانلی خبری نشنیدیم خلاصه این پاشا خواهش مدیت احتیاج بامداد فوری ندارد و در بست غربی دریاچه منتظر بستانلی است مکتوبات از طرف شرقی منظما بایشان رئیس مجلس اعانه

چون میسوارد به باکالا رسید فرمان آمد که پیشتر نرود

بارتلو مذکور میدارد که تمام خیالاتش اینست که از پامبوا حرکت نماید در آخر ماه مارس با بقاری میانه بارتلو و سلیم بهم رسیده بارتلو دفعه پنجم بآنجا رسافرت نمود در نیمه آوریل بارتلو باز و آمده و سلیم امر شد که از پامبوا بیرون رود ولی او امتناع نموده نهم ماه مه ۱۸۸۸ بارتلو دفعه ششم بستانلی فال آمد و در روز پست دوم بارتلو و تسن جمعیتی از پامبوا باز و آمدند سه روز بعد تیوتیب مذکور داشت که بارهای چهت و هفت کیلو گرمی را حمالان میتوانند بردارند و این کار چون خیلی زحمت دارد بارتلو چهل و هفت بار چهت مقداری بار روطه به تیوتیب و رئیس حمالان داد علاوه بر آن آذوقه که از انگلیس آورده بودیم از قبیل برنج و آجار و چای و قهوه و تنباکو و شراب و آرد و غیره را با هشت صندوق خوت شخصی من بپیاده زیادی داشته با میسوارد تب که بواسطه ناخوشی مرخص گردیده بود در گشتی نهاده بنفر بگستان فرستاد

(بالاخره)

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

بالاخره در یازدهم رمضان ۱۳۰۶ قافله را دیدند چهار سودانی و چهار زنگباری را که صیقل قادر بر هر حرکت بودند خارج کرده و جای گیرانده خود با شش زنگی بریان و اهالی مانیوما که از مرد و زن بیست و پنج نفر پیاده بودند از رودی که باید نه ماه قبل پر از آب شده حرکت نمودند بدین خیال که کوشش سخت برای پیدا کردن آستانه و اهالی مانیوما نیابند

چون حساب کنیم مسافت این شش فرسخ مسافت با تکو یار آستانه پنجاه هزار و پنج صد کیلومتر است اگر بخواهیم آنکه بتوانیم این مسافت را طی کنیم از مانیوما با السرعت نیاز آسیا مدت حال بایستی در آنجا پانزده یا بیست روز باشند در آن کتوبات با نقشه راهنما رسیده بطرف اول آمده در آنجا اقامت نمودند از آن نوزده نفر سودانی صرف کرده بجای آمدند بهیچ مصیبت بر آنها وارد نیامد

در آن اوقاتی که با تکو مشغول گفتگو و تعارف دادن تیوتیب بود قبلی از اهالی قافله از گرسنگی و غیره میمردند چنانکه از دویست و هفتاد و یکنفر صد و سی و دو نفر باقی مانده بود وقتی که به مانیاسا رسیدند صد و چهار نفر پشر نبودند نفر پانصد شان تلف شدند بود و سیزده روز بعد از آنکه از مانیوما خارج شدند با تکو عازم آنجا گشته بدان بدبختان فرمان داد که به مانیاسا روند خود و مومی الیه چون با تکو فال رسیدند با او وعده داد که در اندک زمانی بهمراه عده تهیه را تهیه دیده و تخویف نموده شکایت او را خواهد به تیوتیب برد ولی صبح روز نوزدهم یکی از اهالی مانیوما سنگانامی با تکو را با گلوله بکشت

تفصیل این اجمال از رابورت میسو بخوبی معلوم میشود با تیجه آنرا در اینجا مینویسیم

هیجدهم رمضان ۱۳۰۶ با تکو باز عده تهیه را تهیه دیده میسو گفت اگر حمالان را حاضر نکنی من خودم با این بار ها با تانیاسا فال خواهم رفت در باب مشورت نمودند که در باب رفتن با تکو با تانیاسا چه صلاح میدانی گفتم بعقیده من این سفر لزومی ندارد زیرا که شما در طلب شصت حمال باقی مانده بیست و دو حمال آنکه این بارها را میخواهید بدین شصت نفر بدهید فرار و قافله تقسیم نمایند آنوقت مثل آنست که شصت حمال مذکور را داشته باشید ولی با تکو قبول نمود و مذکور شد که از امروز بعد شمار پس نمودنیان در زنگباریان نماند دیگر فردا از اهالی مانیوما باید حرکت نمایند من و رفقایم با طایفه مانیوما حرکت کرده و آنها را تعلیم میدهیم تا بمردمان شما مخلوط نشوند و شما باید با شش نفر چنین حمال برای من پیدا نمایند اگرچه هفت نفر حمال عده تهیه حاضر کرده است

نوزدهم رمضان صبح خیلی زود زنی از طایفه مانیوما بر حسب عادت شروع بخواندن طبل نمود با تکو نوکر خود سودانی را که پسر کم سن و سال بود فرمان داد که بنزد آنها رفته و بگوید این کار را موقوف دارند در این اثنا صدای دو تفنگ بلند شد گویا بطرف چادر با تکو از آنجا بود و مذکور مومی الیه چند نفر سودانی روانه نمود تا آنجا صیرا که مرتکب این کار شده اند پیدا نمایند خود با تکو

تیر و لوله خود را از جیبه بیرون آورده از چادر بیرون آمد و دید که با همین دو لوله آن شخص را خواهم کشت هر چند او را نصیحت کردم که از چادر بیرون نیاید و خطا نکند ابدا بحال خود باز نگذارید که سودانیان را از دست نخواهند داد ولی گوش بسخنان من نکرده و در این اثنا سودانیان را که شخص فرستاده بود باز گشته گفتند گیر نیامدند با تکو از این حرف بیشتر متغیر شده با دست سودانیان را بیکطرف زده با دو لوله بجهت آن طبل زن روانه شد همان دم او که دست از این کار باز دارد و لی آنوقت صدای تفنگی بلند شد صدای با تکو بر آمده و فوراً بر زمین افتاد معلوم شد که شوهر آن زن موسوم بسنگا بوده و ترسش بر قلب با تکو آمده و گرمان مرده است

سودانیان در آنوقت فرار نموده در بردا شتن نعش با تکو با من همراهی نکردند با آنکه یکنفر سامانی و یکنفر سودانی با من لنگ نمودند نعش با تکو را از خاک و خون برداشته بچادر بردم از آن فریاد همهمه که در آنوقت بگوشم میرسیدند گمان میکردم که قتل عامی و می داده است زیرا که یکنفر زنگباری دیده نشد آنها در خانه ها مخفی شده و یا جز آشوب کنندگان چون برگشتم کمتر از زنهای مانیوما را دیدم که قرمانیا و دو نفر در دست گرفته باشند نفر مطرف من میآمد من در آنوقت سلحه خود نداشتم با چار پیش رفته سوال نمودم که آیا قصد مرا دارید یا نه گفت خیر گفتم پس اینها را نزد خود در سایه قام رسانیده نزد من حاضر آورد که با آنها گفتگو دارم چندین از رؤسا اطاعت کرده نزد من آمدند بدینگونه گفتم این کاری که اتفاق افتاد ضرر و اتهش شخص تیوتیب است پس باید ما را که برده اید زود رد نمایید چه بسیاری که تلف شود تیوتیب باید تیمت آنرا کاملا ادا نماید چون تیوتیب را خواسته ام عنقریب بدین جا خواهد رسید حال هر قسمی که مصلاح خود را میدانید رفتار نمایید بعد از این سخنان نفر پانصد و پنجاه بار را آورده و من باران خود را بتفحص بار ها در گوشه و کنار روانه کردم بعضی از آن بار ها را که در خانه و جنگل و مواضع دیگر پنهان کرده بودند بدست آوردیم بقسمی که آنشب دست و نود و نه بار حاضر آوردیم ولی کیسه بار ها را که آنچه را که در آنجا بوده سرقت کرده بودند اهالی مانیوما دویست و سیصد تن بیشتر نبودند و با من یکصد نفر بودند با این یکصد نفر و با بیست مانیوما چهار صد و سی حمال از دست تابع بودند خلاصه در آنوضع کوچک کیمز از نفر جمع بودند که از آنجمله نهصد تن خود و شش از بودند حمال محسوب و وضع بار ها نمایند که در آن اغتشاش و پریشانی و قتال باید بار ها را محافظت نمایند تمام شب از هجوم سودانیان و زنگباریان خبر دار باشیم بار ها را غارت میکردند منهم بعد فرمان دادم تا خانه و کلبه آنها را در آتش کردند مقدار زیادی برنج و مایحوت و اسباب بلور و غیره پیدا کردند برای رفع اینکار ساعت سخت کردم و میسو رشمن در آنوقت چهار دور راه با مسافت دو ساعت کاغذی بدو نوشتم که بار ها باید هم بیسو تر گماشته گفتگو کنند که اکنون قشنی تیوتیب است گفتگوئی نوشته شرح حال را ذکر کرده و خواهش نمودم که تیوتیب خود بدین جا آمده یا بجای این پنج نفر دیگری را بفرستد چه مومی الیه در اینکار مشهور است و باید ما را از این ورطه

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

بعد با تلو را کفن کرده در جنگل موضعی انتخاب کرده و در قبرش یک سبزی یکچه با ولی پر درد او را بخاک سپردم

در یانبو با با تلو من نوشته بود و اگر پیش اتفاقی نیفتد رایت سود بیان و رنگجا ریان با من بست بمنوظه کوشش داشتم که تلافی مافات را کرده چه خواهد و معتقد نایم ولی میسیو رشن خود را نیس می پسندید انسهم بدو چیزی نگفتم

اضافه ولیایم بنه

سه روز بعد از این قضیه میسیو رشن بما بنا رسید خود را نیس داشته میسیو بنی را قدری تشویش نموده شبا بر ستا نامه رقعه بدین خیال که مبلغ زیادی به تیوتیپ وعده داده و بلکه خود موسی الیه با سیم ابن محمد با رشید با آمده بطرف شرقی حرکت نایم خلاصه بستا نامه فال رقعه را آنجا قاتل با تلو را گذاشته عازم بانگلا شد ولی رشن چون قدری ضعیف المزاج بود این حرکات رفت و آمدهم بر ناتوانیش افزوده مبتلا بتب شده خلاصه شب روز حرکت کرده خود را در بانگلا بسته و میسو آدر رسانیده ولی دیگر چیزی از او باقی نمانده بود همان وقت وفات یافت در اینوقت ما در بانگلا رسیده بسراغ رشن آدمی کردیم

خلاصه وضع هوی بوده خیلی شخص را متاثر میسازد ذکرش بیشتر موجب حزن و اندوه میگردد و دریغ از با تلو و رشن

بهتر آنست که راپورت میسو آدر را نیز در اینجا مسطور داریم تا مطلب بهتر توضیح شود

چهار دهم ماه مارت ۱۸۸۷ من و میسیو بنی و تروپ با اتالی قافله دوبار ها از یمبوبه یا نبوبا آمدیم در آنجا معلوم نمودیم که از پست هشتم ژوئن ۱۸۸۷ که شما حرکت کرده اید تا کنون خبری از تیوتیپ نشده است با تلو رشن مشغول جمع آوری هیزم برای کشتی میباشد بعد از ظهر آن روز یکدسته از اتالی با نبوبا به حمله آوردند و شک نبود من و میسیو بنی برای تحقیق خبر دو ورق نوشته بدان طرف فرستیم ولی بمجض اینکه اهالی با نبوبا ما را بدیدند فرار نموده در جنگل رفته از آنجا دراز دوی خود فرستند فردای آنروز عبدالله رئیس با نبوبا با بعضی با نبوبا بعین خود بسرغ ما آمده و حکایت نمود که تیوتیپ بوعده خود وفا نموده و پنجاه تن حمال بهمراهی سلیم بن محمد روانه کرده ولی چه سود که میان با آنان زد و خورد کرده و از هر طرف که آمد نداثری از شما ندیدند

چون با زوطنان هم قام شده بود از شما هم خبری نشنیدند ناچار برگشته خود تیوتیپ هم اکنون در ستا نامه فال شما خود گمان است نزد موسی الیه رفته گفتگو نماید

با تلو فشان داد من و رشن ابشار ستا نامه رسیدیم در آنجا بر همین حکایت اشتباه کرده تیوتیپ پانصد نفر حمال برای ما فرستاده بود اما چون از چند روز باستی عبور نمایند با نبوبیان مدافعه کنند با زود بعد حکایت مذکوره شنیده ناچار برگشته متفرق شدند حمال برای آنکه آنها را دوباره

جمع آوری نمایند مدتی وقت لازمست

در یانبو با مشتمل بر بود و ما صد و هشاد و پنج نفر حمال و هشتیم پس تمامی صلاح در آن دیدیم که تا زمان ورود تیوتیپ در همین موضع که آذوقه فراوان هست مانده و بار ها را محافظت نمائیم چون همه روزه چند نفر فرار میکردند پس یقین داشتیم که اگر یک منزل پیش رویم اغلبی از حمالان فرار نموده و زنگباریان میروند

تیوتیپ چون همه روزه امرور و فردا میکرد چندین تن از زنگباریان مریض شده و از زحمت سفر و شدت گرچه از اول هم ضعیف و ناتوان بودند چون همیشه مشغول کار بودند پس میتوان هر گشتار را به بیکاری خوب ساخت

در آخر ماه نوامبر منتظر مراجعت شما را داشتیم ولی خبری نداشته و با این تشاغل ضعیف و ضعیف نمی توانستیم حرکت کرده و هر منزلی را دو سه مرتبه طی کنیم و هر قدر از تیوتیپ متوقع جهت ایفای وعده خویش شدیم فایده ندارد

در ماه فوریه ۱۸۸۸ با تلو رشن با بشار رفته و پست و چهار مارس با تلو مجدداً به یانبوبا معاودت نمود مذکور داشت که بری جمع آوری حمالان مبلغ زیادی تیوتیپ وعده داده و ام در آنوقت میسو رشن در کاسنگو بود پس با تلو لازم دانست که بمجلس اعانه خبر دهد که اوقاتنامه ما هست که از ستا نامه فی خبریم تا تیوتیپ جا بسیج امدادی نمیدهد بیوسطه از یانبوبا نمیتوانیم حرکت کنیم در اینوقت هیچ کشتی از این طرف نیامده هست و بیستم هشتیم کاروان برای شما اتفاق افتاده هست که تو نوشته بدهد جهت بدهد و گمان میکردیم در دهشتری بعضی اطلاعات از شما توانیم بستآورد فلهذا با تلو صورت تکرام را بمن داده و من پس از سی و نه مسافت بخارا قاپانوس اطلس سیده تکرام بمجلس کشیدم جواب این شد که مجلس شما را اطاعت فرمایشات ستا نامه نموده میدارد و پس من بانگلا آمده با تلو فشان داد تا رسیدن خبر ثانوی مجلس در آنجا اقامت نمایم

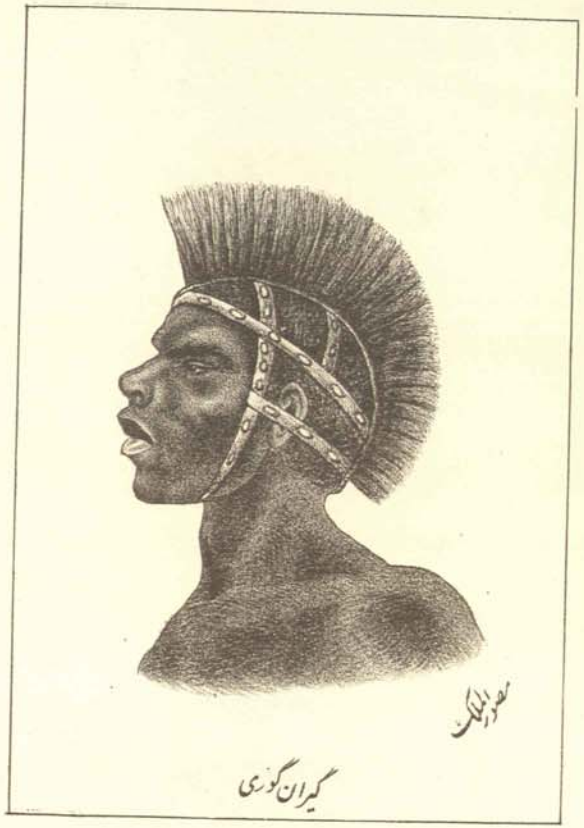
پنج هفته بعد از رسیدن من بانگلا معلوم شد که با تلو کشته هست میسو رشن برای کشتن قاتل جمع آوری حمالان آنجا برفته بود تکرمن نوشت که از بانگلا بیرون نشوم و بعد خود در زورق نشسته بزودی من آمد ولی قضیه که بوسطه تب صفراوی دارالت نوع بود بطوریکه گردنی آنروز وفات یافت و موسطه من بمرض داد

سبب آمدنش بانگلا این بود که از جواب تکرام مجلس مطلع شود و هم داپوری میخواهت بیاورد که مرا با ما در آنجا نشانده ببرد چون داپور ممکن نشد لهذا در زورق نشسته بوسطه سرادر وطوبت هوای حمالش روی نهاده تا آنکه وفات یافت چون داپوری بود که میتوانی محی شوم ناچار گشته شدن با تلو و وضع حمال خود بمجلس اطلاع داده و ام مجلس فرمان داد تا آنجا برروم چون بستانبول رسیدم از آنجا

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org



گیران گوری

وقفات با امین پاشا مطلع شدم بعد لک باره را برداشته تا آبشار آمده در آنجا بگماند از شما خبری نشنیدیم
پس تمام همراهانی که در زرد تیوپ بود جمع آورده بگنگو آمده از آنجا بفرنگستان آمدم چه مجلس این قسم فرمان داده بود
هیچکس نماند من نشده افسوس که تمامی کارهای من بی ثمر شد

ایضا هربرت وارد

مسیو وارد من اطلاع داد که در بانگالا بشت صندوق از ظروفات و اشیا شخصی من بوده تمام آنها را برده است و در بانانا گذارده است
من هم چندتن از شخص آن صندوق فرستادم ولی ابدا اثری از آنها بدست نیامد

تمت الکتاب علی ید ناقل الکتاب الداعی للدوام
اللهم اغفر لصاحبه ولمحصنه ولمن عاد الکتاب
فی شهر ذی القعدة الحرام
سنة ۱۳۱۸

tarikhema.org

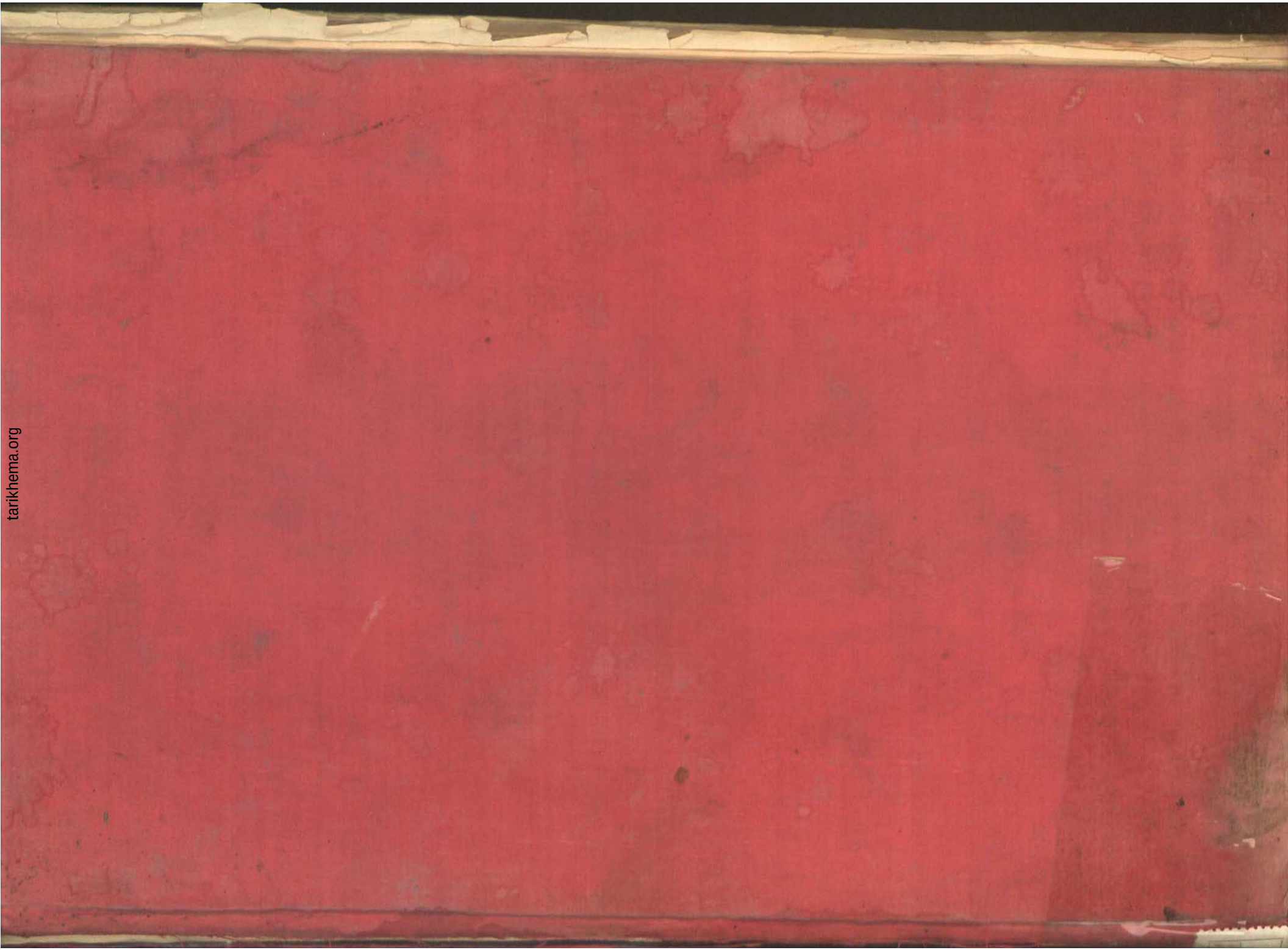
PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org



tarikhema.org

PDF.tarikhema.org